

اقتصاد تاریخ سیاسی دولت

تألیف: فرانتس آلتهایم و مروت استیل

مترجم: هوشنگ صادقی



کتابخانه

تألیف: سید محمد تقی
موضوع: تاریخ

مجله: ماهنامه

ایران
باستان

۲

۳

۸

کتابی که فراروی خواننده است یکی از تحقیقات با ارزش و گرانسنگ فرانتس آلتهايم مورخ و متفکر بزرگ آلمانی، در تاریخ و اقتصاد دولت ساسانی است. این اثر بعد از انتشار همواره توسعه و تعمیق یافته و در عین حال از تنقید و تقریظ نیز بر کنار نمانده است. موضوع اصلی این کتاب تاریخ ۱۵۰ سال آخر دوران ساسانیان است که در بر گیرنده رویدادهای جنبش مزدکیان، اصلاحات مالیاتی خسرو انوشیروان، شورش بهرام چوبینه و سیاست فتوحاتی خسرو پرویز است.



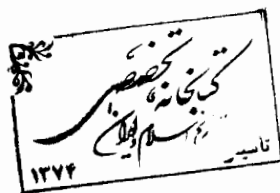
شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

ISBN 964-445-293-3



قیمت: ۳۲۰۰۰ ریال

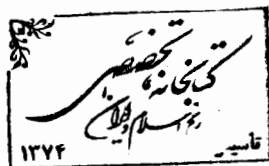
تاریخ اقتصاد دولت ساسانی





فرانتس آلتهايم و روت استیل
با همکاری روبرت گوبل

تاریخ اقتصاد دولت ساسانی



مترجم
هوشنگ صادقی



تهران ۱۳۸۲

Altheim, Franz

آلتهايم، فرانتس، ۱۸۹۸ - ۱۹۷۶ م.

تاریخ اقتصاد دولت ساسانی / نویسنده فرانتس آلتهايم، روت استیل با همکاری روبرت گوبل؛ مترجم هوشنگ صادقی؛ ویراستار مجید جلیوند. - تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲.

ISBN 964-445-293-3

پانزده، ۴۵۹ ص.: مصور، جدول، نمونه.

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.

عنوان اصلی: Ein asiatischer staat; Feudalismus unter den sasaniden und ihren Nachbarn.

واژه نامه. کتابنامه: ص. ۴۲۹ - ۴۳۰؛ همچنین به صورت زیر نویس.

۱. ایران -- اوضاع اقتصادی -- ۲۲۶ - ۶۵۱ م. ۲. ایران -- تاریخ -- ساسانیان، ۲۲۶ - ۶۵۱ م. الف. آلتهايم -

استیل، روت، Altheim-Stiehl, Ruth ب. گوبل، روبرت، ۱۹۱۹ - م. Gobl, Robert ج. صادقی،

هوشنگ، مترجم. د. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. ه. عنوان.

۹۵۵/۰۳

DSR ۴۰۵ / ۷ ت ۲

۱۳۸۲

م ۸۲ - ۴۰۱۵

کتابخانه ملی ایران

تاریخ اقتصاد دولت ساسانی

نویسندگان : فرانتس آلتهايم و روت استیل

با همکاری : روبرت گوبل

مترجم : هوشنگ صادقی

ویراستار : مجید جلیوند

چاپ نخست : بهار ۱۳۸۲؛ شمارگان : ۲۰۰۰ نسخه

حروفچینی و آماده سازی : شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

لیتوگرافی : مهران؛ چاپ : شیرین؛ صحافی : مهرآیین

حق چاپ محفوظ است.



شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

○ اداره مرکزی: خیابان افریقا، چهارراه حقانی (جهان کودک)، کوچه کمان، پلاک ۴، کد پستی ۱۵۱۷۸

صندوق پستی ۳۶۶ - ۱۵۱۷۵؛ تلفن: ۷۱ - ۸۷۷۴۵۶۹؛ فاکس: ۸۷۷۴۵۷۲

○ مرکز بخش: شرکت بازرگانی کتاب گستر، خیابان افریقا، بین بلوار ناهید و گلشهر، کوچه گلغام، پلاک ۱

کد پستی ۱۹۱۵۶؛ تلفن: ۲۰۱۹۷۹۵؛ تلفکس: ۲۰۵۰۳۲۶

○ فروشگاه یک: خیابان انقلاب - رویروی در اصلی دانشگاه تهران؛ تلفن: ۶۴۰۰۷۸۶

○ فروشگاه دو: خیابان انقلاب - نبش خیابان ۱۶ آذر؛ تلفن: ۶۴۹۸۴۶۷

فهرست مطالب

پیشگفتار مترجم	نه
مقدمه مؤلف	سیزده

بخش اول: امور مالی

فصل اول: بودجه دولت	۳
فصل دوم: سکه زنی	۵۷
اختصارات	۵۹
نقش سکه ها (تصویر)	۶۳
ضرابخانه ها	۸۵
سکه خانه ها و نشانه هایشان	۹۵
اجناس	۱۰۹
ضرب اوحد	۱۱۷
کشیات	۱۱۷
آزمون بحث گاهشماری به کمک نتایج رده بندی سکه ها	۱۱۸
اردشیر اول	۱۱۸
شاپور اول	۱۲۱
هرمزد اول	۱۲۲
بهرام اول	۱۲۳
بهرام دوم	۱۲۳

شش / تاریخ اقتصاد دولت ساسانی

۱۲۴	بهرام سوم
۱۲۴	نرسی
۱۲۵	هرمزد دوم
۱۲۵	شاپور دوم
۱۳۰	اردشیر دوم
۱۳۰	شاپور سوم
۱۳۱	بهرام چهارم
۱۳۲	یزدگرد اول
۱۳۳	بهرام پنجم (گور)
۱۳۳	یزدگرد دوم
۱۳۴	پیروز
۱۳۵	بلاش
۱۳۶	کواذ اول
۱۳۸	جاماسپ
۱۳۹	خسرو اول (انوشروان)
۱۴۰	هرمزد چهارم
۱۴۰	خسرو دوم (اپرویز)
۱۴۵	بهرام ششم تا یزدگرد سوم
۱۴۶	رشد نقوش سکه‌های ساسانی (لوحه‌های ۱ تا ۱۱)
۱۴۷	تصحیحاتی در لوحه‌های ۱-۱۱
۱۴۷	توابع جداول ضرب ۱-۱۲
۱۴۸	در مورد اجناس
۱۵۰	تصحیحات

بخش دوم: نظام نو

۱۵۵	فصل سوم: فتودالیم
۲۰۳	فصل چهارم: بنیان معنویت
۲۰۳	۱. تدوین
۲۲۰	۲. مزدک

۲۳۹	۳. رمان اسواری
۲۶۷	فصل پنجم: دیوانسالاری
۲۹۶	خلاصه

بخش سوم: همسایگان

۳۰۳	فصل ششم: هونها و پروتو-بلغارها
۳۲۴	فصل هفتم: هیتالیان
۳۳۵	ذیل
۳۳۷	پسگفتار
۳۳۹	میهن مزدک
۳۴۱	خسرو انوشروان
۳۵۱	جداول
۳۶۳	لوحه‌ها
۳۷۷	شرح اعلام
۳۹۵	فهرستها
۳۹۷	نام اشخاص
۴۰۴	نام جایها
۴۱۰	نام اقوام، سلسله‌ها، خاندانها و...
۴۱۳	نام کتابها
۴۱۶	نام سکه‌ها
۴۱۸	نام سنگنبشته‌ها و نبشته‌ها
۴۲۰	نام خطها و زبانها
۴۲۲	القاب، عناوین و اصطلاحات
۴۲۵	واژه‌نامه (آلمانی - فارسی)
۴۲۹	مآخذ و منابع
۴۳۱	کتابشناسی فرائنس آلتهايم

پیشگفتار مترجم

کتابی که فرا روی خواننده است یکی از تحقیقات باارزش و گرانسنگ فرانسیس آلتهایم (۱۸۹۸ - ۱۹۷۶) و روت اشتیل، در تاریخ و اقتصاد دولت ساسانی است که بعد از انتشار همواره توسعه و تعمیق یافته و در عین حال از تنقید و تقریظ نیز برکنار نمانده است.

با آنکه آلتهایم، این تاریخدان متفکر آلمانی، طی چندین دهه تلاش و پژوهش خستگی ناپذیر، هرگز از یادآوری اهمیت تاریخی - جهانی ایران به تاریخنگاران خسته نشده، و در این راه آثار فراوانی به وجود آورده که مطالب متنوع و بدیع آن دستاورد سالیان دراز فعالیت علمی است، هنوز هیچ یک از آثار برجسته وی، جز دو کتاب کوچک برای عموم، به زبان فارسی ترجمه نشده است.

زمینه فعالیت علمی آلتهایم، در برگیرنده تاریخ عتیق متأخر (سقوط جهان باستان، ۲ جلد، ۱۹۵۲) است که با احاطه فوق العاده شگرفی به تمامی زوایای این عصر (ادبیات و جامعه در غروب اقتصاد عتیق متأخر، ۲ جلد، ۱۹۴۸) از امپراتوری روم (ایتالیا و روم، ۲ جلد، ۱۹۴۱؛ تاریخ روم، ۳ جلد، ۱۹۴۸) و ایران (دولتی آسیایی، ۱۹۵۴؛ تاریخ اقتصاد عتیق متأخر، ۱۹۵۷) تا دورترین نقاط جهان متمدن آن زمان می پردازد. وی به همان شدت و سرسختی که با هنینگ در مورد زبان پارسی مبنی بر آرامی بودن آن به جدل می پردازد (آرامی از ایران، ۱۹۵۷؛ زبان مقدس، ۱۹۵۸؛ زبان آرامی در عهد هخامنشیان، ۱۹۶۳) متخصص ممتاز تاریخ زبان و ادبیات روم نیز هست (تاریخ زبانهای لاتینی، ۱۹۵۱) و با همان نکته سنجی و باریک بینی که در میان استپ های بی پایان آسیا - اروپا، توالی تاریخ کوچگردان، بویژه هونها - هپتالیان، را (تاریخ هونها، ۵ جلد، ۱۹۵۹ - ۱۹۶۲) پیگیری می کند و بر خویشاوندی این دو پافشاری می کند، تاریخ تازیان پیش از اسلام را (اعراب در عهد باستان، ۶ جلد، ۱۹۶۴ - ۱۹۶۷) نیز می کاود و

در می‌نوردد تا به چشم‌اندازهای تازه‌ای دست یابد؛ و به همان‌گونه که دربارهٔ تکوین تاریخی مذاهب باستانی روم و نبرد مسیحیت با آن (تاریخ ادیان روم، ۳ جلد، ۱۹۳۱، مسیحیت و عتیق متأخر، ۱۹۵۱) به غور می‌نشیند از زرتشت و جهان تفکرات ایرانی غافل نمی‌ماند و زرتشت را در سرآغاز تاریخ ایران جای می‌دهد و در پی سالشماري وی و نوشته‌هایش و جایگاهش در تاریخ معنوی ایران و جهان برمی‌آید (اسکندر و آسیا، ۱۹۵۳؛ آسیای میانه در عهد باستان، ۱۹۷۰) و سرانجام به خود تاریخ می‌پردازد و، بدون آنکه ادعایی داشته باشد، نگرش خود را از تاریخ بیان می‌کند (هستی و شوند در تاریخ، ۱۹۵۰). خلاصهٔ کلام، هنر آلتهايم در تلفیق استادانه و نمادین از باستانشناسی با زبانشناسی است که آن را نه فقط به عنوان تفسیر متن بلکه به منزلهٔ تعبیر زبان حتی از لحاظ تاریخی سودمند می‌گرداند. از این رو، با توجه به کتابهای چندی که در سالهای اخیر به فارسی ترجمه شده بود که مستقیم یا غیرمستقیم ارتباط تنگاتنگی با آلتهايم و نوشته‌هایش داشت، ترجمهٔ کتابی از آلتهايم، بویژه کتاب حاضر که یکسره به ساسانیان می‌پردازد، خالی از فایده نخواهد بود.

مرکز ثقل کتاب حاضر، تاریخ ۱۵۰ سال آخر دوران ساسانیان است که در برگیرندهٔ رویدادهای جنبش مزدکیان، اصلاحات مالیاتی خسرو انوشیروان، شورش بهرام چوبینه و سیاست فتوحاتی خسرو پرویز است. در کتاب از مقدار درآمد مالیاتی اواخر دوران ساسانی، که بایستی بسیار فراتر از درآمدهای مالیاتی همسایه‌اش، امپراتوری روم شرقی، بوده باشد، آگاه می‌شویم که تازه این درآمد یکی از چند منبعی بوده است که بودجهٔ ساسانیان بدان متکی بود. در جوار درآمد پولی، در نهایت اعجاب می‌بینیم که اقتصاد کالایی نیز، که در دست خود حکومت بود، نقشی اساسی ایفا می‌کند. این جابه‌جایی درست در جایی صورت می‌گیرد که دولت بیشترین هزینه را — در سپاه — متحمل می‌شد. پرداخت هزینهٔ نگهداری سواره‌نظام کارآزموده و پرهزینه، که هستهٔ اصلی نیروی جنگی ساسانیان را تشکیل می‌داد، به صورت وجه نقدی (پول) دیگر برای دولت ممکن نبود. از این رو، دولت برای نگهداری نیروی ضربتی خود اقدام به اعطای تیول (زمین) کرد. زمین اعطایی، جایگزین مقرری ثابت شد و تدارک نگهداری اسب، جنگ‌افزار و خود اسوار را ممکن گردانید. تیول اسواری و زمین سربازی نشان‌دهندهٔ گذار مسلمی به اقتصاد کالایی است. فشار ضروریات نظامی به اقتصاد کشور، که به نظر می‌آمد با افزایش و انباشت ارقام مالیاتی به شرایط اقتصاد پولی نابی دست یافته است، آن را به مرحلهٔ کهن‌تری باز پس گردانید؛ و از آنجا که قانون و ساختار هر دولتی در نظام دفاعیش بازتاب می‌یابد، امروزه درمی‌یابیم که بودجه، اصولاً بودجه‌ای نظامی بوده است. از جانب دیگر، شاه در امپراتوری ساسانی، خود بزرگترین سوداگر کشور بود و از این

رو، شکل برگزیده‌اش بر تمامی امور کشور تأثیر می‌گذارد. نقطه اشتراک اقتصاد پولی - کالایی، در این بود که هر دو را دولت اداره می‌کرد، و به سمت بالا برمی‌کشید و حتی تا حدودی نیز حیاتی دوباره به آنها می‌بخشید. قدرت مطلق دولتی که در هر دو مورد متجلی می‌گردید، عامل دیگری برای تغییر جامعه و همراه با آن تغییر در اشکال زندگی هنری بود. این تمامی مطلبی است که آلتهایم در این کتاب در موردش سخن می‌گوید.

اما ترجمه این کتاب با توجه به بخشهای کاملاً تخصصی، مشکلاتی را بر سر راه مترجم فراهم می‌آورد. بویژه آلتهایم، نگارشی ویژه و خاص خود دارد و بیانش به آسانی قابل فهم نیست. به هر حال، دو فصل سکه‌شناسی و بحثهای زبانشناختی مشکل خاص خود را داشت، زیرا هر دو فصل پر از اصطلاحات فنی بود که امکان جایگزینی آنها با معادل مناسبی در فارسی مشکل‌آفرین بود. اما برای مورد دوم خوشبختانه کتاب ارزشمند واژه‌نامه زبانشناسی و علوم وابسته از همداخت همایون به کمک آمد و مترجم با خوشحالی تمام، اصطلاحهای برگزیده خود را از نو یکسره با معادلهای مضبوط در کتاب مذکور سنجید و هماهنگ کرد. افزون بر این، خواندن و شناسایی ضرابخانه‌های ساسانی توسط گوبل، اختلافی، بویژه سکه خانه‌های متأخر ساسانی، با اسامی ضرابخانه‌های پیشنهادی شادروان دکتر ملک ایرج مشیری - سکه‌شناس ایرانی - داشت که یادکرد تک‌تک این اختلافها وظیفه این ترجمه نبود. به هر روی، امید است خواننده گرامی، نارساییهای راه یافته در این دو بخش را بزرگوارانه ببخشد که در چنین مواردی نه انتظار متن روانی می‌رود و نه به دلیل خود موضوع ممکن است. با اینهمه، مترجم خطر کرده و کوشیده است با به کار گرفتن اصطلاحهایی گاه نامأنوس که ممکن است بیشتر نارسا به نظر آید تا رسا، جوابگوی دقت و وسواس مؤلف کتاب در کاربرد بجای مفاهیم مختلف باشد. اما هرگز این خطر را به کل کتاب تعمیم نداده و در تلاش ارائه متنی یکدست بوده است.

از این گذشته، نقل قولهایی که مترجم از مؤلف کتاب حاضر از تاریخنگاران و دانشوران ایرانی - اسلامی آورده است در نتیجه مقابله متن آلمانی با ترجمه آثار فوق به فارسی بوده که در صورت مشاهده نبود انحرافی فی‌مابین، ترجمه فارسی آنها را ترجیح داده است. بنابراین، از ترجمه دیگر بار جداً خودداری شده است که این کار، حداقل به نظر این حقیر، جز مغشوش کردن متون کهن حاصلی در بر ندارد. مشکل دیگر جمله‌های متعدد لاتین - یونانی بود که مشکل را دوچندان می‌کرد. در این مورد، مترجم با به کارگیری متون دوزبانه مأخذ یاد شده و با بردباری تمام، بخش اعظم جمله‌های لاتین - یونانی را نیز برای خواننده فارسی‌زبان سهل گردانده است. در عین حال، آنجا که سخن از بحثهای لغوی و استدلالهای فقه‌اللغوی در میان

بود، همان صورت لاتین - یونانی واژه محفوظ نگاه داشته شد تا روال بحث از هم نپاشد، وگرنه در جمله‌ای که واژه «شاه» (منظور: rex لاتینی) با شاه (منظور: reiks گوتی) آمده، بحث در مورد اینکه هم‌ریشه هستند یا نه، نمی‌توانست بیانگر هیچ‌گونه استدلال فقه‌اللغوی باشد.

در ضمن، بسیاری از فصلهای کتاب حاضر را مؤلفان، به مرور زمان، گسترش و تعمیق داده و گاه اصلاحاتی در آنها انجام داده‌اند. اما مترجم به خود اجازه نداده است تا آخرین اصلاحات و تعابیر آنان را در متن ترجمه حاضر وارد کند زیرا اصل کتاب را خدشه‌دار می‌کرد. با وجود این اجازه تغییر کوچکی را به خود داده است: بخش کوچک ضمیمه پایانی کتاب که بسیار به دور از مطالب ایران به نظر می‌آمد حذف گردید و به جایش دو مقاله کوچک از آلتهایم که با مسائل مطروحه در این کتاب مرتبط بود، قرار داده شد: اولی پاسخ آلتهایم به اوتا کار کلیما درباره زادگاه مزدک و دومی مقاله خسرو انوشروان که به دلیل پیوند و نزدیکی با جنبش مزدک و اصولاً تاریخ فکری - سیاسی متأخر ساسانیان از اهمیت خاصی برخوردار بود. سرانجام، کتابشناسی آلتهایم، تدوینی تا سال ۱۹۶۷، ضمیمه شده است تا کمکی برای آشنایی هرچه بیشتر دانش‌پژوهان ایرانی با آثار متنوع و پربار این تاریخنگار اندیشمند آلمانی باشد.

در پایان بر خود وظیفه می‌دانم سپاس خود را از اولیای محترم شرکت انتشارات علمی و فرهنگی که امکان چاپ این کتاب را، که در بردارنده مشکلات مختلف چاپی است، فراهم آوردند و جناب آقای سیدابوتراب سیاه‌پوش که بدون بذل عنایت و تشویق ایشان چاپ این کتاب ممکن نمی‌شد ابراز دارم. افزون بر این بایسته است از آقای مجید جلیلود که ترجمه را با متن آلمانی مقابله کردند و نکته‌های سودمند و افتادگیهایی را یادآور شدند و خانم سعیده کمایی فرد که با دقت و باریک‌بینی پیرایش زبانی متن را به انجام رساندند و خانم مرثگان مهدوی که به نیکویی آن را نسخه‌برداری کردند، و مشکلات عدیده حاصل از بُعد مسافت را صبورانه و در کمال بزرگواری پذیرا شدند تشکر کنم.

خلخال - هوشنگ صادقی

مقدمه مؤلف

هدف کتاب حاضر مشارکت در احیای آن بخش از تاریخ است که تا حال متخصصان تاریخ باستان توجه چندانی بدان مبذول نکرده‌اند. این تلاش از راههایی غیر معمول، بس ناهموار و گاه پوشیده از خزه گذر می‌کند. با اینهمه، نگارندگان امیدوارند وقایعی را نشان دهند که نه تنها برای سرزمینها و اقوام ایران فرازی تاریخی به شمار می‌رود بلکه از دیدگاه منطق تاریخ جهانی نیز دوران ساز بوده است.

عنوان کتاب نمایانگر هدفی است که تلاش ما در پی دستیابی به آن است. امروزه ما اعتراف می‌کنیم که اندیشه گرال (Gralsidee)^۱ و افسانه پارسيفال (Parzival)^۲ ریشه در ایران ساسانی دارد و همین امر درباره اسوارگری نیز (شوالیه گری)، که پدیده‌ای نظامی است، صدق می‌کند؛ تفکر شهریاری کیهانی، در بستگی جداناپذیر با شاهنشاهی ساسانی، اخیراً تدقیق خود را باز یافته است.^۳ با اینهمه، نبود پژوهشی در زیربنای مشترک یا، بهتر گفته شود، در مورد ساختار فتودالی اقتصاد و جامعه محسوس بود.

سخن از فتودالیسم در حکم ورود به آوردگاه نظریه پردازان است. از این رو، نگارندگان در بازبینی منابع و مآخذ حجیم و سترگ از هیچ مشقتی رویگردان نشده‌اند.^۴ به هر حال نباید

1. L.I. Ringbom, Graltempel u. Paradies, Stockholm 1951

(با وجود ایرادات کلی که در جزئیات بر کتاب مزبور وارد است).

2. W. B. Henning, ZDMG. 90,2

3. H. P. L'Orange, *Studies on the Iconography of Cosmic Kingship in the Ancient World* (1953).

۴. مسائل پژوهیده زیرین توسط بانو پیگو لوسکایا (N. W. Pigulewskaja) نیز در مقاله‌ای به نام «مشکل فروپاشی جامعه برده‌داری و شکل نظام فتودالی در خاور نزدیک» (Sowjetwissenschaft 5 - 6, 1953, 883 f) بحث شده که در آنجا به دیگر آثار نویسنده اشاره شده است. افزون بر این نک:

B. F. Porschnow, Sowjetwiss. 1/1954, 78f.; A. G. Perichanjan, Westn. drevnej istorii 4/1952. 13f.

خواستار موضعگیری آنها در تمامی موارد بود زیرا مرکز ثقل تلاش نگارندگان در حوزه دیگری است.

هر کس که سودای پژوهش در تاریخ کهن ایران دارد باید خفتان ویژه‌ای در بر کند و عزم را جزم کند تا زبانی افزون بر السنه دیگر یاد بگیرد، وگرنه بهتر است از آن دوری گزیند. با وجود این، هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند که جوابگوی تمامی فرایض فقه‌اللغه بوده است، و نگارندگان نیز مؤکداً خود را مشمول این گروه می‌دانند. برعکس، ظهور جهل کاملی به تمامی السنه شرقی که در نوشته‌های جدید تاریخ‌نگاران و باستان‌شناسان، بویژه آنجا که به مسائل مربوط به ایران می‌پردازند، به چشم می‌خورد تحمل‌ناپذیر است.

ترتیب و تنظیم منابع، یعنی آنچه برای روشن شدن فتودالسم ساسانی می‌توانست راهنما باشد، مهمترین کاری بود که در این زمینه می‌بایست انجام پذیرد. در عین حال، دایره بحث ما به جای محدود شدن بس گسترده‌تر می‌شد تا حدی که در بعضی موارد ارتباط مطلب فقط در تفحص ژرف‌تر حاصل می‌شد. در نتیجه، این روش به تجلی شکلی از فتودالسم انجامید که برای نخستین بار در زمان ساسانیان گام به زندگی تاریخی نهاد. آنچه پس از آن به وجود آمد همچنان ناروشن باقی می‌ماند. در عین حال، به طیب خاطر پذیرفتیم تا در جمع‌آوری و تنظیم اسناد هیچ مفهوم مشخصی را که بر چگونگی فتودالسم دلالت کند اساس قرار ندهیم. هر چند الزاماً نخست نظری تئوریک حاصل شده است، به هیچ وجه با هدف اولیه منافات ندارد. ما در اینجا از تعاریف آگاهانه اجتناب کردیم زیرا یک تاریخ‌نگار باید جوهر مطالبش را در عمل به مشاهده گذارد.

امپراتوری ساسانی حکومتی آسیایی با شدیدترین واکنش در قبال اسکندر و یونانی‌مایی است.^۱ همین برجسب در مورد اقتصاد ساسانی نیز صادق است. اما معنای آسیایی را براحتی

۱. درباره کتاب اسکندر و آسیا (۱۹۵۳)، آقای هلموت برو (Helmut Berve) در همه‌جا اظهار نظر کرده‌اند (D. histo. polit. Buch 7, 297f). ایشان نگران هستند که کتاب برای کدامین گروه از خوانندگان در نظر گرفته شده است. من نگرانی ایشان را رفع می‌کنم: همانگونه که کتاب دست ایشان رسیده، و به همان دلیلی که ترجمه شده است خوانندگانش را نیز خواهد یافت. اما پرسش متقابلی پیش می‌آید: این بحث برای چه کسی سودمند است؟ ایشان با شجاعتی مثال زدنی اعتراف می‌کنند که «فقط بر یک بخش از موضوع کتاب احاطه دارند». از این رو احتمالاً در موردی اظهار نظر کرده‌اند که در آنجا نه اجازه استدلال علمی داریم و نه انتظار آن را. ایشان در همان محدوده علمیشان اظهار می‌کنند که در کار من فرضیه‌ها، ترکیبهای جسورانه و اشتباههای فاحشی مشاهده کرده‌اند. از این روست که کارشناس، دست به قلم می‌برد! این مسئله که هلموت برو بر کدامین «بخش» از کتاب «احاطه» دارد، پیشکششان باد. تبار قیصر ماکسیمین (Kaiser Maximin) موجود در نزد ارنست هول (Ernst Hohl) به نظر هلموت برو Proskynese (دستبوسی) معنی می‌دهد. از این رو بار دیگر اعلام می‌کنیم که شنابل (P. Schnabel) توضیحات ایشان را در Klio 20, 179f، و دقیقاً در همان شماره نشریه (20, 390f)، رد کرده‌اند و از جانب دیگر یک رشته نگاره‌های جدیداً مکشوفه در تخت جمشید تصویر Proskynese را به شکل دستبوسی نشان می‌دهد

نمی‌توان تعریف کرد بلکه تنها می‌توان در عمل، و در صورت لزوم با تن خویش، تجربه کرد. سالها باید تا چنان آگاهی تاریخی را که در جای دیگری امکان حصولش نیست از تجربه‌ها به دست آورد. نگارندگان شناخت خود را در سنین مختلف زندگی و در سرزمینهای گوناگون گرد آورده‌اند. از این رو، این تصویر به همان اندازه که جامع‌تر می‌شود شفافیت خود را از دست می‌دهد. با اینهمه، خصوصیات اساسی آن که شامل موارد ذیل می‌شود، باید بروشنی متجلی شود: روبنای جهان‌بینی یونانی، مستج از منشأ اروپایی؛ فهرست پایان‌ناپذیر صاحب‌منصبان مترتب با سرنوشت پرفراز و نشیبشان؛ تصفیه‌های سیاسی در زمان آخرین شاهان ساسانی؛ خراج به عنوان باج مالیاتی؛ شهرسازی به دلیل اراده شاهانه یا حتی گاه‌گاه به صورت اردوگاه کار سازمان‌یافته؛ و تأثیرگذاری بر کل شرایط آسیایی.

→

(E. F. Schmidt, Perspolis 1 [1953] pl, 98 - 99; 119f)

برو هیچ زحمت پاسخگویی به رده‌شنابل و توضیحات من در Weltgesch. 1, 198 و Lit. u. Gesellsch. 2, 274f را به خود نداده است (آلتهایم).

بخش اول

امور مالی

فصل اول

بودجه دولت

از زمان ترجمه رهگشای نولدکه^۱ از طبری^۲، تاریخ و ساختار امپراتوری ساسانی در یک رشته پژوهشهای درخشان تشریح شده است. ابرقدرت بزرگ ایرانی در آستانه غروب عهد باستان جایگاه مستحکمی دارد و در کنار اقوام شمالی، ژرمن‌ها و هون‌ها حریف بزرگ و حتی همسنگ روم متأخر است. با اینهمه، تعجب‌آور خواهد بود اگر از بودجه دولت ساسانی سخن گفته شود. اقامه چنین بودجه‌ای مشروط به آگاهی از نظام مالیاتی، و اصولاً ارقام دخل و خرج، و دسترسی به ارقام بیش و کم بودجه است. از امپراتوری روم در قرون سوم تا پنجم و اوایل دوره بیزانس ارقامی ناچیز در دسترس است. با توجه به وضع مساعدتر مراجع و منابع خبری مربوط به امپراتوری رومی - یونانی، دیگر انتظار چندانی از دولت ساسانی، همسایه آنها، نمی‌توان داشت. با اینهمه، اخبار تواریخ عربی و کتب مالیاتی در مورد ارقام دریافتی ساسانیان نسبتاً غنی است. اما این اخبار تاکنون مورد توجه کافی قرار نگرفته است. در این بررسی نشان داده خواهد شد که از آنها بیش از آنچه تا حال به نظر می‌آمد می‌توان سود جست. طبعاً باید محدودیتی قائل شد. بخش اعظم اخبار موجود، متعلق به سده آخر فرمانروایی ساسانیان است. این گزارشها با اصلاحات مالی خسرو انوشروان (۵۳۱ - ۵۷۹) آغاز می‌شود. اما اخبار مربوط به این اصلاحات، شیوه نو را در مقابل کهن، و نتایج اصلاحات را در مقابل آنچه پیشتر مرسوم بود قرار می‌دهد و، به این ترتیب، به ما این امکان را می‌دهد تا تصویری از آنچه قبلاً معمول بود ترسیم کنیم. از آنجا که اصلاحات بلافاصله پس از جلوس خسرو

1. Th. Noeldeke

2. Geschichte der Perser und Araber (1879), im folgenden als., Uebers'. angeführt.

انوشروان (سال ۵۳۱) آغاز می‌شود^۱ این تاریخ نقطه عطفی خواهد بود که دو بخش بزرگ از تاریخ بودجه ساسانی را از هم جدا می‌سازد.

اولین گام در اصلاحات خسرو انوشروان متاهی کامل زمین بود. کواذ اول (۴۸۸-۵۳۱) آن را آغاز کرد و انوشروان به پایان رسانید. بدین منوال پیش از سلطنت کواذ اول هیچ معیّزی ارضی و در ارتباط با آن مالیات زمین بارده وجود نداشت. بنابراین، اگر مالیات ارضی (خراج) برای نخستین بار در زمان انوشروان، و براساس معیّزی، گرفته شده، پس بایستی پیشتر غیر از این بوده باشد.^۲ مالیات نه بر مبنای بزرگی و کیفیت زمین بارده زراعی بلکه بر پایه برداشت حقیقی محصول متغیر سال به سال محاسبه می‌شد.

میزان محصول به صورت سلم برآورد^۳ و سپس مقدار مالیات آن تعیین می‌گردید. اجباراً در این شیوه ناهنجاریهایی رخ می‌داد، که مورخان به نمونه‌های چندی نیز اشاره کرده‌اند. نخست می‌بایست محصول دست نخورده باقی بماند تا عاملان مالیاتی آمده و میزان محصول را برآورد کنند.^۴ اگر محصولات رسیده بود خطر پوسیدن در کار بود. همین عامل (ناهنجاری)^۵ موجب شد تا کواذ اقدام به مساحی عمومی اراضی مزروعی کند. این اقدام مستلزم مدت زمانی طولانی بود. از این رو، کواذ دستور داد تا چاره‌ای موقتی به کار بندند تا به این وسیله تا پایان مساحی از هدر رفتن محصولات رسیده جلوگیری کنند. سپس اجازه داده شد غلات و محصولات نظایر آن برداشت و به خرمنگاه منتقل شود. حال برآورد محصول می‌بایست در خرمنگاه انجام شود.^۶

در مورد هنجارهایی که مقاسمه (برآورد) براساس آنها انجام می‌گرفت، خبری ذکر نشده است. شاید دائمی نبوده، یا اگر هم بوده همیشه از آن پیروی نمی‌شده است. لکن موکداً گفته شده که انوشروان آرزومند ایجاد شکلی از مالیات ارضی بود که اشتباه موجود را با جایگزینی باج وضع شده مالیاتی بهبود بخشد.^۷

۱. طبری، تاریخ، تاریخ الرسل والملوک، ج یکم، ص ۹۶۰، ص ۷.
 ۲. در مورد منشأ کلمه خراج: W. B. Henning, *Orientalia* 4,291; G. R. Driver, *Aram. Docum. of The Fifth Cent. B. C. 27*; B. Spuler, *Iran in Frühislam. Zeit 454 Anm. 7* (mit Litaratur).
 منابع اصلی: طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۶۰، ص ۱۷ مسعودی، *Prair*. مروج الذهب و معادن الجواهر، ج دوم، ص ۲۰۴، Barb، یعقوبی، تاریخ، ج یکم، ص ۱۸۶، ص ۱۶ به بعد. هوتسما، دینوری، کتاب اخبار الطوال، ج یکم، ص ۷۲، ص ۱۹ به بعد؛ گئورگاس، نهاية الارب JRAS، ۱۹۰۰، ص ۲۳۱، براون، جهشیاری، ۵، ص ۳ به بعد؛ MziK، ۷ (مقایسه کنید با B. Spuler, a. o. 454 Anm.2)
 ۳. ابن حوقل ۳۰۳، ۲۲ کرامرا؛ همچنین تاریخ بلخی، مقایسه کنید با: Th. Noeldeke, uebers, 241 Anm.2
 ۴. ابن حوقل در Th. Noeldeke, Uebers, 241 Anm.2
 ۵. نک: تبصره‌ای در ابن حوقل، ص ۳۰۳، کرامر.
 ۶. ابن حوقل، ص ۳۰۴، ص ۸، کرامر.
 ۷. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۶۰، ص ۱۲: لیصحه الخراج علیها.

همچنین سخنی از چگونگی وصول مالیات به میان نیامده است. آیا این مالیات پول بوده یا جنس، یا هر دو، چیزی نمی‌دانیم.^۱ نحوه عملی که از یک سو در زمان هخامنشیان و از جانب دیگر در دوران متأخر امپراتوری روم مرسوم بود، به ما اجازه می‌دهد تا انگاره‌ای را بیان کنیم.^۲

مأخذ اصلی اقتصاد هخامنشیان متون میخی مکشوفه در دژ تخت جمشید به زبان نوایلامی است. تفاوت «الواح خزانه»^۳ با «الواح بارو» در این است که در الواح خزانه پرداخت اجرت با جنس محض متروک بوده که پرداخت کمابیش کامل با نقره جایگزین آن شده است. از آنجا که مرز زمانی هر دو گروه اسناد بین سالهای ۴۹۲ و ۴۹۴ ق م (قبل از میلاد) قرار دارد، این تحول را با جایگزینی نظام سکه‌ای در زمان داریوش اول مرتبط دانسته‌اند. محاسبه با یک کرشه^۴ که مساوی ده شیکل^۵ است انجام شده که در عین حال کرشه برابر ۸۳ گرم نقره^۶ است. البته کارمزد فقط با نقره پرداخت نمی‌شد و پرداخت دستمزد با جنس نیز در جوار آن ادامه داشت که برای نمونه یک گوسفند برابر با سه شیکل و یک خم شراب برابر با یک شیکل محاسبه می‌شد. از این امر چنین نتیجه گرفته‌اند که نظام پولی بتدریج جایگزین نظام کالایی شده است. تا سال ۴۸۰ ق م، پرداخت با نقره محاسبه اما با جنس تأدیه می‌شد. از این تاریخ به بعد یک سوم با نقره، از سال ۴۷۰ ق م نیم آن و از سال ۴۶۷ ق م حتی دوسوم آن با نقره پرداخت می‌شد.^۷

بر اینکه کرشه و شیکل در ابتدا واحد وزن بوده اعتراض کرده‌اند. شیکل را با سیگلو - نقره^۸ برابر نهادن، تمامی مطلبی است که از نظام پولی هخامنشی می‌دانیم. د. شلوم برگر^۹ نشان داده است که سیگلو - نقره نخست فقط در غرب کشور، بویژه در آسیای صغیر، ظاهر شده و تازه از سال ۴۲۵ ق م به بعد در بخشهای دیگر امپراتوری ضرب شده است. تا این تاریخ پول نقره یونانی در آنجا صرفاً واحد پول دوم به شمار می‌رفت. این امر انگاره‌ای را که، با مشاهده الواح خزانه، پرداخت با نقره را بیانگر نظام سکه‌ای می‌دانست باطل می‌گرداند. افزون بر این، آماری که برای اثبات این فرضیه ارائه شده نادرست است. آنچه مشاهده می‌شود نه جایگزینی تدریجی نظام پولی

۱. در مورد شرایط قرن نوزدهم: G. N. Curzon, *Persia and persian Qestion* 2, 470f.

۲. در موارد زیرین نک: F. Altheim, *Gnomon* 23, 192f.

3. G. G. Cameron *Persepolis Treasury Tablets*. Chicago 1948

4. Karša

5. Šekel

6. G. G. Cameron, a. O. 37

7. G. G. Cameron, a. O. 3, G. R. Driver, a. O. 38.

8. Silber - Siglos

9. Trésors monétaires d'Afghanistan (Mém. Délég. Archéol. Française en Afghanistan 14) 13f, 15, 16f, 24.

به جای نظام کالایی بلکه حضور دوگانه پرداخت در کنار هم و در رقابت با هم است. اسنادی از سالهای آخر پادشاهی خشایارشا و از سال سوم سلطنت اردشیر اول وجود دارد که نشان دهنده بازگشت کامل به پرداخت جنسی است. گوسفند و شراب پرداخت می شد، اما در چهار مورد منحصرأ با یکی از اجناس فوق تأدیه شده است. شیوه به کار رفته در اینجا بایستی دریافت کنندگان کارمزد را با مشکلاتی اساسی مواجه کرده باشد. اگر اجرت سه ماه کلاً با شراب پرداخت می شد، یا اگر بیش از نهمصد کارگر برای ده روز کار بدین گونه تسویه می شدند، برای دریافت کننده چاره ای باقی نمی ماند جز اینکه سهم شراب خود را با زبانی بیش از حد به فروش رساند. هر اندازه پرداخت کارمزد با تأنی انجام می شد به همان نسبت خسارت وارده بیشتر می گردید. این مسئله با انتقال تدریجی اقتصاد کالایی به پولی هیچ ارتباطی ندارد.

در اینجا گزارشی از اوکونومیکوس ب^۱، ارسطوی ناشناخته، اهمیت می یابد.^۲ بنابر گزارش وی، *οικονομία* اساس اقتصاد شاهی بود. *οικονομία* بر مبنای احتیاج تعیین می گردید و با جواهر یا جنس تأدیه می شد.^۳ فلز گرانبها، سکه نشده وارد خزانه می شد و ضرب آن تنها به اراده شاهنشاه بستگی داشت.^۴ او مختار بود نسبت ارزش سکه های زرین و سیمین را با یکدیگر تعیین کند و با قیمت آنها، به سبب برخورداری از ذخایر عظیمی از فلز سکه نشده، به سود خویش سوداگری کند. علاوه بر این، استفاده از اجناس وارداتی که مازاد بر مصرف دربار، سپاه، و دولتمردان بود، مختص شاه بود.^۵

همچنین مصارف ضروری - برای دربار، سپاه، و دولتمردان - را می شد با نقره یا کالای طبیعی تأدیه کرد. چون ارزش پول زر و سیم در اختیار و به دست دولت بود^۶، در نتیجه در استفاده از اجناس اضافی نیز که به خزانه وارد می شد^۷ باز هم سود کلان نصیب اوکوس^۸ شاهی می شد. با پرداخت متغیر کارمزدها با کالای طبیعی و نقره، سود جدید و باز هم کلانی عاید دولت می شد. دولت روم متأخر (در این مورد خویشاوند دول شرقی) در پرداخت حقوق (سالر^۹) روشی همانند و متغیر از سکه و کالای طبیعی را به کار می برد تا از شرایط بازار به نفع خویش بهره برداری کند.^{۱۰}

1. Oikonomikos B

۲. در مورد اهمیت آن نک: M. Rostovtzeff, *Social and Econ. Hist. of The Hellenist. World* 1. 74f.

3. B. A. van Groningen. Aristote, le second livre de l'economie 33.

4. Oik. 2, 1, 3; 4.

5. B. A. van Groningen, a. O. 34f.

6. B. A. van Groningen, a. O. 32.

7. B. A. van Groningen, a. O. 35.

8. oikoos

9. Salaere

10. G. Mickwitz, *Geld und Wirtschaft im roem. Reich* 165 f.

جای هیچ شک و شبهه‌ای نیست که الواح خزانه، عین همین عملکرد را با کارگران موظف به شایگانی بخوبی نشان می‌دهد. سوداگری مشروح در کتاب دوم اوکونومیکوس با مثالهایی عینی فرا رویمان قرار دارد.

شیوه اقتصادی تشکلهای حکومتی جایگزین هم در ایران به لحاظ تاریخی به‌طوری شگفت‌آور ثابت و بدون تغییر مانده است. پرداخت مزد متغیر کارگزاران را باز هم مشاهده خواهیم کرد و به همان ترتیب با *τομή*، باج مالیاتی تأدیه شده از یک قطعه زمین زراعی به مثابه هسته اصلاحات مالی انوشروان، برخورد خواهیم کرد. در اینجا نحوه پرداخت مقدار مالیات و استفاده از آن مد نظر است.

کتابهای مالیاتی ابن خرداذبه و قدامه نشان می‌دهد که حتی تا اوایل دوره عباسیان نیز مالیات ارضی به جنس و پول دریافت می‌گردید. کل رقم بر پایه مقیاس معین اما متغیری^۱ با پول محاسبه می‌شد. بنابراین، در آن زمان نیز وصول دوگونه مالیاتی موجود، و در نتیجه سوداگری، با هر دو نحوه پرداخت مالیات ادامه داشت. شاید برای عهد ساسانی نیز بتوانیم همین شیوه را محتمل بدانیم. وقتی که هر دو مؤلف برای محصول مالیاتی عهد کواذ اول و خسرو پرویز ارقامی به‌دست می‌دهند که با سکه (درهم مثقال یا درهم ساده) محاسبه می‌شده^۲، این فقط می‌تواند رقم کلی کالای طبیعی و سکه محاسبه شده باشد. احتمال وجود این شیوه در دوران ساسانی پیش از اصلاحات مالی انوشروان نیز زیاد است، زیرا نه فقط مالیاتها بر مبنای یک اصل حقیقی و متغیر محصول وضع می‌شد بلکه وصول و استفاده نیز بر مبنای یک اصل مشابه و همیشه متغیر انجام می‌گرفت: قیمت بازار.

بار دیگر دولت این حق را برای خود قائل می‌شد که به زیان مالیات‌دهندگان و به سود خزانه خویش به سوداگری پردازد. بدین منوال به هنگام عرضه بیش از حد کالای طبیعی، که ناشی از فراوانی محصول یا موجودی بیش از اندازه انبارها و تنزل قیمت بازار بود، پول مطالبه می‌شد، و برعکس به هنگام کمبود محصول و صعود قیمت بازار جنس خواسته می‌شد. اگر در مورد اول پولی کلان در اختیار دستگاه مالیاتی قرار می‌گرفت، این دستگاه می‌توانست قیمت بازار را تنزل دهد، و در مورد دوم نیز، در صورت انباشتگی توده عظیمی از کالاهای طبیعی، دستگاه مالیاتی مختار بود که بر قیمت بازار بیفزاید. بنابراین، بر راحتی می‌توان داد و ستدی را که گیرندگان مالیات در چنین نظامی قادر به انجام آن بودند، و مطمئناً نیز به آن دست می‌یازیدند، حدس زد.

۱. قدامه، ص ۲۳۹، س ۱۳، دگوبه؛ مقایسه کنید با: ترجمه ابن خرداذبه خودش S.8 Anm.8.

۲. ابن خرداذبه، ص ۱۴، س ۱۱۱ قدامه، ص ۲۵۲، س ۱. دگوبه.

این سوداگری بنابر نگرش مالیاتی و پول پرستی بایستی بسیار بزرگ بوده باشد. میزان مالیات ارضی براساس برداشتی از محصول درجه بندی شده بود. طبری برای خراج دوره پیش از اصلاح ارضی انوشروان مقیاسهای یک سوم، یک چهارم، یک پنجم، و یک ششم محصول را ذکر می کند، و در حقیقت این نسبتها نه در محدوده تک تک کوره ها بلکه از منطقه ای به منطقه دیگر تغییر می کرد.^۱ از منطقه ها به عنوان یک کلیت به نسبت واحدها مالیات گیری می شد.^۲ در هر منطقه نوعی حد میانگین وجود داشت که قابلیت اجرای عمومی داشت.^۳

طبری مبنای این درجه بندی را آبگیری و آبادانی هر منطقه (علی قدر شربها و عمارتها) ذکر می کند. از این جمله تنها می توان چنین استنباط کرد که به زمینهای مرغوب، میزان مالیات بیشتر و به زمینهای نامرغوب مالیات کمتری تعلق می گرفت. نقش اساسی را آبگیری ایفا می کند و به همین دلیل است که در همه جا ابتدا به این موضوع اشاره کرده اند، و لرد کروزون نیز بدین مسئله توجه داشته است^۴: «در سرزمینی که همه مایه و عایدی فلاحی نتیجه آبیاری است، میزان مالیات به طور کلی بسته به جنس محصول و مقدار آب است». بدین سان، نحوه مالیات گیری بایستی بر مبنای تقسیم عادلانه بار مالیاتی و یک اصل عادلانه اقتصادی پایه گذاری شده باشد.

اما هرچه بیشتر از عدالت سخن می رود، کمتر به آن به عنوان یگانه هنجار تقسیم بار مالیاتی توجه می شود، بویژه در شرق نزدیک (خاور میانه) که میزان آن بسیار اندک است و لرد کروزون نیز بدان اشاره کرده است: «موقوفات و همچنین املاکی که به رسم تیول تحصیل شده باشد از مالیات معاف است». در رقابت با یک اصل سراسری متکی به تقسیم عادلانه، خواسته های زمینداری ممتاز نمایان می شود.

دینوری^۵ در واقع دلیل دیگری را عنوان می کند. اما او نیز درجه بندی نسبتها را که به نزد وی از یک دوم تا یک دهم مترتب است، می شناسد: این درجه بندی «بستگی» به فراوانی و خوبی دارد که البته یادآور همان استدلال طبری است. اما دینوری در درجه نخست «فاصله زمینهای مزروعی از شهرها» را ذکر می کند و این استدلال، دلیلی نو و در واقع اساسی است. اگر درجه بندی نسبتها را منوط به خبر «بستگی به فراوانی و خوبی» بدانیم، در تضاد با استدلال

۱. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۶۰. ۲. همان.

۳. بسیار آموزنده خواهد بود اگر روش مشابهی از قرن نوزدهم را با آن مقایسه کنیم: G. N. Curzon. a. O. 2,470f. ۴. J. Flück (J. Flück) در نامه مورخه ۱۹۵۳/۱۰/۲۳ یادآور می شود: «اهمیت شبکه آبیاری برای دستگاه مالیاتی از نام طموح، کوچکترین واحد اداری، روشن می شود. زیرا این کلمه در اصل یک چهارم، یعنی یک چهارم دانگ معنی می دهد و در این رابطه مقدار آبی که برای آبیاری یک حقه لازم است. ۵. دینوری، ص ۷۲، س ۱۹.

آورده شده قرار می‌گیرد. هر دو دلیل همدیگر را نفی می‌کنند زیرا این فرض غیر منطقی به نظر می‌آید که با دوری از شهرها، آبرگیری و آبادانی نقصان یابد. شاید «بستگی به فراوانی و خوبی» در مآخذ دینوری و طبری تفسیر و توضیحی برای «مِنْ غلات» بوده باشد.

بحث در این خصوص همین قدر کافی است: ادعای دینوری مبنی بر اینکه درجه‌بندی «بر مبنای دوری زمینهای زراعی از شهرها» انجام می‌گرفت بتنهایی معتبر باقی می‌ماند. هر چند که این مطلب ظاهراً گفته طبری را که هر منطقه مشمول مرغوبیت عمومی مالیاتی خاصی بود، نفی می‌کند، این تضاد به هنگام بررسی چگونگی شهرسازی ساسانیان باطل می‌شود. البته نشان داده خواهد شد که در احداث شهرهای متعدد نویناد متشبه به آنان (بخش اعظم آنها در تجدید بنا و تغییر نام باقی ماند) به هر شهری احتمالاً کوره‌ای تخصیص یافته است (دلایل با جزئیات بیشتر در سطور بعد ذکر خواهد شد). زان پس گزارش دینوری و طبری با این فرض با هم یکی می‌شوند که این کوره‌های تخصیصی به شهرها هر کدام ملزم به پرداخت بالاترین نسبت مالیاتی به خزانه شاهی بود. کوره‌ها به نسبت دوری از شهرها همیشه مالیات کمتری پرداخت می‌کردند. از چنین تعبیری، تصویر نظام دولتی حاصل می‌شود که در آن، زمینهای واقع در اطراف شهرها از نظر مالیاتی بویژه مورد توجه بودند، در حالی که مناطق دورتر به نسبت بُعد مسافت به میزانی کمتر مالیات خود را به خزانه شاهی می‌پرداختند.

علّت این درجه‌بندی مالیاتی چه بود؟ در اینجا باید بار دیگر متن جمله پیچیده طبری تفسیر شود.^۱

نولدکه چنین ترجمه می‌کند: «پیش از فرمانروایی خسرو انوشروان، پادشاهان ایران از هر کوره‌ای^۲ به اندازه آبیاری و آبادانی آن سه یک یا چهار یک یا شش یک برداشت آن خراج می‌گرفتند و سرگزیت هر کس مالی معین بود.»^۳ ترجمه با متن چاپ عربی هماهنگی دارد «من کور من کور هم». بنابراین، پادشاهان «از کوره کوره‌های خویش» یک سوم وصول می‌کردند. از طرز قرائت (خوانش) جمله، ساختار جمله‌ای روان حاصل می‌شود به این صورت: «من کور من کور هم» که ماحصل تکرار مسلسل سه باره «من کور» است: کوره‌هایی که کمتر از یک سوم می‌پرداختند. اما برخلاف این، قرائت دست‌نوشته‌های t, p و BM چنین است «من غلات کور هم». در ساختار این جمله باید ناموزونی اندکی را پذیرفت. زیرا اینک تکرار سه باره «از

۱. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۶۰، س ۷: درباره دینوری ص ۷۲، س ۱۹. مقایسه کنید با:

A. Christensen, Le règne du roi Kawadh I. et le communisme mazdakite, Kgl. Danske Vidensk. Selsk., hist. filol. Medd. IX, 6 (A. Christensen, M. 43f (نقل قولها منبع به صورت

۲. دقیقتر «کوره»، به همین گونه A. Christensen, M. 43.

3. Uebers. 241

بعضی کوره‌ها» در قسمت نخست با «از برداشت کوره‌های خویش» مطابقت می‌کند. بی‌شک خوانش دوم درست است و اگرچه روان نیست، به احتمال قریب به یقین می‌توان این نسخه دوم را نسخه نزدیک به اصل تلقی کرد.

نخست مشکل به نظر می‌آید که کاتبی «من کور من کورهم» را تغییر داده باشد. معمولاً هر نساخی تلاش می‌کند به جای پیچیدگی سبک متن، انشای سلیسی عرضه کند، نه اینکه متن سلیس فرارویش را با واژگان ناهموار ناموزون گرداند. این ناموزونی یعنی «من غلات کورهم» بدون اشکال حاصل شده زیرا یا «من کور» از قسمت پسین به اول آورده شده یا، چنانچه نسخه L انجام داده، غلات را حذف و بسادگی «من کورهم» نوشته است. هر دو خوانش تلاشی برای رفع مشکل سبکی است.

نتیجه آنکه «من غلات کورهم»، برخلاف آنچه نولدکه در متن جای داده، ضبط اصلی بوده است. با اینهمه، تنها ملاحظات تصحیح انتقادی نیست که بر له این تعبیر می‌باشد. «از برداشت کوره‌های خویش» تأکیدی است بر آنچه پیشتر بیان شده بود: که خراج بر مبنای ارزیابی محصول به سلم محاسبه می‌شد.^۱ این شیوه با آنچه در زمان خسرو انوشروان مرسوم شد مغایرت دارد. زیرا چنانچه مشاهده خواهیم کرد، او سهم معینی بر تک‌تک زمینهای مزروعی و درختها مقرر کرد.

حال، ناموزونی عبارتی که نساخ عرب و نولدکه با آن مواجه بوده‌اند روشن می‌شود. با افزودن «من غلات»، بخش نخست در مقابل مابقی جمله اهمیت پیدا می‌کند. این اهمیت توسط پسوند سوم شخص جمع تقویت می‌شود. به این ترتیب «من غلات کور هم» به «پادشاهان پارس» مربوط می‌شود. آنها «از محصول کوره‌های خویش برداشت» می‌کردند، در حالی که جمله بعدی خود را بدین محدود می‌کند تا هر بار از «بعضی کوره‌ها» سخن گوید. یک سومی که پادشاهان «از کوره‌های خویش» برداشت می‌کردند، جدا از یک چهارم، پنجم یا ششمی است که از «بعضی» کوره‌ها دریافت می‌شد.

بار دیگر باید اضافه کنیم که تیت مساحی کواذ پوشش کاملی برای خراج بود.^۲ بنابراین، شیوه پیشین ناقص بوده است. خسرو انوشروان سهمی معین و یکسان بر تمامی زمینهای مزروعی، نه همچون گذشته درجه‌بندی شده، قرار داد. بدین‌سان، شاه آن دسته از اراضی را که تا آن زمان به‌طور کامل مالیات پرداخت نمی‌کرد زیر پوشش مالیاتی درآورد. حال، روشن می‌شود چرا از کوره‌هایی که بار مالیاتی سنگینی را تحمل می‌کرد به‌عنوان کوره‌های پادشاهان

۲. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۶۰، س ۱۲.

۱. جهشیاری ۵، ۴ چنین توضیح می‌دهد: علی ثارهم و غلاتهم.

ایران نام برده می‌شود (من غلات کورهم)، در حالی که در کوره‌هایی که مالیات کمتری می‌داد این اصطلاح حذف شده است (من کورهم). کوره‌هایی که کمتر از یک سوم می‌پرداخت، تحت پوشش کامل مالیاتی شاه قرار نداشت.

جای پرسش است که چه کسی بخشی از آن را از چنگ شاه به در می‌آورد و ممانعت می‌کرد تا کل مبلغ (مقدار) برداشت شود. هم بر مبنای اوضاع و احوال و هم نظر به ساختار اجتماعی امپراتوری ساسانی اینها می‌توانند فقط زمینداران محلی بوده باشند. پیشتر دیدیم که کوره‌های دارای بالاترین بار مالیاتی در نزدیکی شهرها، که شهرهای شاهی بود، قرار داشت. بنابراین، املاک زمینداران دورتر از شهر، در حومه شهر قرار داشت. اینها همان کوره‌هایی است که از آنها به صورتی نامشخص سخن گفته می‌شود.

چنان مالکیت‌هایی پس از به قدرت رسیدن ساسانیان جان سالم به در بردند، و ساسانیان نتوانستند آنها را از میان بردارند، و تنها به تنظیم آنها در حکومت جدید اکتفا کردند. در میان سه طبقه درباری که اردشیر اول (۲۲۶ - ۲۴۱) بنیان نهاد، بین مرزبان و سپاهبذ، شاهان ولایات قرار داشتند که در دربار به سر می‌بردند (ملوک الکور).^۱ اینها مالکان همان ولایاتی بودند که طبری از تابعان مستقیم «شاهان پارس» جدایشان می‌ساخت. در فصل بعد بدین مطلب خواهیم پرداخت. اما در عین حال، امکان دارد در زمان ساسانیان مالکیت‌های جدیدی نیز به وجود آمده باشد. مسعودی که نخستین آگاهی را به دست می‌دهد، تصویری از آن را نیز ارائه می‌کند.^۲

بهرام دوم (۲۷۶ - ۲۹۳) در آغاز پادشاهی به کار ملک نیندیشید و در امور رعیت ننگریست، در نتیجه املاک رو به خرابی نهاد. از طرف دیگر، شاه زمین‌هایی را از مالکان آنها متزع کرد و به خاصان و خدمتگزاران خویش به تیول داد. وزیران به رعایت خاصان پادشاه مالیات از ایشان مطالبه نکردند^۳ و جز در اموال تیول آبادی باقی نماند. برعکس، دیگر املاک رو به خرابی نهاد و از آبادکنندگان تهی ماند و آنان در املاک افراد صاحب نفوذ اقامت گزیدند.^۴ در اینجا چگونگی آگاهی بهرام از این وضع ناهنجار و اصلاح آن برای ما اهمیتی ندارد. اینک زمین‌هایی از هم تمیز داده می‌شود که زیر بار کامل مالیاتی قرار داشتند و نیز آنها که از خراج معاف بودند، زیرا مالکان امتیازهای خاصی را برای خود فراهم کرده بودند.

پس، براحتی می‌توان دریافت که چرا کوره‌هایی که دور از شهرها بودند، سهم مالیات ارضی کمتری دریافت می‌کردند؛ که این «کمتر» نه به نسبت یک دوم یا یک سوم محصول

۱. مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج دوم، ص ۱۵۳، س ۶.

۲. همان، ص ۱۶۸.

۳. همان، ص ۱۷۳، س ۵؛ مقایسه کنید با: Th. Noeldeke. Uebers. 454.

۴. همان، ص ۱۶۹، س ۱.

بلکه از یک چهارم تا یک دهم محصول بود. شکی نیست که کوره‌های همجوار شهرها نه به دلیل شرایط تولید بهتر دارای بار مالیاتی بیشتر بودند و مناطق دورتر، برعکس، به لحاظ مالیاتی رعایت می‌شدند، زیرا رعایت مالیاتی آخرین چیزی بود که دیوانسالاری ساسانی می‌توانست بدان دست یازد. اگر مالیات ارضی تمام و کمال به خزانه شاهی پرداخت نمی‌شد، از آن رو بود که قدرت مالکان در مناطق روستایی همچنان محفوظ مانده بود، و این در حالی بود که مالکان ساکن کوره‌های وابسته به شهرهای نوین شاهی ملزم به فرمانبرداری از شهر بودند، یا به بیان صریح‌تر، می‌بایست به دیوانسالاری شاهی گردن می‌نهادند.

خبر دیگری که با این مطلب هماهنگی دارد این است که در ولایات تحت نفوذ زمینداران چنین مقرر شده بود که اینان مالیات ارضی را به نام شاه جمع کنند و برایش بفرستند. این مسئله از گزارشی از مسعودی استنباط می‌شود که وی در آنجا از زمینهایی (الضیاع) سخن می‌گوید، و بین مالکان و آبادکنندگان آنها تمایز قائل می‌شود (اربابها و عماژها) یعنی زمینداران و روستاییان. در مورد گروه نخست گفته می‌شود که آنها «خداوندان خراج» (و هم ارباب الخراج)^۱ هستند.

اینک گزارشی درباره مالیات‌گیری شهرها: پیوستگی مالیات ارضی و سرانه، چنانچه بر املاک روستایی سنگینی می‌کرد، در شهرها ملاحظه نمی‌شد. یک کارگاه پیشه‌وری، یا یک شرکت تجارتی زیر پوشش مالیاتی قرار نمی‌گرفت. طبیعتاً شهرها بدین علت از مالیات معاف نبودند.^۲ اما در مورد جزئیات بهتر است فقط با حدس و گمان سخن بگوییم.

خلاصه - اقتصاد کشاورزی ساسانی به دو بخش تقسیم می‌شد: در یک طرف مناطقی که زیر حاکمیت مستقیم شاه قرار داشت و در جانب دیگر زمینهایی که متعلق به اشراف زمیندار بود و قدرت مرکزی در آنجا فقط با واسطه عمل می‌کرد. اصلاحات مالی، که با مساحی نواحی آباد زراعی در زمان کواذ اول آغاز شد و در عهد پادشاهی انوشروان به انجام رسید، بر این تئیت بود که مالیات‌گیری مستقیم را که تا حال فقط در کوره‌های وابسته به شهرها ممکن بود، در تمامی نقاط دیگر گسترش دهد. این هدف، به مدد یک سلسله شرایط تاریخی خاص، در زمان انوشروان محقق شد. اما باید در نظر داشت که فقط یک حاکمیت فوق‌العاده نیرومند شاهی می‌توانسته شمار شهرهای نوین شاهی و کوره‌های تخصیصی به آنها را به نحوی شایان افزایش دهد. زیرا این به معنای آن بود که حال مناطق مشمول این اصلاحات، با تغییر

۱. همان، ص ۱۷۲، س ۱۰.

۲. رویدادنامه اربلا از ثروت شهرها در عهد اشکانی سخن می‌گوید و تیسفون را شهری ثروتمند می‌نامد:

E. Sachau, AbhBAW. 1915, 6, 61; 64.

مالیات‌گیری غیر مستقیم به مستقیم، از مناطق مشمول مالیاتی «ناقص» به مناطق مشمول مالیاتی «کامل» بدل شود. به این ترتیب، تاریخ شهرسازی شاهی گواهی برای پیکار حاکمیت سلطنت بر ضد زمینداران می‌شود.

۲

شهرسازیهای شاهی، که به دو صورت نوین یا تغییر نام بودباشهای از پیش موجود بود، تنها در زمینهای شاهی امکان داشت. این زمینها به ارث یا به قهر به دست می‌آمد. از میان برداشتن ملوک الطوائف، که هدف اردشیر اول بود و با آن حداقل طبق برنامه شاهنشاهی نوین خویش را بنیان نهاد، املاک قهرأ مصرفه‌ای را همه جا در اختیار وی قرار داد. این زمینها باعث شد که اراضی در تملک مستقیم دودمان کوچک استخر، که در گذشته نیز از آن اردشیر بود، گسترش یابد و به وی امکان داد تا در آنجا شهرهایی را به نام خود ایجاد کند یا تغییر نام دهد. گزارش ارزشمندی که از دوران آغازین اردشیر در کتاب طبری محفوظ است، و احتمالاً به کارنامک اردشیر باز می‌گردد^۱، به اندازه کافی روشنگر چگونگی روش فرمانروای جدید و اقدامات او طی دوران پادشاهی خویش است. طبری چنین گزارش می‌کند^۲ که اردشیر نخست به سوی چوپانان در دارابگرد، سپس کونس^۳ و لروبر^۴ لشکر کشید. او شاهان آنجا، یعنی دودمانهای محلی را از میان برداشت^۵ و «شاهانی» از جانب خویش بر آنها گماشت. اینکه آنها همه جا عنوان شاهی داشته‌اند، قابل تردید است.^۶ آنها می‌توانند عاملان شاه بوده باشند، اما ایجاد استان شاهی را نیز در اندازه‌ای کوچک به طور کلی نمی‌توان رد کرد.

ایجاد استان شاهی برای نخستین بار پس از فتح کرمان محرز می‌شود.^۷ اردشیر شاه آنجا را کشت و شهر را تصرف کرد و پسرش اردشیر را به شاهی آنجا گماشت. به این اردشیر در سطور بعد خواهیم پرداخت. شاید در آن زمان شهر ویه اردشیر در نزدیکی کرمان بنیان نهاده شد.^۸ اما از جزئیات، کیفیت، و حقوق این شهرسازی سخنی به میان نیامده است. خبر شکست و کشته شدن مهرک شاه^۹، که در کوره آتی اردشیر - خوره حکومت می‌کرد، از

1. F. Altheim, *Lit. U. Gesellsch.* 2, 10 f.

۲. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۱۵، س ۱۱.

3. Kwnz

4. Lrwyr

۵. در این مورد: Th. Noeldeke, *Uebers.* 6 Anm. 3 - 7.

6. Th. Noeldeke, *Uebers.* 7 Anm.1.

۷. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۱۷، س ۱.

8. Th. Noeldeke, *Uebers.* 10 Anm.3.

۹. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۱۷، س ۷.

سنگنبشته شاپور اول (۲۴۱ - ۲۷۲) در کعبه زرتشت، واقع در نقش رستم، *Σαταραπι* معلوم می‌شود. در سنگنبشته مذکور در کنار دیگر دارندگان عنوان شاه (دست‌نشانده)، اردشیر یاد شده از کرمان نیز ظاهر می‌شود: *Ἀβερναχ βασιλεύς Σαταραπι*. در نام محل *Ἀβερναχ*، ابرساس نام تختگاه مهران مضبوط در طبری با ضبطهایی مختلف پنهان است. ضبط «اپرنیک» قرائتی احتمالی است^۱ که بر «آبرشهر» پیشنهادی برتری دارد.^۲ در مورد واژه کاملاً محرز و قرائت نشده *Σαταραπι*، بنابر ارتباط مطلب، چنین حدس زده‌اند که یکی از بستگان خاندان شاهی است. بدین ترتیب، بار دیگر استانی شاهی ایجاد شده بوده است که همانند استان شاهی اردشیر پسر اردشیر در کرمان، تا پادشاهی شاپور اول ادامه داشت. جزئیات جدیدی در فتح گور، فیروزآباد بعدی، به دست می‌آید.^۳ در بازسازی شهر یک «برج» (طربال) ایجاد و یک آتشکده بنا نهاده شد. بنابراین، یک دژ نظامی شاهی و در جوارش مکانی برای آیین مورد پرستش خاندان ساسانی (آیین زرتشت)، که از زمانهای بسیار قدیم بدان پیوستگی داشت و نشر آن را بر خود واجب می‌دانست، تأسیس شد. هر دو بنا نشانه متصرفات شاهی است.

شهر سرق^۴ در کنار دجله کوچک (دجیل) پس از فتح به نام سوق‌الاهواز بازسازی شد.^۵ پس از کشتن شاه میشان (مسنه) و گرفتن آن ولایت، پایتخت پیشین اسپاسینو خاراگس به نام کرخ میشان بازسازی شد.^۶ در سطر شصتم سنگنبشته شاپور اول در کعبه زرتشت، در میان اعضای خاندان شاهی *Ἀβερναχ βασιλεύς Σαταραπι*، خواهر اردشیر اول، ظاهر می‌شود. به این ترتیب، میشان نیز به استاق شاهی تبدیل شده بود. در سواد و پس از آن در ایجاد «ویه اردشیر»، روبه‌روی تیسفون، گامی فراتر برمی‌داریم. زیرا در اینجا برای نخستین بار اصل استان شاهی کنار گذاشته شد. شهر نوبنیاد، کوره‌ای با پنج رستاکی (= طسوج) اختصاصی دریافت کرد.^۷ در هر رستاکی یک کاردار (عامل) شاهی^۸

1. Z. 55 2. G. Pugliese Carratelli, La Parola del Passato 5, 237.

G. Pugliese Carratelli, ebenda 6, 361.

۳. در مورد ابرشهر نک:

Honigmann - Maricq, *Recherches sur les Res gestae Divi Saporis* 42 Anm. 2; 99; 106f. 175

4. Th. Noeldeke, Uebers, 11 Anm. 3

مقایسه کنید با: یعقوبی ۱، ص ۱۷۹، س ۱۱۷ ابن قتیبه، کتاب المعارف، ص ۳۲۲، س ۶.

5. Surrak

۶. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۱۸، س ۱۱. همان، س ۱۳، ۵ Th. Noeldeke, Uebers. 13 Anm.

8. G. Pugliese Carratelli, a. O. 6, 361f.

در مورد *δασιχιγες Σαπαω* دستکرت شاپور نک: 1 Th. Noeldeke, Uebers. 295 Anm. دستکرت نمی‌تواند از دشت میشان، معروف از دوره جوانی مانی (الفهرست، ص ۳۲۸، س ۵)، جدا شود.

9. Th. Noeldeke, Uebers. 16, Anm. 2.

۱۰. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۱۹، س ۸.

منسوب شد. ویه اردشیر نخستین شهر شاهی با کوره تخصیصی بود. همچنین گور که در بازسازی به اردشیر خوره تغییر نام یافت، کوره خاص خود را، که باز اردشیر خوره نام داشت، دریافت کرد.^۱

ایجاد هشت شهر در مجموع به اردشیر منسوب است.^۲ در مورد پسرش شاپور اول باید در درجه نخست از ایجاد گندی شاپور نام برده شود. شهر در اهواز، بین شوش و شوشتر قرار داشت.^۳ برای گندی شاپور، این شهر نوبنیاد، نقشه‌ای ترسیم شد و به فردی، پس از آموزشهای اولیه، مأموریت داده شد تا به حساب مخارج شهر رسیدگی کند.^۴ شاپور اسیران رومی را پس از فتح انطاکیه^۵ در شهر نوبنیاد سکنی داد. آنها می‌بایست نخست سد شوشتر را بسازند.^۶ شهر نوبنیاد^۷ کوره‌ای خاص خود^۸ همانند ویه اردشیر و اردشیر خوره دریافت کرد. ویه شاپور با کوره خاص خود در فارس، نیوشاپور، در سرزمینی نوگشوده قرار داشت.^۹

اهواز یکی از متصرفات اردشیر اول بود.^{۱۰} او قبلاً سوق‌الاهواز را در این سرزمین بنا نهاده بود. همین امر در مورد دومین شهرسازی شاپور اول نیز صدق می‌کند: شاذشاپور در محل سابق دیما.^{۱۱} دیما در میشان، که در عین حال جزو متصرفات اردشیر اول بود، قرار داشت و، همچنانکه گفته شد، وی آنجا را به استان شاهی بدل کرده بود. هر دو شهر نوبنیاد در مناطقی قرار داشت که زیر حاکمیت مستقیم شاهی بود. خاندان شاهی بعد از مرگ اردشیر اول، سرزمین شاهی جدیدی را در محدوده ایران تصاحب نکرده بود. شاپور اول می‌بایست به مناطق موجود بسنده کند: برای او فقط این امکان باقی ماند تا با آبرسانی، محصول پارس و خوزستان را افزایش دهد.^{۱۲} در مناطقی که زیر حاکمیت غیرمستقیم شاه و، به عبارت دیگر، زیر سلطه مستقیم زمینداران فئودال قرار داشت، هیچ‌گونه اقدامی برای شهرسازی جدید شاهی انجام نگرفت.

هیچ چیز روشتر از این مطلب، قدرت مالکان ارضی را نشان نمی‌دهد. این مسئله به دلیل

1. Th. Noeldeke, Uebers. 17, Anm. 1.

۲. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۲۰، س ۸ ج یکم، ص ۸۱۷، س ۱۷ مقایسه کنید با: مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج دوم، ص ۱۵۹، س ۹. ۳. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۲۰، س ۸.

۴. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۳۰، س ۱۴؛ حمزه اصفهانی، ص ۴۹، س ۸: چون عرصه شطرنج است که در میانه آن هشت راه در هشت راه انداخته‌اند. ۵. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۲۶، س ۱۹؛ یعقوبی، ج یکم، ص ۱۸۰، س ۲.

۶. طبری تاریخ، ج یکم، ص ۸۲۷، س ۱۱؛ یعقوبی، ج یکم، ص ۱۸۰، س ۳؛ مقایسه کنید با: R. Ghirshman, Syria. 27. ۷. نامهای مختلف آن را نولدکه در 2. Anm. و 41 و Uebers مورد مذاقه قرار داده است. 219f; Taf. 8.

۸. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۳۱، س ۵. ۹. حمزه اصفهانی، ص ۴۸، س ۱۴.

۱۰. طبری تاریخ، ج یکم، ص ۸۱۸، س ۹. ۱۱. همان، ص ۸۳۰، س ۱۳.

۱۲. حمزه اصفهانی، ص ۴۸، س ۴.

ساختار امپراتوری و سازمان ارتش بود. زیرا تا زمانی که شاه برای لشکرکشیهایش به نیروی تیولی یعنی سپاه ارسالی مالکان (وابستگان و زیردستان آنها) وابسته بود، می‌بایست حقوق آنان دست نخورده باقی بماند. گواه این ادعا که ساسانیان تا حد زیادی تابع اوضاع و احوال زمان خود بودند سنگنبشته شاپور اول در کعبه زرتشت است.

سنگنبشته، نخست^۱ از سرزمینهایی که به شاهنشاهی تعلق داشت و سپس از استانهای شاهی نام می‌برد. مقایسه هر دو فهرست با هم از طرفی بیانگر گسترش عظیم کشور، و از جانب دیگر نشان‌دهنده محدوده ناچیزی است که مستقیماً زیر حاکمیت شاهی قرار داشت. اگر نواحی بابل و شوش را، یعنی تیسفون واقع در سواد و اهواز که دل ایرانشهر به حساب می‌آمدند، کنار بگذاریم، تنها دو دسته استان شاهی باقی می‌ماند. یک گروه آنها که در زمان اردشیر اول ایجاد شده بود: Zataropt^۲ در اپرنیک یعنی در کوره اردشیرخوره؛ ارتاکسار در مرو که اردشیر تسخیر کرده بود^۳؛ و اردشیر در کرمان و اردشیر سگان شاه — که هر دو در سرزمینهای مفتوحه بنیانگذار امپراتوری ایجاد شده بود. ^۴ در گروه دوم، استانهای شاهی که شاپور اول ایجاد کرده بود ظاهر می‌شود: ^۵ اردشیر شاه ادیابنه؛ اردشیر شاه τῆς κικυανσηνῆς (از این رو از اردشیر شاه کرمان تمیزدانی است)؛ و سرانجام دینک خواهر اردشیر اول در مقام شاه بانو میشان دستگرت شاپور. بنابراین، دینک از شاپور اول در میشان، سرزمین متصرفه اردشیر اول را، استان شاهی که شهر دستگرت شاپور را نیز در بر می‌گرفت، دریافت کرده بود.

ابن خردادبه^۶ فهرستی از شاهان را که اردشیر به آنان عنوان شاهی اعطا کرد به دست می‌دهد. اسامی آنان، هسان با نبشته شاپور اول در کعبه زرتشت، چنین است: میشان شاه، سگستان شاه، مرو شاه، و کرمان شاه. علاوه بر این، از بوذ اردشیران شاه^۷ نام برده می‌شود. طبری از شهری بدین نام جزو شهرسازیه‌های اردشیر اول در نزدیکی موصل^۸ نام می‌برد. این شهر در حوالی اربل عتیق^۹ قرار داشت و مدلل می‌گرداند که آدیابن پیشتر توسط اردشیر تسخیر شده بود که بعداً شاپور اول از آن استان شاهی ساخته است.^{۱۰}

۱. همان، ص ۲. ۲. همان، ص ۵۵.

۳. طبری تاریخ، ج یکم، ۸۱۹، ۱۳؛ در این مورد نک: Th. Noeldeke, Uebers. 17, Anm. 3.

۴. در مورد سجستانی مقایسه کنید با: طبری تاریخ، ج یکم، ص ۸۱۹، ۱۲. ۵. همان، ص ۵۹.

۶. ص ۱۷، ۴، دگوبه. ۷. ابن خردادبه، ص ۱۷، ۴، دگوبه.

۸. طبری تاریخ، ج یکم، ص ۸۲۰، ۱۱۲ مقایسه کنید با: دینوری ص ۴۷، ۱۴ و ص ۴۵، ۱۲.

9. Th. Noeldeke, Uebers. 20, Anm. 4.

۱۰. امیدواریم در فرصتی دیگر به دیگر اطلاعات این فهرست بپردازیم. فهرست دارای یک هفته اصیل است، اما در شکل فعلی بایستی از زمان خیلی متأخری باشد.

در کل همین بود. بعد از اردشیر اول هیچ چیز جدیدی بر آن اضافه نشده بود. از جانب دیگر، ذکر اسامی ساسان سورن، پیروز و گووک کارن^۱ در میان صاحب منصبان ثابت می‌کند که قدرت اشراف فتودال بزرگ بازمانده از عهد اشکانی همچنان پابرجا بود. سه خاندان، بتازگی و در زمان اردشیر موقعیت خویش را به دست آورده بودند، اما دو خاندان کارن و سورن این پایگاه را از عهد اشکانیان به ارث برده بودند.

ادامه شهرسازی ساسانیان تا کواذ اول مؤید این تصویر است. آنها همگی در مناطقی که اردشیر اول تسخیر و تصرف کرده بود، ایجاد شده‌اند. در هیچ کجا گسترش نواحی مستقیماً زیر نظر شاه مشهود نیست.

ایجاد رام - هرمزد در نواحی کوره‌ای به همین نام در زمان هرمزد اول (۲۷۲ - ۲۷۳) اتفاق می‌افتد و، چنانچه گفته شد، فتوحات اردشیر زیربنایی برای این شهرسازی بوده است. از شهرهای این کوره ارجان، سنبل (ss't) و طاشان که مقدماً آماج نوسازیهای شاهی نشدند، ذکر می‌شوند.^۲ تنها یک بار از رستاک و هشت هرمزد به عنوان شهری نو بنیاد سخنی در میان آمده است.^۳

شاپور دوم (۳۰۳ - ۳۷۹) پس از لشکرکشیهایش بر تازیان، شماری از اعضای قبایل بدوی را به اجبار در یک محل ساکن کرد. از تغلب در بحرین^۴ که باز از فتوحات اردشیر اول بود^۵ و بخشهایی از عبدالقیس و تمیم در هجر یعنی قسمت جنوبی بحرین^۶ و بکر بن وائل در کرمان و بخشی از حنظله در اهواز نام برده می‌شود. تصویر مشابهی را دیگر شهرسازیهای شاه نشان می‌دهد: بزرگ شاپور (عکبرا) و پیروز شاپور (امبار) در سواد^۷؛ ایران شهر شاپور و شوش در اهواز، و شهر دیگری که در باجرما یعنی در آدیابن یا نزدیکی آن^۸ قرار داشت. در ایرانشهر شاپور رومیان سکنا داده شدند^۹ و پیروز شاپور^{۱۰} و شهر واقع در باجرما کوره‌ای خاص خود دریافت کردند. این یکی برخلاف دیگر شهرسازیها ذکر

۱. همان، ص ۵۷.

۲. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۳۳، ص ۱۷؛ مقایسه کنید با: ص ۸۱۸، س ۹. و Th. Noeldeke, Uebers. 13, Anm. 2.

3. Anm. 2، 46، یعقوبی، ج یکم، ص ۱۸۱، ص ۱۸؛ مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج دوم، ص ۱۶۶، س ۵.

۴. حمزه اصفهانی، ص ۵۱، س ۱۳. ۵. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۳۹، س ۱۲، ص ۸۴۵، س ۱۱.

۶. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۲۰، س ۹؛ مقایسه کنید با: Th. Noeldeke, Uebers. 18, Anm. 2.

7. Th. Noeldeke, Uebers. 260, Anm. 1.

۸. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۳۹، س ۱۶؛ در این مورد نک: Th. Noeldeke, Uebers. 57, Anm. 5.

۹. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۴۰، س ۵. نام این شهر نامطمئن گزارش شده است.

۱۰. در مورد «باجرما» مقایسه کنید با: Th. Noeldeke in de Goejes Tabari - Ausgabe 1, 840 adnot. e.

Th. Noeldeke, Uebers. 35, Anm. 1.

۱۱. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۴۰، س ۳ (نک: به ذیل این بخش)؛ ص ۸۴۵، س ۱۰.

۱۲. دینوری، ص ۵۱، س ۴.

می‌شود. تا این زمان در آدیابن، بوذ اردشیران ساخته شده بود و هنوز زمین به اندازه کافی وجود داشت. نیوشاپور و شهر نوبنیاد دیگری^۱ در زمینهای مفتوحه دستکرت ابرشهر^۲ ساخته شد که به عنوان نخستین شهر نوبنیاد واقع در آنجا، کوره‌ای خاص خود دریافت کرد.^۳

در جوار اینها از ایجاد شهرهایی در سند و سیستان در زمان شاپور دوم ذکرى به میان آمده است.^۴ نام شهرها قید نشده و می‌توان محتمل دانست که دوامی نداشته‌اند. شهرسازیهایی واقع در سیستان در جوار استان شاهی اردشیر سگان شاه قرار دارد که در زمان شاپور اول مشاهده کرده‌ایم. مسئله جالب توجه شهرهایی در سند بود. اصولاً کسانی پیشاپیش در موجودیت آنها^۵ مبنی بر اینکه ساسانیان بر سند و نواحی مجاور تسلط داشته‌اند، شک کرده‌اند. اما سنگنبشته شاپور اول در کعبه زرتشت حاکمیت وی را بر شمال غربی هند بلاترید می‌کند.^۶ ضمناً سومین شهر بگرام با تزئینات سفالین ملهم از هنر ساسانی شاهی بر این ادعا است.^۷

در زمان شاپور دوم به تهاجم جدیدی بر ضد کوشان برمی‌خوریم که منجر به سقوط سلسله سوم کوشان و ادغام آن در حکومت ساسانی شد.^۸ از این رو، نباید شهرسازیهایی در سند در زمان شاپور دوم پیشاپیش انکار شود. ممکن است آنها برای محافظت از سرزمینهای دوردست مرزی و مناطق برون مرزی ایجاد شده باشد.

با نظایر این مسئله در فصلهای آتی مواجه می‌شویم. اگرچه ایجاد شهری در کرمان^۹ به بهرام چهارم (۳۸۸ - ۳۹۹) باز می‌گردد، این امر ادامه شهرسازیهایی قدیمی در همان منطقه است. بهرام چهارم باید در این مورد دلیل خاصی داشته باشد زیرا پیش از بر تخت نشستن، استان شاهی کرمان را در اختیار داشت و به همین دلیل کرمان شاه لقب گرفت.^{۱۰} اما شهرسازیهایی پیروز (۴۵۷ - ۴۸۴) در مرزهای شمالی - رام پیروز در منطقه ری، روشن پیروز در مرز گرگان و دروازه صول، شهرام پیروز در آذربایجان^{۱۱} - در مناطق ناآرام

۱. طبری تاریخ، ج یکم، ص ۸۴۰، ص ۱۷ ص ۸۴۵، ص ۱۳؛ مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج دوم، ص ۱۸۸، ص ۱۰.

۲. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۱۹، ص ۱۳ در این مورد نک: Th. Noeldeke, Uebers. 17, Anm. 2.

۳. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۴۰، ص ۷. ۴. همان، ص ۸۴۵، ص ۱۳؛ ابن قتیبه، ص ۳۲۴، ص ۵.

5. Th. Noeldeke, Uebers. 67, Anm. 4. 6. Z. 4; 42; R. Ghirshman, Bégram 99.

7. R. Ghirshman, a. O. 100.

8. R. Ghirshman, Les Chionites - Hephthalites 69 f; Bégram 170 f.

۹. طبری تاریخ، ج یکم، ص ۸۴۷، ص ۵، 3، Anm. 71, Th. Noeldeke, Uebers.

۱۰. طبری تاریخ، ج یکم، ص ۸۴۷، ص ۳، 4، Anm. 134, Th. Noeldeke, Uebers.

۱۱. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۷۴، ص ۱۴؛ نک: Eutyh. 2, 110, 14f. Pocock

مرزی آن زمان (کسان دیگری دو شهر نخستین را در قسمت پایین دجله یا سند قرار می‌دهند)^۱ قرار دارد. به این ترتیب هر دو، همانند شهرسازیهای شاپور دوم در هند، از سیاست دیگری ناشی می‌شود.

پس از آن بار دیگر شهرسازی در بستر معمول خویش جریان می‌یابد. بلاش (۴۸۴ – ۴۸۸) شهر بلاش آواذ (ساباط) را در سواد، نزدیکی تیسفون، ایجاد کرد.^۲ کواذ اول^۳ برای هر دو شهر نویناد خویش، ارجان و طوان، ناحیه مرزی بین فارس و اهواز را انتخاب کرد. همان‌طور که ارجان در کوره رام – هر مزد قرار داده شد^۴، شهر کواذ – خوره نیز به کوره اردشیر – خوره تعلق گرفت.^۵ این تمامی زمینهایی بود که پیشتر اردشیر اول به تملک مستقیم خاندان شاهی آورده بود. فقط یزدگرد دوم (۴۳۸ – ۴۸۷) شهرستان را در شمال گرگان در منطقه نوگشوده هونی تشول^۶ ساخت.^۷

چنین معلوم می‌گردد که شهرسازی ساسانیان تا کواذ اول به همان مناطق متصرفه اردشیر اول از ملوک الطوائف محدود بود. شاه فقط در این مناطق قادر مطلق بود و می‌توانست به نام خویش و در زمینهای خود شهرهایی بازسازی یا نوسازی کند. برعکس، او از دست درازی به محدوده زمینداران که تحت حاکمیت غیرمستقیم شاهی بود، اجتناب می‌کرد. فقط مناطق مرزی در دورترین بخشهای جنوب شرقی و شمال غربی از این امر مستثنی است. از این رو، زمین مورد نظر برای این شهرسازیها ممکن است در مناطق پرکشمش و نوگشوده قرار داشته و بدین طریق به تملک شاهان درآمده باشد.

محدودیت حاکمیت مستقیم شاهی بر آنچه بنیانگذار حکومت در اختیارش قرار داده بود، می‌بایست در شهرسازی به عواقب زیانباری منجر شده باشد. فضای موجود تنگتر شد و شهرسازیها نشان‌دهنده این امر است. در شیوه سنتی شهرسازی به هر شهری کوره ویژه‌ای تعلق می‌گرفت. اردشیر اول این فرایند را شروع کرد و شاپور اول آن را ادامه داد. با اینهمه، از این زمان به بعد معلوم می‌شود که زمین در دسترس محدود شده است. در میان شهرسازیهای بیشمار شاپور دوم تنها دو شهر دارای کوره اختصاصی است و پس از آن زمان حتی در یک مورد نیز این امر مشاهده نمی‌شود. برعکس خبری مبنی بر اینکه کواذ نه تنها شهرها بلکه

۱. Th. Noeldeke, Uebers. 123, Anm. 2.

۲. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۸۳، س ۷.

۳. همان، ص ۸۸۵، س ۲؛ حمزه اصفهانی، ص ۵۶، س ۱۰.

۴. همان، ص ۸۸۵، س ۳.

۵. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۱۸، س ۹.

6. Tšol

7. G. Hoffmann, *Auszüge a. d. Akten pers. Märtyrer* 50; A. Christensen, *L'Iran sous les Sassanides* 287.

دهکده‌هایی نیز بنا نهاده است^۱ نشان می‌دهد تا چه حد متواضع شده بودند. از شهرسازیهای شاهی همان چیزی تأیید می‌شود که قبلاً در مالیات ارضی ثابت شد. فقط سرزمینهای متصرفه اردشیر اول در محدوده ایران تحت نظارت مستقیم حاکمیت شاهی قرار داشت. شاه فقط در آنجا مقدار کامل مالیات ارضی را دریافت می‌کرد و تنها در آنجا می‌توانست شهرهایی را بسازد. اما مناطق مرزی نوگشوده استثنا است و شهرسازی در این مناطق ممکن بود و، چنانچه در یک مورد موکداً قید می‌شود، مالیات ارضی مستقیماً به شاه پرداخت می‌شد.^۲

استانهای شاهی نیز همین تصویر را تأیید می‌کند. اما اینها نیز به همان مناطقی محدود بود که اردشیر اول به دست آورده بود. تنها در خاور، سرزمینهای کوشان بدان اضافه شده بود و از این رو سلسله ساسانی کوشان شاه را در آنجا ایجاد کردند. وگرنه همه چیز بر منوال سابق بود. بهرام سوم پیش از جلوس بر تخت سگان شاه^۳ و بهرام چهارم کرمان شاه^۴ بودند. بدین ترتیب کرمان و سیستان به عنوان استانهای شاهی همچنان پابرجا بودند.^۵

۳

دوران پادشاهی بهرام گور (۴۲۰ - ۴۳۸) نشان‌دهنده اهمیت بیش از حد مالکان اشرافی در کشور ساسانی است.

پس از مرگ یزدگرد اول (۳۹۹ - ۴۲۰)، «بزهکار»، بزرگان کشور با توافق یکدیگر تصمیم گرفتند هیچ‌یک از اعضای خاندان وی را به پادشاهی برگزینند.^۶ آنها فردی از خاندان جنبی ساسانی را به شاهی نشانند^۷ و پس از مداخله منذر از حیره بود که بهرام به حق خود دست یافت. با وجود این، بهرام به هنگام جلوس می‌بایست به بزرگان قول می‌داد تا آنچه را پدرش «به تباهی کشیده یا شکسته بود، اصلاح و ترمیم» کند. طبری چنین گزارش می‌کند^۸، اما متن دیگری، آنچه را بزرگان آرزومند بودند، واقع‌گرایانه‌تر بیان می‌کند. بر مبنای این خبر، در کنار دیگر مسائل، که باید توضیح

۱. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۸۵، س ۴؛ ایجاد ارجان: ابن قتیبه، ص ۳۲۷، س ۴۱ در این مورد نک: J. Walker, BMC, Arab - Sassanian Coins CXIII

۲. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۶۸، س ۱۲.

۳. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۳۵، س ۶؛ در این مورد نک: Noeldeke in der Adnotatio und Uebers 49

۴. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۴۷، س ۳. Anm. 2؛ حمزه اصفهانی، ص ۵۰، س ۱۶.

۵. طبرستان تازه در زمان کواذ استان شاهی شد. شاپور اول و دوم بنابر خبر رویداد نامه اربلا (E. Sachau, Abh BAW. 1915, 6, 35; 64; 73)

Th. Noeldeke, 17, ۱۳، ص ۸۱۹، ج یکم، تاریخ، ج یکم، ص ۸۱۹، س ۱۳، (طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۱۹، س ۱۳، Th. Noeldeke, 17, ۱۳، ص ۸۱۹، ج یکم، تاریخ، ج یکم، ص ۸۱۹، س ۱۳، Uebers. با دبلن‌ها، گیل‌ها، و گرگان جنگیده بود.

۶. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۵۸، س ۴۳؛ دینوری، ص ۵۷، س ۲.

۷. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۵۸، س ۴۹؛ دینوری، ص ۵۷، س ۷.

۸. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۶۰، س ۱۳.

داده شود، تقلیل مالیات ارضی به کرسی نشانده شد.^۱

چنان تقاضایی از زبان اشراف زمیندار امکان نداشت تسهیلاتی برای روستاییان در برداشته باشد. آنها از چنان تقلیلی چیزی عایدشان نمی‌شد، اما تعهدات بهرام بخوبی نشان می‌دهد که سهم پرداختی مالیات ارضی زمینداران می‌بایست تقلیل یابد. این مطلب در جای دیگری دقیقتر بیان می‌شود. در این خبر از بخشایش پرداختی عقب‌افتاده مالیات ارضی به مقدار ۷۰ یا ۷۴ میلیون درهم و از تقلیل مالیات ارضی به یک سوم در سال اول سلطنت بهرام سخن می‌رود.^۲ بنابراین، اشراف زمیندار از آشفته‌گی اوضاع بعد از مرگ یزدگرد اول استفاده کرده‌اند تا بسادگی سهم پرداختی مالیات ارضی خود را به خزانه شاهی متوقف کنند. بهرام که برخلاف میل آنان به سلطنت رسید^۳، در حقیقت می‌بایست رضایت آنان را بخرد. زمینداران بار دیگر خواسته‌های خاص خود را با استفاده از شرایط موجود به کرسی نشانده بودند.

مسئول مالیات در زمان بهرام گور یکی از اعضای طبقه زمینداران بود: ماه‌گشنسپ. عنوان وی و استریوشان سالار^۴ بود و در عین حال سوای مالیات ارضی، کل دستگاه زمینداری اربابی و روستایی تحت نظارت وی قرار داشت. پدرش، مهر نرسی، خود را از تبار اشکانیان و، از این فراتر، از هخامنشیان و ویشناسپ می‌دانست.^۵ مهر نرسی برای خود و سه پسرش چهار دهکده با آتشکده‌ای در هر کدام ساخته بود.^۶ در همان منطقه سه باغ بزرگ قرار داشت که باز او بنا نهاده بود. طبری از عدد دوازده هزار برای هر یک از درختان نخل، زیتون و سرو در هر باغ خبر می‌دهد.^۷ این مرد به خاندانی تعلق داشت که ساسانیان به هنگام تصاحب قدرت (اشاره به اشکانیان، به عنوان تبار وی، نشان‌دهنده این امر است) با آن درگیر شده، اما نتوانسته بودند ایشان را از میان بردارند. این موقعیت به مهر نرسی امکان داد تا یکی از پسرانش را در رأس دیوان خراج در مقامی تعیین‌کننده بگمارد.

با اینهمه، اهمیت این مقام نوازش‌گالی بدینجا ختم نمی‌شد. ماه‌گشنسپ در صدد بود تا به بخشایش مالیاتهای عقب‌افتاده و کاهش مالیاتی یکباره بسنده نکند؛ و بهرام پس از پیروزی بر

1. Th. Noeldeke, Uebers. 94, Anm. 2.

2. Th. Noeldeke, Uebers. 105, Anm. 4.

۳. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۶۶، س ۱۲، در این مورد نک: Th. Noeldeke, Uebers. 105, Anm. 5.

4. Th. Noeldeke, Uebers. 98, Anm. 1.

۵. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۶۹، س ۹، Th. Noeldeke in der Adnotatio seiner Ausgabe 869, 10 (g) و Uebers. 110, Anm. 4. این که استریوشان سالار با کاتب‌الخراج (دینوری، ص ۵۷، س ۶) یکی بود (E. Stein, Byzant. neugriech. Jahrb. 1, 56) غیرقابل اثبات است.

۶. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۶۸، س ۱۹ (g) Th. Noeldeke, Uebers. 109, Anm. 1.

۷. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۷۰، س ۶. ۸. همان، س ۱۰.

هپتالیان، چاره‌ای جز این ندید که مالیات ارضی را بار دیگر به مدت سه سال تمام ببخشد.^۱ پادشاهی که چنان زیانهای را در مهمترین منابع درآمدش متحمل می‌شد، می‌بایست در فکر جبران آن به نحوی از انحا باشد. آنچه را بودجه منظم تأمین نمی‌کرد، شاید به طرق غیرعادی می‌شد جبران کرد؛ و چاره‌ای که سرانجام روی نمایاند بروز جنگ بود. غنائیم می‌توانست نقصان بودجه را پر کند، اما در اینجا نیز مالکان زمیندار نفوذ کرده بودند.

در زمان بهرام، در کنار واستریوشان سالار، رئیس کشاورزان، ریشتران سالار، رئیس جنگیان نیز به چشم می‌خورد.^۲ در این عناوین، نامهای طبقات کهن که در اوستا مشاهده می‌شود، محفوظ مانده است. تنها اینکه واشتریه^۳ از گاودار به کشاورز، و رتو - شته^۴ از گردون سوار جنگی به اسوار تغییر یافته بود.^۵ ریشتران سالار بالاتر از سپاهبذ و تنها از ارگبذ فروتر بود، زیرا این عنوان فقط از آن خاندان شاهی بود.^۶

اگر مقام واستریوشان سالار به پسر دوم مهرنرسی واگذار شده بود، مقام ریشتران سالار به پسر سوم وی رسید؛ و فراتر از اینها، پسر اول وی مقام هیربذان هیربذ را که در دین زرتشتی پایه‌ای همانند موبدان بود، در دست داشت.^۷ حتی دیگر مقامهای مهم اداری کشور از جانب اشراف زمیندار اشغال شده بود.

سه پایگاهی که در اختیار اشراف زمیندار بود سبب شد تا اشراف به هنگام جلوس بهرام بر تخت تنها به کاهش مالیات ارضی رضا ندهند، بلکه شاه جدید افزون بر اینها می‌بایست تعهد می‌کرد که بیش از پدر مطیع میل روحانیون باشد و همچنین مقرری (بیستگانی) سپاهیان را افزایش دهد.^۸ اگر ساختار اجتماعی روحانیت و سپاه را در نظر بگیریم، این خواسته‌ها بهتر مفهوم می‌شود. مقامات عالی رتبه روحانیت بدون استثنا در اختیار اشراف بود، اما هسته اصلی سپاه، اسواران، نیز از همان طبقه تغذیه می‌شد.^۹ از آزار مسیحیان و دیگر اقداماتی که

۱. همان، ص ۸۶۶، س ۳.

۲. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۶۹، س ۱۱، ۴، ۱۱۰، Uebers. 110, Anm. 4, (i); Th. Noeldeke in der Adnotat. z. St. (i); 3. Vaštriya 4. ravoī - šta

5. Th. Noeldeke, Uebers. 110, Anm. 4. ; Bezzenb. Beitr. 4. 38 Anm. 1 ; 67

۶. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۶۹، س ۱۲، ۲، ۱۱۱، Th. Noeldeke, Uebers. 111 Anm. 2, ۱۲۷؛ کریستنسن به گونه‌ای دیگر اما نه قانع‌کننده A. Christensen, *L'Iran sous les Sassanides* 131 f.

۷. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۶۹، س ۱۹، ۲، ۱۱۰، Th. Noeldeke, Uebers. 110 Anm. 2, ۱۹؛ A. Christensen, a. O. 119f ; 518f. آدمی مایل است بداند چه رابطه‌ای میان این سه مقام - دبیر لشکر، دبیر خراج و دبیر صدقات کشور - که دینوری در صص ۵۷ و ۵ ذکر می‌کند، بوده است.

8. Th. Noeldeke, Uebers. 98 Anm. 1. ; 94 Anm. 2.

9. A. Christensen. a. O. 207f.

مسعودی در کتاب اخبار الزمان خود، از تبار نامه اصحاب خیل الملک خبر داده بود. (مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۲، ص ۲۳۹، س ۱۰).

بهرام در پی انجام تعهدات دینی خود بدان دست یازید^۱، در اینجا می‌توان چشم پوشید، اما منظور از پرداخت مقرری (بیستگانی) چیست؟

مقرری (بیستگانی) در ارتش ساسانی در آغاز، همچون دوران اشکانی، به میزانی اندک پرداخت می‌شد.^۲ وابستگان، یعنی توده زیر سلاح، ملزم به پیروی از اوامر سروران اشرافی خود بودند و نجبا برای کسب افتخار زمانی که شاه آنان را فرا می‌خواند، روانه میدان رزم می‌شدند. غنایم تنها عایدی بود که بدان امیدوار بودند. معلوم نیست که آیا شاه موظف بوده تا بخش معینی از غنایم را به اشراف خویش واگذارد یا نه؟ به هر حال، از او چنین انتظاری را داشتند و از آنجا که صرفه‌جویی تا حد زیادی از آمادگی سپاه می‌کاست، به گشاده‌دستی می‌پرداختند. به هر حال، پس از پایان لشکرکشی اگر بخت دستیابی به غنایم از دست می‌رفت، شرایط بس ناگواری پیش می‌آمد که سپاه از هم می‌پاشید و سپاهیان به مناطق خود باز می‌گشتند.^۳

در حال حاضر آگاهی از زمان شروع پرداخت مقرری به سپاهیان (بیستگانی) مورد توجه ما نیست. به هر حال، این کار از یک زمانی، و در واقع پیش از جلوس بهرام آغاز شده است.^۴ امید به سهمی از غنایم تا زمانی می‌توانست کارساز باشد که پیروزیهای جنگی حتمی می‌بود یا چنین به نظر می‌آمد. اما به همان اندازه که از شانس پیروزی کاسته می‌شد، نه تنها جنگهای تهاجمی که جنگهای تدافعی نیز الزامی گردید و در مرزها بناگزی به نگهداری نیروهایی دائمی همت گماردند، و پرداخت پیشاپیش مقرری (بیستگانی) جایگزین مطمئنی برای سهم محتمل و حاصل از غنایم شد. در نتیجه، دریافت مرتب حقوق (بیستگانی)، که پرداخت آن را شاه تضمین می‌کرد، جایگزین خیالبافی نظامی گردید.

تا چه اندازه شیوه تعهدات مالی که اشراف ارضی به شاه تحمیل کرده بودند مؤثر بود، پس از پیروزی بهرام بر هپتالیان آشکار می‌شود. پیشتر یادآور شدیم که شاه به دلیل موفقیت و کسب غنایم هنگفت، پرداخت مالیات ارضی را به مدت سه سال به اشراف بخشید. اما آتشکده نیز فراموش نشد. افسر، دیهیم، شمشیر و دیگر زیورآلات خاقان وقف آتشکده شیز شد.^۵

1. Th. Noeldeke, Uebers. 98 Anm. 1.

2. Joh. Lyd., de magistr. 3. 34 Bonn.; Th. Noeldeke, Uebers. 442.

3. Herodian. 6, 6. 5

در مخالفت با لشکرکشیهای زمستانی: Agathias 4, 16 p. 238, 3 f. Nieb.

۴. گزارش مسعودی (مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۲، ص ۱۶۹، س ۴؛ ص ۱۷۴، س ۳) پرداخت بیستگانی در زمان بهرام دوم را پیش بایسته می‌گذارد. بر مبنای جهشیاری ۲، ۱۴. لهراسب برای اولین بار از عمارة زراعت و جبابه خراج برای اراذل جیش استفاده کرده است.

۵. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۶۴، س ۱۱۴، ص ۸۶۶، س ۱۱ با جزئیات بیشتری Eutych. 2, 85, 12f. Pocock

حتی خاتون، همسر خاقان، نیز به دست فاتحان افتاد و از آن به بعد موظف به خدمت در آتشکده شد.^۱ افزون بر این، بهرام «مال بسیار» میان فقیران و مستمندان پخش کرد و بیست میلیون درهم به بزرگ‌زادگان و اشراف داد.^۲ گفته‌نامه‌شخص طبری نباید باعث گمراهی شود زیرا سهم اصلی را نه فقیران بلکه اشراف صاحب شدند. افزایش اجرت سپاهیان جزو مواردی بود که اشراف زمیندار به هنگام جلوس بهرام با وی شرط کرده بودند. شاه از بودجه رسمی نتوانسته بود آن را تأمین کند: سرانجام لشکرکشی موفقیت‌آمیز، امکان تحقق تعهد وی را ممکن ساخت.

هنوز دو منبع درآمد برای شاه باقی‌مانده بود که هر دو تنگاتنگ با جنگ مرتبط بود: نخست، فروش اسیران جنگی و دیگر، دریافتی مرتب سالیانه‌ای که در پیمانهای صلح، گاه به روم یا بیزانس تحمیل می‌شد. اینها نیز بخش مهمی از منابع درآمد بودجه شاهی را تشکیل می‌داد.

نخست به اسیران می‌پردازیم. «از زمانهای بسیار کهن فقط سه دیوان اداری در آسیا وجود داشت»، کارل مارکس می‌نویسد:^۳ «دیوان خراج برای تاراج اهالی داخل کشور، دیوان جنگ برای غارت خارج از کشور و سرانجام دیوانی برای کارهای دولتی». بعداً اسیران در دیوان آخری مورد استفاده قرار گرفتند. در ویه شاپور^۴، همچنین در خوزستان، سوزیانای کهن، ابنیه‌ای مشاهده می‌شود که اسیران رومی در زمان شاپور اول در منطقه‌ای پهناور برپای داشته‌اند. حاصل تلاش آنها سه پل است که، در عین حال، آبگیرهای مستحکمی به شمار می‌آید. اولی در شوشتر روی کارون قرار دارد که امروزه به حالت مخروبه افتاده لکن هنوز هم نام پل قیصر را داراست. دومی در دزفول روی آب دز بسته شده که چندین بار مرمت شده اما هنوز وظیفه خود را انجام می‌دهد. سومی روی کرخه و در فاصله هشت الی ده کیلومتری ایوان کرخه امروزی قرار دارد.^۵ حتی در ویه شاپور نیز کاوشهای باستان‌شناسان، نشانه‌هایی از فعالیت اسیران رومی را نمایان می‌کند. حتی در خود پارس یک کانون زنده فرهنگ هلنیستی^۶ که مطمئناً به زمان اشکانی یا سلوکی باز نمی‌گردد، به چشم می‌خورد. در بنای یادمان شاپور اول فعالیت اسیران رومی به‌طور مسلم ثابت شده است^۷ همه چیز حاکی

۱. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۶۶، س ۳. ۲. همان، س ۴.

3. *The British Rule in India* = Marx - Engels, *Ausgewählte Schriften* 1, 321 f.

4. R. Ghirshman, *Rev. des arts Asiat.* 12, 18f.

۵. توسط نامه گبرشمن.

6. R. Ghirshman, a. O. 12, 13; *L'Iran dès origines à L'Islam* 287f.

7. Salles - Ghirshman, *Rev. des arts Asiat.* 10. 122.

از این است که در ویه شاپور، پیکرتراشان و سنگتراشانی کار کرده‌اند که سوریایی بوده‌اند.^۱

حتی طبری نیز^۲ از اسیران و فعالیت آنان یاد می‌کند. اسیران، بویژه آنها که از انطاکیه آورده شده بودند، سرانجام در گندی شاپور^۳ سکنا داده شدند. آنها به سبب مهارت فنیشان ارج نهاده می‌شدند و سکنای پزشکان هندی نیز در همین شهر اشاره به همین مطلب دارد.^۴ کوشیده‌اند تا شهر برای تازه‌واردان راحت باشد: آگاهانه «بهتر از انطاکیه» نامیده شده، در عین حال، مزین به نام شاپور گردید.^۵ شهر در واقع از هیچ بنا شد، زیرا نقشه شهر تازه می‌بایست مساحی و رسم شود.^۶ بی‌شک اسیران در حکم افزارمند، من بعد به حساب شاهی کار می‌کردند: خبر گماردن مهندسی در آنجا مؤکداً ذکر شده است.^۷

ایجاد ایران‌شهر شاپور^۸ نشان‌دهنده آن است که شهرسازی ساسانی با آنچه منوط به گذشته بود تفاوت داشت. نبشته‌های شوش هلنیستی (سلوکیه در اولایوس)^۹ خبر از بزرگواریهای اردوان سوم در حق شهر و نهادهای یونانی آن دارد.^{۱۰} اما شاپور دوم، برخلاف او، فرمان داد تا همین شوش را بعد از سرکشی زیر پای سیصد فیل منهدم و سکنه آن را قتل عام کنند.^{۱۱} کاوشها نشان می‌دهد^{۱۲} که شهر جدیدی جایگزین شهر ویران شد. شهر به عنوان مخلوق اراده شاهی ابعادی غول‌آسا به خود گرفت. درازای شهر به بیست کیلومتر می‌رسید و تنها کاخ شاهی یک کیلومتر مربع را در بر می‌گرفت. بناها، سبک هماهنگی داشت. سنگنگاره که در ویه شاپور ساخته شاپور اول هنوز رایج بود، به کنار نهاده شد و نقاشی همه جا جایگزین آن شد. اهالی آن اسیرانی بودند که از ولایات ویران‌شده رومی آورده شده بودند.^{۱۳}

ایوان کرخه، چنانچه امروزه خرابه‌های شهر جدید نام دارد، برای مقاصد مختلفی در نظر

۱. در مورد نک نک R. Ghirshman, *Saeculum* 4, 118; Altheim - Stiehl, *Asien und Rom* 46

۲. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۲۶، س ۲۰؛ مقایسه کنید با: یعقوبی، ج یکم، ص ۱۸۰، س ۲.

۳. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۳۱، س ۵. ۴. همان، ص ۸۴۵، س ۱۴. ۵. همان، ص ۸۳۱، س ۵.

۶. همان، س ۱. ۷. همان، س ۴. ۸. همان، ص ۸۴۵، س ۹؛ نک: ذیل این بخش.

9. Eulaios

10. F. Cumont, C. - R. de l'acad. des inscr. 1932, 238f.; SEG. 7, 1; C. B. Welles, *Royal Corresp, in the Hellenist.* Period 299f. Nr. 75; A. Heuß, *Klio Beih.* 39, 134 Anm. 2; J. Wackernagel, *Glotta* 7, 238 Anm.; *Sprachl. Unters. zu Homer* 78 Anm.; *Philol.* 1934, 188f.; allgemein: M. Rostovtzeff, *Yale Class. Stud.* 5, 159f; 164f. 11. Th. Noeldeke, *Uebers.* 58, Anm. 1.

12. R. Ghirshman, *AmerJ Arch.* 1951, 96; *Cinq campagnes de fouilles à Suse (Mission de Suse, Rapp, prélimin, 1).*

۱۳. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۴۵، س ۱۰.

گرفته شده بود. در آنجا مرکزی برای کارگاههای شاهی، که نخ ریسیده و می‌بافتند^۱ و نیز کتان و فرش تولید می‌کردند^۲، ساخته شد که بیشتر سوریاییان بویژه حریربافها را به خود جلب می‌کرد. شبکه پیشرفته آبیاری اطراف شهر، که هنوز در حوالی قابل رؤیت است، نشان می‌دهد که روستاییان را به شهر منتقل کرده بودند. راهی که تیسفون و فارس را به هم مرتبط می‌کرد، اهمیت اداری محل را تضمین می‌کرد و تأسیسات نظامی نیز مهیا بود. ایوان کرخه، واقع در غرب کرخه امروزی، به دشتها و باتلاقهای جنوب عراق منتهی می‌شد. در آنجا، بیشتر تازیان به سر می‌بردند و شهر به عنوان پایگاهی عملیاتی برای سرکوبی این قبایل ناآرام نیز انجام وظیفه می‌کرد. ییقین، شاپو دوم با اعراب سر جنگ داشت. از این رو، یک چهارم کل محوطه شهر برای پذیرش پادگان شاهی آماده شده بود. سپاهیان شاهی در سربازخانه‌هایی بزرگ، مجهز به اصطبل اسبان زندگی می‌کردند. باروی شهر با برجهای مدوری که از دیوار کاملاً برآمده بود و مهاجمان را در میان می‌گرفت، تقویت می‌شد. دو راهروی دفاعی رویهم قرار گرفته با مزغلهایی در دیوارها و برجها این امکان را فراهم می‌کرد تا مهاجمان را زیر باران مرگبار تیر قرار دهند.^۳

شهر تمامی خواسته‌هایی را که آدمی می‌توانست تصور کند برآورده می‌کرد. با اینهمه، شهر بزودی حتی پیش از پایان فرمانروایی ساسانیان، بار دیگر متروک شد. پیشتر معلوم شد که شهرسازی شاهی بعد از شاپور دوم با بحران مواجه شد. از آنجا که در داخل کشور، دیگر زمین کافی در دسترس نبود، شهرهایی با کوره تخصیصی روز به روز نادرتر شد. شایان توجه است که در جنگ بهرام گور بر ضد هپتالیان اگر مغلوبان زنده به دست فاتحان می‌افتادند همگی قتل عام می‌شدند^۴ و تنها زنان و کودکان را به اسارت می‌گرفتند.^۵ بنابراین، در آن زمان تمایلی به سکناي مغلوبان و اسیران نداشتند. همچنین، در این مسئله شرایط دگرگون شده بازتاب می‌یابد.

با کاهش ارقام مالیات ارضی و استفاده از غنایم برای پرداخت مقرری (بیستگانی) و پاداش اسواران، و نیز مواجهه شهرسازی با مشکلاتی چند، بر اهمیت آخرین سرچشمه پولی که برای بودجه شاهی باقی مانده بود افزوده شد، که این محل درآمد از دریافتهایی بود که از

۱. جزئیات را مسعودی (مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۲، ص ۱۸۶، س ۲) گزارش می‌کند. بافندگان حقیر شمرده می‌شدند: a. O. 153, 10f.

۲. مقدسی، ص ۱۲۱، س ۱۵، G. Hoffmann, *Auszuge aus den Akten persischer Maertyrer* 26, ۱۵ (همراه با Anm. 206; Strabon p. 739; Arrian., *Anab.*, 6, 29; E. Herzfeld, *D. Malereien von Samarra* 69).

۳. توضیحات متنی به اطلاعات کتبی گیرشمن می‌باشد؛ مقایسه کنید با: Saeculum 4, 118; AmJ Arch. 1952, 49.

۴. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۶۴، س ۹. ۵. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۶۴، س ۱۳.

پیمانهای صلح تأمین می‌شد. کار بدانجا کشید که بودجه شاهی وابسته به کمکهای مالی (پرداختهای فوق‌العاده) روم گردید. این دریافتها بسیار مهم بود زیرا نه تنها اسواران اجرت می‌خواستند بلکه دیگر نیروها و پادگانها نیز می‌بایست تقویت می‌شدند.

این مشکل بلافاصله خود را نمایان ساخت: در ایوان کرخه یک نیروی بزرگ شاهی قرار داشت. آیا می‌توان تصور کرد که شاپور دوم و جانشینانش هیچ اجرتی به آنان نمی‌پرداخته‌اند؟ همین شاپور در دژ مرزی نصیبین، تخلیه شده از جانب رومیان، نیرویی مرکب از ۱۲۰۰ نفر مردان قابل اعتماد از پارس را سکنا داد.^۱ هزار مرد در زمان کواذ اول به آمد آمدند.^۲ برای چنان دژ مرزی حتی در زمان صلح نیز به تدارکات نیاز بود، و ساکنان شهر می‌بایست سرباز در اختیار لشکر شاهی می‌گذارند، تا حداقل به هنگام دفاع از شهر خود دستی بر آتش داشته باشند.^۳ حتی اینجا نیز بر این گمانیم که بدون پرداخت مقرری (بیستگانی) پایان خوشی در میان نبود.

از دروازه خزر در داریال^۴ که سرزمینهای واقع در جنوب قفقاز را در مقابل یورش آلان‌ها حفاظت می‌کرد، اطلاع دقیقی داریم. رومیان، شاید از پیمان صلح مورخه سال ۳۶۳، تعهد کرده بودند تا برای نگهداری مواضع دفاعی و پادگانهای آنجا مبالغی را به ساسانیان بپردازند. در زمان بهرام گور، در سال ۴۲۲، این تعهد را تجدید کردند.^۵ این، مهر نرسی، رهبر اشراف زمیندار بود که پیمان به سر آمده با روم را تجدید کرد.^۶ در اینجا نیز منافع پایگاه او نقش خود را بازی می‌کند، زیرا پرداختهای روم برای موجب کل سپاه، و نه منحصرأ برای پادگانهای دروازه خزر، به کار گرفته شد. افزایش اجرت سپاهیان را اشراف، به هنگام جلوس بهرام خواستار شده و حرف خود را به کرسی نشانده بودند. کاردار^۷، پسر مهر نرسی، در مقام رتیشاران سالار بر اجرای آن نظارت می‌کرد.

یشوعا ستون‌نشین^۸ در این مورد گزارش مبسوطی دارد. روم، بنا بر پیمان منعقد، متعهد شده بود یا ۳۰۰ مرد جنگی با اسب و جنگ‌افزار لازم در اختیار بگذارد، یا در ازای هر نفر ۳۰۰ استاتر طلا بپردازد. برای ایرانیان پیشنهاد دوم خوشایند بود، زیرا دریافتهای منظم و

۱. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۴۳، س ۱۸؛ Th. Noeldeke, Uebers. 63, Anm. 1.

2. Prokop. Pers. 1, 7 (38, 19f. Bonn).

۳. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۴۴، س ۱۱؛ Prokop. Pers. 2, 19 (235, 4f. Bonn).

4. J. Marquart. Iranšahr 95; 103; P. Peeters, Anal. Bolland. 52, 35.

5. Th. Noeldeke, Uebers. 108 Anm. 2; A. Christensen, a. O. 238f. ; 281.

۶. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۶۸، س ۱۳.

۷. Th. Noeldeke in der Adnotatio (h): در مورد قرائت نک: س ۱۱.

8. Josua Styletes

مرتب را نوعی باج تلقی می‌کردند.^۱ در زمان پیروز، مبالغ ارسالی روم برای مخارج جنگ با هپتالیان مصرف شد. شاه آشکارا می‌دانست چگونه علاوه بر تعهدات مرتب، مبالغی را نیز از روم بستانند. زیرا پیروز توانسته بود رومیان را، که ترس از تهاجم هون‌ها در رگ و پوستشان ریشه دوانده بود، متقاعد کند که به خاطر آنها حاضر است با «هون‌های سفید»^۲ بجنگد. از این‌رو، زنون، پیروز گرفتار در چنگ هپتالیان را با طلا بازخريد^۳، اما وقتی پیروز برای دومین بار اسیر هپتالیان شد، این وسیله دیگر سودی نداد. با اینهمه، پیروز تعهد سی بار استر نقره در قبال آزادی خویش به هپتالیان داد، اما فقط بیست بار استر فراهم کرد، زیرا تمامی گنج قیصر یعنی کل پرداختیه‌های روم را برای مخارج جنگ به باد داده بود. پیروز برای جبران ده بار کسری نقره مجبور شد پسر خود کواذ را در آنجا به گروگان بگذارد.^۴

به گزارش یسوعا می‌توان خبر طبری را افزود. پیروز تا بن دندان به طلاهای رومی وابسته بود، زیرا بدیاری که همیشه وی را دنبال می‌کرد چنین مقدّر کرد که در آغاز پادشاهیش خشکسالی هفت ساله‌ای بر کشور نازل شود.^۵ پیروز بناچار از ذخایر مالی (بیوت‌الاموال) خود بخش می‌کرد و نمی‌توانست مالیات ارضی - سرانه را وصول کند^۶ و حتی مجبور بود از بیگاری روستاییان خودداری کند.^۷ به هنگام دومین شکست پیروز از هپتالیان، در کنار دیگر غنایم، خزانه شاهی (اموال) نیز با تمامی دفاتر (دواوین) به دست فاتحان افتاد.^۸

در زمان شاپور دوم، تازیان خزاین شاهی را به تاراج برده بودند.^۹ شاپور به گونه‌ای دهشتناک از ربابندگان انتقام گرفته بود و از این رولقب «ذوالاکتاف» را دریافت کرده بود. اما در زمان پیروز، واکنش از جانب یکی از اعضای خاندانهای اشرافی بود، که این امر نشان از تغییر شرایط دارد. سخن ما درباره سوخرا، عضو خاندان مقتدر کارن و شهرب سیستان^{۱۰}

1. Jos. Styf. 9, 4f Wright

حتی در گفتگوی سابین خسرو انوشروان و فرستاده روم، در کتاب پروکوپ 2. 10 Prokop Pers.، این مسئله نقش تعیین‌کننده‌ای بازی می‌کرد: 198, 6f. Bonn.

2. Priskos fr. 13, FGH. 4, 105

در مورد ملیت هونی هپتالی‌ها نک: Jos. Styl ; F. Altheim, *Aus Spaetantike und Christentum* 104f که دلیل جدیدی برای نظر اینجا ارائه شده می‌سازد.

3. Jos. Styl. 10, 7f.

4. Jos, Styl. 10. 13f.

۵. طبری، تاریخ، ج یکم ص ۸۷۲، ص ۲۱، ص ۸۷۳، ص ۱۵، یعقوبی، ص ۱۸۴، ص ۱۶، ابن قتیبه، ص ۳۲۷، ص ۳، دینوری، ص ۶۰، ص ۱۷.

۶. طبری، تاریخ، ص ۸۳۷، ص ۲ از جابه سخن می‌گوید؛ ص ۸۷۴، ص ۱ نشان می‌دهد که مالیات ارضی - سرانه مدنظر است. برخلاف ابن دینوری ص ۶۰، ص ۲۰ تنها از مالیات ارضی سخن می‌گوید.

۷. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۷۴، ص ۱. در این مورد بالاتر بحث شد.

۸. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۷۷، ص ۱. ۹. یعقوبی، ج یکم، ص ۱۸۲، ص ۱۹.

۱۰. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۷۷، ص ۲۰، ص ۸۷۸، ص ۱۲۵ و 125 و Eutyck 2؛ دینوری، ص ۶۱، ص ۱۱ که او را شوخر می‌نامد.

است. حال کارهای منسوب به او تاریخی است یا نه، برای ما تفاوت نمی‌کند: سخن بر سر تفکری است که در این زمینه بازتاب می‌یابد. چنین گزارش شده^۱ که سوخرا نخست موفق به بازپس‌گیری دفاتر خزانه شاهی (دیوان) شد.^۲ بر مبنای قرائت «دیوان» خواستار بازپس‌گیری بیوت‌الاموال^۳ از خاقان هبتالی شد. باز تفاوتی نمی‌کند که این قرائت درست باشد^۴ یا اینکه همچون تولدکه ثبت یا ثبوت بخوانیم، به هر حال مورد نظر ما سیاهه مندرج در دفاتر خزانه است. سوخرا با بازپس‌گیری آن،^۵ به کاری مهم و بس حیاتی دست یازیده بود. از این لحظه به بعد آخرین منبع پولی شاهان ساسانی، کل یا بازمانده‌ای از پرداختیه‌های زر روم، نیز به دست اشراف افتاد.

در زمان سوخرا اشراف به اوج قدرت خویش دست یافته بودند. هنگامی که بعد از پیروز برادرش بلاش بر سریر قدرت تکیه داد، بزرگان به هنگام جلوس از وی خواستند تا سوخرا را به خاطر کارهایش پاداش دهد. بلاش سوخرا را جزو نزدیکان خویش گردانیده، ارج نهاد و پاداش داد.^۶ شاه بعدی، کواذ پسر پیروز، از رحمت سوخرا به پادشاهی رسید. در واقع، این سوخرا بود که با قدرتی بی‌حد و حصر فرمانروایی می‌کرد و اداره و تدبیر کارها را در دست داشت. به نظر می‌آمد اصلاً کسی اعتنایی به کواذ ندارد. سرانجام، کواذ موفق شد بر ضد این قدرت مطلق یاوری پیدا کند: عضوی از خاندانی اشرافی که توان مبارزه و رقابت با خاندان کارن را داشت، یعنی خاندان مهران.^۷ شاپور رازی، سپهبد ولایات، به کمک کواذ آمد و، بدین ترتیب، سوخرا از میان برداشته شد.^۸ بی‌درنگ این پرسش مطرح شد که آیا قدرت از یک باند اشراف به دسته دیگری منتقل نشده است؟^۹ این پرسش بی‌پاسخ ماند، زیرا قیام مزدکیان کل شرایط را تغییر داد.

بار دیگر به سراغ یثوعا ستون‌نشین می‌رویم. او خبر می‌دهد که بلاش، جانشین پیروز، هیچ پولی نداشت تا مواجب سپاهیان را بپردازد. وی در خزانه پادشاهان ایران چیزی پیدا نکرد و این در شرایطی بود که کشور دچار خشکسالی شده بود. افزون بر این، حالا رومیان نیز پول پرداخت نمی‌کردند، زیرا آنان، بر مبنای پیمان صلح، خواستار بازپس‌گیری دژ مرزی

۱. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۷۷، س ۳.

۲. مقایسه کنید با: خوارزمی، مفتاح‌العلوم، ص ۱۱۸، س ۲، فون فلوئن: کتابت الخزائن.

۳. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۷۷، س ۱۴ و تولدکه در Th. Noeldeke in der Adnotatio.

۴. دینوری در ص ۱۰۲، س ۱۴، دواوینیه و بیوت اموالهی، قاطعانه بر له آن سخن می‌گوید.

۵. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۸۰، س ۱۲: «اخشوار آنچه از اموال پیروز و خزاین وی به چنگ آورده بود، به او پس داد»؛ مقایسه کنید با: دینوری، ص ۶۲، س ۹.

۶. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۸۳، س ۱.

۷. دینوری، ص ۶۶، س ۱۴. ۸. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۸۵، س ۵؛ دینوری، ص ۶۶، س ۱۶.

۹. احتمالاتی درباره شخصیت شاپور به نزد A. Christensen, a. O. 336 Anm. 6.

نصبین بودند، و از آنجا که بلاش تمایلی بدین تقاضا نداشت یا نمی توانست بدان عمل کند، پرداخت هرگونه پولی از جانب روم قطع گردید. فقدان طلای رومی منجر به ناتوانی بلاش و سرانجام شکست وی شد.^۱

در شامگاه پیش از انقلاب بزرگ که با نام مزدک عجین است، وضع کشور نومیدانه بود. مرده ریگ جنگهای نافرجام پیروز با هپتالیان در درجه نخست بر شانه های سلطنت سنگینی می کرد. سلطنت به زبونی افتاده بود و همچون گوی چوگانی در دست اشراف بود. هرچند سرزمینهای شاهی هنوز در اختیار شاه بود، در خاور، سرزمینهای پهناوری به دست هپتالیان افتاده بود و نواحی دیگری در خطر سقوط قرار گرفته بود. اکنون، دیگر دریافت مالیات از نواحی اشراف زمیندار بستگی به میل خود اشراف داشت. پرداختهای روم قطع شده بود و نگهداری سپاهیان نیز دیگر ممکن نبود.

اشراف اداره امور را در دست داشتند، اما به نظر می آید که پیروزی آنان منجر به جدایی در میان خودشان شده بود. کواذ فقط از این طریق توانست خاندان مهران را بر ضد خاندان مقتدر کارن به بازی گیرد.

روستاییان نیز در صف مقدم زیان دیدگان قرار داشتند. سلطنت در زیر فشار اشراف از موضع قدرت به جانب مخالف پرتاب شده، در صدد حمایت از روستاییان برآمد. پیروز تلاش کرد از دارندگان یعنی اشراف، برای تخفیف قحطی کمک گیرد. تقلیل بیکاری و مالیات و تقاضای گشودن انبارها^۲ همه در جهت نیل به هدف فوق الذکر بود. می گویند او موفقیتی داشته است.^۳ بلاش سعی کرد از گسترش ویرانی زمینها جلوگیری کند و هرجا خانه ای متروک می شد، صاحب دهکده را مسئول می دانست و او را عقوبت می کرد.^۴ اما اینکه او در مقابله با اشراف نتوانست کامیاب گردد، پیشتر نشان داده شده است.

ذیل

بنابر نظر طبری (1,839,17f)، شاپور دوم دو شهر در اهواز ساخت:

(۱) ایران - خوره - شاپور که به سوریایی، الکرخ نام دارد (Eutych. 1,470, 14; 473; 2f).

۱. Josua Styl, 15, 13f. علاوه بر این او را متهم به ساختن استخرهایی به شیوه رومی کردند، که مخالف یکی از نظریات بنیادین زرتشتیگری بود؛ یعقوبی، ج ۱، ص ۱۹۹، س ۱۱ و ۵. ۲. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۷۴، س ۱.

۳. همان، س ۸.

۴. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۸۳، س ۴، در صاحب القریه نیابتی ضروراً دیهکان مدنظر بوده باشد، آن گونه که نولدکه (Uebers) فکر می کند. مقایسه کنید با:

(۲) شوش، در کنار دژی که ضریح دانیال نبی را در خود جای داده است. اما در جای دیگری از یک شهر نو بنیاد دیگر شاهی سخن می‌رود:

(۳) ایرانشهر شاپور، در نزدیکی شوش (845, 10f).

در شهرهای شماره ۱ و ۳ اسیران رومی سکنا داده شدند (840, 4f; 845, 10f).

نولدکه (Uebers. 58 Anm 1) راجع به مشکلات جانگاری^۱ و تاریخی که از گزارش طبری حاصل می‌شود بحث کرده است، و بدشواری توانسته بر متن تسلط یابد. زیرا آنچه طبری ارائه می‌دهد به لحاظ متنی نادرست است. حتی بند ماقبل این، 839, 17f، چنانکه نولدکه دریافته است، افتادگی مهمی [Uebers. 57 Anm. 5; Adnotatio seiner Ausgabe zu 839, 17 (e)] در بر دارد. آشفتگی دیگری نیز در آنچه به دنبال می‌آید، وجود دارد.

اولاً شباهتی میان ایران خوره شاپور و ایرانشهر شاپور وجود دارد. هر دو نام به استثنای اسم میانی یکی است؛ در هر دو شهر اسیران رومی نشانده شدند. افزون بر این، چنانکه نولدکه نیز دریافته است، ترجمه ایران خوره شاپور به سابور و بلاد هو (840, I)، نه با این یکی بلکه تنها با ایرانشهر شاپور جور درمی‌آید. عامل تعیین‌کننده آن است که حمزه اصفهانی (52, 18f)، ایران خوره شاپور را با سوس (یا شوش) یکی می‌داند. در نتیجه، هر دو شهر یکی می‌شود. از مطالب فوق استنباط می‌شود که نخستین شهرسازی در نظر طبری باید ایرانشهر شاپور بوده باشد. بدین‌سان، جای هیچ تردیدی نیست که به جای ضبط موجود، در هر دو نسخه، باید ایرانشهر شاپور وارد شود. نکته‌ای هم در مورد متن حمزه، که از شهرسازیهای شاپور دوم نام می‌برد: بزرگ شاپور با توضیح «وهی عکبر اوازان» که خوره شاپور بی‌ربط بدان افزوده می‌شود. اما شهر عکبرا (Th. Noeldeke, Uebers. 57 Anm. 5 ; 500f) نام دارد و آدمی انتظار دارد موصولی بین نامهای دو محل بیابد، یعنی به این صورت که با تغییری بسیار جزئی «وهی عکبرا و ایران خوره شاپور» به دست می‌آید.

متن طبری در قسمت دیگری نیز آشفتگی دارد. پس از آنکه از ایجاد شهر شوش گزارش می‌کند، جمله‌ای می‌آید که در آن از اسکان اسیران رومی در ایران خوره شاپور خبر می‌دهد. دنباله جمله در چاپ نولدکه چنین است: و ستمها لعرب السوس بعد تخفیفها فی تسمیه (840, 5) و ترجمه «که اعراب آن را به اختصار سوس کردند.» این یادآوری، همچنانکه در اینجا مضبوط است، فقط به ایران خوره شاپور (840, 4) مربوط است. اما چه اختصار غریبی

از ایران خوره شاپور به شوش! جای هیچ تردیدی نیست که این جمله برخلاف محل خود در نسخه‌ها، به شوش^۱ یعنی به شهرسازی دوم باز می‌گردد «و اعراب شهر را سوس نامیدند، پس از آنکه نام آن را ساده کرده بودند.»

بدین منوال، جمله در محل اشتباه قرار دارد، نباید بعد از ایران خوره شاپور می‌آمد بلکه می‌بایست پس از ذکر دانیال نبی (3, 840) بیان می‌شد. به زبانی دیگر، در حاشیه درج شده بود و در محلی اشتباه وارد متن شده است. بدین ترتیب، توضیحی نیز برای تکرار دوباره ایران خوره شاپور به دست می‌آید. در حاشیه نه فقط نام عربی شوش بلکه نامی را که شهر (بهتر گفته شود: دژ) پس از نوسازیش توسط شاپور دوم دریافت کرد، درج شده بود. این اسم به گواهی حمزه، ایران خوره شاپور بود. حتی این خبر نیز در محل اشتباهی وارد متن شده و موجب شده است که به جای ایرانشهر شاپور مضبوط در نسخه اصلی، ایران خوره شاپور جایگزین گردد.

حال اگر متن به گونه پیشنهادی بازسازی شود، بین طبری و حمزه هماهنگی وجود خواهد داشت. حمزه نیز از دو شهرسازی خبر می‌دهد: شوش یا ایران خوره شاپور، و شهری که شاپور ویران کرد و بعداً اسیران رومی را از نو در آنجا سکنا داد. شهر در نزدیکی شوش (الی جنبها) قرار دارد و جای هیچ تردیدی نیست که منظور از آن ایرانشهر شاپور یا الکرخ است. زیرا در جای دیگری از این شهر به صورت «الکرخ من السوس» (845, 14) نام می‌برد.

نتیجه اینکه شاپور دوم تنها دو شهر، و نه سه، در اهواز ایجاد کرده است. در این مورد نولدکه محق بوده است. اما الکرخ نه به ایران - خوره - شاپور بلکه به ایرانشهر شاپور بدل شده است. برعکس، شهر همجوار شوش به ایران خوره شاپور تغییر نام یافته، و این یکی با شهر III که گیرشمن در تپه شرقی شهر امروزی و دژ (کاخ سلطنتی) بازیافته است، تطابق می‌کند. آنچه موسی خورنی با ایرانستان مد نظر داشته است، نامعلوم می‌ماند. اما هیچ چیزی دال بر این نیست که این یکی ایرانشهر شاپور باشد. یکسان نهادن ایرانشهر شاپور یا کرخا با ایوان کرخه امروزی دستاورد مسلمی است. بدین ترتیب، رساله‌های گیرشمن، که در جای خود دقیق است، (Cinq campagnes de fouilles à Souse, Rapports préliminaires 6f; 10f) تکمیل می‌شود. لکن نظر هرتسفلد مبنی بر انتساب ایران خوره شاپور به شاپور اول اشتباه است (D. Malereien von Samarra 69).

۱. یا شوشان؟ در این مورد نک:

J. Obermeyer, D. Landschaften Babyioniens (Schriften Gesellsch. Ford, Judent. Nr. 30) 212.

کواذ دیگر نمی‌خواست امر و نهی اشراف را تحمل کند. رفتار او در مقابل سوخرا، که قبلاً ذکر شد، نشان‌دهنده این مطلب است. با وجود این، کشتن یک مخالف به معنای محدودیت سلطه کل اشراف نبود. کواذ صرفاً یکی از مهرانیان را علیه یکی از کارن‌ها به کار گرفته بود. به نظر می‌آید که فرصت مناسب برای تصفیه کامل با قیام مزدکیان به دست آمده باشد. روستاییان برانگیخته توسط مزدک و مریدانش، متحدین طبیعی شاه در مبارزه علیه اشراف بودند. زیرا بر شانه‌های هر دو یوغ طبقه‌ای که قدرت را به چنگ آورده بود سنگینی می‌کرد. تعالیم مزدک و اسلاف وی محتاج بحث ویژه و جداگانه‌ای است. در اینجا فقط اشاره‌ای به پیامدهای اقتصادی و اجتماعی آن کافی است. مزدکیان خواستار تقسیم برابر دارایی^۱ بودند. آنها می‌خواستند از توانگران بستانند تا به بینوایان بدهند و از این طریق توان مالی فرودستان به پایه بزرگان برسد. تقاضاها تا مال و زن و خواسته (امتنه) گسترش یافت.^۲ در مدت زمانی کوتاه مزدکیان، که توده‌ها دعوتشان را پذیرفته بودند، چنان نیرومند گشتند که به خانه اشراف^۳ در می‌شدند و خانه و زن و مال می‌گرفتند.

پیامدهای اشتراکی کردن اموال و زنان برای اشراف ویرانگرانه بود. چیزی نگذشت که کس فرزند خویش نشناخت و فرزند پدر خویش ندانست. هیچ‌کس مالک چیزی نبود که پیشتر به دست آورده بود.^۴ پاکی خون، و در ارتباط با آن اصالت خانوادگی که تمام حقوق ارثی بر آن استوار بود، از میان رفته بود. اقدامات خسرو انوشروان، که بعداً برای بهبود زخمها به کار بسته شده، نشانگر آن است که قیام مزدکیان چه ضربه مهلکی بر ریشه و بنیان جامعه اشرافی وارد ساخته بود. مزدک فرودستان را بر ضد اشراف تحریض کرده بود. آنان اجازه داشتند اموال دیگران را تصاحب کنند و به زنان پاکی که هرگز پیش از آن در آنها طمع نمی‌توانستند بست دست یابند.^۵ حتی مزدکیان توانستند خواستار همگانی کردن زنان کواذ شوند.^۶

در اینجا، ما به محدوده مسائل بحث‌انگیزی که به نحوه تفکر کواذ در قبال آموزه‌های مزدک و نیز چگونگی رویارویی او با پیروان مزدک و اشراف و، سرانجام، این حوادث مربوط می‌شود، وارد نشده‌ایم. روایات تصویر متضادی از جزئیات وقایع ارائه می‌دهد، و تیزبینی پژوهندگان نیز تا حال نتوانسته است پرتو نوری بر آن بتابد.^۷ با اینهمه، رفتار کواذ

۱. تاریخ طبری، ج یکم، ص ۸۸۵، ۱۸. ۲. همان، ص ۸۸۶، س ۳ امتعه. ۳. همان، س ۵.

۴. همان، س ۸. ۵. همان، ص ۸۹۷، س ۱؛ در این مورد M. 122f و A. Christensen.

۶. طبری، تاریخ، ج یکم، ۸۹۳، س ۱۵. ۷. همان، ص ۸۸۶، س ۱۱.

8. Th. Noeldeke, Uebers, 142 Ann. 3; A. Christensen, M. 90f.; *L'iran sous Les Sassanides*, 344f

در خطوط کلی قابل چشم‌پوشی است. قدرت وی بسیار کمتر از آن بود که بتواند همزمان بر ضد اشراف و مزدکیان به مقابله برخیزد، از این رو خود را محدود بدین کرد تا هر دو گروه متخاصم را علیه یکدیگر به بازی گیرد. سرانجام، موقعیت وی متزلزل شد و به سوی هپتالیان گریخت. پس از انتظاری طولانی، خاقان لشکری در اختیارش گذاشت. در سال ۴۹۸ یا ۴۹۹ با کمک یگانگان به کشورش بازگشت و سرانجام توانست به موقعیت برتری که همیشه در سودای تصاحب آن بود دست یابد.

مزدکیان سلطه بر تر اشراف ارضی را درهم شکسته بودند، و آنها دیگر نمی‌توانستند فکر مقابله با کواذ را به مخیله خویش راه دهند.^۱ چنانکه یسوعا ستون‌نشین گزارش می‌کند^۲، کواذ «بزرگان را بکشت». کواذ بایستی از این طریق به مناطق شاهی جدید دست یافته باشد، زیرا فقط در چنین حالتی می‌توانست طبرستان را به مثابه استان شاهی به پسرش خسرو بسپارد^۳، شهرهای متعدد نوی را بسازد و به ویه‌آزآمذ کوره‌ای تخصیصی اعطا کند^۴. بر مبنای گزارشی دیگر^۵، به شهری که اسیران آمیدایی در آن سکنا داده شدند، چهار تسوک (طاسیج) که اسامیشان نیز ذکر می‌شود، تخصیص یافت. علاوه بر این، کواذ دو کوره که هر کدام دارای چهار تسوک بود ساخت^۶، مالکان ارضی بایستی سر فرود آورند تا تمامی کشور اعم از مناطق پست و کوهستانی مساحی شود. این عمل، چنانچه مؤکداً ذکر می‌شود، بدین خاطر انجام شد تا مالیات ارضی بدرستی برآورد شود.^۷ به هنگام مرگ کواذ، مساحی هنوز پایان نیافته بود^۸، اما هدف آن روشن بود. پوشش تمام و کمال مالیات ارضی برنامه‌ریزی شده بود و این بدین معنی بود که درجه‌بندی نسبت‌های (ضرایب) مالیاتی می‌بایست به سود نسبت مالیاتی واحدی از میان برداشته شود. حداقل می‌بایست نسبت مالیاتی زمینهای شاهی در املاک اشراف زمیندار نیز به کار برده شود.

موضع کواذ در قبال مقام ریشتران سالار نیز هماهنگ با مطالب مذکور بود. این مقام در زمان بهرام گور زیر سلطه اشراف رفته بود و اینان برای تقویت موقعیت خود از آن استفاده

1. Prokop, Pers. 1, 6

آنان [اشراف] به هیچ روی نمی‌خواستند در مقابل لشکر جنگ کنند، یکی اینجا و دیگری آنجا فرار کرده بود (32, 9f. Bonn).

2. Josua Styl, 13 Wright.

۳. حمزه اصفهانی، ص ۵۱، س ۳. اما در کار کریستنسن (A. Christensen, M. 117f) به گونه‌ای دیگر است، و به نظر می‌رسد این محل را در نزد حمزه مشاهده نکرده است. لکن برای هدف ما فرقی نمی‌کند که این استان شاهی در دست کاوس بوده است یا خسرو.

۴. حمزه اصفهانی، ص ۵۶، س ۱۶. اما خسرو پرویز این فعالیت شهرسازی را ادامه می‌دهد، که در وقف آتشکده‌ای در کرمان بازتاب می‌یابد؛ محلی که خسرو دهکده‌هایی چند به آن تفویض کرد: حمزه اصفهانی، ص ۶۱، س ۷. به همان ترتیب آزمونیدخت، ص ۶۲، س ۱۳.

۵. دینوری، ص ۶۸، س ۱۳.

۶. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۶۰، س ۱۱.

۷. همان، ص ۱۲؛ مسعودی، اثیبه والاشراف، ص ۱۰۲، س ۱. دگوبه.

کرده بودند. کواذ به جای مخالفش گُسنسپ داد^۱، پشتیبان خود سیاوش را به مقام ریشتران سالاری گمارد. پروکوپ^۲، که این خبر را گزارش می‌کند، توضیح می‌دهد که این مقام تقریباً به معنای سالار لشکر و دیوان بود و سیاوش تنها ایرانی بود که بدین مقام دست یافت، زیرا نه پیش از او و نه پس از وی این عنوان به کسی واگذار نشد. بخش اول این ادعا نادرست است. زیرا این مقام پیش از کواذ وجود داشت. اما بخش دوم آن که سیاوش را آخرین فردی می‌داند که این مقام را داشته است، شاید درست باشد، زیرا کواذ پس از محاکمه و اعدام سیاوش دیگر به کسی اعتماد نکرد تا این مقام را بدو واگذارد. او می‌دانست این مقام در دستهایی جاه‌طلب تا چه اندازه می‌تواند خطرآفرین باشد، از این رو آن را بی‌سرپرست گذاشت یا منحل کرد.

محاکمه سیاوش^۳ در انجمن اشراف برگزار شد. راجع به این انجمن بعداً بحث خواهیم کرد. پروکوپ^۴ خبر می‌دهد: «در تصمیمگیری انجمن بیشتر حسادت دخیل بود تا قانون». مخالف سیاوش، ماهبذ از خاندان سورن، عضوی از اشراف ممتاز بود. اما موبدان نیز دستی بر آتش داشتند.^۵ آنها وی را متهم به پرستش خدایان جدید (*χρὴν δαίμόνια*) و زیرپا گذاشتن قوانین جاریه ایرانیان کردند و افزودند که همسر تازه درگذشته خود را دفن کرده است (برخلاف آیین زرتشتی که می‌بایست جلوی پرنده‌گان گذاشته شود). احتمال داده‌اند که زیر پوشش این اتهام تمایل مزدکی سیاوش پنهان بوده است و با این اتهام بایستی پیروان مزدک نیز مورد تهاجم قرار گیرند^۶، اما کاملاً مسلم نیست. به هر حال، یکی از بخشهای مفقود کتاب بیرونی که بعدها کشف شد نشان می‌دهد که آیین جدید در میان اشراف نیز طرفدارانی داشته است، زیرا درباره انوشروان چنین آمده که^۷ بزرگان و اعضای خاندانهای بزرگی را که پیرو مزدک بودند وادار کرد که به دین زرتشتی باز گردند.

شاید انجمن اشراف بر این خیال بوده که به جای سیاوش کس دیگری را به مقام ریشتران سالار بگمارد. شاید ماهبذ در خفا آرزومند جانشینی سیاوش بوده است. اما کواذ فقط می‌خواست یکی را علیه دیگری به بازی گیرد، و این مقام، اگر به خبر پروکوپ اعتماد کنیم، پس از آن بی‌سرپرست باقی ماند.

1. Gusnaspadā

2. Prokop., b. Pers. 1, 6 (33, 13f); vgl. 11 (56, 15).

۳. در این مورد A. Christensen, M. 119f.

4. Prokop B. Pers. 1, 11 (55, 16f).

۵. اینها همان *δισταί* هستند که پروکوپ از آنان سخن می‌گوید. نک: توضیح موبد پایتخت.

6. A. Christensen. M. 119f.

7. *Documenta Islamica inedita*, ed, J. Fueck, 79, III. z. 3f.

عین همین رفتار را در واکنش کواذ در برابر مزدکیان می‌بینیم.^۱ او می‌خواست آنان را نیز زیر سلطه شاهی آورد. به همین دلیل خسرو، پسر سوم خود، را به ولیعهدی برگزید و پسر ارشد را از آن محروم کرد. زیرا کاوس به عنوان حامی علنی عقاید مزدک شناخته می‌شد.^۲ خسرو مزدکیان را در سالهای آخر پادشاهی کواذ به طرزی خونین سرکوب کرده بود.^۳ بدین ترتیب، کواذ به هدف دیگری دست یافته بود. بار دیگر سخن از تثبیت حاکمیت نامحدود شاهی در میان بود.

همه چیز نشان می‌دهد که کواذ فرمانروایی بزرگ بود.^۴ او ۴۳ سال پادشاهی کرد و در نخستین سالهای دهه نخست سلطنتش آزمونهای تلخی را متحمل شد. او بناگزی به تعویض جناحین دست زد و آنها را علیه یکدیگر به بازی گرفت. اشراف زمیندار و مزدکیان در رقابت با هم وی را به حقارت کشیده بودند. کواذ از زندان و تبعید نیز در امان نماند. او می‌بایست شاهد از هم پاشیدن حکومت اجدادش و نیز جلوس برادر به جای خود باشد.^۵ اما کواذ با موفقیت آزمونها را پشت سر گذارد و آخر سر پیروز شد.

او بایستی شخصیت کارامدی نیز بوده باشد. همیشه کسانی را پیدا می‌کرد تا در تنگدستی مددکارش باشند. نیرنگ زنانه و فداکاری زنی وی را از «دژ خاموشان» رهانید.^۶ حتی در تاریکترین لحظات، آن زمان که سالها فراموش شده و مطرود در دربار فرمانروای هپتال به سر می‌برد، موفق گردید یاورانی برای خود دست و پا کند. او می‌دانست چگونه حمایت خاتون، همسر خاقان، را برای خود جلب کند؛ به پسرخواندگی وی پذیرفته شد^۷ یا با دختر وی ازدواج کرد^۸ و بدین سان لشکری هپتالی برای پشتیبانی دریافت کرد. او با کمک آنها توانست دوباره به کشورش بازگردد و پادشاهیش را دگر بار تحمیل کند.

اکنون کواذ می‌توانست با عزمی جزم به وظیفه آخر خود بپردازد. روم می‌بایست دوباره ملزم به قبول پرداختهای خود شود. برای کواذ علت خاصی نیز بدان اضافه شده بود، زیرا

۱. در این مورد نک: A. Christensen, M. 105f. نک و توک.

2. A. Christensen, *L'Iran sous les Sassanides* 354; M. 117f.

3. Th. Noeldeke, Uebers, 462; A. Christensen, M. 121f.; *L'Iran sous les Sassanides* 359f.

۴. پروکوپ 6, 1, Prokop. Pers. می‌گوید: هیچ‌کس در هوش و قدرت عمل بر وی برتری نداشت (33, 18f. Bonn). حکم نولدکه (461, 142, Anm.3; Uebers) بر آنچه کریستنسن A. Christensen M. 107f توضیح داده، برتری دارد.

۵. حمزه اصفهانی، ص ۵۶، س ۱۱ می‌گوید سالهای پادشاهی جاماسب به حساب نیامده است. اما رویدادنامه اربلا از دومین سال سلطنت وی سخن می‌گوید و آن را از سال اول پادشاهی کواذ جدا می‌کند: E. Sachau, Abh BAW. 1915, 6, 87; 88; 90.

6. Dazu A. Christensen, M. 112 Anm. 4.

۷. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۸۴، س ۹.

8. Prokop., Pers, 1, 6 (32, 7f.); Jos Styl. 19, 4f.; Th. Noeldeke, Uebers. 137, Anm. 1; A. Christensen. M. 113.

نیروهای کمکی هپتالی در ازای خدمت خود خواستار پاداش بودند.^۱ طرح قرض گرفتن پول از آناستازیوس، امپراتور روم، به اقساط با مخالفت روبه رو شد.^۲ کواذ نظر مشاورین را مبنی بر تأثیر نامساعد چنان وامی گردن نهاد و تنها به خاطر پول به روم شرقی اعلان جنگ داد.^۳ این خواست طی مذاکراتی نیز که جنگ را متوقف می کرد، آشکارا یا نهانی عنوان شد.^۴ و تازه زمانی که رومیان معدن طلایی را در ارمنستان از چنگ ایرانیان خارج کردند، این خواست تشدید گردید.^۵ اما باز هم این هپتالی ها بودند که از شاه پیروی می کردند^۶ و بار سنگین جنگ را به دوش کشیدند.^۷ و تا زمانی که وجه پرداختیشان مشخص نشده بود، با غارت شهرهای دشمن، آن را جبران کردند.^۸ کواذ شخصاً انعقاد پیمان صلح را، که بنابر آن روم شرقی موظف به پرداخت ۱۱۰۰۰ فوند طلا گردید، مشاهده نکرد.^۹

آنچه را کواذ کرده بود، پسرش خسرو انوشروان به پایان آورد و بار دیگر تکرار می کنیم: سلطه اشراف ارضی درهم شکسته بود و دشمن بر آشفته آنها، مزدکیان، نیز به خاک سیاه نشسته بود. بر فراز همگی اقتدار شاهی بلامنازع سر برافراشت. تخصیص کوره ها به شهر، که از زمان سلطنت کواذ آغاز شده بود، در زمان انوشروان پیشرفتی عظیم کرد.^{۱۰} مساحی کشور به طور کامل به جریان افتاد، و این نشان دهنده آن است که شاه از آن پس کل مقدار مالیات ارضی را برای خود می خواست. اقدام به دریافت باج از روم، بر مبنای پیمان صلح، در زمان کواذ آغاز شده بود اما در زمان انوشروان بود که به نتیجه رسید و خسرو پس از مدت زمانی کوتاه توانست اصلاحات مالی را آغاز کند.

۵

با اصلاحات مالی خسرو انوشروان یک رشته گزارشهای مبسوط که با اخبار زمان پیشین هیچ هماهنگی ندارد، ذکر می شود. شیوه امور مالی خسرو و جانشینانش، بویژه خسرو پرویز، مورد توجه خاص اعراب بوده است. این تأثیر تا بدان حد بود که کل نظام مالیاتی دوران امویان و اوایل عباسیان بر شالوده ای که آخرین شاهان ساسانی ریخته بودند، استوار بود. از این رو، این اقدامات را که ادامه اقدامات کواذ هستند می توان تا جزئیات باز یافت.

1. Prokop., b. Pers. 1, 7(33, 20f).

2. Prokop., b. Pers. 1, 7(33, 21f).

3. Prokop., b. Pers. 1, 7.

4. Prokop., b. Pers. 1, 16(81, 9f).

5. Prokop., b. Pers. 1, 15(77, 2f).

6. Prokop., b. Pers. 1, 7(35, 3f).

7. Prokop., b. Pers. 1, 8(41, 13f).

8. L. Hallier, Unters, Ueberd. edessen. Chronik (Texte u. Unters. 9. 1) 136f.

9. Prokop., b. Pers. 1, 22(111, 20f).

۱۰. دینوری، ص ۷۵، س ۹، بک خبر بسیار مهم و مفصل.

مسابی کشور به پایان رسانده شد. علاوه بر این درختان زیتون و نخل شمارش شدند. اینها نیز می‌بایست زیر پوشش مالیات ارضی قرار گیرد. همزمان با این اقدامات مردم نیز سرشماری شدند که نشان می‌دهد اصلاحاتی نیز در جزیه مد نظر بود. اینچنین چهار فقره جمع می‌شود:

۱. سطح کل کشور [مسابی]

۲. درختان نخل [شمارش]

۳. درختان زیتون [شمارش]

۴. مردم [سرشماری]

از این چهار فقره، شماره ۱ به کمک مساحی در زمان کواذ، و شماره‌های ۲ تا ۴ با شمارش در زمان خسرو ثبت شده بود. این اقدامات مقدماتی بایستی دقیقاً روشن کند که نه فقط افزایش تمامی نسبت‌های مالیاتی به بالاترین نرخ (ضریب) مالیاتی بلکه چیزی نو طراحی شده بود. این مسئله بعد از آنکه خسرو علناً نیت خود را اعلام کرد، تأیید شد. شیوه پیشین که هر محصولی به سلم یا در خرمنگاه برآورد می‌گردید تا بعداً مالیات ارضی آن برداشت شود، متروک شد. دیوانسالاری شاهی نمی‌خواست مانند گذشته با درآمد متغیر سالیانه اداره شود و خود را به دست ارزیابی کم و بیش نامطمئن کارداران خود بسپارد. دیوانسالاری طالب یک درآمد ثابت بود تا بتواند پیشاپیش روی آن حساب کند. بدین ترتیب، خطر تغییر میزان محصول را به صاحبان زمین منتقل کرد و برای مالیات نسبتی از پیش تعیین شده و بدون تغییر قرار داد. به جای درآمد مالیاتی متغیر، باج مالیاتی جایگزین شد. گزارش یعقوبی^۱ مطلبی جز این عنوان نمی‌کند که بنابر آن، انوشروان زمینها را مساحت نمود و بر آنها خراج نهاد (در اینجا فقط مساحی) و بر محصول هر جریب، به نسبت حاصلخیزی آن، مقداری غله (غلات) به‌طور دائم مقرر داشت.

با توجه به این جمله طبری که: تا در خزانه مالی فراهم آید که اگر پولی برای جنگ یا مانند آن مورد لزوم باشد، به کار آید^۲ می‌توان به اهمیت این نوآوری در نظر او پی برد. خراج در سه نوبت^۳، که حداقل نوبت اول پیش پرداخت به حساب می‌آمد، مطالبه می‌شد، زیرا مؤکداً قید می‌شود اگر در یکی از مرزها یا یکی از ولایات خللی افتاد که محتاج به مقابله یا فیصله آن باشیم، مال آماده باشد و حاجت به خراج گرفتن نباشد.^۴ این نوآوری را بار دیگر در سخنان

۱. یعقوبی، ج یکم، ص ۱۸۶، س ۱۷. ۲. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۶۰، س ۱۷.

۳. در جزئیات مقایسه کنید با: دینوری، ص ۷۳، س ۸.

۴. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۶۱، س ۴: جهشیاری ص ۵، س ۱۳؛ هیچ سخنی در میان نیست که مالیات ویژه‌ای نیز برای چاهها در نظر گرفته شده بود (B. Spuler a. O. 454 Ann. 3).

یکی از نمایندگان نظام پیشین می‌بینیم. دبیری یادآور ناپایداری اشیائی می‌گردد که بر آنها نسبت مالیاتی دائمی قرار داده شده بود: بر تاکی که بمیرد؛ کشتی که بخشکد؛ نهری که فرو رود؛ و چشمه و قناتی که آب آن ببرد.^۱

اعتراض قهراً فرو نشانده می‌شود و مجمعی برای تثبیت مالیات ارضی جدید مأمور می‌شود. این مجمع و اظهارات پیشین شاه در انجمنی صورت گرفت که به نظر می‌آید برای همین منظور تشکیل شده بود. طبری آنان را مردمان (الناس) می‌نامد.^۲ انجمنهایی برای استماع اظهارات شاه در ایران نهادی کهن است. وقتی اسکندر کبیر به جیحون رسید، «هیپارخ»^۳ یا «اسواران» باختر را به انجمنی به نام دوربار، در بلخ، فرا خواند.^۴ اسکندر اشراف بلخ را به عنوان قشری با نفوذ مورد خطاب قرار داد تا فرامین خود را به آنان ابلاغ کند. طبعاً نیات شاه سوء تعبیر شد، و به آتش شورش که در آن زمان در جریان بود دامن زد، در حالی که این اقدام از جانب اسکندر فقط به منظور جلب همکاری نظامی - سیاسی افراد صاحب نفوذ بود. گردهمایی (ξύλλογος) هیپارخ‌های باختر موردی یگانه نیست. اسکندر مجازات بزوس سرکش را نیز به انجمن مشابهی *Mēdion te καὶ Περσῶν* ξύλλογος در اکباتان وا گذاشت^۵ که، چنانچه از فحوای کلام استنباط می‌شود، اینان هم از طبقه اشراف بودند. حتی به نظر می‌آید انجمنهای فراخوانده شاهان ساسانی نیز از همین گونه بوده باشد.

بزرگان بالاخص به هنگام جلوس شاه جدید جمع می‌آمدند.^۶ وقتی شاپور اول تاج بر سر نهاد، بزرگان پیش وی فراهم آمدند و برای وی آرزوی طول عمر کردند و از فضایل پدرش بسیار سخن گفتند. شاپور پاسخ نیکو داده و هدایایی از گنجینه‌ها به «مردم» داد.^۷ او در میان سران (الوجه)، سپاهیان، و نیازمندان (اهل الحاجه)^۸ پول تقسیم کرد. همین کار به هنگام بر تخت نشستن هرمزد اول (۲۷۲ - ۲۷۳)، بهرام دوم (۲۷۶ - ۲۹۳) و بهرام سوم (۲۹۳) و همچنین نرسی (۲۹۳ - ۳۰۲)^۹ تکرار شد. «مردم» از هرمزد دوم (۲۷۳ - ۳۰۲) ترسان بودند^{۱۰} و او سیاست آتی خود را بار دیگر برای آنان در چنان انجمنی آشکارا اعلام

۱. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۶۱، ص ۷. ۲. همان، ص ۹۶۰، ص ۱۵، ص ۹۶۱، ص ۱۳.

3. Hyparchen

۴. توصیفی از یک دوربار به توسط هوگ در نزد فیک در Briefe an Ewald 87f Arrian. 4, 1,5; Curt. Ruf. 7, 6,14

5. Arrian, 4, 7, 8.

6. Th. Noeldeke, Uebers. 30, Anm. 3.

۷. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۲۶، ص ۵.

۸. اینجا به هیچ وجه نه مستمندان، بلکه همچنانکه رابطه نشان می‌دهد، اعضای از اشراف که به تنگدستی افتاده بودند با تقاضایی برای جبران خسارت داشتند، مدنظر است.

۹. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۳۳، ص ۱۴، ص ۸۳۴، ص ۲۱، ص ۸۳۵، ص ۱۷، ص ۱۲.

۱۰. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۳۵، ص ۱۸.

کرد. چون هرمزد بمرد، پسر نداشت؛ «مردم»^۱ از کار زنان وی پرسیدند و چون شاپور [دوم] متولد شد، «مردم»^۲ خوشدل شدند. اردشیر دوم (۲۷۹ - ۳۸۳) بزرگان را بار داد و چون بیامدند، برای وی دعای فیروزی کردند، شاه جدید جواب نکو داد.^۳ اما چون پادشاهی وی استقرار یافت به بزرگان و سران^۴ پرداخت و «مردم»^۵ او را برداشتند؛ آشکارا باز هم در چنان انجمنی.

مراد از «مردم» در چنین مناسبت‌هایی انجمن اشراف^۶ بود که بزرگان و سران در آن نقش اساسی داشتند. به شاه جدید تهنیت می‌گفتند و بدون آن که اعتراضی کنند، فرامین وی را پذیرا می‌شدند. اما به آرامی صلاحیتهای جدیدی را از آن خود کردند، به طوری که «ابراز نگرانی» به «تعیین و تکلیف ولیعهد» و «عزل فرمانروای منفور» جای پرداخت. در زمان شاپور سوم (۲۸۳ - ۳۸۸) کار بدانجا رسید که بزرگان و سران خاندانها^۷ در توطئه‌ای وی را به قتل رساندند. انجمن اشراف، گردهمایی «مردم»، به آرامی تا نقش جناح مخالف رشد کرد.

این انجمن در زمان بهرام گور نقشی قاطع در تعیین جانشین تاج و تخت ایفا کرد. بزرگان و سران خاندانها پس از مرگ یزدگرد اول همسخن شدند که کسی از خاندان او را به پادشاهی برندارند.^۸ از این رو، آنها و «همگان» (العامه) ادعای بهرام را قبول نکردند. آنچه در واژه «همگان» مدنظر است ذکر نمی‌شود. نولدکه می‌گوید شاید زیر پوشش آن بتوان سپاهیان و مالکان را قرار داد.^۹ در «گردهمایی مردم»^{۱۰}، منذر از حیره در پشتیبانی از بهرام سخن راند و «بزرگان پارسیان و سران خاندانها»^{۱۱} نظریات مخالف خود را ابراز کردند. این انجمن بعداً «القوم»^{۱۲} نامیده شد که متشکل از «بزرگان و سران خاندانها و والیان ولایات (اصحاب الولايات) و وزیران»^{۱۳} بود. سرانجام، بهرام به کمک امتیازات فوق رضایت آنان را برای سلطنت به دست آورد. طبیعی بود که شکافی باز ماند. بهرام گور پس از پیروزی بر هپتالیان در چندین روز متوالی برای اهل مملکت^{۱۴} خطابه خواند. هشدار او در مورد گردن نهادن و اطاعت، چنانچه «خدمتگزاران و بندگان» (الخول والعبيد)^{۱۵} را باید، شاید به گروه دیگری

۱. همان، ص ۸۳۶، س ۱. ۲. همان، س ۱۰. ۳. همان، ص ۸۴۶، س ۶. ۴. همان، س ۸.

۵. همان، س ۱۰.

۶. مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج دوم، ص ۲۱۱، س ۶ از خواص الناس سخن می‌گوید.

۷. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۴۶، س ۱۸؛ در این مورد Th. Noeldeke, Uebers. 71 Ann.1

۸. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۵۸، س ۴.

9. Th. Noeldeke. 91 Ann. 5.

۱۰. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۶۰، س ۲. ۱۱. همان، ص ۸۶۰، س ۳.

۱۲. همان، س ۱۹؛ ص ۸۶۱، س ۱۰. ۱۳. همان، ص ۸۶۲، س ۱۹.

۱۴. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۶۵، س ۱۳؛ مقایسه کنید با: یعقوبی، ج ۱، ص ۱۸۶، س ۱۰؛ او اهل الملكة و القرف را با هم

می‌نامد. ۱۵. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۶۵، س ۱۸.

اشاره می‌کند. اما پیشرفت امور نشان‌دهنده نادرستی چنین تعبیری است. زیرا جانشین بهرام، یزدگرد دوم، به مناسبت جلوسش بر تخت به انجمن بزرگان اعلام می‌کند که از رفتار پدر دست خواهد کشید. عمر جلسات علنی طولانی (طول جلوسه)، که پدرش پیوسته با آنها داشت^۱، به سر رسیده و او، یزدگرد دوم، در خلوت به شور خواهد نشست. احساس می‌شود که جانشین بهرام، و شاید خود او، در تلاش رهایی از دست امر و نهی اشراف بوده‌اند. اما به هنگام جلوس بلاش بر تخت، بزرگان و سران قوم^۲ دوباره حاضر شدند و خواسته‌هایشان را ابراز کردند. آنها خواستار تفویض مقامی شایسته به یکی از افراد خویش، سوخرا، بودند.

به نظر می‌آید که در آن زمان سلطنت کاملاً مقهور اشراف شده بود، و «آنها در بلاش به جهت آنکه هیچ زری نداشت تا سپاهیان را سرپا نگهدارد به چشم حقارت می‌نگریستند. مغان نیز از وی نفرت داشتند زیرا به قوانین آنان توجهی نمی‌کرد و در شهرها برای استفاده عموم حمامهایی می‌ساخت^۳، و سرانجام زمانی که دریافتند او در نزد سپاهیان اعتباری ندارد وی را گرفته، کور کردند.» یسوعا ستون‌نشین چنان گزارش کرده است^۴ و طبری در مورد کواذ می‌گوید که «مردم» به وی اعتنایی نمی‌کردند.^۵ وقتی که کواذ ضربت متقابل را وارد آورد، دیگر در این خیال نبود تا انجمن اشراف یعنی مجمع و ایزار مخالفش را فرا خواند. او با نزدیکترین مشاوران خود^۶ (χοινολογησάμενος τῶν ἐπιτηδείων τισίν)، چنانچه پیشتر یزدگرد دوم اندیشیده بود، به رایزنی می‌پرداخت. تنها در محاکمه سیاوش بار دیگر انجمن، Περωτωνβονλή، همچنانکه قبلاً یادآور شدیم، ظاهر می‌شود. اما در موردی دیگر، بنابر خبری از ابن حوقل^۷، یاران (اصحاب) شاه و سپاهیان (جیش) وی جمع آمدند تا به بیانات او گوش فرا دهند.

گردهمایی «مردم» در زمان خسرو انوشروان بار دیگر مشاهده می‌شود. آنها نه به خاطر جلوس وی بر تخت، بلکه مدت زمانی بعد از آن، پس از آنکه مقدمات اصلاحات مالی به پایان آمده بود، گرد آمدند. انجمن می‌بایست دوباره اظهارات اراده شهریار را بپذیرد. اما مجمع جدید با انجمن پرمدعایی که زندگی را بر اسلاف خسرو تلخ کرده بود تفاوت بسیار

۱. همان، ص ۸۷۱، س ۱۲. ۲. همان، ص ۸۸۳، س ۲.

۳. حدسیاتی در این باره از هرتسفلد در E. Herzfeld, *Die Malereien von Samarra* 2.

۴. Josua Stylites 16, 3f.

۵. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۸۵، س ۶.

۶. Prokop., *Pers.* 1, 7 (34, 1).

۷. ابن حوقل، ص ۳۰۴، س ۸. کرامر.

داشت. انجمن نه تنها متشکل از اشراف بود بلکه «دیران» نیز در آن حضور داشتند.^۱ موضع جدید قدرت سلطنت در این مطلب نمایان می‌شود که دولتمردان شاهی در کنار بزرگان و سران، حاضر و در جمع «مردم» پذیرفته شده بودند. تفاوت دوم در این است که هرچند شاه، سه بار از آنها تقاضای اظهار نظر کرد^۲، مخالفت برای سخنگو در حکم مرگ بود.^۳ عملاً چاره‌ای جز این نبود که پیشنهاد شاهانه را بدون قید و شرط تصویب کنند.^۴ شاه حتی اعضای هیئت آماده‌سازی قوانین مالیاتی را شخصاً انتخاب کرد. آنها «مردانی صاحب نظر و نیکخواه»^۵ یعنی سخنگویان نظریات شاه و اعضای شورای خصوصی وی بودند.^۶ اکنون دیگر قوانین انجمن را شورای معتمدان تکمیل می‌کردند. رهبری امور در اختیار این مشاوران خصوصی بود، و تنها وظیفه‌ای که برای انجمن باقی می‌ماند موافقت بود.

طبری مصوبات هیئت را با جزئیات کامل گزارش می‌کند. مالیات ارضی (خراج) بر هرچه توشه مردم و چارپایان به شمار می‌رفت نهاده شد. در مجموع هفت جنس نام برده می‌شود: گندم، جو، برنج، تاک، اسپست (الرطاب)^۷، نخل، زیتون.^۸ واحد اندازه‌گیری جریب (گریب) بود. بر هر جریب زمین گندم و جو یک درهم، بر هر جریب تاکستان هشت درهم، بر هر جریب زمین اسپست هفت درهم خراج نهاده شد. طبری مقدار خراج هر جریب شالیزار را ذکر نمی‌کند. اما مسعودی $\frac{5}{4}$ درهم برای هر جریب شالیزار، نسبت رایج در سواد را به دست می‌دهد.^۹ همچنین، بر هر چهار خرما بن پارس یک درهم، بر هر شش خرما بن پست یک درهم، و بر هر شش درخت زیتون یک درهم خراج مقرر شد (مسعودی از هفت درهم خراج برای هر چراگاه در عراق خبر می‌دهد. شاید هدف از این مالیات‌گیری بیش از حد، جلوگیری از تبدیل زمین کشاورزی به چراگاه بود).^{۱۰} برای باقی محصولات، مالیاتی تعلق نگرفت. منظور از باقی محصولات چه چیزهایی بود؟ از دستور خلیفه چهارم علی (ع) که اجرای قوانین مالیاتی ساسانی را پذیرفت، معلوم می‌شود. اینها عبارت بود از: سبزیها، کنجد، خیار،

۱. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۶۱، س ۱۱. او یک «رجل من ارضهم» ج یکم، ص ۹۶۱، س ۷ بود؛ یعنی یک رجل من ارض الناس. جهشیاری ص ۵، س ۱۳. در زمان بهرام دوم، دبیران به همراه وزیران و ارباب الدواوین در انجمن خاص خود ظاهر می‌شوند: مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج دوم، ص ۱۷۳، س ۱۰؛ مقایسه کنید با: Th. Noeldeke, Uebers.

۲. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۱۶، س ۶. ۳. همان، س ۱۱. ۴. همان، س ۱۳. ۵. همان، س ۱۴.

۶. در زمان انوشیروان نیز ظاهر می‌شود: طبری، تاریخ، ج یکم، ۹۴۷، س ۱۷. مرزبان و مردم مطلقاً که با آنان مشورت می‌کرد؛ پروکوپ «مشاوران مورد اعتمادش» Prokop., b. Pers. 2, 15.

7. Th. Noeldeke, Uebers. 244. Anm. 1.

۸. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۶۲، س ۲.

۹. مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج دوم، ص ۲۰۴، س ۸؛ Th. Noeldeke, Uebers. 245, Anm. 2.

۱۰. مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج دوم، ص ۲۰۵، س ۱.

و پنبه.^۱ همچنین، نخلهای منفردی که در نخلستان قرار نداشت از مالیات معاف بود. این معافیت مالیاتی در رهنمود علی (ع) چنین استدلال می‌شود که هر رهگذری از میوه آنها می‌خورد (بنابراین، برای مالکان مقدار کمی باقی می‌ماند).

اما این مقررات نشان می‌دهد چه کسی به عنوان الگو در خدمت اصلاحات مالی بوده است. دیوکلستین^۲ نظام جدید ترکیب ایوگاسیو (iugatio) و کاپیتاسیو (capitatio) را، که زمین را همراه با نیروی کار روستایی وابسته به آن واگذار می‌کرد، اعمال کرده بود.^۳ نظام مالیاتی خسر عملاً در تمامی موارد اساسی با سیستم روم متأخر تطابق می‌کند.^۴

تازه این مسئله در خراج و ایوگاسیو بیشتر بازتاب می‌یابد، حتی ایوگاسیو نیز متکی بر یک مقدار زمین یعنی ایوگوم (iugum) است. در روم نیز مالیات‌گیری بعد از برداشت محصول انجام نمی‌گیرد بلکه کل مقدار مالیات پرداختی پیشاپیش با ایندیکسیو (indictio) تعیین می‌گردد و زان پس بر تک تک زمینها مقرر می‌شود. اگر خسرو بر هر جریب تا کستان، هشت برابر کشتزار گندم یا جو خراج نهاد، کار او دقیقاً مطابق با شرایط رومی خراج است. زیرا کتاب قانون سوری-رومی، پنج ایوگا تا کستان را برابر با چهل ایوگا زمین کشاورزی درجه دو می‌گذارد.^۵ بر این منوال آن را در کشور ساسانی کمی ساده کرده‌اند. به جای سه نوع زمین زراعتی یک حد میانگین محاسبه شده است. همچنانکه کتاب قانون بین درختان زیتون درجه یک و دو تفاوت می‌گذارد، نظام ساسانی نیز بین نخل پارسی و پست، که در عین حال نخل پست به لحاظ مالیاتی با درختان زیتون برابر نهاده شده بود^۶، تمایز قائل می‌شود.

وقتی وارد بحث جزیه و کاپیتاسیو شویم، مطالب فوق تأیید می‌شود. هیئت تعیینی خسرو، مالیات سرانه را به مقادیر دوازده، هشت، شش و چهار درهم درجه‌بندی کرد (کقدر اکثار الرجل و اقلالهی).^۷ نولده که چنین استنباط می‌کند: «به اندازه کمی و بیشی دارایی هر مرد». این ترجمه بی‌شک نادرست است. مالیات سرانه‌ای که در اینجا توضیح داده می‌شود، همانند

۱. بلاذوری، ص ۲۷۱ دگوبه؛ ۵ u. 4. Anm. 245, Uebers. Th. Noeldeke.

2. Diokletion

3. A. Piganiol, *L'impôt de capitation* (1916); M. Rostovtzeff, *Gesellsch. u. Wirtschaft d. roem. Kaiserzeit* 2, 221f.; F. Lot, *L'impôt foncier et la capitation personnelle* (1928); H. Bott, *Grundzuege der diokletianischen Steuerverfassung* (Frankf. Dissert. 1928); G. Ostrogorsky, *Gesch. d. Byzant. Staates* 22. Anm. 1; 2. Aufl 33f; 110.

در اینکه تصاویری از بریگتو از سال ۳۱۱، نظر بوت را تأیید می‌کند، گلنسر (M. Gelzer) کتاب به من یادآور شد: در این مورد R. Egger, *Anz. Oesterr. Akad.* 1, 9f و بالاخره 1. Paulovics, *La table de privileges de Brigetio* 517.

۴. مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج دوم، ص ۱۹۹، س ۴. حتی فیصّر روم شرقی را خراجگزار خسرو انوشروان پیروزمند می‌داند که به او الخراج والجزیه می‌پرداخت! مقایسه کنید با طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۴۹، س ۱۹. بنزد شاه بمن.

5. H. Bott, a. O. 18.

۶. همان، س ۱۱ ص ۹۶۳، س ۶.

۷. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۶۲، س ۳.

مالیات ارضی، باجی بود که تنها اهالی روستایی را در بر می‌گرفت. اما دارایی اهالی روستایی فقط زمین بود که آن هم پیشتر مشمول مالیات ارضی شده بود. البته باز بی‌معنی بود که افراد زیر بیست سال و بالا پنجاه سال، از مالیات سرانه معاف بودند^۱، زیرا هر مردی، حتی در صورتی که مرز پنجاه سالگی را پشت سر می‌گذاشت، کماکان مالک دارایی خود بود و از آن بهره می‌برد. مرزهای سنی فوق‌الذکر تنها زمانی معنا می‌یابد که مالیات شامل نیروی کار نیز باشد، و این مطلب را خبر طبری نیز تأیید می‌کند: «بر مبنای اینکه هر فردی کم یا زیاد می‌توانست عمل کند». این امر دقیقاً با هدف کاپیتاسیو مطابقت می‌کند، زیرا کاپیتاسیو نیز، همچون جزیه، نیروی کار را در بر می‌گرفت.^۲ بار دیگر نظام خسرو و دیوکلسین با هم مطابقت می‌کند. جزئیات مؤید این تصویر است زیرا، همچون کاپیتاسیو^۳، تمامی افراد شاغل در کارهای دولتی از جزیه معاف بودند. طبری چنین می‌شمارد: اشراف، بزرگان، جنگیان (المقاتله)، هیربذان، دیران و هر که در خدمت شاه بود.^۴ همچنانکه کاپیتاسیو تصویری ظاهری از روم ترسیم می‌کند^۵، مالیات سرانه نیز اوضاع صوری امپراتوری ساسانی را به تصویر می‌کشد.

مسلم است که انوشروان درباره دیوکلسین و خدمات وی به نظام مالیاتی روم چیزی نمی‌دانست. آنچه او می‌شناخت، ایوگاسیو و کاپیتاسیوی عصر خود بود. انوشروان، بنابر شواهد مسلم، هر دو مالیات را با پول و نه با جنس برآورد و سپس متناسب با جنس مورد نظر مطالبه کرد. این بدان معنی است که ترکیب ایوگاسیو با کاپیتاسیو، که در زمان آناستازیوس اول (۴۹۱ - ۵۱۸) انجام شد^۶، برای او مهیا و قابل اجرا بود.

سرانجام، پرداخت مالیات در سه نوبت - هر چهار ماه یک بار - نیز به الگوی رومی باز می‌گردد. این امر برای نخستین بار در پاپیروسی از هرموپولیس در تاریخ ۲۶۶ در عهد گالینوس به هنگام وصول انونا مشاهده می‌شود.^۷

بنابر توضیحات طبری چنین به نظر می‌آید که در زمانهای بعد نسبتهای سرگزیت و خراج ثابت مانده است. حتی یک بار از دوام جاودانه خراج بر اشیای ناپایدار^۸ سخن به میان آمده است. در مخالفت با این سخن می‌توان یادآور شد که در زمان خلفای راشدین، عمر برخلاف

۱. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۶۲، س ۱۲؛ دینوری ص ۷۳، س ۵.

2. H. Bott, a. O. 32.

3. H. Bott, a. O. 25f; 58.

۴. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۶۲، س ۱۰؛ مشابه آن: دینوری، ص ۷۳، س ۳.

5. H. Bott, a. O. 31f.; 38f.

6. J. Malal. 394; Euagrios p. 144, 21f. Bidez; W. Enßlin. Byz. Ztschr. 42, 260.

۷. جزئیات در نزد D. van Berchem, Mém. Soc. Nat. Antiqu. 1937, 162.

۸. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۶۱، س ۸.

تأکید طبری^۱، به نسبت‌های مالیاتی پیشین اکتفا نکرد^۲، و علاوه بر آن بر زمینهای بایر نیز مالیات نهاد.^۳ این شیوه مالیات‌گیری را (*ἐπιβολή*) از عصر متأخر، مصر هلنی و، همچنین، امپراتوری روم و روم متأخر قیصری (*adiecto sterilium*)^۴ می‌شناسیم. حتی ابن خردادبه از افزایش سنگین مالیاتها خبر می‌دهد. البته جای هیچ تردیدی نیست که ساسانیان نیز باج را [نسبت مالیاتی] به میزان معتنا بهی افزایش داده‌اند.

ابن خردادبه^۵ ارقامی را نیز ذکر می‌کند. سواد، یعنی بابل در زمان کواذ، ۱۵۰ میلیون درهم مثقال می‌پرداخت که با برابر نهادن یک درهم مثقال با $\frac{13}{7}$ درهم معمولی^۶، در مجموع ۲۱۴،۲۸۵،۷۱۴ درهم می‌شود. بنابراین، سواد جزو مناطقی بود که در زمان حیات کواذ مساحی شده بود و مبلغ معینی جبایه، مالیات سرانه و ارضی، می‌پرداخت. متأسفانه نمی‌دانیم که آیا این مالیات بر پایه نسبت‌های مقرر عهده انوشروان محاسبه شده بود یا مبنای دیگری داشت. در اوان پادشاهی خسرو پرویز (۵۹۰-۶۲۷) مالیات ارضی تا نصف کاهش یافت^۷، اما بعداً مالیاتها بار دیگر تشدید شد. مالیات دریافتی از کل کشور در سال هیجدهم پادشاهی خسرو پرویز، ۴۲۰ میلیون درهم مثقال برابر با ۶۰۰ میلیون درهم معمولی^۸ بود. ارقام قابل قیاس از عهد عباسیان نشان می‌دهد که سواد بتهنایی $\frac{2}{5}$ کل مبلغ مالیاتی را می‌پرداخت.^۹ اگر این میزان را برای سال هیجدهم پادشاهی خسرو پرویز پایه قرار دهیم، چنین نتیجه می‌گیریم که سواد باید بدان زمان ۲۴۰ میلیون درهم پرداخته باشد. درآمد مالیاتی طی یک سده، از کواذ تا خسرو پرویز، به میزانی بیش از یک دهم افزایش یافته بود. بعداً دوباره در زمان خسرو پرویز، درآمد مالیاتی به رقم ۶۰۰ میلیون درهم مثقال^{۱۱} برابر با

۱. همان، ص ۹۶۲، س ۱۶، ص ۹۶۳، ۲.

۲. همان، ص ۹۶۲، س ۱۹، ۶؛ Th. Noeldeke, Uebers, 246, Anm. 6؛ مسعودی از ابن خردادبه انتقاد می‌کند: که او اعداد ثابتی برای خراج و نه صعود و نزول دائمی ارقام به‌دست می‌دهد.

۳. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۶۲، س ۱۸؛ Th. Noeldeke, Uebers, 246, Anm. 5.

۴. M. Rostovtzeff. Studien zur Gesch. d. roem. Kolonats 57f.; 195; 329f.

۵. ابن خردادبه، ص ۱۴، س ۱۲، دگویه.

۶. ابن خردادبه، ص ۱۴، س ۱۱، اهواز در زمان ساسانیان پنجاه درهم خراج می‌پرداخت، برخلاف سی میلیون درهم زمان خود ابن خردادبه (ص ۴۲، س ۱۲).

۷. de Goeje, Uebers. 11 Anm. 1; Th. Noeldeke, Uebers, 355, Anm. 1.

۸. دینوری، ص ۱۰۲، س ۱۶. ۹. ابن خردادبه، ص ۱۵، س ۶؛ مقایسه کنید با: قدامه، ص ۲۵۲، س ۱.

۱۰. در محاسبه، ارقام قدامه ص ۲۴۹، ۱۶-۲۵۱، ۷ اساس قرار داده شد. در عین حال، ارقام تکی دیگرگونه آورده شده در صفحات پیشین، مورد توجه قرار نگرفته است. افزون بر این برای حلوان نه میلیون درهم (به عوض نهصد میلیون درهم: مقایسه کنید 4، M. J. de Goeje, a. O. 190, Anm. 4) منظور شد. کل رقم منهای سواد ۱۹۹۰۲۳،۷۰۰ درهم می‌شود، که به آن ۱۳۰،۲۰۰،۰۰۰ درهم به‌عنوان پرداختی سواد اضافه می‌شود. — اینکه سواد (تقریباً نه کل عراق) چنان رقم عظیم مالیاتی را می‌پرداخت، از اینجا روشن می‌شود که مالیات‌گیری زیاد درختان نخل — به استثنای نواحی ساحلی خلیج فارس و واحه‌های مابین کویر بزرگ و لوت — بیش از همه سواد را در برمی‌گرفت: مقایسه کنید با: H. Bobeks Waldkarte: Bonner Geogr. Abh. Heft 8 (1951). ۱۱. ابن خردادبه، ص ۱۵، س ۸.

۸۵۷,۱۴۲,۸۵۷ درهم معمولی افزایش یافت. از این مبلغ $\frac{۲}{۵}$ ، یعنی ۳۴۲,۸۵۷,۱۴۲ درهم، درآمد سواد است. بر این منوال، طی بیست سال آخر سلطنت شاه، باج مالیاتها به مقدار $\frac{۱}{۲}$ دیگر افزایش یافته بود.

اما این میزان نیز ثابت نماند. فرخزاد، پسر سمی^۱ متخلص به علیج^۲، کاردار مالیاتی خسرو پرویز بود. اگرچه او در دهکده‌ای ایرانی به دنیا آمده بود، از خاندانی پست یا بیگانه بود.^۳ او نه فقط مالیاتهای عقب افتاده را که حق قانونی شاه بود وصول کرد بلکه مردم را شکنجه داد و به آنان ستم کرد و اموال کسان بناحق بگرفت.^۴ همزمان با آن به دستبرد بهرام چوبین از خزاین شاهی متوسل شدند.^۵ در اینجا نقص اصلاحات معلوم می‌شود، زیرا باج مالیاتی یا از ابتدا بسیار زیاد نهاده شده بود، یا در چند نوبت افزایش یافت. چنین تدابیر سوء مالی را در دوره آغازین اسلام (امویان) نیز می‌بینیم.^۶ فشار این مالیات‌گیری ناعادلانه در زمان خسرو پرویز بانی شکایات پایان‌ناپذیری شد و این اتهام در میان شکایاتی که بعد از واژگونی خسرو اقامه شد، مشاهده می‌شود.^۷ ضمناً می‌دانیم که قدرتمندان نیز از تجاوز همین علیج در امان نبودند.^۸

در تمامی این اخبار، دو منطقه مورد توجه قرار نگرفته است. در مدینه و تهامه نیز کارداری ساسانی، عامل مرزبان صحرا، خراج^۹ وصول می‌کرد، و پس از فتح یمن، این سرزمین نیز همان مالیات را می‌پرداخت.^{۱۰} درباره میزان ارقام اطلاعی در دست نیست. مالیاتی که بر آسیابها نهاده بودند مالیاتی استثنایی بود که در داستانی از ثعالبی^{۱۱} به آن اشاره شده است. هنگامی که یزدگرد سوم به آسیابانی در مرو پناه آورد، آسیابان از او (شاه را نشناخت) خواستار چهار درهم گردید.^{۱۲} زیرا این ضریب

1. sumai

۲. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۱۰۴۱، س ۴.

۳. دینوری، ص ۱۳۴، س ۱۲ علیج من اهل المدائن؛ Th. Noeldeke, Uebers. 352, Anm. 1.

۴. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۱۰۴۱، س ۵.

۵. همان، ص ۱۰۵۵، س ۱۹، Th. Noeldeke, Uebers. 377, Anm. 1. بنابر دینوری، ۱۰۲، ۱۶. خسرو پرویز بعد از پیروزی بر بهرام چوبین نصف خراج را به رعایا بخشید.

6. B. Spuler, a. O. 460 f.

۷. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۱۰۴۷، س ۵. ۸. همان، ص ۱۰۴۳، س ۵.

۹. ابن خردادبه، ص ۱۲۸، س ۹. دگویه.

۱۰. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۴۹، س ۲۰ (ابن اسحاق)؛ ص ۹۵۸، س ۲ (ابن هشام).

۱۱. ثعالبی، ص ۷۴۷، س ۲ زوتنیرگ. اما دینوری، ص ۱۴۸، ص ۱۸ به گونه‌ای دیگر بیان کرده، که بنابر نظر او ۴ درهم مالک آسیاب دریافت می‌کرد.

۱۲. دراهم خسروانیه، مقایسه کنید با نام گنجی که خسرو پرویز در تیسفون بنا نهاده بود: بهار خفرد خسرو. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۱۰۴۲، س ۶، Th. Noeldeke, in der Adnotatio b; Uebers. 355, Anm. 2. در این مورد نک: خوره - خسرو در کتابت hrhsrh در نزد طبری.

مالیاتی بوده که آسیاب روزانه می‌بایست پردازد.

حال می‌ماند مالیاتهای شهری که بدان می‌پردازیم. اگر تعبیر فوق درست باشد، جزیه و خراج منحصرأ به اهالی روستایی تعلق می‌گرفت. طبری^۱، در عین حال، از ۶۰۰ میلیون درهمی خبر می‌دهد که خسرو پرویز در سال هجدهم سلطنت خویش دریافت کرد و اضافه می‌کند سواى این مبلغ ۴۸ میلیون درهم مثقال موجود بود. این ارقام از کجا آورده شده بود؟ در اینجا دو مسئله از یکدیگر قابل تفکیک است. طبری در ابتدا فقط چنین عنوان می‌کند که مبلغ آخری، ۴۸ میلیون، متشکل از سکه‌های قدیمی - سکه‌های پیروز و کواذ - بود.^۲ اینها را بنا به دلایلی، شاید^۳ برای آنکه دوباره ضرب کند، جدا کرده بودند. مسئله دوم نحوه محاسبه است. بر مبنای آنچه طبری می‌گوید، این ۶۰۰ میلیون درهم از خراج و مالیاتهای دیگر نشأت می‌گرفت. طبری با این ارقام جزیه را مد نظر داشت. هرچند ابن خردادبه^۴ فقط از خراج سخن می‌گوید، قدامه، مبلغ را بجایه یعنی خراج و جزیه^۵ می‌نامد. برای آنکه ۴۸ میلیون درهم مثقال دیگری را بتوانند از سکه‌های قدیمی جدا کنند، باید آن را محاسبه شده در اختیار داشته باشند. بنابراین، افزون بر خراج و جزیه درآمدهای دیگری نیز وجود داشت. اینها می‌تواند تنها مالیاتهای شهری بوده باشد.

اگر این فرض درست باشد، از گزارش طبری می‌آموزیم که مالیاتهای روستایی^۶ برابر مالیاتهای شهری بود. اما در هیچ کجا خبری مبنی بر چگونگی وصول آن آورده نمی‌شود. اما به احتمال قوی به همان اندازه ثابت و منحصرأ یکسانی که مالیاتهای مستقیم، زمین و اهالی روستایی را در بر می‌گرفت، مالیاتهای غیرمستقیم، بویژه گمرک، بر شهرها و افزارمندان و سوداگران آن مقرر شد. همین نحوه عمل را در بیزانس نیز می‌بینیم.^۷ شرایط در اواخر قرن نوزدهم در ایران، کمی به نفع شهرها تغییر کرده بود، اما هنوز درآمد حاصل از گمرک ۸ میلیون قران و از مالیاتهای مستقیم ۴۶,۱۷۷,۷۴۰ قران یعنی ۵۱٪ برابر بود.^۸ این مثال، فرض پیشتر یاد شده را تأیید می‌کند.

حداقل، حدسیاتی می‌توان درباره مالیات شهری فرض کرد. طبری^۹ از یزدین

۱. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۱۰۴۲، س ۱.

۲. همان، ۷؛ در این مورد 4. Th. Noeldeke, Uebers. 355, Ann.

۳. اینچنین در سال سیزدهم سلطنت نقش جدیدی برای سکه زدن آماده شد: طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۱۰۵۶، س ۱۸.

4. Th. Noeldeke, Uebers. 376, Ann. این خردادبه، ص ۱۵، س ۶.

۵. قدامه، ص ۲۵۲، س ۱.

6. A. M. Andréades bei Baynes - Moss, Byzantium 80f.

7. G. N. Curzon, Persia and the Persian Question 2, 481.

۸. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۱۰۶۰، س ۱۷.

۹. Th. Noeldeke in der Adnotatio seiner Ausgabe در مورد اسامی

به عنوان والی عشور همه ایران در زمان خسرو انوشروان نام می برد. البته بدشواری می توان گفت که مراد از والی عشور «مستول خراج»^۱ است. زیرا طبری از «یک دهم» به عنوان نسبت مالیاتی قبلی خبری نمی دهد، و فقط دینوری^۲ است که از آن، و تنها به عنوان کمترین درصد مالیاتی، سخن می گوید.

یکی از اسلاف یزدین، که خاندانش را از منابع سورپایی می شناسیم^۳، «یزدین گمرکچی» است.^۴ سورایخوس، پسر سورایخوس «گمرکچی» (τελώνης)، در زمان یامبلیخوس^۵ مردی ثروتمند^۶ است. چنان گمرکچیهای را از دورا اروپوس^۷ که در تمامی گذرگاههای فرات در زمان اشکانیان مستقر بودند،^۸ می شناسیم. تمامی شواهد حاکی از آن است که «یک دهم» مذکور به مالیات غیر مستقیم یعنی گمرک اشاره دارد.

شایان توجه است که در گزارش طبری از اصلاحات مالی خسرو اول به حکم قاطعی برمی خوریم که بر مبنای آن از کسانی که مرده بودند یا بیش از پنجاه سال داشتند، مالیات سرانه دریافت نمی شد. از خبر «بیش از پنجاه سال»، ارتباط آن با مالیات سرانه روستایی، که قبلاً درباره آن سخن گفتیم، برآید؛ اما آیا مالیات سرانه ای هم وجود داشته که تادم مرگ می بایست پرداخت شود؟ این حکم فقط می تواند مشابه مالیات سرانه روستایی بوده باشد که در شهرها معمول بود. از گزارش رویدادنامه اربلا، که می گوید: «شاپور دوم مالیات سرانه مسیحیان را دو برابر کرد»^۹ چنین حدس می زنیم که مالیات سرانه ترسایان در روستا و شهر یکسان مقرر شده بود. متأسفانه در اینجا نیز نمی توانیم از محدوده حدسیات خارج شویم.

اما دو استثنایی را که منابع گزارش می کنند، نباید فراموش کرد.^{۱۰} اردشیر اول، دو شهر در خوزستان بنا کرد که بر هر دوی آنها نام هر مزد اردشیر نهاد. در یکی، خوزستان و اجار بعدی، سوداگران سکنا کرده بودند و دیگری فقط به بزرگان (عظما الناس والاشراف) اختصاص داشت. تا زمان فتح اعراب، هر دو شهر آباد بود که دومی در این واقعه منهدم

1. Th. Noeldeke, Uebers. 383.

3. جزئیات در نزد 3. Th. Noeldeke, Uebers. 357, Anm 4; 383 Anm.

2. دینوری، ص ۷۲، س ۲۰.

4. Barhebr., h. eccl. 2, 71, 1 f.

5. Jamblichos

6. U. Schneider - Mentzel bei F. Altheim, Lit. u. Gesellsch. 1. 80f.

7. Dura Europos

8. M. Rostovtzeff, Excavat. at Dura - Europos. 2. Season 131; philostr., v. Apoll. 1,20; M. Rostovtzeff, Gesch. d. Staatspacht in d. roem. Kaiserzeit, philol. Suppl 9, 405; M. Rostovtzeff, a. O. 158.

9. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۶۳، س ۹۰؛ در مورد روایات (a) Th. Noeldeke in der Adnotatio seiner Auagabe.

10. E. Sachau, Abh BAW. 1915, 6, 75.

11. حمزه اصفهانی، ص ۴۷، س ۶.

گردید، در حالی که اولی به زندگی خود ادامه داد. همانند تمامی بزرگان^۱، بزرگان هرمزد اردشیر نیز پس از اصلاحات مالی خسرو انوشروان همچنان از مالیات معاف بودند.^۲ برعکس، شهر دیگر، اگر نظر پیشنهادی درست باشد، بایستی مشمول مالیات غیرمستقیم بوده باشد.

استثنای دوم مربوط به شهرهایی بود که در زمان خسرو انوشروان، اسیران و کسانی را که از مناطق همجوار کوچانده بودند در آنها اسکان داده بودند. خسرو آرزومند سکناى کل لازستان با مهاجرهای ایرانی^۳، به همان گونه که در پایتخت فرغانه انجام داده بود، می بود. شهر، نام از - هر - خانه را دریافت کرد، زیرا در هر خانه مهاجری نشاندۀ شد.^۴

کوچاندن اهالی انطاکیه در زمان انوشروان تکرار شد. طبق گزارش طبری^۵ «خسرو دستور داد تا شهر انطاکیه را به مسافت و تعداد منازل و راهها و هرچه در آن بود به نقشه آرند و پهلوی شهر مداین، شهری همانند آن بسازند و شهری را که نام رومیه گرفت به صورت انطاکیه بساختند و مردم انطاکیه را بیاورد و در آنجا مقرر داد و چون از در شهر درون شدند مردم هر خانه به خانه ای شدند همانند آنچه در انطاکیه داشته بودند گویی از آن برون نشده بودند.» بر این منوال، مجموعه مسکونی^۶ شهر بزرگ سوری ساخته شد، آنچنانکه هر کس محل خود را در اردوگاه کار جدید الحداث دریافت کرد. اما انوشروان در نوسازی خویش موزاییکهای انطاکیه و دیگر شهرهای سوری را بازسازی کرده است^۷، زیرا همچنانکه یعقوبی خبر می دهد^۸، تختگاه سوریه وی را خوش می آمد.

درباره چگونگی زندگی این مردم چنین آمده: ساکنان شهر از خزانه شاهی تغذیه می شدند^۹؛ حتی برایشان استخر، سیرک، اربانه رانی و، موسیقی نیز فراهم بود^{۱۰}؛ شهر مستقیماً تحت نظارت شاه بود که به کمک کارگزاری شاهی از آن مراقبت می کرد و، برای

۱. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۶۲، س ۹، دینوری، ص ۷۳، س ۳.
۲) در رویدادنامه اریلا (E. Sachau. AbhBAW. 1915, 6, 75) «بزرگان شهر» به عنوان قشری خاص خود با اختیارات ویژه ای مشاهده می شود.

3. Prokop, Pers. 2, 28p. 282, 9f.

۴. ابن خردادبه، ص ۳۰، س ۴.

۵. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۹۸، س ۶، Th. Noeldeke, Uebers, 165f؛ یعقوبی، ص ۱۸۶، س ۱۵.
۶. بخشهای مرکزی انطاکیه بسیار تنگناک ساخته شده بود، چنانکه آتش را به آسانی در خود هدایت می کرد: Prokop., b. Pers. 2, 9 (194, 16f); 10(196, 1f).

۷. مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۲، ص ۱۹۹، س ۸؛ ۱۹۴ 14f؛ Prokop., Pers. 2, 9 p. ۱۹۴ 14f؛ مشابه این قبلاً به نزد شاپور اول: R. Ghirshman, Sacculum 4, 117f.

۹. پروکوپ ۱۴، Pers. 2, 14 (214, 19f) $\delta\eta\mu\sigma\iota\alpha \dots \epsilon'\sigma\tau\iota\kappa\epsilon\tau$. در این مورد تاریخ طبری، ج یکم، ص ۹۵۹، س ۱۹ و اجر علی سبی ... الارزاق. بهرحال نه «مقرری»، آن گونه که نولدکه ترجمه می کند، بلکه «سهمیه».

10. Prokop., 1. c.; Th. Noeldeke, Uebers. 384, Anm. 1.; dazu Par. Orient. 4, 220f.

تسکین قلوب، وی را از پیروان آیین ترسایی انتخاب می‌کرد؛^۱ اهالی شهر بازیلی خو (ملک شاه) βασιλικοι به حساب می‌آمدند و بردگان فراری رومی نیز به شرط اثبات خویشاوندی خود با یکی از اهالی شهر می‌توانستند از تملک ارباب سابق به تملک شاه درآیند. احتمالاً این انسانهای شماره‌دار به عنوان افزارمند برای شاه کار می‌کردند. از آن روی که تأمین معاش آنان بر عهده شاه بود، آنها می‌بایست فراورده‌های حاصل عرق جبین خود را به وی واگذارند. شهر، کوره‌ای نیز دریافت کرد.^۲

آگاثیاس از ستم و اجحاف زورمندان بر فرودستان خبر می‌دهد؛^۳ در نتیجه، می‌توان کارهایی را که پس از آن انجام شد توجیهی برای حمایت از مالیات‌دهندگان دانست: از میزان مالیات نسخه‌ها تهیه گردید؛^۴ نسخه‌ای در دیوان شاهی نهاده شد و نسخ دیگر در اختیار کارداران خراج (عمال الخراج) و قضات ولایات (قضاة الکور) قرار گرفت و شاه به قضات ولایات دستور داد تا نگذارند کارداران ولایات (عمال الکور) بیشتر از آنچه در نسخه دیوان بود از کسان بگیرند، و زیان رسیدگان را از خراج آزاد گردانید.^۵

نخست ذکر عمال الخراج و عمال الکور مهم است. هر دو یکی هستند زیرا عمال الکور در مقابل اهل الخراج یعنی مالیات‌دهندگان قرار دارند.^۶ عمال، کاردارانی در مقام محصلان مالیاتی بودند.^۷ آنها در جایگاه ملوک الکور یا ارباب الخراج سابق قرار داشتند. حال، در همه جا به جای مالکان زمیندار، کارداران شاهی مالیات برداشت می‌کردند.

اما در مورد قضات، آنها چنانچه نولدکه توجه کرده است، موبد و، در نتیجه، جزو طبقه روحانیون بودند.^۸ مسعودی موبدان موبد را قاضی القضاة^۹ معنی می‌کند. وی از چگونگی حمایت موبدی برای روستاهای ویران شده در زمان بهرام دوم خبر می‌دهد.^{۱۰} در تأیید این سخن، در اولین نگین از چهار مهر دیوانی انوشروان، در مهر خراج، عدالت حک شده

۱. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۶۰، س ۹۱؛ دینوری، ص ۷۰، س ۱۹.

۲. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۵۹، س ۱۶ - در مورد نام شهر نک:

Honigmann - Maricq, *Recherches sur Les Res gestae Divi Saporis* 46, Anm 3.

3. Agathias, 2. 30p. 132, 7f. Nieb.

۴. خوارزمی در مغایع العلوم، ص ۱۱۸ و س ۱ از یک «کتاب ایرانی خراج ولایات» نام می‌برد.

۵. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۶۳، س ۴؛ دینوری، ص ۷۳، س ۱۳.

۷. مقایسه کنید با این خرداذبه، ص ۱۲۸، س ۹؛ یک عامل به عنوان محصل مالیاتی: R. N. Frye, *History of Bulchara*.

8. Th. Noeldeke, *Uebers.* 247, Anm. 1.

۹. مسعودی، ج دوم، ص ۱۵۶، س ۷. بر مبنای آگاثیاسی بیرونی، ص ۲۰۹، س ۱۱. زاخانو. قابل تصحیح است.

۱۰. مسعودی، ج دوم، ص ۱۶۸، س ۷. نظیر این چشپاری ص ۹، س ۱۱. به دنبال این انوشروان فرمان داد تا پنجاه تن از کتّاب و

سی تن از عمال و امانا را بکشند (۱۶). امانا همان πεπιστευμένοι هستند: در این مورد F. Altheim, *Weltgesch. Asiens*

Plutarch., Anton. 69,3 1, 290f. Aus Spactantike u. Christentum 95. Anm. 4.

بود.^۱ اهمیت موبذ از رویدادنامه اربلا نیز روشن می‌شود. طبق این گزارش اردشیر اول تمامی کشورهای شرق را فتح کرد و بر آنها موبذ و مرزبان، زیردستان خود را بگمارد.^۲ در این مورد، اداره نظامی ولایات مرزی^۳ متفاوت از اداره مدنی درون مرزی است که در اختیار موبذان بود. موبذ آدیابن در زمان بهرام سوم چنان توانمند شده بود که توانست برای خود دژ رفیعی بسازد. او از آنجا، مناطق همجوار را غارت می‌کرد و مدت زمانی مدید در مقابل قدرت شاه ایستادگی کرد.^۴ این موبذان بی‌گمان دشمنان بی‌رحم مسیحیان بودند.^۵ آنها شاپور دوم را ترغیب کردند تا مالیات سرانه مسیحیان را دو برابر کند^۶ با این استدلال که از این طریق تمامی کسانی که در سپاه شاهی خدمت می‌کنند می‌توانند از مالیات سرانه آزاد شوند.^۷

مسعودی^۸، بیانیه‌ای حکومتی منسوب به خسرو انوشروان را گزارش می‌کند که تمامی مطالب فوق را در خود خلاصه می‌کند: «پادشاهی به سپاه است و سپاه به مال و مال به خراج و خراج به آبادی و آبادی به عدل و عدالت به اصلاح عمال است و اصلاح عمال به درستکاری وزیران است و سر همه اینست که شاه مالک نفس خویش باشد و آن را تأدیب کند که مالک و نه مملوک آن باشد.»

۶

اصلاحات مالیاتی خسرو انوشروان دگرگونی کامل بنیادهای مالی را که تا بدان زمان شاهنشاهی ساسانی بر روی آنها استوار بود، نشان می‌داد. با اینکه اردشیر اول با عزمی جزم درصدد ایجاد دولتی متمرکز برآمده بود، فقط در سرزمینهایی که مستقیماً زیر نظرش بودند توانست روی درآمد کل مالیاتی حساب کند، و مقدار معتناهی را به مالکان ارضی واگذار کرد؛ اما اینکه کل کشور زیر پوشش یکنواخت مالیاتی درآمده بود. مبالغ دریافتی منحصرراً در اختیار شاه قرار گرفت. پدر انوشروان با اقدامات سرنوشت‌ساز آغاز کرده بود. قدرت بزرگ مالکان که پیشتر به دلیل قیام مزدکیان متزلزل شده بود، درهم شکسته شد. پسر، آنچه را کواذ آغاز کرده بود، به پایان آورد: برای اولین بار تمامی درآمدهای حاصل از مالیات سرانه - ارضی بی‌کم و کاست سرازیر خزانه شاهی شد.

۱. مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۲، ص ۲۰۴، س ۵.

2. E. Sachau, Abh BAW. 1915, 6, 62.

۳. مرزبانان، زیردستان سپهبدان بودند: مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر.

4. E. Sachau, a. o. 66f.

5. E. Sachau, a. O. 76f. ; 79; 81.

6. E. Sachau, a. O. 75.

۸. مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج دوم، ص ۲۱۰، س ۴.

۷. طبری، تاریخ، ج یکم، ۹۶۲، س ۹.

نظام جدید مالی نیرویی به انوشروان بخشید که تا آن زمان برایش ناشناخته بود، و این امر در سیاست خارجی وی نیز بی‌درنگ تأثیر گذارد. امپراتوری روم شرقی با تمام وجود، قدرت باز یافته همسایه خود را لمس کرد^۱، زیرا خسرو به یاری بخت نخواست به این امپراتوری حمله برد، و این طعمه آماده و مهیا را، که بر مبنای سیاست توسعه در غرب بهترین سرداران و سپاهیان ژوستینیان را در باختر به خود اختصاص داده بود، فرز بلعید. انوشروان به استانهای مرزی خالی از قوای مسلح یورش برد و دست به تاراج آنها زد، و به دلیل همین آزمندی، آنچه برایش در درجه اول اهمیت قرار داشت غنائمی بود که سرریز خزانه شاهی می‌شد، نه ضبط و نگاهداری سرزمینهای اشغالی.

گزارش مشروح پروکوپ از لشکرکشیهای این سالها به علت غنا و دقت اطلاعات، امکان ترسیم تصویری روشن از آنها را فراهم می‌کند. او مبالغ حاصل از تهاجمات چپاولگرانه شاه را قید می‌کند و، علاوه بر آن، به عواید سرشاری اشاره می‌کند که این غنائم و باجها، در کنار درآمد فوق‌العاده بودجه رسمی، نصیب خزانه شاهی می‌کرد.

مذاکرات صلح پس از مرگ کواذ تازه پیش‌درآمدی بر دریافت‌های بعدی بود. روم شرقی تنها با پرداخت ۱۱ هزار فوند طلا به صلح «ابدی» سال ۵۳۲ دست یافت.^۲ البته این امر مانع انوشروان نشد و در سال ۵۴۰ به تهاجم جدیدی دست یازید. دفاع از این تهاجم، خارج از امکانات روم شرقی بود. سورا منهدم شد و ایرانیان از سرگیوپولیس، شهر همسایه، خواستار ۲۰۰ فوند طلا در ازای بازخرید ۱۲ هزار اسیر سوریایی شدند. این مقدار طلا در سرگیوپولیس آماده نبود. طرفین در پیمانی کتبی، که اسقف شهر بدان سوگند خورد، به توافق رسیدند که در ظرف یک سال طلای مزبور پرداخت شود. در صورت عدم پرداخت، اسقف متعهد شده بود، دو برابر مبلغ یاد شده را بپردازد و به‌عنوان پیمان‌شکن از مقام خود کنار رود.^۳ سرنوشت بس تلخی گریبانگیر انطاکیه شد.

در انطاکیه نخست بر آن شدند تا خود را از انوشروان بازخرید کنند، زیرا دیده بودند که هیراپولیس با پرداخت دو هزار استاتما از تهاجم در امان مانده بود.^۴ فرستاده اهالی انطاکیه، موافقت انوشروان را جلب کرد تا در ازای دریافت هزار فوند طلا از مناطق رومی بازپس نشیند.^۵ در این بین، انوشروان به سوی برویا عنان گرداند و خواستار دو برابر مبلغی که از هیراپولیس گرفته بود، شد. اما پیشنهاد اهالی شهر دو هزار استاتما نقره بود زیرا بیش از این

۱. در خاور می‌بایست به ترکان، تا زمان شکستشان از بهرام چوبین در زمان هرمزد چهارم، سالیانه چهل نوار سکه زر بپردازند: Theophyl., 3, 6 p. 124, 21f. Bonn. نویسنده با اشاره به ارقام ثروت ترکان را یادآور می‌شود. (p. 125, 1f.)

2. Prokop., Pers. 1, 22 p. 111, 19f. Bonn.

3. Prokop., Pers. 2. 5p. 175, 16f. Bonn.

4. Prokop., Pers. 2, 6p. 179, 7f; 180, 15.

5. Prokop., Pers. 2, 6p. 180, 18f.

موجودی نداشتند. در نتیجه، آماده دفاع شدند و به دژ عقب نشستند و ایرانیان وارد شهر تخلیه شده گردیدند.^۱ در این بین، فرستادگان قیصر اهالی انطاکیه را قانع کرده بودند تا پولی نپردازند و، بنابراین، وارد مذاکره شدند.^۲ به دنبال این، ایرانیان، پس از تسخیر دژ برویا در ازای تضمین خروج آزادانه پناه گرفتگان^۳، به سوی انطاکیه عنان گردانده و شروع به شهربندان آن کردند. شهر تسخیر شد، اهالی را به بردگی و اموالشان را به تاراج بردند. از کلیسای شهر به اندازه‌ای وسایل زرین و سیمین به یغما بردند که از این راه، با وجود بسنده کردن انوشروان به سهم غنیمت خود، ثروت هنگفتی نصیب وی شد.^۴

سپس انوشروان برای تجدید صلح از فرستادگان روم مبلغی را خواستار شد تا نه یکباره بلکه به طور دائم بپردازند. طرفین روی پرداخت فوری ۵ هزار فوند طلا و ۵۰۰ فوند سالانه توافق کردند.^۵ با وجود این، انوشروان خواستار هزار لیتر (litrai) نقره از آپامیا^۶ شد و دافنه را به آتش کشید. در آپامیا، علاوه بر مبلغ فوق، تمامی خزاین کلیسا را به چنگ آورد.^۷ در خالکیس، ۲۰۰ فوند طلای دیگر نصیبش شد.^۸ کنستانتینا نیز خود را باز خرید کرد^۹ و حتی دارا، که پیروزمندانه از خود دفاع کرده بود، می‌بایست هزار استاتما نقره بپردازد.^{۱۰} به نظر می‌آید که مواجب سپاه نیز به اینها اضافه شده باشد.^{۱۱}

انوشروان، این شیوه را پس از آن نیز حفظ کرد. در شهربندان بزرگ ادسا خواستار تمامی طلای چهار دیواری شهر شد.^{۱۲} سپس، به عنوان پیش‌پرداخت، تقاضای ۵۰ هزار فوند طلا کرد یا در غیر این صورت تمامی زرو سیمی که مأموران وی در شهر می‌یافتند از آن شاه می‌شد.^{۱۳} در پی موافقت شاه ایران با خاتمه شهربندان، ۵۰۰ فوند طلا به وی پرداخت گردید.^{۱۴} در ادامه، روم بار دیگر با آتش بس پنج ساله در ازای پرداخت ۲ هزار فوند طلا موافقت کرد.^{۱۵}

حال، باید دید که این درآمدها در محدوده کل بودجه ساسانیان چه اهمیتی داشت؟ نخست پرداخت ۱۱ هزار فوند طلایی که منجر به صلح سال ۵۳۲ گردید، قابل ذکر است. اگر فوند طلا را با ۱۰۸۰ فرانک طلا^{۱۶} محاسبه کنیم، در مجموع ۱۱۰۸۰ هزار فرانک طلا به دست می‌آید.

1. Prokop., Pers.2, 7p. 181, 11f.

3. Prokop., Pers.2, 7p. 185, 15f.

5. Prokop., Pers.2, 10p. 198, 1f; 16f.

7. Prokop., Pers.2, 11p. 203, 2f.

9. Prokop., Pers.2, 13p. 211, 4f.

2. Prokop., Pers.2, 7p. 182, 15f.

4. Prokop., Pers.2, 9p. 194, 10f.

6. Prokop., Pers.2, 11p. 199, 10.

8. Prokop., Pers.2, 12p. 205, 3f.

10. Prokop., Pers.2, 13p. 214, 6f.

۱۱. حداقل اگر بر مبنای دینوری، ص ۷۱، س ۸ حکم کرده باشیم.

12. Prokop., Pers. 2, 26p. 269, 20f.

13. Prokop., Pers. 2, 26p. 272, 14f.

14. Prokop., Pers. 2, 27p. 280, 10f.

15. Prokop., Pers. 2, 28p. 281, 17f.

16. A. M. Andreades bei Baynes - Moss, Byzantium 71 Ann. 1.

در عین حال، در کنار ارقام فوق، بررسی نتایج مالی لشکرکشی سال ۵۴۰ نیز برای ما سودمند خواهد بود. ارقامی که پروکوپ ذکر می‌کند، چنین است:

سرگیوپولیس:	۲۰۰	فوند طلا
هیراپولیس:	۲۰۰۰	فوند نقره
برویا:	۲۰۰۰	فوند نقره
آپامیا:	۱۰۰۰	فوند نقره
خالکیس:	۲۰۰	فوند طلا
دارا:	۱۰۰۰	فوند نقره
افزون بر اینها:		
پرداخت یکباره:	۵۰۰۰	فوند طلا
قسط سال اول:	۵۰۰	فوند طلا

که مجموع این ارقام ۵۹۰۰ فوند طلا و ۶۰۰۰ فوند نقره می‌شود. علاوه بر این، ارزش خزاین کلیسای انطاکیه و آپامیا و همچنین، پرداختی کنستانتینا بدان اضافه می‌شود. بنابر حدس، رقم کلی ۶۹۰۰ فوند طلا و ۸۰۰۰ فوند نقره به دست می‌آید. حال اگر رقم اولی را بر مبنای نسبت معین یک فوند نقره که برابر با ۷۵ فرانک طلا است^۱ محاسبه کنیم، مبلغی معادل ۷۴۵۲ هزار و ۶۰۰ هزار یعنی افزون بر ۸ میلیون فرانک طلا به دست می‌آید.

برای مقایسه، درآمد مالیاتی سواد را که در زمان کواذ (بعد از مساحی و پوشش کامل مالیاتی) ۱۵۰ میلیون درهم مثقال^۲ می‌پرداخت، مطرح می‌کنیم. اگر آن را با نسبت ۸۶/۰ فرانک طلا^۳ محاسبه کنیم، در مجموع ۱۲۹ میلیون فرانک طلا به دست می‌آید.

بر مبنای گزارش پروکوپ، چنین به نظر می‌آید که آزمندی انوشروان مبالغ هنگفتی را به شهرهای سوریه تحمیل کرده است. مقایسه اعداد نشان می‌دهد که پولهای غنائیم، هرچند معاصران آنها را بس عظیم می‌پنداشته‌اند، چندان هم چشمگیر نبوده است. دیگر، آن دوران که قسمت اعظم بودجه ساسانی را پرداختهای روم پر می‌کرد سپری شده بود. اهمیت درآمد مالیاتی نیز به همین اندازه چشمگیر بود. ساسانیان بر مبنای همین درآمد حاصل از مالیات ارضی - سرانه بود که قدرت مالی درجه یک شده بودند.

این دریافتها بار دیگر در زمان خسرو پرویز افزایش یافت، که از این رهگذر می‌توان

1. A. M. Andreades, a. O. 71 Anm. 1.

۲. ابن خردادبه، ص ۱۴، س ۱۱، دگوبه.

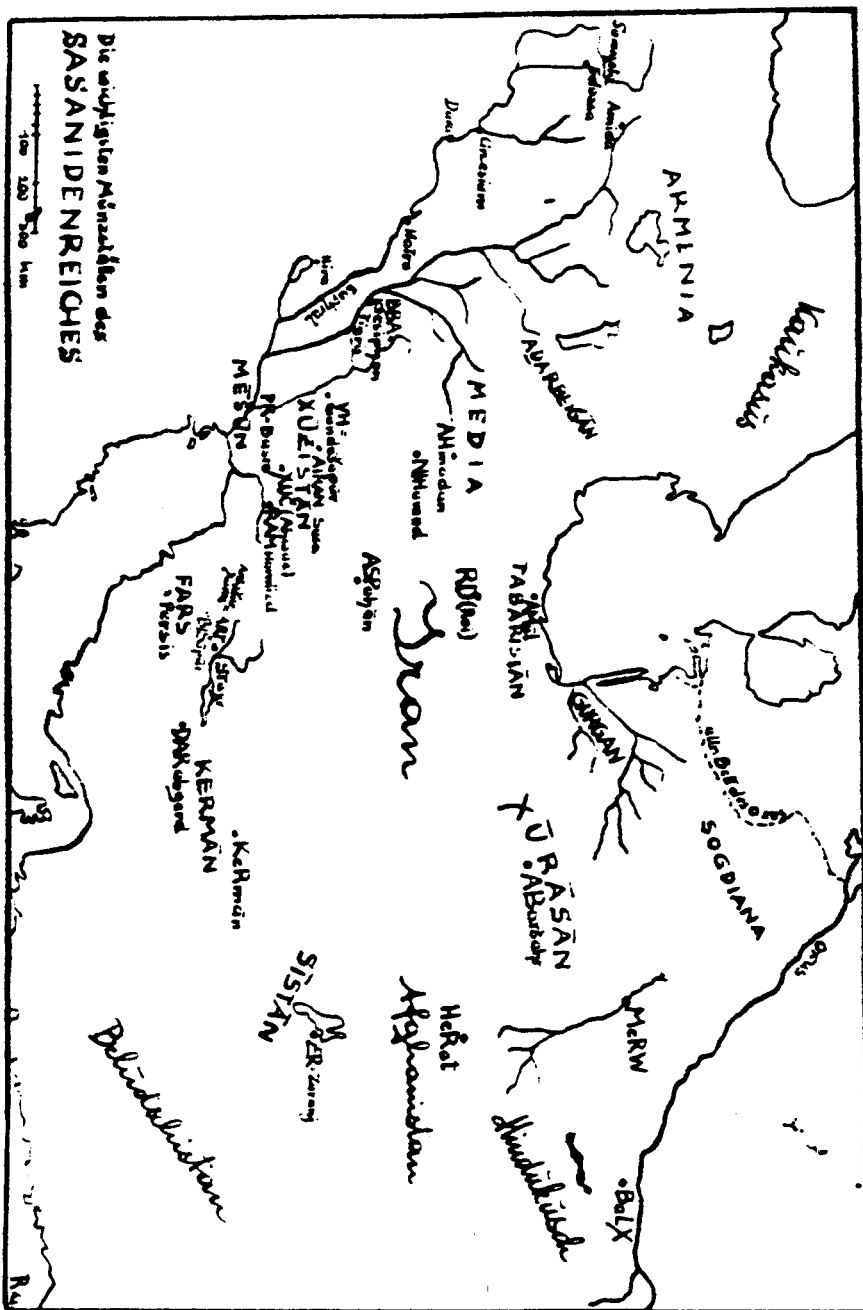
3. Th. Noeldeke, Uebers. 355, Anm. 1.

به دلیل تجمل‌گرایی وی پی برد؛ و تزیینات کاخهای شاهی هم که به دست هراکلیوس افتاد^۱ حکایت از همین امر می‌کند. مبالغی که در اختیار شاهنشاه قرار می‌گرفت یا پولهایی که بر روی هم انباشته می‌شد، برای آن زمان مبالغ هنگفتی بود. متأسفانه فقدان مدارک اجازه نمی‌دهد تا این ارقام را با درآمدهای مالی امپراتوری روم شرقی آن زمان مقایسه کنیم.^۲

1. Theophan. p, 493, 12f.; 494, 12f. Bonn.

2. E. Stein, Unters. z. spaetbyzant. Verfassungs. u. Wirtschaftsgesch. (Mitt. z. Osman. Gesch. 2)

اینها را ۸ میلیون سولید زر برابر با ۳۷ هزار کیلوگرم طلا و برابر با ۱۱۳ هزار فوند زر بیزانسی (۳۲۷/۴ گرم) حدس می‌زند. 10
هراکلیوس با ۱۲۲۰۴۰ هزار فرانک زر به گونه‌ای بارز زیر دست درآمد حریف خویش با ۶۰۰ میلیون درهم متقال برابر با ۵۱۶ میلیون فرانک زر قرار داشته است. در مورد پرداختهای قرارداد سال ۵۶۲ نک: A. Kollautz, Saeculum 5, 145.



فصل دوم

سکه زنی

از روبرت گوبل^۱

«ای مرد! مگر نمی‌دانی که آنچه را پیش از وقت بجویند، بیابند و

آنچه را به هنگام بجویند، پس از سپری شدن هنگام بیابند و آنچه

دیرتر از زمانش بجویند، هرگز نیابند»

منسوب به بهرام گور (نولدکه - طبری، ص ۱۵۲، ترجمه زریاب‌خویی)

صفحات آتی روشی را ارائه می‌کند که با آن می‌توانیم به ماهیت سکه‌زنی ساسانیان نزدیک شویم، اما اینکه روش تا چه اندازه کامیاب بوده است، چیزی است که دیگران باید قضاوت کنند. سکه‌شناسی به مثابه دانشی است که می‌تواند به پژوهشهای تاریخی کمک بسیاری بنماید، اما هنوز کسی به این حوزه وارد نشده و دروازه آن به روی هرگونه پژوهشی باز است. فقط تاریخ هنر توانسته است بهره وافی را از سکه‌شناسی ساسانی ببرد.

در اینجا می‌توان از تشریح مبسوط رشد پژوهش سکه‌زنی ساسانی چشم‌پوشی کرد.^۲ اگر از کتاب دمرگان^۳، که هیچ پیشرفتی را نشان نمی‌دهد، صرف‌نظر کنیم، پس از کتاب سکه‌های

۱. آوانویسی واژه‌های پارسی میانه و دیگر اطلاعات، به همان صورتی که نویسنده مقاله [گوبل] به آنان داده بود، آورده شده‌اند. فرانتس آلتهایم، روت اشتیل.

۲. من در «موقعیت و وظایف سکه‌شناسی ساسانی» (10 - 9, No. 9, La Nouvelle Clio, Bruxelles 1952) مشروحاً به آن پرداخته‌ام که در آن به فعالیت هرتسفلد در سکه‌شناسی ساسانی به ناحق کم‌بها داده‌ام و آن را نستوده‌ام.

3. Jacques de Morgan, *Traité de monnaies Grecques et Romaines* (por Ernest Babelon), III. *Monnaies Orientales*, Tome I. *Numismatique de la Perse Antique* par J. de Morgan, *Dynastie Sassanide*, Paris 1933.

ساسانی پاروک^۱، که تمامی اسلاف خویش را باطل می‌کند، هیچ اثر کامل و جامعی منتشر نشده است. وقتی من دو سال پیش پیشنهاد پروفیسور آلتهم را با علاقه پذیرفتم و به سکه‌شناسی ساسانی روی آوردم، در آغاز کار به پاروک وابسته بودم. از تک‌نگاریهایی که درباره جزئیات و مسائل منفرد سخن گفته بود فقط مقاله اردمان به نام «تکامل افسرهای ساسانی»^۲ ارزشمند بود؛ از این رو مجبور شدم از ابتدا و از نخستین پله آغاز کنم. مسئله‌ای که بیش از همه ذهنم را مشغول می‌کرد این بود که اشتباه دیگران در کجا بوده، و در کجا و چرا متوقف مانده بودند. نتیجه اینکه می‌بایست برای سکه‌شناسی ساسانی روش کاملاً جدیدی پیدا شود، و اساساً شیوه پرسش می‌بایست تغییر کند: برای من دستیابی به سکه‌های بیشتر مطرح نبود بلکه می‌بایست با همین سکه‌های موجود تعیین می‌کردم که کدامیک از آنها احتمالاً متعلق به دوره ساسانیان بوده است. بنابراین، در ابتدا کشف قوانینی اهمیت می‌یافت که ساسانیان را قادر به بیان اهمیت و ارزش سکه‌ها می‌کرد. از این رو، آشنایی با ساختار سکه هدف نخستین شد، و مجموعه سکه‌ها — که پیش از این در درجه اول اهمیت بود — به هدف دوم تبدیل شد که در آینده می‌توان بدان پرداخت.

در اینجا تجربه حاصل از سکه‌شناسی رومی در کتاب اساس سکه‌زنی در زمان قیصرها^۳ به یاریم آمد، و دریافتم که ایرانیان در استفاده از اصول سکه‌زنی موفق بوده، و در زمینه اصلاحات جزئی نیز کمایش از آزموده‌های رومیان بهره برده‌اند، البته در این میان ویژگیهای تاریخی و جغرافیایی ایران را نیز، تا حد امکان، مدنظر داشته‌اند.

همان‌طور که تحقیق درباره سکه‌شناسی روم را با مجموعه وین و کتاب کوهن آغاز کردم، در این نوشته نیز پایه اولیه را بر موجودی مجموعه وین و کتاب پاروک گذاردم. اساساً مایلم تأکید کنم که استشهاد سکه‌ها و زبان آنها برایم بر هر کتابی ارجح بود. از مأخذ، نوشته‌های قدیمی و آثار جدید، نوشته‌های قدیمی را به نفع آثار نوکنار گذاشتم، که از میان این کتابها بیشترین بهره را کارهای هرتسفلد و ی. واکر^۴ تقسیم کرد. برای سکه‌شناسی اقوام همجوار، کوشان و هپتالی، از آثار هرتسفلد و گیرشمن^۵، و برای سکه‌های مربوط به بعد ساسانیان از کارهای واکر، البته فقط برای کسب اطلاع، سود بردم، زیرا نوشته حاضر تنها مسکوکات شاهنشاهی ساسانی را، و نه مضروبات ایالتی را که در زمره آنها در درجه نخست مسکوکات کوشان شاهان از دودمان ساسانی در مرو و بلخ قابل ذکر است، در بر می‌گیرد. در اینجا

1. Furdonjee D. J. Paruck. *Sassanian Coins*, Bombay, The Times Press, 1924.

2. Kurt Erdmann, *Die Entwicklung der sasanidischen Krone*, in: *Ars Islamica* 15 (1951).

۳. طراحی و آغازیده توسط کارل پنیک در *Numismatische Zeitschrift*، سال ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۶ و ۱۹۴۹، ادامه از من ۴ نک: فهرست منابع بخش آغازین مقاله. ۵ نک: فهرست منابع بخش آغازین مقاله. ۱۹۵۱ و ۱۹۵۳.

اعتراف می‌کنم که نتوانستم تصمیمی قطعی بگیرم، زیرا تهیه تعلیقات بسیار آسانتر از رفع اشتباهاتی بود که در گذشته به رشته تحریر درآمده بود. از همین رو، رده‌بندی و تحقیق در باب سکه‌هایی را که در جداول من قید نشده اما در آثار دیگران مشهود است، به آینده موکول کرده‌ام.

برای تطابق با پژوهشهای تاریخی طبعاً کتاب کریستنسن^۱ را اساس قرار داده‌ام و علاوه بر این از بخشهایی از آثار آلتهم، که به دولت ساسانی می‌پردازد^۲، بهره کافی برده‌ام. برای سکه‌های جداول ضرب خود، سکه‌های معتبر کابینت وین - بیش از ۷۰۰ سکه - و مجموعه بار تولومه^۳ (در نزد پاروک) - حدود ۵۰۰ سکه - و نیز مجموعه خود پاروک - حدود ۵۰۰ سکه - را اساس قرار داده‌ام. قالب گچی سکه‌های زر و سکه‌های کوچک نقره و تمامی سکه‌های مسین را از مونیخ، پاریس، و لندن درخواست و دریافت کرده‌ام.^۴ در مجموع، بالغ بر ۲۰۰ قالب گچی بود که فقط بخشی از آن چیزی جز سکه‌های مذکور بود و با آنها فرق داشت زیرا قسمت قابل ملاحظه‌ای را بیشتر پاروک ارائه کرده است. موجودی مجموعه‌های کوچک خصوصی سکه‌های ساسانی موجود در وین را توانستم ارزیابی کنم. با وجود این، در تألیف این اثر، بیشترین بهره را مکاتبه با م. عزیز بیگلر، از تهران، نصیبم کرد، زیرا در مجموعه فوق‌العاده او که قسمت اعظمش متعلق به خود اوست، همه سکه‌های شاخص ساسانی وجود داشت. بنابراین، در مجموع، تعدادی بالغ بر دو هزار سکه ساسانی در دسترس من قرار گرفت.

اختصارات

۱) اجناس (که در جداول مسکوکات وجود دارد):

D = دینار (واحد سکه زر)،

۲D = دو دینار،

$D^{D/2}$ = یک و نیم برابر دینار،

$\frac{D}{2}$ = نیم دینار،

۱. نک: فهرست منابع بخش آغازین مقاله.

۲. از میان انبوه آثار تخصصی در اینجا اینجا قابل ذکر است: F. Altheim und R. Stiehl, *Asien und Rom, Neue Urkunden aus sasanidischer Frühzeit*, Tübingen 1952; F. Altheim und R. Stiehl, *Staatshaushalt der Sasaniden*, in: *La Nouvelle Clio*, Bruxelles 1953, No. 5 - 6; oben S. 3 - 50; generell: F. Altheim, *Niedergang der alten Welt*, Frankfurt a. M., 1951. 3. Bartholomaei

۴. از این روی تشکر خود را از مدیران این مجموعه در اینجا اعلام می‌کنم.

Δ = دراهم - نه درهم^۱ عربی زیرا ایرانیان نیز آن را درهم^۲ می‌نامیدند، نک: کریستنسن S.49 - با اجزای مربوطه.

O = اُبول (Obol)، ایرانیان دانگ می‌نامیدند.

U = اونیت (Unit)^۳، واحد سکه مسین با اجزای مربوطه. نام قدیمی آن نامعلوم است.

استیر^۴ = استاتر^۵، سکه‌ای از جنس نامرغوب به ارزش چهار دراهم که با Δ ۴ نشان داده می‌شود.

(۲) در مورد سکه‌خانه‌ها: نک: فهرست ضرابخانه‌ها.

(۳) منابع: تا ۱۹۲۴ بی‌کم و کاست در کتاب پاروک =

F. D. J. Paruck, Sasanlan Conis (Bombay, 1924) قرار دارند. افزون بر این، به

استثنای آثار نامبرده در مقدمه، در اهم موارد از آثار زیرین استفاده شده است:

A.Christensen = A. Christensen, L'Iran sous les Sassanides, Kopenh - agen 1936.

K.Erdmann, SK=Kart Erdmann. Die Entwicklung der sasanidischen Krone in: Ars Islamica. Vols. XV - XVI, p 87 ff. (1951).

R.Ghirshman, Bégram=R.Ghirshman, Bégram, Recherches archéol - ogique et historiques sur les Kouchans in: Mémoires de la Délégation archéologique Française en Afghanistan, Tome XII (Le caire 1948).

R.Ghirshman, Chion = R. Ghirshman, Les Chionites - Hephthalites, in: Mémoires de la Délégation archéologique Française en Afghanistan, Tome XIII (Le caire 1948).

R.Goebl, Buestengruppen = Robert Goebl, Sasanidische Muenz - studien, II. Roemische und sasanidische Buestengruppen in : Mittei - lungen der Oesterreichischem Numismatischen Gesellschaft, Bd. VII. Nr. 10 (Wien 1952).

R.Goebl, Investitur = Robert Goebl, Die Investitur des Djamasp (Ein Beitrag zur sasanidischen Muenzkunde) in : Schweizer Muenz -

1. Dirhem

2. Drahma

۳. من از A. R. Bellinger im Final Report VI der Dura - Excavations استفاده می‌کنم و از این به بعد برای اینکه هماهنگی کل نوشته‌ام به هم نخورد، اصطلاح انگلیسی را به کار خواهم گرفت.

4. Ster

5. Stater

- blaetter, 3 (1952) Heft II (Basel, 1952).
- R.Goebl, Kronentolge = Robert Goebl, Sasanidische Muenzstudien, III. Die Kronenfolge des Sasaniden Artaxer 1. in: Mitteilungen der Oesterreichischen Numismatischen Gesellschaft, Bd. VII, Nr. 11 (Wien, 1952).
- R.Goebl, Welthersscher = Robert Goebl, Der Weltherrscher - Erloeser in sasanididischem Gewand. Eine kurze Studie nach den Muenzen (augenblicklich im Druck bei Palaeologia, Kyoto, Japan, etwa Herbst 1954).
- R.Goebl, Zwischenkrone = Robert Goebl, Die sasanidische Zwischen - krone und ihr Problemkonnex in : Vox Orientis, 3, Jahrg., September 1953.
- H.Goetz = H. Goetz (Darstellung der sasanidischen Muenzpraegung) in: *A Survey of Persian Art*. Ed. U. Pope (London and New York. 1938 - 1939).
- E. Herzfeld Mint - names = Ernst Herzfeld, Achaemenid Coinage and sasanian Mint-names in: Transactions of the International Numis - matic Congress 1936 (London, 1938), dort p. 413 ff.
- E.Herzfeld. KSC = Ernst Herzfeld, Kushano - Sasanian Coins in: Memoirs of the Archaeological Survey of India Nr. 38 (Calcutta, - 1930).
- G. C. Miles = George C. Miles, The Numismatic History of Rayy (in: Numismatic Studies, New York 1938. Das Buch war mir leider nicht zugänglich.
- R. Vasmer = R. Vasmer, Sasanian Coins in the Ermitage in: The Num - ismatic Chronicle, Fifth Series - Vol. VIII (London, 1928), dort p. 249ff.
- J. Walker = John Walker, A Catalogue of the Muhammadan Coins in The British Museum. davon: A Catalogue of the Arab-Sassanian Coins (London, 1941).

G. Widengren = Geo Widengren, Xosrau Anōšurvān, les Hephthalites et les peuples tures in: *Orientalia Suecana*, Vol. I. Fasc. 1/2 (Uppsala, 1952), dort S. 69 ff.

کلیات: مأخذ اصلی برای تاریخ دوران ساسانی:

Tabari = *Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sasaniden aus der arabischen Chronik des Tabari (9.-10. Jh.) uebersetzt von Th. Noeldeke (Leyden, 1879)*

Nyberg = H. S. Nyberg, *Hilfsbuch des Pehlevi I. Texte und Index der Pehlevi - Woerter (Uppsala, 1928) und II. Glossar (Uppsala, 1931)*.

بعد از تأمل زیاد از اظهار نظر در مورد ارزش تک تک نوشته های فوق الذکر خودداری کرده ام. این امر به لحاظ حجم نوشته به درازا می کشید، زیرا در موارد بسیاری بنابر موضوع پژوهشی از هم متفاوت هستند.

سکه های ساسانی در اروپا بالنسبه کمیاب است زیرا به دلیل تقاضای محدود برای سکه های این دوره، هیچ کس در صدد گردآوری جدی این سکه ها بر نیامده است. خط نیز برای غیر متخصص سدی غیر قابل عبور ایجاد می کند. سکه های نانوشته، چنانچه در براکتات^۱ (سکه های تک رویه آلمانی) قابل رؤیت است، هنوز هم گیرایی دارد. اما این نوشته - خط نامأنوس وجود دارد و آدمی را به مبارزه می طلبد. مشکل دیگر، در دسترس نبودن هرگونه کتابشناسی در این زمینه است که بتواند راهنمایمان باشد.^۲ پس از جنگ جهانی اول، هرگونه تحقیق درباره سکه شناسی شرقی و بخشهای خویشاوند با آن در اتریش مسکوت مانده است. اما حتی پیش از این تاریخ هم برای کسانی که با سکه شناسی و مطالب مشابه سروکار داشتند، سکه زنی ساسانی فصل مطرود و فراموش شده ای بود. بر مبنای موارد عدیده فوق، جای شگفتی نیست که می بینیم سکه های ساسانیان در مجموعه های خصوصی با اشتباهاتی فاحش رده بندی شده اند.

امروزه در آسیای صغیر، سکه های ساسانیان، آن گونه که شنیده ام^۳، چندان زیاد به دست نمی آید. اما، برعکس، در ایران و افغانستان مقادیر معتابهی به دست آمده است. بدیهی است که روسیه دارای ذخایر بزرگی است.^۴

1) Brakteaten

۲. برای مجموعه دار، اینک من درآمدی بر سکه شناسی ساسانی نوشته ام (*Sasanian Coins*) in *Seaby's Coin and Medal Bulletin*, London, (seit 1952).

۳. از نامه اردمان (حال استانبول) در تاریخ ۱۹۵۲/۱۲/۱۴.

۴. در این مورد نک: زامبار (E. Zambaur) در انتقادش از کتاب پاروک در 139ff, 1925. Num. Zeitschr. بزرگترین

اثر حاضر در درجه نخست بر این اصل بنا شده که، تا حد امکان، با ارزیابی سکه‌های موجود به‌گزینش معتبری از آنها دست یابد. متأسفانه، هنوز هم شرایط بد ارتباط جهانی زمان بعد از جنگ جهانی دوم به هیچ روی اصلاح نشده است، و من بنا‌گزیر اساس فهرست و جداول ضرب خود را بر مسکوکات مذکور قرار دادم. در مورد مجموعه‌های کوچک و بسیار جزئی باید بگویم که، به شهادت تجربیات، حتی اینها نیز می‌توانند فاصله‌های کوچک را پر کنند. در نتیجه، می‌توان از رهگذر آنها، و با صبر و حوصله، امکان تکمیل نقایص مجموعه‌های بزرگتر را فراهم آورد. حتی امروز نیز برای ارائه مجموعه‌ای کامل خیلی زود است، اما من معتقدم که کار من در نشان دادن نظام سکه‌زنی (ضرب) کامیاب بوده است.

نقش سکه‌ها (تصویر)

کلیات — تصویر سکه ساسانی از برجسته‌ترین دستاوردهای هنر سکه‌زنی است. ترکیب (کمپوزیسیون) آن، در کنار دیگر ویژگیهای مهم، چنان متفاوت و بدون هرگونه پیش‌نمونه است که حتی اگر بخشی از آنها هم منشأهای مختلف داشته باشد باز هم نشانگر خلاقیت خاص هنر ساسانی است و این ویژگی برای ما همچون کلید فهم هنر این دوره به شمار می‌رود. همچنین، خالی از لطف نیست اگر تکامل تصویر سکه را از سرچشمه‌های آن تا صورت نهایی و بی‌نهایت زیبایش، در زمان خسرو پرویز، پیگیری کنیم. صورت نهایی این سکه به قدری زیبا بود که تا مدت‌ها پس از فروپاشی قدرت ساسانیان نیز محبوبیت خود را حفظ کرد. از تأثیر بسزای زمان و مکان نیز در فن سکه‌زنی نباید غافل شد. درباره این تأثیر بعداً سخن خواهیم گفت.^۱

رویه سکه — نقش سکه ساسانی ریشه در تصویر سکه پارس دارد، و طبیعتاً همزمان با آن نیز با سکه‌زنی اشکانی پیوند خورده است. علاوه بر آن، از همان نخست از تأثیر خارجی هم برکنار نبوده است، که در فصول آینده به آن خواهیم پرداخت. چگونگی تلفیق این شیوه‌ها در عهد ساسانیان و پیوند آنها در قالب یک تصویر هماهنگ بیانگر توانایی خلاقیت هنری مردم این دوره است. ما می‌توانیم رشدی طبیعی را که به یک تقسیم‌بندی (شعبه‌های مختلف) منجر می‌شود مشخص کنیم. لوحه‌های ۱ تا ۱۰ امکان می‌دهد تا تکامل تصویر سکه ساسانی، منقسم

→

مجموعه سکه‌های ساسانی امروزه در موزه ارمنی‌اژ لنین‌گرا در قرار دارد که در سال ۱۹۲۵ بیش از ۲۵۰۰ سکه دارا بود؛ مقایسه کنید با: (Vasmer. *Sasanian Coins in the Ermitage*, Num. Chron. 1928. 249).
۱. نک: پایتینر.

به اجزای متشکله تصویر، را پیگیری کنیم.^۱ تصحیحاتی جزئی در آتیه اجتناب‌ناپذیر خواهد بود، مع‌ذلک نقش تصویر در کل بایستی قطعی به حساب آید.

تصویر سکه ساسانی، چنانکه در آغاز ذکر شد، متشکل از اجزای مختلفی است که برای هر دو رویه سکه باید شمارش و تکه به تکه بازبینی شود. این اجزا، در آغاز سکه‌زنی نسبتاً ساده، اما در اواخر بسیار پیچیده است. احتمالاً سکه‌ها دارای این اجزا بوده است: گرد سکه همراه با اضافات (نمادهای با سجع یا بدون سجع)؛ تصویر نیمتنه شاه و تصاویر گروهی (بسیار نادر) که در آنها افسر مربوطه نقش مسلط دارد؛ سجعها و علائم کناری (نمادها، طغرا). صورتهای مختلف و مختلفی که از ترکیب اجزای مذکور (که طبعاً در طی زمان سلطنت یک شاه نیز ممکن است) به دست می‌آید، علاوه بر جذابیت از پیچیدگی سکه‌زنی نیز حکایت می‌کند. در اینجا به دلیل اهمیت درونی تصاویر ابتدا درباره تصاویر نیمتنه و سپس در مورد دیگر اجزای تصویر، که به نوبه خود از انسجام درونی نیرومندی برخوردار است، بحث می‌کنم.

تصویر رویه سکه (نیمتنه تکی و گروهی) - مانند سکه‌زنی اشکانیان، و طبق روش متداول، رویه سکه تصویر شاه را، که مربوط به زمان بعد از غلبه اردشیر بر اردوان است، با چرخش به طرف راست نشان می‌دهد. آن‌گونه که از ظواهر امر پیداست، چرخش تصویر به طرف چپ برای عهد اشکانیان معتبر بود و هر تسفلد قانون معقولی از آن به دست می‌دهد که طبعاً می‌توان آن را به‌طور مشروط پذیرفت.^۲ بر مبنای این قانون تغییر حکومت یا شورش بر ضد شاهنشاه با چرخش ۱۸۰ درجه سر در جهت مخالف نمایانده می‌شود. کاملاً محرز است که از رهگذر این قانون، چنانکه هر تسفلد اشاره می‌کند، می‌توان در تنظیم سکه‌های اشکانیان به نوآوریهای بنیادی چندی دست یافت. این مسئله در مورد ساسانیان - حداقل در مضروب‌ات شاهنشاهی - صدق نمی‌کند. گرچه اردشیر اول در مضروب‌اتی که مربوط به زمان شورش وی بر ضد اردوان پنجم است خود را تمام‌رخ نمایانده است، پدرش، در زمان طغیان، شاید هم با اهدافی دیگرگونه^۳، هنوز همچون سرور اشکانی خویش با چرخش سر به طرف چپ نشان داده می‌شود. سرانجام، باید پذیرفت که دلیل نمایش تمام‌رخ تصاویر مسلماً زُر‌فتر از دلایلی چون

۱. در مورد افسرها نک: K. Erdmann, *Die Entwicklung der sasanidischen Krone* استفاده از لوحه‌ها توجه به توضیحات صفحه 117 ضروری است.

2. E. Herzfeld, KSC 4ff

۳. نولدکه، طبری (از این به بعد «طبری» آورده خواهد شد) ۷: «او چنین کرد، گوزهر را بکشت و تاج او را بگرفت» و غیره - شایان توجه اعلان ناگهانی خبر مرگ پاپک و خواهش اوست مبنی بر اینکه پسرش شاپور (و نه دیگر پسرش اردشیر که مسئول مرگ گوزهر بود) بتواند تاج وی را بر سر گذارد. از اینجا استنباط می‌شود که احتمال اینکه پاپک نیز، همچون شاپور، به مرگ طبیعی مرده باشد بسیار اندک است.

چگونگی وفاداری به شاهنشاه یا طغیان علیه وی است.^۱ افزون بر این، واقعیت این است که چرخش سر به جهت مخالف یعنی به سمت راست، در حقیقت، با اردشیر اول ظاهر می‌شود. برخلاف این، موارد نادری که چرخش سر به سمت چپ است (برای نمونه اردشیر اول در اُبول زر Goldobol, Nchron. Ser. V. Vol. VIII, Pl. XV, 1 و بهرام اول در لوحه تصاویر آخر کتاب. سکه‌های دیگری همچون ۱۰۳ و ۱۰۴ را اگر هم واقعاً ساسانی باشند، فعلاً کنار می‌گذاریم) تنها استحقاق جذابیت فنی دارد زیرا این مسئله به اشتباه قلمزن مربوط است. نمایاندن تصویر تمام رخ، چنانچه قبلاً ذکر شد، ریشه‌های ژرف‌تری دارد. علاوه بر این، برای این مورد خاص (این حالت را در تصاویر بهرام چهارم، کواذ اول، خسرو اول، و خسرو دوم منهای سکه‌های قبلاً یاد شده اردشیر اول، مشاهده می‌کنیم) می‌توان دلیل دیگری جستجو کرد. طبری (صفحه ۲۲۱/۲) ما را با راه و رسم پذیرایی شاه به هنگام باریابی سفیران در تالار تاجگذاری آشنا می‌کند. در موارد نادری که در سکه‌های ساسانی، تصویر شاه تمام رخ نمایانده شده، آشکارا بر آن بوده‌اند که تأثیر شکوه و جلال شاه را به هنگام جلوس بر تخت بر بینندگان که فرّ وی را مشاهده می‌کردند به نمایش گذارند. حتی تصاویر تمام رخ بیزانسی هم که ارتباطی غیر قابل انکار با نمایش تمام رخ ساسانی دارد براساس همان هدف و نیت گذارده شده است.

علاوه بر این، بجز نیمتنه شاه هر دوره، که درصد غالب مسکوکات شاهنشاهی ساسانی را به خود اختصاص داده، به موارد معدودی برمی‌خوریم که نیمتنه گروهی را به نمایش می‌گذارد، و این امر در جای خود محتاج بررسی ویژه‌ای است. در این سکه‌ها سه شاه مورد توجه بوده‌اند: اردشیر اول در سالهای آخر حیاتش با شاپور اول ولیعهد خود؛ بهرام دوم با همسرش، پسرانش و ولیعهد (بهرام سوم یا حتی کس دیگری)^۲ در ترکیبهای جالب مختلف نیمتنه؛ و سرانجام جاماسپ با تصویر فردی در مقابلش که تا به حال به عنوان ولیعهد از وی سخن رفته است.^۳ من در جای دیگری در مورد این تصاویر گروهی بحث کرده‌ام و در اینجا محدودیتی قائل می‌شوم و فقط اهم مطالبی را که با موضوع ما ارتباط دارد ذکر می‌کنم.^۴

تصاویر گروهی یک خصیصه سکه‌زنی رومی است که از آغاز عصر قیصرها با مسکوکات ایالتی دودمان یولیوس - کلاودیوس پدید آمد. محدوده زمانی دقیق آنها قرن سوم است زیرا

1. Vgl. F. Altheim, *Die Krise der Alten Welt* III, 13 ff.

2. S. u, auf S. 105f.

3. K. Erdmann, SK 93, linke Sp.

4. Vgl. R. Gobl, *Buestengruppen* (در نقل قولهای مقاله‌های کوچک خود از شماره صفحه چشم‌پوشی می‌کنم).

سکه‌زنی امپراتوری از زمان تصاویر گروهی دودمان سیورها (Sever) غالباً مدال و بندرت پول کورانت ضرب کرده است. از این رو، نتیجه‌ای که بالا جبار حاصل می‌شود این است که به هنگام توجه به اهداف فامیلی، آگاهانه سکه‌زنی امپراتوری روم را الگو قرار داده‌اند. این امر هم در مورد اردشیر اول، که سلسله ساسانی را بنیان نهاد، و هم بهرام دوم، که برای نگاهداری بخشهایی از کشور با مشکلاتی روبه‌رو شد، صدق می‌کند. با وجود این، این مورد درباره جاماسپ درست نیست، زیرا سیاست دودمانی در کارهای وی به اندازه‌ای کم مشهود است که اصولاً نمی‌تواند سخنی از ولیعهد در میان باشد. علاوه بر این، فاصلهٔ بعید زمانی با آخرین ضرب گروهی (بهرام دوم با خانواده) پرشش تازه‌ای را مطرح می‌کند. من نشان داده‌ام که سنگنگاره‌ها، الگوی تصاویر گروهی برای جاماسپ بود و دقیقاً اینجا صحنه تاجگذاری فرارویمان قرار دارد.^۱ در تقویت دلایل ارائه شده در مقاله‌ام، اضافه می‌کنم که هیچ تصویری از جاماسپ بر روی سکه‌ها وجود ندارد که فردی در مقابلش نباشد. بررسی دقیق این نیمتنه واقع در سمت راست، اما با چرخش به طرف چپ، که حلقه گل (یا دیهیم؟) با نوار به جاماسپ تقدیم می‌کند، نشان می‌دهد که تصویر مذکور خود اهورمزدا است.

جزء مکمل تصویر سکه ساسانی افسر خاص هر یک از شاهان است، و در محدودهٔ سکه‌زنی هیچ چیز قابل قیاسی با این ویژگی سکه‌های ساسانی پدیدار نمی‌شود. هر شاه ساسانی، افسر ویژه‌ای خاص خود با شکل متمایز دارد.^۲ این سنت چنان سخت و جدی بود که بوضوح به صورت یک قانون درآمده بود، و وقتی سلطنت شاه موقتاً قطع می‌شد می‌بایست افسر جدیدی اختیار می‌کرد، و چنانچه می‌بینیم، این امر بی‌شک در مورد پیروز، کواذ اول، و خسرو پرویز صدق می‌کند و نرسی و اردشیر سوم هم، که هر دو طی سلطنتشان افسر خود را تعویض کردند، به احتمال قریب به یقین مشمول این قانون شده‌اند. سیر تکاملی دیهیم ساسانی از گیراترین مضامین تاریخ عتیق متأخر و تاریخ هنر مشرق زمین است. اردمان بر پایهٔ پاره‌ای از نظریات هر تسفلد، و همزمان بار دیگر بخشی از آنها، این رشد و توسعه را دقیقاً نشان داده و آن را با کتابشناسی تقریباً کاملی مزین کرده است. بدین ترتیب، بحث دربارهٔ تعدادی از مسائل که هنوز در پردهٔ ابهام بود آغاز شد. پیش از ذکر این مسائل، ابتدا باید تکامل افسر، که دربارهٔ جزئیات آن می‌توان به مقالهٔ اردمان و بررسیهایی که پس از آن منتشر شد مراجعه کرد، باختصار بازگو شود.^۳

ویژگی افسر ساسانی در این بود که با وجود تخصیص شکلی دگرگونه به هر یک از شاهان،

1. Vgl. R. Goebel, Investitur.

2. K. Erdmann. SK 87.

۳. در مقاله‌ام R. Goebel, Kronenfolge.

همچنان نقش بنیانی خود را حفظ کرده بود، و البته باید اضافه کرد که این دیهیم از همان نخست با برنامه‌ریزی خاصی ایجاد نشده بود و فقط با پشت سرگذاشتن یک رشته آزمونه‌های خاص به وجود آمده بود که در پایان همه آنها آخرین افسر اردشیر اول (لوحه ۱/f) قرار دارد. اردشیر در آغاز، باشلیق بلند مدل اشکانی (لوحه ۱/b) بر سر داشت که بلندی آن به دلیل آرایش موی سر، که ما توانستیم آن را — به صورت آزاد — مشخص کنیم، مدلل می‌شود.^۱ من این باشلیق و به همچنین بعدی را (لوحه ۱/c)، که در سطح جانبی قابل رؤیت آن عقابی به چشم می‌خورد که نوار پادشاهی را به مقدار (یا دور گردن) دارد، در حکم افسر تاجگذاری می‌دانم و باید از جنس سفتی بوده باشد که به گونه‌ای مجلل مرواریددوزی شده است. این باشلیق به هیچ وجه کلاه‌خود نیست. شکل بعدی بیانگر تلاشی واقعی (لوحه ۱/d) برای دستیابی به یک افسر جدید است. در عین حال، نمی‌توان به افسری دیواری (مضرس) در مفهوم سستی فکر کرد و امید ترکیباتی از آن داشت^۲ زیرا این افسر، همچون کل افسرهای ساسانی، نمادهای خود را از تاج ایزدان^۳، در این مورد کنگره‌های تاج اهورمزدا، اقتباس می‌کند. ما بیش از همه این مسئله را در سنگنگاره‌ها مشاهده می‌کنیم.^۴ ظاهراً این نمونه جذابیت مطلوب را پیدا نکرد، زیرا اکنون ما شاهد شکلی هستیم که واضحت‌تر از افسر دیواری قبلی (یا بهتر گفته شود: کنگره‌دار) است، و آرایش گوی‌وار موی سر را نشان می‌دهد. در این شکل دور پیشانی نواری بسته شده که دو سر آن در پشت سر به هم گره خورده و در پشت گردن آویزان شده است. شکل نهایی افسرهای اردشیر اول (لوحه ۱/g) نشان می‌دهد که گوی مو اندکی به جلو متمایل شده و روی طره گوی را همچون موی فرق سر، پارچه نازک ابریشمی پوشانیده است و لبه‌های تحتانی آن به روبانهایی ختم می‌شوند که از آنها دو سر پارچه در طرفین گونه‌ها و یک سر آن از پشت گردن شاه آویزان شده و مرواریددوزی شده است. موی سر و پوشش حریر آن در قسمت زیرین گوی با روبانی کوچک، حتی قابل رؤیت در سکه‌ها، به هم گره زده شده است. آخرین وسیله‌ای که در آرایش سر به کار می‌آمد و در حکم نگهدارنده زینت آلات دیگر بود حلقه‌ای طلایی است که گرداگرد سر شاه قرار می‌گرفت و نوارها روی آن پیچانده می‌شد، یا دیهیمی که روی سر قرار می‌گرفت و انتهایش به نوارها ختم می‌شد. بنابراین، ما بین «ساختار اصلی»، که پوشش آرایشی محض متشکل از باشلیق فرق سر و گوی مو است، و حلقه دور پیشانی و نوارها، یا به زبانی دیگر دیهیم، با

1. Bei Osroes vgl. *Survey of Persian Art*, Tf. 144 G und J, und K. Erdmann SK 94 und Anm. 22.

۲. آن‌گونه که W. Ensslin CAH XII, Chap. IV (VI) 130 می‌خواست.

3. K. Erdmann SK 87.

4. Vgl. z. B. die Abb. bei A. Christensen 221: Investitur des Bahrām I.

نوارها^۱ تمایز قائل می‌شویم و آنها را به منزله بخشهایی مستقل قلمداد می‌کنیم. تکامل افسرها، اگر از اشکال افسرهای تاجگذاری که فصل ویژه‌ای را می‌سازد^۲ چشم‌پوشی کنیم، شامل سه گروه می‌شود و هر گروه به دوزیر گروه تقسیم می‌گردد که در مجموع شش مرحله را در بر می‌گیرد^۳:

۱/۱: شکل اصلی تکامل می‌یابد؛ به این ترتیب که هر یک از شاهان، از اردشیر اول تا نرسی (یعنی ۲۲۴ - ۳۰۲) در افسر خویش صرفاً یک مظهر را از تاجهای ایزدان اقتباس می‌کنند و حلقه دور پیشانی فقط نگهدارنده مظهر ایزدی است. علاوه بر این، ارتباطی بین نام تاجگذاری و مظهر افسر^۴، که همیشه بدان استناد می‌شود، وجود دارد.

۱/۲: تغییری در شکل اصلی رخ می‌دهد که حاصل تغییرات جزئی در آرایشهای قبلی است. (برای نمونه رشته‌های موی مجعد به جای مرواریدهای حلقه دور پیشانی) (۳۰۲ - ۳۸۸).

۲/۳: شکل اولیه منحل می‌شود و به تبع آن وحدت مظهرها نیز از بین می‌رود (بهرام چهارم تا بهرام گور ۳۸۸ - ۴۳۸). از این زمان به بعد مظاهر تاج دو ایزد در یک افسر (برای مثال بال و ورثرغنه و کنگره تاج اهورمزدا) یافت می‌شود.

۲/۴: این مرحله گام جدید مهمی در جهت انحلال شکل اصلی است: در این مرحله استفاده از حلقه دور پیشانی به مثابه تنها نگهدارنده مظهرهای ایزدی یکسره منسوخ می‌شود، و هسته ساختار افسر به باشلیق و گویی مستقل تجزیه می‌شود (یزدگرد دوم تا پیروز، ۴۳۸ - ۴۸۳).

۳/۵: در این مرحله باشلیق عنصر مؤثر می‌گردد، و از تعدد گونه‌های افسر و نیز تمایل به استفاده از آن کاسته می‌شود. در عین حال، الحاق ضمایم به افسر بشدت افزایش می‌یابد.

۳/۶: در شکل نهایی یک ستاره جایگزین گوی می‌شود (اگرچه [بدعت] در نیمه‌راه باز نمی‌ماند، رده‌بندی با این شکل پایان می‌یابد).

به رغم تمامی اینها از مقایسه تصاویر ارجاعی متوجه می‌شویم که افسر بمرور پیچیده می‌شود. در واقع، این تصاویر نشان‌دهنده الگویی است که انضباط خشک را به انجماد تبدیل می‌کند. گفته می‌شود که محک دیگری برای ساختار تاج وجود داشته که همانا رنگ جنس

1. E. Herzfeld, Arch. Mitt. aus Iran IX (1938) 107 und den Exkurs II. Erdmann K. دهیم به نزد. Sk 117.

۲. در این مورد نک: به مقاله R. Goebel, Zwischenkronen.

۳. من در اینجا رده‌بندی اردمان را (K. Erdmann SK 114f) اخذ می‌کنم.

4. K. Erdmann SK 87.

افسر بوده است، اما امروزه به علت تداخل آشفته‌گی در روایات، تعیین رنگ واقعی هر یک از افسرها بدشواری ممکن است.^۱

سنگینی فزاینده مظاهر افسر از همان آغاز بایستی سبب شده باشد که افسر عملاً بر سر گذاشته نشود بلکه به صورت افسری آویزان استفاده شود.^۲

ما افسر تمامی شاهان را نمی‌شناسیم. سکه‌ها افسر ۲۹ شاه و یک بانوشاه را به ارمغان می‌آورند. از آنجا که بر مبنای قانون شدید تعویض افسر، بسیاری از شاهان در دوران پادشاهی خویش، افسرهای چندی داشتند، طبیعتاً اشکال افسرهای بیشتری را می‌شناسیم و از این رو محکی مطمئن برای تشخیص تصویر نانوشتۀ اشخاص تاجدار [شاهان] در اختیارمان قرار می‌گیرد. بنابراین، افسرهایی که در سکه‌ها به تصویر کشیده شده و از رهگذر آنها تثبیت شده است «فسیل زنده» هنر ساسانی به شمار می‌رود.^۳

اینک مطلبی دیگر درباره بخشهای پارچه‌ای افسر: پارچه نازک ابریشمی که ما آن را پوشش موی سر و گوی می‌انگاریم — حداقل در دوره آغازین — با گروهی از سه نقطه تنگاتنگ واقع در کنار هم، از سر تا ته دوخته شده است. آیا این «سه نقطه» با آن سه نقطه‌ای که بویژه منشأ کوشانی دارد و احتمالاً از سرچشمه بودایی است و اغلب به صورت نشانه سکه (احتمالاً از مرو یا ضرابخانه دیگری در خاور) یافت می‌شود، هماهنگی دارد؟ این امری است که بدشواری می‌توان درباره آن نظر داد.

بخش ویژه‌ای را نوارها تشکیل می‌دهد. من در مقاله‌ای که درباره افسرهای واسط ساسانی و مشکل ارتباطی آنها نوشته‌ام به اهمیت نوارها در افسرها پرداخته و آنها را بازنمای خورنه انگاشته‌ام. نوارها بر روی حلقه دور پیشانی قرار می‌گیرد و در پشت سر گره زده می‌شود. به شرط آنکه تصویر سکه بالنسبه سالم مانده باشد، خطوطی عرضی قابل تشخیص است. به تصور اردمان، نوارها از زمان مشخصی نه روی حلقه دور پیشانی بلکه روی تزئینات گردن قرار می‌گیرد و اگرچه من در این مورد از وی پیروی کرده‌ام، مطالبی به آن اضافه کرده و تاریخ دیگری برای این تغییر به دست داده‌ام.^۴ در این میان تردیدهای چندی به من روی آورده است. نخست اینکه در پاره‌ای از تصاویر سکه‌های مختلف (برای مثال اردشیر دوم) نوارها از زیر گوی پشت گردن یا بالاتر از حلقه پیشانی بیرون کشانیده شده است، اما اشکال واسطی نیز وجود دارد که در آنها چگونگی کشیده شدن نوارها بخوبی قابل رؤیت نیست.

۱. در تاج‌نامه، «کتاب افسرها» یاد شده در این فقیه، کلاً رنگ افسرها ذکر می‌شود. (Aus K. Erdmann SK 98, 10.)

۲. در ملحقات درباره افسر آویخته؛ vgl. K. Erdmann SK 114.

3. Vgl. K. Erdmann. SK 90.

4. R. Goebel, Zwischenkrone.

حتی در برهه‌ای از زمان که از کشاندن نوار از زیرگوی هنوز خبری نیست با چهار دیناری (؟) هر مزد دوم (ارمیتاز)، که پس از آن مرسوم شد، مواجه می‌شویم، و از جانب دیگر در زمانی دورتر (یزدگرد دوم) سکه‌هایی پدیدار می‌شود که شروع نصب نوار را روی حلقه دور پیشانی نشان می‌دهد. بر مبنای این کشف مشکوک، نکته‌ای که جلب توجه می‌کند این است که در اینجا با نمایش محض سبکی سروکار داریم که بازگوی هیچ چیزی نمی‌باشد. نوارهایی کوچک که نخست در زیرگوی پشت گردن و بعد در قسمت تحتانی حلقه پیشانی نشان داده می‌شود، می‌تواند بخوبی آذین، آرایه یا حشو و زوایدی بر طبق عادت باشد. با سومین افسر پیروز (نک: لوحه ۷/۷) انتهای هر دو نوار در طرفین شانه‌ها تقسیم شده، در خطی قائم به طرف بالا چرخانده می‌شوند و قسمت تحتانی با بازنمایی چرخش، دو بند قوسی متقاطع درهم را نشان می‌دهد؛ این دو نوار فوقانی به شکلی معمولی و افقی نمایانده شده‌اند.

پیکرنگاری — برخلاف اهمیت بیش از اندازه افسرها، تصویر شخص شاه قویاً در درجه دوم اهمیت قرار می‌گیرد. با وجود این، چنانچه بدفعات یادآور شده‌ام^۱، این امکان وجود دارد که بتوانیم برای دوره آغازین ساسانیان حداقل یک پیکرنگاری که نتایج مختلف سودمندی را در برداشته باشد بنویسیم. با لشکرکشیهای نخستین ساسانیان، شمار بسیاری از افزارمندان و هنرمندان رومی - یونانی که به دلیل ارزش کیفی کارشان بسیار ارج گذاشته می‌شدند، به ایران آمدند. از این رو نباید از ظهور مراکز هلنی (یونانی) شگفت زده شد^۲، و این امر خود دلیلی است که سرزندگی و زیبایی بیش از اندازه و تمام عیار سکه‌های اولیه ساسانیان را برای ما توجیه و قابل درک می‌کند.

اما بروشنی پیداست که اهمیت تصویر در درجه دوم قرار می‌گیرد، و به همین دلیل و همچنین تمایل شدید کلی به ساده‌گرایی و معیارگرایی نقش سکه، سیمای تصویر نیز ساده می‌شود.

آرایش و جامه — درباره آرایش مو تا اندازه‌ای سخن گفته شد. در زمان اردشیر اول، بخش اصلی موی پشت سر به صورت خطوطی آویخته و موازی نمایانده می‌شود. پس از آن، به استثنای نرسی در دومین افسر خود (لوحه ۴/۵)، این بخش از مو به شکل گویی متشکل از حلقه‌های مدور کوچک، که تقریباً باگوی فرق سر که در حریر پوشانیده شده برابر است، در پشت گردن آرایش می‌شود. در موارد نادر بازنماییهای تمام‌رخ، این گوی از هر دو طرف قابل

1. R. Goebel, *Stand und Aufgaben der sasanidischen Numismatik* 367 und R. Goebel, *Buestengruppen* 134,5 vgl. auch G. C. Miles in: *Congres International de Numismatique, Rapports* 143.
2. F. Altheim - R. Stiehl, *Asien und Rom* 46.

رؤیت است.^۱ محاسن اغلب به صورت حلقه‌هایی مجعد است که هنرمندانه آرایش شده و بالای لب با سیل و پایین چانه با گوی کوچکی که از حلقه‌های فرداری ساخته شده و با روبانی کوچک به ریش گونه‌ها متصل می‌شود، پوشانده شده است. این فرم (شکل) در تمامی سکه‌ها بدقت قابل تشخیص نیست اما در صورتی که پادشاهان مردانی کامل بودند، همیشه چنان بوده است. برای شاپور دوم که از شیرخوارگی شاه بود، سیمای ریشدار شاپور اول را طراحی کرده و به صورتی اندک دیگرگونه نقش زده‌اند.^۲

جامه رسمی شاه متشکل از جبهه (ردا) پرزرق و برقی است که در محدوده تصویر سکه، یقه مرواریددوزی آن به چشم می‌خورد. بعداً، شاید از عهد پیروز، به جای یقه گردنبندی ظاهر می‌شود که حتی از زمانی بس دورتر نیز می‌توانسته روی یقه قرار گرفته باشد. در اواخر این دوره، در وسط این گردنبند، که حال دو ردیفه است، اغلب گوه‌ری تزئینی به چشم می‌خورد که متشکل از سه گویچه است و در تصاویر پس از آن به صورت سه نقطه نشان داده می‌شود. گاه‌گاهی (در آخرین اشکال) این قطعه تزئینی از گوه‌ری پنج پر قابداری آویزان است. از جانب هر شانه بندی به سوی قسمت میانی بدن کشیده می‌شود که تا حدودی در آویز مروارید دو ردیفه‌ای مستحیل می‌شود. بندهای سینه محتملاً حمایل هستند که در این صورت به کمر بند ختم می‌شوند یا آن را نگه می‌دارند. تزئیناتی نه چندان اندک در جبهه [جامه شاهانه] خودنمایی می‌کند که من آنها را به عنوان ضمایم تکه‌دوزی، و نه بافته شده، تصور می‌کنم. در زمان شاپور اول، گاه‌گاهی سه نقطه را در سمت چپ و راست شانه (ضرایخانه مرو؟) مشاهده می‌کنیم. در زمان بهرام اول، در محل این نقطه‌ها در هر دو جانب چپ و راست شانه، ستاره‌ای خودنمایی می‌کند، اما بار دیگر ناپدید می‌شود. نمادی از گاو یا فروهر نیز بندرت مشاهده می‌شود. از زمان خسرو انوشروان به بعد، ترکیب هلال ماه و ستاره با استثنای ناپیچ در این محل ثابت است.

سجع — خط سجعها پهلوی ساسانی یا بهتر گفته شود پارسیک (بنابر نظر هرتسفلد)^۳ است. حتی این خط، چنانچه تفاوت‌های محلی نشان می‌دهد، در طول تاریخ بیش از چهارصد ساله امپراتوری، رشد و تحولی عمیق را طی می‌کند. راجع به مشکلات این خط بکرات بحث شده است، با این تفاوت که در پهلوی کتابی و به همچنین سنگنبشته‌ها مشکلات به اندازه سکه‌ها زیاد نیست. دستنوشته‌ها و سنگنبشته‌ها فقط به وسیله کاتبان مسلط به خط و، به عبارت

۱. آدمی در هنر تجسمی نیز بدین طریق موفق می‌شود، نک: K. Erdmann SK 104, 65 در مورد پیکره‌های نیمتنه بهرام گور از کیش.

2. Arch. Mitt. aus Iran (از این به بعد A. M. I. آورده می‌شود) IX (1938) 115.

3) KSC 1.

دیگر، سنگتراشان نوشته می‌شود. با اینهمه، مهرزن بندرت خط را بلد است و درست به همین دلیل، سجع اغلب مخدوش می‌شود و به صورت مانع خط‌شناختی درمی‌آید. ما به هنگام بحث درباره نحوه کار ضربخانه‌ها باز هم بدین موضوع خواهیم پرداخت.

دلیل دیگر برای تحریف سجع، تسلسل متخجر اجزای تشکیل‌دهنده آن است؛ و چون شخص در زنجیره این توالی، از آنچه باید به دنبال آید آگاه است، و به دلیل تمایل کلی تمامی خطوط شرقی به تزئین، براحتی می‌تواند خطی به آن افزوده یا از آن بکاهد تا با فضا سازی سکه جور درآید. حال با توجه به اینکه حروف می‌بایست ریز ساخته شود تا سجع نسبتاً طولیلی (حداقل در اوایل عهد ساسانیان) روی سکه‌ای کوچک درج شود، و با توجه به ابهام تک تک اشکال حروف^۱، آنچه به جا می‌ماند، حتی بر روی سکه‌های مطلوب، تصاویری ضعیف و نامفهوم است. از طرف دیگر، به هیچ وجه نباید این تصور به وجود آید که مشکلات ما را ناامید کرده و واپس رانده است، و قرائت‌هایمان به یکبارگی بر پایه‌هایی سست قرار گرفته است. روشهایی برای رفع مشکل قرائت، در مشاهدات دقیق محدوده‌های خاص زمانی و مکانی، وجود دارد و کسی که یک بار رد پای این قانون ویژه را پیگیری کرده است می‌تواند در بسیاری از موارد، اگرچه نه در تمامی، از آن یاری بجوید.

«هدف متن» (چنانچه من آن را بر مبنای شکل غالباً مغلوطنهایی مایلم بنامم) سجعها، به استثنای ویژه سجعهای رویه سکه که بعداً در موردشان بحث خواهیم کرد، اعلام القاب رسمی کم و زیاد کامل شاه است. این القاب با شکل مرسوم سنگنبشته‌ها همانند است و از این رو در تمامی اسناد دولتی بر مبنای شکل وضع شده درباره پدیدار می‌شود.^۲ من در جداول مسکوکات ۱-۱۲ خودم، سجعها را مطابق صورت مخففشان ارائه کرده‌ام که در این مورد، آوانویسی و ترجمه واژگان متعلق به مسکوکات جداول در صفحه ۱۶۲-۱۶۳ قرار دارد.

برای القاب شاهان بر روی سکه‌ها دو مرحله وجود دارد که مرحله نخستین آن تا خود پیروز می‌رسد. مرحله دوم، که طبعاً ریشه‌هایی بس عمیق در بطن مرحله نخست دارد، با بلاش آغاز می‌شود. مقایسه با سنگنبشته‌ها در مرحله نخست جور درمی‌آید، اما در مرحله دوم نه سنگنبشته‌ای وجود دارد، و نه در اجزای تشکیل‌دهنده سجع همانندی به چشم می‌خورد. از همان آغاز، لقب کامل شاهنشاه را برای اردشیر اول مشاهده می‌کنیم. او همانند تمامی شاهان

۱. من فقط به این اشاره می‌کنم که به چه آسانی M و P(F) و R، N، K، D، G، با هم عوضی گرفته می‌شوند. به یکسانی R و L نیز توجه کنید.

2. vgl. die "Res gestae divi Saporis" از آن bei W. Ensslin Zu den Kriegen des Sassaniden Schapur, Munchen, 1949, 92 (Nachtrag), ff.

بعدی مرحله اول سجع را با واژه mazdēsn، مزداپرست، آغاز می‌کند.^۱ این امر بس مهم است. بنابراین، برای ساسانیان شهادت مذهبی که با تفکر شاهنشاهی در اتحادی لایتجزا به هم گره خورده است در سرآغاز سجع قرار دارد. افزون بر این، او خود را bagē، خدایگان، که متون یونانی به واژه *geōs* ترجمه می‌کنند، می‌نامد. بعد نام فرمانروا و به دنبالش شاهان شاه (اغلب با معنانگار ملکان ملک *malkān malkā* نوشته شده)، *βασιλεὺς βασιλεῶν* یونانی - اما برخلاف تحت‌اللفظی = شاه شاهان - می‌آید. حال کلمه ایران (*Erān*)، در اصل نام قوم پارسی، که آوانویسی *Aeīanōn* یونانی آن را تأیید می‌کند، بدان وصل می‌شود. از هرمزد اول تا خود شاپور سوم، واژه انیران یعنی ایران با الف نفی (پیش از وا که‌ها [مصوت])، (ان) بر روی سکه‌ها (نه در تمامی) یافت می‌شود. این امر مسلم است که هرمزد اول نمی‌توانسته این افزوده را در القاب وارد کرده باشد، و به بیان دقیقتر به عقیده من دلیل مستقیم این افزوده را باید در پیروزی شاپور اول بر والریان، امپراتور رومی، و دستگیری وی در سال ۲۶۰ م دانست. طبعاً کامیابیهای شاپور در شرق امپراتوری، که هنوز هم در مورد آنها بسیار کم می‌دانیم، بدان اضافه می‌شود. پیروزی نامه خدایگان شاپور^۲، هرچند خود سنگنبشته احتمالاً پس از مرگ وی پایان یافته، این امر را تأیید می‌کند. برای هرمزد دوم، اصطلاح «وانیران» در سکه‌ها هنوز به چشم نمی‌خورد. حال جزء مشکله بعدی سجع، مینوچهر *mēnōcīlhri* (از نسل ایزدان) است که غالباً با کلمه *hač* (از) (با معنانگار *mn = min* نوشته شده) می‌آید و به واژه یزدان (یعنی: چهار ایزدان) وصل می‌شود. ترکیب ارائه شده فوق، در سجع سکه‌هایی با باسمة سالم منقور در ضرابخانه‌های غربی یافت می‌شود که حداقل آنچه مدنظر است - حتی در کاربرد خط توسط قلمزنهای ناوارد - قابل تشخیص می‌باشد. هنوز در زمان شاپور اول به سکه‌های کوچکی برمی‌خوریم، همچون ابول نقره، که سجع کاملی دارند؛ اما در کنار آن، چنانچه ذکر شد، سجعهای کوتاه شده مختلفی هم هست که یا انتهای آن قطع شده و ناتمام مانده است و یا به صورت تکه پاره بازنموده شده است. در زمان بهرام دوم گونه‌های شایان توجهی ظاهر می‌شوند که تنها با این استدلال که امکان ضرب کامل سجع روی باسمة ممکن نبوده است قابل توجیه نیستند.^۳ حال اهمال آشکاری در برنامه منظم قبلی ظاهر می‌شود، به این صورت که سجع با گسترش نیمتنه قطع می‌شود یا به قسمت تحتانی سکه سوق داده می‌شود.

۱. نادرستیهای جزئی در آوانویسی سجعهای پارسیک را خواهشمندم بزرگوارانه ببخشید. زیرا در شرایطی نبودم بر پارسی میانه مسلط شوم. از این رو در درجه نخست به نیبرگ، هرتسفلد و کریستنسن متکی بوده‌ام.

۲. سنگنبشته سه زبانی شاپور اول در کعبه زرتشت را، M. Rostovtzeff با اشاره به پیروزی نامه آگوست چنان نامیده است.

۳. سجع ناقص *vōhia = vōhya* مذکور به نزد واسمر 283, 1928 R. Vasmer Num. Chron. را در سکه‌های در دسترس ندیدم و از این رو اجالتاً در رده‌بندی من منظور نشده است.

حال به کمکی خطوطی اندک، سجع را جایگزین می‌کنند یا اصولاً آن را حذف می‌کنند، در نتیجه، آنچه در مورد شاهان شاه بسیار مهم، اما دقیقاً متجّر است، برای هر شاه دیگر بندرت اتفاق می‌افتد. در عهد شاپور دوم، بویژه در اواخر سلطنتش، هرج و مرج چشمگیری در نقوش سکه (انبوه سکه‌های بازمانده از وی بایستی از ضربخانه‌های خاوری باشد) پدیدار می‌شود، و من توانستم شش سجع مختلف رویه سکه در آنها مشخص کنم. در سکه‌های مربوط به زمان شاپور سوم دوازده سجع مختلف یافتیم، و در شاهان بعدی، با اینکه شمار (عدد) بار دیگر سیر نزولی می‌پیماید، به نام پیروز، آخرین فرد این گروه، برخوردیم که شش سجع دارد.

متأسفانه با سکه‌های فعلی من نمی‌توان تعیین کرد که چه تعداد از سجعهای معین، بنابر درازا و ترکیب آنها، متعلق به ضربخانه‌های مشخصی است. چنین تحقیقاتی برای شاهان مرحله اول در زمان آتی ممکن‌الاجرا خواهد بود.

با بلاش تغییری بنیادی رخ می‌دهد: سجع طویل کاملاً از بین می‌رود. بلاش صفت تزئینی hūkād را، که همچنان نامفهوم است،^۱ به نام خود می‌افزاید. از این زمان به بعد نام شاه در مکان نخست (به استثنای سجع شماره ۳ کواذ اول) قرار دارد و صفات و القاب بعد از آن درج می‌شود. اما در این مرحله نیز مدت زمانی طول می‌کشد تا قانونی پدیدار شود. اینکه، نخست اپزود ($\alpha\beta z\ddot{u}d$) یا اپزون ($\alpha\beta z\ddot{u}n$) نوشته می‌شود که تا پایان سکه‌زنی ساسانیان، متنها با گسیختگیهایی ناچیز^۲، با سجع همراه می‌شود و پس از آن بزودی در محلی دیگر ظاهر می‌گردد. بعداً در این مورد سخن خواهیم راند. کواذ اول در ویژه دیناری جلوی نام خویش Kay = Kdy = کی را می‌افزاید، همان‌گونه که قبل از وی یزدگرد دوم و پیروز عمل کرده بودند. جاماسپ فقط نام خود را به کار می‌برد، آن هم بندرت کامل و اغلب به صورت Ġam (جام). خسرو اول سه گونه مختلف دارد: در آغاز تنها نامش، بعد با پس‌افزونه اپزون، و بار دیگر برای سکه (طلایی ویژه) xuar (با معانگار gaddeh = gdh نوشته شده) را که به معنای فره شهریار است، می‌آورد. هرمزد چهارم فقط افزون را از پس نام خویش می‌آورد، در عوض، خسرو دوم پس از مرحله کوتاهی که با اپزون بعد از نام خود از پدرش پیروی می‌کند بزودی خور اپزون می‌نویسد، که این عبارت، به استثنای کواذ دوم، بهرام ششم و اردشیر سوم تا پایان امپراتوری باقی می‌ماند. در عین حال، محل معانگار GDH در سمت چپ بالای سکه است. کلمه پیروز (pērōz) را، چه به عنوان لقب و چه به عنوان اسم خاص،

۱. پاروک ۲۷۸ آن را با $\epsilon\upsilon\gamma\epsilon\nu\iota\sigma$ یونانی با استناد به بارتولومه و دورن می‌سنجد. موردمان (Mordtmann) آن را با $eugenius$ لاتینی برابر می‌داند، کابینگهام آن را گرگ = Kurka می‌خواند، توماس آن را به عنوان Kurkadi = شاه آتش (S. Hyrkodes) می‌خواند.
۲. فقط کواذ دوم.

بیستم پیش از نام شاه و کواذ دوم پس از نام شاه به کار می‌برند.

در مجموع، بهترین مثالی که در مقایسه با سکه‌زنی رومی می‌توان عنوان کرد این است که سجمی که در آغاز سکه‌زنی ساسانیان در رویه سکه‌ها به کار می‌رود دقیقاً همانی است که در دیگر اسناد رسمی نیز کاربرد دارد. با هر مزد اول سجع به دلیل پیروزیهای شاپور اول بسط می‌یابد، اما بزودی شکل منظم یکسان خود را از دست داده و طی مراحل که به سوی اختصار و ایجاز پیش می‌رود به اندازه‌ای بی‌محتوا می‌شود که تا زمان استحکام دستگاه اداری، که مراحل آغازین آن مربوط به دوره کواذ اول است، طرح اصلی سر سکه متحدالشکل حکومتی در چارچوب طرح جدید باقی می‌ماند؛ و این در حالی است که این نمونه فقط در مسکوکات ویژه و ایام پر آشوب دستخوش تغییر، آن هم جزئی، می‌شود.

سجع بزودی طی فرایند رشد خود، که شرح آن گذشت، دچار وقفه می‌شود و از مسیر خود خارج می‌گردد. ما مشاهده کردیم که دقیقاً در زمان شاپور اول، نقش نیمته سجع را دو تکه می‌کند. بعداً همزمان با گوی فرق سر، که آغاز و پایان سجع را (البته همراه با استثناهایی) نشان می‌دهد، گوی پشت گردن بر سر راه سجع قرار گرفت. پس از آنکه در عهد پیروز روبانها به گونه‌ای کاملاً متقارن در طرفین تصویر سکه پخش می‌شوند، سجع بالاچار کوتاه می‌گردد. از پیشتر، در زمان هر مزد اول، ادامه سجع را در سطر دومی در پشت گوی فرق سر نقش می‌زنند. هرچند این مورد بندرت مشاهده می‌شود. پس از آنکه در زمان پیروز محدودیت سطح سکه به حد اعلا می‌رسد، اقدام به تنسیق جدیدی در سجع می‌کنند، به این طریق که القاب را تا حد ممکن فشرده می‌آورند و از محتوای آنها (القاب) به عنوان جانشینی مناسب برای درازا سجع بهره می‌گیرند.

علائم جنبی و غیره — سکه‌های ساسانیان تقریباً فقط سیمای شاه را، بدون ضمایم جنبی، بر رویه سکه‌ها به ارمغان می‌آورد. منحصرأ در سکه‌هایی منفرد، یا در طرفین افسرو یا در هر دو طرف نوارها، یک نقطه و در مواردی نادر (پشت افسر) سه نقطه نقش زده می‌شود. با مسکوکات شاپور دوم تحولی آغاز می‌شود که در آن فضای خالی بین تصویر و سجع به آهستگی شروع به پر شدن می‌کند. در سکه‌های کوچک این شاه، که من آنها را به طور مشروط منسوب به مرو می‌دانم، انبوه‌ای از نمادها ظاهر می‌شود که چندتای آنها از کاربرد دیگری نیز حکایت می‌کند، اما تعدادی فقط در اینجا وجود دارد. شاپور سوم، بهرام چهارم، بهرام پنجم، و جدیداً یزدگرد دوم تا حدودی انبوه‌ای از علائم نمادی مختلف را نشان می‌دهند که تعبیر آنها، کلاً و جزئاً، احتمالاً با مشکلاتی همراه است. از آنجا که این علائم به نظر من تقریباً بدون استثنا مربوط به سکه‌های یادگاری است، بایستی تعبیرشان نیز از همین علت ضرب آنها

آغاز شود. با کواذ اول نمادهای نجمی هلال ماه با ستاره به صورت ترکیبی پایدار بر روی سکه‌ها ظاهر می‌شود، و صرف نظر از تغییرات ناچیز عرف و سنت پایدار باقی می‌ماند. در بعضی موارد کاملاً نادر بر روی دراهم‌ها بین شرفه و نوارهای شاپور دوم چندین حرف دیده می‌شود که من این مجموعه حروف را به عنوان نخستین نشانه اختصاری ضربخانه — که جز این مورد همیشه فقط در پشت سکه حک می‌شود — تلقی می‌کنم. زیرا نمادهای نجمی را به روشترین وجه شاید بتوان در نزد بهرام ششم، که تاریخ ویژه خود را دارد، مشاهده کرد. مکان و تعداد این نمادها در نقوش سکه گاهگاه تغییر می‌کند، و ما بحث در این زمینه را با مبحث سجعهای معمولی ارتباط می‌دهیم. احتمالاً نمادها مفهومی ژرفتر را بیان می‌کنند، مفهومی که سجع سکه از بازتاب آن ناتوان است و ما هنوز با آن بیگانه‌ایم.

ویژه سجعهای رویه سکه — در سکه‌زنی ساسانیان هم، مانند هر جای دیگر، رویدادهای خاص موجب اشکال ویژه سجع می‌شود، که از میان آنها برای رویه سکه ما تنها می‌توانیم یک مورد تکی یعنی سجع شماره ۳ خسرو پرویز را، ایزد بانویی در میان هاله آتش که در پشت سکه‌های معروف او به چشم می‌خورد، ثابت کنیم. در این سکه نه فقط نمایش تمام رخ نیمتنه، که قبلاً از آن سخن گفتیم، دیده می‌شود بلکه حتی در سجع، شاهان شاه را می‌بینیم که بسی جالبتر از مورد یزدگرد دوم است، و یا آخرین شاه ظاهر می‌شود که مزین به همین واژه شاهان شاه است. از این رو، این ظهور جدید نمی‌تواند کاملاً بی‌اهمیت باشد و باید در ارزیابی کامل «سکه‌های یادگاری» غیرعادی (هرتسفلد) به یاری فرا خوانده شود.

گرد سکه همراه با نشانه‌ها — گرد سکه در هیچ کجا، تا آنجا که من می‌دانم، نقشی چونان سکه‌زنی ساسانیان بازی نمی‌کند. به رغم مشاهده مواردی معدود، مثلاً در سکه‌زنی دیادوخ‌ها (Diadochen)، که گرد سکه آراسته و تزئین شده است، این ویژگی را باید در محدوده سکه‌زنی متحصراً محک نشری برای ساسانیان — البته نه از آغاز آن — دانست. بر مبنای تازه‌ترین شاهد یعنی دراهمی از پیروز، متعلق به مجموعه خودم، تحول از زمان این شاه آغاز می‌شود.^۱ چهار دایره، یا بهتر گفته شود چهار نقطه، در خارج دایره مروارید به فواصل یکسانی از هم دیده می‌شود (نک: لوحه v/d): مفهوم آن هنوز معلوم نیست، با اینهمه، به نظر من باید تلمیحی از چهار اقلیم باشد که در شرح دوره ساسانیان همیشه از آنها سخن می‌رود.^۲ ما بعداً نیز بدین مسئله خواهیم پرداخت. بلاش (از این پس تنها از رویه سکه سخن می‌رود)!

۱. دو گونه‌ای که مقدماً به زمان شاپور دوم رده‌بندی می‌شود، احتمالاً ضرب یادبودی از برای او، اما ساخته شده از زمان خسرو پرویز است.

۲. یا در تقسیم مناطق کشور به چهار منطقه مقایسه کنید با: Noeldeke, Tabari 155, 2. در این مورد تقسیم جهان به نزد بیرونی نیز جالب است. نک: F. Altheim, Tuerkstudien, (in: La Nouvelle Clio, Bruxelles 1952, No. 1-2) 32 ff.

دایره مروارید را، بدون دلیلی مشخص برای ما، دوتایی می‌کند. کواذ بار دیگر به یک دایره مروارید باز می‌گردد، اما از سال سیزدهم سلطنتش ترکیب نمادهای نجمی هلال ماه و ستاره را در سه نقطه به حاشیه خارجی دایره می‌افزاید (نک: لوحه ۸/b). بنابراین، در حاشیه تحتانی مقابل و به همچنین چپ و راست افسر، دوباره ترکیبی از چهار نقطه برابر یکدیگر، همانند آنچه در مورد پیروز دیدیم، به وجود می‌آید با این تفاوت که در این مورد محور ۴۵ درجه چرخیده است. خسرو اول تنها یک دایره با هلالی بر رأس هر سه محور دارد. در دوران پس از او پیوسته ترکیباتی از یک تا دو حلقه، با یا بدون نمادهای نجمی آورده می‌شود. در نمونه‌ای جالب، طبق سکه‌های بیستم، جمع دو هلال - دایره (نقطه)، همچون مورد پیروز، به جای ترکیب هلال ماه و ستاره می‌نشیند. از آنجا که، به روایت سکه‌های سالمتر، گوی افسر بیستم همچون کره‌ای کوچک بر بالای دو هلال قرار می‌گیرد برای نخستین بار تقارنی کامل به وجود می‌آید که جز اینجا فقط در تلاش نهایی خسرو پرویز برای شکل‌بنیادی افسر دیده می‌شود؛ در آنجا ستاره‌ای جایگزین گوی شده است. پس از خسرو پرویز، تنها هر مزد پنجم، خسرو پنجم، و یزدگرد سوم چنان افسری را دارند. سرانجام، از سال یازدهم پادشاهی خسرو پرویز - تقریباً در هر سال و در هر سکه‌خانه - سجعی در حاشیه بیرونی قسمت تحتانی سمت راست سکه ظاهر می‌شود که متشکل از واژه *afid* برابر با نیایش (ستایش) است. حتی در مورد این واژه هم، بنابر آگاهی من، تعبیر مطمئنی وجود ندارد. اگرچه کسانی آن را یادآور ستایش خداوند در مسکوکات والیان اموری ایران، در همین محل و پس از فروپاشی قدرت ساسانیان، می‌دانند به گمان من این درآخم‌ها با چنان سجع الحاقی برای کاربردی خاص ذخیره شده بودند، زیرا سکه‌های زیادی مربوط به همین دوره به دست آمده که در همان ضرابخانه‌ها ضرب شده اما فاقد این ضمیمه و سجع است. شاید کشفیات جدید بتواند در این زمینه ما را یاری دهد.

دیگر در سکه‌زنی ساسانیان، صرف‌نظر از ضرب مجدد تصویر هپتالی‌ها بر روی درآخم‌های پیروز و کواذ اول و بلاش و خسرو اول، نوشتارهای رسمی حاشیه‌ای وجود ندارد.^۱ این ضرب مجدد هپتالی‌ها علاوه بر اینکه بیانگر پرداخت رسمی باج ساسانیان به خیون - هپتالی‌هاست از رسمیت یافتن واحد پول بیگانه نیز در حکومت خیونی خبر می‌دهد. پشت سکه - مطالبی که هر دو روی سکه را شامل می‌شود، در بخش رویه سکه ذکر شده است و در اینجا تکرار نخواهد شد. با دقت در تصاویر پشت سکه‌های ساسانی و اشکانی

1. R. Ghirshman, Chion. 9ff.

(مسکوکات سیمین) بلافاصله متوجه یک وجه مشترک در آنها می‌شویم، و آن چیزی است که با تصویر انتخابی اولیه مطابقت دارد. از گذشته‌های دور، آتشگاه به‌عنوان موضوع مرکزی شعائر آیین زرتشتی در سکه‌های پارس، میهن ساسانیان، جای گرفت و نقش آن به مثابه تصویری برای سکه برگزیده شد. در زمان اردشیر اول، نقش آتشگاه به‌عنوان تنها نقش انحصاری در پشت سکه ظاهر می‌شود. آتشگاه، متشکل از ازاره‌های چندی است و غالباً روی ستونی حاوی چند پایه عمودی که آن هم به نوبه خود روی پایه دوطبقه‌ای قرار دارد، استوار است. از بزرگترین صفحه آتشگاه دو پایه (در حقیقت چهار) مختوم به پنجه شیر جدا می‌شود که اینها نیز به نوبه خود روی ظرفهای قارچ‌مانندی قرار دارد و در مجموع به‌عنوان بخوردان انگاشته می‌شود و اینها به همراه پایه‌های آتشگاه دقیقاً با ارتفاع تنه ستون آتشگاه به اضافه صفحات پایه و عرشه برابر هستند. آنجایی که پایه‌های آتشگاه از صفحات عرشه آتشگاه شروع می‌شود، در هر کدام نواری با روبانی کوچک دیده می‌شود. مفهوم نوارها در هنر ساسانی معلوم است، و بیش از همه باید در مراسم آیینی نمودی خاص و مهم داشته باشد. این شکل آتشگاه پابرجا نمی‌ماند بلکه فقط تک و توک در مسکوکات مشاهده می‌شود، اما احتمال دارد که تمامی سکه‌هایی که بعداً آتشگاه را به‌تنهایی نشان می‌دهد، در خاور (بویژه در مرو) ضرب شده باشد.

شاپور اول از همان آغاز صحنه‌ای آیینی پدید می‌آورد: به آتشگاه، این زمان و بعداً هم بدون دو پایه طرفین و حفظ پایه اصلی و میانی، دو پیکره که مایلیم آنها را به تبعیت از اصطلاح اردمان^۱ «پیکره‌های دستیار» بنامم، اضافه می‌شد. آنها جامه‌هایی درباری یعنی جلیقه نظامی و شلوار گشاد چین‌دار بر تن دارند و افسرهای کنگره‌داری، که یادآور تاج اهورمزدا است، بر سرشان دیده می‌شود. گوی آرایش فرق سر به هیچ روی مشاهده نمی‌شود، برعکس هر دو موها را در گوی پشت سر جمع کرده‌اند. نوارها روبه پایین آویزان است. اینها موبد هستند، پیکره‌ها روی آتشگاه برگردانده‌اند. آنها یک دستشان را به شمشیری که از کمرشان آویخته تکیه داده‌اند و با دست دیگر میله‌ای را که به گویی منتهی شده، و در نتیجه نمی‌تواند نیزه باشد، نگاه می‌دارند.^۲ در ارزیابی این پیکره‌ها نباید فراموش کنیم که هنر ساسانی بسیار پایبند قرینه‌سازی است، و از این رو عجیب نیست اگر می‌بینیم وضعیت اشیاء در اطراف یک پیکره طبیعی نیست و به اصطلاح عوضی قرار گرفته است و

1. SK allgemein.

۲. این بازنامی، موضوع پژوهشهای واسمر Vasmer Num. Chron. 1928 بود که در جزئیات رنگ‌بناخته است و در ارزیابی احتمالات آن زیاده‌روی می‌کند و ویژگیهای تک‌تک فلزتها را نمی‌پذیرد.

مثلاً پیکره دستیار سمت راست، شمشیر را در طرف راست خود دارد. مایلم پیشاپیش تأکید کنم که با وجود محدودیت بسیار چارچوب این نوشته برای تعبیر دقیق باستانشناختی، که پژوهشی تخصصی می‌طلبد، من سعی کرده‌ام اشتباهات آشکار پیشین را بموقع و در جای خود تصحیح کنم.

هر مزد اول در نخستین ضرب (لوحه ۲/a) متعلقات صحنه را گسترش می‌دهد: تقارن فقط در توزیع اشخاص و در چرخش صورت به طرف آتشگاه حفظ می‌شود، وگرنه طرز ایستادن پیکره‌ها تغییر کرده است. در سمت چپ، شاه را که دست راست را بلند کرده و دست چپ را روی قبضه^۱ (؟) شمشیر گذاشته بوضوح مشاهده می‌کنیم. پیکره سمت راست، همچون پیکره‌های دستیار پیشین، باز هم موبدی است که حلقه‌ای را با دو نوار مواج به طرف آتشگاه و شاه دراز می‌کند: بنابراین، صحنه‌ای از مراسم تاجبختی رسمی است. چنین مراسمی به‌طور قطع برای نخستین و آخرین شاه در آتشکده^۲ آنهایت انجام شده است و برای بعضی از شاهان دیگر ساسانی نیز، که در موردشان صراحتاً گزارش نمی‌شود، مطمئناً به وقوع پیوسته است. هر مزد اول در دومین تصویر پشت سکه خود هم طرح جدیدی نقش می‌زند: شاه (سمت چپ) و موبد (سمت راست) هر کدام میله کوتاهی در دست دارند. واسمر، که عقایدی سودمند در این زمینه ابراز کرده است^۱، نظر موردتمان را که اینها را نه شمشیر بلکه میله (چوبدستی) می‌داند، ترجیح می‌دهد.^۲ آدمی می‌تواند صحت این توضیح را بپذیرد، زیرا پیکره‌ای بر روی سکه‌ها — بویژه سکه‌هایی با افسر نخست نرسی که ما تا به حال او را به اشتباه بهرام سوم پنداشته‌ایم — نوک میله‌ای را مستقیماً در مقابل آتشدان نگه داشته و از این رو احتمال داده‌اند که ابزاری برای روشن کردن یا نظافت آتش بوده است. در زمان بهرام دوم، پیکره‌ها دوباره به حالت گذشته، یعنی روی گردانده از آتشگاه، باز می‌گردند و در این حالت پیکره دستیار سمت چپ شاه قرار می‌گیرد. در دومین تصویر پشت سکه، بهرام دوم (سمت چپ) دوباره روی به آتشگاه دارد و در سمت راست او، پیکر بانویی، همچون او روی به آتشگاه، با کلاهی عقابی قرار دارد که حلقه گلی را که بیشتر نشانگر تقدیم است تا دریافت، دراز کرده زیرا شاه نیز دست راست را بلند کرده است. در مورد این تصویر پشت سکه که رویه‌ای مشابه و فقط مرتبط با آن دارد، و همچنین درباره تصاویر نیمتنه گروهی این شاه هنوز نمی‌توانم نظری ثاقب ابراز دارم. این مسئله تنها طی شرح و توضیح مفصل افسرهای حیوانی شکل ساسانی ممکن است. با وجود این، دو موضوع در اینجا روشن می‌شود: نخست اینکه تصاویر

1. Num. Chron. 1928, 298f.

2. Ebenda.

خانوادگی از سنت رومی تصاویر خانوادگی عهد سورها، که آنها آگاهانه و با قصد کامل انجام می دهند، پیروی می کند، و دو دیگر اینکه این اشکال ویژه با برپایی ولیعهدنشین در سگستان مرتبط است. از این رو، یکی از این افسرها بایستی تاج سگان شاه باشد. متأسفانه ما در مورد تاریخ سه بهرام خیلی کم می دانیم و در نتیجه، برای حل این مشکل به حدسیات بسنده کرده و به امید تصادفی مطلوب نشستیم. نرسی برای هر دو گونه افسر خویش، دو شکل پشت سکه هم دارد. از این پس، پیکره های دستیار به علت اعمال آیینی، پشت به آتشگاه کرده اند. هر دو، میله هایی را که قبلاً از آن یاد کردیم در یک دست و ظرفی شکم دار را که احتمالاً در بردارنده عصا، بخور یا نظایر اینهاست، در دست دیگر گرفته اند. پیش از بحث درباره مرحله بعدی یعنی مرحله دریافت ضمایمی چند، و با توجه به وابستگی ساسانیان به تقارن تصاویر، مایلیم موضوعی را مطرح کنم. به عقیده من پیکره دستیار دوم، که در کل موبد پنداشته شده، با اینکه افسر شاهنشاهی به سر ندارد می تواند اشاره به شاه باشد. پیش از این سار^۱ مشخص کرده است که گوی پشت سر در هر شرایطی فردی از خاندان شاهی را نشان می دهد. افزون بر این، در پیکره سمت راست هم از زمان افسر دوم نرسی (با برگشت گاه و بیگاه) آرایش گوی فرق سر دیده می شود یعنی همان گونه که شاه را نشان داده اند. این تعبیر با سکه های کاملاً متأخر از عهد خسرو پرویز که هلال افسر از روبه رو نمایانده شده تأیید می شود. بنابراین، شاه را دو بار در یک تصویر داریم. به احتمال قریب به یقین می توان شاه را در دو نقش مختلف فرض کرد، و یا این ظهور مجدد شاه را دلیلی بر توالی دو صحنه بلا فصل و مرتبط دانست که مراسم تاجگذاری را به نمایش می گذارند. در تأیید این مطلب اضافه می شود که شکل افسری از اردشیر اول (لوحه ۱/د) تاج کنگره ای اهورمزدا را دارد که در آن گوی موی فرق بدون پوشش حریر نقش شده است. معذک، در مقایسه با مشکل نماد، مسئله آرایش در درجه دوم اهمیت قرار می گیرد. افسر کنگره دار می تواند افسری تشریفاتی باشد که فقط در مراسم تاجگذاری به کار می رفت و در زندگی روزمره شاه کاربردی نداشت، مشروط بر اینکه خود افسر شاهنشاهی کنگره هایی — همچون شاپور اول و دوم — به منزله نماد نداشته باشد.

از زمان هرمزد دوم، نیمتنه اهورمزدا (چنانچه کلاً انگاشته می شود) در میان شعله های آتشگاه و در جهات مختلف ظاهر می شود. شاپور دوم نیز همین نقش را، و همزمان شکل قدیمی را، بدون نیمتنه اهورمزدا می آورد. علاوه بر این، در ضربهای او بندرت آتشگاه اردشیر اول بدون پیکره های دستیار به چشم می خورد. گاه گاهی صرفاً در پشت سکه های

۱. متأسفانه نقل قول راگم کرده ام. Saare, Iranische Felsreliefs.

منقوش روی تنه ستون آتشگاه واژه راست rast (حقیقت) یافت می‌شود. شاپور سوم در سکه‌ای خرد، نوارهای شهریاری (و نه حلقه!) را به عنوان تصویر پشت سکه، با وقفه‌ای نادر که بیانگر اهمیت دوگانه نقش تصویر است، به کار می‌برد. ظاهراً در اینجا با ضرب سکه‌های مربوط به تاجگذاری سروکار داریم که با اینکه پول حقیقی بوده، هم نقش ژتون را بازی می‌کرده و هم نقش پول را. بهرام چهارم تصویر سر شاهی را به تصاویر گونه‌گون سکه‌ها اضافه می‌کند. این سر با چرخش به سمت راست نمایانده شده است. شاهین به مراسم تاجگذاری تعلق دارد و من مشتاقانه مایلم چنین نتیجه‌گیری کنم که افسر ولیعهدی پارس از میان باشلیق‌های حیوانی شکل، در کلاه سر شاهی قابل جستجو است. البته این مسئله کاملاً قطعی نیست. گونه قابل توجهی از نیمتنه ایزدان در میان شعله‌ها را مدیون بهرام پنجم هستیم: در این گونه خاص نیمتنه ایزد در میان شعله‌ها منحصرأ به سر ایزد محدود می‌شود، و همین امر باعث شده تا سر بزرگتر نمایانده شود و تمام جزئیات افسر شاه، که بر سر ایزد است، قابل تشخیص باشد. این مورد را، جز اینجا، فقط در مورد بلاش می‌بینیم. اما بزودی این بازنمایی کنار گذاشته می‌شود و بار دیگر نقش میان شعله‌ها که با بهرام چهارم به دلیل سبکی کنار گذاشته شده بود، بنهایی جا باز می‌کند (نک: تصاویر لوحه ۶). ما در عین حال سکه‌های زر کوشان متأخر و نیز فرمانروایانشان را از خاندان ساسانی^۱ که در آنها شیوا (Śiva) در پشت سکه‌ها به گونه ساسانی تغییر یافته است و افسری مشابه بر سر دارد، یادآور می‌شویم. با پیروز، دگرگونی مهمی در نقش پیکره‌های دستیار ظاهر می‌شود: آنها روی به بیننده می‌گردانند و هر دو دست را به حالت نیایش مقابل آتشگاه می‌گیرند. این نقش مدت زمانی دراز دوام می‌آورد. حتی به نظر می‌آید در آرایش جامه نیز تغییری صورت گرفته باشد: شلوارها کوتاه‌تر و به همان نسبت تنگ‌تر شده است و یک برآمدگی در ناحیه زانو دارد. نوارها کوتاه‌تر شده، و در بازنمایی افسر متوجه می‌شویم که تأکید بر گوی فرق سر است نه بر بالهای ایزد پیروزی [بهرام] که از زمان پیروز بر قسمت فوقانی افسر نصب شده است. سرانجام، با کواذ توسعه دیگری در تصاویر موجود پدیدار می‌شود: باز نمود شاهنشاه با دیهیم و حلقه‌ای در دست با چرخش به سمت راست.^۲ تأثیر مسکوکات رومی و بیزانسی در این پشت سکه‌ها غیرقابل تردید است، با این حال، بیش از این نمی‌توان در مورد آن سخن گفت. در مورد این مطلب به هنگام بحث مسکوکات شاهان هر دوره به‌طور مشروح بحث خواهم کرد، و البته یادآور

۱. vgl. E. Herzfeld KSC Pl. II und III allgemein.

۲. تمامی این توضیحات نه در مورد ضربهای ولیعهدی بلکه اشکال افسر واسط هستند.

می‌شوم که درباره‌ی پاره‌ای مشکلات در جای دیگری سخن گفته‌ام.^۱ با وجود این، از هم اکنون می‌توانم عنوان کنم که در تمامی موارد فرمانروا در حکم شاهنشاه باز نموده شده است. همچنین در مورد علل قسمت اعظم ضرب این مسکوکات توانستم به نظر جدیدی دست یابم که بعداً در تجزیه و تحلیل نتایج تنظیم سکه‌ها ارائه خواهد شد. با شروع دوره خسرو انوشروان بار دیگر پیکره‌های دستیار، همچون زمان شاپور اول، میله‌ته گرد درازی در دست می‌گیرند. این پیکره‌ها در ترکیب تصویر *CHV* بر شمشیری، یا بهتر گفته شود بر میله‌ای، تا ارتفاع باسن تکیه دارند. حالت تمام‌رخ همچنان حفظ می‌شود. با هر مزد چهارم نوار خارجی، پس از آنکه از زمان خسرو انوشروان هر دو روبان تنه ستون آتشگاه نیز (از زمان نرسی همیشه تقریباً در اینجا قرار دارند) به طرف بالا چرخانده شدند، به بالا چرخش می‌یابد. خسرو پرویز نیمتنه‌ایزد بانویی در میان شعله‌های آتش را به منزله آخرین تصویر پشت سکه، که با بزرگترین معمای تصاویر سکه ساسانی همزمان است، نقش می‌زند.

به‌طور خلاصه می‌توان عنوان کرد که آتشگاه تصویر اصلی پشت سکه است که اغلب با پیکره‌های دستیار همراه می‌شود و غیر از نمادها، حلقه شهریاری و سر شاهین که هر دو مربوط به مراسم تاجگذاری هستند، و باز نمود ایزد بانو با شعله‌های آتش و شاهنشاه با تزئینات کامل، به عنوان پشت سکه ویژه انجام وظیفه می‌کند. بتازگی به سکه مسین کوچکی^۲ با تصاویر نیمتنه در هر دو روی سکه دست یافته‌ام که ظاهراً ضربی از کواذ برای ولیعهدش، خسرو، است. هنوز به واحد بزرگتری برنخورده‌ام که تأییدکننده این نظر باشد و از این رو این پشت سکه را در جداول منظور نکرده‌ام.

سجعه‌ها - هر چند سجع رویه سکه از همان آغاز تقریباً تمام گرد سکه را اشغال می‌کند، برعکس در پشت سکه از همان نخست دو پاره می‌شود، البته این تکه‌ها با هم مربوط هستند. عبارت اصلی پشت سکه در آغاز چنین است: *nura = آتش*، *i* (اضافه با معنانگار $zy = zi$) ... (که در اینجا نام شاه می‌آید: برای نمونه اردشیر. [آتش اردشیر]). سجع، مانند رویه سکه، از بخش فوقانی سمت چپ سکه آغاز می‌شود و در جهت مخالف عقربه‌های ساعت امتداد می‌یابد. هر دو واژه نخستین در سمت چپ و نام شاهنشاه در طرف راست قرار دارد. اما بزودی طرفین جابه‌جا می‌شود و کتابت معکوس هم پیش می‌آید. با شاپور سوم، تا آنجا که من مشاهده کرده‌ام، به جای *nura*، مترادف آن *atur* = آتور جایگزین می‌شود. به نظر من این تغییر نمی‌تواند کم‌اهمیت باشد و احتمالاً ریشه در کاربرد مذهبی دارد. در زمان بهرام چهارم،

1. R. Goebel, *zwischenkrone*.

۲. در مجموعه Mechitaristen - Kongregation, Wien.

نشانه اختصاصی سکه‌خانه‌ها برای اولین بار در پشت سکه^۱، نخست در قسمت فوقانی چپ یا راست آتش و گاهی نیز منقسم در هر دو جانب، ظاهر می‌شود. اما از پیشتر در بالا و پایین آتش سجعهایی وجود دارد که ما هنوز به آنها اطمینان نداریم، زیرا سکه‌هایی که دارای چنان سجعی هستند، به رغم مرغوبیتشان، بسیار اندکند. از عهد یزدگرد اول این قسمت برای ترکیبی از هلال ماه و نقطه‌ها ضرورت پیدا می‌کند. از این رو، نشان اختصاصی سکه‌خانه^۲ به سمت راست، که تا حال واژه آتور در آنجا قرار داشت و اکنون بناچار حذف می‌شود، نقل مکان می‌کند. افزون بر این، سکه‌های بی‌نشانه بسیاری وجود دارد. در زمان یزدگرد دوم، گاه‌گاه واژه *nevak̄h* در جای *nēvak̄h*، برابر با شکوه و جلال، قرار می‌گیرد.^۳ این واژه منحصرأ در زمان این شاه روی سکه‌ها یافت می‌شود، و احتمالاً فقط یک سکه‌خانه انحصاری (تیسفون) است که این سکه‌ها را ضرب می‌کند. علت نقر نوشته برایم معلوم نشده است اما باید نقشی در شعایر مذهبی داشته باشد.

در زمان پیروز گنجینه‌ای از نوآوری‌ها شکل می‌گیرد، که هرچه در این باره گفته شود کم است، و در عهد هموست که طرح ثابتی ظاهر می‌شود: سمت چپ نام شاهنشاه، و سمت راست نشانه اختصاصی سکه‌خانه. در برخی دراهم‌های پیروز از ضرابخانه‌های مختلف، گونه‌ای طغرا  که همچون (پ) یا (م) به نظر می‌آید، اما سیاق دیگری دارد، ظاهر می‌شود. من این طغرا را رمز نام پیروز، همانند طغرای GDH برای خور (*xuarr*)، می‌دانم که غالباً در محل نام پیروز، و گاهی هم در زیر آن، قرار می‌گیرد. بعدها، بر روی دراهم‌ها در محل نام شاه طغرای مذکور قرار می‌گیرد. سالشماری نیز برای نخستین بار در روی دراهم‌ها پدیدار می‌شود. با وجود این، ما سالشماری را برای پیروز فقط تا سال هشتم مشاهده می‌کنیم و شمارش بار دیگر در تمامی سالهای بعدی کنار گذاشته می‌شود. بعداً در این مورد سخن خواهیم گفت. بلاش و کواذ در دوره پادشاهی نخستین خویش نام سکه‌خانه را در سمت راست درج می‌کنند و در قسمت چپ فقط نام خود را می‌آورند. جاماسپ سنت سالشماری را از نو ادامه می‌دهد و بدین ترتیب آن را وارد سکه‌زنی می‌کند، و پس از او کواذ اول نیز نمی‌تواند از این وسیله شهرت آفرین چشم پوشد. پس از آن، تا پایان سکه‌زنی طرح زیرین پایدار می‌ماند: سمت چپ تاریخ سال، و سمت راست نشانه اختصاصی سکه‌خانه. این طرح محدوده‌ای بس فراتر از دوره ساسانی را در بر می‌گیرد و قاطعانه بر سکه‌زنی آغازین اسلامی در ایران اثر می‌کند.

ویژه سجعه‌های پشت سکه — انحراف از سجعه‌های عادی بسیار نادر است و، چنانچه در

۱. در روبه سکه‌های زمان شاپور دوم. ۲. ضرابخانه، از این به بعد بیشتر به صورت کوتاه MA آورده خواهد شد.

۳. تا حال به حکم «نیایشگر» تلقی شده. نک: Paruck 290.

جای دیگری نوشته‌ام، توجه ویژه‌ای را می‌طلبد. چنان ویژه سجمهائی را در سکه‌های زر کواذ اول، و خسرو انوشروان، و سکه‌های زرو سیم خسرو پرویز می‌توان دید. در سکه‌های کواذ اول: *Yuvan αβζūd* = جوانی بالا گرفته^۱؛ در سکه‌های خسرو انوشروان: *gehān farrax* = *kūnet* = آنکه به زمین شکوه می‌بخشد و در سکه‌های زر خسرو پرویز: *gēbān apēbīm* = *kartār* = آنکه ایران را از ترس می‌رهاند، و در سکه‌های زرو سیم وی: *Erān abzūd* = *danīst* = ایران نیرومند شده است (*dānist* با معنانگار *hāwēttōn* = *hwytwn* نوشته شده). در مورد این سجمه‌ها باید در جای خود سخن گفته شود، لذا در اینجا تنها یادآور می‌شویم که عبارت پردازیه‌های رسمی دوران قیصرهای روم متأخر در این ویژه سجمه‌ها شدت اثر گذاشته و به دلیل تأثیرات عمیق متقابل بین دو امپراتوری تشابه آنها را شگفت‌آور ساخته است.^۲

در مورد سجمه‌های اضافی کوتاهی که گاه و بیگاه در پشت سکه‌ها به چشم می‌خورد، و هنوز برای ما نامفهوم است، بالاتر سخن گفته‌ایم. این سجمه‌ها یا ضرابخانه را معرفی می‌کند، و یا مربوط به کیش و آیین خاصی است. بنابر آگاهی من چنین گونه‌هایی برای نخستین بار روی درآخم‌های بهرام دوم در بالای شعله آتش ظاهر می‌شود و جز این در قسمت تحتانی آتش نیز مشهود است. در زمان شاپور دوم، بر روی بعضی از دینارها واژه شاهیکان (*šāhīgān*) (با معنانگار *mlk' = malki*) نوشته شده که هر تسفلد آن را صفت آتش مرو می‌داند^۳، بدین ترتیب، فرض ما درباره پیدایی نخستین علائم ضرابخانه‌ها در زمان شاپور دوم تأیید می‌شود. واژه راست، که قبلاً به آن اشاره کردیم، از زمان اردشیر دوم تا پیروز روی تنه ستون آتشگاه یافت می‌شود. شایان توجه است که این واژه از زمان کواذ اول به بعد دیگر پدیدار نمی‌شود. علائم جنبی — مهمترین علائم جنبی که در پشت سکه‌ها ظاهر می‌شود، نقطه چینه‌های مختلفی است که در آغاز، خاص ضرابخانه مفروض تیسفون است که پاره‌ای می‌تواند نشر و پاره‌ای هم ناشر یعنی سکه‌خانه را بشناساند. رایجترین نمادها، همچون فروهر و نماد ورز، همچنین سه نقطه غالباً در روی تنه ستون آتشگاه قرار دارد، اما بعداً آنها را بیشتر در سمت راست یا چپ قسمت فوقانی آتش و یا در ترکیب هر دو جانب می‌بینیم. در زمان نرسی چنان ترکیبی معمول است. با اردشیر دوم علائم جنبی ناپدید می‌گردد و بار دیگر از زمان یزدگرد اول به صورت ترکیبی از هلال ماه و نقطه (این ترکیب پیشتر در پارس مرسوم بود) در ترتیبه‌های مختلفی تا دو برابر در هر دو جانب ظاهر می‌شود. آنچه را که این علائم بایستی نشان

۱. بخشی از ترجمه‌های لاتینی را از E. Herzfeld, A. M. I. IX (1938) اخذ کرده‌ام.

۲. من در مقاله خود R. Goebel, *Weltherrscher* دقیقتر بدین موضوع پرداخته‌ام.

دهند هنوز نمی توانم تعبیر کنم، و چون این ترتیب فقط در دوره این شاهنشاه دیده شده مشکل ما دو چندان می شود. بهرام گور در قسمت فوقانی طرف راست سکه ای، نقش هلال ماه دارد اما ترکیب ستاره در سمت چپ و هلال ماه در سمت راست تازه از عهد پیروز پدیدار می شود و از این لحظه به بعد پایدار می ماند، و جزو ویژگیهای سکه های متأخر ساسانی می شود. استثناها: خسرو انوشروان (سکه زر: دو ستاره)؛ بهرام ششم (سکه زر: دو ستاره)؛ خسرو پرویز (سکه زر: هلال ماه و ستاره در هر دو جانب)؛ بیستهم (سکه نقره: ستاره در سمت چپ و هلال ماه با نقطه در بخش تحتانی سمت راست آن). آنچه را هم که این استثناها می نمایانند خارج از محدوده اطلاعات ما است.

گرد سکه — در این مورد به مطالبی که در بحث رویه سکه مطرح کردیم مراجعه کنید. از پیشتر، زمان شاپور دوم، سه دایره در گرد سکه ظاهر می شود که در واقع متعلق به عهد خسرو پرویز است اما به اشتباه آن را به شاپور دوم نسبت داده اند. دو برابر شدن واقعی دوایر در زمان کواذ اتفاق می افتد اما پایدار نمی ماند. بهرام ششم، مانند رویه سکه، به رأس هر یک از چهار محور دایره پشت سکه هلالی می افزاید. خسرو پرویز سه دایره را بر می گزیند که نخست فقط با چهار هلال تنها اما بعداً با ستاره ای تکمیل می شود. این ترکیب با استثنائاتی جزئی تا پایان سکه زنی پایدار می ماند. در ویژه در اخم های خسرو پرویز با ایزد بانو در میان شعله های آتش، این ترکیب چهار هلال ماه - ستاره بین دایره بیرونی و دو دایره داخلی پدیدار می شود (نک: ۱۰/۵).

در مورد نحوه تقسیم دایره قبلاً در مبحث رویه سکه سخن گفته شد. به احتمال زیاد، طبق نظر هرتسفلد، گروه نمادهای نجمی و تأثیری که آخرین افسر خسرو پرویز گذارده است حاصل فکر کسی بوده که آنها را نقش زده است.^۱ اما در عین حال به معنای تحریف قهری پیوستگی جداول ما خواهد بود اگر کسی بخواهد رشد طبیعی مشهود در آنها را نفی کند. از این رو، احتمال ارتباط پادشاهی چهار اقلیم عالم به دست فرمانروای عالم، شاهان شاه، پابرجا می ماند. نظر به اینکه دوایر صرفاً عنصر شاخص آرایشی است، باید نمادهای نجمی و توزیع آنها مفهوم ژرفتری داشته باشد.

ضرایخانه ها

با تنظیم بازمانده سکه هایی که از دوره ساسانی به دست ما رسیده و تقسیم آنها به دو گروه

1. A. M. I. IX (1938) 114, 123, 158

این امر از این روی نمی تواند درست باشد که شاهان بعد از وی دوباره تصویرگوی را دارند، آنچه را که هرتسفلد طبعاً می بایست مسکوت گذارد. بنابراین «تنها مسئله سبک سکه» در میان نیست.

شاهان و ضرابخانه‌ها، ارزش آن به مثابه مأخذی برای تاریخ امپراتوری ساسانی تثبیت و مسجل می‌شود. امروزه، به استثنای بهرام سوم که هنوز نتوانسته‌اند برایش سکه ثابتی در نظر بگیرند و همیشه در بازنگریهایشان سکه‌هایی را برای وی منظور می‌کنند که در واقع ضربهای آغازین نرسی هستند^۱ و نیز انتساب قطعی تعدادی سکه زر متأخر ساسانی به پادشاهی خاص که پاره‌ای از آنها به خسرو انوشروان و کواذ اول و خسرو پرویز تعلق دارند، دیگر هیچ‌گونه اختلاف نظری در انتساب هر یک از سکه‌های موجود به یکی از شاهان وجود ندارد. اما برخلاف آن، مشکل ضرابخانه‌ها هنوز هم به قوت خود باقی است و مسائل بسیاری بستگی به این مشکل‌زدایی دارد. با رسم محور مختصاتی از شاهان و سالهای پادشاهی آنان در یک طرف، و ضرابخانه‌ها و احواد و اجناس مضبوط در آنجا و تواتر آنها در جانب دیگر، بهتر می‌توان بروز وقایع تاریخی را مشاهده و مطالعه کرد و این طریق بسیار دقیقتر از آن است که به دنبال سکه‌زنیهای دیگر برویم. البته تکمیل دقیق چنان محور مختصاتی نمی‌تواند بدین زودپها آغاز شود. من از همان ابتدا مخالف بودم که به انتظار مجموعه وسیعی از سکه‌ها بنشینیم. درست به دلیل همین درنگ در موضوع خودمان ارتباط علمی را در بعضی جهات از دست داده‌ایم، و از این رو من با آگاهی کامل بر ناتمامی و نقص کارم و مسائل پراکنده آن، این جداول ضرب (جداول ۱-۱۲) را ارائه می‌کنم.

تا زمان پیروز، درآخم‌های ساسانی هیچ تاریخی را نشان نمی‌دهد. اما بعد قانون استواری وضع می‌شود که برای همیشه باقی می‌ماند. پیش از پیروز، طبقه‌بندی در خلال سلطنت هر شاه ممکن است تنها بر مبنای دیدگاه سبکی به دست آید، آنچه برای نمونه در مورد شاپور دوم به علت پادشاهی درازمدتش به بهترین وجه قابل مشاهده است. صرف نظر از استثنایهای معدودی از زمان همین پادشاه، برای اولین بار نشان اختصاصی ضرابخانه‌ها را بر روی سکه‌های بهرام چهارم می‌بینیم. بنابراین، از پیشتر برای تمیز ضرابخانه‌ها هم به خصوصیات سبکی وابسته‌ایم.

نام سکه‌خانه‌ها بندرت روی سکه‌ها به طور کامل نوشته شده است. گاهی به اختصارهایی، از نوع طویل آن، و حتی یک بار به معنانگار بسنده می‌کنند اما غالباً بشدت کوتاه، و با روشهای بسیار گونه‌گون، می‌نویسند. موانع دیگری هم به رمزیابی این کوتاه‌نوشتها اضافه می‌شود: این نشانه‌های اختصاصی ضرابخانه‌ها، به دلیل استعمال دائم، اشکال خاصی به خود گرفته‌اند که به نظر می‌آید از تکامل الفبای در حال پیشرفت برکنار مانده باشند، آنچنان که اگر

۱. پیشگامان من در مخالفت با انتساب آن به بهرام سوم عبارتند از: R. Vasmer Num. Chron. 1928, 303 ff و E. Herzfeld in KSC 35 و به همچنین همو در A. M. I. IX (1938)

به این مسئله توجه نشود، قرائتهای اشتباه اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. افزون بر این، کنده‌کاران همیشه مسلط به خط نبودند، ولی در عین حال اگر به نوسان تک‌تک حروف در زیر دست قلمزن بدقت توجه شود بسیاری از نشانه‌های اختصاصی ضرباخانه‌ها که پاروک یا دمرگان ارائه می‌کنند توضیح کاملاً معقولی پیدا می‌کند. اگر اشتباه بموقع فهمیده شود، بعداً تصحیح می‌شود اما اشتباه پیشین، به حال خود گذاشته می‌شود، و من نمونه‌هایی از آنها را جمع‌آوری کرده‌ام.

حال، گروهی ثابت، همیشگی و مطمئن از نشانه‌های اختصاصی ضرباخانه‌ها باقی می‌ماند که باید مکان و محل ضرب آنها شناسایی شود. به‌طور عادی بایستی می‌توانستیم ضرباخانه‌های ساسانی را در جایی بین سکه‌خانه‌های پارتی و ضرباخانه‌های اموی، که شناخته‌تر هستند، قرار دهیم، اما از آنجا که محل ضرباخانه‌های پارتی خود مشخص نیست انتظار کمک چندانی نمی‌توان داشت. اما وضع در مورد سکه‌خانه‌های اسلامی بهتر است. واکر در این بخش کار اساسی را، که حتی برای سکه‌شناس ساسانی هم غیرقابل چشم‌پوشی است^۱، انجام داده است. من بسیار متأسفم که اثر هر تسفلد را در مورد ضرباخانه‌های ساسانی، که با امعان نظر در سفالینه‌های مکتوب ساسانی نوشته شده — سفالینه‌هایی که بر روی آنها علاوه بر اسامی کامل مکانها در حاشیه، نشان اختصاصی معمول کشوری (استانی) را هم در میانه آورده‌اند — کاملاً نادیده گرفته و در مقاله‌ام راجع به موقعیت و وظایف سکه‌شناسی ساسانی از آن استفاده نکرده‌ام، زیرا اثر او، که در نشریهٔ کنگرهٔ جهانی سکه‌شناسان (۱۹۳۶)^۲ به چاپ رسیده، همچون همهٔ کارهای او حاصل تدقیق کوتاه (و اندکی مشروح) اما بسیار خلاق است که می‌تواند برای این بخش از سکه‌شناسی ساسانی بسیار مفید افتد. از این طریق برای مشکل نخستین کمکی پیدا شد، اما متأسفانه به تکمله‌هایی برای این گزارش (آزمایش) شایان توجه دست نیافته‌ام.

برای تنظیم جداولم، که من مؤکداً آنها را آزمون اولیه می‌نامم و مطلقاً نمی‌تواند صورت نهایی باشد، به تلفیقی از ملاحظات ذیل نظر داشته‌ام: مسئلهٔ اول این بود که آیا ضبط کاملی از نام وجود دارد یا نه؟ در صورت نبود این ضبط، امکان‌پذیرش از میان آثار موردتعمان و معاصرانش، یا صاحب‌نظران پس از او، وجود داشت. در میان این راه‌حلهای ممکن، از میان شهرهایی که در آنها سکه می‌زدند آن شهری بیشترین بخت احتمالی را دارا بود که یا در تاریخ ساسانیان اهمیتی داشت و یا در مضروب‌ات عصر اسلامی به آن اشاره شده بود. البته

1. J. Walker, Arab - Sassanian Coins (London 1941).

2. E. Herzfeld, Mint - names.

بیشترین بخت طبیعتاً نصیب مراکز بزرگ می‌شود که می‌توانیم ضرب بدون وقفه‌ای را در آنها تصور کنیم. بعلاوه، من جست و جوی معادن را در مسافتهای نزدیک ضروری می‌دانم. ضربخانه بایستی به لحاظ اقتصادی مقرون به صرفه باشد. برای ما ثابت شده که هنگام بازیابی مجدد سکه‌خانه‌ها طبعاً باید به دیدگاههایی توجه کنیم که هنگام تأسیس آنها مورد توجه بوده است و، در نتیجه، هرگونه توسل به پندار و گمان کاملاً بی‌معنی است. در اینجا نیز، مانند دیوانسالاری امپراتوری روم، می‌توان اصول را ساده فرض کرد.

در صورت نبود دیگر اطلاعات، تنها چیزی که برای ما باقی می‌ماند ساخت گروههای سبکی است که می‌توانیم براساس سکه‌هایی که بهتر جایابی شده‌اند به مکان تقریبی ضربخانه‌ها پی ببریم. در عین حال، باید توجه کرد که تفاوت‌های سبکی، برای نمونه بسیار پیچیده‌تر از مسکوکات امپراتوری روم هستند. هرچند تمیز مضروب‌ات شرقی روم چندان آسان نیست، به هر حال سنجش سبکی وسیله‌ای اضافی برای تفکیک ضربخانه‌ها است.

پس از ورود پیروزمندانه اردشیر اول به خاور، مرو که با آتش شاهش معروف است و بعداً هم غالباً با همین خصیصه مشخص می‌شود به عنوان پایگاه انتخاب می‌شود. با اطمینانی تقریبی می‌توان گفت که مسکوکات خاصی که خصوصیاتشان با دیگر سکه‌ها تفاوت بسیار دارد فراورده‌های این ضربخانه هستند. ما بعدها مشاهده خواهیم کرد که تمامی شاهانی که اقدام به جنگهای تهاجمی یا تدافعی می‌کنند عملیات جنگیشان را در سکه‌شناختی بازتاب می‌دهند و گشایش ضربخانه‌های مشخصی نیز به این لشکرکشیها وابسته است. مستمری سربازان باید در محل استقرارشان پرداخت شود و، بدین ترتیب، در کنار مسئله منابع اقتصادی ضرورت اقتصادی هم سر برمی‌آورد. اما سیاست اقتصادی هم تأثیر خود را دارد، که بعداً به جزئیات آن خواهیم پرداخت. به هر حال، ما از دلایل ایجاد ضربخانه تصویری داریم. مسئله بعدی بدون تردید متوجه سازماندهی و وابستگی می‌شود.

هر کس با توجه به مجموعه سکه‌ها براحتی می‌تواند ضربهای شرق و غرب را از یکدیگر تمیز دهد. از آنجا که شمار ضربخانه‌ها بنابر نیازمندیهای نظامی افزایش می‌یابد (این امر از زمان پیروز اتفاق می‌افتد، حتی اگر نه زودتر، زیرا به گمان من پرداخت مستمری سربازان به زمان شاپور دوم باز می‌گردد) فرضی را که سازماندهی براساس نیازهای نظامی، هرچند نه کلاً وابسته به آن، انجام می‌گیرد، نزدیک به یقین می‌کند. از این رو تا زمانی که خلاف این ثابت نشده است، من ضربخانه‌ها را به چهار گروه تقسیم می‌کنم، و این چهار گروه مشابه مناطق زیر فرمان چهار سپاهبند خسرو انوشروان است؛ و از آنجا که این تقسیم بایستی بر مبنای ملاحظات معقول استراتژیکی و بویژه پیش‌بینی فنی طبیعت انجام گیرد، احتمالاً با تقسیم‌بندیهای پیشین

مطابقت می‌کند. این تقسیم‌بندیها با وجود برخورداری از رشدی طبیعی، شبکه‌راهها و تدارکات را نیز همیشه مدنظر داشته است. در جوار این، تقسیم‌بندی قدیمی به چهار اقلیم کیهان نقش مهمی دارد زیرا مرکز ایران فاقد مکانهایی مناسب یا پراهمیت است، و هرگونه زندگی در ایران در کناره‌ها شکوفا می‌شود.

ضرابخانه‌ها می‌توانند تحت نظارت دفتر واستریوشان سالار، رئیس امور مالی، که تا اندازه‌ای با راسیونالی^۱ رومی مطابقت دارد، بوده باشد. از کل مضروب‌ات پیدا است که از همان آغاز مدیریتی مرکزی وجود داشته که بر سکه‌زنی نظارت می‌کرده است. مطمئناً در بدو امر یعنی زمانی که فقط یک یا دو ضرابخانه فعال بوده است، گسترش سکه‌خانه‌ها از تیسفون آغاز شده است. بعداً از زمان بهرام دوم، در کل امپراتوری شاهد هماهنگی در نشر سکه‌زنی می‌شویم که لازمه آن هدایت مرکزی بوده است. در عین حال، در تمامی مدت، ضرابخانه‌هایی مرکزی وجود داشته که شاخص بوده و بار اصلی ضرب را هم بر عهده داشته‌اند. ظهور گاه و بیگاه بعضی نشانهای اختصاصی ضرابخانه‌ها، حاکی از برپایی سکه‌خانه‌های موقتی است که به وسیله ضرابخانه مرکزی تأسیس و سپس دوباره برچیده می‌شدند. در عین حال، به حکم عقل، ضرابخانه‌های ایرانی براحتی قابل حمل و نقل بوده است زیرا در غیر این صورت نمی‌شد وجود چنان شعباتی را که بفوریت برپا شده اما مرغویت سکه‌هایشان، حداقل در زمان متأخر، که از ضرابخانه مرکزی نبوده است باور کرد. از زمان آغازین تا حدود سلطنت بهرام گور، گاه‌گاهی صیغه محلی ظاهر مضروب‌ات بسیار زیاد است، و با ظرایف سبکی بهتر از دوره متأخر می‌توان کار کرد، زیرا بعداً بشدت مشمول استاندارد می‌شوند. حال بر مبنای مشاهدات جاری جای شگفتی نخواهد بود اگر کوچ کارگران سکه‌زنی را هم فرض کنیم، زیرا من جز این نمی‌توانم جابه‌جایی سبکی چندی را که بخصوص در زمان شاپور دوم و خسرو پرویز نظرم را جلب کرده است توجیه کنم.

علاوه بر این، یک ضرابخانه منحصر به فرد ساسانی یعنی سکه‌خانه‌ای که با نشان اختصاصی ب.ب.ا (BBA) مشخص شده بایستی گاه به گاه سیار بوده باشد. بنابر شواهد، این ضرابخانه با شاه حرکت می‌کرده و برای مدتی در زمان متأخر سکه نمی‌زده است و فقط بعضی اوقات طلا ضرب می‌کرده است. برای توضیحات دقیقتر به بحث ضرابخانه‌ها، در فصول بعد، مراجعه کنید. چنانچه سوای این ضرابخانه، سکه‌خانه‌های بسیار دیگری نیز وجود داشته قابل اثبات نیست و من آن را محتمل نیز نمی‌دانم.

شمار ضرابخانه‌ها بنابر هر دوره مختلف است. در آغاز، سکه‌خانه‌های اندکی، دو یا سه، وجود داشت. مشکلات فزاینده و جنگهای پیوسته ازدیاد شمار ضرابخانه‌ها را ضروری ساخت. بویژه اینکه با وجود گسترش چشمگیر امپراتوری شبکه راهها محدود بود و برای این امپراتوری گسترده کفایت نمی‌کرد. قابل پیش‌بینی است که ازدیاد واقعاً زیاد سکه‌خانه‌ها تازه در زمان بهرام چهارم اتفاق افتاد (مقدمتاً تا پیروز) زیرا نشان اختصاصی سکه‌خانه‌ها در حوالی این عصر در پشت سکه‌ها ثبت شده است. علاوه بر این، مسبب آزمایش قبلی نیز، در زمان شاپور دوم، دلایل جنگی بود. احتمالاً همزمان با اقدام خسرو انوشروان به اصلاحات مالیاتی، که بر سکه‌زنی نیز عمیقاً تأثیر گذارد، سکه‌خانه‌ها استاندارد می‌گردد — همچون امپراتوری روم در زمان دیوکلسین — و ظرفیت آنها محاسبه و سهمیه آنها مشخص می‌شود. در واقع، تحول (همچون اصلاحات مالی!) از زمان کواذ، که می‌توان قسمت اعظم نوآوریها در حوزه سکه‌زنی را بدو نسبت داد، آغاز می‌شود؛ هرچند انوشروان از جهات دیگری مبتکر نظام جدید است. ناممکن نیست که با تثبیت شالوده مالیاتی، ماده اصلی کانی سکه‌خانه‌ها هم برآورد نشده باشد. از این زمان به بعد، در روی سکه‌ها سال پادشاهی جانشین علامت نشر می‌شود و نشر سکه نیز، به دلیل تعیین مقدار نشر از مرکز، محدود می‌شود. با مطالعه دو بخش از آثار نولدکه^۱ / طبری^۲ متوجه می‌شویم که نشر جدید برای سال نو در پایان هر سال آماده می‌شد^۳ و، در عین حال، بوضوح می‌بینیم که ذخایر فلزات ضرب شده موجود در خزانه‌ها مرتباً شمارش می‌شده است. طبعاً بایستی از مدت زمانی پیش از این تدابیر نیز شرایط مشابهی وجود داشته باشد، به طوری که ما می‌توانیم برای غالب اوقات نشر سالانه‌ای را فرض بگیریم که نظم ثابت آن را فقط عملیات جنگی یا ضروریات سورو شادمانی با تولید اضافی، حتی در اوحد و اجناس دیگر، مختل می‌کرد.

فن سکه‌زنی — دستگاه فنی با تمامی تأسیساتش از اشکانیان، و تا حدودی متناسب با سطح فنی عهد عتیق متأخر، برگرفته شده بود. ساسانیان بلافاصله به نوآوری فنی دست زدند که ما آن را کشف و ابداع سکه نازک می‌نامیم. این سکه‌ها همزمان و قاطعانه بر سکه‌زنی قرون وسطی، و همچنین عصر جدید، تأثیر گذارد. از همان آغاز، سکه‌ها به شکل ورقه‌ای خمیری

۱. در اخبار راجع به ساخت مهر جدید که در متن طبری ۳۷۶ و ۳۷۷ آمده، مطلبی درباره اینکه در سال سیزدهم و بعد بار دیگر در سال سی‌ام مهر جدیدی ساخته شده باشد دیده نمی‌شود. این مهرها هر ساله چنانچه سالشماری نشان می‌دهد از نو ساخته می‌شدند، در اینجا به بیان دقیقتر، دو نمونه انتخاب شده است که ارقام شمارش سالانه موجودی سکه به دبیر تاریخ نشان داده شده بود و در واقع همانهایی که به لحاظ آماری در آنها قابل رویت بود که مقدار پول مسکوک دو برابر شده بود. در این مورد نک: طبری ۳۵۴ و زیرنویس نولدکه (۲) و بلاذوری ۴۶۴.

۲. طبری در ۳۷۶ و ۳۷۷ در هر دو بار می‌گوید که «در نحالی پایان سال» مهر جدید ساخته می‌شد.

ریخته می شد که آن را با ضرب و فشار در لایه ای نازک پهن می کردند و کناره های آن گرد و اغلب برجسته بود. همچون روم دوران آغازین قیصرها، در واحدهای کوچکتر، فشار یا برش ورقه خمیری را می توان از صفحه صاف شده یا چکش خورده تصور کرد که بعداً در سسترس ها^۱ از اواسط سده دوم مرسوم گردید (که از آن غالباً شکل چهارگوش ورقه سکه و همچنین سکه آماده به دست می آمد)، که در نتیجه فعلاً به هیچ وجه نمی توانیم نحوه دیگری برای آماده سازی ورقه سکه تصور کنیم. علت معقول تغییر شکل سکه های کوچک و ضخیم به سکه های بزرگتر و نازکتر برای ما معلوم نیست. ساخت فنی آسان و همچنین ظاهر چشمگیر ضرب می تواند دلیلی برای آن بوده باشد. بعلاوه، ساسانیان، برخلاف اشکانیان، در پی ضبط سجع در رویه سکه، که به هر حال به فضا احتیاج داشت، بودند.

پیروزی سکه های نازک پیشاپیش مسلم نبود. از زمان شاپور دوم تا پیروز، رقابت شدیدی بین دو صورت سکه در جریان است. سرانجام، با روی کار آمدن کواذ، که نوآوریهای مکرری می آفریند، سکه نازک پیروز می شود، و در زمان خسرو پرویز به بزرگترین، و همچنین به لحاظ هنری جذابترین، شکل دست می یابد. بخشی از عظمت آتی را باید حتماً به حساب رشد طبیعی آن گذاشت که در افزایش شمار دوایر گرد سکه بروشنی بازتاب می یابد. در مورد عیار فلز سکه های ساسانی هیچ گزارشی مستندی برآیم معلوم نشده است. جنس آنها عملاً بسیار گرانقدر است، و برای آزمایشهایی با روشهای جدید فرصتی نبود. با وجود این، می توان اظهار داشت که ضرب با فلز غشدار، کم از اشکانیان اقتباس شده بود، بزودی کنار نهاده شد و — در قیاس با سکه زنی روم شرقی که از لحاظ زمانی (از زمان آناستازیوس) دیرتر انجام می گیرد — ضرب فلز خالص جایگزین آن گردید. این امر بخصوص در مورد ضرب چهار دراختمی پوتین به سبک پارتی صدق می کند. به جای این، ضرب نقره خالص (منهای استثنای اندکی به دلیل ناخالصی طبیعی اما بالنسبه خوب ذوب شده) و ضرب طلا با کیفیتی مرغوب جایگزین می شود که در این مورد هرچند با وجود تملک قابل اثبات معادن طلای مرغوب خودی^۲ استفاده از پول بیگانه را به طریق گداختن ممکن می نمایاند، سرانجام، ضرب مسین کاملاً تحت الشعاع ضرب دراختم برتر قرار می گیرد. در موردی منحصر به فرد در نزد شاپور اول، به ضرب دراختمی از عیار بسیار نامرغوب برمی خوریم که در این مورد، شرایط اضطراری آنی می توانسته روکش نقره را ایجاد کرده باشد. آلیاژهای اندک نامرغوب دیگری را که از حد میانگین فروتر هستند، تک و توك در نزد

1. Sesterz

2. Prokop. Pers. 1, 15 (یادآوری از آلهیم) ev. auch Plin. n. h. VI 30.

بهرام دوم، نرسی، هرمزد دوم، و شاپور دوم مشاهده می‌کنیم. آزمایش دقیق متالورژی مضروب‌ات مسلماً پیشنهاد کم‌ارجی برای کارهای آتی نیست اما در خط مقدم ضروریات قرار ندارد.

حال بند کوتاهی را به مشکلات شناسایی معادن قدیمی در ایران که در زمان ساسانیان مورد بهره‌برداری قرار می‌گرفتند، اختصاص می‌دهیم. در این مورد اخبار بسیار پراکنده هستند و باید خاطر نشان سازیم که تلخیص این اطلاعات برای نوشته ما بسیار ضروری است. عذر سکه‌شناس، با توجه به گستردگی امپراتوری ساسانیان و ناهمگونی وضع مآخذ، به آسانی پذیرفته است. امروزه هم بخشهای وسیعی از ایران هنوز ناپژوهیده مانده است و هیچ‌کس نمی‌تواند با عنایت به مناطق کانی پیشین در کشور سفر کند. وجود چنان معادنی را در بسیاری از نقاط بدشواری می‌توان حدس زد، اما باز هم از جانب جغرافیدانان اروپایی که ایران را، یا به زبانی دیگر بخشی از آن را، بخوبی می‌شناسند، غالباً تصریح می‌شود که نواحی آبادان گذشته، امروز متروکه و لم‌یزرع هستند.

حال باز هم به فن سکه‌زنی می‌پردازیم — کیفیت سکه‌های مضروب مدلل می‌گرداند که از ضرب گرم استفاده می‌کرده‌اند. شکنندگی جنس سکه را در موارد بسیار نادر می‌توان به ضرب سرد نسبت داد. در کتاب پاروک، صفحه ۴۷، تصویر یکی از دو سرسکه ساسانی که متعلق به موزه قیصر فردریش در برلین بود، نشان داده شده است. سرسکه از آن ضرابخانه الف. ر (اردشیر خوره AR) و در بردارنده تاریخی از پانزدهمین سال سلطنت خسرو پرویز است. سرسکه به لحاظ فنی دقیقاً در چارچوب دیگر سرسکه‌های معلوم عهد باستان قرار دارد. ساخت سرسکه، به طریق کلی، با استفاده شدید مته صورت گرفته است. از این رو، جای شگفتی نیست اگر با مته یعنی به گونه‌ای نسبتاً ساده، تزئینات چندی، و در عین حال مشکل‌تر نمایشی، به کوتاهی باز نموده می‌شود، و نقطه‌چینی به مثابه نشان نشر و کارگاه پدیدار می‌گردد. بعداً این نقطه‌چین از ایران ساسانی به سکه‌زنی رومی بخش خاوری منتقل می‌شود.

تصویر و کنده کاری مهر — برای نشر تصویر جدید سکه مسلماً سکه‌خانه مرکزی در تیسفون واجد صلاحیت بود. در آغاز، هنوز به نقش صورت در تصاویر روی سکه اهمیت می‌دادند، به‌طوری که جدا از نمایش افسر، نمایش سیمای شاه هم در نظرشان مهم بود. با توجه به این مطلب که نشر سالانه همچون یک سنت از گذشته باقی مانده بود و در نتیجه ضرب فوری را برای شاهنشاه ضروری نمی‌ساخت می‌توانیم براحتی پی ببریم که چرا از غالب شاهانی که فرمانروایی کوتاهی داشتند هیچ سکه‌ای به جا نمانده است. در عین حال، باید توجه شود که به دلیل فاصله زمانی بین شاه‌گزینی و تاجگذاری شاه، مشروط بر اینکه قاعداً وجود

داشت و برای مقاصد خاصی (همچون عطایا) ضرب فوری یا افسر واسط موقتی ضروری نبود، ضرب سکه با تأخیر انجام می‌شد، زیرا افسر جدید هر شاه را، که مختصّ وی طراحی شده بود، فقط پس از تاجگذاری می‌توانستند روی سکه ضرب کنند. در دورهٔ سوم سکه‌زنی ساسانیان، که دیگر از تصویر سیما سخنی در میان نیست، تنها شکل افسر مهم می‌شود.

خط — خط فصل ویژه‌ای را به خود اختصاص می‌دهد که در اینجا نمی‌توان به صورت مشروح به آن پرداخت. ما قبلاً در مورد این که چگونه سبک و سیاق حروف در خلال چهارصد و پنجاه سال جهانداری ساسانی تغییر کرد، سخن گفته‌ایم. در این ارتباط فقط نقشی که کنده‌کاران مهر خارجی در تلخیص، تقلیل، تصحیح یا حذف سجع دارند، جالب است. امر مسلم این است که — نهایتاً به خاطر پیچیدگی خط — در دورهٔ سوم سکه‌زنی ساسانی، سجع در قبال تصویر سکه نقش فرعی دارد.

نشان اختصاصی ضربخانه‌ها — شناسایی نشان اختصاصی سکه‌خانه‌های متعدد که به صورت گوناگون در سکه‌ها یافت می‌شود، اغلب به اختلاف نظرهای بزرگی منجر شده است. به نحوی که گاه با نخستین تشابه آوایی، وجود یک شهر را نتیجه گرفته‌اند، و این امر فی الواقع نه کاری علمی بلکه صورتی عامیانه از بحث ریشه‌شناسی است؛ و در نتیجه می‌توان گفت که کاری صورت نگرفته است. باید در نظر گرفت که تشکیلات یک ضربخانه با همهٔ سادگی فنی در عین حال نیازمند دستگاه مادی و انسانی مشخصی بود. نه تنها راه معدن به محل ذوب بلکه — اگر می‌بایست سود آور باشد — مسیر محل ذوب به سکه‌خانه هم می‌بایست کوتاه باشد. افزون بر موارد فوق می‌بایست راه ضربخانه به دریافت‌کننده یعنی خزاین شاهی هم تا حد امکان کوتاه باشد. در تمامی اعصار حمل و نقل پول کار آسیب‌پذیری بوده، و همواره مسافتهای طولانی برای حمل پول، به دلیل وجود راهزنان، خطری جدی به شمار می‌رفته است. بنابراین، با صرفه بودن ضربخانه و سود آور بودن آن دلایلی هستند تا شهرهایی را که به بهترین وجه واجد تمامی شرایط فوق هستند انتخاب کنیم. در نتیجه آدمی در درجهٔ نخست، سکه‌خانه را در یک شهر، حتی‌الامکان مرکز صنعتی — اداری، فرض می‌کند. تنها در مواردی نادر به نظر می‌آید که امکان دیگری را انتخاب کرده باشند، مانند ضربخانهٔ TRUKVART در زمان هرمزد چهارم که هر چند علائم اختصاصی آن کامل نوشته شده باز قابل شناسایی نیست. مورد تمان، که در واقع کاشف نشان ضربخانه‌ها بر روی سکه‌ها بوده^۲، در دستور عمل خود بارها دچار تزلزل شده است، و حتی می‌توان گفت که جانشینان وی از او هم ناپایدارتر

1. Vgl. R. Goebel, zwischenkrone.

۲. نک: نقل قول نامه به آل‌هازن به نزد زامبائور در NZ. 1925 به هنگام بررسی پاروک، ص ۱۳۹.

بوده‌اند. بتازگی شناسایی‌های هرتسفلد و واکر، که پیرو هرتسفلد بوده و بر روی سکه‌های قابل شناسایی بعد ساسانی تحقیق کرده، شالوده‌مطمینی ایجاد کرده است که به کمک آن می‌توان گامی فراتر برداشت. ارزیابی‌های پاروک^۱ و پیش از وی والتین^۲ بی‌چون و چرا قابل استفاده نیست، زیرا به تعدادی سکه غیرقابل کنترل متکی است که نادرستی قرائت آنها بوضوح پیداست. آنچه را من از جداول پاروک گرفته‌ام بر مبنای محاسبه احتمالات آزموده شده است، و از فهرستهای والتین، پس از اطمینان از بلااستفادگی کامل کتابچه و غیرعلمی بودن آن، بکلی صرف‌نظر کردم. در زیر، نشانه‌های اختصاصی مشترک متعلق به یک ضربخانه با شماره نشان داده شده است.^۳

۱. پاروک، ص ۱۹۶.

2. W. H. Valentine, *Sassanian Coins* (London 1921) 16ff.

۳. فهرستهای واکر (J. Walker, *Arab, Sassanian Coins*, cii) که من نیز رده‌بندی فصل خود را از آنها اخذ کرده‌ام برای مقایسه بسیار سودمند هستند.

«سکه‌خانه‌ها و نشانه‌هایشان»

شماره	نشانه اختصاصی	آوانویسی	شناسایی	استان
۱	سکه	AP	ابر شهر	خراسان
۲	سکه	APR	"	"
۳	سکه	AB	"	"
۴	سکه	APN	؟	؟
۵	سکه	APRVAN	؟	؟
۶	سکه	AH	اهمدان	ماد
۷	سکه	AHM	"	"
۸	سکه	AI	شوش (ایران - خوره - شاپور)	خوزستان
۹	سکه	AIR	"	"
۱۰	سکه	AIRA	"	"
۱۱	سکه	AIRAN	"	"
۱۲	سکه	AM	آمل	تبرستان
۱۳	سکه	AR	اردشیر - خوره	فارس
۱۴	سکه	ART	"	"
۱۵	سکه	ARM	؟	؟
۱۶	سکه	AS	اسپهان	ماد
۱۷	سکه	ASP	"	"
۱۸	سکه	AT	ارتا؟	آذربایجان
۱۹	سکه	B	بلخ	خراسان
۲۰	سکه	BBA	تیسفون (بعداً سیارا)	عراق
۲۰a	سکه	KVN BBA	تیسفون	"
۲۱	سکه	BHR (BHL)	بلخ؟	خراسان؟
۲۲	سکه	BH	"	"
۲۳	سکه	BIŠ	بیشاپور	فارس
۲۴	سکه	BČ	بنجهر؟	خراسان؟
۲۵	سکه	BN	"	"
۲۶	سکه	BŠHP	بیشاپور	فارس
۲۷	سکه	GNČKR	ری؟	ماد؟
۲۸	سکه	GU	گرگان	خراسان
۲۹	سکه	GUR	"	"
۳۰	سکه	DA	دارابگرد	فارس
۳۱	سکه	DAR	"	"
۳۲	سکه	DR	"	"
۳۳	سکه	DARAPKAR	"	"
۳۴	سکه	DIN	ری	ماد

شماره	نشانه اختصاصی	آوانویسی	شناسایی	استان
۳۵	𐭠𐭣𐭥𐭥	DINAV	ری	ماد
۳۶	𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥	DINAS	"	"
۳۷	𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥	DINAT	"	"
۳۸	𐭠𐭣𐭥	H	هرات	خراسان
۳۹	𐭠𐭣𐭥	HR	"	"
۴۰	𐭠𐭣𐭥𐭥	HRI	؟	؟
۴۱	𐭠𐭣𐭥𐭥	HRČ	؟	؟
۴۲	𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥	XUČ	خوزستان - واپار	خوزستان
۴۳	𐭠𐭣𐭥𐭥	KA	؟	؟
۴۴	𐭠𐭣𐭥𐭥	KD	؟	؟
۴۵	𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥	KR	کرمان	کرمان
۴۶	𐭠𐭣𐭥𐭥	MA	؟	؟
۴۷	𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥	MR	مرو	خراسان
۴۸	𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥	MRW	"	"
۴۹	𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥	NAR	؟	؟
۵۰	𐭠𐭣𐭥𐭥	NB	؟	؟
۵۱	𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥	NH	نهادند	ماد
۵۲	𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥	NIH	"	"
۵۳	𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥	NHR	نهر - تیره	خوزستان
۵۴	𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥	NIHČ	؟	؟
۵۵	𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥	PA	؟	؟
۵۶	𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥	PR	فراث - ميسان	میشون
۵۷	𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥	RA	؟	؟
۵۸	𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	RAM	رام - هرمزد	خوزستان
۵۹	𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	RD	ری	ماد
۶۰	𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥	RI	؟	؟
۶۱	𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	RIV	ریو - اردشیر	خوزستان
۶۱a	𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	KVN RIV	"	"
۶۲	𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥	RS	؟	؟
۶۳	𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	ŠA	؟	؟
۶۴	𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	ŠB	؟	؟
۶۵	𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	ŠI	؟	؟
۶۶	𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	ŠM	؟	؟
۶۷	𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	ŠP (=ŠM?)	؟	؟
۶۸	𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	SD	سُد؟	خراسان
۶۹	𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	ST	استخر	فارس
۷۰	𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥	TRUKVART	ترکوارت؟	؟

شماره	نشانه اختصاصی	آوانویسی	شناسایی	استان
۷۱	۲۱	VH	ویه - اندیو - شاپور	خوزستان
۷۲	۲۲	VRČ	؟	؟
۷۳	دک، در	ZR	زرنج	سیستان
۷۴	۲۴	ZRN	؟	؟
۷۵	۲۵	ZRM	؟	؟
۷۶	۲۶	ZM	؟	؟
۷۷	۲۷	ZPASN	؟	؟
۷۸	۲۸	ZRIB	؟	؟
۷۹	۱۱۲۲	ZUZNU	؟	؟

بررسی:

ابر شهر	{	AP	۱. الف پ
		ARR	۲. الف پ ر
		AB	۳. الف ب

شهری که به نام نیشابور هم معروف است (شهر نوبیادی از شاپور دوم) در زمان ساسانیان فقط با نشانه‌های اختصاصی فوق مهور است. این شهر از همان نخست در مقام یکی از چهار پایتخت خراسان مهم بود. نشانه شماره ۱ برای نخستین بار روی سکه‌های شاپور دوم ظاهر می‌شود و از زمان پیروز تا اردشیر سوم نشانه شماره ۳ معمول است، و در عین حال گاه و بیگاه به شماره ۲ (واکر Walker 1.c به صفحه ۲۱ قابل تصحیح است) نیز برمی‌خوریم. ابر شهر یکی از مراکز مهم سکه‌زنی است و به‌طور طبیعی در عملیات (لشکرکشی) خاور نمایان می‌شود.

۴. الف پ ن	APN	فعلاً قابل شناسایی نیست
۵. الف پ ر و ا ن	APRVAN	فعلاً قابل شناسایی نیست
۶. الف ه	{ AH	اهمدان
۷. الف هم	{ AHM	

یکی از پایتخت‌های ماد و اکباتان باستانی است. شناسایی آن را مدیون هرتسفلد^۱ هستیم. این سکه‌خانه حد اعلی با شاپور سوم آغاز می‌شود و تقریباً در تمامی دوران بعدی فعال و یکی از ضرابخانه‌های اصلی است. هر دو نشانه بالنسبه یکسان هستند.

1. E. Herzfeld, Mint - names, 426.

شوش	AI	۸. الف ی
	AIR	۹. الف ی ر
	AIRA	۱۰. الف ی را
	AIRAN	۱۱. الف ی را ن

کشفی از هرتسفلد^۱ که در کل می‌توان نشانه‌ها را مربوط به شوش زیر نام ایران - خوره - شاپور دانست. ضربخانه از زمان یزدگرد اول تا خسرو پنجم تقریباً بی‌وقفه کار می‌کند و بسیار مهم است. به نظر من ضرب طلای دوره‌های متأخر هم به عهده همین ضربخانه بوده است. از چهار نشانه فوق، شماره ۸ بیش از دیگران، سپس ۹، شماره ۱۰ تک و توک و شماره ۱۱ نادر است.

آمل	AM	۱۲. الف م
-----	----	-----------

آمل، پایتخت تبرستان، تختگاه بعدی اسپهبدان تپورستان، محتملترین گزینه است. اهمیت محل به این دلیل که بسیار قدیمی و دیرپاست غیر قابل انکار است، و از کواذ اول تا خسرو دوم برای ساسانیان سکه ضرب می‌کرده است. پاروک (صفحه ۱۳۵) پیروز را هم، که من هنوز سکه‌ای از وی ندارم، به حساب می‌آورد. هر مزد چهارم، که از او هم سکه‌ای ندارم، هنوز در صفحه حاضر است.

اردشیر - خوره	AR	۱۳. الف ر
	ART	۱۴. الف ر ت

هرتسفلد این محل را بدرستی شناسایی و واگر نظریه وی را بحق تأیید کرده است. شهر، مرکز پنج کوره استان فارس بود، و ایجاد آن به اردشیر اول باز می‌گردد.^۲ من ضرب سکه در این شهر را تازه از زمان شاپور اول فرض گذاشته‌ام که تا زمان یزدگرد سوم ادامه می‌یابد. موارد استثنا تنها شامل شاهانی می‌شود که مدت سلطنتشان کوتاه است. اگر، بنا به احتمال، سکه‌های مجموعه پاروک، که حتی از سال شانزدهم سلطنت یزدگرد سوم نیز سکه‌هایی دارد، درست باشد، نتیجه می‌گیریم که ایرانیان در فارس، پس از نبرد نافرجام نهاوند، تا مدتها به صورت یک مرکز جوشان طبیعی مقاومت ملی پایداری کرده‌اند. ما می‌توانیم این امر را در حکم الگویی بدانیم که چگونه هر تک سکه می‌تواند در چارچوب شبکه جداول ضرب پیشنهادی، دلیلی برای کشف منابع تاریخ سیاسی باشد.

۱۵. الف ر م ARM هنوز قابل جایابی نیست. هرتسفلد^۳ بدون توضیحی از ارمینه نام

1. E. Herzfeld, Mint - names, 425.

۲. طبری، ص ۱۲.

می برد.

اسپهان	AS	۱۶ الف. س
	ASP	۱۷ الف. س. پ

اسپهان، اصفهان امروزی است که بنابر تفحصات من از زمان شاپور سوم تا خسرو دوم سکه ضرب می کرده و یکی از مراکز مهم سکه زنی است. چرا هر مزد چهارم در این شهر سکه ای ضرب نکرده، هنوز نامعلوم است و دلیل آن نمی تواند در نبود سکه ای مربوط به این دوره باشد.

۱۸. الف ت AT نامشخص است. واکر به امکان ارتباط نشانه نادر ATRA در روی سکه های امویان با این نشانه کمیاب بر روی سکه های ساسانی اعتنایی نکرده است. بنابر نظریه واکر این نشانه می تواند نشانه آذر بایجان باشد. به هر حال اهمیت نشانه اندک است.

بلخ	B	۱۹ ب
	BH?	۲۱ ب ه
	BHR (BHL?)?	۲۲ ب. ر (ب. ل)

من شماره ۱۹ را بر روی در اخم های شاپور دوم کشف کرده ام. این نشانه با نشانه های AP و H و همچنین شماره ۲۱ همزمان است، و هر دو به عملیات جنگی شاپور دوم بر ضد کوشان [باز پس گیری شرق ایران] (پس از سال ۳۴۰ م) تعلق دارد. شماره ۲۲ درست در سالهای دهم و یازدهم سلطنت هر مزد چهارم یعنی زمان جنگ وی با ترکان - که در این صورت بایستی اندکی زودتر اقدام به جنگ کرده باشد - ظاهر می شود. بنابراین، ترکان در این جنگ بایستی بلخ را موقتاً از دست داده باشند.

تیسفون، بعداً ضربخانه سیار دربار	BBA	۲۰- ب ب ا
	KVN BBA	۲۰a ک و ن ب. ب ا

این یکی، نامی ترین و همچنین بحث انگیزترین نشانه اختصاصی کل سکه زنی ساسانی است. از پس دهه ها تعبیر آن به تیسفون، بتازگی واکر، این شناسایی را رد کرده است. او در این ارتباط به دیدگاهی از دمرگان استناد می ورزد و BBA را که او BLH قرائت می کند، بلخ شناسایی می کند. این ضربخانه احتمالاً فقط در شرق قرار داشته، زیرا BBA مربوط به سالهای آخر سلطنت یزدگرد سوم است که تنها در خاور کشورش هنوز موضعی در تصرفش بوده است. با وجود این، معتقدم که هر تسفلد و موردتمان (در تعبیر نهاییش^۱) در نظر خود

3. E. Herzfeld, Mint - names 426.

1. Bei F. D. F. Paruck, 144.

محقق هستند. من در مقابل استدلالهای واکر^۱ نه تنها دلایل مخالف بلکه تعبیر نوی را هم قرار می‌دهم:

۱. نشانه BBA برای نخستین بار در زمان بهرام چهارم روی سکه‌های ساسانی ظاهر می‌شود. ظهور زود هنگام آن، نخست، ثابت می‌کند که از شهر بسیار مهمی سخن در میان است. چگونه BBA می‌تواند بلخ باشد در حالی که از زمان بهرام چهارم و جانشین وی حتی از مرو که اغلب به‌طور پیوسته در تصرف ساسانیان بوده هیچ تکه ضربی به دست نیامده است؟
۲. ر. گیرشمن در پژوهش پربارش درباره سکه‌های خیون - هپتالی^۲ چنین اظهار داشته که بلخ، تختگاه هپتالی‌ها بوده است، و این نظریه‌ای است که بدشواری می‌توان با آن مخالفت کرد. بنابراین، تا زمانی که قدرت هپتالیان درهم نشکسته بود، بعید می‌نماید که شاهی ساسانی در آنجا می‌توانسته سکه ضرب کند. از این رو، مجبوریم برای BBA محل دیگری را فرض کنیم.

۳. تکه نمونه: در زمان پیروز، نام اکون (Akun) خاقان هپتالی بر دراهم‌های شاهان شاه دوباره ضرب می‌شود.^۳ در عین حال، گیرشمن ما را از ضرب شخص خود اکون، که محل نشر را ذکر می‌کند، آگاه کرده است. گیرشمن آن را PLH می‌خواند و ضربخانه را بلخ در نظر می‌گیرد. حال چنانچه این قرائت درست باشد، BBA نمی‌تواند بلخ باشد. با وجود این، به هنگام مطالعه اثر فوق‌العاده گیرشمن به تأویلی دست یافته‌ام که در روی ضرب خود اکون نه PLH بلکه MRW قابل قرائت است، و می‌توان نتیجه گرفت که او موقتاً این شهر را در تصرف خود داشته است.

بازآزمونی — در مضروب‌های شاهنشاهی پیروز، بر مبنای سکه‌های ملحوظ من، مرو از سال چهارم (و چنانچه یادآوری پاروک در مورد استان ناشناس درست باشد از سال هفتم) سلطنت پیروز دیگر قابل مشاهده نیست. سکه‌های بدون سالشماری که دقیقاً به دلیل همین ویژگی از شروع یک آشفتگی خبر می‌دهند، نشانه اختصاصی را هم قید نمی‌کنند. علاوه بر این، اگر به زمان جانشین وی، کواد اول، توجه کنیم، تازه (بنابر نظر پاروک) از سال پانزدهم سلطنت شاه [کواد] این نشانه را باز می‌یابیم. بنابراین، مرو مدت زمانی دراز سکه ضرب نکرده است. خاقان هپتالی که مرو را در تملک خویش داشت طبیعتاً در وهله اول بلخ را در تصرف داشته، در حالی که BBA در زمان پیروز و همچنین کواد تقریباً بی‌وقفه سکه می‌زند.

1. P. cxii.

۲. آنها سکه‌های خود را در آنجا ضرب می‌کردند؛ Chion. 12ff.

3. Chion. 15, dazu Fig. 10.

۴. سه واقعیت زیرین: الف- BBA = معانگار dor پارسی میانه = دربار، که در کتب دیگر هم در این معنا آمده است؛ ب- اینکه BBA در زمانهای بحرانی از دست رفتن بخشهایی از سرزمین ساسانی هیچ وقفه ضربی ندارد؛ ج- BBA هنوز به سال بیستم سلطنت یزدگرد سوم به عنوان نشانه ضرابخانه ظاهر می شود، مالا فقط به استنباطی مسلم می انجامد: BBA که ضرابخانه پایتخت - یا دربار - است، در زمانی قابل پیش بینی از صورت یک سکه خانه ثابت که ابتدا در تیسفون مستقر بوده، در آمده و به ضرابخانه ای سیار تبدیل می شود. در اینجا هم، همچون همیشه، همانندی با مسکوکات قیصرهای سده سوم به چشم می خورد. از زمان لاگابال با اصطلاح ضرابخانه نظامی^۱ روم آشنا هستیم که از اواسط سده سوم بیش از پیش توسعه می یابد و به ایجاد ضرابخانه های متعدد جدیدی منجر می شود، و اغلب نیاز مالی زمان جنگ است که عامل اساسی این ایجاد به شمار می رود. در ایران هم همین فرایند وجود دارد. در زمانهای بحرانی، BBA به ضرابخانه سیار دربار تبدیل می شود، و با این ویژگی آخرین شاه ساسانی را تا شرق همراهی می کند، که بعد از پایان کار وی هم در مکانی هنوز غیر قابل شناسایی با همان نشانه به سکه زنی ادامه می دهد. شگفت آور نیست اگر می بینیم که فاتحان عرب این نشانه را حفظ کردند، زیرا آنها کل نقش سکه ساسانی، خط، و حتی اوحاد را نیز دقیقاً به همان صورت اولیه و به صورتی برده وار محفوظ داشتند. برای این فاتحان که به دلیل تیزهوشی سیاسی، تمامی امور اداری را تا حد امکان به روال سابق نگاه داشتند دلیلی وجود نداشت که اسامی و نشانه ضرابخانه دربار شاهنشاهی پیشین را تغییر دهند. برای آنان که بدون هرگونه مصالحه، اجازه ضرب نام و سیمای حریف مقهور خویش را در یک طرف سکه و تصویر آتشگاه را، این هسته اصلی آیینی که بشدت منکوبش کردند، در طرف دیگر سکه دادند، نشانه اختصاصی دربار اهمیتی نداشت.

تا همین اندازه درباره شناسایی BBA بسته است. اما نکته ای که در مورد BHL متظاهر در مسکوکات شاهنشاهی زمان هرمزد شایان ذکر است و ما را به پذیرش این ضرابخانه به عنوان بلخ هدایت می کند این است که جاماسپ، که BBA روی سکه هایش درج است، چگونه می توانسته در بلخ سکه ای ضرب کرده باشد در حالی که وی حتی برای مدتی کوتاه بلخ را در تصرف خویش نداشته است.

با اینهمه، روشن نیست که چرا هفت تن از شاهان متأخر ساسانی در BBA سکه ای ضرب نمی کنند. BBA در زمان هرمزد چهارم ظاهر نمی شود، اما در افزایش سکه خانه

TRVKVART (شماره ۷) را می‌بینیم که جز اینجا در هیچ جای دیگر دیده نشده، آنچنانکه من ترجیح می‌دهم در این مورد خاص BBA را همانم با منطقه جنگی، محل قرارگاه موقت، بدانم.

حال در سخنی کوتاه به بسط نشانه در شماره ۲۱۸ می‌پردازیم. این نشانه در زمان بهرام چهارم، صفت شاهانه را به اشکال مرسوم اضافه می‌کند، و این افتخاری است که به‌طور غریبی در زمان یزدگرد اول نصیب RIV (ریو - اردشیر) هم می‌شود. از این گذشته، برای BBA، ضرابخانه دربار، این امر شگفت‌آور نیست. اگر این صفت تنها مختص ضرابخانه دربار است، شماره ۶۱۸ هم مورد مشابهی را، چنانچه بالاتر در مورد TRUKVART ذکر شد، نشان می‌دهد که سکه‌خانه سیار گاه‌گاهی نشانه اقامتگاه موقت دربار را می‌گیرد. ما در مسکوکات امپراتوری روم شاهد مورد مشابهی در سکه یک ضرابخانه نظامی در بالکان با نشانه S - P یا P - II (برای Pannonia Secunda) هستیم.

بیشاپور	BIŠ	۲۳. ب ی ش
	BŠHP	۲۶. ب ش ه پ

بی‌تردید در اینجا بیشاپور، که پیشتر تختگاه شاپور اول بود، مدنظر است. شماره ۲۶ فقط در زمان بهرام چهارم یافت می‌شود و من آن را به‌عنوان کتابت کامل در نظر می‌گیرم. از زمان بهرام چهارم تا دوره اردشیر سوم فعالیت ضرابخانه، البته باوقفه، ادامه می‌یابد.

۲۴. ب ج BC

۲۵. ب ن BN

این دو نشانه را غالباً نمی‌توان تفکیک کرد و احتمالاً علامت ضرابخانه واحدی هستند. از آنجا که یزدگرد سوم در سال بیستم پادشاهی‌ش هنوز از هر دو نشانه استفاده می‌کند، باید سکه‌خانه در شرق کشور قرار داشته باشد، با اینهمه، باز نمی‌توان فرضیه قابل اطمینانی ارائه داد. در مخالفت با [شهر] بنجهر (Banjlhir) که قبول آن وسوسه‌انگیز است، ایرادات چندی وجود دارد که در اینجا نمی‌توان به آنها پرداخت.

۲۷. گ ن ج ک ر GNČKR محله‌ای از ری؟

این نشانه که به گونه‌ای اعجاب‌آور با نشانه تقریباً کامل DINAV (البته با تغییراتی) همزمان است، فقط یک بار و آن هم در زمان کواذ اول ظاهر می‌شود. از آنجا که DINAV (نک: شماره ۳۴) را، با استناد به گزارش یاقوت^۱، محله‌ای از ری فرض می‌کنند و همزمان با

GNCKR آشکارا در آن سکه می‌زنند، می‌توان انگاشت که GNCKR هم یکی از محلات ری معنی می‌دهد. همچنین می‌توان به گنجک - شیز در آذربایجان فکر کرد زیرا یکی از آتشکده‌های بزرگ کشور در آنجا قرار داشته است.

۲۸. گک و	GU
۲۹. گک و ر	GUR

گرگان

گرگان نام هیرکانی باستان و در نتیجه اسم شهرستانی است. کدامین شهر در پس این نام پنهان است، و آیا همچون مورد کرمان شهری همنام با استان را پیش رو داریم، من نمی‌توانم اظهارنظری بکنم. فعالیت سکه‌خانه با وقفه از زمان پیروز آغاز می‌شود و، بعد از خسرو دوم، از یزدگرد اول تا اردشیر سوم می‌رسد. به نظر می‌آید که یزدگرد اول در اینجا خود را بر ضد هپتالیان مجهز می‌کرده، و شواهدی دال بر مرگ وی در این مکان به چشم می‌خورد. چنانچه حدس من دربارهٔ چند دینار مکشوفه درست باشد و آنها واقعاً از تولیدات این شهر باشد، می‌توان گفت فعالیت این سکه‌خانه از قبل یعنی زمان بهرام چهارم، که از وی سکه‌هایی هم سبک در دست است، آغاز شده است. پس از آن، گرگان به پایگاه عملیات شاهنشاهان بر ضد هپتالیان تبدیل شده است. سکه‌زنی بر طبق تواتر نشر، اهمیت زیاد محل را ثابت می‌کند. بسیاری از قرائتهای اشتباهی پاروک مانند GO، و ZU در ذیل این نشانه اختصاصی قرار گرفته است.

۳۰. د ا DA

۳۱. د ا ر DAR

۳۲. د ر DR

۳۳. د ا ر ا پ ک ر DARAPKAR

و جرح و تعدیلهای مشابه، که من هنوز سکه‌های زیادی از این مجموعه در اختیار ندارم، در حکم پایتخت و کوره‌ای از پنج کورهٔ فارس است. نشانه‌ها در مجموع از بهرام چهارم تا اردشیر سوم (با وقفه) می‌رسند. تعداد سکه‌ها زیاد است که همین امر خود بروشنی گویای اهمیت ضربخانه است. دژ از پیشتر، یعنی سالهای آغازین سلسلهٔ ساسانی، اهمیت زیادی داشت. امروزه هنوز هم محلی به نام داراب در آنجا قرار دارد.

۳۴. د ی ن DIN

۳۵. د ی ن ا و DINAV

۳۶. د ی ن ا س DINAS

۳۷. د ی ن ا ت DINAT

و نظایر اینها با تکرار اشکال نوشته شده با N، چنانچه هر تسفلد تشخیص داده^۱، دلالت بر دینار (DINAR)، بخشی از ری، دارد. من فعالیت این ضربخانه را برای کواذ اول و خسرو پرویز ضبط کرده‌ام. دینار در زمان کواذ بسیار زیاد سکه ضرب می‌کند. در این رابطه به شماره ۲۷ مراجعه کنید.

ه. ۳۸	H
ه. ۳۹	HR
	هرات

شماره ۳۸ را توانستم روی دراهمهای شاپور دوم که در لشکرکشی بازپس‌گیری پیروزمندانه‌اش بر ضد کوشان موقتاً در اینجا سکه می‌زند، تعیین کنم. این سکه‌خانه از زمان بهرام چهارم تا هرمزد پنجم به دلیل جنگهای خاوری با فواصل بعید زمانی تحت شماره ۳۹ سکه می‌زند.

HRI ه. ۴۰ ری

HRC ه. ۴۱ رج

هر دو نشانه متعلق به هم هستند و سکه‌خانه را دقیقاً نمی‌توان شناسایی کرد، و به نظر من تنها در زمان کواذ اول مشاهده می‌شود. احتمالاً مکان آن در شرق کشور بوده است.

۴۲. خ و ج XUČ خوزستان و اجار (سوق‌الاهواز)

بنابر نظر هر تسفلد^۲، فقط در زمان خسرو اول ظاهر می‌شود.

۴۳. ک الف KA قابل جایابی نیست

این ضربخانه (KA) گم‌شده‌ای مهم است، زیرا در زمان یزدگرد اول طلا ضرب می‌کند. نشانه از زمان بهرام چهارم تا خسرو دوم (با وقفه) قابل رؤیت است و شمار آن هم اندک نیست، بنابراین به شهر مهمی تعلق دارد.

۴۴. ک د KD نامشخص

این نشانه احتمالاً همان KR است که قلمزن به اشتباه KD ضبط کرده است. این نشانه فقط در زمان پیروز دیده شده است (در مجموعه من).

۴۵. ک ر KR کرمان

پایتخت استانی به همین نام. مسکوکات بعد ساسانی این انتساب را تقویت کرده‌اند. کرمان از زمان شاپور سوم تا بوران، و احتمالاً از پیشتر که البته هنوز برایمان مسجل نشده است، سکه ضرب می‌کند. مضروب‌ات آن زیاد است.

1. Nach E. Herzfeld, Mint - names 426.

2. Nach E. Herzfeld, Mint - names 425.

MA ناروشن

۴۶. م ۱

از پیروز تا خسرو انوشروان.

مرو $\begin{cases} MR \\ MRW \end{cases}$

۴۷. م ۲

۴۸. م ۲ و

مرو پایتخت یکی از چهار بخش خراسان بود، و اهمیت فوق العاده این محل به عنوان مرکز داد و ستد تجارتی خاور برای رفت و آمد از طریق ترکستان به شرق آسیا بر همگان روشن است و نیازی به توضیح ندارد. این سکه خانه از پیشتر، در زمان شاپور دوم، با نام ویژه شاهیان (با معنای نگار malki = mlki) که روی سکه ها (دینارها) وجود دارد، متمایز است و تا زمان یزدگرد سوم به ضرب ادامه می دهد. شایان توجه است که استثنائاتی هم مربوط به دوران بهرام چهارم و پیروز (تا حدودی حتی کواذ اول) به چشم می خورد که نشانگر تصرف مرو به دست هپتالیان بدان زمان است. تجهیز گرگان به منزله پایگاه عملیات جنگی بر ضد هپتالیان این فرض را تقویت می کند. کتابت MB در حکم MR، چنانچه واکر بدرستی قبلاً انجام داده، قابل خواندن است.

NAR ناروشن

۴۹. ن ۱ ر

من سکه خانه را در عهد هرمزد چهارم و خسرو پرویز مشاهده کرده ام و مکان آن را احتمالاً در خاور می دانم زیرا در زمان یزدگرد سوم تا سال بیستم سلطنت وی یافت می شود.

NB ناروشن

۵۰. ن ب

از زمان پیروز تا سال سیزدهم یزدگرد سوم به ضرب ادامه می دهد. از آنجا که اردشیر - خوره تا سال شانزدهم یزدگرد سکه می زند، مشخص نیست که NB در خاور ایران واقع بوده است یا در باختر آن.

نهماوند $\begin{cases} NH \\ NIH \end{cases}$

۵۱. ن ه

۵۲. ن ی ه

این محل پیش از فتح ایران به دست مسلمانان، و نیز پس از آن، بسیار مهم بود، و به همین دلیل در این محل، بویژه در اواخر عهد ساسانی، سکه های زیادی ضرب شده است. سکه زنی از زمان کواذ اول تا اردشیر سوم ادامه می یابد، اما از بهرام ششم تا بوران غایب است. در نتیجه، به گردش انداختن ضرب جدید نیازمند زمان مشخصی بوده است.

NHR نهر - تیره

۵۳. ن ه ر

این ضرابخانه در زمان خسرو اول و دوم ظاهر می شود. شناسایی آن، که چندان هم معتبر نیست، باز هم از هر تسفلد است، مع ذلک کشف به علت امکان جلابه جایی آسان با شماره ۴۹

NAR بسیار آشفته می‌شود.

۵۴. ن ی ه ج NIHC ناروشن

به نظر من، و بنابر ارزیابی سبکی، این محل سکه‌خانه‌ای غربی است. سکه‌زنی در آن از کواذ اول تا یزدگرد سوم (سال هفتم) می‌رسد که نشانه دیگری برای موقعیت غربی آن است. برعکس، کاملاً اشتباه خواهد بود اگر نیشابور را به جایش قرار دهیم. این ضرابخانه در مسکوکات ساسانی فقط تحت شماره‌های ۱ - ۳ و نام ابرشهر پدیدار می‌گردد، که در این صورت باید نشانه آن NIS باشد.

۵۵. پ ا PA ناروشن

این ضرابخانه در زمان بهرام چهارم ظاهر می‌شود. من برای شناسایی این محل هیچ راه‌حلی نمی‌شناسم و بلخ را، همچون واکر، مردود می‌دانم. Palhan (واکر cxxv) را نامحتمل می‌شمارم و بیشتر به مکانی در غرب فکر می‌کنم.

۵۶. پ ر PR فرات - میسان، مسنه، بصره امروزی

شناسایی این محل را مدیون هرتسفلد هستیم و از زمان کواذ اول تا خسرو دوم ظاهر می‌شود، و در آن به صورت متواتر و میانگین سکه ضرب می‌شود.

۵۷. ر ا RA
۶۲. ر س RS هر دو نشانه ناروشن

این دو نشانه اغلب به علت شباهت حروف با هم اشتباه می‌شود، اما اشاره به سکه‌خانه واحدی دارد.

۵۸. رام RAM رام - هرمزد

از زمان کواذ اول تا اردشیر سوم (با وقفه‌ای از بهرام ششم تا بوران) در خوزستان تعداد زیادی سکه در این ضرابخانه ضرب شده است.

۵۹. رد RD ری

ری، در نزدیکی تهران امروزی، تختگاه تابستانی ساسانیان و یکی از بزرگترین ضرابخانه‌ها بود. متأسفانه تکننگاری مهم میلز^۱ برایم دست‌نیافتنی بود که شاید در صورت دستیابی به آن، توضیحات بیشتر در این زمینه برایم ممکن می‌شد. سکه‌زنی این ضرابخانه از بهرام چهارم تا اردشیر سوم (بدون یزدگرد دوم (؟)، کواذ دوم و بوران) می‌رسد. از سکه‌خانه ری مسکوکات بیشماری، از جمله سکه‌های بیستم که او جز اینجا هیچ ضرابخانه دیگری در

اختیار نداشت، بویژه مهم هستند. در عین حال، من هم مانند واکر نشانه‌هایی را که همچون ZD می‌نمایند به عنوان RD قرائت کرده‌ام که این امر تعارضی بین بیستهم و مضروبات خسرو پرویز به وجود می‌آورد. موردی که ما در اینجا با آن روبه رو هستیم یکی از مصادیق این جمله است: پیچیدگی پهلوی مایه تباهی می‌گردد. مع ذلک، من متقاعد شده‌ام که روزی خواهم توانست به برکت بررسیهای دقیقتر تمامی مسکوکات ممکن راه حل قابل قبولی پیدا کنم. این نشانه فقط در زمان هرمزد چهارم یافت می‌شود و شاید دوباره با جنگ وی بر ضد ترکان سروکار دارد.

RIV

۶۱. ری و

۶۱a. ک و ن ری و KVN RIV ریو - اردشیر

این سکه‌خانه از عهد یزدگرد اول تا اولین سال حکومت یزدگرد سوم (با وقفه) سکه ضرب می‌کند. صفت تزئینی KVN (ک و ن) برای RIV (ریو) (نک: BBA) دقیقاً در مورد این محل که برای شناسایی بایستی کافی بوده باشد، بدشواری قابل توضیح است (نک: توضیحات شماره ۲۰).

RS ناروشن، فقط زمان

۶۲. رس

جاماسپ.

ŠA ناروشن، زمان کواذ اول.

۶۳. ش ا

ŠB ناروشن

۶۴. ش ب

این نشانه‌ها مربوط به دوران کواذ اول، هرمزد چهارم، خسرو پرویز، و اردشیر سوم است.

ŠI ناروشن

۶۵. ش ی

از بهرام پنجم تا یزدگرد سوم.

ŠM ناروشن، پیروز

۶۶. ش م

ŠP

۶۷. ش پ

SD سدّ؟

۶۸. س د

شاید در اینجا با سدّ، شهری در نزدیکی مرو، سروکار داریم. سکه‌زنی از کواذ اول تا یزدگرد سوم (سال بیستم) با وقفه‌هایی ادامه می‌یابد.

ST استخر

۶۹. س ت

استخر، در نزدیکی بلا فصل تخت جمشید کهن، یکی از مهمترین شهرهای امپراتوری ساسانی و شهر تاجگذاری بیشتر شاهان بود؛ هرچند گزارشها در این مورد بسیار ناقص هستند. سکه زنی بزودی در زمان اردشیر اول متوقف می شود و در ارایش اردشیر - خوره شروع به کار می کند. مهر این سکه خانه در فاصله زمانی بین یزدگرد اول تا هرمزد پنجم به دست آمده است. موضوع جالب، غیبت ضربخانه در زمان جاماسپ است، ولی در عوض صحنه تاجبخشی را بر روی سکه های او می بینیم. احتمالاً او هرگز استخر را در اختیار نگرفت. در این مورد که چرا هیچ سکه ای از یزدگرد سوم در استخر، که تاجگذاری وی در آنجا روشن است، وجود ندارد، نمی توانیم اظهار نظری بکنیم.

۷۰. ت ر و ک و ا ر ت TRUKVART ناروشن

فقط در زمان هرمزد چهارم و به سالهای دهم و یازدهم ظاهر می شود و، به زبانی دیگر، سکه خانه برای رفع نیاز جنگ با ترکان کار می کند. شهری با نام مشابه به نظر می آید نامعلوم باشد.

۷۱. و ه VH و ی ه - اندیو - شاپور

بیشتر به نام جندی شاپور معروف، یکی از بلند آوازه ترین شهرهای ساسانیان، از زمان شاپور سوم (و احتمالاً از پیشتر) تا اردشیر سوم سکه ضرب می کند. مورد استثنایی و قابل ذکر هرمزد چهارم است، با اینهمه شاید در اینجا سهواً موردی از حکم افتاده باشد. از این ضربخانه، ضرب طلا هم (در جوار BBA، AIRAN و گرگان [؟]) در دست است. طی سراسر مدت سکه زنی، تعداد مسکوکات نقره بسیار زیاد است.

۷۲. و ر ج VRČ ناروشن، احتمالاً در شمال یا شرق امپراتوری.

در زمان خسرو انوشروان، هرمزد چهارم، و اردشیر سوم سکه می زند.

$$\left\{ \begin{array}{l} \text{ZR} \\ \text{ZRN} \end{array} \right. \begin{array}{l} \text{۷۳. ز ر} \\ \text{۷۴. ز ر ن} \end{array}$$

پایتخت سیستان که بنابر ملاحظات من از زمان پیروز تا یزدگرد سوم (به نظر من تا سال دوازدهم و بنابر نظر پاروک تا سال بیستم) سکه می زند. ماده تاریخ آخری می تواند برای تخمین فتوحات تازیان در ایران شرقی فوق العاده مهم باشد.

$$\left\{ \begin{array}{l} \text{ZRM} \\ \text{ZM} \end{array} \right. \begin{array}{l} \text{۷۵. ز ر م} \\ \text{۷۶. ز م} \end{array}$$

نشان می دهند و به زمان یزدگرد سوم در سالهای سیزدهم و بیستم یافت می شوند، از این رو در خاور قرار دارند.

۷۷. زپ اس ن	ZPASN	ناروشن، یزدگرد سوم، واقع در خاور
۷۸. زری ب	ZRIB	ناروشن، یزدگرد سوم، واقع در خاور
۷۹. زوزن و	ZUZNU	ناروشن، هرمزد چهارم، واقع در خاور

اجناس

ساسانیان برخلاف اسلاف خویش با هر سه فلز سکه ضرب می‌کنند. اشکانیان هرگز اقدام به ضرب سکه زر نکرده‌اند و این حق را ظاهراً بزرگوارانه به امپراتوران روم وا گذاشته‌اند. بعدها فراوانی طلای رومی، تقریباً همچون قرارداد اردوان پنجم با ماکرینوس^۱، عاملی شد تا ضرب سکه طلا را غیر ضروری قلمداد کنند. اما ساسانیان که اساساً به هخامنشیان استناد می‌کردند، به دلیل شهرت طلبی ضرب طلا را یک ضرورت تشخیص دادند. دلیل دیگری هم که برای ضرب طلا می‌توان عنوان کرد این است که با نخستین شاهنشاه ساسانی بلافاصله سیاست خاوری جان گرفت، و البته همیشه هم موفق نبود، که در نتیجه لشکرشیهایی را بر ضد کوشان و به شمال هندوستان یعنی مناطقی که ضرب طلا از پیشتر در آنها معمول بود، به دنبال آورد. تحرکات نظامی در این مناطق عمدتاً فقط با طلا می‌توانست به راه انداخته شود و به همین دلیل من با نظر واسمر و هرتسفلد^۲، که ضرب طلای اندک ساسانی صرفاً پول زر مناطق شرقی کشور را تشکیل می‌داده است، موافق نیستم.

1. H. Schiller, *Gesch. d. roem. Kaiserzeit* 1/2, S. 757 nach Dio 78, 27,1

اعداد با سسترین (Sestertien) قابل محاسبه و ارزیابی است، که با طلا پرداخت می‌شد.

2. E. Herzfeld, KSC 1.

[illegible]

این ضرب طلا در مقایسه با ضرب عظیم مسکوکات سیمین مطمئناً تزئینی سطحی است. ضرب نقره، بویژه در دوسده آخر ساسانی، ششم و هفتم به چنان حجم عظیمی دست یافت که حتی شنیدن ارقام آن نیز طنینی غیرعادی در گوشهای ما دارد، زیرا تعداد سکه‌هایی که در اروپا مشاهده شده نسبتاً اندک است. از زمانی — شاید از عهد کواذ اول — که بخش بزرگی از خزانه شاهی با پول مسکوک انباشته شد، که در این مورد گزارشهای اتفاقی از انباشت ثروت^۱ خبر می‌دهد، مقدار مواد سکه شده به حد غیرقابل قیاسی افزایش می‌یابد، در نتیجه اغلب سکه‌هایی که به دست ما رسیده در اخمهای متأخر، تقریباً از زمان کواذ به بعد، هستند. بندرت و تنها در آغاز جهاننداری ساسانیان به سکه‌های پوتین، چهار در اخم نوع پارتی که در همان ابتدا یعنی زمان شاپور اول منسوخ می‌شود، برمی‌خوریم. ظاهراً این چهار در اخم در مقابل در اخمهای جدید و شکل دلپسند آنها نتوانسته‌اند پایداری کنند. پس از آن، با فلز ناب سکه ضرب می‌شود.

ضرب مسین در رشد بعدی با پایداری مناسب اولیه خود در مقابل نقره بسیار ضعیف ظاهر می‌شود، لکن با تک‌ضربیهایی تا سلطنت خسرو پرویز، یعنی تقریباً تا پایان دوران ساسانیان، دوام می‌آورد.

با این تفاسیر، در واقع، با شرایطی سروکار داریم که در گذشته‌های دور ساسانیان را با داده‌های محیط خویش هماهنگ می‌کرد، به‌طوری که در ضرب سکه طلا از الگوی رومی، و در ضرب نقره و مس از نمونه هلنیستی پیروی می‌کردند، و پاراگرافهای بعدی نیز گواهی بر این مدعاست.

من تا حال سکه‌های زیرین را توانسته‌ام تشخیص بدهم:^۲

زر — سکه زر معمولی، از اردشیر اول تا شاپور سوم، که دینار نام داشت و وزن آن بین ۷ و ۷/۴ گرم بود. این سکه، که در مقادیر معتدله وارد نظام پولی ایران شده بود، با آتورس (AV) مرغوب رومی تقریباً مطابقت می‌کند. مهر این دینارهای اولیه با مهر نیم در اخم‌های همزمان همانند است، به‌طوری که می‌توان استعمال متناوب مهر را در صورت لزوم فرض نهاد. در زمان بهرام چهارم وزن دینار آشکارا کاهش می‌یابد. پیش از وی شاپور سوم، سکه زر سبکتری را که ظاهراً شبیه سولیدوس رومی، بعد کنستانتینوس اول، است ضرب می‌کند. دیناری به سبک قدیم که هنوز در زمان بهرام چهارم یافت می‌شود، سکه جشنواره‌ای با افسر

۱. طبری، ص ۳۷۶، ص ۳۷۷.

۲. فهرست احواد پاروک F. D. F. Paruck 31 ff. در نوع خود کاملاً ناموفق و آشفته است. نگارنده برای این موضوع از حاصل ابوهه درهم تلاش دیگران هیچ بهره‌ای نگرفته است. تنها از اوزان نمی‌توان آشکارا احواد را تعیین کرد.

واسط ۱ (لوحه ۶، ۱) است و سکه کوچتر، به نظر من، یک سوم دینار سبک جدید با افسر واسط ۲ (لوحه ۶، ۲) مطابق با وزن یک ترمیس رومی است. می توان حدس زد که هیچیک از این سکه های زرین تک به تک ضرب نشده است. طلا دقیقاً وزن می شد که در سرزمینی با پولهای جوراجور جز این توقعی نمی توان داشت.^۱

بعداً با یزدگرد اول، بدون بازگشت به نظم کهن، شیوه ای به جریان می افتد که همانا رواج دینارهایی به وزن تقریبی ۴/۲ گرم است که با سولیدوس تقلیل یافته مطابقت می کند. پیروز سکه هایی ضرب می کند که وزن آنها بین ۳/۵ و ۴/۵ گرم در نوسان است اما بعد از وی دوباره به وزن تقریبی ۴/۲ گرم باز می گردد. در زمان بهرام ششم سکه ای ضرب می شد با وزن تقریبی ۷/۵ گرم که نمی دانیم آیا دیناری مضاعف بوده یا معادل ۱۱ دینار محسوب می شده است. با این مواد قیاسی بسیار اندک نمی توان به نتیجه ای نهایی دست یافت. اما از آنجا که در زمان خسرو پرویز سکه ای سنگین نیز مشاهده می شود می توان به عیاری سنگین هم، که بایستی برای حفظ سکه یادگاری به کار رفته باشد، گمان برد. ما نظیر این مورد را در روم هم در دست داریم. به نظر من توضیح در این مورد برای تاریخ اقتصاد کم اهمیت است. این ضراب بسیار نادر هستند. در زمان اردشیر اول، دینارهای مضاعف به سبک قدیم و تک و توک ۱۱ دینار (نک: جدول صفحه ۱۱۶) یافت می شود. به نظر می آید تصویر ۱۰ لوحه ۳۲ مجموعه بارتولومه در نزد پاروک یک چهار دیناری را نشان می دهد که تنها سکه منحصر به فردی است که برایم معلوم شده، و وزن آن هم مشخص نیست، و از این رو در حد یک فرضیه باقی می ماند. از ترمیس رومی بالاتر یاد کرده ام که بسیار نایاب است، مع هذا یک ششم سبک قدیم فراوانتر است. تقسیمات یک ششم ظاهراً از مسکوکات سیمین اقتباس شده است.

نقره — از این جنس پوتین، یعنی چهار دراهمهای کهن، را به سبک اشکانی در دست داریم که بزودی منسوخ می شود؛ و از نقره خالص، دراهمهایی بسیار نادر نامرغوب (درهم) با میانگین وزنی ۳/۷ تا ۴ گرم وجود دارد که عیار آنها ظاهراً بر شالوده هلنیستی است. پاروک، دراهم ها را مشتق از دراهم آتیک می داند که بسیار سبک وزن بوده و بتدریج به وسیله دراهم فیتی، به وزن ۳/۷۳ گرم، واپس زده شده است. در عین حال، تأثیر دینار سبک رومی بدشواری پذیرفتنی است. از دراهم واحدهای کوچتری موجود است که در ابتدا نیم دراهم و ابول (به پارسی میانه: دانگ) بوده و سپس حتی به نیم ابول هم رسیده است، که من آنها را سکه های جشنواره ای می دانم که به هنگام جشنها پراکنده می شدند؛ و علائم

۱. در مورد اوحاد رومی نک: G. Elmer, Verzeichnis der roemischen Reichspraeagungen von Augustus bis Anastasius, Wien 1933.

جنبی باز نموده (منقوش) می‌توانند تأییدی بر این سخن باشند.

مس — با مس سکهٔ استاندارد ای وجود دارد که من آن را ذیل عنوان اونیت^۱ رده‌بندی کرده‌ام، و اجزای مختلفی از جمله ۱ اونیت و ۱ اونیت از آن به جا مانده است. سکه‌های مسین بندرت سالم هستند و از این رو اجازهٔ آزمایشی موثق را نمی‌دهند. سکهٔ استاندارد با وزن میانگین تقریبی ۱۱ گرم، که نسبت آن به دراخم معلوم نیست، بزودی منسوخ و تنها اجزای آن وارد گردش پولی می‌شود. کمیابی نسبی مضروب‌ات مسین ساسانی با این واقعیت بخوبی همخوانی دارد که سکه‌های مسین کوچک اشکانی، به مثابه سکه‌ای ممتاز، همچنان به صورت پول خرد در گردش پولی شهرهای بزرگ باقی ماندند و وضع نامرغوب سکه‌های مسین اشکانی موجود نیز تا اندازه‌ای مبین این ادعا است. معلوم نیست سکه‌های خرد مسین اشکانی، که در عین حال نشان‌دهندهٔ اوحاد مختلف بوده‌اند، چه نسبتی با مضروب‌ات مسین ساسانی داشته‌اند، و به نظر من حتی در مناطق مختلف بهای آن متفاوت بوده است. من واحد پیش‌را (pāšīz)^۲ که در کتب تاریخی آمده، با هیچیک از سکه‌های مسین بازماندهٔ ساسانی نمی‌توانم تطبیق دهم.

در مورد رابطه اوحاد اصلی با اجزایشان می‌توان، بویژه، به نسبت بسیار دلپسند یک به شش اشاره کرد.

گردش پول: همچنانکه طلا در امپراتوری ساسانی در ضربهای مستقل و مختلف در گردش بود، بایستی نقره هم به همان منوال بوده باشد، حداقل تا زمان کواذ اول که در عهد وی آشکارا به نظم شدیدی در کیفیت و کمیت مسکوکات (ترتیب و مقدار آنها) برمی‌خوریم. من این عقیده را که از عهد این شاه پول سیمین شاهان پیشین جمع‌آوری و مجدداً ضرب شده است قابل قبول می‌دانم، زیرا بالنسبه کمیابی سکه‌های قبلی بسیار چشمگیر است. اما به هر حال، وزن دراخم که در بیش از چهار سده بخوبی ثابت مانده توانسته با آن مقابله کند. شهرت طلبی، چنانچه بالاتر اشاره شد، بکلی در پول مسین مطرح نبوده است.

در سرتاسر این دوره، سکهٔ اصلی دراخم بوده است که از زمان شاپور دوم سکهٔ تقریباً منحصر به فرد مضروب است. امروزه اگر در مورد سکهٔ ساسانی صحبت می‌شود، در واقع، دراخم مدنظر است. از ضرب سری‌وار تنها در آغاز و تقریباً فقط در تیسفون می‌توان سخن گفت. در اینجا امکان مقایسه با مسکوکات رومی فراهم نیست.

اختلاط با فلزات دیگر کاملاً نادر است. من سکه‌های زر قلبی را می‌شناسم که از جنس

1. S. Oben S. 53,4.

2. A. Christensen 48 u. 49.

برنز و مربوط به زمان شاپور سوم و کواذ اول است. یک در اخم قلب خسرو پرویز به زر، واقع در پاریس، یا طلا نیست و یا جعلی است. هیچ گردن آویزی (مدال) هم وجود ندارد. با وجود این، شمار زیادی، و غیرعادی، سکه‌های سوراخ شده و حلقه‌وار وجود دارد که ظاهراً بیشتر به خاطر تصویر آتشگاه، و نه نقش شاه، رویه اصلی بود.

شمار زیادی از سکه‌هایی که امروز به دست ما رسیده بریده شده است. این دستکاری را می‌توان به حساب دوره اسلامی، که اقدام به تنزل درهم کرده‌اند، گذاشت. در این مورد و درباره مهرزنی مجدد به بخشهای مربوط به این زمینه در کتاب واکر مراجعه کنید. مهرزنی مجدد فرمانروایان خیونی روی سکه‌های ساسانی در بخش مسکوکات شاهان ساسانی نشان داده شده است.

۴	۲	۱	D	D/۶	۴	Δ	Δ	Δ/۲	ob	ob/۲	U	U/۳	U/۴	U/۶	U/۸	
D	D	D	D	D/۳	D/۶	Δ	Δ	Δ/۲	ob	ob/۲	U	U/۳	U/۴	U/۶	U/۸	
.	x	.	x	.	.	x	.	x	x	x	.	x	x	x	.	اردشیر اول
.	.	.	x	x	x	.	x	.	x	.	x	شاپور اول
.	x	x	.	؟x	هرمزد اول
.	.	.	x	x	x	x	.	.	.	x	.	بهرام اول
.	.	.	x	.	.	x	.	x	x	x	.	.	.	x	.	بهرام دوم
.	.	.	x	x	.	x	.	.	.	x	.	نرسی
؟x	.	.	(x)	.	.	x	.	x	.	x	هرمزد دوم
.	.	.	x	x	.	x	x	x	.	x	x	شاپور دوم
.	.	.	x	x	.	x	اردشیر دوم
.	.	؟x	.	x	.	.	.	x	.	x	x	.	.	.	x	شاپور سوم
.	.	x	x	.	x	.	.	x	.	.	x	.	.	.	x	بهرام چهارم
.	.	.	.	x	x	.	.	x	.	x	x	یزدگرد اول
.	x	.	x	x	بهرام پنجم
.	.	.	.	x	.	.	.	x	.	x	x	یزدگرد دوم
.	.	.	.	x	.	.	x	.	x	x	پیروز
.	x	بلاش
.	.	.	.	x	.	.	x	.	x	x	.	.	.	x	x	کواذ اول
.	x	جاماسپ
.	.	.	.	x	.	.	.	x	خسرو اول
.	x	هرمزد چهارم
.	.	x	.	x	.	.	.	x	x	خسرو دوم
.	.	؟x	.	x	.	.	.	x	بهرام ششم
.	x	بیستهم
.	x	کواذ دوم
.	x	بوران
.	x	اردشیر سوم
.	x	هرمزد پنجم
.	x	خسرو پنجم
.	x	یزدگرد سوم

اوحاد عمودی خوانده می‌شوند و واحدهای زر نووزن یک سطر پایین قرار دارند.

ضرب اوحاد

جدول مضروب‌ات زیرین اوحاد با ما سخن می‌گوید. ما مشاهده می‌کنیم که آخرین بازمانده مرده ریگ اشکانی، چهار دراخم - پوتین، در همان ابتدا در زمان دومین شاه ساسانی منسوخ می‌گردد، به طوری که اجزای اوحاد مختلف دیگر به طور مستمر ضرب نمی‌شود و فقط بنابر احتیاج و ضرورت زمانی است که پدیدار می‌شود. بسیاری از شاهان سکه زر ضرب نمی‌کنند. باکواذ اول اجزای دراخم پایان می‌یابد و سکه مسین هم پس از خسرو پرویز قطع می‌شود. در مجموع، از شمار اوحاد در زمان شاپور سوم بشدت کاسته می‌گردد.

کشفیات

وضع کشفیات در ایران بیش از هر جای دیگر نامطلوب است. در سرزمینی که پژوهش جغرافیایی آن هنوز به انجام نرسیده و تابع تغییرات اقلیمی بزرگ منوط به مشکل آبیاری است، تحقیقات باستان‌شناختی بتحقیق کار سهلی نیست.^۱ من در جریان کار خود نومیدانه چشم‌انتظار کشفیات بوده‌ام. مکاتب من در تهران، آقای عزیز بیگلر که توجه ایشان را به چنان کشفیاتی جلب کردم، توانست فقط به من اطلاع دهد^۲ که کشاورزان و چوپانان روستایی هرگز کشفیاتشان (سکه‌ها) را یکجا در اختیار یک خریدار قرار نمی‌دهند، زیرا می‌ترسند مبادا با عرضه کل آنها در معامله زیان کنند. از طریق چاپ گیرشمن^۳، از تنها کشف منحصر به فرد که ثبت جزئیات آن بسیار پر بارتر می‌توانست باشد آگاه شدم. حتی خود گیرشمن توانست آنها را به کمک طبقه‌بندی ارزیابی کند که نتیجه آن همزمانی ۱۱ سکه زر کیداری (کوشان متأخر) با ۳۸۸ دراخم شاپور دوم، ۱۱ دراخم اردشیر دوم و ۱۱ دراخم شاپور سوم بود. در مآخذ^۴ فقط اشاره مختصری به موقعیت کشف و تعداد سکه‌ها، بدون هیچ توضیحی، شده است. براستی که با کار سکه‌شناختی بر روی مقدار زیادی دراخم می‌توان از دوران شاپور دوم مطالب فراوانی بیان کرد.^۵

در نمونه‌های کشفیات تکی هم اطلاعات بس مهم هستند. چنانچه برای مثال، دراخم‌های خسرو پرویز، با طرح ایزد بانو در میان شعله‌های آتش، که تا آنجا که من می‌دانم تمامی در

۱. برای اطلاعات شفاهی بویژه از آقای دکتر گابریل که چندین بار به ایران سفر کرده است، تشکر می‌کنم.

۲. نامه‌ای در تاریخ ۱۹۵۳/۷/۷.

3. Chion. 74,2.

4. J. Hackin, *Répartition des monnaies anciennes en Afghanistan*, J. A. 226 (1935) 289f.

۵. در حین دومین غلط‌گیری، Num. Chron. 1953 به دست من رسید. به همراه خبر انتشار: Mem. de la Délégation Arch. Franç. en Afghanistan, Tome XIV, pp. 101 - 23.

جنوب غربی ایران یافت شده، دلیل واضحی برای استقرار ضرابخانه آنها در غرب هستند. کاوشهای دورا، با وجود قَلت سکه‌های مکشوفه ساسانی در آنجا، روشترین گواه برای سبکی است که بر روی سکه‌های مضروب در تیسفون به چشم می‌خورد.

آزمون بحث گاهشماری به کمک نتایج رده‌بندی سکه‌ها

در واقع، این آزمون نخستین بررسی در این زمینه است، و من عمداً آن را به کار می‌برم زیرا هنوز گزارش منسجمی از تاریخ ساسانی وجود ندارد و همین خود دلیلی است بر اینکه تحقیق بر روی سکه‌ها با مشکلات عظیمی روبه‌رو شود. با وجود این، برای ما دلداری خفیفی است که در ازای این کمبود می‌توان از استنباط سکه‌شناس بهره‌برد؛ و گرچه مجموع این دستاوردها در ابتدا نا کافی به نظر می‌آید، بخشهایی از علوم - بویژه تاریخ سیاسی و اقتصادی - توانسته است بهره‌ وافی از بخشهای سودمند آن حاصل کند.

بررسی نتایج به‌طور گاهشماری انجام می‌گیرد. همسانی در محدوده بخشهای پژوهیده، به دلیل وضع بسیار دیگرگونه منابع، نه حاصل شد و نه اصولاً سودایش را در سر داشته‌ایم. من از ورود به مسائل مشکل گاهشماری هم اجتناب کرده‌ام. گاهشماری ساسانیان بدون اشکال نیست اما بدشواری می‌تواند کشش سکه‌شناختی را خدشه‌دار کند. افزون بر این، خود را موظف می‌دانم که پیشاپیش عقیده‌ام را درباره گزارشهای هرتسفلد در مورد اقدامات خاوری ساسانیان ابراز کنم. من در بسیاری موارد آنها را جسورانه می‌دانم^۱ و پاره‌ای را نیز، چنانچه من تشخیص می‌دهم، بر طبق دلایلی روشن و در کمال خیرخواهی مدفون شده به حساب می‌آورم و در عین حال می‌گویم که بعضی از مطالب گیرشمن را، ولو اینکه توضیحات سودمند و آرا و تعلیمات وی را ارج می‌نهم، نمی‌توانم به آسانی بپذیرم. از آنجا که سیاست خاوری ساسانیان، که محتاج کتاب ویژه‌ای است، در اینجا تنها با دیدی کلی و در محدوده سکه‌شناختی مطرح می‌شود، فقط به مطالب خاصی پرداخته‌ام که با منظور من مرتبط است، و آنچه را خارج از این محدوده قرار دارد مسکوت گذاشته‌ام. اگرچه می‌توانستم در موردشان توضیحات بیشتری بدهم.

اردشیر اول

ارزیابی توالی افسرهای اردشیر اول این پرسش را مطرح می‌کند که تعویض مکرر افسر

1. KSC passim.

نخستین شاه ساسانی چه مفهومی داشته است؟ بدون تردید نظریهٔ اردمان که تعویض افسر را نمودی از مراحل مختلف صعود وی می‌داند کاملاً برحق نیست، و به عقیدهٔ من این نظر بازگوی بخشی از حقیقت است و اردشیر، این نوآور آگاه، در اینجا صرفاً افسرهای مختلف را امتحان کرده است، زیرا برای وی که می‌خواسته مخالفت خویش را با گذشته و اشکانیان نشان دهد، جستجو و انتخاب یک افسر جدید و شکوهمند در درجهٔ اول اهمیت قرار داشته است: افسری با بازنمایی تمام‌رخ که طغیان بر ضد سرور اشکانی را نشان بدهد. نیمته‌های به طرف راست چرخیده، مخالف صدد در صد چرخش چپ اشکانی است.^۱ این سکه‌ها می‌توانند فقط پس از نابودی اردوان پنجم ضرب شده باشند. اردشیر در واقع خود را در آنها شاهان شاه می‌نامد. شکل بعدی، که من آن را به منزلهٔ شکل تاجگذاری نامیده‌ام، خود را بر طبق تصویر سطح جانبی افسر، که یک شاهین با نواری در مقدار یا دور گردن است، نشان می‌دهد. افسر بعدی بس مهمتر است زیرا برای نخستین بار با تاج ایزدان، افسر کنگره‌ای اهورمزدا، با نشانیدن پایه کنگره روی نوار دور پیشانی، ارتباطی برقرار می‌شود. موها همانند نقوش اهورمزدا در سنگنگاره‌ها بدون پوشش است. این افسر — در این شکل — مورد موافقت روحانیت قرار نگرفته است، زیرا بلافاصله بعد از آن افسری را می‌یابیم که این آرایش مو را بدون کنگره‌ها نشان می‌دهد. اما سابقاً شاهی اشکانی آرایش مویی به همین گونه داشت^۲ و از این رو این شکل هم می‌بایست حذف می‌شد. سرانجام، پوشانیدن آرایش‌گوی موی سر با پارچه‌ای حریر، محصور در پیشانی‌بند، در حکم یک آرایش ثابت برای دوران بعد درآمد.

دربارهٔ جزئیات پیشتر در مبحث رویهٔ سکه بحث شد. از این رو، می‌توانم خود را محدود بدین اشاره کنم که توضیحات ظاهراً معقولی که افسر کنگره‌ای را به مثابه افسر دیواری (*corona muralis*) می‌داند^۳ طبعاً ناممکن است، بنابراین تنها اشکال افسرها زیرین وقایع تاریخی را بیان می‌کنند (نک: لوحه ۱): a شورش، b پیروزی بر اردوان، c تاجگذاری در استخر. بنابراین، تا اینجا (به همراه اردمان) صعود را نشان می‌دهد. گونه‌های d، e و f آزمونهایی برای دستیابی به شکل نهایی منطبق بر صورت ذهنی است، و g (در واقع تصویر گروهی) خبر از ولیعهدی شاپور (اول) و نامیدن او به این لقب می‌دهد. در عین حال، باشلیق بلندی که ولیعهد بر سر دارد، ممکن است افسر ماد باشد. ما همین یکی را در تصویر بهرام دوم و یکی از ولیعهده‌هایش مشاهده خواهیم کرد.

1. KSC 4.

2. S. Oben S.59,3.

3. W. Ensslin in CAH XII, 130 und Fussnote 1.

سکه‌های اردشیر اول در گروه‌های فراوانی، که بیشترین آنها باید از تیسفون باشد، رده‌بندی می‌شوند، زیرا این ضربخانه، فقط به دلیل مسائل اعتباری، بی‌درنگ در خدمت فرمانروای جدید به کار گرفته شد. چهار دراهم‌های فراوانی که هنوز به چشم می‌خورد اشاره به این سکه‌خانه دارد و ظاهراً بایستی نوار فلزی آماده ضرب آنها در انبارها موجود بوده باشد. سکه‌هایی که مربوط به ایام شورش است فقط می‌تواند مربوط به ضربخانه استخر باشد که از دیرباز برای فرمانروایان پارس سکه می‌زد. علاوه بر این، مایلیم به ضربخانه سومی هم (و شاید حتی چهارمی که در اینجا منظور نشده) اشاره کنم که به دلیل سبک زمختش من آن را بیشتر محصول شرایط اضطراری می‌دانم تا اوضاع آرام و عادی؛ و از آنجا که تمامی راویان بر این سخن که اردشیر مرو را پایگاه لشکرکشیهای خاوری خویش قرار داده است اتفاق نظر دارند، و در آنجا هم بشدت به پول نیاز داشته و نمی‌توانسته از مسیری طولانی پول را به آنجا حمل کند، در نتیجه این سکه‌ها باید در همان محل یعنی مرو ضرب شده باشد. از آنجا که او از سال ۲۳۲ محققاً در شرق کشورش به سر می‌برده^۱ لذا می‌توان آغاز سکه‌زنی در مرو را از این تاریخ دانست. شایان توجه است که نخستین سکه زر اردشیر که هنوز به گونه اشکانی b ضرب می‌گردید، احتمالاً برای هدیه در نظر گرفته شده بود. شکل افسر تاجگذاری فقط در دراهم‌ها، و محدود به آنها، باقی مانده است. آیا دومین ضرب طلا برای لشکرکشی به خاور در نظر گرفته شده بود، و یا بعد از لشکرکشی و با طلاهای به چنگ آمده ضرب شده است؟ اظهار نظر در این زمینه از محدوده اطلاعات ما خارج است. تا آنجا که من مشاهده می‌کنم، پژوهشهای جدید تصرف بلخ و خوارزم به دست اردشیر را رد می‌کند؛^۲ و این امر درست است زیرا چنان عملیاتی بایستی بازتاب وسیعتری در سکه‌زنی از خود به جای گذاشته باشد. تکمله‌ای در مورد سکه‌های مشترک اردشیر با پسرش، ولیعهد او، بیان می‌کنیم. گیرشمن بر این باور است^۳ که تقسیم قدرت بین پدر و پسر زودتر رخ داده، به طوری که سکه‌های مشترک با نام هر دو شاه نیز مؤید این نظریه است. با وجود این، یافته‌های سکه برله این مطلب سخن نمی‌گوید چرا که سکه‌ها به زمان آتی تعلق دارد. حتی اگر اعتراف کنیم که به دنبال این مضروب‌ات مشترک بار دیگر تصاویر تکی اردشیر ظاهر می‌شود باز می‌بینیم که مدت زمانی دراز تداوم ندارد. نقوش مشترک در رابطه تنگاتنگ سبکی با تصاویر تکی اردشیر قرار می‌گیرد و چنانچه سکه‌های مدنظر در اینجا آخرین مسکوکات وی باشند، هماهنگی سبکی آنها با سکه‌های آغازین شاپور اول مؤید این امر است.

1. Chion. 70.

2. Bégram 157, برعلاف آن E. Herzfeld KSC 32.

3. Bégram 159.

شاپور اول

درباره وی می‌دانیم که تازه بعد از گذشت تقریباً حدود شش ماه از جلوس بر تخت، تاجگذاری کرد.^۱ شاپور بایستی در این فاصله زمانی گونه‌ای افسر که تاج بعدی وی نبود، بر سر گذاشته باشد. از آنجا که ما در اخم‌های نادری از شاپور در دست داریم که اینک وی را بیشتر شاهان شاه و نه شاه، همچون سکه‌های مشترک با پدرش، می‌نامند، از این رو باید این مضروب‌ات از زمان شاهنشاهی وی باشند؛ و از آنجا که افسر اصلی شاهنشاهی، مانند دیگر مسکوکاتش، از مدتها پیشتر معلوم است، افسر نخست وی ممکن است با شلیق، که تنها آرایه سر است، با قسمت قدیمی سر شاهین باشد که شاهنشاه در فاصله زمانی بین جلوس بر تخت و تاجگذاری بر سر می‌گذاشته است. من در بحثی^۲ این توضیحات و این سکه‌ها را که به منزله مضروب‌ات ولیعهدی گرفته‌اند رد کرده‌ام. ولیعهد در دستگاه سکه‌زنی امپراتوری ساسانی حق سکه‌زنی شخصی نداشت. برای ولیعهد فقط پدر، چنانچه بروشنی در نمونه‌های اردشیر اول و بهرام دوم مشاهده می‌کنیم، سکه ضرب می‌کند. نمونه‌های موجود که از زمانی دیرتر به جا مانده احتمال قانونی با تأثیر درازمدت را متصور می‌سازند. اگر فاصله زمانی بین انتخاب و تاجگذاری را به مثابه قانونی پذیرفته برای غالب شاهان ساسانی در نظر گیریم، احتمالاً تمامی شاهان افسر دیگری را در این فاصله زمانی بر سر می‌گذاشته‌اند. من برای این گونه افسر موقتاً اصطلاح «افسر واسط» را پیشنهاد و فرض کرده‌ام. بدون توجه به شکل و منشأ افسر واسط — هر چند ممکن است افسر نگه داشته شده ولیعهد به منزله افسر یکی از بیتخشاها، به زبانی دیگر شاهکان، باشد — شاه در واقع تمامی عناوین شهریاری را در بر دارد.

از مجموعه معتبر عزیز بیگلو، در تهران، تأییدیه‌ای برای شاپور حاصل می‌شود، زیرا سبک یکی از این ضربهای افسر واسط از تیسفون کاملاً با سکه‌های معمولی شاهنشاهی، که کار یک قلمزن و با اندکی تقدم و تأخر است، مطابقت می‌کند. در میان این سکه‌ها هیچ سکه زری به چشم نمی‌خورد. در افسرهای واسط بعدی این مسئله تغییر می‌کند.

قسمت اعظم مسکوکات شاپور، همانند اردشیر اول، ضرب تیسفون است. با وجود این، در جوار فراورده‌های این سکه‌خانه تعدادی مضروب‌ات خودنمایی می‌کند که من به ضرابخانه دیگری در غرب ایران یعنی اردشیر — خوره نسبت می‌دهم. طبیعتاً می‌توان به بیشاپور نیز فکر کرد، اما مقدمتاً اردشیر — خوره برتری دارد، زیرا اردشیر از پیشتر، چنانچه نام شهر گواهی می‌دهد، نقشه‌های بلندپروازانه‌ای برای شهر در سر داشت و، علاوه بر این، پس از این دوره

1. Bégram 160, dazu Anm.1.

2. R. Goebel, Zwischenkrone.

نیز با دقت در نشانه‌های اختصاصی سکه‌خانه‌ها درمی‌یابیم که اردشیر - خوره با اهمیت بیشتری ظاهر می‌شود. پیکارهای خاوری شاهنشاه که با پیروزی بر واسودوای (Vasudeva) اول از کوشان به کمال می‌رسد، بنابر مشاهدات ما، بازتابی در سکه‌زنی نمی‌یابد. من نمی‌توانم برای این مطلب توضیحی جز این بیابم که فقط یک بار ضربه‌ای کاری، که البته تأثیر چندانی هم نداشت، وارد آورده شد. ما می‌توانیم نظیر این واقعه را در عملیات علیه روم متأخر، که مطمئناً بسیار مجهزتر بود، مشاهده کنیم. شاپور از روی خیانتی در غرب موفق شد بر شخص امپراتور روم، والریان، دست یابد؛ و این واقعه باورنکردنی‌ترین حادثه‌ای بود که تا آن زمان به وقوع پیوسته بود، و تأثیر عظیمی بر دوست و دشمن به جای گذاشت. منحصراً پنج سنگنگاره از شاپور گواه شادمانی این کامیابی^۱ است و به‌نظر من پذیرش عنوان شاهان شاه ایران و انیران در درجه نخست به این پیروزی و سپس به پیروزیهایش بر کوشان باز می‌گردد. اما پیروزیهای وی پیامد سیاسی قاطعی در این سرزمینها نداشت. هرچند غاصبانی در امپراتوری روم سر برافراشتند، بزودی گالینوس با بختیاری نظم را دوباره برقرار ساخت و سردارانش در اتحادی به‌ویژه با ادینت^۲، پادشاه پالمیر (تدمر)، شاهنشاهی را که بیش از حد به پیروزی خود اطمینان داشت، با خسارات سنگینی که بر خزاین و اعتبارش وارد ساختند دگرباره روانه میهنش کردند. اما شاپور در هر دو طرف فاتحی نیمه‌پیروز بود، زیرا در غرب گالینوس بر سریر قدرت باقی ماند و در شرق سلسله سوم کوشان بدون وقفه قابل تمیزی پس از سلسله دوم به موجودیت خود ادامه داد.

اما چنین به‌نظر می‌آید که سکه‌زنی در مرو استمرار یافته است. از جهات دیگر هم احتمال می‌دهیم که مرو پایگاه دائمی شاهنشاه برای حملاتش بر ضد بلخ بوده است. از شماری مضروب‌ات در اخم بسیار نامرغوب از نقره غش‌دار، مجموعه‌ای نشانه‌گذاری نشده و بدون علائم جنبی به جا مانده است. من در ابتدا بر این گمان بودم که اینها ضربی از غرب کشور است اما اکنون آنها را ضرب شرایط حاصل از دستپاچگی اوضاع نامساعد به حساب می‌آورم.

هرمزد اول

پسر شناخته‌شده شاپور^۳ بر طبق منابع غربی. وی، همانند بهرام اول، آنچنان اثر سکه‌شناختی قابل ذکری بر جای نگذاشته است. هرمزد اول برایمان از این رو جالب است که

1. A. christensen 216f.

2. Odainath

۳. در نزد 1, 2 c. 2 Trig. Tyr, Bei Trebellius Pollio, صورت به صورت Odomastes ظاهر می‌شود که نولدکه قبلاً آن را شناسایی کرده است (۴۳ طبری و Noeldeke).

برای نخستین بار عنوان شاهنشاه ایران و انیران را در سجع سکه ضبط می‌کند. «پیروزی‌نامه» شاپور^۱ پیش از این از پدر هرمزد با این عنوان پرطمطراق نام می‌برد.

بهرام اول

نه تنها از هرمزد بلکه از بهرام اول هم مضروبانی از تیسفون، اردشیر - خوره و مرو وجود دارد.

بهرام دوم

به همان اندازه که سکه‌های این شاه زیاد و متنوع است، تنظیم آنها نیز کاری دشوار به شمار می‌رود. من قبلاً در این باره که نحوه تصاویر گروهی، که خصلتاً رومی هستند، دقیقاً از نمونه‌های رومی تقلید شده است، بحث کرده‌ام.^۲ مشکلات خاصی در تعبیر واقعی، و در نتیجه در رده‌بندی درست، این تصاویر خانوادگی وجود دارد، تصاویری که همانند همتهای خویش حاصل سیاست دودمانی است. اگر ما بدرستی همه نشرها را ملاحظه و شناسایی کنیم متوجه می‌شویم که برای ملکه دو، و برای ولیعهد یا ولیعهدها سه سرپوش مختلف و یا برای ملکه سه و برای ولیعهد یا ولیعهدها چهارگونه سرپوش داریم. در این رابطه باید گروههای زمانی موجود باشد و واسم را می‌توان در این عقیده محق دانست که احتمالاً نه یکی بلکه ولیعهدهای بیشتری - شاید پشت سر هم - معرفی شده‌اند. علاوه بر این، نمایش صعود تنها یک ولیعهد، و به زبانی دیگر تیولهای وی با استانهای شاهی مختلف، نیز قابل تصوّر است. کلاه شاهینی (با قسمت قدامی سرشاهین) را مردان بر سر دارند. این افسر ویژه پارس و، اگر اجازه داشته باشیم چنین اظهار نظر کنیم، حتی احتمالاً کلاه ولیعهدی استخر، افسر خاندانی پارس، است. ما با شلیق بلند را از پیشتر در نزد شاپور (اول)، در زمان ولیعهدیش، مشاهده می‌کنیم. این کلاه، به نظر من، هیچ ربطی به پارس ندارد و اگر اجازه داشته باشیم به هخامنشیان ارجاع دهیم، که به هر حال در مورد ساسانیان محتمل به نظر می‌آید، اشاره به ماد دارد. هرچند سه نقطه چین منقوش بر این درآخم‌ها اشاره به ضربی خاوری دارد، آدمی می‌تواند به افسر مرو شاه هم، با اینکه من در شرایط فعلی هیچ شاهد دیگری از وی نمی‌شناسم، گمان بَرَد. بدین ترتیب این تعبیر بی‌نتیجه باقی می‌ماند.

کلاه با قسمت قدامی گراز با نام تاجگذاری بهرام مرتبط است. از آنجا که نقش واقع در

1. S. oben S. 64,1.

2. R. Goebel, Buestengruppen.

سمت راست تصاویر گروهی به هیچ وجه گیس بافته را، که به نظر من ملکه ساسانی همیشه بدان مزین است (همچون بوران به زمانی پسین)، نشان نمی دهد، می توان همیشه ملکه را در سمت چپ در کنار شاهنشاه فرض کرد و، بدین ترتیب، ما چهار کلاه ولیعهدی می شناسیم که الزاماً نبایستی همگی بدان بهرام سومی که کتب تاریخی در موردش سخن می گویند، تعلق داشته باشد. توضیحات واسمر^۱ که وی را موافق با بررسیهای سنگنگاره ها و در ارتباط با آنها مشاهده می کند، برای من پذیرفتنی نیست.^۲ با توجه به اینکه هیچ چیز غیر ممکن نیست، من بدون دسترسی به منابع کافی باستان شناسی برای روشن سازی مشکل کلاه ولیعهدی، در لوحه ۳ توالی گاهشماری احتمالی را بدون آنکه بتوانم اطمینانی داده باشم نشان داده ام.

بهرام سوم

این شاه، بنابر نظریه و اثبات هماهنگ هر تسفلد و واسمر^۳، سکه ای ضرب نکرده است. بر مبنای نتایج سجعهای رویه و پشت سکه، مضروباتی که تا به حال به بهرام سوم نسبت می دادند از آن نرسی است. من توانستم بر مبنای قالبهای گچی و تصاویر در دسترس، از جمله عکسی عالی از مجموعه عزیز بیگلو در تهران، مسئله را دوباره بررسی کنم و تنها می توانم بگویم که استنباط هر دو پژوهشگر را تأیید می کنم. گیرشمن که قرائت خود از سکه عزیز بیگلو را به همراه نامه ای از وی^۴ برایم فرستاد، نتوانست مرا متقاعد کند.

نرسی

از آنجا که سکه های احتمالی بهرام سوم به منزله سکه های نرسی مدلل شده اند، برای این شاه دو شکل افسر در دست داریم. بر مبنای قانون افسر بایستی در تاریخ زندگی نرسی دلیلی برای وقفه ای موقتی در پادشاهیش وجود داشته باشد. لکن در آنجا هم دسترسی به جزئیات دقیقتر خارج از محدوده امکانات ما است، و بسی آسانتر می بود اگر شورش هرمزد - ارمیزه را نه در زمان بهرام یکم، دوم یا سوم بلکه رویدادی در عهد نرسی و بر ضد وی می انگاشتیم. شرح و توصیفی که این شورش در منابع مکتوب تاریخی یافته است، نشان می دهد که نمی تواند مسئله چندان بی اهمیتی بوده باشد و مالا^۵ دومین افسر نرسی احتمالاً بدین بحران باز می گردد. من هنوز نمی توانم ازدیاد ضرابخانه ها را، که سه سکه خانه وجود دارد، ثابت کنم.

1. Num. Chron. 1928.

2. Ebenda 286 ff.

3. S. oben S. 75,2.

4. Oktober 1953.

5. Vgl. Bégram 169.

هرمزد دوم

آنچه ما دربارهٔ این شاه می‌دانیم بدشواری از اطلاعات موجود در تاریخ طبری فراتر می‌رود. پیمان صلح روم با نرسی، ۲۹۸، بشدت بر شانه‌های امپراتوری ساسانی سنگینی می‌کرد. تجدید حیات قدرت روم به زمان دیوکلسین، که ناآرامیهای داخلی هم اندک صدمه‌ای نمی‌توانستند بدان بزنند (برعکس ساسانیان)، مقدماً امکان تصور بازیابی موقعیت پیشین را به هر طریق از آنان سلب می‌کرد. همچون روم و ایران در مورد ارمنستان، ظاهراً کوشان هم همیشه یک مدعی سلطنت مهاجری برای امپراتوری ساسانی زیر سر داشته تا وی (مدعی) را در شرایط مناسبی ظاهر سازد و فشار سیاسی اعمال کند. این رفتار بی‌ثبات کوشان در قبال ایران با ازدواج شکوهمندانهٔ هرمزد، همچنانکه با خبر می‌شویم، با شاهدختی کوشانی با امتیازهای مطلوبی به نفع ایران که مقدماً پایدار ماند، تثبیت شد.

در میان مضروب‌ات هرمزد چهار دیناری زر مشکوکی که احتمالاً در سکه‌خانهٔ مرو ضرب شده، خودنمایی می‌کند. این تنها سکهٔ نوع خود در سرتاسر دوران ساسانیان است که منحصرأً توانسته از طریق درستی سکه (وزن آن)، که پیشکشی به ارزش چهار برابر دینار یا نوعی گردن‌آویز برای مقصود مشابهی بوده، اعتبار تصاویر موجود در اطلس بارتولومه را تأیید کند. به‌عنوان دلیل، می‌توان از جشن عروسی یاد شده با شاهدخت کوشانی که ضرب آن در مرو می‌تواند دلیلی بر نزدیکی ضرابخانه به محل جشن عروسی باشد، نام برد. دیناری را که هرمزد نامی (پاروک، شماره ۱۷۹) در کنار شماری سکه‌های کوچک مسین ضرب می‌کند، پاروک و هرتسفلد بدین شاه، حتی پاروک به جشن عروسی یاد شده^۱، نسبت داده‌اند. با وجود این، گیرشمن تمامی مضروب‌ات نوع ساسانی برای کوشان را به زمان فتوحات شاپور دوم منحصر می‌داند. هر کسی که مضروب‌ات زر شاپور دوم در مرو را بررسی کند، نمی‌تواند تردید کند که این سکه‌ها کاملاً هم‌زمان هستند؛ از این رو تعبیر هرتسفلد، بدون آنکه اصلاً پاروک قابل ذکر باشد، کنار می‌رود. مشکلات بیشتر مربوط به تنظیم مضروب‌ات مرو است که در صفحات بعد در بحث راجع به شاپور دوم، از آنها سخن خواهد رفت.

شاپور دوم

زندگانی این شاهنشاه می‌تواند یک معجزه نامیده شود، زیرا جای شگفتی است که این کودک، که در موردش چنین گزارش می‌شود که در گهواره تاج شاهی بر سرش نهاده شد^۲ و

1. F. D. F Paruck 89.

۲. بر مبنای میرخواند، K. Erdmann SK 115.

به علت خردسالی تمام گروهای ذی نفع آرزومند بیشترین منافع بودند و آن را نیز به دست آوردند، «مردی دلیر به معنی واقعی کلمه» (نولدکه) گردید و توانست بار دیگر ساسانیان را به اوج قدرت برساند. اشراف، روحانیان، و دشمن خارجی حصه‌ای نه چندان اندک از قدرت پادشاهی را در هم شکسته بودند اما با وجود این، هیچ‌کسی بهتر از او نمی‌توانست آرزوهای امپراتوری را برآورده کند. سکه‌زنی وی، که چندان خوانا نیست، وقایع را به گونه‌ای خاص بازتاب می‌دهد. پژوهشی که بر این روبنا متکی است، با وجود انبوه مطالب جالب، حقیرانه خواهد بود.

زمانی که ولیعهدی شاپور دوم مسجل گردید، انجمن بزرگان و رئیس سکه‌خانه‌ها می‌بایست تصویر سیمای وی را مشخص کنند. همچنانکه هر تسفلد پیشتر تشخیص داده، نخستین تصویر سیمای سکه کودک، تصویری نمادگونه از شاپور اول، پدر بزرگ همان‌ش، است که شاید به لحاظ برنامه هم بایستی بدو تأسی جوید. گیرشمن، که جدیدترین پژوهش‌ها را در این محدوده ارائه کرده است، می‌انگارد که کوشان، در زمان خردسالی شاپور دوم، پیروزمندانه تلاش کرده است تا مناطق از دست داده در زمان شاپور اول را دوباره بازپس گیرد.^۱ او حتی فتح مرو را نیز ممکن می‌داند. من اذعان می‌کنم که قدرت حاکمان کوشان به طور چشمگیری قابل ملاحظه بوده و بر طبق سنگنبشته سامودراگوپتا (Samudra Gupta)، در الله‌آباد، این تصویر تأیید می‌شود.^۲ اما به بیانی دقیقتر، معتقدم که آنها موفق شده‌اند سیستان را که ارتباطی نامناسب با امپراتوری ساسانی داشت، موقتاً جدا سازند. با اینهمه، دلایل روشنی در دست نداریم. بنابر رده‌بندی من، سکه‌های زر، نقره و مس برای مرو حتی قبل از تاریخ ۳۵۶ موجود است. از این رو، من با از دست رفتن مرو موافق نیستم اما معتقدم که «از دست دادن» سیستان و دیگر مناطق خاوری به طریقی جز عملیات نظامی، حداقل زیر پوشش، انجام شده است. گیرشمن چنین اظهارنظر می‌کند^۳ که این حاکم کوشانی خویشاوند شاه بوده، در عین حال گمان می‌برد که پدر شاپور، هر مزد، با شاهدخت کوشانی ازدواج کرده است. درباره‌ی اینکه مادر شاپور همان شاهدخت بوده، بنابر اطلاع من، در هیچ جا خبری آورده نشده است. به هر حال، امکان الحاق صوری نواحی مختلف خاوری زیر پوشش روابط خانوادگی وجود دارد. در واقع، بایستی در جایی دیگر درباره‌ی از دست دادن ایالات خبری می‌داشتیم به شرط آنکه تاریخنگاری ملی، بنابر دلایلی معقول، آن را مسکوت نگذاشته باشد. گیرشمن واکنش شاپور را پس از تاریخ ۳۴۰ می‌داند. به عقیده‌ی او جریان وقایع تقریباً

1. Chion, 69.

2. Bégram, 171.

۳. متأسفانه نقل قول را گم کرده‌ام.

به صورت زیرین بوده است: شاپور مرو را از نو تصرف می‌کند و شاهزاده‌ای ساسانی به نام پیروز را در آنجا به عنوان بزرگ کوشان شاه می‌گمارد.^۱ او سپس باختر را می‌گشاید و شاهزاده‌ای بهرام نام را در بلخ، که علاوه بر این (یعنی بعداً) در مقام بزرگ کوشان شاه انجام وظیفه می‌کند، می‌گمارد که سرانجام به هرمزد نامی جای می‌سپارد. عنوان شاهان شاه توانست ادامه یابد زیرا برای این مقصود حاکی کوشانی را در نواحی کابل و پیشاور نگاه داشته بودند. در اینجا بیان جمله معترضه‌ای را ضروری می‌دانم: من هنوز نمی‌توانم بر مبنای سکه‌زنی تشخیص بدهم که مرو در زمان آغازین شاپور سقوط کرده بوده است. ضرب سکه زر هنوز برای من به طور حتم اثبات نشده است اما استقرار پیروز در مرو — که غیر قابل تردید است — و نیز بخصوص در شهری که پیوسته در تصرف ساسانیان بوده است، می‌توانسته انجام گرفته باشد. من بر این باورم که برای اقدامات ضد کوشان به دلایلی سکه‌شناختی — دلایلی که به صورت درخشم است — دست یافته‌ام. بر رویه این سکه‌ها در محلی غیر معمول — که به همین دلیل قابل فهم نبود — نام ضرابخانه‌هایی که در آنجا سکه‌ها ضرب شده‌اند ثبت شده است. من نشانه‌هایی برای پ (AP)، الف (A)، ه (H)، ب ه (BH) و ب (B) یافته‌ام (نک: فهرست اسامی سکه‌خانه‌ها در صفحات ۱۰۵ - ۱۰۷) و بر این گمانم که این درخشم‌ها در AP (ابر شهر)، H (هرات) و $B(a)H(l) =$ بلخ ضرب شده‌اند. بزحمت قابل تصور است که این نشانه‌ها چیزی جز علائم سکه‌خانه‌ها را نمایش دهند، وگرنه باید به جستجوی دلیل دیگری رفت.

ضرب سکه‌های هرمزد به عنوان کوشان شاه در مرو، که همزمان با دینارهای مسلم شاپور است (نک: صفحه ۱۳۷)، باید بعد از بازگشت شاپور به غرب برای از سرگیری جنگ با روم قرار گیرد. من هنوز این مضروب‌ات را عملاً در جدول‌هایم ضبط نکرده‌ام زیرا نمی‌توانم آنها را جزو مسکوکات مسلم شاهنشاهی اعلام کنم. آشکارا سخن از سکه‌خانه‌ای واحد، و حتی قلمزنی واحد، در میان است و شاید ما در اینجا با مورد مشابهی همانند سکه‌زنی رومی در مضروب‌ات شهر ویمیناسیوم مواجه هستیم که سکه‌خانه آن برای مضروب‌ات دولتی آنتونیان‌ها، برای ایالات، پول محلی (پول محلی ایالتی) تولید می‌کند.

شایان ذکر است که سقوط سلسله سوم کوشان به دست گوپتا، که در این اثنا توانست بخش جنوبی امپراتوری کوشان را به تصرف خود درآورد، انجام شده بود.

شاپور پس از این نخستین تهاجم موفقیت آمیز، برای احیای قدرت ساسانی به غرب، جایی

که جنگ با روم به پیکاری عظیم انجامید و به قتل ولیعهد در سنجار (سنگره)^۱ در سال ۳۴۴ به دست سربازان وحشی رومی انجامید، بازگشت. مرگ ولیعهد برای شاپوری شک خسرانی عظیم بود. ما بر این گمانیم که موقعیت شاهنشاه پرقدرت در داخل کشور نمی توانسته بدون مشکلات بوده باشد، زیرا شاپور نه در باختر، در مقابله با روم، کاملاً موفق بود (دژ نصیبین را در سال ۳۴۶ و همچنین ۳۵۰ بدون نتیجه شهربندان کرد) و نه در خاور توانست از پیشروی خيون‌ها و کوشان، که متصرفات امپراتوری را جداً تهدید می کردند، جلوگیری کند. لازم نیست تا در اینجا به چگونگی رانده شدن خيون‌ها به این منطقه پردازیم. آنها در آنجا هستند و از لحاظ سکه شناختی هم وجودشان ملموس است. اما مطلب جالب اینجاست که امپراتوری کوشان بناگهان نیرو می یابد و مستقل می شود. ما به کمک منابع مختلف از نام فرمانروا آگاه می شویم: کیداره. او احتمالاً تختگاه شاهزاده نشین ساسانی در بلخ را منهدم کرده و با کمک خيون‌ها به زیان ساسانیان تلاش کرده است تا سرزمین نیاکانش را بار دیگر بازپس گیرد. بنابراین، ما دوباره شاپور را در سالهای ۳۵۶-۳۵۷ در شرق، جایی که مرو (یا نیشابور) در زمستان باز هم مرکز و نقطه آغازین عملیات نظامی بود، می یابیم. از پایان بحران به کمک تصویری تجسمی از منابع آگاه می شویم: آمیانوس مارسلینوس شاهنشاه ایرانیان را بین شاه خيون‌ها و آلبان‌ها، و بار دیگر به هنگام شهربندان آمد در سال ۳۵۹ که هر دوی این شاهان فرمانروای سیستان شرکت دارند، مشاهده می کند.^۲ موسی خورنی از هم پیمانان شاپور به عنوان خاقان مشرق و شاه هند نام می برد و اینان گرومبات، شاه خیونی که در محاصره آمد پسرش را از دست داد، و کیداره هستند. کشف گنج - سکه هایی در تپه مرنجان^۳ - همزمانی ۱۱ سکه دینار کیداره را با ۳۸۸ درخام شاپور دوم، و ۱۱ درخام اردشیر دوم و ۱۱ درخام شاپور سوم نتیجه داده است. ارزیابی این کشف به دلیل نامعلومی انجام نشده است، و بدون ارزیابی این گنجینه بزرگ هم برایم مقدور نیست تا دقیقاً بین سکه های ضرب شده برای جنگ سال ۳۴۰ و سال ۳۵۶، به استثنای درخام های بالاتر یاد شده با نشانه اختصاصی ضرابخانه ای که به دوره پیشتر تعلق دارد، تفاوتی قائل شوم.

با استناد به یادآوری فاستوس بیزانسی^۴ از سرانجام کیداره، که فاستوس آشکارا وی را از دورترین بخش خاوری می داند که گویا علناً علیه سرور خویش طغیان کرد، آگاه می شویم. بنابر نظر فاستوس، نخستین اقدام شاپور با عقب نشینی مفتضاحانه ای پایان یافت، لکن شاهنشاه کاردان توانست با وجود این شکست بزودی نظر خيون‌ها را، چنانچه از متنی مصحح و

1. Singara

2. Chion. 73.

3. S. Chion. 75,2.

4 R. Ghirshman, Chion. 79,5.

سوء تعبیر یافته از گاهنامه‌های چینی می‌توانیم استنباط کنیم^۱، به هم پیمانی بر ضد کیداره جلب کند، و به این ترتیب سرنوشت کیداره رقم زده شد. خيون‌ها اينک زیر فرمان شاهی چون فدراتی رومی^۲ (هم پیمان)، که سکه هم ضرب می‌کند، در بلخ نشاند می‌شوند. از این رو، ساسانیان مقدماً این سرزمین را تا نابودی حکومت هپتالیان در سده ششم از دست می‌دهند، در صورتی که منطقه جنوبی هندوکش، به طوری که در اخم‌های مقلد سکه‌های ساسانی ثابت می‌کند، به دست جانشینان کیداره اداره می‌گردد. تأثیر باور نکردنی مسکوکات شاهنشاهی ساسانی بر مضروبات دوست و دشمن، این طراحی مختصر وقایع آن سالها را توجیه می‌کند.

جالب توجه ضرب سکه‌های کوچکی در خاور است. امروزه، تمیز دلایل مختلف ضرب هنوز روشن نیست، اما مسلم است که اینها اُبول و نیم اُبول‌هایی هستند که به صورت سکه‌های جشنواره‌ای در مواقعی همچون انعقاد پیمان صلح و گماردن شاهدزادگانی در بلخ پراکنده می‌شدند و ارزش مبادله داشتند. بخشی از سکه‌ها ممکن است در مرو ساخته شده باشد و سه تاریخ برای این سکه‌ها مطرح است: ۳۴۰ - ۳۵۷، ۳۵۸ - ۳۶۸، و ۳۶۹. گروه سکه‌های سالهای آخر می‌تواند به این دلیل که بلخ پس از آن در تصرف خيون‌ها بود، فقط از مرو یا ضربخانه دیگری در خاور، برای نمونه نیشابور، بوده باشد. این گروه به آسانترین وجهی تفکیک‌شدنی است زیرا سبک در اخم‌های پسین شاپور به صورت چشمگیری معوجی است. علاوه بر این، در اخم‌ها با ساختار کوچک و ضخیم خود قابل تشخیص هستند و بدین ترتیب ما با پایان آوردن پادشاهی شاپور، فرصتی می‌یابیم تا اندکی هم درباره پول سخن بگوییم. در خور توجه است که بزرگی در اخم‌ها - بزرگ و نازک - در خلال جهاننداری شاپور به نفع سکه‌های ضخیم کاهش می‌یابد. آشکارا رقابتی بین سکه‌های بزرگ و نازک با سکه‌های کوچک و ضخیم وجود دارد که در پایان پادشاهی شاپور به پیروزی سکه‌های ضخیم می‌انجامد. غالب سکه‌ها ضخیم، همچون انبوه مسکوکات شاه در کل، محصول ضرب شرق کشور هستند. سکه‌زنی وی از لحاظ مقدار نشر بسیار فراتر از حد میانگین است. بنابر ارزیابی بازار اروپا مسکوکات شاپور دوم پس از در اخم‌های خسرو پرویز قرار می‌گیرد. سکه‌های زر وی هم که در میان اندک سکه‌های زر ساسانی به دست ما رسیده فراوانترین است. در تمایز با سکه‌زنی بعضی از شاهنشاهان بعدی، سکه‌زنی وی تقریباً در انحصار اهداف نظامی یعنی پرداخت مقرری سربازان است که بدین ترتیب مبدأ و آغاز این پرداخت هم ذکر شده است.

1. Chion, 79.

2. Foederati

مضروب‌ات خاص خیون‌ها که از زمان کاتولف اول آغاز می‌شود تأییدی بر زیبایی خاص درآخم‌های ساسانی است. خیون‌ها به‌طور چشمگیری از نمونه نازک و بزرگ تقلید می‌کنند و از این رو سکه‌زنی اولیه آنها از زمانی پیشتر که هنوز سکه‌های ضخیم مد نبود، آغاز می‌شود. پس از آن دوره، سکه‌های ضخیم قبول عام نیافته است و شاهنشاهان بعد از شاپور دوم بار دیگر در سکه‌زنی به سکه‌های نازک با قطری بزرگتر روی می‌آورند.^۱

اردشیر دوم

با مرگ شاپور بلندآوازه بار دیگر اخبار تاریخ ساسانی قطع می‌شود، و یادآورهای مختصر بدشواری می‌تواند ما را از وقایع مهم آگاه سازد. با اینهمه، نباید وقایع کم‌اهمیتی اتفاق افتاده باشد. شمار اندک سکه فقط امکان می‌دهد که سه سکه‌خانه را — تیسفون، اردشیر — خوره و مرو — در زمان اردشیر دوم مشخص کنیم. با وجود این، می‌توانیم تغییر نصب نوارهای افسر را در سکه‌های وی ملاحظه کنیم، فرایندی که قبلاً بر روی یگانه چهار دیناری زر هر مزد دوم و درآخمی از شاپور دوم مشاهده می‌شود.^۲ حال به درآخم‌هایی از اردشیر دوم برمی‌خوریم که با وجود روشنایی تصویر این مشکل را ناگشوده می‌گذارند.^۳ سنگنگاره‌ها بایستی دلیل تعیین‌کننده را ارائه کنند و تنها با نتایج واریسی آنها است که می‌توان از شواهد سکه‌ها بهره جست. با وجود تغییر اساسی در نحوه نصب، بازگشتهای گاه و بیگاه نصب نوار بر روی پیشانی‌بند هم در جوار بی‌قاعدگیهای مذکور در زمان یزدگرد دوم (دو دینار معلوم است) ظاهر می‌شود.

شاپور سوم

در عهد شاپور سوم، که بدرستی اخبار اندکی از وی در دست داریم، سیاست پولی بسیار مهمی اتخاذ می‌شود: وزن دینارهای زر که در گذشته بیش از ۷ گرم بود به وزن تقریبی سولیدوس روم متأخر آورده می‌شود. در جوار این سکه ۱۱/۴ دیناری هم ضرب می‌کند که البته هنوز هم به‌طور منظم وزن آن کمتر از وزن دینارهای زر پیشین است. در وزن درآخم، جز نوسانهایی جزئی، تغییر اساسی رخ نمی‌دهد. توضیح می‌تواند فقط در تلاش یکسان‌گردانی با پول روم شرقی، که سکه‌زنی طلای آن غالب بود، قرار داشته باشد زیرا رومیان از زمان صلح ایرانیان با یوویان^۴ تا عهد لثوی اول سهم خود

1. S. oben S. 80.

4. Jovian

۲. نامه اردمان در تاریخ ۱۹۵۳/۱/۲۵.

۳. نک: درآخم اردشیر دوم در لوحه الحاقی.

را با طلای هنگفتی می‌پرداختند که برای ساخت و نگهداری استحکامات در بندهای قفقاز مصرف می‌شد.

اینکه آیا مرگ فجیع شاه ریشه در تحقق این تغییر پولی یا نوآوریهای دیگر داشته است یا نه، اطلاعی نداریم.

تعداد ضربخانه‌های من به گونه‌ای تنظیم شده که بتواند از سکه‌های نشانه‌دار (ممه‌ور) جانشین شاپور سوم، بهرام چهارم، به نتایج سبکی دست یابد. ضرب سکه طلا، همچون سکه‌زنی سکه‌های سیمین کوچک که می‌توان آنها را در حکم پسته یادگاری تاجگذاری دانست، در آغاز سکه‌زنی قرار می‌گیرد.

بهرام چهارم

از منابع مختلف درمی‌یابیم که در آن زمان فشار قبایل وحشی شمالی بر مرزهای امپراتوری ایران، و همچنین روم، فزونی گرفته است. بهرام، ناتوان از اداره تمامی مشکلات و مجبور به انجام حداقل مقاومت، می‌بایست افساری را که خیون‌ها و کیداری‌ها را سر جای خود نگه می‌داشت شل کند. پیامد آن نابودی کیداره، حکومت کیداریان، یا کوشان کوچک به دست خیون‌ها بود که پس از آن سرتا سر سرزمین شمالی و به همچنین جنوبی هندوکش را در اختیار گرفتند و بدین ترتیب به تهدیدی جدی برای امپراتوری ساسانی مبدل شدند. سلطنت بهرام چهارم از لحاظ سکه‌شناختی بس بی‌اهمیت می‌بود اگر آن نوآوری بنیادی را نمی‌داشت، نوآوری که قبلاً یک بار آزموده شده اما اکنون صورتی پایدار به خود گرفته بود: مهرگذاری ضربخانه‌ها. شاپور دوم که کانون اصلی عملیات را تشکیل می‌داد، بار اصلی سکه‌زنی را هم مطابق با آن تغییر داد. حال، توزیع نشرکمی در زمان بهرام در ضربخانه‌های بیشتری است و غالب آنها هم پس از آن دوره نیز حضور دارند. روم سده سوم نیز شرایط مشابهی را نشان می‌دهد. وقایع جنگی در جبهه‌های مختلف، برپایی ضربخانه‌های مختلف را، که در واقع بعداً در زمان دیوکلسین به‌طور قانونی سکه‌خانه امپراتوری هم می‌شوند، ضروری می‌سازد. دلیل اینکه در دستگاه سکه‌زنی ساسانی مورد مشابه پدیدار می‌شود، تنها این است که از همان نخست تفاوتی در وضع قانونی وجود ندارد، زیرا به استثنای ضرب ایالتی فرماندار ساسانی بلخ، که در گذشته‌های دور نابود شد، هیچ ضرب ایالتی وجود نداشته است. از این زمان به بعد متوجه حضور ضربخانه‌ای درباری، مانند آنچه پیشتر در زمان شاپور دوم بوضوح شاهد آن بودیم، می‌شویم. این سکه‌خانه دربار را می‌توان از زمان این شاه به عنوان سکه‌خانه سیار فرض کرد، زیرا اندک دراهم‌هایی با ذکر ضبط

مواضع مختلف به احتمال زیاد مربوط به این ضربخانه است. بهرام ضرب زر تاجگذاری جالبی^۱ با سیمای تمام رخ دارد و همچنین دینار زر غربی با آرایش فرفری، بدون گوی موی فرق سر اما با بالهای حامی همنامش ورثرغنه (بهرام) در پیشانی بند که هنوز در همان وزن دینار قدیم نشر می شود. با وجود این، احتمالاً با سکه جشنواره ای سروکار داریم. مورد مشابهی^۲ در مسکوکات امپراتوری روم مشاهده می شود که حتی ممکن است ایرانیان آن را اقتباس کرده باشند.

وجود سکه های یک سوم زر و یک و نیم برابر دینار نو وزن در سکه زنی متعارف نشان می دهد که در دوران شاپور سوم خلق نوآوری به هیچ وجه کنار گذاشته نشده است، مسکوکاتی با رویه a و b نشانگر دو شکل قابل توجه «اسر واسط» هستند. شاپور سوم، پیشتر و یزدگرد اول، پسیتتر مضروبوات مشابهی دارند.

یزدگرد اول

یک دوجین ضربخانه که در زمان این شاه سکه می زند تفسیر زنده ای از تغییر شرایط است. دوران تهاجم، که شاپور دوم بدان تعلق داشت، در واقع به سر آمده و سنگربندی در مواضع و همراه با آن سازماندهی پشت جبهه برای اهداف جبهه ها آغاز می شود. در پاسخ بدین ضروریات است که به مرکززدایی و یکنواخت گرای روی می آورند، شمار سکه خانه ها را بیشتر می کنند و به حصه بندی وظایف و مسئولیتها می پردازند. شایان توجه، ظهور نشانه ای اختصاصی است که من برای سرزمین گرگان در نظر می گیرم. برپایی ضربخانه ای که مکان دقیق آن قابل بازیابی نیست، باید در این سرزمین مرزی اهداف معینی را تعقیب کرده باشد. براستی هم ساسانیان بایستی در زمانهای بعد اردوگاه خویش علیه هپتالیان را در این منطقه برپای کرده باشند. یزدگرد که مرگش با صراحت در این منطقه تأیید شده است^۳، به گواهی مضروبوات زرین که در عین حال نشانه گذاری شده اند، این سکه خانه ها را از سلف خویش، که دینارهایی با سبکی همانند از وی به جا مانده است، اخذ کرده است. بنابراین، این حدس گیرشمن که تلاش هپتالیان را برای براندازی فرمانروایی ساسانیان در دوره یزدگرد می داند، به شاه پس از او مربوط می شود.

۱. در لوحه ۶ شکل d، بین b و c قرار می گیرد (با پشت سکه مربوطه خود).

2. Vgl. G. Elmer, Verzeichnis der roemischen Reichspraeagungen von Augustus bis Anastasius, Wien 1933.

۳. طبری، ص ۷۷.

بهرام پنجم (گور)

پس از مرگ یزدگرد بزهکار، انجمن اشراف تصمیم گرفت بازماندگان وی را از سلطنت محروم کند. اوضاع در سطرهای بالاتر به طور جامع بررسی شد.^۱ ما، همچون زمان شاپور دوم، بار دیگر با بحرانی در حاکمیت سلطنت روبه رو هستیم. زیر فشار منذر ازحیره و اعطای امتیازهای شاه جدید - بهرام - پادشاهی وی پای گرفت. در عین حال، قابل توجه است که می‌بینیم هیچ سکه زری از بهرام گور وجود ندارد، و این امر بدان معنی نیست که او هیچ هدیه‌ای برای جشن تاجگذاری اعطا نکرده است. اگرچه او، بنابر تاریخ طبری^۲، بعدها به نشر پول در میان اشراف پرداخت، سازشهایش مقدماً در دو زمینه آشکار می‌شود: تضعیف حاکمیت شهریار؛ و آزار مصوبه مسیحیان. رشد قدرتمندانه این پراوازه‌ترین شاهنشاه افسانه‌ای ساسانی و ترفند رزم آراییش که بدان وسیله خطر هتالی‌ها را مهار کرد، تأییدی است بر این که تظاهر به خوشباشی و بیکارگی شگردی انحرافی بوده است. نه فقط آن سفر شکار که درباره‌اش گزارش شده است و به بهای از دست دادن زندگی خاقان هتالی و تصاحب تخت وی و سلب آزادی همسرش تمام شد، بلکه سفرهای دیگرش نیز سفرهایی اکتشافی و مانورهای جنگی بودند که در خفا طرح‌ریزی شده بودند. تصرف بلخ و گماردن برادرش نرسی در حکم شهر بخراسان را نمی‌توان با مطالعات سکه‌شناختی دریافت.

یزدگرد دوم

از فعالیت این شاهنشاه بدشواری از سکه‌زنی تصویری به دست می‌آوریم، زیرا سکه‌هایش بسیار کمیاب است. سکه‌های زر از ضرابخانه‌های AI (الف ی) و VH (و ه) شناسایی شده است که در واقع سکه‌های تاجگذاری شاه به هنگام جلوس بر تخت است. تعداد سکه‌خانه‌ها کمتر از زمان بهرام گور است. کاملاً واضح است که یزدگرد، برخلاف پدرش، واقعاً سودای دیگری در سر داشته است، و هرچند پیروزیهای جنگی چندی از وی گزارش شده است این احتمال هم وجود دارد که او بیشتر مایل به رسیدگی به مسائل داخلی بوده است تا تقویت حاکمیت شهریار.^۳ در اینجا توجه شما را به این نکته جلب می‌کنیم که تنی چند از شاهان گونه‌گون ساسانی تثبیت حاکمیت خویش را در شرکت در عملیات بختیارانه بر ضد دشمن خارجی می‌دانستند، و عده‌ای دیگر نیز با پیروی از خواسته‌های بزرگان زیر لوای حاکمیت

1. F. Altheim - R. Stiehl, Staatshaushalt 286f; oben S. 18f.

۲. طبری، ص ۱۰۵.

۳. نک: طبری، ص ۱۱۳ و رفتار متغیرش در قبال بزرگان؛ در این مورد نک: بخش اول همین کتاب و F. Altheim - R. Stiehl, Staatshaushalt, 309; oben S. 37.

شاهی می‌خواستند پایه‌های کامیابیهای خویش را محکم کنند. با مرگ یزدگرد نبرد شدیدی برای تصاحب تاج و تخت آغاز شد که دو سال به طول انجامید. فاتح این کشاکش پیروز بود.

پیروز

نه فقط سیاست این شاه و شخصیت وی بلکه اقداماتش نیز در زمینه سکه‌زنی از جالبترین پدیده‌های دوران ساسانی است. پیروز شمارش سالهای سلطنت را هرچند موقتی در سکه‌ها ضبط می‌کند. برای نخستین بار در زمان وی نقشی اضافی در خارج دایره نقطه‌چین به نقوش سکه افزوده می‌شود. او دارای سه افسر مختلف است که در آخرین افسرش بالهای ایزد پیروزی که ارتباطی با نام خود او دارد به کلاه وصل می‌شود. همزمان با آن ضبط نوارها، که به شکل قرینه تنظیم شده و از حالا به بعد به صورتی با قاعده و استاندارد که برآستی بتهنایی برای فرمانروایی کافی است، پدیدار می‌گردد. راجع به جزئیات و روابط آنها در بررسی رویه و پشت سکه سخن گفته شد. جالب و در عین حال مشکل، تنظیم و قرائت مسکوکات وی است. افسر نخست وی تاریخی به دست نمی‌دهد، اما از آنجا که افسر دوم وی از سال سوم تا هشتم سلطنت او سالشماری شده است، افسر نخست وی می‌تواند تنها سالهای اول و دوم و حتی احتمالاً فقط سال اول را در برگیرد. با شکست رقبیش، هرمزد، و انتصاب قطعیش باید افسر دیگری اتخاذ کند. این افسر تا فرارسیدن سال هشتم پادشاهیش و احتساب آن پایدار می‌ماند. سکه‌ها هیچ مطلبی از جنگ اول وی با خاقان جوان هپتالی، اکون، بازگو نمی‌کنند، اما از شعله‌ور شدن دومین جنگ به دلیل زیر پا گذاشتن حریم حقوق بین‌الملل، و قطع ناگهانی سالشماری علامت‌گذاری شده از سال هشتم سخن می‌گویند. ما از طریق منابع دیگر درمی‌یابیم که پیروز به همراه پسرش کواذ به اسارت افتاد. وی مجبور شد برای حفظ و نگهداری مرز تعیینی بهرام‌گور و دست کشیدن از اعمال حاکمیت بر حکومت هپتالی مبلغ هنگفتی بپردازد، و هپتالی‌ها تا حصول نهایی آن، کواذ را به نوا در دربار خویش نگاه داشتند. این واقعه طبیعتاً به تغییر شکل افسر انجامید و بیشتر شبیه یک شوخی است که بالهای ایزد پیروزی در زیر مظهرهای متصل به کلاه نصب می‌شود. گیرشمن دو شاهد سکه‌شناختی یافته است: مسکوکاتی از پیروز با انگ AKUN و مضروب‌ات اختصاصی خود اکون که بدین‌جا تعلق دارند. درباره اینکه ضرب اختصاصی اکون به دنبال نخستین جنگ موفقیت‌آمیز علیه پیروز بوده یا تازه پس از به اسارت گرفتن او صورت گرفته است، نمی‌توانم با اطمینان اظهار نظر بکنم؛ اما احتمال انگاره اولی را بیشتر می‌دانم و حدس می‌زنم که در اخم شماره ۹ ارائه شده گیرشمن پیامد واگذاری حق سکه‌زنی به هپتالیان در قبال دستیابی مجدد پیروز به

تاج و تخت باشد. به هر حال، ضرب مجدد بعد از سال هشتم انجام شده و روی مضروب‌ات دومین افسر پیروز حک شده است. من در مسکوکات وی با افسر سومش چنان ضرب مجددی را سراغ ندارم. این سکه‌ها بایستی بخشی از آن پول فدیة باشد که پیروز به پرداخت آن کردن نهاده بود و مقدار سی بار استر را تشکیل می‌داد.

شاه در سالهای پس از آن از ذکر سالهای سلطنتش در روی سکه‌ها چشم می‌پوشد، به طوری که هیچ نشری را نمی‌توانیم تمیز دهیم. از نوعی رویه سکه موجود در مجموعه شخصی من این استنباط حاصل می‌شود که با نقض پیمان صلح که به لشکرکشی نظامی جدیدی علیه هیتالیان انجامید و با مرگ پیروز پایان یافت تحول جدیدی سر برافراشت. اگر تعبیر چهار اقلیم کیهانی و فرمانروایی مجدد ساسانیان بر آن درست باشد چنین نتیجه می‌گیریم که پیروز بر این نیت بوده تا با انهدام هیتالیان تهدید خاوری ایران را از میان بردارد.

افزون بر این، نگاهی به فهرست سکه‌خانه‌ها نشانگر توسعه ضربخانه‌های خاوری است که در زمان پیروز آغاز به کار می‌کنند. اکنون نه فقط ابرشهر، در جوار مرو، به‌طور منظم سکه می‌زند بلکه ممکن است که بخش اعظم سکه‌خانه‌هایی هم که من نام برده‌ام اما مکانشان نامعلوم است در شمال شرقی ایران قرار داشته باشد. این سکه‌خانه‌ها هم برای پرداخت مقرری نیروهای رزمی سکه می‌زنند.

اینجا از یک طرف برای تعقیب مضروب‌ات زر محلی مناسب است و از جانب دیگر می‌توان مکان BBA را تخمین زد. در واقع، ضرب طلا در برهه‌ای از زمان که هتالی‌ها بلخ را به‌طور کاملاً مسلم در تصرف خویش داشتند، اتفاق می‌افتد. بنابراین، باید تعبیر آن به سکه‌خانه دربار، که یا در غرب و یا سیار است، درست باشد. در نتیجه، طلا نه برای بخش خاوری — زیرا طبق شواهد سکه‌زنی هیتالیان فقط نقره را برتری می‌دهند — بلکه بیشتر برای پرداخت مقرری سپاهیان داخلی ایران و نیروهای بسیج مرزی و غیره ضرب می‌شود.

بلاش

پادشاهی بلاش از لحاظ نتایج سکه‌شناختی هم ضعیف است. البته دیگران به نبود ضرب طلا توجه کرده و موقعیت ناپایدار وی را حاکی از عدم ارسال طلای بیزانسی دانسته‌اند.^۱ این امر منجر به عزل وی هم شد. جالب توجه، نبود BBA است که برای آن و همچنین شعله روی شانه بلاش، که در مضروب‌ات زرکوشان معمول است و مسلماً از آنجا اخذ شده، هنوز توضیحی در

۱. نک: بالانتر، بخش اول و R. Altheim - R. Stiehl, Staatshaushalt, 297

دست نیست. چنانچه گزارش می‌شود، او چهار سال پادشاهی کرد. در گزارش دستیابی وی به قدرت نکته‌ای وجود دارد که برای توضیح ضرب سکه طلایی خاص در زمان کواذ مفید است.

کواذ اول

او برادرزادهٔ بلاش بود و در گزارش طبری آمده که وی با «برادرش» (درست = عمو) برای تصاحب تخت پادشاهی به ستیز برخاست، اما بلاش بر وی چیره شد. این گزارش باید اساس درستی داشته باشد. جدول مضروب‌ات وی به اتمام رسیده بود وقتی که بزرگترین معمای آن یعنی ضرب سکه‌ای زر به سال ۲۵ برایم حل شد. در گذشته، این ضرب به منزلهٔ ضرب ولیعهد تلقی می‌شد^۱، و تصویر منقوش بر پشت سکه در حکم خسرو انوشروان آینده به حساب می‌آمد. اما اگر در جستجوی مسکوکات مشابهی برآییم، در واقع، به سال ۴۴ همین انوشروان با ضربی که هر تسفلد بدرستی آن را از چهل و چهارمین سال سلطنت کواذ دانسته است، مواجه می‌شویم. این مسئله برای من روشن و محقق است که ضرب دینار زر با نام کواذ و به تاریخ سال ۲۵ به همان ترتیب نه از آن کواذ بلکه بیست و پنجمین سال پادشاهی پیروز معنی می‌دهد، و از این رو نخستین ضرب کواذ است که ما می‌شناسیم؛ و در واقع پیش از آنکه پیکار بین او و بلاش به نفع بلاش پایان یافته باشد، ضرب شده است. پادشاهی به اصطلاح نخست کواذ، پس از آنکه به سوی هپتالیان می‌گریزد و از آنجا با کمک آنان دوباره باز می‌گردد — زیرا از زمان گروگانی دویستانی برای خویش دست و پا کرده بود — در واقع دومین دورهٔ پادشاهی اوست. در حقیقت، این دوره از سلطنت وی که دومین دوره نامیده شده، سومین دورهٔ پادشاهی اوست که به دنبال میان‌پردهٔ دوسالهٔ جاماسپ تداوم می‌یابد.

برای بررسی افسر نخست وی ثبت ناسالم سکه^۲ با نمایی تمام‌رخ کفایت نمی‌کند. از این رو، نمی‌توانم تصریح کنم که در کجا اختلافی با آن افسر وی، که تا حال نخستین افسر انگاشته شده، وجود داشته است. از این گذشته، کواذ آشکارا قصد داشته دوباره به سالشماری روی آورد، اما در سومین دوره (تا حال دومین) پادشاهیست توانست آن را مجدداً برقرار سازد. طی سالهای اول تا نهم سلطنت وی، که او از دورهٔ دوم پادشاهیست شمارش را آغاز می‌کند (او هنوز تاجگذاری نکرده بود و گر نه سالهای مهاجرت خویش را هم منظور می‌کرد) رشد و توسعه در همان سطح قبلی باقی می‌ماند و پیشرفتی حاصل نمی‌شود. ناآرامیهای داخلی

1. K. Erdmann SK 93.

2. Vgl. F. D. F. Paruck Tf. XVIII/394.

ناشی از جنبش مزدکیان و کشمکش با اشراف و روحانیت عامل طبیعی این رکود بودند. تازه بعد از سلطنت جاماسپ تغییراتی کاملاً دیگرگونه در توسعه آغاز می‌شود. اینک سالها شمارش می‌شود و توزیع تک‌تک ضرابخانه‌ها مشابه با آن تنظیم می‌گردد. اما شکاف در شبکه مضروبات را نباید همیشه دلیلی بر نبود سکه دانست و، علاوه بر این، ممکن است که سکه‌خانه‌ای برای چندین سال متوالی تعطیل شده باشد. در ضمن، ارتباط با مشکلات استخراج مواد کانی هم قابل تصور است. دستیابی به قوانینی دقیق که تک‌تک ضرابخانه‌ها بر مبنای آن کار می‌کردند وظیفه یک مجموعه است. جزئیات نشر سکه‌هایی کوچک در AR و AE هنوز واضح نیست، با اینهمه، قابل تصور است که وقایعی نظیر برپایی استان شاهی در طبرستان، برکشیدن انوشروان به ولیعهدی، و غیره چنان نثری را سبب شده باشد.

اینکه پس از آن دوره در اخم — صرف نظر از استثناهایی کوچک — تنها سکه‌ای است که بسیار مرتب و به مقداری معتنا به ضرب می‌شود، هیچ تصادفی نیست و به نظر من ریشه در رابطه علت و معلولی ژرفی دارد. از جانب دیگر^۱، بدرستی ثبت شده است که اصلاح مالیاتی خسرو انوشروان از زمانهای گذشته یعنی با آغاز مساحی زمین در زمان کواذ شروع شده است. آشکارا اصلاحاتی در سکه‌زنی، به وسیله دستانی سختگیر، بدان اضافه می‌شود که ما از آنها تنظیم توزیع، نظارت به وسیله ضرب نشان اختصاصی سکه‌خانه، و ذکر سالهای سلطنت را قید می‌کنیم. تمامی اینها ایجاب می‌کرده است که مقدار برنامه‌ریزی شده کمی نشر برآورد گردد تا امکانات شاهی را بر طبق درآمدهای پیشاپیش قابل محاسبه‌ای تقویت کنند؛ یعنی آنچه تخمین ظرفیت معادن کانی را پیش شرط می‌گذارد. این درآمدها برای پرداخت مواجب سپاهیان ضروری بود^۲ اما در قالب طلای مسکوک، هم به شکل باج و هم در تبادل کالا با فراورده‌های سرزمینهای شمالی و استپها — بویژه برای پوست، خز و غیره — از مرزهای کشور خارج شد. هرکس با نیم‌نگاهی سطحی به کشفیات بیشمار این جاده، که به سمت شمال کشیده شده، متوجه می‌شود که این پول تا چه مسافتهای دوری سفر کرده است. امر مسلمی است که امروزه هم سرزمین روسیه خزاین عظیمی از در اخم عصر ساسانیان را، در جوار درهم‌های اسلامی، در بطن خود نهفته دارد. مضروبات سلسله‌های سوم و چهارم کوشان، همانند مسکوکات هپتالی‌ها، محبوبیت خارق‌العاده تصویر سکه ساسانی را، گذشته از تأثیر آن بر قرون وسطی، نشان می‌دهد. همان محبوبیتی را که دینار جمهوری روم در زمینه معاملات در میان ژرمن‌ها داشت در اخم ساسانیان نیز در میان همسایگان شمالی دارا بود، اما

۱. نک: بخش اول همین کتاب و F. Altheim - R. Stiehl. Staatshaushalt 268.

۲. پرداخت مقرری سربازان از پیشتر به زمان شاپور دوم نک: صفحه ۱۴۱ - ۱۴۲.

نمی‌بایست تنها روی آن حساب شود. اقتصادی که مجبور به رعایت وضع خاص بازار بود (حتی اگر در فکر سوء استفاده از آن بود، آنچه که به‌طور پایدار ممکن نبود^۱) دیر یا زود می‌بایست به درآمدهای ثابت و موجود فاسدشدنی خزاین توجه کند. در اینجا ارتباط ژرفی میان اصلاح مالیاتی خسرو اول بانبرد قدرتمداری شاهی علیه مالکین ارضی وجود دارد. از این لحظه برگشت مسلمی از اقتصاد کالایی، که تا آن زمان عمدتاً به کار می‌رفت، عملاً و بی‌چون و چرا به نفع اقتصاد پولی سکه‌ای اتفاق می‌افتد. مواجب و مقرّی نه تنها با درآخم محاسبه می‌شود بلکه با آن نیز پرداخت می‌گردد و سکه‌های اعطایی، مانند آنچه در گذشته بود، زر است. طبیعتاً اقتصاد کالایی کاملاً از کشور واپس‌زده نمی‌شود بلکه صرفاً از دفترداری دربار، اما در اینجا کلاً، ناپدید می‌گردد. فراورده‌های کشاورزی کشور در قالب مالیات، که از حال به بعد بر مبنای پایه‌ی ثابتی محاسبه می‌شود، با درآخم‌هایی که مالیات‌دهندگان هر ساله می‌پردازند اندوخته می‌گردد، و آرزاندوزی شاهان، که نولدکه آن را به اشتباه تفسیر کرده و ملاً بدان تاخته است، ریشه در تیزهوشی اقتصادی با گذشته‌ای طولانی دارد.^۲

در اینجا تعداد ضرابخانه‌هایی که هنوز به‌طور قطعی شناسایی نشده‌اند نسبتاً زیاد است. تصور ما اشتباه نخواهد بود اگر بخش اعظم آنها را واقع در شمال شرقی کشور بدانیم، زیرا کاملاً طبیعی است که ذخایر سنگ معدن در جایی جستجو شود که آدمی بدانها نیاز داشته است، یعنی در نزدیکی محل سکه‌خانه‌های حتمی.

جاماسپ

جاماسپ برادر کواذ است. در اینجا دلایل دقیق به قدرت رسیدن وی برایمان اهمیتی ندارد. کواذ نخست در «دژ فراموشی» زندانی شد و سپس به گونه‌ای ماجراجویانه به سوی هپتالیان گریخت، که احتمالاً با کمک آنها توانست بار دیگر برادرش را از تخت وازگون کند. سکه‌های معدودی از جاماسپ به جا مانده و تقریباً محرز است که او هم همانند بلاش زر رومی نداشته است. آنچه در اینجا جلب توجه می‌کند صرفاً تصویر رویه سکه است که من بازنمایی تاجبخشی را در مقابل انگاره تمثال ولیعهد (ناشناس) پیشین توضیح داده‌ام.^۳ تصاویر گروهی نظیر این از زمان بهرام دوم به بعد، یعنی حدود دویست سال، وجود ندارد و

۱. برخلاف بالاتر F. Altheim - R. Stiehl, Staatshaushalt 271.

۲. در زیرنویسی از نولدکه - طبری که متأسفانه گم کرده‌ام.

۳. R. Goebel, Investitur - اردمان، کتباً (۱۹۵۳/۴/۱۲) تعبیر و تفسیر مرا تأیید کرده است.

علاوه بر این در این صورت بایستی سکه‌های جاماسپ با تصویر تکی وی هم موجود باشد.

خسرو اول (انوشروان)

از زمان کواذ به بعد جداول ضرب بسیار مشابه در ساخت، ساختار همانند سکه‌زنی را که از نظر ما مهم است نشان می‌دهد. به استثنای سکه‌های زر، بیشتر در اخم ضرب می‌شود که نشان روشنی از تغییر الزامی کل اقتصاد بر این اساس است. مالیاتها به درهم، یعنی در اخم^۱ پرداخت می‌شود؛ و برای اینکه این امر ممکن گردد، می‌بایست مقادیر کافی از این سکه به گردش پولی کشور وارد شود. بدین ترتیب به نظر می‌آید که تولید در اخم، دائمی و بالنسبه منظم بوده است، به طوری که می‌توان از روی هدف اساسی و مقصود غایی سکه‌زنی، حلقه‌های مفقود میانی در شبکه ضرب را تکمیل کرد. اینها تا اندازه‌ای پیش از آنکه یافته شوند قابل پیش‌بینی هستند و من نه یک بار بلکه بکرات توانسته‌ام سکه‌های مفروض را پیدا کنم و در جای خود قرار بدهم. در عین حال، آدمی می‌تواند پی ببرد که مقدار کمی نثر هم دائماً افزایش می‌یابد که برای این امر، بر سبیل اشاره، ازدیاد موجودی در هر مجموعه از سکه‌های ساسانی از زمان خسرو انوشروان، حتی از پیشتر در زمان کواذ اول، می‌تواند به کار آید. افزایش سهمیه و نیز موجودی مقدار مالیات در فاصله زمانی بین کواذ اول و خسرو پرویز به موازات فزاینده مقدار توزیع پیش می‌رود. هرگونه توضیح بیشتر در این زمینه اضافی به نظر می‌آید.

بنابراین می‌توانیم، مانند آنچه در مطالب آینده هم صدق می‌کند، بیشتر به ویژه ضربهای درخور توجه بپردازیم. دیناری در سال ۴۴ در آغاز سکه‌زنی این شهریار موجود است که، چنانچه هر تسفلد بدرستی پنداشته، می‌تواند تنها از چهل و چهارمین سال سلطنت کواذ باشد^۲ زیرا سال مرگ شاه، از ابتدا تا انتها، بدو تعلق داشت. از این رو، این سکه به معنی ضرب جانشینی یعنی ضرب ولیعهد نیست، زیرا ولیعهد اینکه خود شاهان شاه است حتی اگر مراسم تاجگذاری بعداً انجام گرفته باشد. این سکه تنها ضرب طلای انوشروان است. سکه زر مضبوط در لوحه^۳ ۱۰ و مربوط به سال ۳۳ و ۳۴، که هر تسفلد آن را برای انوشروان در نظر گرفته است^۴، به نظر من، و به طوری که توانسته‌ام خود را متقاعد کنم، به خسرو پرویز^۴ تعلق دارد.

۱. نک: توضیحات F. Althelm. R. Stiehl, Staatshaushalt 315 بخصوص ذکر مالیات آسیاب
استناد به ثعالبی، زوتبرگ، ج دوم، ص ۷۴۷، بالاتر صفحه ۵۶ - ۵۸.
2. A. M. I. IX (1938) 149. 3. A. M. I. IX (1938) 149/150.
۴. افسر و رویه d از لوحه ۹ حذف می‌شود (با پشت سکه در لوحه ۱۰ بین اشکال c و d قرار داده شود).

هرمزد چهارم

مضروب‌ات هرمزد از یکنواختی ثابتی برخوردار هستند هرچند افسر وی چرخشی در تاریخ افسرها پدید می‌آورد، زیرا شکل کلاه مفهوم جدیدی برای ساختمان افسر به بار می‌آورد. جالب توجه، نبود هرگونه ضرب زر است. انوشروان، حداقل، سکه زر تاجگذاری ضرب می‌کند، اما از هرمزد هیچ سکه زر عطیه‌ای قابل تشخیص نیست. دلیل این امر به احتمال زیاد ۳۰۰۰۰ سولیدی پرداختی هر ساله روم شرقی است که از زمان پیمان صلح سال ۵۶۱ تا زمان وقوع جنگ سال ۵۷۲، به منزله کمک هزینه نگهداری استحکامات مرزی و پادگانهای شمال در مقابل تهاجمات قبایل وحشی پرداخت می‌شد. آشکارا می‌بینیم که به هنگام جلوس هرمزد بر تخت، طلا به اندازه کافی موجود بود و مالا ضرب آن لازم نبود، مشروط بر اینکه پرداخت هدایایی هم که اصولاً مدنظر بود به کمک پول طلای بیزانسی انجام می‌گرفت.

طبری^۱ از لشکرکشی ترکان بر ضد هرمزد به سال یازدهم پادشاهیش خبر می‌دهد. پشروی ترکان بایستی تا هرات رسیده باشد. جدول مسکوکات هرمزد در دو جا از این واقعه سخن می‌گوید. اولاً هرات از سال یازدهم غایب است. از آنجا که ما در حال حاضر نمی‌توانیم وقفه طبیعی سکه‌ها را از وقفه حاکی از حوادث آن زمان تشخیص دهیم، امکان هرگونه اظهارنظری از ما سلب می‌شود زیرا شاید ترکان از پیشتر هرات را تصرف کرده باشند^۲ چون جدول مسکوکات هیچ ضربی را از سال ششم تا دهم به دست نمی‌دهد، اگرچه ضرب آن از سال دوازدهم بخوبی مشهود است. مع‌هذا اشاره دومی فرا می‌رسد: ما نشانه اختصاصی ضربخانه TRUKVART را در سالهای دهم و یازدهم بر روی سکه‌ها یافته‌ایم. این نشانه اختصاصی نه پیشتر و نه پس از این دوره هرگز ظاهر نمی‌شود. این نشانه با املائی کامل بازمانده است و موضع اصلی آن تا امروز دقیقاً قابل جایابی نیست. این ضربخانه باید برای تأمین لشکر اعزامی، مواجب (بیستگانی) تولید کرده باشد که می‌توان سکه‌خانه‌های دیگری را نیز که در زیر نشانه‌های پیشمار و تقریباً نامعلوم هرمزد مستتر هستند، بدان افزود. احتمال دارد که در TRUKVART ضربخانه سیارِ دربارِ BBA (ب ب الف) پنهان باشد (نک: صفحه ۱۰۰-۱۰۲).

خسرو دوم (اپرویز)

در عهد این آخرین شاهنشاه بزرگ ساسانی، در سکه‌زنی هم به برجسته‌ترین خلاقتهای

۱. طبری، ص ۲۶۹. ۲. به نظر من هیچ مأخذ دیگری برخلاف آن سخن نمی‌گوید.

سراسر دوران ساسانی برمی خوریم. ضرب دراخم در کل با نمودگار، موجود از زمان کواذ، برابر می گردد و آخرین شکل بندیش را باز می یابد، زیرا تقریباً در هر سکه خانه دوگونه سکه ضرب می شود، یکی دراخم هایی با واژه afid در حاشیه سکه و دیگری سکه هایی که فاقد این واژه است. در مورد تفاوت سبکی هنوز نمی توان توضیح داد، با وجود این، من به دلیل قاطع جهت گیری فنی امور مالی سراسر سکه زنی شاهنشاهی، از زمان کواذ به بعد، به دلیل مشابهی فکر می کنم. درباره اینکه در مسکوکات دوران اسلامی در این محل عبارتی مذهبی قرار دارد، یادآوری می کنیم که این واژه (afid) از پیشتر در زمان ساسانیان هم صفتی نشان دهنده اهمیت آیینی و، به زبانی دیگر، مذهبی بود.

علاوه بر این، شایان ذکر است که بین سالهای یازدهم تا شانزدهم مسکوکات در اخم با مهر afid، یا بدون این واژه، افزایش چشمگیری می‌یابند و تقریباً از سال بیست و چهارم فقط سکه‌خانه‌های بسیار اندک با مهر معمولی سکه می‌زنند.

در مضروبات سیمین هم، همانند طلا، عالیتین فراورده‌های کیفی سراسر سکه‌زنی ایران را می‌باییم. از آنجا که ویژه مضروبات نقره از مسکوکات طلا جداشدنی است، باید در اینجا با هم بررسی شوند. ظاهراً عامل و طراح اصلی تمامی سکه‌های مطروحه در اینجا خود خسرو بوده است. زیرا تمامی آنچه من پس از ارزیابی دقیق تمامی سکه‌ها توانستم ذیل نام وی گرد آورم، در عمل خود را از یک قالب نشان می‌دهند. تلاش برای فهم مضروبات زر فقط زمانی میسر است که آنها را در حکم واحدی هدفمند تلقی کنیم. عبارتهای زیرین به چارچوب این بررسی تعلق دارد:

یک و نیم برابر دینار در سال ۲۳ با سجم پشت سکه: ایران نیرومند شده است Ērān abzūd danist

[illegible]

دینار در سال ۳۳ (۹۳۱) : آنکه جهان را از ترس می‌رهاند

gēhan apēbim kartār

در سال ۳۴ : : : دینار

در اضم ۳۶ سال ، ، : ایران نیرومند شده است Eran abzūd da danist

در ارم ۳۷ سال : : : : : در سال ۳۷

احتمال وجود سکه‌های مشابه دیگری هم هست و هنوز می‌توانند پیدا شوند.

من در مقاله خود^۲ با عنوان «ناجی - فرمانروای عالم در قالب ساسانی» تلاش کرده‌ام،

به طور خلاصه، ارتباط بیشتری بین این سکه‌ها و پست سکه‌های مشابه کواذ و خسرو انوشروان پیدا کنیم. اینها در واقع، همانند سجع پست سکه‌های روم متأخر، از اصطلاحات چاپلوسانه محافل دربار ناشی می‌شوند و سرشتی برنامه‌ریزی شده دارند. این امر ناشی از وام‌گیری مسلّمی از روم متأخر است، زیرا این عبارتها از تفکر ناجی - قیصر در روم، که بسی زودتر، حتی در سکه‌زنی، شکل می‌یابند - سرچشمه می‌گیرند. شرایط مشابه، احساساتی همانند به وجود آوردند که این احساسات به اصطلاحات همانندی که این وام‌گیری را روشتر می‌کند منجر شدند. بی‌جهت نیست که طلای روم متأخر پول گرانبه‌تر امپراتوری ساسانیان را تشکیل می‌داده است.^۱

مشکل ما پاسخ به این مسئله است: آیا ارتباط با وقایعی مشخص در میان است؟ هر تسفلد، که به دلیل دانش فوق‌العاده‌اش برخی را به یک نتیجه‌گیری مستدل کوتاه و بجا و پیش از موقع رهنمون گشته است، در این مورد می‌خواست سجعهای پست سکه‌های سالهای ۳۳ و ۳۴ را با بخشی از بندهشن^۲ مرتبط کند که در آنجا درباره خسرو انوشروان چنین آمده: او خيون‌ها را پس راند، گذرگاهها را بست، و ایرانشهر را از ترس رها نید. هر تسفلد دینارها را ناشی از پایان عملیات ساختمانی استحکامات بزرگ دفاعی بین سالهای ۵۶۲ و ۵۶۵ می‌داند.

حال یک مقایسه ساده سبکی نشان می‌دهد که این برجسته‌کاری کم‌عمق ترسیمی و کل نحوه ساخت سکه‌ها، صرف‌نظر از جزئیات، فقط به خسرو دوم مربوط هستند. بدین ترتیب، استنباط می‌شود که کل عبارت‌پردازیها از گذشته‌های دور در زندگی رسمی دربار ریشه دوانده بود و احتیاجی نیست تا تدوین آنها مستقیماً با واقعه مشخصی ارتباط داده شود. با وجود این می‌توان، و باید، پرسید که کدامین دلیل جامع برای ضربی با چنان عبارتهای چاپلوسانه‌ای وجود دارد.

بدون هیچ تردیدی می‌توان گفت که علت عمده در اوج بلندپروازی اقتداری خسرو در سی و سومین سال پادشاهی، بدان زمان که سپهسالاران وی همه‌جا در سرزمینهای بیگانه مستقر بودند، قرار داشته است. او همچون پیشینیان خود و جانشینانش که در راه رشد و توسعه قدم می‌زدند و سستها را نیز حفظ کرده بودند، به نخستین اندیشه‌های این «تفکر آوازه‌گری» (Reichswerdung) دست یازید. او دستور داد تا منشوری را در سکه‌هایش اعلام کنند که «افزاینده کشور» باشد. از این رو، توضیح پست سکه این دینار می‌تواند تنها خوراسان خوره

۱. هر تسفلد در A. M. I. IX (1938) 116 به طور عام به ارتباطی با روم اشاره کرده است.

2. A. M. I. IX (1938) 150.

(xuarāsān xuarah)، که هر تسفلد آن را برایمان به شکوه بالقوه یعنی شکوه شهریاری^۱ تعبیر کرده است، باشد.

جالب توجه، بیان توضیحات مشابهی از طبری^۲ دربارهٔ این دینار و مضروب‌ات در اواخر سال ۲۶ است که سجع پشت سکه همانندی دارد. اگر چنین لجوجانه سرقت صلیب مسیح را در تاریخ ۱۶ ژوئن ۶۱۶ ندانیم می‌توانیم به این صورت عنوان کنیم که شاهنشاه این‌گونه از پیرویش تجلیل می‌کند، و توضیحی دقیقاً مسلم در ارتباط با این واقعه و دین رسمی ایران دارد. نقل قول دوم طبری که از ارسال کلید اسکندریه در سال ۲۸ (بنابراین باز هم برای یکسان‌نگاری تقریباً دیر است) به خسرو خبر می‌دهد، بر مبنای نظر نولدکه / طبری ۲۹۱/۲۹۲ بین سالهای ۶۱۵ و ۶۱۶، که با سال بیست و ششم پادشاهی خسرو جور در می‌آید، بیان شده است. از این رو، روشن نیست که آیا اطلاعات رویدادنامه Chron. Pasch و ارمنی‌ها^۳ بسیار دیرتر تاریخگذاری شده است و یا اینکه سکه‌زنی شاهنشاهی ساسانی موثق نیست.

از این جالبتر دینارهای بازمانده از سالهای ۳۳ (تا حال ۳۱ خوانده شده) و ۳۴ است که سجع آنها اعلام می‌کند که شاهنشاه، جهان را (طبعاً مدنظر کلیت جهان ایرانی همانند با اورپس رومانوس Orbis Romanus در روم است) «از ترس رها» خواهد کرد. حتی این سجع هم باید با خاتمهٔ جنگ با روم ارتباط داشته باشد. سکه‌ها تاریخ سالهایی را به دست می‌دهند که هراکلیوس دست به ضربهٔ متقابل زد و در نتیجه خسرو قدرت خود را نه تنها از خارج که، بنابر شیوهٔ خاص شرقی، از درون هم در خطر دید. در اینچنین شرایطی وجوب وعده‌ای برای رهانیدن جهان ایرانی از ترس احساس می‌شد. این بار هم می‌توان علت این عبارت کلی را که از جمله‌پردازهای درباری گرفته شده از لحاظ زمانی دقیقاً تعریف کرد: انهدام آتشکدهٔ آذرگشنسب به دست هراکلیوس در سال ۶۲۳-۶۲۴، نمایشی تکان‌دهنده و منحصر به فرد برای جهان ایرانی بود. در اینجا، به دلیل این سخن من که چرا تاریخ یکی از دو دینار سال ۳۳ است و نه ۳۱ نیز می‌توان پی برد.

1. A. M. I. IX (1938), 158.

۲. متن از طبری، ص ۲۹۱.

۳. طبری، ج یکم، ص ۲۹۱. از نبرد مصر یادگار جالبی در سکه‌زنی شهر اسکندریه به جای مانده است. چندین ماه پیش سکه‌هایی مسین را Nummia 12 که در کانالوگ موزهٔ بریتانیا تحت مضروب‌ات بیزانسی در زمان هراکلیوس رده‌بندی شده بود، تصادفاً کشف کردم. این سکه‌ها در واقع از آن خسرو پرویز در اسکندریه هستند. سکه‌ها هیچ سجمی در بر ندارند و ستاره و هلال ماه به عنوان علائم جنبی مشاهده می‌شود و فرمانروا به صورت تمام رخ نمایانده شده و از برای تاجگذاری، صلیب و فیچی در دست دارد؛ سازشی با اهالی شهر. گویا سالها پیشتر این سکه‌ها از جانب شیندلر به عنوان مسکوکات ساسانی اعلام شده است تنها با این تفاوت که چاپ نشده است. من آرزو مندم بتوانم در آینده راجع به این ضربهای جالب تحقیق مختصری بکنم.

حال می ماند در اخم های سالهای ۳۶ و ۳۷ که از نو به سجع نخستین، که بر وسعت دهنده کشور تأکید دارد، باز می گردند. زمان ضرب این دو در اخم بار دیگر قابل توجه است، زیرا پس از فرار خسرو از دستگرد به تیسفون هراکلیوس دوباره عنان می گرداند، و پس از یک راه پیمایی زمستانی و شاق از عراق بازپس می نشیند.

حال، لحن خسرو نیز تغییر می کند و او که پیش از این چنان هراسان بود اینک فرمانده سپاهیان را به جونی متهم می کند. از این رو، جای شگفتی نیست اگر شجاعت بازیافته اش باز هم بر سکه ها بازتاب می یابد، و خبر ضعف تازه دشمنش جسورانه وی را وسعت دهنده کشور معرفی می کند.

بر اساس گزارشهای موجود، این رفتارش محرکی برای عزل وی در آینده بوده است. دستیابی به مکانی مناسب کافی نیست تا بتوان با بهره گیری از تمامی منابع در دسترس تاریخ آن روزها را به لحاظ سکه شناختی هم تقویت کرد، مع ذلک فعلاً، برخلاف عقیده هر تسفلد^۱، کاملاً محقق است که وقایع پشت پرده این مسکوکات نه در شرق بلکه در غرب ایران قابل جستجو است. در عین حال برای تکمیل سخن این تذکر مهم است که از خبر طبری (ص ۳۷۱)، مبنی بر اینکه خسرو در سخنرانی دفاعیه اش از فرستادگان پرمیشا (Purumešā) از هند به سال ۳۶ پادشاهش یاد می کند، نباید چشم پوشی کرد. کاملاً پذیرفتنی است اگر بگوئیم اعتماد به نفس شاه نیز بر طبق این سفارت ارتقا یافته است، زیرا صرف نظر از هدایای یاد شده، که در این گونه مواقع به دربار تقدیم می شد، قابل فرض است که در پاسخ به تقاضای احتمالی کمک مالی، این کمک ارسال شده و یا شاید هم فقط وعده کمک داده شده باشد.

نولده که / طبری، ص ۴۳۲، در مورد سال ۳۹ سلطنت شاه، که روی دو سکه ظاهر می شود (DR = داراپکرت و MR = مرو)، عقیده دارد که شهربان داراپکرت به رغم ادعای دروغین خسرو هنوز زنده بوده، برای دستیابی به قدرت تلاش می کرده است. اما من بیشتر حدس می زنم که فرمانده داراپکرت به سرور خویش وفادار مانده و با کواذ دوم بیعت نکرده است، شاید هم خبر مرگ سرورش را باور نمی کرده، یا تا سقوط شهر یا تسلیم آن به سپاهیان شاه تازه هنوز سکه هایی با تاریخ سال ۳۹ ضرب می کرده است. برای مرو، به همین دلیل و به جهت بعد زیاد مسافت این مطلب به آسانی قابل فهم است. به هر حال ارسال خبر مدت زمانی وقت می گرفته است.

بهرام ششم تا یزدگرد سوم

بررسی مضروب‌ات آخرین شاهان ساسانی به دو علت بسیار پیچیده است. نخست اینکه سکه‌هایشان بی‌اندازه کمیاب است و، در نتیجه، ما بیش از اندازه در معرض خطر وقفه سکه قرار داریم. ثانیاً، گاهشماری و تاریخ در جزئیاتش هنوز به‌طور رضایتبخشی توضیح داده نشده است. چنان توضیحی احتمالاً بیشتر اوقات هرگز ممکن نخواهد بود.

تاریخ بهرام ششم هم به لحاظ سکه‌شناختی بدشواری تحقیق‌پذیر است. اما مسلماً تصادفی نیست اگر می‌بینیم تنها تعداد اندکی از شهرهای بزرگ در اطراف او قرار گرفته‌اند و، به زبان دیگر، تحت سلطه وی هستند. ایران غربی و سراسر جنوب، به استثنای شوش، در اختیار وی نیستند. اما در اینجا محل NIHC نامعلوم می‌ماند.

تمامی شاهان بعدی در اخم ضرب می‌کنند. اگر زمانی تاریخ شاهنشاهی ساسانیان نگاشته شود، ضرابخانه‌های مضبوط در مسکوکات در اخم از اهمیت زیادی برخوردار خواهند شد. مطمئناً تا آن زمان جداول هم بیشتر پر و تکمیل می‌شوند و شاید مجهز به اعداد متواتر سکه‌زنی^۱ هم بشوند.

اینکه به‌طور اجمالی به مسکوکات در اخم یزدگرد سوم می‌پردازیم که در عین حال شبکه مضروب‌ات آن متأسفانه ناقص است. بیشتر ضربهای سالهای آخر وی آن نشانه‌های اختصاصی را که با هیچیک از شهرهای معروف ایران وفق داده نمی‌شود در بردارد. اما با توجه به اینکه این ترکیب با سالهای پسین وی، که در آنها به علت تسخیر ایران غربی به دست مسلمانان فعالیت ضرابخانه‌های واقع در این محدوده از دسترس آخرین شاه خارج است، پیوستگی دارد، به عقیده من سکه‌خانه‌های مستور در پس این نشانه‌های اختصاصی بایستی در شمال و خاور که هنوز به یزدگرد تعلق داشت قرار داشته باشند. ما بخوبی می‌توانیم از این مطلب در بررسی جداول ضرب شاهان پیشین بهره بگیریم. حتی این اظهار نظر که SD (س د) به عنوان سکه‌خانه منحصر به فرد تا سال دهم، ترکیب رویه - پشت سکه‌های قدیمی را دارد، در صورتی که تمامی ضرابخانه‌های دیگر از خیلی پیشتر به b/β روی آورده‌اند، مؤید این امر است که SD سکه‌خانه‌ای است که بسیار دور از مرکز قرار گرفته است.

۱. مشکل بزرگی را در اخم‌های بیستم که از سال دوم تا دهم در ری ضرب می‌کند، ایجاد می‌کند. من در جداول خود نشانه ZD و RD را (به پیروی از واکر) شناسایی کرده‌ام. از این رو با ضربهای خسرو پرویز با همان نشانه در تضاد قرار می‌گیریم، مشکلی که در شرایط فعلی می‌توانم تنها به آن اشاره کنم. راه حل تنها زمانی ممکن خواهد بود که تمامی سکه‌های مربوطه دقیقاً یک بار دیگر امتحان شود و تمامی سکه‌های دارای نشانه ZD از دیگر سکه‌ها جدا شود. در عین حال، به احتمال زیاد ری چندین بار دست به دست گشته است.

رشد نقوش سکه‌های ساسانی (لوحه‌های ۱ تا ۱۱)

هرگز تلاش نشده تا تصویر سکه ساسانی از جنبه تکامل تاریخی توضیح داده شود. تا امروز فقط افسر ساسانی است که به وسیله اردمان، و با استناد به اثر هر تسفلد، بررسی دقیق شده است. نه تنها تصویر و سجع رویه - پشت سکه بلکه بالاخص تطابق هر دو روی سکه با ما سخن می‌گوید. برای درک انکشاف و انسجام آن ضروری است تا محتوای هر دو رویه سکه تا حد ممکن به اجزای سازنده‌اش تقسیم شود.

برای مطالعه و استفاده از لوحه‌های ۱ تا ۱۱ (مندرج در انتهای کتاب) رعایت این قواعد لازم است:

بررسی اجزاء از بخش فوقانی رویه سکه آغاز می‌شود و در پشت سکه به بخش تحتانی پایان می‌یابد. حروف کوچک لاتین (برای رویه سکه) و یونانی (برای پشت سکه) نشان‌دهنده ترکیب هر یک از عناصر تشکیل‌دهنده تصویر صفحه سکه مربوطه است. ترکیب حرف کوچک لاتینی با یونانی (برای نمونه α/β) بیان می‌کند که آنها چگونه در جداول ضرب ۱ - ۱۲ (مندرج در انتهای کتاب) به کار برده شده‌اند، و از پیوند رویه - پشت سکه حکایت می‌کند. بنابراین، تلفیق شامل پیوند اجزای متشکله یک روی سکه با اجزای پشت سکه است. هر دوی اینها در لوحه‌ها به‌طور عمودی نمایانده و خوانده می‌شوند.

حلقه گرد سکه - اغلب دو برابر، سه برابر و مزین به نمادهای نجمی یا نوشته جنبی - اهمیت زیادی دارد و از این رو در تصاویر نشان داده می‌شود. جهت نوک پیکان نشان‌دهنده آغاز و سمت قرائت سجع (در اینجا فقط رویه سکه مدنظر می‌باشد) است که در جداول ضرب ۱ - ۱۲ مضبوط است.

عناصر تصویر در خلال سلطنت هر شاه تا زمانی در توالی افقی معتبر است که تصویر جدید آن را باطل نکند یا تغییری جدید ثبت نشده باشد.

با وجود این، اگر یک جزء تصویر از لحظه‌ای معین ملاک قرار گیرد، حتی اگر از محدوده زمانی شاه جاری هم فراتر رود و بدون هرگونه اعلان از آنچه قبلاً در سکه‌ها ضرب می‌شده عدول کند (!)، باز هم مطابق لوحه‌های بعدی معتبر است.

لوحه‌ها تنها ضروریترین راهنماییها را ارائه می‌دهند، و در آنها جرح و تعدیلهایی که بستگی به سبک ضربخانه یا قلمزن دارد منظور نمی‌شود. من نیز بدقت مراعات این امر را کرده‌ام که بیشتر از آنچه سکه‌ها عنوان می‌کنند قلمفرسایی نکنم. بالاخص این امر در مورد پشت سکه‌ها صدق می‌کند که هرچند نقوش ترسیمی تا حد امکان با بیشترین شناخت از اصل، و در غیر این صورت از قالبهای گچی یا عکسهای مرغوب، به‌دست آمده، به‌عنوان مأخذی

باستان‌شناختی نمی‌تواند ارزشی داشته باشد. در اینجا بایی تازه در زمینه کاری ویژه و نه چندان بی‌حاصل گشوده می‌شود.

راجع به تغییرات لوحه‌ها، که بر مبنای سکه‌های تازه می‌توان انتظار داشت، به فصل اجناس رجوع کنید.

تصحیحاتی در لوحه‌های ۱-۱۱

صرف‌نظر از تصحیحاتی که در جایی دیگر از متن و جداول ضرب ارائه شد، ویرایش نهایی متن، با وجودی که لوحه‌ها از خیلی پیشتر چاپ شده بود، به تغییراتی منجر شد که در اینجا ثبت آنها ضروری به‌نظر می‌رسید. امید است که خواننده این نقص را به نیکی خود ببخشد زیرا این مسئله در درجه اول مربوط به دشواری بیش از اندازه مواد و تهیه سکه‌های شاهد است:

۱- لوحه ۴: شاپور دوم، رویه b: این سکه به‌طور موقت در اینجا قرار داده شده است. شاید ضرب یادبودی از زمان متأخر، احتمالاً خسرو دوم، باشد که سه حلقه گرد سکه بدان اشاره دارد. تحقیق دقیقی هنوز انجام نشده است.

۲- لوحه ۶: بهرام چهارم، رویه d: سکه به رده‌بندی بین b و c تعلق دارد و در واقع ضرب تاجگذاری است.

۳- لوحه ۸: کواذ اول، رویه d: این سکه نخستین ضرب کواذ است و تاریخ بیست و پنجمین سال پیروز را دارد و از این رو پیش از a قرار می‌گیرد.

۴- لوحه ۹: خسرو اول، رویه d: با پشت سکه متعلقه از اینجا حذف می‌شود و به خسرو دوم، آنجا که در ترکیب واقع در لوحه ۱۰ مابین رویه‌های c و d این شاه قابل رده‌بندی است، تعلق دارد.

۵- در تمامی موارد فوق باید پشت سکه‌های متعلقه منظور گردند.

توابع جداول ضرب ۱-۱۲

در این جداول برای نخستین بار مسکوکات شاهنشاهی ساسانیان در یک محور مختصات ثبت شده است که در آن اسامی ضرب‌خانه‌ها به‌طور عمودی، و رده‌بندی گاهشماری سکه‌ها به‌طور افقی، بر طبق ترکیب رویه - پشت سکه، ظاهر می‌شود. برای دوره مه‌هور رده‌ای مازاد بر این به‌طور افقی بر مبنای شمارش سالها ارائه شده است. در نقاط تقاطع، اوحاد یا گروهای اجناس به ترتیب توالی نزولی ضبط شده است چنان که دینار بیش از دراهم، دراهم قبل از اُبول، و اُبول پیش از اونیت جای می‌گیرد.

کاربرد اختصارات در یک اثر زیربنایی غیرقابل اجتناب و کاری شاق اما ضروری است و این امر برای دوری از هرگونه درازنویسی، که در عین حال مبین مطلب نیز باشد، لازم است. برای نمونه: کاربرد اختصارات در شیمی از گذشته‌های دور جزو بدیهیات شده، و در نتیجه نباید در سکه‌شناسی نیز از کاربرد این علائم ترسی به دل راه دهیم.

من از مجموعه بسیار بزرگ تنها آن سکه‌هایی را در این جداول ضبط کرده‌ام که مضروب‌ات شاهنشاهی و مطمئن بودند. سکه‌هایی را که درباره رده‌بندی آنها نتوانستم به نتیجه واحدی دست یابم موقتاً کنار گذاشته‌ام. از این رو، بعضی از سکه‌ها غایب خواهند بود، اما قانون برای اثری زیربنایی سخت است و اگر آدمی نخواهد ارزش آن را تنزل دهد استثنای پذیر نیست. سخنی درباره ساختار: ترکیب رویه - پشت سکه، که بتنهایی سکه‌ای را می‌تواند تعریف کند، هم‌تراز تکوین تصویر سکه (پیوست: لوحه ۱ - ۱۱) ارائه شده است. تمامی جزئیات ترسیمی هم در آنجا یافت می‌شود. متن صفحه ۶۳ - ۸۵ به موازات آن تألیف شده است.

در مورد اجناس: اختصارات زیرین

برای طلا: $D =$ دینار

برای پوتین (عیار نقره نامرغوب): $4\Delta =$ چهار دراخمی سبک اشکانی

برای نقره: $\Delta =$ دراخم

برای مس: $U =$ اونیت

با اجزاء و مضارب نمایانده با رقم و کسر

حروف بزرگ (برای نمونه Δ) به معنای وجود سکه و رؤیت آن به وسیله من است، و برعکس حروف کوچک (δ) نشان می‌دهد که سکه شاهد فقط از طریق کتب (اغلب از کتاب پاروک و نه همیشه امتحان شده به وسیله خودم) به دست آمده است.

از آنجا که وضع سکه‌ها در اینجا کلاً دیگرگونه است، از فرضیاتی در مورد سکه‌های شاهد، برخلاف روش مورد استفاده‌ام در ساختار سکه‌های رومی، چشم‌پوشی کرده‌ام.

جداول بایستی کارهای اضافی بر روی سکه‌ها را آماده سازند. از حالا به بعد، آنها همچون ظروفی هستند که سکه‌های پراکنده در آنها ریخته می‌شود، بدون آنکه هراس داشته باشیم مبادا گنجایش آنها را نداشته باشد.

در عین حال، این جداول باید هم برای افرادی که در زمینه سکه‌شناسی تخصصی ندارند راهنما باشند و هم به منزله یک انگیزه به ادامه پژوهش کمک کنند. وظیفه آنها همین است که برای تکمیل و همچنین تصحیح سخاوتمندانه گشوده باشند.

آوانویسی واژگان در جدول ۱۲

APZUT(U)	= <i>aβzūd</i>		۱. ایزود
APZUN	= <i>aβzūn</i>		۲. ایزون
AFD	= <i>āfid</i>		۳. آفد
APEBIM	= <i>apēbim</i>		۴. آپسیم
ATUR	= <i>ātur</i>		۵. آتور
AIRAN	= <i>Ērān</i>	Ay.	۶. ایران
ANERAN	= <i>Anērān</i>	An.	۷. انیران
BGI	= <i>bagī</i>	b.	۸. بغی
BR	= <i>bareh</i>	br.	۹. بره
HWTYN	= <i>hwytwn (= danist)</i>		۱۰. هوتون
FRXV	= <i>farraχ^u</i>		۱۱. فرخ
GEHAN	= <i>gēhan</i>		۱۲. جهان
KDY	= <i>kdy = kay</i>	k.	۱۳. کی
KRTAR	= <i>kartār</i>		۱۴. کرتار
KVN	= <i>kavan</i>		۱۵. کون
KNET	= <i>kūnet</i>		۱۶. کونت
MLKA	= <i>malkā = šāh</i>	m.	۱۷. شاه
MLKAN MLKA	= <i>malkān malkā</i>	m.m.	۱۸. شاهان شاه
	= <i>šāhānšāh</i>		
MLKY	= <i>malki = šāhigān</i>		۱۹. شاهیان
MN	= <i>min = hāč</i>	mn.	۲۰. هاج
MNUXTRY	= <i>mēnōčihri</i>	mx.	۲۱. مینوچهر
MZDYSN	= <i>māzdēs</i>	mz.	۲۲. مزدیسن
NURA	= <i>nūrā</i>	n.	۲۳. نورا
NVKY	= <i>nevakih</i>		۲۴. نوکیه
PIRUČ	= <i>pērōč</i>	p.	۲۵. پیروچ
RAMŠTRY	= <i>rāmšetri</i>		۲۶. رام شتری
RAST	= <i>rāst</i>		۲۷. راست

V	= <i>va</i>	v.	۲۸. و
YVBANY	= <i>yawān</i>		۲۹. یوان
YZDAN	= <i>yazdān</i>	y.	۳۰. یزدان
ZY	= <i>Zy = i</i>	z.	۳۱. -
GDH	= <i>xuarr</i>		۳۲. خور
HUKD	= <i>hūkād</i>	h.	۳۳. هوکد

اسامی شاهان

اختصار

ARTXŠTR	= <i>Ardašēr</i>	A.	۱. اردشیر
BURAN	= <i>Burān</i>	B.	۲. بوران
ĠAMASP	= <i>Gāmāsp</i>	Ġ.	۳. جاماسپ
AUHRMZDY	= <i>Hormizd</i>	H.	۴. هرمزد
KVAT	= <i>Kavād</i>	K.	۵. کواذ
NRSHY	= <i>Narseh</i>	N.	۶. نرسی
PERUČY	= <i>Pērōz</i>	P.	۷. پیروز
ŠXPUXRY	= <i>Šāpūr</i>	Š.	۸. شاپور
XUSRU	= <i>Xusrō</i>	X.	۹. خسرو
VRXRAN	= <i>Bahrām</i>	V.	۱۰. بهرام
VLKAŠ	= <i>Balāš</i>	Vl.	۱۱. بلاش
VSTXM	= <i>Bistāhm</i>	Vst.	۱۲. بیستهم
YZDKRTY	= <i>Yazdgard</i>	Y.	۱۳. یزدگرد

تصحیحات

این بخش به علل فنی غیر قابل اجتناب است، زیرا پیش از ارزیابی جداول باید چاپ شود — کمبودی که زیاد به چشم نمی‌زند زیرا تصحیحات به‌طور پیوسته در زیر خواهد آمد. خواهشمندم به تک تک نکات زیر دقت شود:

جدول ۴، شاپور دوم، b / δ ، ضرب یادبودی از زمان خسرو دوم است.
جدول ۶، بهرام چهارم، d / δ ، ضرب تاجگذاری است و بین b / β و c / α قابل رده‌بندی

است.

جدول ۹، کواذ اول، d / δ (سال ۲۵) در واقع بیست و پنجمین سال سلطنت پیروز است و از این رو پیش از a / α (یعنی پیش از سالهای یکم تا نهم) قابل رده بندی است. جدول ۱۰، خسرو اول، d / δ خسرو اول به خسرو دوم تعلق دارد و برای جدول ۱۱، خسرو دوم، در جدول ۱۱ در سالهای ۳۳ و ۳۴ (یعنی اشکال آن e / ε) قرار می گیرد.

تمامی تصحیحات و تکمله های دیگر در لوحه ها منظور شده است.

انستیتوها و اشخاص زیرین در به وجود آمدن این اثر سهم ویژه ای دارند که بدین وسیله بیشترین سپاس خود را ابراز می دارم:

موزه تاریخ هنر وین، رئیس بخش شرقی، آقای دکتر اگون کومورزینسکی (استفاده از مجموعه بزرگ سکه های ساسانی و منابع)؛ موزه بریتانیا، لندن؛ کتابخانه ملی پاریس؛ مجموعه دولتی سکه در مونیخ (واگذاری قالبهای گچی)؛ حضرت اسقف اعظم، هابوزیان در وین (استفاده از موجودی سکه های ساسانی^۱)؛ حضرت رئیس صومعه پرلات^۲، دکتر پیشل^۳ (استفاده از مجموعه سکه های موقوفه شوتن^۴ در وین)؛ همچنین بسیاری از مجموعه داران سکه در وین (برای استفاده از مجموعه های کوچک سکه های ساسانی). افزون بر این، از پرفسور ف. آلتهم، دانشگاه آزاد برلین، به پاس هدایت من بدین موضوع، مکاتبه دراز مدت و حلم خستگی ناپذیرشان برای همراهی و تشویق آثار من، و نیز به دلیل واگذاری محبت آمیز اغلب آثار تخصصی منتشره خودشان به من و، سرانجام، برای پذیرش چاپ این اثر در قالب این کتاب تشکر می کنم؛ همچنین از آقای پرفسور دکتر. ک. پینک، استاد گرامیم برای راهنمایی و بحثهای آموزنده.

علاوه بر این از آقایان: م. عزیز بیگلو، تهران (مکاتبه و واگذاری عکسهای مرغوب آماتوری از سکه های بسیار مهم مجموعه سکه های ساسانی خویش)؛ پرفسور بلینگر، نیو هاون (دانشگاه ییل Yale) (مکاتبه)؛ پرفسور کورت اردمان، استانبول (مکاتبه و راهنمایی و همچنین واگذاری نسخه ویژه ای از مقاله مهم خویش درباره تکامل افسرهای ساسانی)؛ پرفسور انسلین^۵ (واگذاری اثر زیر چاپ در مورد جنگهای شاپور ساسانی)؛ پرفسور گیرشمن، پاریس (مکاتبه و واگذاری اثر زیر چاپ در مورد خيون - هپتالی ها)؛ پرفسور

1. Mechitaristen - Kongregation

2. Pradat

3. Peichel

4. Schottenstiftes

5. W. Ensslin

مالوان، لندن (مکاتبه)؛ و پرفسور زگنر^۱، پاین^۲ (مکاتبه و راهنمایی) بسیار سپاسگزارم. آقایان دکتر الف. الف. عزیزی، کاردار فرهنگی ایران در وین، پرفسور دیتس^۳، پرفسور کونینگ و بخصوص پرفسور شاخرمایر^۴، همگی در وین نوشته مرا با علاقه پیگیری و بسیار تشویق کرده‌اند.

شرکت ساخت مهر دروسلر، وین، در کمال محبت انواع مهرها را برای تکوین تصاویر سکه و فیشهای اساس قرار داده شده در جداول مضروب‌ات را برایگان در اختیارم گذاشته است.

1. U. Segner

2. Peine

3. E. Diez

4. F. Schachermeg

بخش دوم

نظام نو

فصل سوم

فئوداليسم

اصلاح بزرگ مالی در زمان خسرو انوشروان نقطه عطفی در تاریخ بودجه ساسانی بود. برای نخستین بار قدرت مالکان ارضی پس رانده شد و تمامی درآمد مالیاتی در اختیار شاه قرار گرفت. تعیین باج مالیاتی بر مبنای ایوگاسیو و کاپیتاسیوی روم متأخر به انوشروان امکان دارد روی شرایط استواری حساب کند. ساسانیان به قدرتی مالی در جوار امپراتوری روم شرقی، و همسان با آن، بدل شدند. منابع، بهتر از آنچه به نظر می آید، به ما این امکان را می دهد که به بسیاری از جزئیات نظام جدید و رشد و توسعه سپری شده آن پی ببریم. قیام مزدکیان با تمامی اهمیت انقلابییش نمایان می شود، و ارقام منحصرأ فقط یک بار در تاریخ عتیق متأخر این امکان را فراهم می کنند تا از بودجه دولتی طرحی بسنده ترسیم شود.

۱

اصلاح مالیاتی تازه آغازی بود برای آنچه خسرو انوشروان به عنوان هدف در نظر داشت: ایجاد دولتی نو. اقدامات وی عملاً در دیگر زمینه ها هم، همچون بخش مالی، انقلابی بود. نخست می بایست زخمهایی را که مزدکیان بر امپراتوری و اشراف وارد آورده بودند بهبودی بخشید. با وجود این، خسرو تنها به یک بهسازی محض اکتفا نکرد. او نظامی نو، بویژه برای اشراف و سپاه، ایجاد کرد.

طبری گزارشی^۱ درباره اقدامات خسرو اول دارد که ارزش آن غیر قابل انکار است.^۲

۱. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۹۷ مقایسه کنید با: Eutych. 2, 178, 7f, pocock.

2. A. Christensen, Le règne du roi Kawādh I. et le communisme Mazdakite (Mگل (از ابــــــن پس) Danske Vidensk. Selsk., Hist. - filol. Medd. 1x6, 32f.; 39.

مزدکیان به پایگاه طبقاتی، اعتقادات، پاکی نژاد کودکان و زیربنای اقتصادی اشراف سخت لطمه زده بودند.^۱ با آنکه رهبران قیام گردن زده شدند و زیان دیدگان اموال خویش را پس گرفتند^۲ و بسیاری از یاغیان مخالف اشراف کشته شدند هنوز کاری انجام نگرفته بود. جامعه نوی می‌بایست پس از آنکه جامعه کهن بر اثر تهاجم مزدکیان نابود شده بود، سربرافرازد. اما پیش از همه می‌بایست مشکلاتی که از همگانی کردن زنان و اموال حاصل شده بود سامان یابد. به دستور شاه چنین مقرر شد^۳ که تمامی کودکانی که در نسب آنها اختلاف بود به خانواده‌ای که در آن زندگی می‌کردند واگذار شوند. از این دستور قانون دومی حاصل شد. کودکانی که پدران آنها معلوم نبودند، چنانچه صاحبان آنها براساس قانون اول کودکان را در نزد خود می‌پذیرفتند، بهره‌ای از ارث می‌بردند. بدین ترتیب، از اثبات نسب نامه خانواده‌گی که نتیجه‌ای به بار نمی‌آورد چشم‌پوشی شد، و به وضع پیش آمده جنبه قانونی دادند.

وضع زنان بس مشکلت‌تر بود. اگر کسی زنی را بزور گرفته بود می‌بایست کابین وی را بدهد و خانواده‌اش را راضی سازد.^۴ زنان اشرافی، که این حکم بویژه در مورد آنها صدق می‌کرد، مبالغه‌گفتی بابت خسارت دریافت کردند.^۵ در واقع، در اختیار خانواده زن بود که دارایی وی را از فرد بزهکار بازپس گیرد. پس از پرداخت تمامی خسارت از جانب بزهکار نیز باز هم وی هیچ حقی در ازدواج با زن نداشت. زن آزاد بود که پیش آن مرد بماند یا همسر مرد دیگری شود. وی (زن) مطمئناً در حالت شبهه‌ناک به ازدواج رسمی ارجحیت داده است. در مورد زنانی که به هنگام تجاوز در خانه شوهر بودند، بازگشتشان به خانه شوهر در نظر گرفته شده بود.^۶ در دو فقره یاد شده آخری، و احتمالاً اکثریت آنان، همان کابین در حکم خسارتی بود که به خانواده زیان دیده تعلق می‌گرفت. این امر ضرورتاً به تقویت مالی اشراف منجر شد. رفتار شاه در مورد جرایم مالی هم به همین گونه بود، و گفته بود هرکس که به مال دیگری زیان زده یا به ستم مالی از کسی ستانده بود، حق مظلوم از وی بازپس گیرند و او را نیز به اندازه جرمش عقوبت دهند.^۷

احکام شاهی بشدت جانب اشراف زیان دیده را می‌گرفت. سیاست این احکام نه سرکوب چیزی، که تعقیب بزهکاران، بازسازی خرابیها، و اخذ تاوان از ستمکاران بود اما آیا این امر در واقع دمیدن حیاتی نو در کالبد اشرافیتی نبود که به مدت صد و پنجاه سال با خواسته‌های

۱. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۹۶، س ۱۹. ۲. همان، ص ۸۹۷، س ۱. ۳. همان، س ۴.

۴. همان، س ۶.

5. Im einzelnen Eutyck. 2, 178, 13f.; dazu A. Christensen, a. O. 122 f.

۶. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۹۷، س ۸. ۷. همان، س ۹.

خویش خاندان شاهی را به رنج و عذاب افکنده بود؟ حکم دیگری نشان می‌دهد که شاه طرحی را دنبال می‌کرد که با وجود تأکید بر سیاست بازسازی، خواسته‌های دیگری را مدنظر داشت.

کودکانی از پایگاه اشرافی بودند که پدران یا قیم^۱ آنان مرده بودند. اینان مشمول قوانین یادشده بالا نمی‌شدند. خسرو فرمان داد تا اینها را به عنوان فرزندان او بنویسند. آنگاه دختران ایشان را به هم پایگاه‌هایشان شوهر داد و جهاز ایشان را از بیت‌المال پرداخت. به جوانان آنها از خانواده اشراف زن داد و زندگی آنها را تأمین کرد و دستور داد که در دربار بمانند تا از ایشان در مناصب و کارهای دولتی یاری جوید.^۲ بنابراین، در جای دیگر که اشاره می‌شود^۳ خسرو قاضیان و کارداران (عمال و شهرداران) را بر «می‌گزید»، بایستی این «گزینش» از میان همین افراد بوده باشد.

بدینسان در کنار اشراف زمیندار سستی اشراف جدیدی به وجود آمدند که زیر بنای اقتصادی و، افزون بر این، موقعیت خویش را در حکومت مدیون شاه بودند. این اشراف درباری - اداری نو به خالق خود وابسته بودند و براحتی می‌توان پی برد که چرا تأکید می‌شود که شاه به کارداران و صاحب منصبان برگزیده خویش فرامین موثری صادر می‌کرد.^۴ شاه با این اشراف وابسته می‌توانست به گونه دیگری غیر از اشراف زمیندار سستی رفتار کند.

حتی بروشنی می‌بینیم که نظامهایی هم که قبلاً از آنها یاد کردیم دوباره احیا می‌شوند. بازپیرایی اشراف که در چگونگی نامیدن کودکان، تاوان خسارت وارده به زنان، و سرقت اموال بازتاب یافت دقیقاً زیر چتر حمایت شاهی انجام گرفت. اگرچه کواذ به مزدکیان امکان داد تا موقعیت اشراف زمیندار را از بین ببرند و خود وی هم به نوبه خود با اعدام مخالفینی از میان همین اشراف در این امر پیشگام شد، اینک دوباره اشراف حمایت و به قدرت بازگردانده شدند، اما نه بدان خاطر که به آنها موقعیت سابقشان را از نو بدهند بلکه بدان جهت که از میان آنان کارگزاران مطیع شاهی انتخاب کنند.

این مسئله، بر طبق برنامه، بلافاصله پس از جلوس خسرو اول بر تخت در نامه‌ای به پادگوسپان آذربایجان، ارمنستان و نواحی مجاوره^۵ ابلاغ گردید. «در فقدان شاه شایسته، چنین آورده می‌شود، بهترین مردمان^۶ را بیم زوال نعمت و پیدا آمدن آشوب و فرود آمدن انواع زیان و آفت بر جان و خواسته و خدمتگزاران پدید می‌آید.» این امر رجعتی قاطع از

۱. بایستی قتم مدنظر بوده باشد: تاریخ همان، ص ۱۲. ۲. همان، ص ۱۴. ۳. همان، ص ۸۹۸، ص ۳.

۴. همان. ۵. جزئیات در متن طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۹۳، ص ۱. شمارش می‌شوند.

۶. بلافضل فلافضل منهم (من الناس مقایسه کنید با: Z.3): طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۹۳، ص ۴.

رفتار کواذ بود. اما در عین حال اشاره‌ای هم داشت به اینکه شاه پس از آن بازگشت وضع بهتری را تضمین می‌کرد.

خسرو، به موازات ایجاد نظم اجتماعی، توجهاتی نیز به اقتصاد روستایی مبذول داشت. حتی در اینجا هم تلاش وی برای زیان دیدگان، یعنی اشراف، بود. اما بار دیگر به نظر می‌آید که شاه می‌خواست در کنار بازسازی آنچه مزدکیان ویران کرده بودند نظام نوی را برافرازد. یک رشته اقدامات بزرگ نیز از این دوره گزارش می‌شود: تسهیل مسافرت و ساختن دژها و قلعه‌ها برای حراست راهها^۱، مرمت پل‌های ویران شده از خزانه شاهی^۲، لایروبی نهرها و کاریزها^۳، و بازسازی دی‌های ویران شده^۴ البته رفت و آمد در راهها نه برای رعیت بلکه تنها برای اشراف^۵، بویژه اشراف زمیندار، در نظر گرفته شده بود. شبکه آبیاری همیشه منطقه گسترده‌ای را دربرمی‌گرفت که شامل دیه، با تعداد زیادی رعیت که زیر دست «دیهکان» اشرافی قرار داشت، نیز می‌شد. سرانجام، وامی شاهانه وجود داشت که به اصحاب العماره^۶ پرداخت می‌شد، و به احتمال نزدیک به یقین مراد از ایشان تنها اشراف زمیندار است.

حتی این بازسازی هم با ابزار شاهی و زیر حمایت شاه انجام می‌گرفت. این مرمتها مجاورین راهها و آبادیها یعنی استفاده کنندگان اشرافی را، به همان گونه که برای وام گیرندگان صدق می‌کرد، بدهکار خزانه شاهی کرد. فرمانروایی همانند خسرو انوشروان که تنها به پول می‌اندیشید^۷، بزحمت دهکده‌ای را بدون آنکه سهمی در مالکیت آن داشته باشد آباد می‌کرد. در مورد وام بدون بهره او (سلاف)^۸ چنین می‌توان حدس زد که وی حتماً نفع خویش را در جای دیگری پیدا کرده است.

در دوران متأخر ساسانی، یک قشر خرده مالک اشرافی، دیهکانی که بالاتر از آن یاد کردیم، ظاهر می‌شود. آنها در دهکده‌ای که مالک آن هستند غالباً در خانه‌ای اربابی یا یک دژ سکونت دارند.^۹ محدوده کوچک ملک آنها ایشان را از زمینداران نیرومند که پیش از این اداره مناطق روستایی را بتهنایی به عهده داشتند متمایز می‌کند. کهنترین روایت درباره دیهکان از داستانی مربوط به کواذ گرفته می‌شود، اما داستان اعتبار تاریخی ندارد^{۱۰}، و متن

۱. همان، ص ۸۹۸، س ۲. ۲. همان، ۸۹۷، س ۱۷. ۳. همان، ۹۸۷، س ۱۶. ۴. همان، ۸۹۷، س ۱۷.

۵. مقایسه کنید با: طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۹۸، س ۲: سهله سبل الناس.

۷. از طمع قلیش را برای هر عمل زشتی کوچک می‌کرد، ص ۲، س ۱۱، prokop, pers.2.9.

۸. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۹۷، س ۱۷.

۹. ایران خاوری در توصیف مقدسی به صورت سرزمینی مملو از دژ ظاهر می‌شود. اغلب آنها در زمان او متروک بودند (۲۷۴،

۸، ۶)، اما گاهی دیهکانی نیز هنوز در آن زندگی می‌کند (ص ۲۷۵، س ۱۱۶ مقایسه کنید با: ص ۲۷۶، س ۱۱۲ ص ۲۷۷،

س ۷). در قیام بسطام دیهکانان در دژها و قلعه کوهها پناه گرفتند: دینوری، ص ۱۰۷، س ۱۶.

۱۰. جزئیات در A. Christensen, M. 46f.; 51.

ابن قتیبه^۱ از مردی «من الاساوره»^۲ سخن می‌گوید. تمامی دیگر یادکردها از زمان خسروانوشروان آغاز می‌شود و تا اعماق دوره اسلامی گسترش می‌یابد.^۳ حال پرسشی سربرمی‌افزاید که آیا دیهکان هم ساخته و پرداخته نوی از شاه در بازسازی روستایی که وی در نظر داشت نبوده است؟

افزون بر این، بایستی چنین باشد که خسرو در ترمیم روستاها و املاکی که هزینه‌شان را از خزانه خویش می‌پرداخت، تفویض حقوق حکمرانی را برای خود محفوظ نگهداشته است. دیدیم که شاه تعدادی از اشراف زادگان یتیم را به منزله فرزندان خویش به ثبت رسانده بود تا به هنگام برنایی در کارهای درباری - دولتی به کار گرفته شوند، ضمن آنکه می‌توانستند زمین هم دریافت کنند. شاه بر این بوده است تا در صفوف اشراف زمیندار کسانی را وارد کند که وابسته بدو بودند. بلاذری^۴ خبر از مهری شاهی می‌دهد که در اسناد زمینهای مشروط واگذار شده (قطعه) به کار گرفته می‌شد: تیول. بنابراین، حدس مذکور پیشین تأیید می‌شود.

شاه در این واگذاری زمین بر این بوده تا هر ملکی در اندازه معینی بماند. هیچ تصادفی نیست که اینک برای نخستین بار قشر دیهکان پدیدار می‌شود. این واژه را «رئیس قریه» ترجمه کرده‌اند.^۵ اما دیه، دهیو پارسی باستان، در اصل به معنای ناحیه است؛ قریه فقط زیستگاهی را که مرکز یک ناحیه روستایی (رستاک)^۶ است تشکیل می‌دهد. از این رو، کریستنسن بعداً^۷ دیهکان را «رئیس و مالک اراضی و قری» می‌نامد. پدر سلمان معروف از غزوه خندق (سلمان فارسی) دیهکان دهکده‌ای پارسی بود. او ملکی بزرگ (ضیع‌العظیم) و آبادانی چندی در آنجا داشت که از ملک فاصله داشتند.^۸ بنابراین، این قشر خرده مالکان و نجبا احتمالاً با واگذاری زمین و پول و دیگر کمکهای اقتصادی به دست شاه ایجاد شده است. این مطلب در نهاد «اسواری» که به طریق مشابهی انجام شده، تأیید می‌گردد.

طبری گزارش می‌کند^۹ که از آن پس، انوشروان به وضع اسواران (الاساوره) رسیدگی کرد، و در صورتی که تنگدست بودند آنها را با اسب، زین ابزار، و پول حمایت کرد. یعقوبی در گزارشی مشابه^{۱۰} خبر می‌دهد که انوشروان برای دفتر آمار سربازان (دیوان المقاتله) مردی

۱. کتاب المعارف، ص ۲۹۱، س ۱۶، چاپ قاهره ۱۹۳۴ - ۱۹۳۵.

2. J. Fueck, Arabiya 8.

3. B. Spuler, Iran in fruhislamischer Zeit 433 f.

۴. بلاذری، ص ۴۶۴ دگوبه، مقایسه کنید با 5-6/1953,891 N.W.Pigulewskaja, Sowjetwissenschaft.

5. A. Christensen, L'Iran sous les Sasanides 112.

6. A. Christensen, a.O.140.

7. M. 41, Ann. 3; L'Iran sous les Sasanides 2 112.

۸. ابن هشام، ج یکم، ص ۱۳۶. و ستغفلا.

۹. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۹۷، س ۱۹.

۱۰. یعقوبی، ج یکم، ص ۱۸۶، س ۱۹ هونما.

با اراده و دوراندیش برگزید، و او سربازان را به هر سلاحی که مورد نیاز بود مجهز ساخت.^۱ همچنین دفتری برای ثبت مواجب (دیوان العطا) و دفاتری نیز برای درج اسامی و نشانیهای (حلا) سربازان و نشانیهای اسبان درج و ایجاد کرد و ضمناً دفتر عرض سپاه (دیوان العرض) را مرتب نمود.

تا آن زمان، اشرافی که داخل سپاه می شدند خودکفا بودند. آنها به اندازه توان مالی خود رزم ابزار تهیه می کردند و تعداد ملتزمینشان نیز به همان گونه بود. از زمان دگرگونی اقتصادی، که قیام مزدکیان بانی آن بود، بسیاری از نجبا دیگر شخصاً توانایی تهیه زین ابزار نداشتند. خزانه شاهی بار دیگر در اینجا وارد میدان می شد تا اشرافی را که در حکم اسوار^۲ انجام وظیفه می کردند، با اسب و جنگ ابزار لازمه و، افزون بر این، با کمک مالی یاری رساند. این کمکها در قالب «بخشش» شاه انجام می گرفت تا واقعیت وابستگی مالی آنها مخفی بماند. طبعاً بایستی تمامی این صدقات یعنی اسب، جنگ ابزار، و پول در دفاتر ثبت شود و بر کاربرد بجای آنها نظارت گردد. بدین ترتیب، دیوانها و دفترهای مختلفی، که یعقوبی^۳ از آنها خبر می دهد، به وجود می آید.

تا زمانی که خود اسوار تهیه جنگ ابزار را به عهده داشت آزاد بود تا هر تزئینی را بر سلاح خود به کاربرد. پروکوپ چنین گزارش می کند که حتی در زمان کواذ هیچ ایرانی عالی مقامی اجازه نداشت انگشتر طلا، کمر بند یا دست بند زرین حمل کند، مگر با اجازه شاه. وی می توانست با پس گرفتن چنان رتبه ای مجازات موثری را اعمال کند.^۴ آنچه پیشتر نشان سلیقه شخصی و ثروت بود، اینک تبدیل به نشان پایگاه و منزلت شده بود و استفاده از آن به اجازه شاه بود. نظیر همین امر در مورد سلاح هم صدق می کند. در نتیجه، از وقتی که آنها با خزانه شاهی تأمین شدند زیر نظارت مستقیم شاه نیز قرار گرفتند. طبری خبر مشروحاتی در این باره ارائه می کند. بار دیگر دبیری مورد اعتماد شاه، که آمار

1. Theoph. 476, 19 Bonn. : ὅς ἐξέπλεξε Χοσ δης πόση δύναμι.

۲. در مورد اسواره و سواره نظام (καβαλλάριοι) نک: P. Peeters, Anal. Bolland. 65, 21f.

۳. اینها اسواران و پیادگان را در برمی گرفت: طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۶۴، س ۱.

4. Pers. 1, 17(86, 2f)

از پس این نیز تجمل قابل توجهی شکوفا شد. شهربراز سهری زرین و حمایلی مزین به طلا و جواهر داشت (Theophan. 480 Bonn). در نزد فرمانده دیگری سخن از شمشیری طلایی، حمایلی زردوزی شده، سپر زرین، ἔχον πέλασθ (ابن دیگر چیست؟) و زهی طلایی بود، و (Theophan 491) می رود. یک کوس (Χόμης) ساده که تنها یک باندون (βανδόν) را فرماندهی می کرد، دارای یک شمشیر طلایی (Theophan 489) بود، و یک دسته سپاه به دلیل نیزه های زرینش چنان نامیده می شد (Theophan 485). در شعر سویدن ابی کاهل در طبری تاریخ، ج یکم، ص ۱۰۳۴ (در این مورد Adnot.e und Th.Noeldeke, uebers. 340, Anm.5) مرزبان دستبندی دارد.

دیوان سپاه (دیوان المقاتله) را ثبت می‌کند^۱، ظاهر می‌شود که بر روی سکویی مزین به فرش نشسته و سپاهیان را عرض می‌کند. او در آن جایگاه شبیه شاه است که به همان نحو از سپاهیان سان می‌دید^۲. سواران و پیادگان^۳ حاضر می‌شوند در حالی که آنچه زین ابزار سواران است دقیقاً ثبت شده است.^۴ انوشروان که شخصاً به این سان گردن نهاده، دو زه آویخته را که به جنگ ابزار وی تعلق دارد فراموش می‌کند. تازه پس از آنکه دو زه را آورده و می‌آویزد، چهار هزار درهمی را که بدین طبقه از اسواران پرداخت می‌شد دریافت می‌کند. به بیان دقیقتر، در حکم شاه، یک درهم بیشتر دریافت می‌کند.^۵

گزارش از جهات مختلف آموزنده است.^۶ این دیوانها: دیوان المقاتله، دیوان العطا و دیوان العرض،... که در اینجا فقط به ذکر این چند دیوان بسنده می‌کنیم، از همان مقام شهریاری رهبری می‌شدند. اولین دیوان آمار مشمولین و وظیفه و دومی آمار پرداختها را در برداشت و سومی بر چگونگی تهیه ابزار عرض شده نظارت می‌کرد که آیا طبق مقررات تنظیمی بوده است یا خیر؟ آنچه امروز در پشت و روی یک صفحه دفتر آمار — موجودی — بدهی — قرارداد، در آن زمان در سه دفتر مجزا از هم ثبت می‌شد. اما در زمان کواذ بسیار ساده‌تر بود، به این ترتیب که هر سرباز رژه رونده تیری در خمره می‌انداخت و از این طریق تعداد سپاهیان معلوم می‌شد.^۷ افزون بر این، متوجه می‌شویم که حداقل برای اسواران تجهیزات هنجاربندی شده بود، و آنها ملزم به رعایت این هنجار بودند، و فقط آن کس که این قانون را رعایت می‌کرد و با جنگ ابزار کامل حاضر می‌شد عطا^۸ دریافت می‌کرد، که در مورد مشخص ما چهار هزار درهم بود. طبعاً این به معنای بیستگانی (مقرری)^۹ نیست بلکه پرداختی یکباره‌ای است که برای تدارک ساز و برگ داده می‌شد. بروشنی پیداست که این

۱. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۶۳، س ۱۴.

2. Prokop., Pers. 1, 18 (97, 18f).

۳. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۶۴، س ۱.

۴. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۶۴، س ۹، Th.Noeldeke, Uebers 248, Anm.2، مقایسه کنید با: 164, Anm 5، دینوری، ص ۷۴، س ۱۵.

5. Th.Noeldeke in der Adnotatio zu 964, 18(e) und Uebers. 249, Anm. 1;

مقایسه کنید با: دینوری، ص ۷۵، س ۳.

۶. برخلاف نولدکه 1, Th. Noeldeke, Uebers. 248, Anm.

7. Prokop., Pers. 1, 18(97, 20f).

۸. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۶۴، س ۱۹. آنچه عجیب می‌نماید مطابقت این با Nikeph. Phokas, de velit, belli 19p. 239, 5f است. حتی اینجا نیز از $\delta\omega\ \epsilon\alpha\iota$ و $\epsilon\nu\epsilon\gamma\gamma\epsilon\alpha\iota\alpha$ صحبت شده که سربازان با اینها جنگ‌ابزار و اسب می‌خریدند.

۹. نولدکه 249, Th.Noeldeke, Uebers. حتی از دینوری، ص ۱۱۴، س ۱۲ نیز استنباط نمی‌شود که سخن از پرداخت مقرری دائمی است (بیستگانی).

پرداخت زمانی انجام می‌گرفت که اسوار با جنگ‌ابزار مقرر و کامل در سان حاضر می‌شد. (در زمانهای بحرانی، چنانچه از سالهای آخر سلطنت خسرو پرویز آغاز شد، طبقاً به هر چیزی که ممکن بود دست یازیدند.^۱ اهالی غیرایرانی شهرها و بردگان را وارد سپاه کردند. دست آخر نیز رعایا و همچنین خدمه شاه و زنان وی را به خدمت سپاه کشیدند. تجهیز ساز و برگ همگی آنها را هم شاه بر عهده داشت).

اما اینکه آیا در کنار آن پرداخت یکباره، که برای تهیه ساز و برگ بود، مقرری (بیستگانی) نیز پرداخت می‌شده یا نه، هنوز به مدرک روشنی دست نیافته‌ایم. به هر حال، می‌دانیم که در صورت پرداخت هم باید مقدار آن ناچیز بوده باشد. تنها یک خبر منحصر به فرد موجود است: خسرو پرویز به هنگام ترخیص نیروهای کمکی رومی به آنان اجرت داد که روی هم رفته، شش هزار نفر، بیست میلیون درهم دریافت کردند.^۲ بر طبق این رقم، هر نفر به‌طور میانگین حدود ۳۳۳ درهم دریافت کرده است.

مقرری (بیستگانی) سپاه بیزانس، که درباره آن تنها ابن‌خردادبه ارقامی به دست می‌دهد، تازه از این هم کمتر است.^۳ بروشنی پیداست در دوره ساسانیان شاه با دادن «عطایا» سپاه را تجهیز می‌کرده است.^۴ اسواران، هسته نیروی جنگی، اینک همانند اشراف خرد با اقطاعشان به زیر وابستگی هرچه بیشتر مالی سلطنت رفته بودند. بازسازی که انوشروان دنبال می‌کرد، در واقع، به معنای استحکام قدرت مرکزی بود.

به نظر می‌آید که مخارج و تأمین معاش اسواران را نیز با تیول تلافی می‌کرده‌اند. بدین سان، به معنی نام محلی در نزدیکی قزوین که قدامه قید می‌کند، پی‌می‌بریم: الاسواریه. آنجا پادگان اسوارانی بود که از مرز در مقابل دیلمها حراست می‌کردند.^۵ اسامی بهرام چوین و یارانش نیز پس از آنکه به ترکان روی آوردند، بر مبنای الگوی ایرانی، در دیوانی (دفتری)

1. Theophan. 484, 18f.; 498, 14f.

۲. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۹۹، س ۱۶، ص ۱۰۰۰، س ۱۵. مسعودی به گونه‌ای دیگر، ج دوم، ص ۲۲۰، س ۹، ص ۲۲۲، س ۸ اما نامحتملتر. در تأمین ارزاق در کشور خودی حتی در شرایط جنگی مقصود بودند، اما در سرزمین دشمن اجازه چپاول داشتند: Theophyl. 3, 15p. 146, 15f. Bonn.

3. 111, 13f.; 112, 10f.; vgl. Konstant. Porphyrog., de cacrism. 654f.; 667f.; G. Ostrogorsky, Gesch. d. byzant. Staates² 80. Anm. 2.

۴. مقایسه کنید با: طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۹۴، س ۱۰.

۵. قدامه، ص ۲۶۱، س ۱۱ دگوبه. دیلم‌ها مخالفان خطرناکی بودند که آگانیاس شیوه جنگی آنان را توصیف می‌کند: 3, 17 p. Nieb. 177, 16f. آنها در زمان انوشروان نیرویی در اختیار سپاه ایران قرار دادند، اما به شکل خودمختار 178, 12f. مقایسه کنید با: 188, 12f. 3, 23p. 198, 8f. 3, 26p. 213, 8, 13 مقایسه کنید با: Διλιμνιτικόν ἔθνος ἡλούμενος. Theophyl. 4, 3 p. 161. 10. دیپوری، ص ۱۱۰، س ۷ از پادگانی در خود قزوین با ۱۰۰۰۰ سوار خبر می‌دهد. در این مورد نک: JRAS. 1900, 243 و 482, Anm. 6; Th. Noeldcke, Uebers. 479, Anm. 1.

ثبت و به ایشان «عطایایی» پرداخت شده است، و برایشان شهری نیز با دژ ساخته‌اند.^۱ احتمالاً تمامی زمینهای محدوده شهر خراجگزار این اسواران بوده است. درواقع، شواهدی در دست است که از چنان تیولی برای سپاهیان مرزی حکایت می‌کند.

سازماندهی استحکامات مرزی هم کار انوشروان بود.^۲ پایه‌گذاری چهار اسپهبد به جای یکی، قدرت نظامی را به نواحی مرزی کشور منتقل کرد.^۳ با این عمل، نیروی نظامی قابل ملاحظه‌ای در اختیار این فرماندهان قرار گرفت. راجع به سازماندهی مرزهای نظامی در شمال، که تحت نظارت اسپهبد آذربایجان بود، گزارشهای دقیقتری داریم. وظیفه او دفاع از خزرها^۴ و قبایل قفقازی بود. طبری از ابخازها، بنجرها (البته در این نام کتابت نادرست بلغار قابل جستجو است^۵)، بلنجرها^۶ و آلانها^۷ نام می‌برد. انوشروان ده هزار نفر از اسیران این قبایل را در آذربایجان سکنا داد.^۸ تعدادی از افراد قوم صول هم در مرزهای شمالی، باردیگر در آذربایجان (در شهرام - پیروز)، نشاندند. آنها می‌بایست برای فاتح خدمت سپاهیگری انجام دهند.^۹ مهمتر از همه، دیواره‌ای دفاعی برپا شد که از دروازه دربند در قفقاز تا گرگان ادامه داشت. انوشروان از زمان شهریاری خویش در طبرستان^{۱۰} به موقعیت و شرایط آنجا آشنایی داشت، و دستور داد استحکاماتی را که پیروز و کواذ ساخته بودند^{۱۱} به‌طور قابل ملاحظه‌ای گسترش دهند. گرگان از پیشتر مرکز استحکامات دفاعی مرزی بود^{۱۲}، اما حال با سنگ «شهرها و قلعه‌ها و باروها و بسیاری بناهای دیگر را بساختند تا پناهگاهی برای اهل ولایت باشد و اگر دشمن حمله آورد بدان پناهنده شوند».^{۱۳} در مرز قفقاز نیرویی دائمی

۱. دینوری، ص ۱۰۰، س ۳. ۲. مسعودی، ج دوم، ص ۲۱۱، س ۲.

۳. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۹۴، س ۵، ۲، Anm. 155, Uebers. Th. Noeldeke.

۴. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۹۴، س ۸. در این رابطه گزارش هجوم خزرها در 486, 3f. Theophan.

۵. منقولات را نولدکه در 896, 4(c) Th. Noeldeke in der Adnotatio zu Tabari, ann. عرضه می‌کند. مقایسه کنید

با: 1(b) und 17(q), 895. در مورد *Mevalar Boulavaria* مقایسه کنید با: J. Marquart Chronologie d. altturk.

W. Zlatarski, Istorija na Bblgarskata dbrzawa 1, 84f Inschriften 80f. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۰۰، س ۲

از یک لشکرکشی انوشروان علیه برجان (burgan) خبر می‌دهد که شک نولدکه (Uebers 168, Anm. 5) در این مورد

بی‌جاست.

۶. در این مورد نک: 3. Th. Noeldeke, Uebers. 157, Anm. احتمالاً بنجر و بلنجر دو قبیله بلغاری، مطابق با

کوتریگورن (Kutriguren) و اونیگورن (Utiguren) (Prokop., Goth. 4,5,4) هستند.

۷. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۹۵، س ۲. ۸. همان، س ۵.

۹. همان. ص ۸۹۴، س ۱۵، درباره مکان شهرام - پیروز نک: طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۷۴، س ۱۶، و Th. Noeldeke.

۱۰. حمزه اصفهانی، ص ۵۱، س ۲. ۱۱. JRAS. 1900, 224. Browne. Uebers. 123, Anm. 3. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۷۴، س ۱۴، ص ۸۹۵، س ۱۷، نهاية 1900, 224 JRAS.

۱۲. Prokop., Pers. 1,3 (16, 3f.); 4(20, 17f).

۱۳. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۹۵، س ۱۱.

مرکب از پنج هزار سوار و پیاده اسکان داده شد.^۱ اگرگان حساسترین نقطه این خط دفاعی را تشکیل می‌داد، زیرا هیچ‌گونه دیواره کوهستانی در این نقطه مرزهای ایران را حفاظت نمی‌کرد. استحکامات دفاعی انوشروان مانع از تهاجم مجدد صولهای^۲ ترک گردید و حتی خاقان پر قدرت ترکان، که اعراب وی را سنجیو و نویسندگان بیزانسی سیزابولوس می‌نامند^۳، نیز به دلیل این تدابیر جرأت حمله به این استحکامات را نداشت.^۴

ساختار این دیوار دفاعی نظیر آن چیزی است که پروکوپ در نوشته‌اش راجع به ساخته‌های یوستی گزارش می‌کند. هر دو همسایه و رقیب، به‌طور همزمان، از یک روش دفاعی استفاده می‌کردند. اما نکته مهم سازماندهی است که انوشروان به مرز شمالی داد. حمزه اصفهانی در این باره گزارش مشروحی دارد.^۵ بنابر گزارش او، دیوار دربند بیست فرسخ درازا و تا ساحل غربی دریای خزر امتداد داشت. خسرو بر هر ناحیه آن امیری (قائد) با نفرت گماشته بود. زمینهای اطراف را به اقطاع اینان داد تا گذران آنان فراهم شود، و چنان مقرر کرد که آن ناحیه باضیاع خود پس از مرگ حاکم وقف اولادش باشد، که بعداً نیز فرزندان ایشان وظیفه نگهداران مرزی را به عهده می‌گرفتند.

در نتیجه، آن نواحی تیول سربازی مرتبی بود، و گزارش طبری^۶ که از پنج هزار نفر مستقر در مرز، اعم از سوار و پیاده، سخن می‌گوید تأییدی بر فرض ماست، که پیشتر از آن یاد کردیم. اسوارانی هم که در پادگان الاسواریه در قزوین جمع آمده بودند تا دیلمیان را سر جای خود نگهدارند بایستی چنان تیول سربازی برای گذران خویش دریافت کرده باشند. پروکوپ^۷ ما را از وجود پادگان مستحکمی (φρὸν Quiov) که هشتصد اسوار نژاده در آن مستقر بودند، آگاه می‌کند. این پادگان در زمان صلح همچون نصیبین و دارا تدارک نمی‌شد، بلکه تازه پس از تهدید دشمن به فکر تجهیز آن افتادند و بزودی به علت پناه آوردن روستاییان فراری^۸ به قلعه با مشکلاتی روبه‌رو شدند. بر مبنای این خبر، مرزهای نظامی

۱. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۹۶، س ۸؛ نه‌ایه (a.O. 227) همچون دیگر ارقامش گزافه‌گویی کرده است.

۲. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۹۶، س ۱۰؛ مقایسه کنید با: Th. Noeldeke, Uebers. 123, Anm. 2.

3. Th. Noeldeke, Uebers. 158, Anm. 2; F. Altheim, *Lit. und Gesellschaft* 1, 209, Anm. 29; 1, 206 f; Gy Moravesik, *Byzantinoturcio* 2. 234.

در مورد سیزابولوس نک: R.N.Frye, a.O.107 note 27.

۴. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۹۶، س ۱۰. ۵. حمزه اصفهانی، ص ۵۷، س ۱۴.

۶. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۹۶، س ۸.

7. Prokop., *Pers*, 2, 19 (232, 16f.; 235.3f.).

۸. ثوفان نیز 5, 492. Theophan. از پادگانی (κασι'λλια) در نزدیکی نینوا یاد می‌کند، که اهالی (Πι'ρσαι) به آنجا فرار کرده بودند و در آنجا اسیر هراکلیوس شدند؛ مقایسه کنید با: Theophyl. 5, 1p.205, 17f Bonn.

بین‌النهرین نیز همانند تأسیسات قفقازی و سیزارانون، که پروکوپ از آن خبر می‌دهد، سامان داده شده بود، از این رو می‌تواند الاسواریه هم نامیده شود. تأمین معاش اسواران — شاید بتوانیم چنین تعبیر کنیم — به عهده روستاییان خراجگزار بود. در عین حال، املاکی به‌عنوان تیول بدانان واگذار شده بود، و این روشن می‌کند که چرا برای تدارک کل قلعه اقدام مقتضی به عمل نیامده بود. از جانب دیگر، روستاییان می‌توانستند از حمایت مالکان اسوار خویش برخوردار شوند.

در پاسخ به این پرسش که آیا چنان تیولدارانی به قشر دیهکان تعلق داشتند یا نه، شاهی قطعی آورده نمی‌شود. اما اگر در زمان یزدگرد سوم دیهکانان در این مسئله که جنگ بر ضد تازیان ادامه یابد یا نه نقشی داشتند، و چنانچه جانبداری آنان از فاتحان و تشرّفات به دین اسلام را به معنای ضربه نهایی بدانیم^۱، نزدیک به یقین می‌نماید که آنان نه فقط در زمینهای تیولی ساخته و پرداخته شاه مستقر بودند بلکه همزمان موظف به خدمت اسواری نیز بوده‌اند. پس، تیولی که شاه اعطا می‌کرده پیوستگی با انجام وظیفه سربازی از جانب دریافت‌کننده داشته است. اگر دیهکانان در دژها زندگی می‌کردند و از آنها در مقابل بسطام دفاع می‌کردند^۲، این مسئله بر خصیصه نظامی آنها تأکید می‌کند. خبری از ابن‌هشام^۳ عامل تعیین‌کننده را به‌دست می‌دهد. بنا بر خبر او، مروزان، شهریان خسرو پرویز در یمن، دو پسر داشت. یکی زبان و شعر عربی دوست داشت و «دیگری اسوار بود و به پارسی سخن می‌گفت و همچون یک دهکان زندگی می‌کرد». بنابراین، دیهکان و اسوار یکی بودند. اما باردیگر به سراغ داستانی از کواذ می‌رویم که شخص واحدی در آن یک‌بار به‌عنوان دیهکان و سپس به‌صورت «اسوار» ظاهر می‌شود.

موروثی بودن تعهد سپاهیگری و نشانیدن متعهدین در زمینهای اعطایی در رفرم دیوکلِسین، و شاید از پیشتر در نظام ماقبل آن نیز، شناخته شده بود.^۴ اما اسواران کاملاً با پایگاه اجتماعی کم‌اهمیت لیمیتانی (سپاهیان مرزی)، که در بهترین حالت پیادگان نشانده شده در مرز شمالی با آنها قابل قیاس هستند، متفاوت بودند. تیولداران اسوار و به‌طور کلی دیهکان، اگر بدرستی تعبیر کرده باشیم، قشری را که در دوران متأخر ساسانی اهمیت فزاینده‌ای کسب کرد، تشکیل می‌دادند که حتی در دوران فرمانروایی اسلام نیز می‌دانستند

۱. جزئیات در B. Spuler, *Iran in fruehislamischer Zeit* 16; 433f. بویژه ۴۳۵.

۲. دینوری، ص ۱۰۷، س ۱۶. ۳. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۱۰۴۰، س ۱۰؛ مقایسه کنید با: ص ۱۰۳۹، س ۱۰.

4. D. van Berchem, *L'armée de Dioclétien et la réforme Constantinienne* 40f.

چگونه پایگاه خویش را حفظ کنند.^۱ تیول زمین آنها تیولی اشرافی بود، یعنی آنها جزو اشراف، با تمامی ادعاهای خاص خودشان، بودند.

در اینجا قانون ِ تمن بیزانسی بیشتر با اصلاحات خسرو قابل قیاس است.^۲ این قانون هم از مناطق مرزی آغاز شده بود. اساس رفرم، تمن‌ها، بر مبنای یک واحد نظامی نامگذاری شده بود که محدوده مسکونی مختص به خود داشت. زمین سربازی (*στρατιωτικά χήματα*) در قبال تعهد موروثی سپاهیگری واگذار می‌شد و در درجه اول تیول سواران را در بر می‌گرفت. استراتیوت (شهسوار) موظف بود با اسب و مسلح در سپاه حاضر شود.^۳ مانند رفرم نظامی که با هراکلیوس آغاز شد و در پی ایجاد سواره نظامی کوبنده از اقوام کوچ‌نشین^۴ - و بر مبنای الگوی ایرانی - بود، این اساس اقتصادی هم با شرایط هر دو کشور همسایه مطابقت می‌کرد. هر دو حریف یاد گرفته بودند تا از همدیگر بیاموزند. نظام مالیاتی انوشروان به دیوکلسین و جانشینان وی باز می‌گشت. دیوکلسین آن را وضع کرده و انوشروان بسط داده بود. استفاده از این نظام به وسیله انوشروان به تقویت عظیم قدرت شاهی منجر شد که در کامیابیهای جنگی علیه بیزانس بازتاب یافت. انوشروان گامی فراتر برداشت و تیول سربازی را ایجاد کرد؛ و هراکلیوس در تقلیدی دیگر^۵ قانون تمن خود را از آن برگرفت تا با سپاه جدیدالتأسیس، ضربات مرگ‌آوری بر حریف وارد آورد. همان مخالفت‌هایی که او در آغاز با آنها مواجه شد،^۶ در نزد انوشروان نیز مشاهده می‌شود.^۷

یادآور شده‌اند که با جایگزینی قانون تمن، امپراتوری بیزانس به حکومتی نظامی تبدیل شد.^۸ این فرایند بایستی در نزد ساسانیان نیز پدیدار شود.

۲

در زمان جانشین انوشروان، هرمزد چهارم (۵۷۸ - ۵۹۰)، تصویر دگرگونه‌ای نمودار می‌شود.

1. B. Spuler, a.O. 433f.

2. E. Stein, Byzant. - neugriech. Jahrb. 1, 83f

اعتراض استروگورسکی در G.Ostrogorski, Gesch. d. byzant. Staates 279 Anm.1. بی‌اساس است.

3. Vita des Philaret. Eleem., Byzantion 9, 126; G.Ostrogorsky, a.O.80 Anm.1.

4. E.Darkó, Byzantion 10, 443f; 12, 119f; 18, 85f

امکان مطالعه مقاله دارکوس 5, 88f Studi bizant. e neoellen. فراهم نشد.

۵. هراکلیوس به عنوان بانی نظام تمن توسط N.H.Baynes, Engl.Hist.Rev.67,380f انکار می‌شود: برخلاف او W.Ensslin, Byz. Zschr. 1953, 362f.

6. G. Ostrogorsky, a.O.81 Anm. 3.

7. Prokop., Pers. 1,23 (114, 14f.).

8. G. Ostrogorsky, a.O.81.

دوباره همه چیز حاکی از نبرد شاه علیه قدرتمندان و بزرگان است. بزرگان و هرمزد از همدیگر کینه داشتند.^۱ هرمزد دست درازی (تطاول) اشراف را به اموال مستمندان محدود کرد^۲ و رفتارش با رعیت دوستانه بود.^۳ براستی کدامین طبقه به مبارزه با شاه برخاسته بود؟ نخست به نظر می آید که اشراف زمیندار نیرو گرفته بودند. گزارش می شود^۴ که: هرمزد بزرگان (اشراف) را خفیف داشت و از «دانشوران» (یعنی روحانیون)^۵ و بزرگانِ خاندانها ۱۳۶۰۰ کس بکشت. اما مطلب زیرین اشاره به مطلب دیگری دارد. هرمزد در جهت همدلی با سفلگان و صلاح کارایشان، بسیار کس از بزرگان را به زندان کرد و از کار بینداخت و تنزل مرتبت داد.^۶ پیشتر دانستیم: در سپاه درجه بندی پایگاهی شدیدی اعمال شده بود. آیا هرمزد کسانی از اشراف نظامی را از پایگاههای رفیعشان تنزل درجه داده است؟ کواذ پیشتر به چنان اقدامات مشابهی دست یازیده بود.^۷ پس، بایستی مبارزه اش بر ضد بزرگان به شکلی جدید زنده شده باشد، با این تفاوت که این دفعه مخالفان قدرتمداری شاهی نه در میان مالکین ارضی بلکه در محافل اشراف نظامی قابل جستجو بودند.

این خبر که «هرمزد سپاه را سامان داد و از اسواران بکاست»^۸ روشن می کند که او از بخش غیراسوار سپاه در مقابل سواره نظام اشرافی حمایت می کرد. شاید نیروهای کمکی ترکی، سواره نظام ترکی و کوبالی^۹، یعنی مزدوران بیگانه جزو آنانی بودند که هرمزد از ایشان پشتیبانی می کرد. به هر صورتی هم که باشد، گزارشهای طبری^{۱۰} درباره رفتار هرمزد اغلب از حمایتی که او نسبت به روستاییان ابراز می داشت سخن می گوید. دیهکانان، اشراف دون پایه، هم از این پشتیبانی برخوردار بودند.^{۱۱}

اصلاحات انوشروان با آنکه خود را به منزله بازسازی شرایط پیشین نشان می داد، در سازمان کل جامعه تغییراتی به وجود آورد. ظهور اشراف نظامی در کنار اشراف زمیندار سابقه دار، خود واقعه ای تعیین کننده بود. اینک، «مرزداران» (اهل الثغور) به همراه فرماندهان

۱. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۸۸، س ۱۶؛ Th. Noeldeke, Uebers. 264, Anm. 5؛ دینوری، ص ۸۷، س ۱۹.

۲. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۸۸، س ۱۹؛ مسعودی، ج دوم، ص ۲۱۱، س ۵؛ دینوری، ص ۸۰، س ۸؛ ص ۸۱، س ۵.

۳. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۸۸، س ۱۵.

۴. همان، ص ۹۹۰، س ۱۴؛ مسعودی، ج دوم، ص ۲۱۱، س ۷؛ مقایسه کنید با: Theophyl. 3, 16p. 149, 23f.

5. Th. Noeldeke, Uebers, 268, Anm. 1.

۶. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۹۰، س ۱۶.

7. Prokop., Pers. 1, 17 (86, 2f.).

۸. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۹۰، س ۱۷؛ مقایسه کنید با: Theophyl. 3, 18p. 154, 25f.

9. Th. Noeldeke, 274 Anm. 2 Ende, mit Stellenangaben.

۱۰. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۸۹، س ۲، ص ۹۹۰، س ۱؛ Th. Noeldeke, Uebers. 265, Anm. 2.

۱۱. دینوری، ص ۹۰، س ۱۲؛ طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۸۹، س ۴.

(القوآد) بلافاصله پس از «بزرگان» قرار می‌گرفتند.^۱ جایگزینی چهار سپاه به دست انوشروان بدین معنی بود که قدرت واقعی در دست کسانی قرار می‌گرفت که سپاهیان مرزی را فرماندهی می‌کردند؛ و با اینکه بنابر پایگاه و مقام، موبدان و هیربذان فرادست سپاهبذان بودند، مسعودی^۲ در گزارشی متقن چنین می‌آورد که چهار سپاه به مدیران امور کشور (اصحاب تدبیرالملک) بودند و هر کدام تدبیر یک چهارم مملکت را به عهده داشتند و هر یک از آنان مرزبانی داشت که جانشین سپاه به بود.^۳ نظامیگری نیرومندی در حال رشد بود به گونه‌ای که حتی در زمان انوشروان، مرزبانان به عنوان مشاوران مورد اعتماد شاه ظاهر می‌شوند.^۴ بانی نظام نو می‌دانست چگونه این اشراف نظامی را به بند کشد، اما مشکلات تازه در زمان جانشین وی عریان و روشن پدیدار می‌شود.

نقطه آغازین نافرمانی و عصیان همین اسپاهبذان بودند. آنان با ادغام سپاهیانشان به نیروی نظامی عظیمی دست یافتند، اما باز هم قدرت و اختیاراتشان بیش از اینها بود. در زمان بهرام چوبین، قارن مادی از نهاوند، قومس، خراسان، و گرگان^۵ را زیر فرمان داشت. او سپاهی سی هزار نفری متشکل از سوارگان و پیادگان داشت^۶، و بی شک اسپاهبذ خراسان بود.^۷ از جانب انوشروان بدین مقام گمارده شده و توسط هر مزد و بهرام تأیید شده بود. اما قاطعانه ذکر می‌شود که غیر از فرماندهی نظامی، دریافت خراج نیز با قارن بود.^۸ آیا این مسئله فقط در مورد شخص قارن صدق می‌کند یا تمامی اسپاهبذان را شامل می‌شود اطلاعی نداریم. به هر حال اجازه برداشت و کاربرد خراج محلی برای مواجب سپاهیان به این فرمانده نیروی مرزی واگذار شده بود.

در امپراتوری روم سده سوم، *annona militaris* (مالیات جنسی برای مصارف نظامی) و تدارک نیروی محلی تکمیلی سپاه مرزی، به گونه‌ای همانند نظامی نیز سامان داده شد. برداشت مالیات و فرماندهی سپاهیان در دستان شخصی واحد، فرمانده محلی، قرار داشت. این کار چه نتیجه‌ای به بار آورد؟ بزودی عواقب آن نمایان شد. فرماندهان چنان نیرومند گشتند که موفق شدند خود را از دولت مرکزی مستقل نمایند و، در صورت امکان، به عنوان مدعیان تاج و تخت وارد میدان شدند. بحق تأکید کرده‌اند که شورشهای سده سوم را در

۱. مسعودی، ج دوم، ص ۲۰۶، س ۷.

۲. مسعودی، ج دوم، ص ۱۵۶، س ۱۱. در البات اینکه نظام ذکر شده در اینجا با اردشیر اول ارتباطی ندارد، ذکر چهار اسپهبد کفایت می‌کند. در مورد این مطلب بعداً مشروحاً سخن خواهیم گفت.

۳. مسعودی، ج دوم، ص ۱۵۷، س ۲.

۴. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۴۷، س ۱۷.

۵. دینوری، ص ۹۹، س ۳.

۶. همان، ص ۱۷.

۷. دینوری، ص ۹۹، س ۴.

۸. Th. Noeldeke, Uebers. 155, Anm.2.

درجه نخست به هم پیوستگی نیروی نظامی و اقتصادی ممکن گردانیده است.^۱ در شاهنشاهی ساسانیان هم چیزی جز این نمی‌تواند باشد. آگاهی به قدرت نظامی و اختیار برداشت خراج جذابیتی را دارا بود که بدشواری می‌شد در برابر آن مقاومت کرد، و این سیاست هم که لشکر اسپاهبندی از خود ولایت و نه به وسیله خزانه شاهی تأمین می‌شد، خود دلیلی بود که پیوسته فاصله آنها را با گرایش به خودمختاری و یاغیگری کمتر از یک قدم می‌کرد.

شورشی که به دست یک فرمانده سپاه صورت گرفت در زمان هرمزد چهارم بود و همو جرأت کرد به سلطنت دست درازی کند. بهرام چوبین یکی از چهار اسپاهبند بود^۲ که با چنان منصبی جنگ بر ضد ترکان را فرماندهی کرد و نامش را بر سر زبانها انداخت. او از خاندان مهران^۳ بود، و یکی از نیاکانش، بار دیگر با نام بهرام رازی، پیش از ایجاد چهار اسپاهبندی اسپاهبند کل کشور^۴ بود. اختیارات ویژه‌ای به علت جنگ قریب الوقوع با ترکان به بهرام تعلق گرفت: اختیارات خزانه اموال و انبار اسلحه؛ سپردن دیوان سپاه (دیوان الجنود) و حق گزینش تا هر که را بخواهد بردارد.^۵ هنگامی که سرانجام از هرمزد جدا شد، سپاه بی‌درنگ جانب بهرام را گرفت.

قیام بهرام پیامی برای شورش نظامیان در دیگر بخشهای امپراتوری بود. وقتی که پسر هرمزد، خسرو پرویز، از ترس پدر به آذربایجان یعنی مرز نظامی که بخش بزرگی از سپاه در آنجا بود فرار کرد، مرزبانان و اسپاهبندان به دور وی جمع آمدند.^۶ پرویز برای جلب نظر بهرام وعده ارتقای پایگاه بدو داد که براساس آن بهرام می‌بایست اسپاهبند «کشورها» یعنی کل کشور^۷ گردد، یعنی مقامی را صاحب شود که پیش از این سلف وی، شاپور رازی، دارا بود، و انوشروان با تقسیم به چهار اسپاهبندی آن را از میان برداشته بود. پیشنهاد پرویز از تفکری نشأت می‌گرفت که اشراف نظامی را ارضا می‌کرد. اگر هرمزد اشراف نظامی را با تنزل پایگاه تحقیر کرد، اینک پسر، روش عکس او را انتخاب کرده بود. با وجود این، اقدام او مؤثر واقع

1. D. van Berchem, Mém. Soc. Nat. Antiqu. France 1937, 187f.; 189.

2. Th. Noeldeke, Uebers. 285, Anm. 3.

در این مورد دینوری، ص ۹۴، ص ۱۷ مسمودی، ج دوم، ص ۲۱۳، ص ۱ او را فقط مرزبان ری می‌داند. وجوه المملکه جزو پیروان او بودند: دینوری، ص ۹۴، ص ۳.

3. Th. Noeldeke, Uebers. 270, Anm. 3.

۴. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۸۵، ص ۸، ۲۷؛ Th. Noeldeke, Uebers. 139, Anm. 2؛ A. Christensen M. 14؛

۵. دینوری، ص ۸۲، ص ۴. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۹۳، ص ۱۲، ص ۹۹۵، ص ۹.

۶. همان، ص ۹۹۷، ص ۱۲.

نشد. شایان توجه در اینجا لحن برخورد با پسر شاه است.^۱ حکومت هرمزد به اندازه کافی بسنده بود تا خود آگاهی نیرومندی را به طبقه جدید اعطا بکند.

خسرو پرویز پس از قیام خود در اختیار اشراف نظامی و وابسته به پشتیبانی آنان بود. وقتی عازم پایتخت شد، سپاهیان از ارمنستان و آذربایجان — کلاً نظامیان مرزی^۲ — وی را همراهی می کردند. به هنگام تاجگذاری، غیر از بزرگان، سران (الوجه) نیز حضور داشتند.^۳ حتی در تاجگذاری بهرام نیز بزرگان و سران^۴ فراهم آمدند. اما بزودی میان بهرام و فرماندهانش کشمکش برخاست و همکاران پیشین از وی روی گردانیدند.^۵ بهرام سیاوشان، فرمانده سواره نظام، سوء قصدی به جان بهرام کرد، اما دستگیر و اعدام شد.^۶ دایی خسرو پرویز که در توطئه دخالت داشت، توانست به آذربایجان بگریزد.^۷ او به سوی سپاه مرزی، که فرمانروای جدید آشکارا در آنجا قدرتی نداشت، رفت تا زیر حمایت آنان قرار گیرد. پرویز در حقیقت دومین تلاش خود را هم با پشتیبانی پدر زنش، ماوریکوس قیصر روم شرقی، در آذربایجان آغاز کرد.^۸ سپاه مرزی مستقر در آنجا وی را بار نخست بر تخت نشانده بود و حال دوباره این عمل تکرار می شد. دایی گریخته از تیسفون و همچنین اسپاهبد مستقر در آنجا با چهار هزار نفر در آذربایجان به خسرو پیوستند.^۹

خسرو پس از تصاحب تاج و تخت با این مشکل روبه رو شد که چگونه با اشراف نظامی قدرتمند مقابله کند. او می توانست دون پایگان را بر ضد بلند پایگان به بازی گیرد. اما هرمزد پیشتر آن را آزموده و شکست خورده بود. از این رو، پرویز — برخلاف رفتاری که بعدها از او می بینیم — بی درنگ اسیران زمان پدر را آزاد کرد.^{۱۰} همچنین می شد وظیفه وفاداری را به سرکشان گوشزد کرد و پرویز شخصاً به آن مبادرت کرد. وی در گفتگوش با بهرام چوین وفاداری یکی از نیاکان بهرام^{۱۱} در برابر منوچهر، یکی از اسلاف خود، را به او یادآور شد.

۱. همان، ص ۱۶، ۱۷. به همین دلیل بهرام از جانب همسرش سرزنش می شود: ص ۹۹۸، س ۲.

۲. همان، ص ۹۹۵، س ۱۶، ۱۷. Theophylakt. 4, 9p. 176, 9f.

۳. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۹۵، س ۱۸. وجه و سپاه در جوار هم، ص ۸۲۶، س ۷؛ مسعودی، ج دوم، ص ۱۵۳، س ۶ و وجه المرزیه. ۴. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۹۹، س ۸. همان، ۵.

۶. همان، ص ۹۹۸، س ۱۷، ۱۸. ص ۹۹۹، س ۱۰؛ دینوری، ص ۹۴، س ۱۷.

۷. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۹۹، س ۱۲؛ دینوری، ص ۹۵، س ۱۰.

۸. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۹۹، س ۲۱؛ مسعودی، ج دوم، ص ۲۲۲، س ۱.

۹. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۱۰۰۰، س ۱۱ مقایسه کنید با: Th. Noeldeke, Uebers. 285, Anm. 3؛ دینوری، ص ۹۵، س ۱۰؛ ص ۹۶، س ۱۳.

10. Theophyl. 4, 7p. 173, 7f. Bonn.

۱۱. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۹۷، س ۱۸. در مورد شکل نام آخر سر در Adnotatio طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۹۲، س ۱۳، دگوبه.

اما بهرام چوبین در جواب، شاه را روسپی زاده نامید^۱ و او را به دار آویختن تهدید کرد.^۲ بنابراین، این وسیله هم مؤثر واقع نگشت. روشهایی که سرانجام پرویز به کار بست، در دو جهت بود.

پس از پیروزی بر بهرام چوبین، از اسپاهبندی همچون قارن که علاوه بر فرماندهی سپاه اختیارات خراج را نیز در دست داشت هیچ یادی نمی‌شود. هرچند بسطام علاوه بر طبرستان، مانند دوران قارن، حاکمیت خراسان، قومس، و گرگان را نیز دریافت کرد^۳، اینک در کنار وی همه جا کارگزاران شاه^۴ جای گرفتند و آنچه مهمتر از همه بود اینکه کل دستگاه مالیاتی در اختیار بندویه قرار گرفت (وولاً حالهو... دواوینهو و بیوت اموالهم). موکداً ذکر می‌شود که اختیارات وی تمامی کشور را در برمی‌گرفت.^۵

پس از آن، چنانچه بالاتر توضیح داده شد، سختگیری مالیاتی آغاز شد. بخشایش نصف خراج، که دینوری^۶ گزارش می‌کند، اقدامی گذرا بود و بزودی چهره واقعی رژیم جدید نمایان گردید. اینک با از میان برداشتن بندویه، مردی انیرانی یا دون پایه سمت مجری دیوان مالیاتی را کسب کرده بود که حتی اشراف از تجاوزات مالی وی در امان نبودند. اما این شخص، همچون زمان بهرام گور، مسئول توأم برداشت مالیات سرانه - ارضی نبود. اکنون مردم با تمام وجود سنگینی باج مالیاتی، و در واقع برداشت دولت مرکزی، را که به جای مالیات بر محصول بود احساس می‌کردند. تشدید این سیاست مالیاتی پیوسته ارقام هنگفتی را در دستان شاه جمع می‌آورد، و قدرتی را بدو می‌بخشید که هیچ یک از زیردستان شاه نمی‌توانست همانند آن را عرضه کند. سپاه و اشراف نظامی از نظر مالی وابسته به خزانه شاهی بودند.

پرویز به اقدامات مالی بسنده نکرد. شورش بهرام چوبین نشان داده بود که قسمت اعظم سپاه در دست اسپاهبذان بود و اینان تمایل داشتند با حمایت نیروهای زیرفرمان خود سیاستی مستقلانه به کار بندند. به هنگام شورش بسطام، بسیاری از افراد خاندانش از وی پیروی کردند.^۷ شاه برای مقابله با چنین حوادثی چاره‌ای اندیشید تا تمامی کسانی را که نمی‌توانست روی وفاداری بی‌چون و چرای آنان حساب بکند از بین برد.

طبری از مثال دیگری یاد می‌کند.^۸ مردانشاه، پاذاگوسپان نیمروز^۹، یکی از

۱. همان، ص ۹۹۷، س ۶ و س ۱۶. ۲. همان، س ۱۴. ۳. دینوری، ص ۱۰۲، س ۱۴.

۴. همان، س ۱۵. ۵. همان، س ۱۳. ۶. همان، س ۱۶. ۷. همان، ص ۱۰۷، س ۱۳.

۸. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۱۰۵۸، س ۱۴. به کوتاهی دینوری، ص ۱۱۵، س ۱۲.

۹. دینوری، ص ۱۱۵، س ۱۳. مرزبان بابل و خطرنبه. درباره خطرنبه در نزدیکی کوفه نک: B. Spuler. *Iran in fruh*

وفادارترین و فرمانبردارترین خادمین پرویز بود. روزی یک پیشگو به شاه گفت که مرگ وی از جانب نیمروز باشد. پس از آن، پرویز به مردانشاه بدگمان شد و با وجودی که نتوانست هیچ اشتباهی در او سراغ گیرد، فرمان داد تا دست راست وی را قطع کنند. او بدین وسیله گمان می‌کرد که خطر مردانشاه را دفع کرده است. شاه برای جبران می‌خواست به مردانشاه پول دهد اما وی مرگ را انتخاب کرد. مشاهده می‌شود که اندک سخن یا اشاره‌ای بسنده بود تا شاه را به خادمی وفادار بدگمان و علیه وی وادار به واکنش کند. این عمل منحصر به اقداماتی منفرد نبود. تصفیه تمامی مقامات رهبری، بویژه نظامی، از افراد نافرمان و غیرقابل اعتماد تنها قانون سیاسی حکومتی گردید.^۱

کواذ و انوشروان در این کار پیشگام شده بودند. قتل سوخرا و مخالفین اشرافی و محاکمه سیاوش اطلاعاتیهایی برای آینده بود. نود کارگزار ستمکار در زمان انوشروان یکجا اعدام شدند^۲ و زندانها بویژه پر از اعضای اشراف نظامی شد. این امر در اقداماتی که منجر به فتح یمن شد، نمایان می‌شود. در آغاز، انوشروان در مورد عملیات مردّد بود. شاه مشاوران خویش، مرزبانان و صاحب نظران را^۳ فرا خواند، و یکی از میان ایشان گفت: هشتصد مرد را^۴ از زندانها برداشته و با فرماندهی مردی کار آزموده برای فتح یمن گسیل دارند. همگی این مردان محکوم به اعدام بودند^۵ و حال این فرصت به آنها داده می‌شد تا بخت خود را بیازمایند، و آن مشاور در توجیه سخنان خود به شاه چنین گفت: «اگر هلاک شوند همان باشد که خواسته‌ای و اگر بر دیار یمن تسلط یافتند ملکی به ملک خویش افزوده‌ای».^۶ روشن است که این هشتصد تن مردم عادی نبودند، و همینکه فقط می‌بایست آنها را از زندان آزاد کرده، در کشتی نشانده، و در یمن پیاده کنند نشان می‌دهد که آنها سرباز بودند. عدد هشتصد شمار یک واحد اسوار است^۷ و به خطا نرفته‌ایم اگر بپنداریم که زندانیان و آزادگان مشروط واقعاً اسوار بوده‌اند. شاعری معاصر آنان را «بزرگان شکوهمند، رخشان سفید روی و مرزبانان شیرمانندی که بچه شیران خود را در بیشه‌ها می‌پروراند» نامیده است.^۸ وهرز،

۱. مقایسه کنید با: کلمات پرویز در طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۱۰۵۳، س ۱۵. ۲. دینوری، ص ۷۶، س ۱۱.

۳. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۴۷، س ۱۷: همین جز در ابن هشام، ج یکم، ص ۴۱.

۴. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۴۸، س ۴. ۵. همان، س ۱. ۶. همان.

۷. Prokop., Pers. 2, 19(232,18f) شاید یک *φάλαγγξ* (Theophan. 489, 14) بود، در حالی که *τοὺς μάρτυρας* (Theoph. 490,9) و *χόμιτες* (Theophan. 489,3) رسته‌های کوچکتری، و آخری یک باندون (*βάνδον*) را رهبری می‌کردند. در عین حال یک *ἀν* وجود داشت: 18, 192, 24p. Agathias 3, 24p. 199, 7 u.a.m. در مورد این نامگذاریها نک: W.Ensslin, Byz.Ztschr.1953.366.

۸. ابن هشام، ج یکم، ص ۴۴، س ۱۴ و به گونه‌ای دیگر در طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۵۶، س ۱۹. در مورد شاعر نک: Th.Noeldeke, Uebers.234 Anm. 1-2.

فرمانده آنان، به صورتهای گوناگون^۱ توصیف شده است. بنابر روایتی، او از همه زندانیان به نسب و خاندان برتر بود^۲. بنابر سخن ابن قتیبه^۳، او فرمانده واحدی بود که از دیلم آمد، یعنی نیرویی همانند «الاسواریه» که قدامه ذکر می‌کند^۴. حتی این روایت هم گمان ما را تقویت می‌کند که آنان را اسواران بدانیم. تأیید این سخن هم در روایت حمزه^۵ قابل جستجو است. اغلب محکومین به مرگ به یمن گسیل شده از فرزندان ساسان و بهمن پسر اسفندیار^۶ بودند، یعنی مردانی با نسب عالی، و خود و هرز نیز از همان خاندان بود^۷. اگر آنان یمن را فتح می‌کردند، می‌بایست آنجا سکنانگزینند^۸. به زبانی دیگر: آنان می‌بایست در سرزمینی که فتح می‌کردند تیول اسواری دریافت کنند.

روایت نشان می‌دهد که در زمان انوشروان تعداد زندانیان و اشراف محکوم به مرگ چشمگیر بود. شایان ذکر است که در قیام انوشه‌زاد، با اسواران شدیدتر از سایر اسیران برخورد شد^۹. اما این تازه، آغاز تصفیه‌های منظم بود. هر مزد چهارم ۱۳۶۰۰ کس از «سران» و «بزرگان» را به قتل رساند^{۱۰}. واضح است که در این رقم، خردمندان یعنی وابستگان به روحانیت نیز به حساب آمده‌اند که اینان هم از اشراف تأمین می‌شدند. رقمی کلی از تصفیه‌های زمان خسرو پرویز در دست نیست. اما این واقعیت که همیشه در میان اتهاماتی که پس از عزلش بر وی وارد می‌شد این مسئله ظاهر می‌شود، نشان دهنده وسعت تصفیه‌ها است. دست آخر، ۳۶ هزار زندانی بلندپایه در زندانهایش بودند^{۱۱}. تصفیه با اعدام وزیران^{۱۲} آغاز شد و سپس سپاه را دربرگرفت.

زمانی که در جنگ علیه هراکلیوس بخت از او روی گرداند، اقدامات خسرو به حدّ اعلی شدت خود رسید. خسرو می‌خواست تا تمامی ترسوایانی را که در جنگ سستی کرده بودند بدو وانمایند تا وی چنان که باید عقوبتشان نماید^{۱۳}. این خواست فرماندهانی را هم که سپاهی ضعیفتر از دشمن داشتند دربرمی‌گرفت. کار بدانجا رسید که اینان با فرمانهای شاه به مخالفت برخاستند و در تدبیر نجات خویش برآمدند^{۱۴}. پس از آنکه فرخان و شهربراز، دو برادر^{۱۵}

1. Th.Noeldeke, Uebers. 223, Anm.2.

۲. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۴۸، س ۴. ۳. قتیبه، کتاب المعارف، ص ۲۹۲، س ۱۵ قاهره ۱۹۳۴ - ۱۹۳۵.

۴. قدامه، ص ۲۶۱، س ۱۱؛ مقایسه کنید با: بالاتر. ۵. حمزه اصفهانی، ص ۵۸، س ۱۰.

۶. همان، ص ۵۹، س ۸. ۷. همان. ۸. همان، س ۶.

۹. دینوری، ص ۷۲، س ۱۱۱ در این مورد نک: Th.Noeldeke, Uebers. 468, Anm.3.

۱۰. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۹۰، س ۱۴.

۱۱. همان، ص ۱۰۴۳، س ۴۱؛ دینوری، ص ۱۱۲، س ۱۷ از ۳۰۰۰۰ مرزبان و اسوار (عظما الاسواریه) شاه نام می‌برد.

۱۲. مسعودی، ج دوم، ص ۲۲۴، س ۳؛ ص ۲۲۸، س ۹. ۱۳. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۱۰۰۵، س ۲.

۱۴. همان، ص ۵. ۱۵. همان، ص ۱۰۰۶، س ۱۷؛ ص ۱۰۰۸، س ۵.

به این راز پی بردند که پرویز از هر کدام خواسته بود تا دیگری را بکشد، شهربراز که سپاه را علیه روم^۱ رهبری می کرد با دشمن مصالحه کرد.^۲ بلافاصله معلوم شد که جبهه مخالف پرویز تا چه اندازه پرتوان است. او متهم شد که بزرگان را حقیر شمرده و «تنزل مرتبت» داده است؛ افزون بر این می خواهد همه بندگان و زندانیان را بکشد و این عمل شامل آن دسته از سپاهییانی هم که از مقابل هراکلیوس فرار کرده بودند^۳ می شود. شکایات از جانب محافل نظامی و اشراف نظامی مطرح شد. این مسئله «تقلیل» بزرگان، که با «کاستن» اسواران^۴ به زمان هر مزد چهارم مطابقت می کند، اقدامی بود علیه تمام کسانی که از برابر دشمن فرار کرده بودند. بی درنگ، باقی سپاه نیز جانب شورشیان را گرفت.

وقایع ناگهانی و پشت سر هم رخ داد و همه جا دستان نیرومند اشراف نظامی احساس می شد. فرمانده پاسداران دربار (حرس با بهی الخاصه) اجرای فرمان پرویز مبنی بر کشتن سی و شش هزار زندانی را به تأخیر انداخته بود.^۵ حال اینان آزاد شدند و به سپاهیان فراری، که آنان را هم در عین حال مجازات مرگ تهدید می کرد، پیوستند.^۶ اسواران^۷ و نیز جانداران شاه^۸ مقهور گشتند. توفانس گزارش می کند^۹ که در مجموع ۲۲ رسته *ἰχώμητες* با شیرویه همپیمان بودند؛ و بخش دیگری نیز (*πολλοὶ ἄρχοντες*) بدان اضافه می گردد. سالاران (الوجه) گرد آمدند و شیرویه پسر پرویز را به شاهی نشاندد.^{۱۱} شاه مخلوع به همراه محافظان نظامی روانه زندان شد.^{۱۲} «فرمانده واحد»، بار دیگر افسری ارشد، می بایست اتهامات را به او ابلاغ کند و افسری دیگر او را زیر نظر گیرد.^{۱۳}

متن این شکایتنامه، که طبری به طور مشروح آن را گزارش می کند^{۱۴}، از این رو مهم است که در آنجا تلاش می شود تا این مطلب را که شورش از جانب اشراف نظامی بوده است پرده پوشی کند. همه جا سخن از فشار بر زیردستان می رود^{۱۵}، نه از شکایات ویژه کسانی که

۱. همان، ۱۰۰۲، س ۱۲.

۲. همان، ص ۱۰۰۸، س ۱۰ گزارش در نزد تئوفان Theophan 497f اما تقریباً به شکلی دیگر وجود دارد.

۳. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۱۰۴۳، س ۵؛ مقایسه کنید با ص ۱۰۴۶، س ۲۰.

۴. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۹۰، س ۱۷. ۵. همان، ص ۱۰۴۳، س ۲. ۶. همان، س ۱۲.

۷. همان، س ۱۱. ۸. همان، س ۱۵.

9. Theophan 500, 19f.

10. Kometes

۱۱. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۱۰۴۴، س ۱. ۱۲. همان، ص ۱۰۴۶، س ۲.

۱۳. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۱۰۴۶، س ۱۱؛ اخبار یونانی (Th. Noeldeke, Uebers. 362, Anm.3) این ترجمه را عرضه می کند؛ ص ۱۰۴۷، س ۲۰؛ در این مورد Th. Noeldeke, Uebers. 365, Anm.2؛ در ضمن آیا المستعین دینوری، ص ۱۱۱، س ۱۹؛ ص ۱۱۲، س ۴؛ ص ۱۴ برابر *adávrot* پروکوپ Prokop., Pers. 1, 14p. 72. 12 است؟

۱۴. یک گزارش کوتاه تر در متن دینوری، ص ۱۱۲، س ۸.

۱۵. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۱۰۴۷، س ۵؛ س ۱۷، س ۱۵.

شورش را به انجام رسانده بودند. مهتر از همه تأکید شیرویه است بر اینکه: نه ما و نه هیچ یک از زیردستان ما سبب این بلیه‌ای که تو بدان دچار شدی نبوده‌ایم، بلکه این قضای خدا بود که تو را به کیفر اعمال بدت رسانید.^۱

از دفاعیه پرویز آنچه برای بررسی مهم است آورده می‌شود. شاه معزول استدلال می‌کند که وضع خاص ایران سختگیری مالیاتی را ملزم می‌گرداند. زیرا بدون مال فراوان سپاه و سلاحی^۲ نخواهد بود و قبلاً هم نیاکان و گذشتگان وی در پی فراهم کردن مال زیاد بوده‌اند^۳؛ و این نیاز به مال اندوزی در دوره وی بیشتر احساس می‌شده زیرا بهرام چوبین خزاین را به تاراج برده بود.^۴ پرویز، با غرور تمام، ارقامی را که او فراهم آورده است گوشزد می‌کند؛ او یادآور غنایمی از سرزمینهای دشمن و «گنج باد آورده» می‌شود: ناوگان حامل طلای رومی که به دست وی افتاد.^۵ او همچنین با کلامی که با غرور و تبختر همراه است از تصفیه‌های خویش دفاع می‌کند.^۶

در کنار اتهامات سختگیری مالیاتی و تصفیه‌ها شکایات دیگری نیز مطرح شده بود از جمله اینکه پرویز پسرانش را محدود نگاه داشته است. آنها، که در مجموع هجده نفر بودند، در عقربابل نگهداری می‌شدند، و آموزگاران بدانان ادب می‌آموختند و اسواران آنان را پاسداری می‌کردند.^۷ «سران» وقتی بر ضد پرویز قیام کردند، می‌بایست شیرویه، نامزد خویش، را قهراً از آنجا بیرون آورند.^۸ پرویز همچنین آنان را از زنان بازداشته بود زیرا برای او پیشگویی کرده بودند که در زمان یکی از نوادگانش شاهنشاهی وی نابود خواهد شد.^۹

در قرائت شکوانامه به وسیله اسپاذ گشنسپ بویژه بدین مطلب پرداخته می‌شود. شیرویه خود را سخنگوی برادران می‌کند که آنان را از معاشرت با نیکان و پرداختن به تمام چیزهایی که مایه دلخوشی بود منع کرده بود.^{۱۰} پدر در اینجا نیز از خود دفاع و اتهام بدرفتاری با پسرانش را رد می‌کند. او بر سخنان پیشگو، و اینکه درستی آنها برایش ثابت شده است، تأکید می‌ورزد.^{۱۱}

۱. همان، ص ۱۰۴۶، س ۱۴. ۲. همان، ص ۱۰۵۵، س ۸. ۳. همان، س ۱۶.

۴. همان، س ۱۹.

۵. همان، ص ۱۰۵۷، س ۱۲؛ مسعودی، ج دوم، ص ۲۲۷، س ۴۱؛ ابن قتیبه، کتاب المعارف ص ۲۹۳، س ۷. قاهره ۱۹۳۴ -

۱۹۳۵. ۶. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۱۰۵۳، س ۱۱.

۷. همان، ص ۱۰۴۳، س ۹؛ مودبونه یودبونه را مقایسه کنید با: ص ۱۰۶۰، س ۱۶، که در اینجا برادران به عنوان ذو ادب

توصیف می‌شوند. ۸. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۱۰۴۳، س ۹؛ س ۱۲. ۹. همان، ص ۱۰۴۴، س ۴.

۱۰. همان، ص ۱۰۴۶، س ۱۸. ۱۱. همان، ص ۱۰۵۲، س ۳؛ س ۹.

شیرویه، پس از مرگ پرویز، هر هفته برادر خود را کشت.^۱ او این کشتار را به تحریک مشاورین خود انجام داد^۲ و بکلی از یاد برد که لختی پیش از این به عنوان سخنگوی برادران وارد گود گردیده بود. در عین حال، آنچه شیرویه می‌خواست مشخص کند این بود که هر چند او برادر ارشد بود پدرش وی را برای ولیعهدی در نظر نگرفته بود. برعکس، پرویز اندک زمانی پیش از مرگ به این فکر افتاده بود که مردانشاه را به جانشینی خود منصوب کند. از این رو، شیرویه فرمان داد تا همورا پیش از همه، و احتمالاً در برابر دیدگان پدر، بکشند.^۳ گزارش نشان می‌دهد که پرویز تا آخرین لحظه در مورد انتخاب جانشین خود مردّد بوده است.

از آنجا که تعیین ولیعهد به علت سقوط پرویز انجام نشد (ولیعهدی مردانشاه فقط در نظر گرفته شده بود) تمامی برادران در چشم شیرویه به عنوان رقبای احتمالی به حساب می‌آمدند. تا زمانی که او از خواست خود در مقابل پدر مخلوع دفاع می‌کرد، شکایات برادران خویش را پیش می‌کشید، اما پس از آن، آنان را که احتمالاً می‌توانستند پادشاهی وی را تهدید کنند از بین برد. بدگمانی که نخست در تصفیه‌های اشراف نظامی بازتاب یافت حال اشکال حادثری به خود گرفت: تصفیه دامن پسران و برادران را نیز فراگرفت.

درواقع، ورق برگشته بود. سلطنت با شیرویه زیر سیادت هرچه بیشتر اشراف نظامی - ارضی قرار گرفت. شیرویه، برای جلب نظر سپاهیان، قول افزایش مقرری (بیستگانی) بدانان داد.^۴ «سران» خواستار مرگ پرویز بودند^۵ و پسر می‌بایست به خواسته آنان تن دهد. بنابر نظر آتونیوخیوس^۶ شیرویه در اندیشه بخشایش خراج بوده است؛ و طبق سخن ابن‌قتیبه^۷ باید آن را واقعاً عملی کرده باشد. این به معنای سرزیر شدن دریافته‌ها به جیب اشراف ارضی بود. در کنار تقاضاهای سیاسی باردیگر خواسته‌های اقتصادی قرار گرفت. خواسته‌ها عیناً همچون زمان سلطنت بهرام‌گور بود.

پس از مرگ شیرویه، «سران» پارسی پسر هفتساله وی، اردشیر سوم (۶۲۸-۶۳۰)، را به شاهی نشاندند^۸ و مردی را که مرتبت «خوان سالاری» داشت^۹ به سرپرستی وی بگماردند.

۱. جزئیات در A.Christensen, *L'Iran sous Les Sassanides*^{2495f}; Th. Noeldeke, Uebers. 383, Anm.1.

۲. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۱۰۶۰، ص ۱۵.

3. Theophan, 500, 1; 502; A.Christensen.a.O.494.

4. Theophan, 500, 13f.

۵. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۱۰۵۸، ص ۸.

6. Eutychios 2, 252, 9f. Pocock.

۷. ابن‌قتیبه، کتاب المعارف، ص ۲۹۳، ص ۱۲ قاهره ۱۹۳۴ - ۱۹۳۵.

۸. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۱۰۶۱، ص ۱۴.

۹. همان. ص ۱۱۶؛ در این مورد Th. Noeldeke, Uebers. 386. Anm.2; R.N.Frye, a.o.114 note 63.

بی درنگ شهر براز، فرمانده سپاه «نیکبختان»^۱ و سردار نیروی مرزی علیه بیزانس^۲، سر به شورش برداشت. او در گذشته مورد عنایت پرویز بود، اما بعداً با مصالحه با هراکلیوس، زمینه سقوط شاه خود را فراهم آورد. شیرویه پیوسته با وی کنکاش می کرد^۳، اما «سرانی» که اردشیر را به شاهی نشاندند پاک فراموش کرده بودند تا رضایت این فرمانده بزرگ را خواستار شوند.^۴ اینک بین دو طبقه اشراف کشمکش درگرفت. اشراف نظامی جدید علیه سران یعنی بازمانده اشراف ارضی سابق و علیه شاهی که آنها بر تخت نشاند بودند، جبهه گرفتند. شهربراز بر ضد اردشیر و سران وارد عمل شد و «مردم»، انجمن اشراف، را فراخواند تا به میل خود کسی را بر تخت شاهی بنشاند.^۵ او با شش هزار سپاهی پایتخت را محاصره کرد.^۶ دو افسر ارشد از درون پایتخت با همقطاران خویش در بیرون حصار سازش کرده و دروازه های شهر را به روی شهربراز گشودند.^۷ شاه و گنجینه هایش به چنگ شهربراز افتاد^۸، تمامی مخالفان کشته شدند، اموالشان به تاراج رفت، و سربازان که در اثر جنگ طولانی وحشی شده بودند حتی به زنان کشته شدگان نیز دست درازی کردند.^۹

شهربراز تلاش بهرام چوبین را زنده کرد و بر تخت نشست. اما بزودی جبهه مخالف، سران، با سوء قصدی خود را نمایان کرد. یکی از اینان که آموزگار «اسواران»^{۱۰} بود، سه تن از جانداران را تحریک کرد^{۱۱} تا شهربراز را بکشند. مردان پشت پرده توطئه، سران و نجای دیگری بودند^{۱۲} که از فرصت استفاده کردند و تنی چند از قاتلان اردشیر سوم را نیز کشتند.^{۱۳} اما نظامیان هنوز قبضه شمشیر را در دست داشتند. مقام مهم شهربراز نصیب یکی از قاتلان شد که در عین حال مقام وزیر را هم دریافت کرد.^{۱۴} در واقع، هیچ چیزی تغییر نکرده بود.

تعداد اندکی از خاندان ساسانیان در قید حیات بودند، و برای نخستین بار زنی بر تخت شاهی جلوس کرد. بوران می بایست خود را بدین محدود کند که به مردم یعنی اشراف نوید نیکی دهد^{۱۵}، و وظیفه فرمانبرداری و وفاداری را به آنان یادآور شود^{۱۶}، و بازمانده خراج

۱. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۱۰۶۱، ص ۱۷؛ مقایسه کنید با: ص ۱۰۶۲، ص ۷ و حمزه اصفهانی، ص ۶۲، ص ۱.

۲. یعقوبی، ج یکم، ص ۱۹۶، ص ۱۹. ۳. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۱۰۶۱، ص ۱۸.

۴. همان، ص ۲۰. ۵. همان، ص ۱۰۶۲، ص ۳. ۶. همان، ص ۷؛ یعقوبی، ج یکم، ص ۱۹۷، ص ۲.

۷. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۱۰۶۲، ص ۱۱. ۸. همان، ص ۵ و ص ۱۴.

۹. همان، ص ۱۱۴؛ یعقوبی، ج یکم، ص ۱۹۷، ص ۴؛ در این مورد 3. Th.Noeldeke, Uebers, 388; Anm. بنابر نظر

دینوری، ص ۱۱۶، ص ۷ همچنین هر کسی که در اعدام و عزل خسرو پرویز دخالت کرده بود، کشته شد.

۱۰. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۱۰۶۳، ص ۱۴. ۱۱. همان، ص ۳. ۱۲. همان، ص ۱۶.

۱۳. همان، ص ۱۴. همان، ص ۱۰۶۴، ص ۲؛ 1. Th.Noeldeke, Uebers. 391. Anm.

۱۵. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۱۰۶۴، ص ۶. ۱۶. همان، ص ۱۱.

یا کل آن را از گردن همین مردم بیفکند.^۱ اشراف ارضی، همانند زمانهای پیشین، مالیات ارضی را نپرداخته بودند و تازه اجر خود را از دست شاه بانو دریافت کردند. پول بین سپاه و «بزرگان» - اشراف نظامی و اشراف ارضی و به زبانی دیگر، دو حریف - بخش شد.^۲ قتل بوران برای بار دوم بانویی، آزر میدخت، را به تخت رسانید. او با بازگشت به سیاست تصفیه بخت خود را آزمود. وی موفق شد^۳ اسپاهبذ خراسان را که بر خود می‌بالید سرور «مردمان»^۴ و ستون کشور ایران است^۵ با نیرنگ از میان بردارد. با وجود این، مقهور پسر مقتول گردید.^۶ اینک، رستم و سران سکان این کشتی را کاملاً در دست داشتند. آنها شاهانی را عزل و نصب می‌کردند^۷ که آخرینشان یزدگرد سوم بود، کسی که در زمان وی امپراتوری ساسانی در برابر هجوم اعراب از هم پاشید.

۳

تاریخ شاهنشاهی ساسانی جزر و مدی دائمی را می‌ماند که سرشار از فراز و نشیبهای غیرقابل انتظار است، و گاهی به نظر می‌آید که بدشواری می‌توان مخرج مشترکی از آن به دست آورد. با اینهمه، بررسی بودجه و اقتصاد دولتی تصویر را بیش از حد ساده می‌کند - چنانچه هیچ تصادفی نیست که تلاش برای یافتن اصل قانونمندی تاریخ را همیشه از این عوامل آغاز کرده‌اند. در تاریخ ساسانیان از لابه‌لای سایه‌ها و گذرها دو موضع اساسی، با امعان نظر به سیاست امور مالی، نمایان می‌شود. این دو را می‌توان قطبهایی نامید که انبوه وقایع متغیر در بین این دو ذخیره شده است. زیرا نخست تلاشهایی وجود دارد تا قدرت مرکزی یعنی قدرتمنداری شاهی را تقویت کند تا آن را به حدّ تنها اعتبار مطلق ارتقا دهد. در مقابل، حرکات مخالفی پدیدار می‌شود که با تمامی نیرو می‌خواهد مانع تمرکز شدید قدرت شده، آن را تضعیف کند و خاموش گرداند.

پیشگامان قدرت شاهی متمرکز، اردشیر اول و خسرو انوشروان بودند. بنیانگذار شاهنشاهی ساسانی به خود می‌بالید که «ملوک الطوایف» و در نتیجه قدرتهای محلی را، که به هنگام قیام پیش روی خود داشت، از میان برداشته است.^۸ بروشنی پیداست که او در این مورد

۱. همان. س ۵؛ ابن قتیبه، کتاب المعارف، ص ۲۹۳، س ۲۱ قاهره ۱۹۳۴-۱۹۳۵.

۲. ابن قتیبه، کتاب المعارف، ص ۲۹۳، س ۲۲. ۳. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۱۰۶۵، س ۲.

۴. مقایسه کنید با: X 139, 19f, kairo 1301 H لسان العرب. ۵. یعقوبی، ج یکم، ص ۱۹۷، س ۱۴.

۶. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۱۰۶۵، س ۱۱.

۷. همان. س ۱۸ ج یکم، ص ۱۰۶۶، س ۱۴ در این مورد Eutyech. 2, 257, 9.

۸. مسعودی، ج دوم، ص ۷۳، س ۵ فروپاشی حکومت عباسیان در زمان خود را با ظهور «ملوک الطوایف» از پس مرگ اسکندر مقایسه می‌کند.

به موفقیت کامل دست نیافت. با وجود این، در مقایسه با آخرین شاهان اشکانی، قدرت شاهی افزایش چشمگیری یافت و پادشاهانی همچون شاپور اول، و شاید هم شاپور دوم، توانستند حداقل کل قدرت به ارث برده را حفظ کنند. اما در زمان جانشینان ضعیفتر آنها آنچه اردشیر برای تاج و تخت تصاحب کرده بود، از دستان شاه بیرون رفت. حتی فرمانروای ماجراجویی مانند بهرام گور در مقابل اشراف موفق نبود، و در زمان پیروز و بلاش قدرت پادشاهی تا حد سایه‌ای سقوط کرد. پس از آن، کواذ با مساعدت شرایط ویژه موفق شد قدرت اشراف ارضی را بشکند و قدرت خود را از نو بر پای دارد. خسرو انوشروان، پسر کواذ، بر پایه شرایط قدرت نوآفریده سلطنت خود را بنا نهاد، به این معنا که او با این نظام جدید آنچه را در زمان کواذ منحصراً بر مبنای جابه‌جایی قدرت واقعی استوار شده بود پایان یافته دانست.

بعد از انوشروان بار دیگر فتور و، در رابطه با آن، فروپاشی آنچه به دست آمده بود آغاز شد. خسرو پرویز بار دیگر تلاش کرد تا قدرت شاهی را تا حد یک قدرت انحصاری مطلق ارتقا دهد. اختیار مطلق انحصاری بر درآمد مالیاتی و نظارت دائمی بر اشراف نظامی نوخاسته، اقتدار انوشروان را تشکیل می‌داد. پرویز آن را تا حد استقصای مالیاتی و توالی پایان ناپذیری از تصفیه‌ها افزایش داد. وی نظام حکومتی را، که به عنوان تجسمی آرمانی در پس تمامی اقدامات هدفمندانه قرار داشت و آن را توجیه می‌کرد، به نفع قدرت سیاسی حقیقی نادیده می‌گرفت. در نتیجه، این نظام درهم شکست و به همراه آن شاهنشاهی نیز از هم فرو پاشید. وقتی همه بر ضد پرویز شوریدند و این شورش پیروز شد، در واقع، امپراتوری ساسانیان پیش از آنکه فتوحات اعراب نیز ظاهراً بدان پایانی بخشد نابود شده بود.

تا همین حد در مورد این مسئله کافی است. در مقابل سالهای دراز چند پارگی، دو نقطه اوج ظاهر می‌شود که خود را توسط شدت اقتدار پادشاهی نشان می‌دهد. اینها مصادف با پادشاهی اردشیر اول و خسرو انوشروان است. در اینکه برای این دو نقطه، وجه اشتراکی قائل شده‌اند شکی نیست، اما کتاب خدای نامک ساسانی، بازمانده در متن عربی، بسختی امکان می‌دهد تا از این مطلب آگاهی یابیم، اما تک تک اخباری که کتاب در بردارد بسیار گویاتر سخن می‌گوید. گواه صریحی برای این ادعا وجود دارد که انوشروان اردشیر اول را نه تنها به منزله پیشگام بلکه به عنوان الگوی قابل‌الاجرا در نظر داشته است: «خسرو در رفتار اردشیر، نامه‌ها، و داوریه‌ای او بنگریست و از آن پیروی کرد. او مردم (الناس) را نیز به پیروی از آن وادار ساخت».^۱

۱. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۹۸، س ۴؛ Eutychios 2, 181, 3f, Pocock؛ ابن قتیبه، کتاب المعارف، ص ۲۹۲، س ۱۱، قاهره ۱۹۳۵-۱۹۳۴.

در صحت آنچه در خلال ادبیات عربی به نام اردشیر بازمانده است جای بسی شبهه است. مسعودی^۱ از اقدامات حکومتی اردشیر خبر می‌دهد. او نامه‌ای از اردشیر را به دبیران، آموزگاران دین، اسواران، و روستاییان^۲ و همچنین نامه دیگری به بعضی از عمال خود را^۳ قید می‌کند. همچنین، ابن قتیبه متن نامه^۴ دیگری را به دست می‌دهد. همه اینها ساخته و پرداخته زمانهای بعدی است. اما با وجود این بایستی در میان انبوه این مطالب تکه‌های اصیلی نیز بوده باشد. حمزه از نامه‌های اردشیر به ملوک الطوایف خبر می‌دهد^۵، و در جایی دیگر «نامه‌ها و وصایای» شاهان را که آنها را می‌توان در کتابهای تاریخ پارسیان خواند^۶، ذکر می‌کند. مورد آخری به نوع مشخصی تعلق دارد. به هر حال، در تاریخ طبری^۷ و قانون نامه اشپرنگر^۸ (Codex-Sprenger) نامه‌هایی به ملوک الطوایف تکرار می‌شود که نظیرشان را می‌توان در پیام اردشیر به قیصر الکساندر سوروس^۹ مشاهده کرد. این یکی به صورت اصیل^{۱۰} وجود دارد و احتمال دارد جزو همانهایی باشد که در دسترس انوشروان قرار داشت.

منظور از «سیره» اردشیر اول تنها ممکن است کارنامک باشد که منسوب به اردشیر بود.^{۱۱} ابان بن عبد الحمید «سیره اردشیر» را به عربی منظوم درآورد.^{۱۲} اینکه «سیره» با نوشته پارسی میانه موجود در دسترس، اندک رابطه‌ای داشته باشد بعید می‌نماید. زیرا این یکی تازه در سده نهم نوشته شده است.^{۱۳} به هر حال، در جای دیگری سعی شده نشان داده شود^{۱۴} که کارنامه اردشیر ریشه در گزارش طبری از کارهای اردشیر دارد.^{۱۵}

برای توجیه این تعبیر احتیاجی به تکرار دلایل نیست، و همه چیز حاکی از این است که انوشروان می‌خواسته بنیانگذار شاهنشاهی ساسانی، اردشیر اول، را در حکم پیشگام و الگو بداند. او شخصاً نوشته‌های وی را که از خود به یادگار گذاشته بود، مطالعه می‌کرد. خدای نامک که تحریر اولیه‌اش از عصر انوشروان است، کارنامک اردشیر را مبنا قرار داد و آن را در سرآغاز کل نوشته جای داد. رشد آگاهی تاریخی ایران ساسانی که در خدای نامک تحقق

۱. مسعودی، ج دوم، ص ۱۵۴، ۲. همان، ص ۱۶۲، ۵. همان، ص ۱۶۳، ۶.

۴. ابن قتیبه، کتاب المعارف، ص ۲۸۶، ۶ قاهره ۱۹۳۴-۱۹۳۵. ۵. حمزه اصفهانی، ص ۴۵، ۱۹.

۶. همان، ۶۳، ۱۸. ۷. طبری، تاریخ، ۱، ۸۲۰، ۱۳.

8. A. Rothstein, De chronogr. Arabe anonym. 24 Anm.1. 9. Herodian. 6, 4,5.

10. Gegen Th. Noeldeke, Uebers. 21, Anm. 1-2; Bezzenb. Beitr. 4, 27 vgl. F. Altheim, Lit. u. Gesellsch. 2, 10 f.

۱۱. مسعودی، ج دوم، ص ۱۶۱، ۱۱؛ مقایسه کنید با: ۴۴۹. ۱۲. الفهرست، ص ۱۱۹، ۲.

13. Zuletzt H. W. Bailey, Zoroastr. Probl. V. 14. F. Altheim, a.O.2, 10f.

۱۵. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۱۳، ۸۲۱-۸۲۶، ۴.

یافت، باکارهای اردشیر شروع شد و با اقدامات نوگرایانه انوشروان پایان یافت. کتاب، بنا به اراده شاه، شخص او و الگوش را در فاصله‌ای بیش از سه سده مقابل هم گذاشته و، به این ترتیب، آنچه را در این فاصله روی داده تعبیر کرده است.

درباره اینکه بین خواسته‌های هر دو پور ساسان نزدیکی وجود داشت قبلاً سخن گفته‌ایم. این نزدیکی متکی بر تشدید اقتدار شهریاری، و خواست قلبی هر دو شاه بود. اما این پیوستگی در همین جا پایان می‌یابد. اگر بیشتر دقت کنیم متوجه می‌شویم که تلقی اردشیر اول و خسرو انوشروان از سلطنت و حکومت در کل با یکدیگر تفاوت داشت. اردشیر در پی نوگردانی عظمت و قدرت ایران باستان بود. در برابر دیدگان معنوی او امپراتوری هخامنشیان قرار داشت که فاتح گجسته‌ای آن را، که به خاندان مشخصی تعلق داشت، از مالکان قانونیش ستانده بود و، حال، می‌بایست از نو بداندان باز پس گردانده شود. برخلاف او، انوشروان در پی برقراری تملک خانوادگی، که در سالهای ضعف و فتور رو به زوال نهاده بود، نبود بلکه او حکومتی نو و بر مبنای پایگاه مترتبی را در نظر داشت که پایگاه و ترتیب همه‌چیز را در آن تشکیل می‌داد. اگر اردشیر، همچون پدران، در پی استقرار فرمانروایی پدرنامی بود، برعکس، انوشروان نخستین کسی بود که حکومت فتودالی را به وجود آورد.

۴

دره نیل، بین‌النهرین از سومر در جنوب تا آشور در شمال، ترکستان غربی، و شمال غربی هندوستان مناطقی هستند که در محدوده آنها کهنترین فرهنگهای شهری شناخته شده مشاهده می‌شود. اور، کیش و آشور، شوش، تپه‌های بین فارس و بلوچستان، آنو، موهنجودارو^۱ و هاراپا مهمترین امکنه کشف شده هستند. توالی لایه‌ها در اوروک تا اواسط هزاره چهارم قابل پیگیری است.

سرچشمه شهر در شرق باستان نه تنها به لحاظ سیاسی و مذهبی بلکه از جنبه اقتصادی هم نوآغازی مهم است که تاریخ همانند آن را کمتر سراغ دارد. پس از آنکه اقتصاد روستایی به وسیله اقتصاد شهری از موضع حاکم خویش پس رانده شد، اشکالی پدیدار شد که پس از آن می‌بایست سیمای شرق نزدیک را عمیقاً تعیین کند.

اقتصاد یک محیط بسته از انبوه واحدهای تکی اقتصاد خودبسا^۲ به اقتصاد خودبسیار تام تغییر کرد. به جای کارفردی کار طراحی شده و، همزمان، کار مکلف و خدمتکاری

جایگزین شد. هر کس به حکم وظیفه موظف به انجام کاری شد. این عمل به او خاطر نشان می‌کرد که در کجا برای دولت، معبد یا فرمانروا بیگاری انجام دهد که در عین حال برای آن فرد تفاوت چندانی نمی‌کرد که این عمل به صورت شایگانی باشد یا جنبه اجیری و بردگی داشته باشد.

معبد یا حکومت، بت یا حاکم در مجموع مراکزی بودند که هدایت کار از آنجا آغاز می‌شد و درآمدها بدانجا سرازیر می‌گردید. رُدرتوس این اقتصاد معبد یا شهری را به منزله اوکوس شاه نامیده است که با آن می‌خواهد عنوان کند که کل اقتصاد به دست فرمانروایی خدایگونه اداره می‌شد، یا اینکه زیر فرمان او بود مثل املاک روستاییان که به دست مالکان اداره می‌شد. اقتصاد شاهی (چنانچه نویسنده کتاب دوم اوکونومیکوس منسوب به ارسطو آن را تشخیص داده)^۱ در اساس از اقتصاد روستایی و شهری جدا نشده بود. اقتصاد شاهی منحصرأ به دلیل گستردگی و تعدد وظایف خود را متمایز می‌کند.

این شیوه اقتصادی در اواخر هزاره اول، مناطقی را که تا آن زمان به فرهنگ شهری شرق باستان تعلق نداشت دربرگرفت. واحه تیماء در شمال حجاز، به دنبال تسخیرش، شهری بابلی شد.^۲ این قالب شهری به سوی عربستان جنوبی هم پیشروی کرد. این اقتصاد بار دیگر از اوکوس بزرگ معبد - و زمینداری - رشد کرد. تأسیسات آبیاری عظیمی همچون سد در افسانه پیچیده مأرب فقط می‌توانسته با بیگاری، آن هم زیر مدیریت خشن، بر پای و این گونه نگهداری شده باشد. ایجاد اکباتان در ماد را به دیاکو و بلخ را (در منابع متأخر) در ایران خاوری به لهراسب نسبت داده‌اند. از این رو، باختر می‌تواند به ائوروت اسپه^۳، پدر حامی زرتشت، ویشناسپ بازگردد.

پایان توسعه این اقتصاد را فرمانروایی هخامنشیان، متأخرترین حکومت شرق باستان، تشکیل می‌داد. اقتصاد هخامنشی، سازمان یافته در حکم اوکوس بزرگ شهریاری، به عنوان بازمانده اقتصاد شهری شرق کهن، که در عین قدمت بسیار توسعه یافته بود، در عصری نو سربرافراشت.

فهرست ساتراپی‌ها و مالیاتهای پارسی هرودوت، در گذشته، که مأخذ عمده آگاهی از اقتصاد بزرگ شهریاری بود، امروزه می‌تواند پایان یافته به حساب آید، زیرا هیچ ارزش سندیتی در بر ندارد.^۴ تصادفی نیست که این فهرست در زمانی به وجود آمده که آتن اعضای

1. Oik, 2,1,2; *χαλεποτατή* در B.A.van Groningen, Aristote, le second livre de l'économie

27f: 33.

2. R.P.Dogherty, AmJArch.34,269f.

3. Aurvataspā

۴. استدلال در F.Altheim, weltgesch. Asiens 1, 140f

اتحادیه دریایی را پیوسته موظف به پرداخت پول، آن هم به گونه‌ای فزاینده، می‌کرده است. هرودوت می‌خواست در مقابل فهرست مالیات آتیک که به صورتی مکتوب در دسترس بود، فهرست مالیات ایرانی بگذارد. مقایسه این دو بایستی قدرت مالی برتر هخامنشیان را نشان دهد. از آنجا که سندی اصیل در دسترس هرودوت نبود و، چنانچه بلافاصله نشان داده خواهد شد، نمی‌توانست موجود باشد، او آن را از پیش خود ساخته و پرداخته کرده است.

روبنای مالی اقتصاد شاهنشاهی، چنانچه با اطمینان می‌توان عنوان کرد، کاملاً به گونه‌ای دیگر بود. نقوش خراجگزاران در تخت جمشید هنوز هم در انتظار تحقیق جامعی به سر می‌برد.^۱ از این رو، فعلاً تنها مشاهداتی در جزئیات ممکن است. با اینهمه، سودمند هستند. دیوار نگاره‌ای در ردیفهایی چند به درازای تقریبی دویست متر، دیواره پیشین آپادانای خشایارشا را می‌پوشاند. نظر به اینکه افراد گارد در سمت چپ نمایانده شده‌اند، سمت راست برای آورندگان هدایا تعبیه شده است. نمایندگان تک تک اقوام یا ساتراپی‌ها با درخت سروی از هم جدا شده‌اند. آنها با راهنمایی کارگزار درباری مادی یا پارسی هدایای گوناگون خود را تقدیم می‌کنند. در کنار گاو، ورزا و گاو کوهان‌دار، قوچ و خر، و در جوار شتران و جثازه‌ها، اسبانی با لگام یا بسته به گردونه‌های جنگی مشاهده می‌شود؛ شیران نیز حضور دارند. ظروفی از همه رقم، و در کنارش دستبند، تن‌پوش و خز، نیزه، تبر، و تبرزین بدانها اضافه می‌گردد.

بنابراین، پرداخت باج و خراج خیلی بیشتر از آنچه هرودوت عنوان می‌کند با کالای طبیعی انجام می‌گرفت. اگر بخواهیم تنها بر مبنای نقوش حکم کنیم، منحصرأ چنین نتیجه‌ای عاید می‌شود. از این رو، باج و خراجها، همچون اغلب اوقات در حکومت پدرنامی، برای تأمین مخارج بودجه شاهنشاهی به وجود آمده است. این تأمین مایحتاج در زمان خشایارشا هنوز، و بیش از پیش، با جنس انجام می‌گرفت.^۲ هرودوت، چنانچه اشارات جسته و گریخته نشان می‌دهد، از آن آگاه بوده است. اما این خواست که فهرست مالیاتی پارسی را در مقابل آتیک قرار دهد، او را واداشته است که تا کاربرد پولی را به‌طور یکجانبه برجسته نماید.

در مقابل حاملان هدایا در یک سمت دیوار نگاره، گاردها قرار دارند. این امر از نظر فرمانروا سپاهیان تجهیززی و آماده به خدمتی است که به وسیله هدایای جنسی ارسالی تجهیز

1. Zuletz St.Casson in: *A Survey of Persian Art*.1, 349; pl.90-4; 99; E.F.Schmidt, perspolis 1 (1953), IX; 22; 82f.; 111; 228f.; 281f.

۲. شواهد در Ed.Meyer, GdA,3.87f

شده‌اند.^۱ حکومت فراغه پیشتر چنان سپاه پدرنامی را می‌شناخت: هرودوت گزارش می‌کند که تأمین مخارج دربار و گارد در ماههای معینی بر عهدهٔ بابلیان بود.^۲ در مقابل ستون درآمد مالی اوکوس بزرگ، یکی از مهمترین ستونهای هزینه قرار می‌گیرد.

نشتهٔ پارسی باستان جامی نقره‌ای از حوالی همدان نشان می‌دهد که جام به دستور «خشایارشا، در خانهٔ شاه» ساخته شده است.^۳ واژه به کار رفتهٔ ویس، در عین حال، بودباش خاندان شاهی یا خانهٔ شاهی معنی می‌دهد که در زبان آکادی ویس به بیت برگردانده می‌شود. «خانه»، همچنانکه نشته نشان می‌دهد، کارگاههای پیشه‌وری و، در این مورد خاص، کارگاه نقره‌کاری را دربرمی‌گیرد. اصل تأمین مایحتاج خودی، همچون هر اقتصاد خودبسا، تعیین کننده بود. ویس به لحاظ موضوعی و زبانی معادل اوکوس یونانی بود.

نقوش حاملان هدایا در بقیهٔ جاها یکدست نیست. از ردیفی به ردیف دیگر، از شاهی به شاه دیگر، حتی در زمان سلطنت شهریاری واحد، این نقشها تغییر می‌کند. نه تنها شمار اقوام خراجگزار، حتی نوع هدایا نیز تغییر می‌کند. میزان درخواست هدایا می‌توانست کمتر یا بیشتر شود و گاه گاهی نیز جنس دیگری خواسته می‌شد. حیوانات در نگاره‌های متأخر دیده نمی‌شوند. این امر احتمالاً بدین مطلب اشاره می‌کند که مالیاتهای جنسی معینی، شاید در کل، و یا گاه گاه اهمیت کمتری داشته‌اند.

در جوار ارسال جنس می‌بایست نیروی کار انسانی هم در خدمت اوکوس شاهی گذاشته شود. سند سنگ بنای داریوش از شوش^۴ تصریح می‌کند که از کجا مصالح ساختمانی برای کاخ شاهی می‌آوردند، و چگونه هر یک از اقوام زیردست وظایف خاصی را به تناسب کار بر عهده می‌گرفتند. درخت سدر از لبنان، الوار از قندهار و کرمان، طلا از سارد و باختر یادآور همهٔ آن چیزی است که در تصاویر خراجگزاران به نمایش گذارده می‌شود، فقط با این تفاوت که در سنگنبشته مورد مصرف هم ذکر شده است. در مطابقت با آن، نشته‌های سنگ بناها و نگینهای فیروزه‌ای از تخت جمشید هم یادآور می‌شوند که آنها از «سنگ خاکستری» یا اجناس دیگر در «خانه» داریوش شاه ساخته شده‌اند.^۵ این فراورده‌ها، مانند هدایا، در سنگنبشته شوش بر مبنای مهارت اقوام دسته‌بندی شده است. گِل‌کاری و تولید آجر به بابلی‌ها، حمل و نقل الوار ساختمانی به آشوری‌ها، کاری‌ها^۶ و یونی‌ها^۷، زرگری به مادی‌ها و مصری‌ها

1. *Δαρυφόροι, πελκασταί*: Herakleides bei Athen, 4p. 145Df.; W.Eilers, Iran. Beamtennamen 1, 72f. 2. Herodot 1, 192.

3. E.Herzfeld, *Altper. Inschr.* 43 Nr. 19; 353.

«از برای خانه» از لحاظ زبانشناسی ناموفق است.

4. E. Herzfeld, a.O.13f.

5. E. Herzfeld, a.O.22f.

6. Karern

7. Ioniern

و دیگر چیزها به دیگران واگذار شده است. همچون همیشه، در کنار تأمین مایحتاج اقتصاد طبیعی، پرداختهای جنسی و نظام بیگاری پدیدار می‌شود. امپراتوری هخامنشیان نیز، همانند سرزمین فراعنه، یک «اردوگاه کار» بود.

به این ترتیب بود که اقتصاد هخامنشی همه‌جا در دنباله شیوه شرق باستانی قرار گرفت. تنها در تخصّص‌گرایی گامی فراتر از آنها برداشت. این امر تقریباً در سرزمینی بود که قسمت اعظم جهان آن زمان را دربرمی‌گرفت و مواد خام را از بسیاری کشورها دریافت می‌کرد. به اقوامی خاص اجناس مشخصی محول شده بود. در سنگنبشته شوش منشأ چوب الوار و طلا هر بار ذکر شده است. حتی زبردستان، به‌هنگام بیگاری به نفع اوکوس شاهی، به مهارتی خاص گردن می‌نهادند. اردوگاه کار، بر مبنای قابلیت ثابت شده تک‌تک اقوام، کار خاصشان را بدانان محول می‌کرد. از دیدگاه اوکوس، زبردستان و سرزمینهای تابعه در حکم سازمان مشاغل تخصّصی و مناطق تأمین‌کننده متخصص بودند.

مقدار کالای انباشته بسی فراتر از احتیاج بود.^۱ آدمی می‌توانست با فروش و با پرداخت دستمزد با جنس از آنها بهره‌برداری کند و حتی می‌توانست اقدام به احتکار هم بکند. گواه مسلمی وجود دارد که صدق این گفته را در مورد جواهرات ثابت می‌کند. مقدیری که به دست اسکندر افتاد هنگفت بود، اما تازه بعد از او آنتیوخوس سوم^۲ از کاخهای اکباتان، پس از چپاولهای قبلی اسکندر و آنتیگون و سلوکوس اول^۳، مقدار کلانی بالغ بر چهار هزار تالنت غارت کرد. اینکه با این عمل، یعنی سیاست انباشت شاهانه، مقادیر عظیمی وسیله پرداخت پول از اقتصاد خارج می‌شد، مجریان را مضطرب نمی‌ساخت. برای دیوانسالاری منحصرأ اقتدار شخص شاه که خود را در گنجینه‌ها مجسم می‌کرد، اهمیت داشت. کلاً منافع کشور و شاه بزرگ یکی است، زیرا کشور، اوکوس [خانه] شاه است و اقتصاد چیزی نیست جز تأمین مایحتاج آن.

نکته آغازین (ταμίη) «باج» بود که بنابر معنایش با اندیکسیون روم متأخر مطابقت می‌کند. این بدان معنی است که مایحتاج شاهی یا دولتی و، در این ارتباط، مقدار آنچه فراهم کردنی است پیشاپیش تعیین شود. باج همچون اندیکسیون متغیر بود و می‌توانست افزایش یابد، اما اتفاق هم می‌افتاد که معارضی همچون بردیا دلهای زبردستان را با بخشایش مالیات به دست می‌آورد. اصطلاح پارسی باستان ταμίη در نبشته‌ای بازیش (bāzīs)^۴ می‌آید. این واژه به بن

1. Ed. Meyer, GdA. 3, 89f.; W.Eilers, a.O.1, 72f.; B.A.van Groningen, a.O.34f.

2. 10,27,3.

3. E. Bikerman, Institutions des séleucides 122.

4. Chr. Bartholomae, Altiran. Wb. 921; 923; 953; dazu E. Herzfeld, a.O.32 Zeile 1.

(bag) «سهم اختصاص دادن» و وجه وصفی (baxta) «سهم تخصیصی» تعلق دارد. بن bag با گستره s-، (baxs) «سهم دادن» می‌شود.^۱ بدین ترتیب، باج و بخش به عنوان ستونهای دخل و خرج بودجه مقابل هم قرار می‌گیرند. در عین حال، این اصل که مالکیت عرصه و اعیانی، همچنین خرید و فروش، فقط حق قانونی شاه است، محفوظ نگهداشته شد. اوکوس شاهی تنها شرکتی بود که حق حیات اقتصادی داشت. البته این اصل فقط در قبال املاک شاهی و معادن که دارایی انحصاری شاه بود اجرا شد. هر کس که می‌خواست شخصاً زمینی را آباد کند می‌بایست در ازای آن به شاه مالیات ارضی پردازد؛ هر کس که خود به تجارت می‌پرداخت می‌بایست حق امتیاز درخواست کند و همچنین گمرکهای بندری - ترانزیت - و بازار را پردازد. حتی مالیات گله‌ها و سرانه هم از دیدگاههای مشابهی به وجود آمد.

چنین محقق شد که گذار تدریجی از اقتصاد کالایی به پولی باید کنار رود. برای سوداگری اوکوس شاهی مثالهای قابل دسترسی می‌توان عنوان کرد. اگر فلزی گرانبها به مقدار فراوان در خزانه شاهی انباشته می‌شد، بهای نقره تنزل می‌کرد. پس، در این صورت بستگی به تمایل کارفرمای شاهی داشت تا کارگران موظف به کار شایگانی را حتی الامکان به‌طوری گسترده با نقره ارزان تأدیه کند. باگذشت زمان که قیمت فلزات گرانبها و مواد خام متعادل می‌شد، شاه می‌توانست شروع به جمع‌آوری نقره، پس از آنکه بازار از آن اشباع شده بود، بکند. پس از آن، اقدام به فروش چهارپایان که نگهداری آنها متضمن هزینه بود، و شراب که بسختی در اندازه‌های زیاد قابل نگهداری بود، می‌کرد. کارگرانی که دوسوم مطالبه‌شان را بار آخر به نقره دریافت کرده بودند می‌بایست به این امر تن در دهند تا با مواد خامی که غالباً بدون استفاده بود فریب داده شوند.

در اینجا باید باردیگر بررسیهایی را که قبلاً انجام گرفته است متذکر شویم. تمامی درآمدها به سوی شاه بزرگ سرازیر می‌شد. باج می‌توانست با کالای طبیعی یا فلز گرانبها تأدیه شود.^۲ اما فلز گرانبها نیز در اصل فراورده‌ای طبیعی بود، زیرا هرگز سخنی از مبلغ پول بیان نمی‌شود: فلز گرانبها ضرب نشده وارد خزانه می‌شد و قیمت‌گذاری به عهده شاه بزرگ بود.^۳ این امر بدو واگذار شد تا نسبت ارزش سکه‌های زر و سیم را به هم تعیین کند و با قیمتها (طبعاً به نفع خویش) به دلیل ذخایر عظیمی از فلز ضرب نشده انباشته در خزاین خود به سوداگری پردازد.^۴ افزون بر این، استفاده و فروش کالاهای طبیعی وارده که مقدار آنها

1. Y.50.3; dazu, F.Altheim, a.O. 1, 148 Anm.224 a.

2. B.A.van Groningen, a.O.33,25.

3. Ps-Aristot., Oik.2,1,3; 4.

4. B.A.van Groningen, a.O.32.

بسی فزونتر از مصرف دربار، سپاه و دیوان سالاری بود، در اختیار وی قرار داشت.^۱ نحوه عمل با کشف لوحه‌های میخی ایلامی در خزانه تخت جمشید روشن می‌شود. رسیدهای دستمزد کارگران اجیر شاهی که در لوحه‌ها به چشم می‌خورد نشان دهنده این است که دیگر دستمزدها با کالای طبیعی محض پرداخت نمی‌شد. در جوار این، پرداخت کم و بیش کاملی با نقره پدیدار می‌شود.

حتی در این شکل خردگرایانه هم اوکوس شاه بزرگ خود را هنوز همانند آنچه در اصل بود، نشان می‌دهد. اوکوس شاهی همچنان اقتصادی متکی بر تأمین مایحتاج باقی می‌ماند، اما در حجمی بسیار عظیم و گسترده که اینک در اندیشه انباشت بخش خصوصی شاه است. گامی برای عینیت بخشیدن به بخش دولتی برای ساختاری اداری برداشته نشد. اوکوس شاه، منحصرأ، برای استفاده تجاری از کالای طبیعی انباشته شده گامی فراتر برداشت.

برای اواخر دوران هخامنشیان شواهد مشابه بلافصلی در دسترس نیست. مع‌هذا، ضعف قدرت مرکزی و برآمدن قدرتمندان محلی نمی‌توانست بدون پیامد مالی باقی بماند. در کنار اقتصاد دولتی شاه بزرگ، مراکزی در مقیاسی کوچک پدید آمد که به‌طور فزاینده خود را به‌صورت رقاباتی موفق نشان داد. با توجه به اینکه خورنی‌ها در پاریتاکنه^۲ دو ماه تمام به آسانی سپاه اسکندر را از انبارهای ذخیره خود تأمین کردند^۳ درمی‌یابیم که این امر یک اوکوس زمینداری را فرض می‌گذارد که مطابق اوکوس شاهی سازمان داده شده بود و توانسته بود در دوردستهای خاور با او به رقابت برخیزد.

با اینهمه، فروپاشی به‌روشنترین وجهی خود را در غرب نشان داد. شهرهای آسیای صغیر، سپاهیان مزدور وابسته به خود را، اغلب یونانی، که سیاست مستقلی را برایشان ممکن می‌ساختند نگهداری می‌کردند. از نظر اقتصادی وظیفه آنها برآوردن خواسته‌های اوکوس شاهی بود و در جوار آن می‌بایست اقتصاد ساتراپی خویش را با درآمدهای خودی برپای می‌داشتند. اینکه چگونه ماوسولوس^۴، از کاریه^۵، با کمک هیپارخ^۶ ماهر این مهم را حل کرد، کتاب دوم اوکونومیکوس^۷ منسوب به ارسطو کاذب از آن با مثالهای روشنی خبر می‌دهد.

سرانجام، روحیه کارآفرینی یونانی توانست از باختر نفوذ کند، زیرا تفکر خردگرایانه و اقتصاد خصوصی آن تمایلی نداشت تا در مقابل بازمانده شکوهمند گذشته شرق باستان متوقف شود. آدمی توانست به هر شکاف ساختمان سست اقتصاد هخامنشی، که در حال

1. B.A.van Groningen, a.O.34f.

2. Paraitakene

3. Arrian.4,21,10.

4. Maussolos

5. Karien

6. Hyparchen

7. Oik.2, 13a-14d.

ریزش بود، رخنه کند و پیش از آنکه تأثیر پیروزی اسکندر خود را نشان دهد، پیکر تنومند هخامنشی را تغییر شکل دهد. در این میان، مردانی همچون هرمیاس اتارنئوس^۱، که پدرش در گذشته خود را به عنوان سوداگری ارزشمند نشان داده بود، یا سپهسالاری مانند متور و میمون، گاه در رقابت با سرور خویش و گاه در نبرد با همدیگر، با اقدامات مالی خویش که هدف آن استقلال فزاینده بود وارد میدان شدند. سرانجام هر دو رودسی^۲، پسران خلف زادگاه خویش، با سوداگریها و اقداماتی که در سوءاستفاده بی پروایانه از موقعیت مقام خود برای منافع خویش انجام دادند، پیش نمونه روشهای یونانیگری (هلنیسم) شدند.^۳

۵

اردشیر اول این تفکر هخامنشیان را که به کشور خویش به چشم اوکوس بزرگ، یعنی در حکم املاک خانوادگی بسیار وسیع و گسترده، می نگرستند احیا کرد، و به آن استمرار بخشید. البته این احیا و نوگردانی وی خالی از خصوصیات ویژه نبود.

اردشیر اول خود را بازمانده حقیقی خاندان شاهی هخامنشی می دانست. او قیام کرد تا انتقام خون آخرین شهریار هخامنشی را که مغلوب اسکندر شد و به دست حاجانش کشته شد، بگیرد. سلطنت می بایست دوباره بدان خاندانی که برازنده شهریاری بود بازگردد. شرایطی که با ملوک الطوایف به وجود آمده بود می بایست از میان برداشته شود، و در نتیجه همه کشور زیر فرمان یک رهبر قرار گیرد.^۴ از این رو، اردشیر در آغاز کارش نامه هایی به ملوک الطوایف نوشت و دلایل حقانیت خویش را به آنها نمود و ایشان را به طاعت خود فراخواند.^۵

تأثیر مالی ادعای اردشیر، در صورتی که به آن تن می دادند، به حدی بود که تمامی زمینهایی که او برای خاندان خود بازپس می گرفت می بایست مالیات ارضی خود را به خزانه شاهی تسلیم می کردند، اما وی نتوانست برنامه های خویش را به طور کامل متحقق سازد. حاکمیت مالکان ارضی و قدرتمندان محلی در بسیاری جاها ادامه یافت. مالیات ارضی نمی توانست در اینجا تمام و کمال به خزانه شاهی سرازیر شود. در مقابل ادعای ذهنی شاه، خواسته شخصی مالکان ارضی قرار گرفت و در مطابقت با آن کل تصویر کشور به صورت تداخل و تقارب حقوق شخصی طرفین نمایان گردید. ساختاری اداری و عینی باردیگر تقریباً در هیچ جایی پدیدار نگردید.

1. Atarneus

2. Rhodier

3. Ps-Arist., Oik. 2, 25; 29 a-d.

۵. همان. ص ۸۲۰، س ۱۳.

۴. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۱۴، س ۱.

از زمان انوشروان به بعد کل کشور بر مبنای نسبت‌هایی مشترک مالیات می‌پرداخت. تمایز بین مایملک شخصی خاندان سلطنتی و اموال قدرتمندان محلی از میان رفت. با اینهمه، کشور به هیچ روی ملک خانوادگی خاندان شاه نشده بود. برعکس، انوشروان تلاش می‌کرد تا مالکانی را که تنگدست شده بودند به رفاه دوباره برساند. سیاست او فقط محدود به بازسازی خرابیهای شورش مزدکیان یا اعاده حقوق قربانیان آن نمی‌شد بلکه او تیول جدید اسواری نیز اعطا کرد، اما حق برداشت مالیات از مالکین ارضی سلب گردید. به جای آنها، کارگزاران (عاملین) شاهی جایگزین شدند. در همه‌جا نظارت مرکزی به جای روابط شخصی نشسته بود، و همزمان همه‌چیز به ساختاری اداری تغییر یافته بود. ساختار جدید حکومت و بودجه، حقوق و وظایف منظمی را به هر کس واگذار کرد.

بازتاب تفکر نوین را می‌توان در آرایش جدید مناصب و عناوین بخوبی دید. در زمان اردشیر، درجه‌بندی صاحب منصبان بر مبنای نژادگی و مالاً پایگاه اشرافی آنان بود، اما برعکس در زمان انوشروان این درجه‌بندی منحصرأ بر پایه وظیفه‌ای بود که از مرکز حکومت به آنان محول می‌شد. باردیگر در مقابل مجموعه خواسته‌های شخصی، نظامی اداری و عینی قرار می‌گیرد.

فهرست صاحب منصبان اردشیر اول و پسرش شاپور اول در سنگنبشته کعبه زرتشت، واقع در نقش رستم، موجود است.^۱ آنها به دو دسته تقسیم شده‌اند: نخستین گروه کسانی که از عهد اردشیر منصب خود را دارا بودند؛ و گروه دوم افرادی که تازه در زمان شاپور اول منصب را دریافت کردند.^۲ در بیشتر موارد، اسامی و عناوین آنها ذکر شده است. اما مواردی هم مشاهده می‌شود که تنها نام، بدون عنوان، آمده است، اما عکس این مورد در هیچ کجا وجود ندارد. این امر نشان دهنده آن است که شخص بیش از عنوان می‌ارزید و فرد عامل اصلی بود و، برخلاف آن، عنوان و لقب چیزی الحاقی به‌شمار می‌رفت.

در آغاز هماهنگی مسلمی بین فهرست صاحب منصبان اردشیر و شاپور به چشم می‌خورد. فهرست با شاهان و ملکه‌ها، در هر جانب چهار نفر، آغاز می‌شود، و در نزد اردشیر با دو ملکه مادر و یک بانوی بانوان ادامه می‌یابد، که نظیر این مورد را در نزد شاپور نمی‌بینیم. از طرف دیگر، فهرست اردشیر فاقد شاهزادگانی است که در فهرست شاپور به تعداد پنج نفر ظاهر می‌شوند. هر دو فهرست با بیدخش (*βιδις*) یا پتیاخش (*πιτιάξης*)^۳، همچنین آذرپت

1. Z.53-68 Anf.gr.Dazu G.Pugliese Carratelli, La Parola del Passato 6, 356f.

2. Z. 53; 59 gr.

۳. در مورد *πιτιάξης* نک: F. Altheim, Lit, u, Gesellsch. 2, 41f. اظهار نظرهای دیگری J. Wolski, Journal of Juristic Papyri 7-8, 290; Historia 1951, 344; Eos 46, 76.

می آیند که در نزد اردشیر با اندگان دسپوتس (δεσπότης) و ^۱ινδηγαν در نزد شاپور با اندگان کوریوس (Ἀνδηγανχιός)^۲ از هم جدا می گردند.

بعداً تمامی تشابه ها پایان می یابد. در زمان شاپور، هفت بار شهرب ^۳ατQάπης بدون آنکه صاحبان این منصب گروه ویژه خود را تشکیل بدهند، مشاهده می شود. آنها با فاصله هایی نامنظم در سرتاسر فهرست پراکنده هستند. این امر تأییدی است بر اینکه عنوان و مقام، پایگاه را تعیین نمی کرده است. در مطابقت با آن، پتیاخش در آغاز^۴، پیش از آذرپت و تمامی شهرها آورده می شود اما پس از ذکر سومین شهرب، نماینده دومی از آن منصب ظاهر می شود.^۵

علاوه بر این، اضافه می گردد که در فهرست اردشیر دبیرپت (διβιQουπτ) پیش از ^۶αQx'λQαμματαερος^۷ و در فهرست شاپور ^۸δειπνοκλήτωQ پس از وی قرار می گیرد. همچنین در فهرست اردشیر دیخاستس (διχαστής) پیش از^۹ ^{۱۰}ἐπι της αγγώνης (epi tes annones) و برعکس، در نزد شاپور، پس از وی قرار می گیرد (deipnokletor).^{۱۱} سرانجام، در نزد اردشیر شش عنوان مشاهده می شود که فهرست شاپور فاقد آنهاست، با وجود این در فهرست شاپور هفده عنوان موجود است که نظیر آنها در فهرست اردشیر یافت نمی شود.^{۱۲}

در مجموع، تصویر زیرین حاصل می گردد. عنوان و عنوان گرایی در واقع در سالهای اولیه حکومت ساسانی توسعه یافته بود. اما عنوان، پایگاه فرد را تعیین نمی کرد. هیچ تسلسلی از طبقات پایگاهی که بر مبنای عنوان باشد وجود نداشت. ترتیب پایگاهی بر مبنای اصل دیگری یعنی نژادگی اشراف^{۱۳} بود.

گفته می شود که در زمان کواذ هنوز هم منصبی معین تنها به کسی تعلق می گرفت که به دلیل وابستگی به خاندان اشرافی مشخصی برای آن منصب صلاحیت می داشت.^{۱۴} منشأ خانوادگی پایگاه فرد را تعیین می کرد و، در مطابقت با آن، پروکوپ^{۱۵} و دینوری^{۱۶} متفق القول اظهار می کنند که مهران — نام خاندانی اشرافی — در واقع یک پایگاه بود. از زمان کواذ اول و خسرو

1. Z. 57 gr.

2. Z. 62 gr.

3. Z. 61 gr.

4. Z. 64 gr.

5. Z. 57-8 gr.

6. Z. 63; 65 gr.

7. Z. 58-9 gr.

8. Z. 65; 67 gr.

9. G. Pugliese Carratelli, a.O.6, 360 Anm.1.

10. .. Grado di nobilita": G. Pugliese Carratelli, a.O.360.

11. Prokop., Pers. 1, 6 (32, 15f.).

12. Prokop., Pers. 1, 13 (62, 5f.).

۱۳. دینوری، ص ۵۷، ص ۶۱، ص ۱۱. کاملاً غیرممکن E.Stein. Byzant - neugriech. Jahrb. 1, 55

انوشروان تصویر دگرگون می‌شود. دیگر به هیچ ایرانی اجازه داده نشد بنابر میل خود انگشتر، کمر بند یا دستبندی از طلا حمل کند. همه اینها نشانهای پایگاهی شده بودند که حمل آنها نیازمند اجازه شهریاری بود. برای مهرانی، نصب روبان سر زرین مزین به مروارید قدغن شد.^۱ شاه می‌توانست، چنانچه مثال نشان می‌دهد، برای مجازات یک نجیب‌زاده وی را از حمل نشان محروم کند و به این وسیله او را به پایگاه فروتری منتقل سازد.

اینک شرایط به گونه‌ای شده بود که پایگاه فرد را فرمان شاهانه تعیین می‌کرد، و منشأ خانوادگی بتنهایی کفایت نمی‌کرد تا پایگاهی دریافت گردد. برعکس، در صورت تمایل شاه، امکان داشت چنان پایگاهی از نماینده خاندان اشرافی بلند مرتبه‌ای باز پس گرفته شود. هر مزد چهارم، چنانچه گزارش می‌شود، پایگاه بسیاری از سران را تنزل داد.^۲ همین شاه می‌توانست برای فرماندهی همانند بهرام چوبین، به نشانه بالاترین مراتب ناخشنودیش، زنجیر، کمر بند زنانه، و دوک نخ ریسی بفرستد.^۳

اگر عناوین عرضه شده در سنگنبشته شاپور اول در کعبه زرتشت بر مبنای شخص و تبار معین شده بود، اینک در فهرست عالترین مناصبی که یعقوبی^۴ برای اواخر دوران ساسانی ذکر می‌کند، اساس کار کاملاً دگرگون می‌شود. در فهرست یعقوبی، پایگاهها بدون آنکه حق موروثی بودن تک‌تک رتبه‌ها ذکر گردد، شمارش می‌شوند. پایگاه و مقام به گودالی می‌مانست که با محتویات مختلفی پر می‌شد. تفویلاکت^۵ قاطعانه یادآور می‌شود که ارزش پایگاه در نظر ایرانیان بیشتر و بالاتر از نام و نسب است. اینک، پایگاه و عنوان، نظامی را تشکیل می‌دهد که تعیین کننده همه چیز است و جایگاه اشخاص را برایشان معین می‌کند.

امروزه، فهرستهایی هم از این پایگاهها در دست است مشابه فهرست یعقوبی، که به عهد اردشیر اول نسبت داده می‌شود.^۶ چنین به نظر می‌آید که اینها نافی تعبیری هستند که قبلاً

1. Prokop., Pers. 1, 17 (86, 1f.).

۲. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۹۰، س ۱۶. ۳. دینوری، ص ۸۵، س ۶. Theophylakt. 3, 8 p. 129, 7f.;

۴. یعقوبی، ج یکم، ص ۲۰۲، س ۱۱. کاملاً غیرممکن و خطا است از سخن یعقوبی، ج یکم، ص ۲۰۲، س ۱۷ (برخلاف ج یکم، ص ۲۰۲، س ۱۱) که تنها از یک اسبابه سخن می‌گوید، آغاز زمانی پیش از انوشروان و ایجاد چهار اسبابه برداشت شود.

۵. اشتاین (E.Stein Byzant. - neugriech. Jahrb, 1, 88 Anm. 2) اصولاً توجه نکرده است که از هر طبقه، حتی از مرزبان و شهرج، همیشه تنها از یک نماینده نام برده و مثال زده می‌شود. همچنین ذکر هر شاهی که خسرو نامیده می‌شد، ما را به زمان بعد از انوشروان راهنمایی می‌کند. آنچه اشتاین E.Stein a.O.54f. می‌گوید، دارای هیچ پایه و اساسی نیست.

5. Theophylakt. 1, 9p. 50, 3f.

۶. در یعقوبی فقط چهار اسبابه به اردشیر اول نسبت داده می‌شود. با فهرست یعقوبی، فهرست مسعودی، التبیان و الاشراف، ص ۱۰۳، س ۱۵ قابل قیاس است: A. Christensen, L'Iran sous les Sassanides² 518f.

ارائه شده است، و از این رو ارزش آن را دارد که دقیقتر به بررسی آن بپردازیم. در آغاز فهرست پایگاهی وجود دارد که مسعودی^۱ ذکر می‌کند. طبقه نخستین متشکل از اسواران و شاهزادگان خاندان شاهی است. بدین سان، چنانچه از عهد اردشیر انتظار می‌رود، تبار و پایگاه با هم تطبیق می‌کنند و، در هماهنگی با آن، اشراف و روحانیت نیز به عنوان دارندگان حق مساوی به آن افزوده می‌گردند. در طبقه دوم نیز مشابهتهایی دیده می‌شود. در این طبقه، مرزبانان و اسپاهبدان، که در زمان اردشیر حکومت کوره‌ها به آنان واگذار شده بود و (البته اینان با چهار اسپاهبد آتی تفاوت دارند)، ظاهر می‌شوند. اینان در عمل عاملین شاه بودند. اینجا مرحله آغازین نظامی پایگاهی را پیش رو داریم، که در آینده با آن آشنا خواهیم شد، اما درباره اینکه تا چه اندازه مناطق تحت نظارت مستقیم شاه محدود و اندک بود قبلاً سخن گفته‌ایم. در واقع، در جوار اسپاهبدان نامبرده آنچنانی، ملوک الکور یعنی مالکان ارضی و قدرتمندان محلی قرار دارند. شایان توجه است که اینها پیش از اسپاهبدان قرار می‌گیرند.

فهرست دوم مسعودی^۲ به گونه‌ای دیگر است. در این فهرست وزیران، موبدان و هیربندان، اسپاهبدان، و آخر سر مرزبانان در حکم نمایندگان نخستین طبقه از چهار طبقه پایگاهی (سه طبقه بعد می‌تواند در اینجا کنار گذاشته شود) ظاهر می‌شوند. تبار و نسب در هیچ جایی شرط گذاشته نمی‌شود. علاوه بر این، از هیچ دسته نزاده‌ای همچون شاهزادگان خاندان شهریاری یا ملوک الکور نام برده نمی‌شود. افزون بر این، اسپاهبدان و مرزبانان در رده‌بندی دیگری که در آن از چهار اسپاهبد سخن گفته می‌شود ظاهر می‌گردند، که البته این نهادی است که بنابر تأیید همگان به زمان انوشروان تعلق دارد.

با وجود این، مسعودی این فهرست را هم مربوط به دوره اردشیر می‌داند. احتمال دارد که فهرست اولی متعلق به آن زمان باشد، اما این مسئله نمی‌تواند در مورد دومی صدق کند. این فهرست احتمالاً تنها متعلق به زمان انوشروان است: او این نظام را که در زمان شخص وی برپا شده به اردشیر نسبت داده است. این مسئله با رفتار انوشروان، که پیشتر بررسی کردیم، همساز است، زیرا همان‌گونه که دیدیم وی در تلاش بود تا بنیانگذار ساسانیان را الگو قرار دهد و به فرامین و اقدامات اردشیر استناد ورزد. از این رو، همه هم انوشروان مصروف این شد تا نظام

۱. مسعودی، ج دوم، ص ۱۵۲، س ۱۰.

۲. مسعودی، ج دوم، ص ۱۵۶، س ۶. اشتاین در بحث خود راجع به این فهرست (E. Stein, Byzant. - neugriech. Jahrb. 1, 50f) مطالب قبل را نادیده گرفته و توجه نکرده است که هر دو به اردشیر اول نسبت داده شده است. تنها این تعبیر از او درست است که فهرست دوم را ذکر چهار اسپاهبد تاریخگذاری می‌کند. همچنین S.70 غیرممکن است.

خویش را بر مبنای سیاست نیاکانش به گونه‌ای پایه‌ریزی کند که از این طریق قدرتمنداری بزرگی را بدان اعطا کند.

این امر را فهرست سومی، از ابن خردادبه^۱، تأیید می‌کند. سخن از فهرست اسامی شاهانی است که اردشیر عنوان شاهی را برایشان محفوظ نگهداشت. قبلاً یادآوری شد که بعضی از این شاهکها واقعاً به زمان اردشیر تعلق دارند.^۲ از این رو، فهرست رگه‌های اصلی را در خود نهان دارد. اما در جوار این، اسامی کاملاً دیگر گونه‌ای قرار دارد که به هیچ وجه نمی‌تواند به سالهای نخستین ساسانی تعلق داشته باشد. گیلان شاه حداکثر به زمان شاپور اول، که تازه این قوم را مغلوب کرد، تعلق دارد.^۳ همین امر در مورد بزرگ ارمنیان شاه و بدشوارگر (پتشوارگر، پتشوار) شاه^۴ صدق می‌کند. برجان شاه به زمان متأخرتری تعلق دارد: او پیش از انوشروان تصور کردنی نیست.^۵ توران شاه هم که وابسته به ترکان است، به همان زمان تعلق دارد.^۶

بنابراین، این فهرست هم به زمان انوشروان تعلق دارد. او باردیگر کوشیده است شرایط روزگار خود را در عصر اردشیر بازتاب دهد. بدین ترتیب، تاریخگذاری فهرست دوم مسعودی محرز می‌شود.

۶

دو نگرش اساساً متفاوت در خلال تاریخ ساسانی پدیدار می‌شود. در یک سو اردشیر اول قرار دارد که خود را آگاهانه از هخامنشیان می‌داند و خویشان را ادامه دهنده سنت ایران باستان نشان می‌دهد. برای او کشور و مایملک شخصی یکسان است. او ادعای مالکیت بر کشور به منزله مایملک خاندان شاهی دارد و در پی تحقق تملک دوباره این مایملک، تا آنجا که مالکان ارضی در مقابلش قد علم نکنند، است. کشمکش بین سلطنت و مالکان ارضی به پایان نمی‌رسد، زیرا توان اردشیر و جانشینانش برای آن کفایت نمی‌کند. اما مالکین ارضی هم نماینده همان تفکری هستند که بنیانگذار امپراتوری نماینده آن است. اگر اردشیر ادعای

۱. ابن خردادبه، ص ۱۷، س ۳.

۲. به این فهرست می‌توان بود - اردشیران - شاه را نیز اضافه کرد: Th. Noeldeke, Uebers. 20, Anm. 4. درباره بلاسگان شاه: Honigmann-Maricq. Recherches sur les Res gestae Divi Saporis 87.

3. E. Sachau, AbhBAW. 1915, 6, 64.

4. Th. Noeldeke, Bezenb, Beitr, 4, 47 Anm. 2.; Uebers. 462.

۵. مقایسه کنید با: طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۰۰، س ۲؛ شک نولدکه (Uebers. 168, Anm. 5) ناوارد است.

۶. دگوبه به سرزمین مجاور مکران فکر می‌کند؛ مقایسه کنید با: Th. Noeldeke, Uebers. 18, Anm. 1. اما طوران نوشته می‌شود. بالاخره Honigmann - Maricq, a.O. 107, Anm. 5.

مالکیت بر تمامی ثروت موجود به عنوان مایملک خود دارد، مالکان ارضی هم از مایملک خویش در مقابل ادعای شاهی دفاع می کنند.

اما خسرو انوشروان به گونه ای دیگر است. او دیگر در این اندیشه نیست تا خود را به هخامنشیان متسبب کند. آنها هیچ محلی در دنیای تفکرات او اشغال نمی کنند.^۱ او در مقابل به اردشیر اول، آن هم فقط تا جایی که اهدافشان در یک چارچوب بگنجد یا ظاهراً با یکدیگر سازگار باشد، استناد می ورزد. انوشروان هیچ ابایی ندارد از اینکه فرامینی را به نیا و پیشگام خود نسبت دهد که وی هرگز آنها را صادر نکرده است. سرمشق واقعی انوشروان، گرچه او به دلایل معقول آن را ذکر نمی کند، امپراتوری روم متأخر - یزانس - است. وی با اخذ نظام مالیاتی از آنجا و با اتکای بدان دست به نوسازی حکومتی می زند، اما در عین حال از به کارگیری تفکر حقوق خصوصی یا اقتصاد بخش خصوصی در ساختار جدید حکومت اجتناب می ورزد. اینکه، یک سلسله مراتب جدید التأسیس دولتی در کنار نظام نوین مالیاتی قرار می گیرد، و هر دو اینها با هم بر تفکر سپاه و دیوانسالاری تأثیر می گذارد.

اردشیر، و همچنین انوشروان، در پی دستیابی به نظامی هستند که در نهایت به سوی خود شخص شاه معطوف شود، اما روش آنها در حصول به این نظام متفاوت است. در حالی که اردشیر خود را به عنوان مالک مرده ریگ موروثی^۲ بزرگ و همه جانبه ای معرفی می کند، انوشروان خود را حاصل جمع و مبدأ فرازین قهر دولتی می داند که در آن با سلسله مراتب دقیقی سهمی به دیگران، که فقط براساس اراده شاهانه و زیر چتر حمایت وی انجام می گیرد، اعطا می شود. تلاش هر دو به مقاومت هایی برخورد کرده است و این مقاومتها در دوره های پس از آنها اثر گذاشته است. اما از آنجا که تلاش آن دو فرمانروا شباهتی به یکدیگر نداشت، مقاومت هایی هم که علیه کارهای آنان سر برافراشت از هم متمایز بود.

حاصل کار اردشیر با سرکشی مالکان ارضی اشرافی که از مایملک خود در مقابل خواسته های شاه دفاع می کردند، تباه شد. این قیام، قیام قدرتهای محلی علیه شاهی بود که می خواست همه چیز را با صلاح دید خویش و در جهت منافع خود اداره کند. اما این قدرتهای محلی، برخلاف مالکان ارضی، نمایندگان نظام کهنی نبودند که بیزار بود در برابر نظام نو سرفروود آورد، زیرا این مردان که در برابر هرمزد چهارم، خسرو پرویز و جانشینانش جبهه گرفتند، در واقع مقام خویش را مدیون نظام نو ساخته شاهی، و منحصرأ او، بودند.

۱. برعکس: بسطام، دایی خسرو پرویز، وقتی شورش می کند به نبار اصیل خود از هخامنشیان استناد می ورزد و ساسان را گوسفندچران می نامد: دینوری، ص ۱۰۸، س ۵.

2. Patrimonium

انقلابی که با ظهور اردشیر اول رخ داد به نابودی تعدادی از حکومت‌های محلی منجر شد، اما بسیاری از آنها هم دست نخورده باقی ماندند و تنها به ادغام آنها در شکل جدید حکومت اکتفا شد. سپس شورش مزدکیان دگرگونی بی‌کم و کاستی را پدید آورد، و کواذ و انوشروان بدون از دست دادن فرصت از این بخت برخاسته بهره‌برداری کردند. آنچه نمایان شد رابطه‌ای بسیار اندک با ایران گذشته داشت. نظارتی باور نکردنی از بالا به پایین پدید آمد، اما هیچ‌کس پیش‌بینی نمی‌کرد که چنان نظارتی مجبور شود پس از اندک زمانی، فردگرایی نیرومند و افراط‌گرایانه‌ای را پشت سرگذارد.^۱

صاحب منصب جدید زندگی پرمشقت و ویژه‌ای را در حکومت انوشروان پشت سر گذاشته بود. او شاهد لغزش و سرنگونی بسیاری از پیشینیان و بعضی همقطاران خود بود؛ وی خوشنیتی را که تصفیه‌های دوره‌ای با آن آغاز شده و انجام یافته بود می‌شناخت. او می‌دانست که فرامین شاهانه باید به هر قیمتی اجرا شوند. اگر تعلل می‌ورزید یا جویوانه از افتخار نامه‌ای مسکوت دفاع می‌کرد، سرنوشت وی نیز، در کوتاه یا درازمدت، همچون دیگران رقم می‌خورد. چنانکه انحرافی کوچک از تمایل شاهانه برای بندویه، وفادارترین پشتیبان پرویز، بسنده شد تا مرگ را فراخواند. بندویه، آغشته در خون خود، رفتار ساسانیان را به دشنام می‌گیرد که در نظام حکومتی آنان جایی برای سپاسگزاری و وفاداری وجود ندارد.^۲

موقعیت صاحب منصب جدید نه فقط خطرناک‌تر از اسلاف خویش بود بلکه او می‌بایست انعطاف پذیرتر و بی‌اراده‌تر از آنان هم باشد؛ او می‌بایست بدون کوچکترین تعللی خود را همیشه با تمایلات و مزاج شاه وفق دهد، و به‌طور دائم با گروه قدرتمندتر حاضر در دربار یا بر سریر قدرت در تماس باشد. او تا زمانی اثبات وجود می‌کرد که پایگاهش را داشت. اما هیچ‌کس نمی‌توانست احساس امنیت کند. امکان داشت روزی وحشیانه‌ترین احکام در موردش اجرا شود و برای وی مرگ و مثله، و برای خانواده‌اش فقر و حقارت به بار آورد. در این مدرسه سخت مردانی رشد می‌کردند که عادت کرده بودند در همه چیز احساس خطر کنند، و به همان اندازه که به دلیل تواناییها و فرمانبرداریشان صعود می‌کردند، فشار، ناپایداری، و امر و نهی دائمی را که بر شانه‌هایشان سنگینی می‌کرد، بیشتر احساس می‌کردند. آنها در افراطیترین حالت، بدون تأمل به بزرگترین قمار تن می‌دادند. بهرام چوبینه و شهر براز از این قماش بودند: آنها در دست درازی به تاج و تخت هیچ ترسی به خود راه ندادند. اگر درگیری زمان اردشیر و جانشینانش برای حفظ مرده ریگ بود، در زمان هر دو خسرو

۱. در اینجا بعضی جمله‌ها از "Economist" vom 15.-22.11.1952 برداشت شده است.

۲. دینوری، ص ۱۰۶، س ۴.

و جانشینانشان دلیل دیگری داشت که همانا سرنگونی تاج و تخت بود. اگر آنها در تلاش محدودیت قدرت شاه بودند، اینان دیگر بدین امر خرسند نمی‌شدند، زیرا خود در تلاش دستیابی به قدرت بودند و این اختلاف ما را به آنچه اساس هر دو نوع حکومت را تشکیل می‌داد، رهنمون می‌کند؛ و این، تناقض بین حکومت پدر نامی و فئودالیسم است.

مقاومت نیروهای محلی هرگز ماهیت فئودالیسم را، هرچند هم هنوز تجزیه طلبی فئودالی را مصراً در حکم خصیصه اساسی بدانند، تشکیل نمی‌دهد. حتی سلطنت که موروثی خانواده‌ای است، هیچ ارتباطی با فئودالیسم ندارد. هر دو اینها به نظام پدرنامی، که با انتقال عقیده مالکیت حقوق مدنی بر دولت و کشور تصریح می‌گردد، تعلق دارد. فئودالیسم در مقابل چنان جهان تفکرات خصوصی و ذهنی، تفکری اداری و عینی را به ضمانت اجرایی می‌گذارد. شخصیت اجتماعی هر کسی بر اساس فرمان شاه و قهر دولتی مجتمع در او شکل می‌گیرد. اگرچه سلطنت موروثی، که ذاتاً متعلق به حکومت پدرنامی است، تا سقوط امپراتوری دوام می‌آورد، از زمان هرمزد چهارم رخنه‌هایی در اصل موروثی مکرراً وقفه ایجاد می‌کند؛ و هر چند به نظر می‌آید که با برآمدن یزدگرد سوم بار دیگر سلطنت موروثی پیروز شود، فرمانروای واقعی، رستم، سپهسالار کشور باقی می‌ماند.

چنانچه مخالفان فئودالیسم را مردانی تشکیل می‌دادند که در خدمت شاهانه بالیده و از قبل او به قدرت دست یافته بودند، پس استمرار معقول آن می‌بایست بدان منجر شود که روزی یکی از مخالفان، مقام شاه را غصب کند. در عین حال، فرمانروای جدید می‌توانست به موافقت ملازمانی که وی را برکشیده بودند استناد ورزد. این امر بازگوی چیزی نیست جز اینکه فئودالیسم با درک نیاز به جایگزینی سلطنت موروثی، پادشاهی انتخابی را وضع کرده است.

۷

قیام مزدکیان و اصلاحات انوشروان حتی برای روستاییان هم نقطه عطف مهمی به‌شمار می‌رفت. راجع به سپاه پارتی که برضد آنتونیوس جنگید چنین گزارش شده که از مجموع پنجاه هزار نفر فقط چهارصد تن آزاد بودند.^۱ در مقابل این آزادان^۲ اندک، توده عظیمی از رعایا^۳ قرار داشت که تحت فرمان سروران خویش روانه پیکار می‌شدند. طبقه‌ای میانی وجود نداشت؛ در نتیجه، باید کل روستاییان با رعایا یکسان بوده باشند. این انگاره در گزارش

1. Justin. 41,2,6.

2. liberi

3. servi

پلوتارک^۱ تأیید می‌شود که بنابر آن سورنا، فاتح حران، با ده هزار سواره که تمامی متشکل از بندگان و وابستگان وی بودند، روانه کارزار شد.

برای اثبات اینکه این وضع نخست در روزگار ساسانیان متداول شد^۲، شاهی وجود دارد که با وجود کوتاهی و تجرید مهم است. مهرنرسه یا مهرنرسی، وزیر یزدگرد اول (۳۹۹-۴۲۰)، بنابر نظر طبری^۳ لقب هزار بنده داشت. جزء دوم این لقب، در فارسی میانه بندک، می‌تواند هم به معنای «اسوار» و هم «برده» باشد. سنگنبشته یکم تنگ سروک در خوزستان، بندکان را به 'syry' (از بن sr) «وابستگان» ترجمه می‌کند. تا این اندازه درست است، زیرا بندک به بستن پارسی میانه، و بند -band پارسی باستان تعلق دارد.^۴ اما مأخذ طبری نمی‌تواند سرور هزار بنده را مدنظر داشته باشد؛ در نتیجه، بایستی هزار پت به جای هزار بنده قرار داشته باشد.^۵ نولدکه بحق آن را با عبارت «سورن خداوند هزار بنده»^۶ ی‌تودور^۷ مقایسه کرده است. باردیگر به تصویر همانندی برخورد می‌کنیم: سروری با توده بردگان خویش.

احتیاجی نیست تا به دیگر شواهد نگهداری بردگان در دوره ساسانیان بپردازیم. مطالب ماتیکان هزار داتستان چندین بار بررسی شده است^۷، که نشانگر استمرار موجودیت تشکیلات است. اما در اینجا سخن از مسائل اساسیتری در میان است.

در زمان کواذ تغییری رخ داد. شاهد آن گزارشی است که در اثر ابن‌حوقل^۸ محفوظ مانده است. روزی کواذ زنی را مشاهده کرد که دختر بچه‌ای را به خاطر چیدن اناری از درخت کتک می‌زد. زن به هنگام تنبیه کودک اظهار می‌کرد که تمامی آنچه در باغ وجود دارد شریکی غیابی دارد؛ او شاهنشاه کواذ است که نباید وی را فریب داد. بدین ترتیب، زن عقیده داشت که گرچه میوه‌های باغ (همچون انار) رسیده بودند، نمی‌بایست چیده شوند، زیرا مقاسمه (ارزیابی خراج) هنوز انجام نگرفته بود. این گواه ارائه گردید تا برآورد مالیات را که به صورت مالیات محصول به سلم انجام می‌شد نشان دهیم.

1. Plutarch. Crass. 21, 7, Ueber Asinius Pollio als Quelle: F. Altheim, Weltgesch. Asiens 1, 69f; 75; Roem. Religionsgesch. 2, 111f.

۲. در مورد وراثت بندگان و موقعیت حقوقی آنان 1. Anm. 9, 11, 1910, SB Heidelberg; Chr. Bartholomae 63f; N.W. Pigulewskaja, بردگان نیمه آزاد و آزاد 1920, 18, 20, 47f; 1918, 5, 8. افزون بر این، A.G. Perichanjan, Westnik drevnej istorii 4/1952, 13f; Sowjetwiss. 5-6/1953, 884f.

۳. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۴۹، ۲.

۴. Asia Maior 1952, 171، هنینگ بکلی در Altheim-Stiehl, D. erste Auftreten d. Hunnen 63. بد فهمیده است. در مورد بیندک Bendik خوارزمی: A.A. Freiman, Xorezmijskij jazyk 70.

5. Th. Noeldeke, Uebers. 76, Anm. 2.

6. Hist. eccl. 5, 39.

۷. مقایسه کنید با: S. 167, Anm. 3. ۸. ابن حوقل، ج دوم، ص ۳۰۳، ۱۹، کرامر؛ ۲۱۸ دگوبه.

کواذ ناراحت شده و تصمیم به تغییر این شیوه می‌گیرد، و «فرمان می‌دهد که همه فارس به صورت مقاطعه و خراج باشد، و مالیات از آنچه درو می‌کنند و در تصرف برزگران (اکره) و مزارعون در خرمنهاست به موقع خود اخذ شود». این عین جمله ابن حوقل است.^۱ جمله بدین معنی است که کواذ مقاسمه به سلم را تا بدان اندازه تغییر داد که روستاییان غلات را درو کرده و به خرمن گاه آورند تا در آنجا خرمن کوبی شود، به عوض عادت جاری که میوه‌ها را روی درختان تا ارزیابی مالیاتی دست نخورده باقی بگذارند.

موضوع شایان ذکر در اینجا ظهور دو طبقه اهالی روستایی است. نخست اکره (مفرد اگار) به معنای «حقار»، سپس مزارعون که زمین و املاک خالصه‌ای را از مالکان ارضی دریافت می‌کردند با این شرط که بخشی از محصول را به مالکان تسلیم نمایند. واژه «حقاران» دلالت بر فرودست‌ترین کاری دارد که آنها در املاک انجام می‌دادند و همان δούλοι [دولوی]، رعیت (servi) سابق یا جانشینان آنهاست. در مورد حقوق پایگاهی آنها، خواه برده یا رعیت یا آزاد، هیچ چیزی گفته نمی‌شود. آیا اینان روزمزد بودند؟ آنها با مزارعون که رسماً بایستی آزاد بوده باشند تا بتوانند قراردادی ببندند، متفاوت هستند. این ممکن است بدین معنا باشد که یک اگار (برزگر) در آن زمان هم هنوز به شکلی از انجا آزاد نبود، اگرچه این امر الزامی نیست. برده‌داری به هیچ وجه دیگر قابل بحث نیست، زیرا منابع یونانی که قبلاً از δούλοι (برده) (doloi) سخن می‌گفتند حال اصطلاحهای دیگری همچون γεωργος (georgos) یا γερονος άνηρ (geponos aner) را به کار می‌برند.^۲

مطلب نو مربوط به مزارعون است. مزارعه به صورت شراکت در محصول از دوران اسلامی نیز معلوم است و تا ایران امروز هم ادامه دارد.^۳ اینان در مقایسه با اکره (برزگران) پایگاه بالاتری را تشکیل می‌دادند. اما چنانچه اگار (برزگر) آزاد نیز بود، از لحاظ اقتصادی مستقل نبود. حان اجازه داریم با احتیاط تام بینگاریم، که همچون دوران اسلامی، در روزگار

۱. همان. ص ۳۰۴، س ۸، کرامر.

2. Theophylakt. 2, 18p. 105, 18 Bonn.: 1, 13p. 60, 1f.

3. A.K.S. Lambton, *Landlord and Peasant in Persia* (1953) 26; 40; 71; 306f; 398f. از شوش می‌نویسد: „Vous savez peut-être que le partage de la récolte est encore des nos jours basé sur cinq parts : 1. la terre; 2. l'eau; 3. la sémence; 4. le travail de l'homme; 5. les bêtes employées. Mais dans l'ensemble du pays, chaque région a sa propre basé ou la part du propriétaire varie entre 1/10 et 2/3 ... Il paraît que cela dépend de plusieurs facteurs; il existe des regions où le climat est peu favorable à la culture, et où le propriétaire cherche à retenir le paysan en lui abandonnant une part plus grande. Ailleurs, là où le pays est depopulé, on cherche à attirer de nouveaux paysans; dans d'autres, les conditions purement sociales obligent le propriétaire à donner plus pour ne pas tout perdre".

ساسانی هم اتفاق می افتاد که خرده مالکان زمینهای خود را زیر حمایت همسایه نیرومندی می گذاشتند و بدین سان در هیئت مزارعین ملک پیشین خود، به صورت مشارکت در محصول، درمی آمدند.^۱

وابستگی مالی به مالکان ارضی بدین گونه متجلی می گردد که در زمان خسرو پرویز، به بسطام شورشی «بسیاری از دودمان او که در عراق می زیستند، گرویدند».^۲ احتمالاً این افراد نیز، همچون سپاه سورنا، در حران، در روزگار پارتیان که متشکل از بردگان و وابستگان بود، از مزارعون و اکره (برزگران) تشکیل شده بودند.

برده داری بدون شک ادامه داشت. اما حداقل از زمان اصلاحات انوشروان، اهالی روستایی در کل یا بخشی، اقلأ بر مبنای حقوق رسمی آزاد بودند. تنظیم اشراف در طبقات پایگاهی که بخشی از ماهیت نظام جدید فئودالی را تشکیل می داد و به ایجاد اشراف ارضی خرد، دیهکان، منجر شده بود تا طبقات پایین ادامه یافت. به جای توده یکسانی از *douloi* رعایا (*servi*) در اینجا نیز یک رتبه بندی وضع شد. تا بدین اندازه محرز است که فرادست اکره یک قشر مزارعون آزاد سربرافراشت.

در اینجا پیوندی درونی با اصلاح مالیاتی آشکار است. پس از آنکه مالکان ارضی به عنوان دریافت کنندگان مالیات مناطق دوردست، که قبلاً به لحاظ مالیاتی زیر نظارت مستقیم شاه قرار نداشتند، از میان رفتند خراج می بایست از خود تولیدکننده دریافت گردد. این بدین معنی بود که اینک اینان در مقابل دستگاه مالیاتی شاه مستقیماً پاسخگو بودند و می بایست برای مسئولیت جدیدشان نیز قوانین حقوقی نوینی وضع شود. او می بایست به طور قانونی از وابستگی به مالکان ارضی رها شود تا بدین وسیله، حداقل در ظاهر، مستقل و آزاد باشد.

البته تعهد مزارعون در مقابل دستگاه مالیات گیری شاه این بود که هم خراج و هم جزیه پردازند، که هر دو به صورت ایوگاسیو و کاپیتاسیوی اقتباسی از روم بود که اهالی روستایی ظاهراً آزاد را تنها برای آنکه پرداخت باج مالیاتی را تأمین کنند دوباره مقهور وابستگی مجدد می کرد. اما این بار وابستگی نه به مالکین ارضی بلکه به زمین بود. آزادی نشانه گشاده دستی نبود بلکه، در واقع، در همان لحظه ای که آزادی را به او اعطا می کردند از وی باز می ستانند. حکومت جدید فئودالی پس از آنکه کلاً یا حصه ای آزادی به طبقه روستایی اعطا کرد، وابستگی جدیدی را که از بسیاری جهات چیزی کمتر از قبلی نداشت به آنان تحمیل کرد.

1. A.K.S.Lambton, a.O.26, Anm.2.

۲. دینوری، ص ۱۰۷، س ۱۲.

تنظیم تمامی زیردستان در نظامی از طبقات و پایگاههای قشربندی شده، که شاه به آنان حقوق قانونی و نیز وظایف خاصی محول می‌کرد، در سرگذشت نوافلاطونیانی که در سال ۵۵۴ امپراتوری روم شرقی را ترک کردند و به دولت ساسانی پناه آوردند^۱، بازتاب می‌یابد. آنان گمان می‌کردند که در آنجا به مدینه فاضله‌ای دست خواهند یافت که در آن عدالت حاکم است، پادشاهی و فلسفه با هم جمع می‌آیند و زیردستان سپاسگزار و متواضع هستند. به زبانی دیگر: در آنجا حکومتی پایگاهی با وظایف و حقوق مرتبی خود را نمایان می‌کند. برابر دانستن مدینه فاضله افلاطونی با حکومت فتودالی می‌توانست، حداقل در تئوری، از خاطر کسی بگذرد، اما در عمل تصویری حاصل شد که فیلسوفان مهاجر مرگ در میهن را به زندگی پرافتخار در کشور ساسانی ترجیح دادند. تکبر بزرگان ایرانی برای آنان به همان اندازه ستم غیرانسانی و سنگدلانه بر فرودستان غیرقابل تحمل بود، و همچنین فساد اخلاقی، دزدی و راهزنی گسترده بر رنج آنان می‌افزود.

با وجود این، باید اذعان کرد که انوشروان می‌کوشید از روستاییان در مقابل تضییقات محصلان مالیاتی حمایت کند. هر مزد چهارم حتی پا را فراتر گذارد و چنین خواست که بزرگان و موبدان را قهرأ پس براند و به فرودست‌ترین طبقات – شاید کمتر به روستاییان تا دیهکانان – اتکا کند. جزئیات این مسئله بالاتر بررسی شد و احتیاجی به تکرار دوباره آن نیست. اما سرانجام هر مزد نشان می‌دهد که نیروهای مخالف تا چه اندازه نیرومند بودند. در مورد موفقیت توصیه‌های انوشروان هیچ خبری ذکر نمی‌شود. اما شاید هم او موفق شده باشد: در اینکه شرایط خاص بالضروره چنان توصیه‌هایی ایجاد می‌کرد شکی نیست و همین امر ثابت می‌کند که فشار زیاد بوده، و تجربه‌ای نیز که بر نوافلاطونیان ناخواسته تحمیل شد مؤید این امر است.

۸

از نظر تاریخی، گذار از حکومت پدر نامی به فتودالی به معنای تحولی است که «برندگان» پیشین را به روزمزدان و مزارعون، وابستگان را به مردانی که حداقل از نظر حقوقی آزاد بودند، و محرومان از قانون را به کسانی که در تئوری برایشان حمایت قانونی مقرر شده بود، تبدیل می‌کرد. چنانچه دیدیم، درجه‌بندی جدید اشراف که انوشروان ایجاد کرد نتیجه واکنشی بود که وی در مقابل قیام مزدکیان و فروپاشی جامعه پیشین از خود نشان داد. او

1. Agathias 2, 30-31.

می‌بایست کاری هم برای تجدید سازمان شرایط روستایی انجام می‌داد. دیگر بازگرداندن توده‌های شورشی به شکل سابق متابعت امکان نداشت؛ در نتیجه شکلی نوین، که از تفکر اساسی نظام جدید فتودالی نشأت می‌گرفت، پدیدار شد.

اینجا محل مناسبی است تا به سراغ اهمیت آموزهٔ مزدکیان برویم.^۱

نظام پایگاهی مزدک با حکومت فتودالی ساسانی متأخر مقایسه شده است.^۲ بر فراز آیین او نه شاهی ایرانی بلکه پیش نمونهٔ ایرانی او، خدای روشنایی، قرار دارد، و دیگر اینکه فرامین او را نه مکتوب و نوشته‌ای بشری بلکه حروف، که خود مظهر آرمانی نوشته‌ای بشری است، صادر می‌کند.

علاوه بر این، نقطهٔ اشتراکی که میان نظام مزدک و نظام فتودالی انوشروان وجود دارد این است که در هر دو ارتقای پایگاه امکانپذیر است. انسان می‌تواند خدای خویش را گرد و می‌تواند با کمک حروف بر عالم اعلیٰ فرمان راند. این امکانات معنوی که بر هر کسی گشوده است، در عالم اسفل و جهان مادی با وحدت عناصر آب، آتش و خاک مطابقت می‌کند که از آن اشتراک مال به وجود می‌آید. حتی زنان هم اشتراکی هستند.

نزدیکی معنوی هر دو شخصیت شگفتی‌آور نیست. اینها از این رو مقام ویژه‌ای را در تاریخ ایران اشغال می‌کنند که هر دو نفوذ تفکرات نوافلاطونی را تجربه کرده‌اند. این مسئله برای مزدک در بخش بعدی نشان داده خواهد شد و اثبات رابطهٔ انوشروان باید در کتاب خاص خود آورده شود.^۳ با وجود این، در جوار این مشابتهای تفاوت‌هایی نیز وجود دارد.

مزدک و انوشروان هر دو فرو دست‌ترین اقشار را، که با اینکه تدارک ارزاق عمومی به عهدهٔ آنان است خود برای تغذیه و استفاده از آن جان می‌کنند، می‌شناسند. برزگران (اکره) و مزارعون جزو اینها هستند. بر فراز هر دو نظام وزیرانی جای می‌گیرند که براساس وظایف و اجرا و چهار مقام بلند مرتبه‌ای که مستقیماً زیر نظر شاه قرار دارد درجه‌بندی شده‌اند. سرانجام، باید گفت که انوشروان هم آرزومند نظام عادلانه‌ای بود، اما حکومت فتودالی جامعهٔ بی‌طبقه‌ای نبود. به همان گونه که مال و زن به همه تعلق نداشت بلکه تنها از آن کسانی بود که

۱. در مورد جزئیات مقایسه کنید با فصل چهارم: مزدک.

2. A. Christensen, *L'Iran sous les Sassanides*²³⁴¹ Anm.2

که دقیقاً به فهرستهای پیشتر بحث شدهٔ یعقوبی و مسعودی اشاره می‌کند.

3. Altheim - Stiehl, *Porphyrios und Empedokles* (erscheint M. Niemeyer, Tuebingen)

حتی رمان بهرام چوبین به نظر می‌رسد اندکی از ارتباط خسرو با جهان تفکرات مزدک آگاهی داشته است. در نبرد دو نفره بین خسرو و بهرام نیرویی ماوراطبیعی (القه) خسرو مغلوب را نجات می‌دهد (دینوری، ص ۹۷، س ۱۶). بی‌جهت نخواهد بود اگر به قوا الربعه تعالیم مزدکیان فکر نکنیم.

شاه با کمک اختیارات شاهانه خود آنها را به ایشان اعطا می‌کرد، در عین حال، هرگونه تعدی را نیز بیرحمانه به کیفر می‌رساند، و اینچنین به جای جامعه بی طبقه (برای آنکه آن را با مفاهیم یک تئوری جدید بیان کرده باشیم) جامعه طبقاتی پدیدار شد. فقط برای اشراف، که با وزیران و قوای مزدک مطابقت می‌کنند، طبقات پایگاهی منظور شده بود و تنها در اینجا به آنان اجازه ترفیع داده شد.

حکومت فنودالی انوشروان — غالبترین تصویر زمینی این نوع حکومت چیزی بود که مزدک تعلیم می‌داد و حتی اجازه داریم بپذیریم: طراحی و آرزو کرده بود. شاید این انگاره که نظام مزدک مقابل دیدگان انوشروان قرار داشت بس جسورانه باشد. اما آن‌سان که او مزدکیان را منکوب کرد و به جای حکومت نور، که آماده بود تا تمامی انسانها را در خود جذب کند، نظام قهر را گذاشت، عدالت او را می‌توان در این دانست که محدودیتی در مقابل مطلق العنانی به وجود آورد، و نظام طبقاتی را جانشین بی طبقگی ساخت.

در اینجا دومین تفاوت را که وخشور حکومت نور را از قهاران این جهانی متمایز می‌گرداند، بیان می‌کنیم. مزدک تلاش می‌کرد انسانها را از کینه و خشم متقابل بازدارد؛ او آنان را از تناول گوشت منع می‌کرد، زیرا هرگونه خونریزی را برای پیروانش حرام کرده بود.^۱ طبری عواقبی را که این امر برای اداره کشور داشت در داستان ملاقات کواذ با حارث بن عمر بن حجر بن عدی الکندی^۲ نشان می‌دهد. انوشروان در اینجا نیز قاطعانه از آن فاصله گرفته است. او می‌دانست که بدون قهر خون‌آلود هیچ حکومتی نمی‌تواند برپای ماند. او نفرت و خشمش را از مزدک و پیروانش بر سر مخالفان داخلی و دشمنان خارجی ایران فرو ریخت.

البته نظام انوشروان یک چیز به ارمغان آورد، و در اینجا پیوندی با قیام مزدک چشمگیر است: بردگی اهالی روستایی از میان برداشته شد. حداقل مزارعون، و شاید برزگران (اکره) نیز، به طور قانونی آزاد بودند؛ اما رهایی از مالکان ارضی، آنچنانکه نمایان شد، بدان معنا بود که آنها به یک جبر شدیدتر و بیرحمانه دولتی محکوم شدند.

۱. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۸۸، س ۷۹، ۱۴. A. Christensen, La régence du roi Kowadh I, etc.

۲. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۸۸، س ۶. Th. Noeldeke, Uebers. 460.

فصل چهارم

بنیان معنویت

۱- تدوین^۱

بنیانگذار اسلام بر این باور بود که ماهیت پیام او با ادیان قدیمتر که بر وحی مبتنی بودند یکی است. تمامی کسانی که به معاد و روز قیامت اعتقاد داشته و کارهای نیک انجام دهند، پاداش خود را از خداوند دریافت خواهند کرد؛ در نتیجه، آنها دلیلی برای ترسیدن ندارند. بی شک کلام خداوندگار در شکلی کامل و قطعی و به صورت وحی به محمد (ص) — و فقط به او — نازل شده است. اما دیگران: یهودیان، صابیان، مسیحیان و مجوسان نیز صاحب وحی بودند که اصالت آن را به صورت احادیثی مکتوب در کتابی مدوّن به اثبات رساندند. آنان مسلمان نبودند اما به دلیل «صاحب کتاب» بودن، یا بهتر گفته شود نوشته‌ای آسمانی داشتن، خواستار عزّت و احترام و رواداری بودند.

به این ترتیب، کتاب و نوشته منزلتی کسب کرد که با گذشته غیرقابل قیاس بود. سروده‌های ودا و متون مقدس زرتشتیان، تا حدودی طی سده‌ها، منحصراً در احادیثی شفاهی محفوظ مانده بود. مردمان با انتقال سینه به سینه، از استاد به شاگرد و از نسلی به نسل دیگر، این سروده‌ها را پاس داشته و آگاهانه از آن حراست کرده بودند. حال که نوشته به صورت فعلی در کنار آن جای گرفت، به آن متون استناد گردید. حتی هومر که نوشته را می‌شناخت و گاه گاهی از آن خبر می‌دهد، تمامی مکتوبات را از جهان خویش طرد کرد؛ او نوشته را ناشایست و برازنده پهلوانان نمی‌دانست. تصوّر آشیل یا هکتور، آگاممنون یا پریاموس با قلم و دوات

۱. مطالب زیرین، نخستین بار در شماره ۱۹۵۲ *Neuen Rundschau* چاپ شد.

باور نکردنی است؛ هرچند خدایان کاتب برای مصریان و اتروسک‌ها^۱ معمول بود، از ورود آنان به المپ جلوگیری شد. خلاصه اینکه با ارزیابی کتاب و نوشته بوضوح می‌توان آغاز و انجام عهد عتیق را از یکدیگر متمایز کرد، زیرا حضرت محمد(ص) در این مورد تنها نبود. او پیشگامانی داشت که چندین سده به عقب باز می‌گردند.

حضرت محمد(ص) در میان تمامی ادیان صاحب کتاب، تنها پیامبری نیست که به وحدانیت اعتقاد سرشار دارد بلکه در تمامی پیام‌آوران و رسولان مشترک است و دلیل آن هم امری اتفاقی نیست. خدا یکی است، و در هر جا و هر زمان که انسانها را خطاب قرار داده، این یگانگی باید در وحی خداوندی آشکار گردد. مارکوس، در توصیف معراج مسیح(ع) به آسمان که هسته اصلی و مضمون انجیل وی را تشکیل می‌دهد، مسیح(ع) را در مقابل الیاس، موسی(ع)، و پیامبران بزرگ پیشین قرار می‌دهد. علاوه بر این، فُزق عهد عتیق و جدید، با وجود تمامی اختلافات با پیوندهای یشماری به هم متصل بوده و تا امروز نیز باقی مانده است. آنچه در نوشته قرار دارد، و چسان قابل تفسیر است تا هیچ نقطه‌ای از «ب» بسم تا «سین» آن جا نیفتد تا همه مفهوم را برساند، سخنان همیشه مکرری هستند. وحی آسمانی مکتوب، دیرینه و معاصر، خود را در اینجا به عنوان اساس تزلزل ناپذیری نشان می‌دهد. بویژه، نزدیکی محمد(ص) با سومین آیین بزرگ، مانی، است که چارچوب و اهمیت تاریخی آن تازه در سده معاصر به منصه ظهور رسید: مانویت. این یکی بسی بیشتر شگفت‌آور است. گویی که هیچ ارتباط مستقیمی وجود ندارد.

حتی مانی هم پیشگامانی داشت و اغلب و موکداً از آنها بویژه از بودا، زرتشت و عیسی نام می‌برد. نزول معرفت پروردگاری و راه به کار بستن آن، آن‌گونه که به او نازل شده بود «در زمانهای معینی و به دست رسولانی به آدمیان تلقین شده بود، زمانی نام این پیامبر بودا بوده و در هندوستان تعلیم می‌داده، دومی زرتشت بوده در ایران و سومی عیسی بوده در باختر زمین». زیرا «خداوند به هر نسلی اعمال و معرفت نیکو را ابلاغ کرده است». از این رو، مانی پیامبران پیشین را پیشگام خود به حساب آورده و تعلیمات آنها را با آیین خود درهم آمیخته است. زیرا معرفت خداوندگاری یکی است و به دور از زمان و اختلافات ملی و زبانی قرار دارد.

با وجود این، مکرراً بر بی‌همتایی تعالیم نو نسبت به گذشتگان تأکید شده است. بنابراین عقیده مانی، تعالیم وی «مقدم و بهتر از دیگر ادیان گذشته بود»، برای اینکه تعالیم وی تمامی

انسانها را خطاب قرار می‌داد. «ادیان پیشین فقط محدود به یک سرزمین و زبان مشخصی بودند و تنها دین من چنان است که در هر سرزمین و به هر زبانی، خود را نشان می‌دهد و در دورترین سرزمینها تعلیم داده خواهد شد.» با مانی، عصری از تاریخ ادیان پایان یافت که در آن، سدّ مرزهای ملی و زبانی از میان برداشته شد.

به‌علاوه، مانی مزیت دیگری را نسبت به گذشتگان برای خود قائل است، زیرا کتابهای موثق و بنیادین دین خویش را خود خلق کرده است. مانی به خود می‌بالد که این کتابها را با دستخط خویش نگاشته و شخصاً نظارت کرده است تا رونوشتهای صحیحی از آنها برداشته شود. برعکس، بودا، زرتشت، و عیسی شخصاً کتابی ننوشتند. آنها تدوین و تنظیم نوشته‌های مقدس را به شاگردان و جانشینان خویش واگذار کردند. مانی، نه از یک کتاب بلکه از کتابها سخن می‌گوید. اما اینها نیز در مقابل دیگر «کتاب»، نوشته‌های آسمانی دیگران و ادیان کهنتر، گذارده می‌شود. این مطلب نشان می‌دهد که مانی در آغاز رسالتش — که هنگام تاجگذاری شاپور اول (۲۴۱-۲۷۲) بود و برای نخستین بار و آشکارا به موعظه پرداخت — با تعدادی «کتاب» مذهبی از منشأهای مختلف و اصیل مواجه بود.

آن زمان، نوشته‌های مقدس زرتشتیان، که بعدها اوستا نامیده شد، موجود بود. مانی با استناد به روایاتی که اوستا را از جاماسپ، شاگرد و داماد زرتشت، می‌داند، این نوشته‌های مقدس را به شاگردان بنیانگذار دین زرتشتی نسبت می‌دهد. مانی از وجود نوشته‌های اوستایی به هر ترتیبی آگاه بود و احتمالاً از مفاد آنها نیز تا حدودی اطلاع داشت. اما او نمی‌توانست سروده‌های اصیل پیامبر را از توده نوشته‌های متأخر تمیز دهد. او هنوز مجموعه اصلی را که اساس قرار داده شده بود و نیز تحریر تمامی نوشته‌های اوستایی را که در زمان وی انجام گرفت، نمی‌شناخت.

زرتشتیان نیز دست اندرکار آفرینش «کتاب» دین خود بودند. اگر مانی نوشته‌های بنیادین تعلیم خود را شخصاً تدوین کرد، دیگران نیز آنچه را از زمانهای کهنتر محفوظ مانده بود، جمع آوردند، تنظیم کردند، و در متنی خوانا عرضه نمودند. اگر پیام مانی کل جهان را بدون در نظر گرفتن مرزهای ملی و زبانی خطاب قرار می‌داد، اوستا دین ملی و بخشی از مرده ریگ ملی ایران را به آن بازپس داد. از این رو، می‌بینیم که یک فرد بتنهایی برای تدوین مجموعه قیام نکرد بلکه دستگاه سلطنت، که نوگردانی ایران را سرلوحه کار خود قرار داده بود و به حکومت و مذهب درخشش تازه داده بود، باعث گردآوری اوستا شد و حمایت خود را از مجریان اعلام کرد. تشکیلات نوین زرتشتیگری، به قدرت رسیدن ساسانیان، و جمع‌آوری اوستا همزمان بود و اینان ذاتاً به هم پیوسته‌اند. بنابراین بین مانی، که نوشته‌هایش را در زمان

حیاتش شخصاً تدوین و تنظیم کرد و حفاظت و نشر آن را به عهده جانشینانش گذاشت، و محرّرين اوستا که به دستور شاه و روحانیت انجام وظیفه می‌کردند، تفاوت عمیقی وجود دارد. با اینهمه، هر دو وجوه مشترکی داشتند، به این معنی که در یک زمان، در کشوری واحد و با هدفی مشابه برای مجامع مذهبی خود، کتابی رسمی تدوین کردند.

تنظیم انبوه نوشته‌های اوستایی به هر روی کار مشکلی بود و انجام آن در یک مرحله میسر نبود. ظاهراً مراحل چند پیموده شد تا اینکه در قرن چهارم کار آن به اتمام رسید. از دوران بنیانگذار ساسانیان این کار آغاز شد و جانشین وی آن را ادامه داد. از کاوشهای امریکاییها در دورا اروپوس پر مناقشه در کنار فرات، پاره - چرم نبشته‌ای متعلق به سالهای آخر برپایی شهر یعنی نیمه دوم قرن سوم به دست آمده است. کل چرم نبشته دیگر کشف شدنی نیست. اما قطعه کوچکی دارای اهمیت غیر قابل تصویری است. قطعه، شاهی است بر اینکه در آن زمان کتابهایی با الفبای واکه‌دار اوستایی، که تا امروز هم پارسیان از آن استفاده می‌کنند، موجود بوده است و این مؤید آن است که گردآوری اوستا در حال انجام بود.^۱

روحانیت دولتی ساسانی، مبارزه خویش را تنها در میدان معنوی ادامه نداد. آنان موفق شدند مانی را، که در ابتدا به تعلیماتش به دیده اغماض می‌نگریستند و حتی بخشی از آن تبلیغ شده بود، به دادگاه کشانند و محکوم کنند. می‌دانیم که کرتیر^۲، یکی از بنیانگذاران روحانیت دولتی و متعصب زرتشتی، جزو قضات محاکمه کننده مانی بود. به این ترتیب، محکومیت مخالفان و تدوین اوستا در واقع با هم مرتبط هستند. اگر آنجا ضربتی بردین نوی جهانی، که زیر چتر حمایت سروران عالی مرتبه می‌بالید و حتی تا خود شخص فرمانروا پیش تاخته بود، وارد آورده شد، اینجا اساس اعتقادات نوگردانده شده زرتشتیگری خلق شد. در مقابل کتابهای مانویان، کتاب مقدس خودی قرار داده شد.

سوی این با مانی و آنچه او دستاورد خویش می‌دانست، مقابله شد. بیشتر نشان داده شد که مانی از موجودیت گائا، قطعه‌ای از سروده‌های اصیل زرتشت، اطلاع نداشت. اما حال به گائا در مجموعه اوستا مکانی که شایسته آن بود، اختصاص داده شد. نوشته‌ها در رسم الخط ویژه‌ای که محتوای دقیق متن را تک به تک مشخص می‌کرد، ضبط شدند. پس با ادعای مانی مبنی بر اینکه تمامی اوستا نوشته متأخرین است، مقابله گردید، و در برابر شیوه خطی مانی، رسم الخط بهتری قرار داده شد که این تغییر، رسم الخط برایشان امری بس مهم به شمار می‌رفت. به این ترتیب، مشکل را به صورت اساسی حل کردند. آنها برای اینکه ضبطی جامع و اصیل از

1. Altheim - Stiehl, *Asien u. Rom* 66f.

2. Karder

«کتاب» موجود به دست آورند باید در ابتدا بازآفرینی دقیق تلفظها را مد نظر قرار دهند. مانی در برابر خط مرسوم جاری، خطی قرار داده بود که بهتر و آهسته‌تر را نشان می‌داد. اما برای اوستا الفبای وا که داری که بر مبنای قوانین الفبای یونانی ساخته شده بود، در دسترس بود. برای نخستین بار کتابت معمول سامی زیر پا گذاشته شد: نه تنها همخوانها بلکه وا که‌ها نیز بروشنی نشان داده شده بودند. این امر ما را به ارتباط بزرگی راهنمون می‌کند.

از میان کتابها تنها کتب مانویان نبود که فراروی کتاب مقدس زرتشتیان قرار داشت. این امر را حتی در مورد یهودیان، مسیحیان، گنوستیگرها و همعصران آنها نیز — می‌توانیم ببینیم: در تمامی دنیای قدیم این ضرورت احساس می‌شد که اسناد بنیادین ادیان و مذاهب وابسته بدانها را ضبط کنند. گردآوری اوستا، تنها حلقه‌ای از زنجیره اقدامات همزمانی بود که در خلال سده سوم در جریان بود. در یکی از نوشته‌های پیشین نشان داده شد که ظهور زرتشت، در حلقه گروهی از شخصیت‌های مشابه قرار می‌گیرد. کنفوسیوس، بودا، ارمیا، اشعای پیشگو، فلاسفه متقدم پیش از سقراط، و آیین نوبنیاد کاپیتولینی^۱ ژوپیتر در روم نه تنها بنابر همزمانی تاریخی بلکه بر طبق همان نگرش معنوی با هم مرتبط بودند. جنبشی، سرزمینهای مابین حوضه غربی دریای مدیترانه را با شمال چین به هم پیوند می‌داد. حال که تعالیم زرتشت از نوبه میدان آمده و در کتابی ثبت گردیده بود، و آن را اساس مذهب رسمی قرار داده بودند، اشتراکی در بطن دنیای قدیم قد برافراشت که بار دیگر، ادیان و تعالیم فلسفی را دربرگرفت که تاحدودی همانهایی بودند که پیشتر هم در جوار هم قرار داشتند. تنها اینکه در سده ششم ق م، نهال جوان و شادابی سربرآورد و بالید و جوانه زد که نوید شکوفایی و باردهی داشت، و این در حالی بود که درخت کهنسال گذشته که زمانی جوان و آینده‌ساز بود اکنون دیگر پیر و فرسوده گشته، خود را آماده می‌کرد تا به خواب رود. آنچه پیشتر، چکامه زنده خداوندگار بود، حال با الفبایی تثبیت شده در کتابی محبوس شده و حراست می‌گردید.

۲

بسیاری از زبانهایی که کتب مقدس دنیای قدیم با آنها سخن می‌گفتند، دیگر در دنیای زندگان به کار نمی‌رفتند. آنها فقط در شعائر مذهبی — در قرائت اوراد قربانی و آیینی و نسخه‌های نیایش — به حیات خود ادامه می‌دادند. این امر هم در مورد زبان اوستایی و هم عبری صدق می‌کرد؛ و با دقت در آنها متوجه می‌شویم که تا چه اندازه آن دو به یکدیگر شبیه بودند و

چگونه هر بار توانستند بر مشکلات فایز آیند. زیرا هر دو طرف مشکلاتی در آفرینش برنامه‌ریزی شده کتاب، بر سر راه داشتند.

مشکل زبان یهودیان ریشه در اساس زندگی مذهبی و ملیشان داشت. آن گروه از یهودیانی که در مصر و سرزمینهای مجاورش، برقه (سیرنائیکا) و قبرس و حتی بابل زندگی می‌کردند، بسیار بیشتر از یهودیان سرزمین مادری خود اعتبار کسب کرده و به یک نوگردانی دنباله‌دار گسترده دست یافته بودند. در غرب، ترجمه یونانی جایگزین آن چیزی شد که پیشتر به صورت قانون، مزامیر، کلام بیدارگرایانه، یا هشدارهای پرصلابت پیامبرانه به زبان مادری ایجاد شده بود. شایان ذکر است که فیْلن، نماینده بزرگ آیین و قوم خویش، دیگر زبان عبری نمی‌دانست و تنها به ترجمه‌های یونانی وابسته بود. در مجتمعه‌های یهودی نشین شرقی، حتی در خود فلسطین، گویشهای مختلف آرامی، جایگزین زبان قدیمی شده و ترجمه در مکان زبان عبری نشسته بود. تازه پس از جنگهای خردکننده و حشتناک روم بر ضد یهودیت بود که آنان بیدار شدند و به فکر میراث خودی که مدتهای مدید در برابر بیگانگان بازپس نشسته بود، افتادند. زبان یونانی کنار نهاده شد، و ترجمه‌ها به متون اصیل بازگردانده شد، و بر آن شدند تا به زبان نیاکان، زندگی و آینده خویش را بنا کنند. یهودیت، همچون ایران در برابر باز زایی ملی و مذهبی قرار داشت.

زبان عبری با خطی ثبت شده بود که فقط همخوانها در کلمه نوشته می‌شد. تا زمانی که عبری در زبانها جاری بود، این گونه نسخه‌برداری کتبی، چنانچه همیشه و امروزه در زبانهای سامی کافی است، بسنده بود. گذار از خط فنیقی به خط آرامی بدون اشکال انجام شده بود و از خط آرامی، شکل ویژه عبری را باز پیرایی کرده بودند. اما حال که عبری از کاربرد زندگان خارج شده بود، محقق شد که خط غیر مصوّت، اصل کلمه را باز می‌گذاشت. اگرچه هر روز مشکلتر می‌شد تا تلفظ صحیح کلمه معلوم گردد، با اینهمه، شریعت خواستار تلفظ موشکافانه عبارت بود. مدت زمانی تنها چاره را در آوانویسی به یونانی یافتند. زیرا این خط واکه‌دار امکان می‌داد تمامی آنچه را که خط غیر مصوت پیشین مورد توجه قرار نمی‌داد، معلوم گرداند. یک چرخش آگاهانه علیه یونانی، در ترجمه و همچنین آوانویسی، در کوتاه یا درازمدت لازم بود تا این رویه را قطع کند. از این رو ناگزیر به روشهای دیگری رو آوردند. اینجا مکان مناسبی است تا کشف دست‌نوشته‌های استثنایی در غار عین فشکا، در کنار بحرالْمیت، را یادآور شویم. از شگفتیهایی که این دست‌نوشته‌ها در برداشتند، طومار (A) اشعیا، یکی از بزرگترینشان بود. البته بیشتر به دلیل خطش تا طرز قرائتی که عرضه می‌کند — با اینهمه، طومار متن عامیانه‌ای را که ارزش آن هنوز مورد بحث است،

نشان می‌دهد. زیرا در آنجا تلاش شده با کاربرد بسیار بجا و معقول حروف W, Y، در بخش دوم، لحن (تأکید) واژه‌ها را بهتر نشان دهند و این کار، آزمونی برای رفع نارسایی پیشتر یاد شده بود.

از سالیابی طومار اشعیا که مربوط به زمان مکابیان^۱ است عدول کرده‌اند. برای حوزه زمانی آن توجه به این موضوع، بسیار مهم است که بیهای سرزنده، از الحاقات زمان بعدی هستند؛ و با تدفیق در ساختار متن و املاي آن درمی‌یابیم که ملحقات با بقیه متن تفاوت دارد، زیرا فاقد الفبای وا که دار جدید است و به جای متن عامیانه، متن تجدید نظر شده مسوره^۲ معتبر در آینده، ظاهر می‌شود. در عین حال، باید اضافه کرد که شکل رسم الخط الحاقات از لحاظ زمانی قابل تنظیم است. باردیگر دورا اروپوس، ابزار لازمه را به دست داده است. دو قطعه چرم نبشته — یکی به عبری و دیگری عبری — آرامی — این امکان را می‌دهند تا با اطمینان خاطر آنها را در اواسط قرن سوم تاریخگذاری کنیم. شرایط بخصوصی اجازه می‌دهد تا منشأ زمانی دومی را در سال ۲۶۰ یا ۲۶۱ تعیین کنیم.^۳ اما اگر الحاقات به قرن سوم تعلق دارند، پس نوشته متن اصلی را برحمت می‌توان پیش از سده دوم قرار داد.

آزمونی که طی آن توانستند به کمک واژه‌های افزوده، متن غیر مصوت کتاب عهد عتیق را خوانا بکنند، به زمانی برمی‌گردد که جنگهای روم علیه یهودیت پایان یافته بود. این بخشی از کوششی است که برای تولدی دوباره به عمل آمد، و نشان‌دهنده چگونگی مشکلاتی است که فراروی بازگشت مشتاقانه به متون اصیل عبری قرار داشت. اما این راه نیز غیر قابل گذر از آب درآمد. حروف «صدا دار» افزوده شده، به معنای تجاوز به متون غیر مصوت مذهبی و سستی بود. از این رو، در و دروازه برای تغییرات دیگر و احتمالاً سخنان «من در آوردی» گشوده شد. این امر پس از آنکه مصمم شده بودند تا متن غیر مصوت را یک بار برای همیشه به صورت موثق و معتبری تثبیت کنند، برایشان مشکل آفرین شد.

الحاقات طومار اشعیا نشان‌دهنده اعتبار متن مسوره در حدود اواسط سده سوم است. البته واضح است که اینها تازه بدان زمان به وجود نیامده بودند. زیرا اوریگنس از قبل کتاب هگزابلای^۴ خود، متن تصحیح شده تورات، را پیش از سنه ۲۲۰ آغاز کرده و پس از ۲۸ سال تلاش، اندکی پیش از اواسط این سده به پایان رسانده بود، و این، بنابر گواهی قسمتهای بازمانده ستون دوم، متن عبری را به صورت معیار شرعی پیش شرط می‌گذارد. بنابراین، متن غیر مصوت مسوره در آغاز سده سوم (حتی اگر نه از پیشتر)

1. Makaba

2. Mazoretisch

3. Altheim - Stiehl, *Das erste Auftreten der Hunnen* 69f.

4. Hexapla

موجود بود.^۱ بدین ترتیب، تغییراتی در عبارات یا کتابت منتفی می‌گردد.

تغییرات موجود در متن عامیانه، چنانچه طومار اشعیا نشان می‌دهد، بایستی پس از متن اعتقاد نامه‌ای انجام گرفته باشد. این متن عامیانه، همان طوری که بار دیگر طومار A اشعیا و متن همراه آن B تأیید می‌کند، در کوتاه یا درازمدت از کاربرد خارج گردیده و در زاغه نوشته‌های مقدس منسوخ، نظیر غار عین فشکا، مخفی گردانده شده است.

البته مشکل واکه گذاری لاینحل باقی ماند. تازه در قرن پنجم روش قابل گذری، همان راهی که زبان سریانی و بعداً زبان عربی پیمودند، پیدا شد. حال نظام نقطه گذاری وضع گردید و اعراب به متون غیر مصوّت افزوده شد. اینچنین بود که متن اعتقاد نامه‌ای دست نخورده باقی ماند، در عین حالی که در جهت دستیابی به واکه گذاری تلاش خود را کرده بودند.

زبان اوستایی هم راهی نظیر عبری پیمود. حتی نوشته‌های زرتشتی، شاید از اواخر قرن ششم ق م، به خط آرامی ثبت شده بودند. با داوری بر مبنای نمونه‌های بازمانده واژه‌ها و نامهای اوستایی مشاهده می‌شود که در آنجا نیز واکه‌ها بندرت یا کلاً رعایت نمی‌شدند. کاربرد حروف صدادار ممکن است، اما بندرت آنها را به کار می‌بردند. اسکندر کبیر اولین گام را برداشت. خرد و شعور چشمگیر او که در پی امتزاج مقدونیان و ایرانیان، دو قوم مسلط در حال و گذشته، و تشکیل یک قوم سوم و آینده‌ساز بود، نمی‌توانست از کنار بزرگترین شخصیت ایران براحتی بگذرد. تعلیمات زرتشت، آثار اصیل و آنچه منسوب به او بود، می‌بایست در این آفرینش نو منظور گردد و در دسترس همگان قرار گیرد. اسکندر فرمان داد تا متون مقدس را با الفبای یونانی بنگارند، و برای آنکه این اقدام نتیجه‌بخش باشد، دستور دومی نیز به آن افزود: سپاهیان ایرانی که بتازگی برکشیده شده بودند، و وی آرزومند ادغام آنها در سپاه خود بود، می‌بایست خط یونانی را بیاموزند.^۲

اسکندر، آنچه را که اندک زمانی پیشتر با تورات آغاز کرده بودند، تکرار کرد: آوانویسی با الفبای واکه‌دار یونانی. در هر دو طرف ضرورت واحدی وجود داشت، زیرا اوستایی نیز می‌رفت تا به عنوان زبانی زنده به خاموشی گراید، و همانند عبری، فقط در متون مذهبی به حیات خود ادامه دهد. اقدام اسکندر، ابعاد عظیمی داشت. بیش از دو میلیون بیت اوستایی می‌بایست با الفبای یونانی ضبط شود. تنها شعوری که جهانی را در خود تجلّی می‌داد، می‌توانست چنان کاری را طراحی کند و فقط جهان - فرمانروایی چون او می‌توانست آن را تحقق بخشد. این اقدام پس از مرگ وی ناتمام ماند و به همان شکل نیمه‌تمام در کتابخانه

۱. آخرین اظهار نظر 2.5.1953 W.Baumgartner, Neue Zuercher Zeitung.

2. F.Altheim-Aus Spactantike u. Christentum 98f; Alexander und Asien 86f.

اسکندریه حفظ شد. با اینهمه، تلاش وی مؤثر بوده است. سکه‌های یک خاندان حاکم ایرانی در خاور حتی در سده دوم و عهد قیصرها، اسامی ایزدان زرتشتی را با آوانویسی دقیق یونانی نشان می‌دهد. هیئت اکتشافی فون لوکوک^۱، بازمانده دست‌نوشتهایی را از سده دهم پیدا کرده است که با اینکه یکی از گویشهای ایران خاوری است، با خط پیوسته یونانی نوشته شده است.^۲

اما این نوگردانی برای انبوه نوشته‌های اوستایی، همانند کتاب عهد عتیق در درازمدت نمی‌توانست کارساز باشد. در دنیایی که هر دین یا حتی شباهی از آن، خط خود را داشت و محکم بدان چسبیده بود — به‌طوری که در آیین مانویان و مانداییان، یعقوبیان و نسطوریان، سفیدیهای مسیحی، مانوی و بودایی می‌بینیم — طبعاً هیچ زرتشتی مؤمنی از خط خودی در مقابل خط یونانی چشم‌پوشی نمی‌کرد. خط، خطی مقدس بود و هیچ محسنات عملی نمی‌توانست با آن به رقابت برخیزد.

با اینهمه، باردیگر، مشکل واکه‌گذاری لاینحل باقی ماند. این مسئله بیش از اندازه ضروری بود زیرا شریعت زرتشتی نیز خواستار تلفظ دقیق متون مقدس خویش بود. بدین ترتیب، گام دوم برداشته شد و این عمل نیز در هماهنگی با آنچه در عبری دیدیم، انجام گرفت. با افزودن حروف صدادار یعنی حروف واکه‌ای کوشیدند تا به آنانی که سرودها، اوراد، و نیایشهای اوستایی را قرائت و زمزمه می‌کردند^۳، کمک کنند. البته پیشرفتی که از این رهگذر حاصل شد بیشتر از نحوه عمل طومار اشعیا بود. متن اوستای اواخر دوران اشکانی قادر بود تقریباً تمامی واکه‌ها را نشان دهد و حداقل خوانش واکه‌های مرکب را بازتاب دهد.

دوباره آدمی در نیمه‌راه باز نماند. هرچند الفبای واکه‌ای ابزار کمکی به حساب می‌آمد، تضمین مطمئنی برای آنچه آدمی در تلفظ متون مقدس نیازمند یا آرزمندش بود، نبود. در حدود اواخر سده دوم راه‌حل در ایران خاوری پدید آمد. با حفظ صورت ظاهر الفبای آرامی، اما با سرمشق‌گیری از اصول خط یونانی، الفبای واکه‌داری برای زبان اوستایی وضع شد که تا امروز از آن استفاده می‌شود. هنگامی که نخستین شاهان ساسانی به جمع‌آوری اوستا پرداختند، در واقع این خط را پیش رو داشتند.

۳

بار دیگر دایره بررسی باید گسترده‌تر گردد. مانویان، زرتشتیان، و یهودیان برای آفرینش

1. A.v.Le Coq

2. O.Hansen bei F.Altheim, a.O.78f.

3. F.Altheim. *Parola del Passato* 20. 325 Anm.9.

«کتابهایشان» یعنی تثبیت متون بنیادین خویش تنها نبودند. تمامی برّ قدیم، چنانچه اشاره شد، برای اقدام مشابهی مجهز می‌شد.

کلیسای مسیحی، مقدماً برای ایجاد نوشته اعتقادنامه‌ای عجله‌ای نداشت. انجیل‌های موجود، نامه‌های رسولان، مجموعه سخنان مسیح، و پایان جهان‌نامه‌ها بنابر محتوا و مرتب بی‌شک از هم متفاوت بودند اما چنان تمایزی هیچ ماهیت مرتبطی نداشت. مارکیون نخستین کس بود که مصمم شد تا آنچه را بنابر عقیده خود معتبر یا ناپذیرفتنی بود، به صورتی منظم از هم جدا کند. از آنجا که کلیسا به مخالفت با وی برخاست، می‌بایست در مقابل اقدام وی، آنچه را خود می‌خواست بگذارد، به این ترتیب، از اواخر قرن دوم، اعتقادنامه‌نویسی آغاز شد. قطعاتی از اعتقادنامه موراتوری، اعتقادنامه مومسن، و کلارومونتان، همچنین موعظه‌های اورینگنس، که بیشتر آثار تفسیری است تا موعظه‌های واقعی، نشانگر مراحل مختلف هستند. کتاب مسیحیان یعنی کتاب عهد جدید، به آرامی از پوسته بیرون می‌آمد.

تاریخ پیچیده ایجاد اعتقادنامه در سده چهارم و پنجم پایان گرفت. رساله به عبرانیان، مکاشفه یوحنا، رساله دوم پطرس، رساله‌های یعقوب و یهودا در اصل بسیار به دور از اعتبار اعتقادنامه‌ای بودند. اینها بعداً مورد پذیرش قرار گرفتند. از جانب دیگر، نامه بارناباس، یکمین و دومین نامه کلن، شبان هرماس، مکاشفات پطرس، تعالیم حواریون. و سرانجام رساله‌های پولس بتدریج کنار گذاشته شدند. برای نخستین بار، در نامه عید پاک آتانازیوس در سال ۳۶۳ به تعداد کتابها، ۲۷ کتاب، برمی‌خوریم که هنوز هم این رقم مورد قبول است. حتی کلیسا هم نیازمند متن موثق کتاب عهد عتیق بود. در نزد یهودیان، به استثنای تورات، هیچ ترجمه یونانی از متن اصیل عبری که اعتبار همه‌جانبه کسب کرده باشد، وجود نداشت، و یک چنین کتابی تازه می‌بایست ایجاد شود. آنچه در دست نوشت — ترجمه هفتادان^۱ — ما وجود دارد، یکی از بسیار ترجمه‌هایی است که در اواخر سده دوم برای استفاده در کلیسا جا افتاده بود. بدین‌سان، در اینجا نیز متنی قانون‌نامه‌ای، به زبان یونانی پدید آمد زیرا تمایلی به زبان عبری از خود نشان نمی‌دادند (اورینگنس و هیرونیموس استثنا هستند). علاوه بر کتابهای قانون‌نامه‌ای یهودی، آنچه را یهودیان به دلیل زبان یونانی‌شان کنار گذاشته بودند (همچون کتب مکابر یا «ملحقات» استر)، یا آنهایی که اصل عبریشان از میان رفته و فقط ترجمه‌ای از آنها باقی مانده بود (همچون حکمت یسوع پسر یسراخ) پذیرفته شد. این الحاقات (آپوکریفهای) کتاب عهد عتیق، با وجود منشأ عبری، تازه با پذیرش در اعتقاد نامه کلیسا از

نابودی نجات یافتند. نام هفتادان (هفتاد مترجم)، در حقیقت هفتاد و دو به علاوه ترجمه‌ای از تورات (شاید از عهد بطلمیوس دوم، فیلا دلفوس) بر مجموعه‌ای اطلاق گردید که به این ترتیب فراهم آمد.

نقش ویژه‌ای به زبانهایی که در آن زمان و پس از آن، بیشتر در کاربرد کلیسا، به زندگی نوینی فراخوانده شدند یا برای نخستین بار زبان ادبی گردیدند، واگذار شد. از جمله گویش ادسا (الرها) که به منزله اساس زبان سریانی عمل کرد، یا دیگر لهجه‌های آرامی شرقی که در نوشته‌های مقدس منداییان، آثار اصیل مانی، در ترجمه‌های مجتمعه‌های یهودیان خاوری، یا در معننگارهای پارسی میانه بازتاب یافت. حتی زبانهای ایتوپایی، ارمنی، و بعداً ایریایی (گرجی) به این محدوده تعلق دارند، اما جا دارد از زبان قبطی، بویژه، نام برده شود، زیرا اعتقاد نامۀ مانویان در ترجمۀ قبطی در مدینه العادی، مصر علیا، باز یافته شده است. یکی دیگر، پاپیروس مکشوفۀ مکتوب به یکی از لهجه‌های قبطی است که مجموعه‌ای از نوشته‌های گنوسی را دربردارد و به تاریخی بین اواسط سده سوم و اوایل قرن چهارم برمی‌گردد. باردیگر، همخواستی مذهبی بر این بوده تا آنچه را موجود بود، گرد آورد تا به صورت کتاب ارائه دهد. بویژه گنوستیک‌های مصر علیا - افیت‌ها، باربلو گنوستیک‌ها، و ستیان‌ها - سهم بودند. رساله‌هایی که تا حال فقط از نوشته ردیۀ فلوپین همچون مکاشفۀ زوستریانوس، الوگن، یا مسوس، سپس انجیل مصریان، رسالۀ اوگنوستیس، یا حکم عیسی مسیح، معلوم بودند، در اینجا پدیدار شده‌اند.

در عین حال، مجموعه نوشته‌های هرمتی که تدوین آنها حدود اواخر سده سوم انجام یافته است، به مصر منتهی می‌شود. ثنّت مصری که یونانیان وی را با هرمس خویش برابر می‌نهند، در این نوشته‌ها در حکم پیامبر یا صاحب مکاشفات ظاهر می‌شود. مکاتب افلاطونی، ارسطویی، رواقی، و نوافلاطونی در پیوندی که گاه گاهی منشأ یهودی، اما عمدتاً ایرانی، را در خود نهان دارد وارد شده‌اند. اینکه آیا همخواستی هرمتی وجود داشته یا نه، نامعلوم است. از آیینهای رازی در آنجا که سخن می‌رود، مدنظر «رازوارة کلام» و نه آیینی است. از دیگر مجموعه‌های مشابه همچون سیبولین (تاحدودی یهودی) یا پیشگوییه‌های کلدانی، حداقل باید نام برده شود.

نوافلاطونیان نیز نقش خود را بازی کردند. حتی آنها هم، چنانچه محقق خواهد شد. کتاب خودشان را داشتند، و در کنار آن با کتابهای دیگر ادیان نیز به مناقشه پرداختند. آنها بر ضد گنوستیکرها و زرتشتیان، مانویان و مسیحیان جبهه‌سازی کرده و در این مجادله اهمیت آنچه تاحال مشاهده شد بازتاب می‌یابد. استادشان با نوشته‌هایی جدلی قبل

از آنها پیشاپیش شروع کرده بود، زمانی که فروریوس طی سالهای ۲۶۲ الی ۲۶۹، در جوار استادش به سر می‌برد، فلوپین رساله موجود بر ضد گنوستیکرها را نوشت. مابقی را به شاگردانش وا گذاشت. آملیوس چهل کتاب بر ضد زوستر یانوس تألیف کرد و فروریوس ثابت کرد نامه منسوب به زرتشت که از پایان جهان خبر می‌داد، متنی جعلی و جدید است. اسکندر لیکوپولسی^۱، حتی پیش از قبول مسیحیت در سال ۲۸۰، نوشته کوچکی بر ضد مانویان تألیف کرد.

اثر فروریوس بر ضد مسیحیان، در نیمه دوم دهه هفتاد [سده سوم] نوشته شد. فروریوس، آشنا با فعالیت تفسیری و تصحیحی اوریگنس، پرخاشگرانه به مخالفت با هنر ماهرانه او که می‌خواست با تفسیرهای رمزی، نوشته‌های یهودی را برای مسیحیان نیز قابل هضم کند، برخاست. فروریوس در حکم زبان‌شناس و منتقد حداقل با مخالف خود هم‌سنگ بود. او جعلی بودن پایان جهانی دانیال را با دلیل و برهان که امروزه هم از ارزش آن هیچ کاسته نشده است، ثابت کرد. بدین ترتیب، برای فروریوس پاره‌ای از اعتقاد نامه مسیحی شکسته شد و جعلی بودن آن آشکار گردید. این تیزهوش سرکش، همچنین به شجره مسیح، به تضاد انجیل‌ها، به تاریخ حواریون و آخر سر به ناهماهنگیهای بین پطرس و پولس — چنانچه این یکی بویژه نفرت فروریوس را بر می‌انگیخت — چسبیده بود.

از جانب مسیحیت، سنگینی حملات احساس می‌شد و دفع این حملات — چنین به نظر می‌آید — تیت نقد لوکیانی بر کتاب مقدس، از کتب عهد جدید، بود. نقد لوکیانی از آن متنی که نقطه حملات فروریوس را در بر می‌گرفت، فاصله گرفت. نقد لوکیانی به دنبال تنظیم و تصحیح بود و، بدین سان، پایه‌ای برای دفاع که مخالفان را، ظاهراً با اعتقاد پاک، به استفاده از نقل قول جعلی یا تحریف متهم کرد، به دست آورد.

نوافلاطونیان، چنانکه اشاره شد، به انتقاد بسنده نکردند. آنها خود را با ادیان بزرگ هم‌سان می‌دانستند و نتیجه‌گیری روشنی را از آن استخراج کردند. آنان کتاب خود را در مقابل کتب دیگرانی که با آنها بشدت مجادله کرده بودند، گذاشتند. ویرایشی از آثار فلوپین که آئوستوخوس، دستیار وفادار استاد، در آخرین روزهای حیات وی فراهم آورد، برای ما شبهه‌آلود است. فروریوس، متن بنیادین را سی سال پس از مرگ فلوپین فراهم آورد. او به تکلیفی که استاد متوفی به او محول کرده بود، استناد کرد. بدین ترتیب، برای بزرگترین شخصیت زمان که بر تارک این قرن می‌درخشید، این ضرورت محقق است. فلوپین در این

1. Alexander von Iykopolis

مسئله با همعصر خویش، مانی، یکی است، هرچند در مابقی مسائل دره‌ای ژرف آن دو را از هم جدا می‌سازد.

فرفور یوس، به جای ترتیب زمانی رساله‌های فلوپین، نظم‌ی اصولی برگزید و این نشانگر عامل برانگیزنده اوست. او توانست به الگوی اندرونی‌کوس که آثار ارسطو و تئوفراست را همین گونه تنظیم کرده بود، استناد کند. ویرایشگر، پنجاه و چهار رساله بازمانده فلوپین را به شش کتاب نه تایی تقسیم کرد و آنچنان که خود اعتراف می‌کند، از «یافتن» دو عدد شش و نه خوشحال بود. سپس، رسالاتی درباره زندگینامه استادش نوشت که در آنها اشتیاق مذهبی عصر بخوبی منعکس بود و با اعداد مقدس، حمایت و تضمین می‌شد.

۴

ادیان جهان باستان در خلال سده سوم به دینهای صاحب کتاب تبدیل شده‌اند. سنوات زمانی که پیشتر ذکر شدند، گاه گاهی پس و پیش این مرز زمانی هستند: اما با اینهمه، در نتیجه تغییر حاصل نمی‌گردد. این امر، جنبشی است که همزمان تمامی ادیان را دربرمی‌گیرد. در عین حال، هیچ فرقی نمی‌کند که از چه صبغه‌ای هستند یا منشأ آنها چه اندازه به عقب باز می‌گردد. ادیان «نو» در کنار «کهن» و ادیان مبشری - جهانی در جوار آنها یی که محدود به یک قوم بودند، قرار داشتند. یهودیت و زرتشتیگری با سرچشمه خود هزار سال یا بیشتر فاصله داشتند؛ اینها باززایی را چنانچه آموزه‌های افلاطون را نیز دربرگرفت، تجربه کردند. با وجود این، مسیحیت، گنوسی، و مانویت دویست سال هم پشت سرنگذاشته یا به زمان حال تعلق داشتند؛ حتی نهضت هرمتی می‌تواند تازه حدود سال صدم آغاز شده باشد.

حال به تعبیر این وقایع می‌پردازیم، و از این رهگذر به قلمروی وارد می‌شویم که در آن، واقعیات به اشارات، و حوادث به نماد تاریخی بدل می‌گردد. شاید پر دور نرفته باشیم اگر تدوین اسناد مذهبی را چنین توضیح دهیم: تعدد و رقابت ادیان برای مرزبندی متقابل، بایستی به تأکید خودی و جوهری (اصلی) منجر شده باشد. پس تدوین، رویدادی بوده که اساساً می‌توانسته همیشه و در همه جا پدیدار گردد. از لحاظ روانی، رفتار قابل درک و روشنی می‌توانسته نمونه‌ای تاریخی - حتی فراتر از سند - را به دست داده باشد. این گونه تلقی، نمی‌تواند این مطلب را نقض کند که برای جمیع عقاید کافی بود تا جوهر مطلب را با عباراتی مختصر مطرح و ثبت کنند، سده چهارم این راه را پشت سرگذاشته است. اما تدوین، فرایندی دگرگونه بود، و نه تنها زمان حال را هدف قرار داد بلکه کوشید گذشته بزرگ را جذب کند تا آن را معتبر گرداند. تدوین در تلاش برای گردآوری اسنادی بود که در معرض خطر نابودی

قرار داشتند. اما تدوین تنها به دنبال حفاظت نبود بلکه می‌خواست جوهر مطلب را برجسته کند و مطالب غیرضروری را کنار بگذارد. تدوین نه در پی شکل صوری بود و نه به دنبال حفاظت برای حفاظت، بلکه آرزومند قانون نامه و مضمون موثقی بود. پاسخ زمانی حاصل می‌گردد که بویژه غرب لاتینی و روم را به حساب آوریم.

در اینجا نیز نهضت همانندی پدیدار می‌گردد. روم هیچ نوشته مقدسی، چنانچه شرق آنها را در مجموعه‌هایش جمع آورد، نداشت. در عوض نویسندگان باستانی ادبیات رومی جایگزین آنها شدند. بدین ترتیب، بنا به گفته ما کروب تحصیل ادبیات مقدس آغاز گردید. با برآمدن قیصران ایلیری از اواسط سده سوم، روم - تفکری وارد مرحله تعیین کننده‌ای شد. درواقع، نوگردانی امپراتوری که در زیر توفان دشمنان خارجی و داخلی، از هم گسیخته به حساب می‌آمد حاصل تلاش سرباز - قیصرهایی از سرزمینهای جنوب دانوب بود. اما برای آنکه این نوزایی کامل، و بویژه قانع‌کننده، باشد می‌بایست روم معنوی را نیز دربرگیرد.

قیصران ایلیری برای چنان کاری ناتوان بودند. آنها، که فقط و فقط وابسته به تجارت بودند، بدشواری می‌توانستند ضرورت نوگردانی معنوی را تشخیص دهند. اگرچه این کار بدون دخالت آنها انجام گرفت، در زیر حمایت امپراتوری متحد نوآراسته و تحکیم یافته ایلیرها بود که این امر ضروری تحقق پذیرفت. عاملان این نهضت علاوه بر اشراف سنا، که به فرمان گالینوس از دستیابی به مقامات فرماندهی سپاه منع شده بودند، گروهی از شهروندان رومی بودند که از نزدیکان سناتورها به‌شمار می‌آمدند.

نظر جاری بر این بود که تازه پس از انتقال امپراتوری به شاخ زرین، و ایجاد پایتخت جدید، کنستانتینوپل، باززایی ملی پدیدار شد. اما این نظر پابرجا نماند.^۱ دست نوشته‌های معتبر متون بازمانده از عهد عتیق متأخر پلاتوس و ترنس، هوراس، اوید، جوونال، و کتابهای تاریخ عظیم تاسیت همه به اواخر سده سوم بازمی‌گردند. از متون پلاتوس چنین برمی‌آید که دست‌نوشتهایی اساس بوده‌اند که یورش دهه‌های پیشین را پشت سرگذاشته بودند و به دلیل فقدان نسخه بهتری از آنها استفاده شده بود. همچنین متن لیویوس، تا آنجا که به پیش از تصحیح نیکوماخ (پالیمپست و رونزی) بازمی‌گردد، بر پایه نسخه‌ای (نه چندان عالی) پی‌ریزی شد که از فاجعه‌ها جان سالم به‌در برده بود. همه جا تلاش می‌کردند تا آنچه را هنوز یافت می‌شد بکاوند و تثبیت کنند.

مانند آنچه در مورد متن کتاب عهد عتیق و اوستا دیدیم، ایجاد نوشته‌ای بنیادی پایه و اساس

1. F. Altheim, *Literatur u. Gesellschaft* 2, 244 f. ; 280f. (G. Radke).

نوگردانی ملی بود. در میان اشراف سنای شهری روم، فعالیت ادبی که با مبارزه برضد مسیحیت همراه بود، همزمان با مبارزه برای آیین برخاسته از روم به پیش می‌رفت. از این رو، تحصیل ادبیات مقدس ماهیتاً در کنار تدوینهای دیگر قرن قرار می‌گیرد. اما حال بیشتر معلوم می‌گردد که سر آن داشتند تا شخصیت‌های بزرگ گذشته معنوی را از خطر نابودی نجات دهند. اشراف سنا، در عمل مؤلفان باستان رومی را از تهاجمات مهاجرت اقوام و سده‌های تاریک قرون وسطی نجات دادند و، در نتیجه، برای نخستین بار در زمان کارولنژیان^۱، رشته‌ای از نوزاییهای دیگر را، که در سده‌های پانزده و شانزده به اوج خود رسید، آغاز کردند.

این بحران، که از سقوط امپراتوری روم در سده سوم آغاز شد، فقط مختص به آنجا نبود. همه‌جا، در ایران ساسانی نیز، همچون دوره چین‌هان متأخر، در کنار تشکلهای حکومتی کهنسال و متحجر، اقوامی سربرافراشتند که برای نخستین بار وارد صحنه تاریخ شدند. آنها، جوان و سرشار از توان نیروی حیات، بسرعت تا حد رقابایی خطرناک رشد کردند. قدرت ضربتی آنان ناشی از نیروی محرکه‌ای بود که تا آن زمان ناشناخته بود. اینک در همه‌جا به‌جای پیادگان سنگین اسلحه که مختص سپاه روم بود و گردونه‌های جنگی با خدمه‌اش که ویژه شیوه جنگی چینی‌ها بود، سوارگان وارد شدند. سوارگان، مسلح به برگستوان یا فقط مجهز به یک کمان، تبدیل به سلاح سرنوشت‌ساز کارزار شدند. سعی شد تا با ایجاد سلاح سواره خودی با این خطر تهدیدآمیز مقابله کنند. اما در کنار تقلید از دشمن، تعمقی بر آنچه شیوه خودی انسانهای باشنده - شهری یا روستایی - بود، ظاهر شد. خط استحکامات طولانی در مرزهای امپراتوری، دیگر قادر به ایفای وظیفه خود نبود. دشمن همیشه در آنها رخنه می‌کرد، اردوگاههای مرزی را پایمال می‌کرد و تاراجگرانه تا اعماق کشور پیش می‌تاخت. حال نیروی مرزی بشدت تقویت گردید و دژهای مستحکم طولانی و منظم در بریتانیا، شمال افریقا، راین، دانوب، و فرات سربرافراشت. آنان در پشت این کمربند متحجر در تلاش حراست از خود بودند و همزمان خود را در مقابل هر دشمن متحرک محصور کردند.

وضع مشابهی در حیطه معنوی ظاهر شد. زمان متأخر یونانی بر زندگی ادبی سده سوم مسلط بود. شکل «بی‌پرده» آن در آن واحد، قالب «تمام عیار» و سبکهای ادبیات عهد باستان را، که بروشنی مرزبندی شده بود، کامل کرده و به ارث برده بود. حاکمیت رمان و فروپاشی قالب، که از آن جدایی‌ناپذیر است. در سده‌ای واحد با دنیای متخاصم برخورد کردند. هرچقدر هم «بیان» آنها متفاوت باشد، در قالب یکدست و متحد بودند. به این ترتیب، آدمی

آنچه را که مشخصه عهد عتیق بود، و از زمانهای دور زیر خاکستر پوشانده شده بود و اینک حدود هزار سالی از آن می‌گذشت، به حیاتی دوباره فراخواند. حال نه برای کمال الگوی فردی بلکه برای الگوی تمام عیار، متعهد، منظم، و ظاهراً قالبی تلاش می‌شد. با شیوه پیکار سواره، اسوارگری، و نبرد تن به تن، سرنوشت پهلوانانه، پایگاه تازه‌ای به دست آورد و همه اینها آغاز کردند تا خود را در قالب شعر بگنجانند. جهانی اسواری، حتی با مفهومی آرمانی، در جوار عهد عتیق کهنسال قرار گرفت؛ زیرا می‌بینیم که سروده پهلوانی گوت‌ها، ترانه‌های شاعران گارامانتی هر دوسوی صحراء رون‌های فنلاندی و حکم منظوم هونی تمامی در این مطلب هماهنگی دارند. در نوشته‌های اولیه عربی، به دنیای تفکر تردید آمیزی برمی‌خوریم که همچون غنچه‌ای ناشکفته در پی شکوفایی بود و می‌بایست خود را در قصیده به نحوی گسترده اما هنوز در قالبی بشدت بسته بازتاب دهد. اگر همه اینها گمراه کننده نباشد، درواقع آغاز اشعار عربی به سده چهارم بازمی‌گردد.

باردیگر جهان باستان احساس خطر می‌کرد. دنیای کهن شتاب داشت تا محدوده‌اش را همزمان مرزبندی و حراست کند اما این بار در حیطه‌ای معنوی و، به زبانی دیگر، در زمان متأخر در محدوده مذهبی. ایزاری که بدان دست یازیدند، تدوین اسناد بنیادین بود. هر آنچه از گذشته بزرگ هنوز خلاق و بارور بود در کتاب نگهداری و ثبت گردید. حتی تلاش می‌کردند تا آنهایی را هم که همچون مانی، فلوپین در زمان حال، تألیف می‌کردند نازدودنی و قانون نامه‌ای بگردانند. نسیمی روح‌نواز به‌طور یکسان آنچه را سپری شده بود و آنچه را هنوز در زمان حال جاری بود، متحول می‌کرد. دفاع و حراست، هر اخلاق و رفتاری را دیکته می‌کرد، و در حیطه نظامی هم وقایع به همان شکل حوزه معنوی و به موازات آن جریان داشت. آنچه استنتاج می‌گردد، پایان یک عصر و آغاز یک عهد نوین است: گذار به قرون وسطی.

۵

به دنبال حقایق تاریخی تعبیر آنها آغاز شد و این امکان فراهم آمد تا همزمانی «کتب» و تدوینشان، نمادی تاریخی گردد. سده سوم، عصر بحران و سقوط جهان باستان، در حیطه معنوی هم نقش خود را بخوبی ایفا کرد.

پیشتر، در سطوری چند به جهان مخالفی که در همین اوان سربرافراشت، اشاره شد. در آن زمان زنجیره‌ای از وقایع که مهاجرت اقوام می‌نامند، شروع شد. تا حال عادت بر این بود که از مهاجرت ژرمن‌ها و اجباراً اعراب سخن بگویند. اما قومی که باقی می‌ماند هون‌ها بودند که

ترتیب و تنظیم آنها، به این دلیل که از منشأ آنها جز احتمالاتی چند اطلاع موثقی نداشتیم، با اشکال مواجه شد. بر طبق شواهد نوگشوده^۱ سالهای اخیر می‌دانیم این قوم از کجا آمده و چه کسانی بودند.

هون‌ها، بنابر زبان، ترک (هرچند این نام را هنوز نداشتند) از مرزهای شمالی چین آمدند: از نواحی اطراف کمان اردو و دریاچه بایکال، یعنی از فراسوی مغولستان. آنها سده‌های آژگار حریف سرسخت چین بودند و تمامی درازای آسیا را پشت سر گذاشتند تا توانستند ژرمن‌های شرق و امپراتوری روم را براندازند. هون‌ها پیش از دیگر اقوام ترک، که موج‌وار به دنبال آنها سرزیر شدند، آغاز به مهاجرت کردند: آوارها، انوگورها، خزرها، پچنگ‌ها، غزاها و کومان‌ها تمامی اینان در تاریخ و ملیت اروپای شرقی ردپای عمیقی به جای گذاشته‌اند.

در گذشته، تهاجم هون‌ها در سال ۳۷۵ را آغاز مهاجرت اقوام می‌دانستند. امروزه محقق است که گذر از دُن و دخول به مرزهای شرقی اروپا، پیش از قرن سوم بوده است. باردیگر این همزمانی مدلل می‌گردد و از نو تبدیل به نمادی تاریخی می‌شود. بازهم اجازه داریم بیفزاییم که برای سومین بار، دورا اروپوس شاهد تعیین‌کننده را به دست داده است.

دورا اروپوس، دژ مرزی روم، در تابستان ۲۶۰، پس از دفاعی سرسختانه، به دست ساسانیان افتاد. فاتحان، این پیروزی را با ضیافت شراب و باج اجباری که از اهالی ستاندند، جشن گرفتند. روی تکه‌های سفال (استراکا) رسیدهایی نوشته شده که به متضررین تحویل داده شده است؛ این شواهد امکان می‌دهد تا به ترکیب سپاه ساسانی نظری بیندازیم. در کنار پارسیان، ایرانیان شمال غربی، ارمنیان، و ترکان با اسم و عنوان دیده می‌شوند. ترک‌ها، چنانچه بر مبنای اشارات مکرر می‌توان حدس زد، هون‌هایی بودند که در قفقاز و شمال آن سکنا داشتند.^۲

سفالینه‌های مکتوب از فاصله کوتاه زمانی تابستان ۲۶۰ و بهار ۲۶۲ سرچشمه می‌گیرد، زیرا در آن زمان، شهر ترک گردید. افزون بر این می‌دانیم که اندک زمانی پیش از این تاریخ، قیصری رومی نیروهای کمکی گوتی را علیه ساسانیان رهبری کرده است. اما شاهان ساسانی نیز بدین کان ذخیره انسانی جنوب روسیه دست یافتند. ساسانیان، در مقابل گوت‌های کمکی رومی، هون‌ها را در رده‌های خود قرار دادند. حتی آن زمان معلوم شد که هون‌ها در جنگاوری برتر هستند. شاپور اول، با کمک رسته‌های هونی، پیروزیهای خویش را علیه روم

1. F. Altheim, *Literatur u. Gesellschaft* 1, 195 f. ; *Aus Späetantike u. Christentum* 70 f; Altheim-Stiehl, *Der erste Auftreten d. Hunnen* 47 f. ; 83f.

2. Altheim-Stiehl, a.O. 9f;

به چنگ آورد. این، نخستین ورود هون‌ها به تاریخ در حال افول جهان باستان است.

۲- مزدک

۱

بحران بزرگی که از اواسط سده سوم امپراتوری روم و کلاً جهان کهن را به تلاطم انداخت، در تاریخ معنویت نیز دوران ساز بوده است که بر جهانبینیهای موجود دو آموزه دیگر را اضافه کرد: نوگردانی فلسفه افلاطونی از جانب یونانیان، و تعالیم مانی و جانشینانش از سوی ایرانیان. هر دو اندیشه بالنسبه همزمان از بطن دو ابر قدرت، همسایگانی دشمن که، در عین حال، هر دو با هم «انوار» و «چشمان جهان» بودند، جوشیدند^۱: امپراتوری روم و شاهنشاهی ساسانیان. همان‌گونه که اینها در عین جدایی به هم پیوسته بودند، نظامهایی هم که از آغاز بدانها تعلق داشت به یکدیگر وابسته بود. زیرا تنها همزمانی نبود که نوافلاطونیان و مانویان را متحد می‌کرد. واقعیت این است که در مورد دوم نیز پذیرش دوباره بخشی از گذشته، پیوند دیگری را تشکیل می‌دهد. همان پیکار آرام ناپذیر پدر بزرگی^۲ با فرمانروای تاریکی، که هسته اصلی اسطوره‌های کیهان‌شناسی مانی را تشکیل می‌دهد، بدون سرمشق زرتشت غیرقابل تصور است. همانند با تجدید حیات افلاطون، در ایران نیز به سستی که جزو بزرگی و ضروریات قوم خودی و فرهنگ خودی شمرده می‌شد بازگشتند و کوشیدند تا آن را بنابر ضروریات زمانی نوگردانند.

البته این بدان معنا است که به رغم آنچه دو نظام آنچنانی را به هم پیوند می‌داد، در جانب دیگر تفاوتهای عمیقی وجود داشت که از هم جدایشان می‌کرد. به همان اندازه که دوگانگی مشخصه تعلیمات مانویان بود، نوافلاطونیان بر یگانگی خداوندگار تأکید می‌ورزیدند. البته اینان از چندگانگی جهان یزدانی که مرده ریگ یونان بود، چشم‌پوشی نکردند^۳ بلکه مفهوم آن را برگرفتند و چندگانگی را به یگانگی بازگرداندند. ارمیس و آفرودیت — در گذشته دونمود^۴ از هم گریزان جهان بودند که در هیپولیت اورپیدس، قهرآلود و آشتی‌ناپذیر بر همدیگر می‌تازند و همستیزیهای اندوهباری را می‌آفرینند — حال به «نیروها» و «کارمایه» همان قدرت ایزدی بدل شده بودند. به همان اندازه کهخدایان کهن از قالب خویش و، بدین

1. Petr.Patr.fr.13, FHG.4, 188.

۲. شواهد در H.Ch.Puech, Le Manichéisme 164 Anm.295.

3. F.Altheim, Aus Spaetantike u. Christentum 56f.

4. Aspekt و در مجموعه برینک مان به نام C.Brinkmann, *Sosiologie und Leben* 179f.

ترتیب، از جوهر ایزدی محروم شدند، بر اهمیت آنچه تمامی آنها را در ذات جامع خود جذب می‌کرد، افزوده شد: ایزد خورشید. اما ایزد خورشید نیز بازتاب رویت‌مند و ابزار آن یگانه‌بزرگی که مافوق او قرار داشت، باقی ماند. کلیت جهان ایزدی در هر می صعودی به‌طور قائم زیردست آن یگانه، به‌عنوان «مثال^۱ اشیاء باشند» قرار گرفته بود.^۲

مانی، به زبان ادبی نوساخته سریانی می‌نوشت. اما او بنابر تبارش نه آرامی بلکه ایرانی بود. حتی نوافلاطونیان، از دور و بر منطقه محدودی برخاستند که آمونیوس ساگاس، هرمیت‌ها، و خود شخص فلوطین مصری بودند؛ فرفوریوس، فنیقی و لونگینوس، کالینیکوس، و آمیلوس سوری بودند؛ یامبلیخوس نامی عربی داشت. بر مبنای این تبار کافی نیست که از شرق امپراتوری روم سخن گوئیم. آسیای صغیر، بویژه کاپادوکیه که در آتیه می‌بایست زادگاه سه آموزگار بزرگ کلیسا باشد، خارج از این محدوده قرار می‌گیرد. حتی نژاد سامی نیز نشانگر تعلق آنها به هم نیست. اما بخوبی پذیرفتنی است که تمامی افراد مذکور از سرزمینهایی که یک‌زمانی می‌بایست پایگاه تک سرشت باوری گردد، برخاستند. شاید شگفت‌آور باشد اما در یک بررسی دقیق‌تر بستگی ذاتی در آن آشکار می‌گردد.

وقتی شورای خالکدون^۳ منشور وحدت غرب امپراتوری، موجود در نامه توموس لئوس کبیر، را پذیرفت، درواقع دو طبیعت مسیح پس از جسمیت وی، با وجود شخصیت واحد او تأیید گردید. در مقابل اتحادیه کنستانتینوپل و روم، دیوسکوروس، بطریق مصر، و اسقفهای پیرامونش مغلوب شدند. یزدان شناسی اسکندریه همیشه در تلاش بود طبیعت خدایی مسیح را بر جنبه انسانی وی برتری دهد. اینچنین بود که یک طرف علیه طرف دیگر به برتری دست یافت و سرانجام کلیسای مصر نماینده تعالیم طبیعت خدایی مسیح، تک سرشت باوری شد؛ و در اینجا بود که تمامی مخالفان منشور سال ۴۵۱ به هم رسیدند: همه آنهايي که در طرد نامه توموس لئوس یکدل بودند. پذیرش خالکدونی منجر به جدایی در مان ناپذیری با مصر و سوریه تک سرشتی شد.

تنها تذکر این نکته ضروری است که تک سرشت‌گرایان موضع، نوافلاطونیان مصری و سوری را پذیرفته و ادامه دادند. آنها تمامی آنچه را که پیش رو داشتند رد نکردند، نه تعدد خدایان کهن اندیشه نوافلاطونی را و نه اقنوم را که در کنار پدر تک سرشت‌گرایان قرار داشت. اما آنها از آنچه در تضاد با یگانگی بود، کاستند تا اینکه یگانگی را در آن نمایان کردند. این همان موضعی است که در نزد نوافلاطونیان و تک سرشت‌گرایان بازتاب می‌یابد و

1. Idee

2. F.Altheim, a.O.19f.

3. Chalkedon

به هیچ وجه تصادفی نیست که هر دو از جانب مصر و سوریه حمایت می‌شوند، تلاش مشتاقانه انسانهای این سرزمینها برای یگانگی به همان اندازه مشخص است که دوگانگی برای ایرانیان. باقی می‌ماند اعراب که اخیراً بر خویشاوندی درونی تک سرشت‌گرایی با اسلام تأکید کرده‌اند. آئوستوخیوس^۱، یکی از اسلاف آموزه تک سرشت‌گرایی، را پیشگام حضرت محمد(ص) قلمداد کرده‌اند. درواقع، اینجا نیز رشد و تکامل، موازی هم پیش می‌رود. پیام حضرت محمد(ص)، مجدداً بر اندیشه وحدانیتی استوار است که بر اساس آن خدا هیچ «انبازی» ندارد. حضرت محمد(ص) خود را با همسایگان و پیشگامان نوافلاطونی و تک سرشت‌گرایی در یک صف قرار می‌دهد. تنها اینکه اعتقاد مذهبی محمد(ص) به آنچه بیش از وی در تلاش و مکاشفه‌اش بودند، قاطعیت بی‌مانندی اعطا می‌کند.

شگفت‌آورتر از همه اینکه نوافلاطونی‌گری بر تفکر ایرانی نیز تأثیر کرد و کاملاً جوهر آن را تغییر شکل داد. آموزه یگانگی خداوندگاری در سرزمینی که همیشه دوگانگی را نمایندگی کرده است، پنجه انداخت. قدرت این آموزه به اندازه‌ای بود که توانست اسطوره‌های کهن ایران را از میدان به در کند و برای مدتی چنین به نظر آمد که در ایران، یگانگی خداوند بر دوگانگی او پیروز خواهد شد.

پیشوایان اندیشه نوافلاطونی پس از بسته شدن مدرسه آتنی در سال ۵۲۹، بیزانس را ترک کردند و به ساسانیان پناه آوردند. آنها امیدوار بودند در آنجا مدینه فاضله‌ای را باز یابند که در آن، عدالت حاکم باشد و فلسفه و سلطنت در کنار یکدیگر و زیردستان مطیع و متواضع باشند. واقعیت تصویری به دست داد که فیلسوفان مهاجر، مرگ در میهن را شرافتمندانه‌تر از زندگی در دربار ساسانی یافتند. خبر آگاثیاس^۲ چنین است. اما آنچه که نه آگاثیاس و نه فیلسوفان مهاجر می‌دانستند، این بود که اندک زمانی پیشتر، تعلیماتی که براساس اندیشه نوافلاطونی استوار بود، انقلابی در ایران ایجاد کرده بود.

بنابر بررسی تاریخی همگانی، مزدک و مزدکیان، که شورش آنها در زمان کواذ اول (۴۹۹-۵۳۱ و ۴۸۸-۴۹۷) نظام اجتماعی و اقتصادی امپراتوری ساسانیان را لرزاند، در حکم پیشگام و جاده صاف کن مرام اشتراکی تلقی می‌شوند. با اینهمه، از پیشتر، نولدکه، که نخستین تحقیق علمی مزدک و تعالیمش را مدیون او هستیم^۳، اشاره می‌کند که وخشور اصلاحگر به دلیل خصایص مذهبی از تمامی جانشینان احتمالی و واقعی متمایز است.^۴ کریستنسن در

1. H.Grégoire, Mélanges ch. Diehl 1, 107f.

2. Agathias, 2, 30-31.

3. Th. Noeldeke, Gesch.d Perser u.Arabier 455f.

4. Th. Noeldeke, a.O.459f.

کتاب جامع خود که هنوز از کتب بنیادی است به نام کواذ اول و کمونسم مزدکی^۱ بدقت درباره این مطلب به پژوهش پرداخته است. او تأکید کرده که تعالیم مزدک بر شالوده‌ای که مانی پی‌افکنده بود، نهاده شده است؛ و نظام مزدک تنها شکلی دیگر و تکوین خاصی از مانویت را نشان می‌دهد.^۲ کریستنسن به دلیل کشف نوشته‌های اصیل مانوی در ترکستان چین، و کلاً به سبب نتایج درخشان تحقیقات مانوی، توانست گامی فراتر از نولدکه به پیش بردارد. جای هیچ شکی نیست که کریستنسن به دستاورد مهمی نایل آمده است. تنها باید این پرسش مطرح گردد که آیا با این توصیف تاریخی - معنوی مزدک، اهم مطلب در مورد وی بیان شده است. اما معلوم خواهد شد که کشف دیگری، که نمی‌توانست بر کریستنسن معلوم باشد - همان‌گونه که پیش از وی کشف نوشته‌های مانوی برای نولدکه نبود - برداشتن یک گام دیگر را به جلو ممکن ساخت. با وجود این، پیشاپیش تصریح می‌شود که این کشف از نتایج کریستنسن بس فراتر می‌رود. این کشف تکه‌ای اصلی از یک نوشته مزدک است یعنی تنها چیزی که منحصرأ باقی مانده است و باید ابتدا به بررسی آن پرداخت. باردیگر این شناسایی را، تا زمانی که از سخن خود مزدک خبردار شویم، مدیون کریستنسن هستیم. اما ترجمه و تعبیر تکه‌ای بازمانده در برگردان عربی، در اثر کریستنسن، مطالب مطلوبی را کنار می‌گذارد. از این گذشته، کریستنسن استنباط لازمه را که سخن از سند اصیلی در میان است نکرده است.

آنچه تا آن زمان در دسترس بود و امروزه نیز هنوز غالباً دست یافتنی است، اخبار فشرده و خلاصه‌ای بود که تعالیم مزدک را بر مبنای مقولات مشخصی همچون اشتراک مال، اشتراک زن، آموزه اصول یا عناصر طبقه‌بندی می‌کرد. چنان طبقه‌بندی می‌تواند برای اهداف مشخصی مفید باشد: آنها دارای مزیت آسان‌سازی و طبقه‌بندی پابرجایی هستند. اما قالب معنوی آموزه، در چنان نوشته‌هایی در خطر نابودی است. این تعالیم تنها آنجایی که در متن شهرستانی، مزدک خود سخن می‌گوید ظاهر می‌گردد. البته همگی به خاطر داریم که وقتی از اخبار فشرده و خلاصه بریدند و آنچه را که در عبارات بازمانده بود ترجیح دادند چه گام حیاتی و مهمی برای پیشبرد فلسفه پیش از سقراط برداشتند. از این لحظه، عصر تازه‌ای در تحقیقات پیش از سقراط آغاز شد. انصراف از اخبار فشرده و خلاصه و توجه به متن، ولو هرچه کوتاه، تضمین می‌کند تا مزدک، خود با ما سخن گوید؛ وظیفه‌ای که پایتتر بدان خواهیم پرداخت.

1. Kgl. Danske Videnskab. Selskab., Hist. filol, Medd IX, 6

نتایج در *L'empire des Sassanides*² 316f. تکرار می‌شود.

2. A. Christensen, a.O. 96f; *L'empire des Sassanides*² 337f.

شهرستانی در کتاب الملل و النحل خویش، گزارشی هم دربارهٔ تعالیم مزدک ارائه کرده است.^۱ او با خبرهای چندی از زندگی مزدک شروع و با گزارش کوتاه و فشرده‌ای آن را دنبال می‌کند و با «حُکِیْتُ» یا «حَکِی»^۲ آغاز و تکمله‌هایی چند ارائه می‌کند. در ابتدا، محمد بن هارون ملقب به ابوعیسی الوراق^۳ با کتاب المقالات خود^۴ به عنوان راوی ظاهر می‌گردد.

بخش سوم با «و رُوِیْتُ عَنْهُ» آغاز می‌شود. آنچه این بخش را از مطالب پیشین متمایز می‌گرداند، تعدد اسامی و مفاهیم ایرانی است که در پس اینها، چنانچه معلوم خواهد شد، صورت پارسی میانه همه‌جا هنوز سوسو می‌زند. با «هو» در «عَنْهُ»، بنابر ارتباط فقط مزدک می‌تواند مدنظر بوده باشد. این روایت، ادعایی را که به خود مصلح بازگردانده شود، برمی‌تاباند. اگرچه نخست در سوم شخص از مزدک سخن گفته می‌شود، هیچ تردیدی نیست که سخنان اصیل وی را پیش رو داریم.^۵ اصطلاح شناسی دلالت بر این ادعا دارد، و جزئیات بی‌شمار، همچنین اصالت اندیشه‌های مطروحه، آن را تأیید می‌کند.^۶ از آنجا که در ابتدا تجانسی سبکی آورده شده است، ارتباط با خبر پیشین استنباط می‌شود و هیچ مغایرتی با این مطلب که تکه یکی از نوشته‌های مزدک، در قالبی به اختصار تجدید نظر شده، فراروی ماست ندارند. با بخش راجع به حروف که با «قَالَ» شروع می‌شود، مزدک به صورت متکلم سخن می‌گوید، یعنی تکه حقیقی ادامه می‌یابد.

آنکه معبود مزدک بود — شاید خدای نور — در عالم اعلیٰ بر کرسی نشسته بر آن هیئت که خسرو در عالم اسفل بر تخت نشیند. قابل ملاحظه است که نام پروردگار ذکر نشده است؛ بعداً در این مورد سخن خواهیم گفت. در محضر او چهار قوه حاضر است که بعداً «قواالروحانیه» نامیده می‌شوند:

۱- قوه تمیز، برابر نهاده با موبدان موبد؛

۲- قوه فهم، برابر نهاده با هیربذ اکبر؛

1. p. 192, 19f, Cureton; Bd.1p.199f. der Bombayer Ausgabe von 1314 H.

۲. آیا همچون کریستنسن A.Christensen, a.O.80 Anm.2 می‌توان چنین پنداشت که مأخذ تغییر کرده است، «حکیت» یا اینکه این سخن دوباره از ابوعیسی الوراق است: «حکی». در این مورد نمی‌توان حکمی کرد.

۳. در اینکه او قبلاً زرتشتی بود (A.Christensen, a.O.79)، شهرستانی، ص ۱۸۸، س ۱۴ نشان می‌دهد؛ مقایسه کنید با: C.Brockelmann, Gesch.d.arab.Lit., Suppl.1, 341; L.Massignon, Enc.d.Islam 4, 1218.

۴. بیرونی، آثار الباقیه، ص ۲۷۷، س ۱۳؛ ص ۲۸۴، س ۲۳؛ زائنانو.

۵. کریستنسن 3 A.Christensen, a.O.80 Anm. مأخذ سومی را نیز فرض می‌کند، "qui prétend citer les paroles même de Mazdak" 6. A. Christensen, a.O.82.

۳- قوه حفظ^۱، برابر نهاده با سپاهبذ؛

۴- قوه سرور، برابر نهاده با رامشگر؛

کریستنسن، رامشگر را نوازنده ترجمه می‌کند. اما توضیح وی به صورت «مسئول تأمین وسایل تفریح» صحیحتر است که با «قوة السرور» مطابقت می‌کند.

این چهار قوه به واسطه هفت تن از وزیران خویش تدبیر هر دو عالم (یدبرون امرالعالمین) می‌کنند. «تلک» در عربی کلاً در «دوردست واقع شده» را در نظر دارد، در نتیجه چهار قوه عالم اعلی را مدنظر دارد؛ و «وزیران خویش» وزیران چهار قوه هستند. وزیران «تدبیر هر دو عالم» (امرالعالمین) یعنی عالم اعلی و اسفل می‌کنند.^۲ زیرا فقط از این طریق است که جمله بعدی روشن می‌گردد، که اگر در هر کس تمامی قوای فوق جمع آید، او در عالم اسفل ربانی می‌شود؛ بعداً در این مورد بحث خواهد شد. هفت وزیر چنین نامیده می‌شوند:

۱- سالار، به پارسی میانه سردار (sarōār)، به معنای رئیس کل؛

۲- پیشکار^۳، به پارسی میانه پیشکار (pēškār)، آنکه نخست عمل می‌کند؛

۳- بالون^۴ نک: بردون (bardvan) پارسی باستان، رئیس؛

۴- بروان، به پارسی میانه پروان (parvān)، انجام دهنده^۵؛

۵- کاردان، به پارسی میانه کاردان (kardān)، کار دهنده؛

۶- دستور، به پارسی میانه دستور (dastavar)، قاضی؛

۷- کودک، به پارسی میانه کُددق (kōḍak / kōḍay)، خرد^۶؛

این هفت وزیر، درون دایره‌ای بر دوازده «روحانی» دایر هستند، و چنین نام دارند:

۱- خواننده، بخوانید: خواننده^۷، به پارسی میانه Xwāḍandar، به معنای خواننده

۲- دهنده، " dahandaγ " ، " دهنده

۳- ستاننده، " stānanday " ، " ستاننده

۱. "La Mémoire": A.Christensen, a.O.81. البته می‌توان hifz نیز خواند، اما بعداً یکسان نهادن با سپاهبذ به دست نمی‌آید.

۲. ترجمه نادرست از هاربروکر (Schahrastāni's Religionpartheien u. Philosophenschulen. Halle 1850-1851) 1, 292 و کریستنسن به پیروی از او.

۳. که ما مقایسه کرده‌ایم، byšk'h u.ae. Oxon. Arab. XLVII Hunt. 158 und XCV Poc.83.

۴. مقایسه کنید با: barəzman اوستایی «بالا».

5. A.Christensen, a.O.81 Anm.2.

۶. جزئیات در Chr.Bartholomae, Altiran.Wb. 472 zu awest Kutaka.

۷. خواننده: O.Szemerényi. Oxon. Arab. XCV.O. کتباً در تاریخ ۵۴/۳/۶ به ما چنین یادآور شد: خواهندخ (xwāhandaγ) صورتی است که برای پارسی میانه انتظار می‌رفت: d مابین دو واکه، اینجا به -h- بدل می‌شود؛ دهند از da-dā «دادن».

۴- برنده،	"	baranday	، به معنای برنده
۵- خورنده،	"	Xuaranday	، " خورنده
۶- دونده، بخوانید: درنده	"	darandoy	، " دربردارنده
۷- خیزنده،	"	xēzanday	، " خیزبردارنده
۸- کشنده،	"	kišanday (kašanday)	، " کشت کننده ^۱
۹- زننده، بخوانید: رزنده ^۲	"	raḍanday	، " آماده کننده ^۳
۱۰- کننده،	"	kunanday	، " کننده
۱۱- آینده و شونده،	"	āyanday , šavanday	، " نزدیک و دور شونده
۱۲- باینده،	"	pāyanday	، " پاینده یا دوام آورنده ^۴

همچنانکه ذات والای نورانی در عالم اعلی، در خسرو، عین تصویر خود را در عالم اسفل دارد، به همین ترتیب نیز چهار قوه روحانی، نظیر خود یعنی موبدان موبد، هیربذ بزرگ، سپاهبذ و رامشگر را در عالم اسفل دارند. هفت وزیری که فرودست تر هستند، تدبیر هر دو عالم، عالم اعلی و اسفل، می کنند. اما اینکه عملکرد ارتباطی دوازده روحانی با آن چگونه بوده است مطلبی عنوان نمی شود. اما آدمی می تواند آنها را نیز همچون وزیران در هر دو عالم، اعلی و اسفل، تصور کند.

باشد تا شرح جزئیات را با موجودات روحانی آغاز کنیم. ساخت دستوری آنها همه جا یکسان است: آنها وجه وصفی معلوم افعالی هستند که عملی را بیان می کنند. بدین ترتیب، موجودات روحانی عمل کننده، مغایر با چهار قوه که پویایی معنوی *δυνάμεις* و، در نتیجه، بعد روحانی ذات والای نورانی را نشان می دهند، هستند. بنابراین، قطبیتی از نمود و کشش، ایستایی و پویایی، بودن و شدن به وجود می آید و این اصل صفات متضاده^۵ در نزد وزیران نیز مشاهده خواهد شد.

اسامی موجودات روحانی، برخلاف نام قوه ها، با اصطلاحهای اصیل ایرانی آورده شده است. در تشریح جزئیات غالباً از متن کریستنسن دور شده و در سه مورد تصحیحی جزئی انجام گرفته است. این عمل اغلب تنها حروف و بویژه آنهایی را دربرمی گیرد که بنابر تجربه،

۱. در مورد کشیدن فارسی جدید، کرش karš اوستایی «شخم زدن» نک:

H.S.Nyberg, *Hilfsbuch des pehlevi* 2, 128; Chr.Bartholomae, *Altiran. Wb.* 457.

2. Wlydh: Oxon. Arab. XLVII

۳. در مورد راد (rād-) اوستایی، «آماده کردن»: Chr.Bartholomae, a.O.1520f، مقایسه کنید با: rādenītan پارسی میانه.

4. A. Christensen, a.O.81: "celui qui reste"

5. J. Friedlaender, *JAOS.* 29, 116; F.Meier, *Art.Asiae* 16, 149.

تغییرشان در خط عربی به آسانی اتفاق می‌افتد: ذ (n) با ذ (d)، و (w) و ز با ر. این تغییرات به نظر ما ضروری بود زیرا تنها از این طریق است که آرایش موجودات روحانی معنی‌دار می‌گردد. حال روشن می‌گردد که هر دوی این روحانیون زوجی از معادلها را تشکیل می‌دهند و این چنین در مقابل هم قرار می‌گیرند: خواستن و دادن، ستاندن و داشتن، خوردن و نگهداری، رشد محصول و کشت زمین، آمادگی و عمل، حرکت (زیرا رفتن و آمدن را می‌توانیم با این اصطلاح کلی بیان کنیم) و ایستایی. بدین ترتیب، دوازده روحانی ضروری، برخلاف کریستنسن^۱ و تأکید بر عدد سیزده در آغاز خبر، به‌دست می‌آید.

حتی وزیران براساس این اصل تنظیم شده‌اند، با این تفاوت که دهنده، بالنده، و نگهدارنده در یک سو و مصرف‌کننده و خورنده در جانب مقابل قرار نمی‌گیرد بلکه ذات والا و اندیشنده در کنار عمل‌کننده و اجراکننده و قضاوت‌کننده قرار می‌گیرد، و به بیان بهتر، فکر و عمل از هم متمایز می‌گردد. همان قطبیتی که در مقایسه قوا و روحانیون محقق شده بود، از نو پدیدار می‌گردد؛ و فراتر از این، این اصل در تمامی گروه وزیران جریان دارد. تنها هفتمین وزیر، «کودک»، در این نظم جای نمی‌گیرد. بلکه به‌عنوان فرودست‌ترین عضو (به همین علت نیز نامیده می‌شود)، دوازده موجود روحانی را که در مقایسه با وزیران، نظام فروتری را تشکیل می‌دهند رهبری می‌کند. زیرا موجودات روحانی نه در تنش فکر و عمل بلکه در تولید و مصرف مادی خود را نشان می‌دهند. از دیگر سو وزیران اولی، سومی، و پنجمی که عملی فکری را بیان می‌کنند، مستقیماً به قوایی می‌انجامند که به تخت ذات والای نورانی نزدیک هستند.

در اینجا نظامی پایگاهی - سلسله مراتبی تشخیص داده می‌شود: در بالاترین مکان، خدا یا نور؛ در برابر او چهار قوا؛ سپس هفت وزیر، متفاوت از هم بر مبنای فکر و عمل؛ سرانجام موجودات روحانی که حتی اینها نیز بر مبنای مصرف و تولید از هم متمایز هستند. اینجا تسلسلی معلوم می‌گردد که از نور و جنبه‌های معنویت به تفکر و عمل، ارضای مایحتاج زندگی تا دستیابی مادی بدان، نزول می‌کند. هر چقدر که طبقات فوق بالاتر قرار دارند به همان اندازه نورانیتر و روحانیتر هستند، و به همان اندازه نیز نابتر: اندیشه‌ای در خود ساکن. اما هرچقدر طبقات پایستر می‌رود، به همان اندازه بیشتر به محدوده مادیات، و در نتیجه عمل، نزدیکتر می‌شود.

جمله دیگری به دنبال می‌آید که کریستنسن^۲ چنین ترجمه می‌کند: «در هر انسانی این چهار

۱. a.O.81 Anm.4.Oxon.Arab.XCV. فاقد شماره ۱۰، روحانیون است.

2. a.O.81f

در رابطه تنگاتنگ با هاربروکر، a.O.1,292.Th.Haarbruecker.

قوه مجتمع است و آن هفت و دوازده در عالم سفلی مسلط هستند و اجبار از آنها سلب گشته است.^۱ این ترجمه بنابر قواعد زبان عربی، غیر قابل درک و علاوه بر این بی معنی است. ترجمه فقط چنین می تواند باشد: «هر انسانی که در او این چهار قوه و هفت وزیر و دوازده موجود روحانی جمع آیند، او در همین عالم سفلی ربانی^۱ می شود و تکلیف (دنیوی) از وی برخیزد.» جهان در میان نیروها و قوه های تکی بی شماری تقسیم شده است. آنها فرمان می رانند و محدوده های فوق الذکر را نظم می دهند؛ آنها در جهات مختلفی فعال هستند. اما اگر یک بار همگی اینها در انسانی جمع آیند، وحدتی به وجود می آید که هر انحرافی را طرد و انسان را به سوی خدا رهنمون می کند.

حال اندیشه نوی با «قال» شروع می شود. خسرو در عالم اعلی، چنین آورده می شود، تدبیر به حروف می کند که از مجموع آنها «اسم اعظم» (خدای نور) حاصل می گردد. پیشتر از نام خسرو برای ملک عالم اسفل (خسرو بل العالم الاسفل) استفاده شد و خدای عالم اعلی بی نام (معبود هو) باقی ماند. حتی حالا هم سرور عالم اعلی بی نام ذکر می گردد. در عوض به جایش کنایه «خسرو عالم اعلی» می نشیند. در اینجا تنها می تواند چنین ادراک شود که با آن، همان سرور بی نام عالم اعلی مد نظر است که با «خسرو عالم اسفل» مطابقت می کند. سر حروف که با آنها تدبیر عالم می کند، کلاً بر انسانها پوشیده می ماند. با اینهمه، آنکه بتواند تصویری از این حروف بکند (مَنْ تَصَوَّرَ مِنْ تِلْكَ الْحُرُوفِ شَيْءً) سر اعظم بر او گشاده و ظاهر می گردد. حال روشن می شود که چرا سرور عالم اعلی بی نام ذکر می شود، زیرا تنها آنکه به سر اعظم دست یافته، می تواند نام او را بداند و چنان فرزانه ای هرگز معرفت خویش را فاش نخواهد کرد. برعکس، هر کسی از سر اعظم محروم ماند، در مقابل چهار قوه معنوی (فی مقابله القوا الربیع) در کوری جهل مقابل قوه تمیز، در فراموشی (نسیان) مقابل فهم، در کند طبعی (بلاده) مقابل حافظه، و در غم مقابل سرور بماند.

در اینجا تشابهی با آنچه پیشتر عنوان شد تشخیص می دهیم. همچنانکه اگر در هر انسانی این قوا جمع آیند، خدایگونه می تواند شود، پس آنکه مفهوم حروف را بداند، بر سر اعظم معرفت یافته است.

۳

در تعبیر و تأویل تکه، کلمه به کلمه گفتار شهرستانی را دنبال کرده ایم. توضیح داده شد چه

۱. هر دو دست نوشته اکسفورد، ریان می آورند.

چیزی در آنجا قرار دارد و چگونه قرار دارد. با اینهمه، نمی‌توان کتمان کرد که رشته‌ای از ناهمگونیها این تصوّر را ایجاد می‌کند که مبدا متن مقطع و، در نتیجه، نامنسجم را پیش رو داریم. در ابتدا سرور بی‌نام عالم اعلی و خسرو عالم اسفل، چهار قوه عالم اعلی و چهار مقام عالی رتبه عالم اسفل با هم مطابقت دارند. اما در هفت وزیر و دوازده موجود روحانی نیز همین جدایی مابین دو عالم انتظار می‌رود. نامیدن وزیر برای عالم اسفل به همان اندازه مناسب است که موجودات روحانی برای عالم اعلی. اما گویی از این مشکل خلاصی نیست که در هر دو مورد تنها یک اصطلاح برای هر گروه زوج مورد نظر قید شده است. افزون بر این نام قوا، یعنی عالم اعلی، عربی و مقامات عالی رتبه عالم اسفل فارسی میانه است. متعاقب آن سرور عالم اعلی تنها با «معبود هو» ذکر می‌گردد، در صورتی که خسرو بر عالم اسفل فرمان می‌راند. اسامی تک تک وزیران و موجودات روحانی کلاً به صورت پارسی میانه نمایانده می‌شوند، در حالی که طبقه هر یک به عربی نامیده شده است. به دنبال تسلسل فکری جاری می‌بایست چنین استنباط شود که وزیران به صورت کلی و تکی به عالم اسفل تعلق دارند و طرف مقابل آنها در عالم اعلی غایب است. برعکس، روحانیون به طور کلی به عالم اعلی تعلق دارند اما تک حلقه‌های قرینه حذف شده است. برخلاف این، شخص می‌توانست اسامی فارسی میانه موجودات روحانی را به عالم اسفل اختصاص دهد، اما اصطلاح کلی آنها ساقط و به وسیله روحانیون، که در واقع به عالم اعلی تعلق دارد، جایگزین شده است.

سرانجام، آخرین مشکل: کریستنسن^۱ یادآور شده است که عدد هفت با هفت سیاره و عدد دوازده با شماره دوازده صور فلکی منطقه البروج مطابقت می‌کند. البته این مطلب محقق خواهد شد. اما اگر بیانگاریم که سیارات در درون منطقه البروج می‌چرخند، بنابراین همین فکر (هذه سبعة تدور فی اثنی عشر روحانیون)^۲ در مورد وزیران و موجودات روحانی ناموزون و، در عین حال، نامعقول نیز تجلی می‌یابد.

همین اندازه برای تفسیر این تکه بسنده است. حال می‌بایست در تلاش نظم تاریخی آن باشیم.

نخست این پرسش که چه کسی با خسرو عالم اسفل، تصویر مشابه خدای نور بی‌نام در عالم اعلی، مدنظر می‌توانست باشد، سربرمی‌افرازد. البته به هیچ وجه سخنی از همعصر مزدک و دارنده این نام، خسرو انوشروان (۵۷۹-۵۳۱) آتی، در میان نیست. زیرا مزدک بدشواری می‌تواند سرسخت‌ترین دشمن خود را، که بعداً شخص پیامبر و هزاران تن از پیروانش را

1. A. Christensen, a.O.102.

۲. ما شکل تصحیح شده را می‌آوریم.

کشت، به گونه‌ای محترمانه بنامد. علاوه بر این، مزدک پیش از جلوس خسرو بر تخت (اواخر سال ۵۲۸ یا اوایل ۵۲۹)^۱ کشته شد؛ بنابراین، هنوز خسرو را به شاهی نمی‌شناخت. سرانجام تکه‌ما خود نشان می‌دهد که نوشته مذکور پیش از پادشاهی انوشروان نگاشته شده و ذکر تنها یک سپاهبذ ثابت می‌کند که برای مزدک فقط «سپاهبذ کشور» موجودیت داشت و مقام او هنوز به چهار سپاهبذ، که انتصاب آنها یکی از اولین اقدامات حکومتی انوشروان را تشکیل می‌داد، تقسیم نشده بود.^۲ خسرو می‌تواند فقط به معنای مظهر شاه ایران، و نه دارنده خصوصی از این نام، باشد. او می‌تواند نظیر «کسری» عربی، که برای تمامی شاهان ساسانی معمول است، باشد. اما کسری برای نامیدن شاهان ساسانی، پیش از ظهور بزرگترین آنها، خسرو اول و دوم که بدین نام شکوه خاصی دادند، بدشواری قابل تصور است. باردیگر با مشکلی روبه‌رو هستیم که مزدک از عنوانی استفاده می‌کند که اصولاً نمی‌توانست آن را خارج از عصر خویش به کار گیرد.

راه‌حل را نکته‌ای از این خرداذبه، که نادیده گرفته شده است، معلوم می‌کند. در فصلی که از القاب شاهان خراسان و خاور سخن می‌رود، شاه خوارزم به صورت خسرو خوارزم^۳ قید می‌شود. بنابراین، خسرو عنوان فرمانروایی بود که در سنگنبشته پایکولی یا بایقلی^۴ (بخش پارتی) به عنوان خوارزمان شاه (hwrzmn mlk' = hū(ā)razm(ā)n šāh) ظاهر می‌گردد. خوارزم، اگر از مدت زمانی کوتاه در زمان بهرام گور چشم‌پوشی کنیم^۵، هرگز زیر سلطه ساسانیان نبود. بویژه نه خسرو اول و نه خسرو دوم، هیچ‌گونه حاکمیتی بر این سرزمین اعمال نکرده‌اند. از این رو، عنوان خسرو نمی‌تواند از آنان اخذ شده باشد. اما بخوبی — و توسط بلندآوازه‌ترین فرد — آگاهییم که شاهی اسطوره‌ای در خوارزم این نام را داشته است. بیرونی^۶، خوارزمی الاصل، از کیخسرو به عنوان اولین فرمانروای خوارزم در سرآغاز تمام سلسله‌ها نام می‌برد. عنوان برای جانشینان تاریخی خوارزم، از این نخستین شهریار (Urkoenig) برگرفته شده است.

از این رو، مزدک نمونه را نه از ساسانیان بلکه از فرمانروایان سرزمینی خارج از محدوده ساسانیان، خوارزم واقع در دوردست‌های شمال، می‌آورد. این مطلب به همان اندازه چشمگیر

1. A.Christensen, a.O.124f.

۲. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۹۴، ص ۵ دینوری، ص ۶۹، ص ۱۱ Th.Noeldeke, a.O.155 Anm.2.


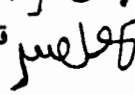
۳. ابن خرداذبه، ص ۴۰، ص ۲، دگوبه. ۴. همان، ص ۴۲.

5. E.Sachau, SBAK Wien 73, 505f

بر مبنای خبری از بیهقی که به کتاب گمشده تاریخ خوارزم بیرونی باز می‌گردد.

۶. بیرونی، آثار الباقیه. ص ۳۵، ص ۹، زاخانو.

است که کواذ اول، حداقل برای مدتی، پیرو مزدک بود یا، به هر حال، به منزله فردی مزدکی به حساب می‌آمد. چه عاملی باعث شده تا چنان نمونه شاهی را انتخاب کند، تنها می‌تواند در این نکته جست‌وجو شود که پادشاهی خوارزم برای مزدک و نیوشایانش ملموس بود. به زبانی دیگر، مزدک خود از خوارزم یا همسایگی آن بود و برای نخستین بار در آنجا ظهور کرد.

البته این انگاره نظر متداول را نقض می‌کند. چنانچه اجازه داشته باشیم از تبریز یا استخر چشم‌پوشی کنیم^۱، تا حال فقط گزارش طبری^۲، که بنابر نظر او مزدک در مدریه زاده شده بود، از اعتبار خاصی برخوردار است و تردید تنها در این است که این محل در کجا قابل جست‌وجو است. نولدکه^۳ سوسیانا را پیشنهاد می‌کند در حالی که کریستنسن آن را در محل کوت الاماره امروزی^۴ جست‌وجو می‌کند. با اینهمه، نولدکه نظر خود را فقط به حدس (و بحق) ارائه می‌دهد و برابر نهادن مدریه، در نسخه بدل مدریه^۵ با مازرایا، چنانچه کریستنسن پیشنهاد می‌کند، بنابر دلایل خط شناختی نامحتمل است. شاید تعمق و تأمل دیگری به هدف انجامد. نامی که طبری ارائه می‌کند، بنابر پذیرش همگان، به کتاب خدای نامک ساسانی باز می‌گردد.^۶ از این رو، شایسته است که آن را به رسم الخط پهلوی برگردانیم و نتیجه را در حکم کلمه روایت شده منظور نماییم. در عین حال، باید از تمامی علائم فرعی نقطه‌ها، که افزوده نسخ عرب است، چشم‌پوشی شود. بنابراین، سرآغاز را مدریه، مدریه تشکیل داد که در رسم الخط پهلوی از آن ، با $yh = 3$ در آخر کلمه حاصل می‌آید.^۷ با جزئی‌ترین تغییر به صورت  قابل قرائت است و بدین ترتیب $mwrgr =$ مرغاب^۸ به دست می‌آید.

البته مرغاب بسیار دورتر از سوسیانا و عراق می‌رود، و ما را به قلب خراسان، که از شمال خاوری با سغد و از جانب شمال با خوارزم هم‌مرز است، می‌رساند. تازه اخبار دیگری هم، که تا حال التفاتی بدانها نشده است، به این محل اشاره می‌کند. بلعمی مزدک را از نیشابور^۹ و

۱. مراجع به استدلالهای این مطلب نک: A.Christensen, a.O.99f. شکل نام برمینی کریستنسن آورده شده است. لیتمان در نامه مورخه ۵۴/۳/۶ خود به ما می‌نویسد: «قرائت مرغاب داهیان است و به هدف راستین اثبات می‌کند. محلی را که کریستنسن پیشنهاد کرده، در نقشه‌ها کوت الاماره نوشته شده است. البته فکر می‌کنم که ۳۸ سال پیش اماره کردم. اما در این مورد دیگر مطمئن نیستم. بخش نخست نام کوت است: محلی بدین نام از زمانهای قدیمی در بابل معلوم می‌باشد.»

۲. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۹۳، س ۱۰. نه المدریه، آن گونه که کریستنسن می‌نویسد (a.O.99). قبل از کریستنسن، نادوستی در نزد نولدکه Th.Noeldeke, a.O.457.

3. Th. Noeldeke a.O.154 Anm.3; vgl.457.

4. a.O.100.

۵. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۹۳. Adnotatione.

6. A.Christensen, a.O.28f.

7. H.S.Nyberg, *Hilfsbuch d. Pehlevi* 1, 4 Obs.2.

۸. زیرا حروف متصل (لیگاتور) yh - طبعاً ab - نیز می‌تواند خوانده شود. در مورد w متصل به ch نک: H.S.Nyberg, a.O.1, 6 Obs.3.

دیگران از نسا می‌دانند، راوی اصلی آخرین خبر بیرونی^۱ است که شخصاً خوارزمی و از این رو مرجعی صلاحیت‌دار بوده، و، در نتیجه، برخلاف نظر وی بدشواری ادعایی می‌توان کرد. نولدکه^۲ نسا را، که شاو^۳ بنادرست نسا (Nasā) خواند (Nisaia) نسا یا پارتاونسا (Parthaunisa کهن)، به مثابه برگرداندهٔ فسا، زادگاه بنیانگذار دومین فرقه یعنی زرتشت، تلقی کرده است.^۴ این تلقی اندک محتمل، پیشاپیش بنا بر این واقعیت که مرغاب، نیشابور، و نسا به منطقهٔ واحدی تعلق دارند، حذف می‌گردد. اینها متقابلاً همدیگر را تأیید می‌کنند و همراه با تظاهر خسرو در تکهٔ مورد نظر ما حدسمان به یقین مبدل می‌شود که مزدک در شمالترین نقاط خراسان دیده به جهان گشوده است. تنها با چنان فرضیه‌ای است که نامیدن خوارزم شاه به عنوان نمونهٔ فرمانروا، تصویر مشابه زمینی خدای نور، قابل درک می‌گردد.

۴

کریستنسن دربارهٔ ارتباط میان تعالیم مزدک و مانی بررسی‌هایی انجام داده است.^۵ این نزدیکی از تضاد دو اصل، جهان تاریکی و روشنایی (نور و ظلمت)، فراتر رفته تا جزئیات و بویژه اصطلاح‌شناسی گسترش می‌یابد. حتی شمارش رده‌ها و گروه‌های طولانی موجودات یزدانی، که نام و کارکردشان به طریقی طولانی و نفس‌گیر مشخص شده، شبیه آیین مانی است. اما به هیچ وجه نباید به صرف این دلایل مزدک را دنباله‌روی سادهٔ مانی دانست. تازه در آموزهٔ عناصر است که اختلافاتی ظاهر می‌گردد. مانی به پنج عنصر قائل است، در حالی که مزدک، به پیروی از شهرستانی، فقط سه عنصر می‌شناسد. اما در مورد طبقه‌بندی به قوا، وزیران و موجودات روحانی، با اینکه نزدیکی‌هایی با آیین مانی دارد، در کل نمی‌توان نظیری برای آن در تعالیم مانویت پیدا کرد. در مورد تعلیم اعداد نیز وضع به همین ترتیب است و فقط در آیین مزدک است که این ویژگی به چشم می‌آید.

اما تفاوت بویژه از این مطلب معلوم می‌گردد که مانی، پدر بزرگی را مقابل ملک ظلمت قرار می‌دهد، در حالی که در آموزهٔ مزدک دومی نظیر ندارد. همچنین جنگ پایان‌ناپذیر تاریکی و روشنایی، خیر و شر که رکن اساسی تعالیم مانی است، غایب است. ذات والای

9. Trad. Zotenberg, 2, 142 f.

۱. بیرونی، آثار الباقیه. ص ۲۰۹، س ۱۱، زائاثو.

2. Th.Noeldeke.a.O.457 Anm.3.

3. E. Schau

۴. مقایسه کنید با: طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۹۳، س ۸.

5. A.Christensen, a.O.101f.; 102 Anm. 1-2; *Empire des Sassanides*² 340f. ; 341 Anm. 1 und 3; 342 Anm 1.

نورانی مزدک، و هر آنچه در نزدیکی اوست، جنگجو یا کلاً عمل کننده نیست بلکه در خود و به صورت باشنده‌ای ناملموس و بعید می‌باشد. تازه در پایه هر عمل کنندگان ظاهر می‌گردند: در شماری فزاینده هر اندازه که از رأس هرم دور می‌شوند، بدون استثنا زیردست نیروهای باشنده قرار می‌گیرند.

شهرستانی با استناد از الوراق مؤکداً یادآور می‌شود که تعالیم مزدک موافق قول اکثر مانویان است. این گفته بویژه در مورد دو اصل نور و ظلمت صادق است. «الا آنکه مزدک گوید که افعال نور به قصد و اختیار است و افعال ظلمت به خبط و اتفاق؛ و نور، عالم و صاحب حس است؛ و ظلمت، جاهل و نایبنا است؛ و مزاج دو اصل بر اتفاق و خبط بود، نه به قصد و اختیار و خلاص نور از ظلمت هم به خبط و اتفاق است نه به اختیار».

نولدکه^۱ برای نخستین بار اشاره کرده است که مالالا^۲، کواذ اول را *Δαράσθενος* «دریستنوس»^۳ می‌نامد و فرقه مانوی خاصی به نزد همین مؤلف به صورت «فرقه دریست اینان» *τὸν (δὸγμα) τῶν Δα ἰσθενῶν* ظاهر می‌شود.^۴ مالالا، خود این نام را «فرقه آگاتو» تفسیر می‌کند.^۵ نولدکه هم در این اصطلاح عمومی، «درست دین»، *darazd-dēn=οὐδὸδοξος* را تشخیص داده و آن را نام فرقه‌ای که مزدک نیز بدان تعلق داشت، دانسته است.

این نظر از جانب کریستنسن^۶ پذیرفته شد. او نیز *Δαράσθενος*، *τῶν Δαἰσθενῶν* را «دریست دینان» تعبیر می‌کند. علاوه بر این، معتقد است که لقب کواذ اول موجود در مالالا، وی را به منزله طرفدار مزدک می‌نمایاند و بدین نحو دریست دینان می‌توانند به مثابه پیروان وی به حساب آیند. آنچه کریستنسن به نظریات نولدکه افزوده است^۷، یا بسیار اندک است یا اصلاً قانع کننده نیست. اما اصل توضیح وی، بویژه آنجا که با نولدکه مطابقت می‌کند، پابرجا می‌ماند و برای ما نیز نقطه آغازین را تشکیل می‌دهد.

مالالا گزارش می‌کند که در زمان دیوکلسین، بوندوس مانوی در روم ظهور کرد. او از آموزه مانی رو برگردانده و چنین تعلیم می‌داد که خدای نیکی با خدای شر جنگیده و بر وی

1. Th.Noeldeke, a.O.457 Anm.1.

2. 429, 11f.

3. Darastenos

4. 309, 19f.

۵. شنک گراف از خبر مالالا، ص ۳۰۹، س ۱۹، به هیچ وجه نتوانسته در A.SchenkGraf v.Stouffenberg, D.roem. Kaiserzeit ارتباطی با خبر دیگر مالالا. 404f برقرار سازد. او نه ارتباط دو محل را دریافته است و نه از توضیحات مختصر نولدکه و کریستنسن اطلاع داشت.

6. A.Christensen, a.O.18; 96f.

۷. همچون یکی دانستن بوندوس و زرتشت a.O.98f، و تلاشی که نامهای گزارش شده مالالا را، در املاي غلط مؤلفان عرب باز پیدا می‌کند a.O.97f.

فاتح آمده است. از این رو، می‌بایست خدای نیکی به منزله پیروزگر ستایش شود. بعداً بوندوس به ایران نقل مکان کرده و در آنجا به اشاعه تعالیم خود پرداخته است. براستی عقیده بوندوس با مزدک در این قضیه که خدای شر و ملک ظلمت از پیکار بیرون رفته است، یکی است. بنابراین، تا حدودی پذیرفتنی است که در تعالیم مزدک، آموزه سلف وی بوندوس، ادامه داشت. البته با این مطلب چیزی به دست نمی‌آید، زیرا از تعالیم و خود شخص بوندوس مندرج در مالالا بدشواری چیز خاصی دستگیرمان می‌شود. در اینجا به نظر می‌آید نامی که تا حال در این ارتباط مورد توجه قرار نگرفته یعنی بوذ (Būd) سریانی، مدد رسان باشد.

در فهرست مؤلفانی که عبدیشوع بن بریخا، بر وزن افرم^۱، بعد از سال ۱۳۱۵ تا ۱۳۱۶، تألیف کرده^۲ از بوذ به عنوان مترجم کلیل و دمنه از هندی به سریانی نام می‌برد.^۳ براحتی می‌توان دریافت که این خبر تا چه اندازه نادرست است، زیرا ترجمه کهن سریانی از متن پارسی میانه برگردانده شده که آن هم به برزویه طبیب بازمی‌گردد. از این رو، در این مورد خاص برای نویسندگی بوذ اهمیتی قائل نیستیم و از تعیین قدمت آن نیز صرف نظر می‌کنیم. حداکثر بهره‌ای که از آن می‌توان برد این است که نام بوذ، هنوز هم در عهد متأخر ساسانیان مشهور بوده و، در نتیجه، می‌توان کتابی را بدو منتسب کرد.

علاوه بر این، نوشته‌های منتسب به او، به گونه دیگری هستند. از جمله خطابه‌ای علیه مانویان و مرقیون، و نیز ملاحظاتی (شرحی) درباره القاتومگای مابعدالطبیعه ارسطو. اگر سه اثر فوق را با هم جمع کنیم، به احتمال قریب به یقین آنها به شخصی نوافلاطونی و عصری اشاره می‌کنند که در آن رساله‌های فلوطین علیه گنوستیکرها، که تا امروز باقی است، اسکندر لیکوپولی علیه مانویان، و فرفور یوس بر ضد مسیحیان نوشته شد. توّسل به فلسفه ارسطو را از نو می‌توان در اثر فرفور یوس دید. این امر به نیمه دوم سده سوم بازمی‌گردد. بنابراین، با بوندوس مالالا جور درمی‌آید (Brooks. Chro.min.2, 59, 1f)، بروکس در آن مورد تنها این را می‌داند که اسکوتیانوس «الحاد امیدوکلس و فیثاغورث» را در میان مسیحیان مصر پراکند. حال به اشکال مختلف این نام می‌پردازیم. شاید budhá = «حکیم» (F.Justi, Iran. Namensb. 71r) برای نام مترجمی احتمالی از زبان هندی مناسب باشد اما برای کسی که به مخالفت با مانویان، همچنین مرقیون، برخاست و شارح ارسطو بود، جور در نمی‌آید. از آنجا

1. Afrem

۲. J.S.Assemani, Biblioth. Orient. Clementino-vatic (1719-28) III, 325f و برای سالیانی نک:

۳. همان.

A.Baumstark. Gesch ichte der syr. lit.325 Anm 2. III, 219,125

که بوندوس عازم ایران شده، شاید ایرانی بوده باشد. اشکال نام بنداد (Bundād) در جوار ونداد (Windād)، ونده‌فرنه^۱ در کنار Ὑνδοφέρρου (اندُفرو)، [ονδοφέρρου (گندُفرو)^۲ را در دست داریم و، از این رو، شاید بوندوس بتواند در کنار بندویه، وندویه قرار گیرد. با همسانی (Assimilation) که در سریانی معمول است (Th.Noeldeke, 28.) Kurzgef.syr. Gramm^۲.21f. شاید Bund به Budd تغییر کرده باشد. از آنجا که Budd به صورت bwd پلنه (plene) نوشته می‌شد، از آن قرائت نادرست Būd حاصل شده است.

فرقی نمی‌کند که آیا تسلسل فکری فوق پذیرفته گردد یا نه: به نظر می‌آید بوندوس نوافلاطونی بوده باشد. حال در سخن از تعالیم بوندوس و مزدک زمانی می‌توانیم از دایره احتمالات گامی فراتر نهیم که در صدد برآیم تا مضمون تکهٔ اصیل مزدک را در پیوند تاریخ معنویت قرار دهیم.

در اینجا دو تأویل بلافاصله بازتاب می‌یابد. نخست اینکه با حذف ملک ظلمت، نظام التقاطی مانی متفی می‌گردد. اگرچه هنوز تضاد جهان اعلی و اسفل، نور و ظلمت، موجود است، کل نظام در آنچه مزدک «می‌پرستید» (شهرستانی: معبود هو) و آنچه پیش از او بوندوس به مثابه پیروزگر شایسته «ستایش» می‌دانست، فراز شکوهمندی پیدا می‌کند. دو دیگر ارزیابی برتر و مطلق تمامی آن چیزی است که روحانی، اندیشنده، در خود ساکن و طراح – در مقابل عمل‌کننده – است، و کراراً بدانها اشاره شده است. هر دو ذاتاً به هم مربوط هستند. زیرا رفع پیکار پایان‌ناپذیر مابین دو اصل مانی، نه تنها دوگانگی بلکه ستیز فعال را به عنوان مقولهٔ جامع همه در برگرفته کنار می‌گذارد. اما هر دو اینها به نوافلاطونی متفی می‌شود.

گواه اول را بررسی انجام شدهٔ قبلی نشان می‌دهد که مزدک، نام خدای نورش را هرگز ذکر نمی‌کند. او خدای کیهان را مانده است که مدیحه سرایی از سال ۳۱۳ درباره‌اش می‌گوید:^۳ quem . . . te ipse dici velis, scire non possumus οὐνόματος οὐ προσδίδται و هرمتی‌ها،^۴ οὐνόματος χρείττων^۵ ἄρρητος (آرتوس) است. در اینجا اصطلاح‌شناسی نوافلاطونی را همه‌جا پیش رو داریم. اما به هیچ وجه بدینجا ختم نمی‌شود.

1. Windafarnah

2. F.Justi, a.O.369.

3. 9, 26.

4. 1, 298 Scott aus Lactant., div. inst.4, 614.

5. 1, 162,26; vgl.14; 156,20.

6. 1, 536 fr. 11.

بتازگی به رساله فرفوریس درباره خورشید، بازیافته از ماکروبیوس^۱ و سخنرانی ژولیان در مورد هلیوس شاه^۲، برخورده ایم. این رساله، پیش از سال ۲۶۳ و قبل از آنکه فرفوریس به روم برود تا در حلقه مریدان پلوتین وارد شود^۳، نگاشته شده است. افکاری که فرفوریس در نوشته اش عرضه کرد و عواقبی که داشت در تکه مزدک بازتاب می یابد، زیرا همانند سرور نور مزدک، خورشید نیز در رساله فرفوریس رفیعترین پایگاه را اشغال می کند. خورشید تصویر مرئی^۴ خداوندگاری = یا نتوس^۵ (چ = νοῦς) یزدانی است. این نتوس یزدانی، خود بی نام و نامرئی، خویشان را در خورشید که واسطه میان او و مابقی عالم است آشکار می کند. با نتوس و خورشید، سلسله مراتبی یزدانی، که با پایگان مزدک مطابقت دارد، آغاز می شود. با وجود این، مقدماً بایستی چهار قوه کنار گذاشته شود. اما در هفت وزیر، هفت سیاره، و در دوازده موجود روحانی که وزیران بر این دوازده روحانی دایر هستند، منطقه البروج تشخیص داده شده است.^۶ به نظر فرفوریس هم، خورشید در رأس سیارات واقع است^۷، و همچنین دوازده صور فلکی منطقه البروج، جلوه های خورشید و سهیم در ذات او هستند.^۸ همچون خدایان، این گروهها قدرت، نیرو، دینامیک، و...^۹ (δυνάμεις) و انرژی (ἐνέργεια) خورشید هستند. همچون آیین مزدک، در تفکر فرفوریس نیز، تمامی این موجودات در هرمی از صفات ذات اعلی و زیردستان عمل کننده اش ظاهر می شوند.

مزدک، ذات والای نور در عالم اعلی را با خسرو عالم اسفل مقایسه کرده بود. هرچند مقایسه همانندی از فرفوریس مشاهده نمی شود، در آثار مداخان یونانی و رومی زمان دیوکلین و کنستانتین این مقایسه را می بینیم. اینها تعبیر نمادین و خورشیدوار فرمانروایان را همه جا از دنیای تفکرات فرفوریس الهام گرفته اند.^{۱۰} اوزه بیوس^{۱۱} در سخنرانی خویش، که به مناسبت سی امین سال سلطنت کنستانتین فراهم کرده بود، قیصر را تصویر زمینی خدا و نظامش می نامد.^{۱۲} کنستانتین، همانند خورشید، انوارش را تا دورترین نقاط عالم می پراکند. چهار سزار، نیروی محرکه این نور که از فرمانروا جاریست هستند. همچون هلیوس،

1. Sat. 1, 17-23.

2. F.Altheim, *Aus Spaetantike u. Christentum* 2f.; 15f.; vgl. P.Courcelles, *Les lettres grecques en Occident* 19f.

3. F.Altheim, a.O.9f.

4. divinitas

5. divina mens, F.Altheim, a.O.9f.

6. A.Christensen, a.O.102.

7. Macrob., Sat.1, 17,2.

8. Macrob., Sat.1,21,16-27.

9. virtus/Effectus

10. F.Altheim, *Aus Spaetantike u. Christentum* 46f; 51f; 54f; vgl. *Lit.u. Gesellsch.* 1, 138f.

11. Eusebios

12. 1, Const.p.199, 2f.; 215, 21 Heikel; Vgl.H.Mattingly. *Brit. Acad.*37.258f.

کنستانتین، گردونه چهار اسبه‌ای را هدایت می‌کند.^۱ بدین ترتیب، در مشابَهت با چهار قوه مزدک که در مقابل خدای نور قرار دارند، چهار مقام بلندمرتبه کشور پدیدار می‌شوند که در جوار خسرو هستند. و اینها انتقال چهار سزار به صورت ایرانی هستند.

نتیجه باخبری از مسعودی^۲ تقویت می‌گردد. بنابراین خبر، مزدک، موبد و مفسر اوستا بود: «او بجای ظاهرش (اوستا) باطنی برخلاف ظاهرش (اوستا) گذاشت، او نخستین کس می‌باشد که از او به عنوان استاد تفسیر و باطنیگری و رجعت از قوانین ظاهری زرتشت یاد می‌شود».^۳ ظاهری و باطنی، تفسیر لغوی و رمزی؛ حال چه کسی می‌خواهد سرمشق نوافلاطونی را در اینها انکار کند:

بنابراین، نوآوری بسیار مهمی که آموزه‌های مزدک در قبال تعالیم مانی نشان می‌دهد، به وسیله نوافلاطونیان اولیه تأمین شده است. بویژه نوشته فروریوس در مورد خورشید، که اثرهای بعدی آن با تصویر قیصر مدیحه‌سرایان مطابقت دارد، مؤثر بوده است. بدین ترتیب، از بوندوس نیز طرحی کلی به دست می‌آید. پس اگر او نخستین بار به زمان دیوکلسین ظاهر شده، می‌توانسته تأثیرات نوافلاطونی را در روم اخذ کرده و بعداً، پس از مهاجرت به ایران، آنها را اشاعه داده باشد. وقتی او در تغییر سده (اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم) به آنجا وارد شد، مانی مرده بود و شاگردانش، آنها که از مرگ گریخته بودند، از جیحون گذر کرده و به جانب شمال خاوری رهسپار شده بودند.^۴ شاید هم بوندوس به آنجا یا همسایگی آن تغییر جهت داده باشد. این تعالیم توانسته است دویست سال در شمال خراسان ادامه حیات دهد تا در اوایل سده ششم با مزدک از مخفیگاهش بیرون آمد. خراسان، نقطه آغاز پیشین، وقتی که اقدامات مزدک از هم پاشید^۵ باردیگر جایگاه پناهندگان شد.

۵

جمله‌ای راجع به حروف در پایان تکه قرار دارد. کریستنسن^۶، بازی حروف^۷ را در آن مشاهده

1. 1, Const, 3,4.

۲. مسعودی، الثبیتة و الاشراف، ص ۱۰۱، س ۱۰. دگوبه.

۳. جمله آخر مسعودی، باطنیه یا اسمعیه را مدنظر دارد که آنها را در عراق مزدکیه نیز می‌نامیدند. اینجا نمی‌توان پیگیری کرد، چه اندازه رابطه واقعی وجود دارد. اما هر کسی که در شهرستانی بخش باطنیه را (147-152 Cureton) مرور کند، به انبوه‌ای از ارتباطها برخورد خواهد کرد.

۴. الفهرست، ص ۳۳۷، س ۱۵، فلوگل.

5. B. Spuler, *Iran in fruh-islam*. Zeit. 205

مبارزات طبقاتی در خوارزم به فرماندهی خرزاد (Hurzād, Hurrazād) که تولستوی (Auf den Spuren d, altchoresm. Kultur 241f) ادعا می‌کند، ما را نیز همچون اشپولر (a.O.31 Anm.1) نتوانست قانع کند.

6. A.Christensen, a.O.102.

7. Kabbalistik

کرده است. اما مسئله بدین آسانها نیست.

سرور عالم اعلی، چنین آورده می‌شود، تدبیر به حروف می‌کند. هر کس که از این حروف تصویری سازد. بر او سَر اکبر گشاده و ظاهر می‌گردد. از مجموعه حروف، اسم اعظم حاصل می‌گردد.

بنابراین، مجموعه حروف به مبدأ عالم می‌انجامد. به همان‌گونه که مجموعه حروف، سَر اعظم را بر انسانها فاش می‌سازد، به همین ترتیب، قبلاً، اتحاد چهار قوا، هفت وزیر، و دوازده موجود روحانی به انسان توانایی بخشیده بود تا ربانی گردد. پس بایستی مجموعه آنهايي که سلسله مراتب یزدانی را تشکیل می‌دهند با مجموعه حروف مطابقت کند.

از مجموع چهار، هفت، و دوازده به اضافه خدای نور، عدد ۲۴ به دست می‌آید، و ۲۴ نه تعداد حروف الفبای آرامی (۲۲ حرف دارد) بلکه یونانی است.^۱ این مطلب صحت خود را در این امر می‌یابد که عدد هفت وزیران با تعداد واژه‌های یونانی برابر است. اینها پل‌رومای^۲، سکان ملاء اعلی، معروف از رازواره حروف را تشکیل می‌دهند. ۲۴ حرف الفبای یونانی با دوازده رکن کیهان (στοιχεῖα τοῦ κόσμου) برابر گذاشته می‌شد در عین حالی که هر زوج از حروف یک چنان رکنی (στοιχεῖον) را تشکیل می‌داد. این زوجها می‌توانست به صورت اولی و سیزدهمی، دومی و چهاردهمی، و الی آخر باشد، یا می‌توانست به این ترتیب انجام پذیرد که اولی و آخری، دومی و ماقبل آخری، و الی آخر با هم جمع شوند.^۳ از این گذشته، دوازده موجود روحانی برای مزدک گروهی را تشکیل می‌داد که بنابر تعدادشان — این بار به طور ساده نه مضاعف — با رکن کیهان سازگار بود.

کافی: بازی حروفی که در آیین مزدک مشاهده می‌گردد، منشأ یونانی دارد. این مطلب، نتیجه جاری را مبنی بر اینکه می‌توان تفکر فلسفه یونانی را در نزد وی مشخص کرد، تأیید می‌کند. اما لازم به تذکر است که در این بازی حروف چیزی که بتواند مستقیم یا غیر مستقیم به منشأ مسیحی ارجاع دهد وجود ندارد، و این موضوع به زمانی اشاره می‌کند که هنوز جهان تفکرات مسیحی بازی حروف را در برنگرفته بود. بار دیگر به زمان دیوکلسین نزدیک می‌شویم. این بدان معنی است که دوباره به بوندوس رهنمون می‌شویم. او در واقع می‌توانسته منشأ آن چیزی باشد که به صورت یونانی در تکه مزدک بازتاب می‌یابد.

1. Zum folgenden F.Dornseiff, *D.Alphabet in Mystik und Magie*² 1926; R.Reitzenstein, *Poimandres* 256f; A.Dupont-Sommer, *La doctrine gnostique de la lettre*, "Waw" 15f.

2. Pleroma

3. A.Dupont-Sommer, a.O.40 Anm. 4.

هنوز نکته‌ای بازمانده تا در مورد ارتباطی که در تکه ما قرار دارد و آن را برنامه اجتماعی مزدک دانسته‌اند، سخنی بگوییم. امری قطعی است که این یکی نیز بیشتر مذهبی است تا اجتماعی.

بالاترین امکان انسان آن است که الهی یعنی خدایگونه گردد. برای دستیابی بدین آرمان بیش شرط گذاشته می‌شود که آدمی قبلاً از صفات شخصیش تهی شده باشد. مزدک در مطابقت با آن، امر به قتل نفس (تقبل النفس) می‌کرد «تا آنها را از شرّ و مزاج ظلمت آزاد نماید».^۱ منظور (چنانچه هاربروکر و به‌دنبالش کریستنسن ترجمه می‌کنند) «کشتن روح» نیست بلکه نابودی فردیت است. زیرا در صورتی که انسان در تلاش همسانی با اصل خدایی و کسب بالاترین مقام بود، این امر می‌بایست در عمل خواسته شود.

شرّ و مزاج با ظلمت با فردیت پشت و روی یک صفحه هستند. تضاد، کنیه، و جنگ که مزدک دلیل آنها را به‌طور عمده در مال و زنان مشاهده می‌کرد^۲ به همان محدوده فردیت تعلّق دارند. از این رو، آرزومند بود تا آن صفات را در این محدوده نیز از میان بردارد و در حیطه مادیات اصلی بیاورد که مورد قبول همگان و زداینده تفاوت‌های فردی باشد. مزدک تمامی مردم را در مال و زنان شریک ساخت چنانکه در آب و آتش و علف شریک می‌باشند.^۳

پس نظامی حاصل شده که از تنوع و نزاع به وحدت، از جزئی به کلی، از نفسانی به روحانی، و از فردیت به خدا هدایت می‌کرد. این نظام مراحل مادی و احساسی نظام دنیوی را سپری کرد و به ملکوتی که بالاترین اصل آن ذات اعلی نور بود رسید.

۳-رمان اسواری

مسعودی^۴ از کتابی پارسی که به شرح اخبار بهرام چوین می‌پردازد، نام می‌برد. بنابراین مورد نظر کتابی بوده که به زبان پهلوی نوشته شده بود^۵: مسعودی کوچکترین اشاره‌ای به ترجمه نمی‌کند، به رغم اینکه آگاهی‌اش را فقط از چنان ترجمه‌ای می‌توانست به‌دست آورده باشد. الفهرست اطلاع دقیقتری را ارائه می‌کند. او هم از کتاب بهرام چوین^۶ که باز هم به

۱. شهرستانی، ج یکم، ص ۱۹۳، س ۷، کورتن. ۲. همان. س ۴.

۳. همان. س ۱۶ مقایسه کنید با: Pocock 2, 177, 2f. Cheikh; Eutykhios 2, 15f. 206, 1 که در اینجا به‌جای مزدک، دست نوشته Pocock، مزدیق، و نسخه Cheikh A, B oxon. Marsh, 435 دارد.

۴. مسعودی، مروج الذهب، ج دوم، ص ۲۲۳، س ۸.

5. Th. Noeldeke, Uebers. 474.

۶. الفهرست، ص ۳۰۵، س ۱۰. در مورد قرائت نک: Th. Noeldeke, Uebers. 474, Anm.1.

پارسی^۱ یعنی پهلوی نوشته شده بود خبر دارد. او از جبلة بن سالم، کاتب هشام که چیزهای دیگری را نیز از پهلوی به عربی ترجمه کرده بود، به عنوان مترجم عربی نام می برد.^۲ در هشام، وراق و زبانشناس نامی، هشام بن محمد ملقب به الکلبی (متوفی ۲۰۶ هجری قمری) باز شناخته شده است.^۳

فقط مسعودی است که خبر دقیقی از مضمون کتاب به ما می دهد. بر طبق گفته او آدمی می توانست در کتاب مکاید بهرام را طی اقامتش در سرزمین ترکان مطالعه کند. واقعه ای بازگو می گردد: نجات دختر پادشاه ترکان از دست هیولایی به شکل بز که شاهزاده خانم را به هنگام تفرج در باغ از میان کنیزان ربوده بود. مسعودی در خاتمه می افزاید که کتاب، زندگی بهرام چوبینه را از آغاز تا مرگ در بر می گرفت و از این گذشته از تبار نامه اش خبر داده است.

بنابراین، این کتاب اثری کامل و ماجراجویانه بود که از افسانه پردازیهای گوناگون چشم پوشی نمی کرد. اما جای پرسش است که آیا کتاب، همه جا و همیشه چنین بوده است؟ احتمالاً متنهای مختلفی وجود داشت. نولدکه، که تحقیقش از رمان بهرام چوبین^۴ هنوز هم متنی اساسی است، گمان می کرد که مضمونی واحد با تلخیصهای مختلفی را پیش رو داریم: اخبار الطوال دینوری، و بایسط «نیرنگ آمیز» آن در نهایة الارب فی اخبار ملوک فرس و العرب^۵؛ ترجمه تاریخ طبری (بلعمی)؛ شاهنامه فردوسی؛ و سرانجام خود طبری و یعقوبی.

نولدکه در تلاش بود تا اختلافاتی را که این نویسندگان نشان می دهند، با معرفی تلخیصهایی کم و بیش حجیم رفع نماید.^۶ نهایة متنی کاملتر از دینوری در دست داشته است؛ داستان بهرام در بعضی از نسخه های تاریخ بلعمی از نسخه های دیگرش کاملتر است و مسعودی به قطعاتی کوچک بسنده کرده است. پس نولدکه تصوّر می کرد داستان در کلیت خویش همه جا به یک نحو بوده است، اما بالاجبار معترف بود که استطراداتی در بعضی موارد وجود دارد «همچنانکه در یک کتاب شرقی از همان آغاز چنین انتظاری می رود».^۷

تا آنجا که مربوط به اختلافات محتوایی است، فرض تلخیص کم و بیش کامل در تضاد با این تأویل که «استطراداتی در بعضی موارد وجود دارد» است. فرضی که بالاتر ذکر شده دقیقاً بدان اشاره می کند.

مثالی برای اختلاف: کشمکش بین بهرام و هرمزد چگونه اتفاق افتاد؟ بنابر نظر نولدکه^۸

۱. الفهرست، ص ۳۰۵، س ۸. ۲. همان. ص ۲۴۴، س ۳۱.

3. Th. Noeldeke, Uebers. 475.

4. Th. Noeldeke, Uebers. 474f.

5. E.G. Browne, JRAS. 1900, 233f.

6. Th. Noeldeke, Uebers. 476.

7. Th. Noeldeke, Uebers. a.O.

8. Th. Noeldeke, Uebers, 272, Anm. 3.

سوء ظن شاه در رمان با این گمان برانگیخته شد که بهرام قسمت اعظم غنائیم جنگ با ترکان را حیف و میل کرده است. بیان عمداً محتاطانه نولدکه مانع نتیجه گیری در این مورد می شود که آیا آن سوء ظن بجا بوده است یا نابجا؟ با وجود این، این مطلب برای محکومیت بهرام حیاتی است و، همچنین، در مورد کشمکش بین هر مزد و بهرام نیز صدق می کند. تردیدی نیست که بهرام دینوری اختلاسی را نشان نمی دهد؛ برعکس، بانی سوء ظن می بایست از بهرام پوزش خواهی کند و با پذیرشی رسمی نیز می توانست حساب کند. به همین گونه است نهایی^۱، اما یعقوبی به نحوی دیگر بیان می کند. بنابر نظر او پسر خاقان، که باید نیز آگاه می بود، هر مزد را از اختلاس بهرام آگاهانیده و معتمدین (امناء) شاه نیز این خبر را تأیید می کنند. حتی پوزش خواهی هر مزد را نه بهرام و نه سپاهیان، هیچ کدام نپذیرفتند و این نشان می دهد که تمایلی نداشتند تا سهم غنیمت خود را پس دهند. از این رو، تصویر بهرام تغییر می کند. او دیگر پهلوان کاملی نبود بلکه ماجراجویی بی باک بود که توطئه را پیشاپیش طراحی کرده بود.

همچنین نبرد تن به تن بین بهرام و برادر خاقان دیگرگونه گزارش می شود. در دینوری، چنانکه نشان داده خواهد شد، مسئله ای کاملاً رسمی است. چالش با گفت و شنود متقابل آغاز می شود و خاقان شخصاً به میانجیگری می پردازد، اما پس از آنکه به نبرد می انجامد، شرایط رزم بدقت مشخص می گردد. اما یعقوبی هیچ مطلب همانندی ندارد. همه چیز سرعت سپری می گردد و خاقان به جای میانجیگری، پیکانی در دست هر جنگاور می گذارد.

از استطراداتی که بنا بر کوتاهی یا درازی مضمون توضیح ناپذیر است اخبار تبارنامه بهرام است. مسعودی که قاطعانه از خبر شجره نامه ای در کتاب بهرام سخن می گوید، وی را مرزبان ری، پسر چوبین، پسر میلاد از خاندان انوش معروف به رام^۲، می نامد. اما طبری^۳ او را پسر بهرام گشنسپ معروف به چوبین^۴ می نامد. به همین ترتیب است اخبار تشوفیلاکت سیموکاتس^۵، آتوتیوخیوس^۶، دینوری^۷، و نهایی^۸. یعقوبی در مورد بهرام فقط می دانست که او از بزرگان نبوده و از اهالی ری بوده است.^۹ استخری او را از فارس^{۱۰} می داند. بدین ترتیب، به نظر می آید که تغییرات الحاقی بعدی کم نبوده است. هرچند بنابر نظر

1. E.G.Browne, a.O.237f.

۲. مسعودی، مروج الذهب، ج دوم، ص ۲۱۳، س ۱. ۳. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۹۲، س ۵.

۴. برای تفسیر آن نک: Th. Noeldeke, Uebers. 270, Anm.3.

5. 5, 13; dazu P.Peeters, Anal. Bolland. 52, 97 Anm.2.

۶. در اینجا sunyr به swbyn تصحیح شود Pocock 9, 201, 2. ۷. دینوری، ص ۸۱، س ۱۹.

8. a.O.235.

۹. یعقوبی، ج یکم، ص ۱۸۸، س ۷. ۱۰.

۱۰. استخری، ص ۱۴۳، س ۹، توضیحات اضافی در Th. Noeldeke, Uebers. 270, Anm.3.

نولدکه، کتاب چیزی دربارهٔ اینکه فرمانروایی ساسانیان پایان گرفته بود^۱ نمی‌دانست. نهایتاً، پیشگویی رهبانی را که به پیروزی تازیان دلالت دارد^۲ ارائه می‌کند. با اینهمه، اینجا می‌توان پرسشی را مطرح کرد که نولدکه تا چه حد اشتباه کرده است. مهم تفاوت‌های درونی است. نهایتاً نیز داستان نجات شاهزاده خانم ترک را، که او را اینبار میمونی می‌رباید، دارد.^۳ این مسئله ارتباطی با رمان افسانه‌آمیز مسعودی برقرار می‌کند. سخن گفتن بهرام با پری^۴ نیز به همین محدوده تعلق دارد. در حالی که داستان بهرام موجود در متن دینوری، نهایتاً و دیگران بدون هیچ اشکالی از پوستهٔ خویش به‌درمی‌آید. درواقع، طبری و یعقوبی برای داستان بهرام از منبعی تحریف شده استفاده کرده‌اند.^۵ متن دستکاری شدهٔ مورد استفادهٔ آنها، نه رمانی مستقل بلکه مطلبی تاریخی و سستی بود که به گونه‌ای مدون شرح ربط داده شده بود.

بنابراین، به نظر می‌آید که کتاب رمان متنهاى بسیار دیگر گونه‌ای داشته و به زبانی دیگر دستکاری و باز هم دستکاری شده است. در عین حال، آشکارا می‌بینیم که پس از کاربرد آن به مثابه مأخذی تاریخی در گذشته، سرانجام به رمان ماجراجویانه‌ای تبدیل شده است. اما این واقعیت که رمان، به دور از توصیف‌های کلی باقی ماند، و نیز اینکه مؤلف نهایتاً خود را ملزم می‌دید با تداخل قطعات افسانه‌ای به متن دینوری آن را توسعه دهد، ثابت می‌کند که رمان در اصل تقریباً متن دیگری داشته است.

اما براستی چگونه بوده است؟ به نظر می‌آید، متن دینوری بتواند پاسخی بدان دهد. متن دینوری بر طبق تمایل شدید به واقعیت‌گرایی، و کلاً به دلیل معیارهای اخلاقی که تا جزئیات آن مدلل هستند، از متون دیگران متمایز است. ضروری است تا تسلسل فکری آن بدقت ترسیم گردد. صحت این مطلب که متن دینوری متن اصلی است ثابت خواهد شد.

داستان با خطر ترکان که در زمان هرمزد چهارم بروز کرد، آغاز می‌گردد. شاه با تقاضای کمک روی به جانب فرمانده سپاه مرزی آذربایگان و ارمنستان می‌آورد: بهرام پور بهرام گشنسپ. او بی‌درنگ فرمان می‌برد و بشتاب به اجرای آن گردن می‌نهد. هرمزد به بهرام اعتماد کامل می‌کند و تمامی امکانات را برای جنگ با ترکان در اختیار وی می‌گذارد. او دستور می‌دهد خزاین و اسلحه‌خانه را برای وی باز نمایند و دیوان سپاه را به‌وی واگذار می‌نماید تا هر که را بخواهد اختیار کند.^۶ بهرام نیز مرزبانان و اشراف را به یاری فرا خوانده و دوازده هزار تن را برمی‌گزیند که سنّ تمامی آنها بالای چهل سال بود، یعنی جنگاورانی کارگشته.^۷

1. a.O.477.

2. a.O.239.

3. a.O.241.

4. a.O.237f.

5. Th. Noeldeke, Uebers. 475f.

۷. همان.

۶. صادق نشأت، اخبار الطوال، ص ۸۴.

به دنبال این تصمیم شاه از بهرام می پرسد که چرا در برابر سیصد هزار ترک به چنین افراد اندکی بسنده می کند. بهرام با اشاره به نمونه های اسطوره ای پاسخ می دهد^۱ که رستم نیز در موردی مشابه^۲ تنها با دوازده هزار تن علیه دویست هزار جنگیده، و نیز اسفندیار و کیخسرو با دوازده هزار تن بر سیصد هزار تن پیروز گشته اند. هنوز نقل قول و استدلال نمونه های اسطوره ای بیشتری فرا روی ماست. اینها به دنیای اسواری این رمان تعلق دارند. هرمزد، بهرام را با اندرز و زنهاریش روانه پیکار می کند.

خاقان ترکان که در این گیرودار به وسیله یک فرستاده با تدبیر ایرانی باز نگه داشته شده، سعی در بازی متقابل می کند. او پیشنهاد شهریاری به بهرام می کند^۳، اما بهرام آن را رد می کند: شهریاری فقط از آن خاندان پادشاهی است و اجازه داده نمی شود که از آنان به دیگران تفویض شود.^۴ بدین ترتیب، برای نخستین بار، بن مایه ای اساسی بازتاب می یابد. بهرام بروشنی بر اساس نهاد موجود در رمان موضع گیری می کند: وفاداری بی قید و شرط به خاندان ساسانی. او خود را چاکر فرمانروایش می داند و اخطار هرمزد را مبنی بر اینکه از حد خود خارج نشود زیرا پیامد سرکشی به عامل آن باز می گردد^۵ رعایت می کند.

اما در کنار نهاد، پادنهادی قرار دارد، و این به همان اندازه تردیدناپذیر است که تعهد پهلوانان در قبال شاه، تعهدی که یگانه پایگاه آنان به شمار می رود. مصیبت هردو اینجاست که می بایست رو در روی همدیگر قرار گیرند.

بهرام خود را به عنوان فرمانده و جنگاور هم می نمایاند. به طوری که در پیکار، رده های ترکان را شکافته و خاقان را شخصاً از پای درمی آورد.^۶ او، پس از پیروزی، صلح جو می شود و به اندازه سخن می گوید. پیش از این ترکان شاهنشاه پیروز را^۷ کشته بودند و ایرانیان به صلح با آنان تن داده بودند، کنون خاقان بر خاک افتاده و ترکان بایستی به همان ترتیب آماده صلح باشند.^۸ بعداً چنین هم شد.

اینجا ویژگی دیگری از این رمان معلوم می گردد. ایرانیان و ترکان برابر و یکسان ارزیابی می شوند؛ به دشمن اسوار ارج گذاشته می شود. همه چیز به صورتی تشریفاتی و رسمی انجام

۱. همان، ص ۸۵.

۲. در مورد داستان رستم و کاووس نک: R.Bleichsteiner, Th. Noeldeke, Arch.f.Religionswiss.18, 577 f.

Arch.f.Volkerkunde 8, 70f. ۳. صادق نشأت، اخبار الطوال، ص ۸۶. ۴. همان، ص ۸۶.

۵. همان، ص ۸۵. ۶. همان، ص ۸۶.

۷. یعنی اینجا «ترکان» و «هپتالیان» یکی دانسته شده بودند. نک: R.Ghirshman Les Chionites-Hephthalites 96 f.

و نادرست M.J.Higgins, The Persian War of the Emperor Maurice 35f.

۸. صادق نشأت، اخبار الطوال، ص ۸۶.



می‌گیرد. این مطلب در برخورد بین فاتحان، هرمزد و بهرام، و یلتگین، پسر خاقان مقتول^۱، نمایان می‌شود. ستایش از دشمن شجاع تا بدانجا می‌رسد که در سخنی صریح چنین عنوان می‌شود که بهرام و یلتگین از هم هراسان بودند و، از این رو، در نتیجه جدالشان به صلح انجامید. البته بهرام، بعداً، موقعی که یلتگین، که اینک خاقان شده بود، بهرام فراری را مهمان نوازانه می‌پذیرد، پاداش رفتار خود را دریافت می‌کند. اینجا بار دیگر تفکر جدیدی در این رمان آشکار می‌گردد که، در عین حال، برای ساختار رمان بسیار مهم است. شاهان مجموعه‌ای را می‌سازند که به‌هنگام تنگدستی از هم پشتیبانی می‌کنند. نه فقط هرمزد و یلتگین، یلتگین و بهرام چنین عمل می‌کنند بلکه خسرو پرویز هم، پذیرایی مشابهی را پیش ماریکیوس، قیصر روم، خواهد داشت.

بهرام غنایم به‌دست آمده از اردوگاه خاقان، از جمله تخت زرین وی، را که روی هم سیصد بار شتر می‌شده به خدمت هرمزد می‌فرستد.^۲ وقتی که هرمزد غنایم عرضه شده را بازدید می‌کند، از زبان وزیر بزرگ، یزدان گشنسپ، جاری می‌شود: «چقدر سفره‌ای که این لقمه از آن برداشته شده است بزرگ بوده!»^۳ اعتمادِ هرمزد، از بهرام سلب می‌گردد، و این سخن نابکارانه را باور می‌کند. چه اندازه شوربختی، جنگ، و مصیبت که از این سخنان برنخاسته است!^۴ گرفتاری مصیبت‌باری که از روی سخنی ناسنجیده با بی‌خردی انسانی به هم می‌آمیزد. تمامی تلاشها برای بازپس‌گیری آنچه زمانی گفته شده بود، می‌بایست بی‌ثمر ماند. بین بهرام این چاکر آرمانی، پهلوانی که متناسب با الگوهای اسطوره‌ای زندگی می‌کند، اسواری درباری، جنگاوری به اندازه، و متین و شهریارش شکافی روی می‌دهد.

هرمزد، چنان در خشم می‌شود که تمامی خدمات بهرام را نادیده می‌گیرد. غل و زنجیر^۵، کمربند زنان و دوکی از برای استهزا نزد بهرام می‌فرستد^۶، و یادآور می‌گردد که «خیانت و ناسپاسی از اخلاق زنان است»^۷. نولدکه^۸ استدلال نابجایی را در این رابطه تشخیص داده است. زیرا چنان مرسوله‌ای می‌تواند تنها گناه زبونی و ترس باشد. او در این مورد به تئوفیلاکت (Theophylakt 3, 6-8) که بهرام را در آلبانی شکست خورده رومیان

۱. اگر بخوایم بر خلاف Guirgass بنویسیم. ۲. صادق نشأت، اخبار الطوال، ص ۸۶.

۳. همان، ص ۸۷. ۴. همان، ص ۸۸.

۵. جامعه عربی «vinculum quo collum cum manibus includitur» است. مقایسه کنید با: لسان العرب (بولاق ۱۳۰۱ H) IX 411,6 (Bulak) نولدکه 272, Anm.3 Uebers. تنها از لباس زنانه و دوک سخن می‌گوید.

۶. صادق نشأت، اخبار الطوال، ص ۸۸. ۷. همان.

8. Th. Noeldeke, Uebers.272, Anm.3.

می‌داند، استناد می‌ورزد.^۱ اما در این مورد هیچ چیزی در نزد دینوری و به همان اندازه اندک در میان دیگرانی که از رمان استفاده کرده‌اند، مشاهده نمی‌شود. با وجود این استدلال ارائه شده واضح و به‌جای خود درک شدنی است. علاوه بر این، با دیگر احکام رمان، آنچه مهم است، هماهنگی دارد. زیرا بعداً عنوان می‌شود که «خیره‌سری و ناسپاسی از زنان سر می‌زند».^۲ قلب پردازنده داستان منحصرأً برای زن - پهلوان^۳ می‌تپد. گردیده، خواهر بهرام، برای نویسنده زیباترین زنان، سرشار از خرد و دارای اندامی عاری از نقص است. پس از مرگ برادر، سوار اسب بهرام شده و اسلحه وی را در بر می‌کند.^۴ این رمان، هیچ عشقی، حتی عشق موقر درباری، را نمی‌شناسد. جامعه اسواری، که جهانبینی‌اش در کتاب بازتاب می‌یابد، تنها یک نمونه زنانه را که در رفتارش شخصاً آرمان اسواری را مجسم سازد به رسمیت می‌شناسد.

بهرام به رفتار و اخلاق جاری‌اش برگ پرآوازه دیگری می‌افزاید. او می‌تواند رفتار ناروا را تحمل کند. او خشمش را سرکوب می‌کند و سر به اطاعت فرود می‌آورد: قید را به گردن افکنده و کمر بند زنانه را به میان خود بسته و دوک را به دست می‌گیرد.^۵ برخلاف ممتازترین یارانش، چون نامهٔ هرمزد را بر ایشان می‌خواند، آنان جانب بهرام بناحق آزرده دل را می‌گیرند؛ و آنها چنین می‌گویند «ما سخن خواهیم گفت، آنچه را نخستین خارجی‌ان ما به اردشیر گفتند: نه شاه اردشیر و نه یزدان وزیر. ما هم می‌گوییم: نه هرمزد شاه، و نه یزدان گشنسپ وزیر».^۶ باردیگر به نمونه‌ای، اما نه اسطوره‌ای بلکه تاریخی استناد می‌ورزند. یاران، بهرام را در صورتی که در خلع هرمزد تعلل ورزد، تهدید به برکناری می‌کنند.^۸ بهرام، مایل به کناره‌گیری، دوباره برخلاف میل باطنی و اندوهگینانه سر فرود می‌آورد. فقط با ارباب بر ضد سرور خویش طغیان می‌کند. او در ری دستور می‌دهد ده هزار درهم با نقش ولیعهد، خسرو پرویز، از سکه‌های موجودی ضرابخانه آنجا ضرب کنند.^۹ هرمزد یقین می‌کند که پسرش سودای سلطنت دارد.^{۱۰} او می‌خواهد تا فرزند را بکشد اما خسرو به آذربایجان می‌گریزد. بعداً شاه، بندویه و بسطام را فرا می‌خواند تا در مورد خسرو از آنان

1. Dazu M.J.Higgins, a.O.36f. ; p.pecters, Anal.Boll.65, 9f.

۲. صادق نشأت، اخبار الطوال، ص ۱۰۹.

3. Virago

۴. صادق نشأت، اخبار الطوال، ص ۱۰۹. ۵. همان، ص ۸۸.

۶. ما به جای اولو Guirgass، اولو می‌خوانیم؛ قصت اولو خوارجهم. ۷. صادق نشأت، اخبار الطوال، ص ۸۸.

۸. همان، ص ۸۹.

۹. ظاهراً چنان مهر سکه‌ای برای مواردی که شاه وقت می‌مرد، نگهداری می‌شد، نیز نک: صادق نشأت، اخبار الطوال، ص ۸۹.

۱۰. صادق نشأت، اخبار الطوال، ص ۸۹.

پرسش کند و وقتی از آنان جوابهای گمراه کننده دریافت می کند به آنان نیز شک می کند و فرمان می دهد تا زندانشان کنند.^۱

حتی تضاد بین شاه و پسر، منشأ رشته اندوهباری می گردد که با افکار و اهداف هیچ کدام ارتباطی ندارد. از این رو، این مسئله چیزی نیست مگر تضادی بین شاه و چاکر. اما باردیگر به نظر می آید همه چیز به خوشی پایان پذیرد. هر مزد رایزنان خویش را فرامی خواند و آنان چنین مصلحت می دانند که یزدان گشنسپ برای جلوگیری از خونریزی می بایست از بهرام پوزش بخواهد. شاه موافقت کرده و یزدان گشنسپ آماده حرکت می شود.^۲

اما از نو همه چیز نقش بر آب می گردد. یزدان به دست عموزاده اش کشته می شود و همسر یزدان را به نزد بهرام می برد.^۳ بهرام دوباره فرصت می یابد تا خود را بنمایاند. اگرچه از یزدان اهانت دیده، بی درنگ جانب مقتول را می گیرد.^۴ ای بزهکار! تو یزدان گشنسپ را با شرافت و مقامی که داشت کشتی!^۵ همچنین بهرام می داند که یزدان برای پوزش خواهی می آمده تا رابطه شاه و فرمانده لشکر را اصلاح کند. او فرمان به کشتن قاتل می دهد.

وقتی خبر مرگ یزدان به دربار می رسد، بزرگان تصمیم می گیرند، هر مزد را خلع کنند و خسرو را بر تخت بنشانند. مشوقان این توطئه بندویه و بسطام، دایه های خسرو، هستند. هر دوی آنها از زندان تلاش می نمایند تا نظر بزرگان را برای خلع ید، با استناد به موضع دشمنانه هر مزد در مخالفت با طبقه بزرگان، جلب کنند.^۶ آنها موفق می شوند. بزرگان هر دو توطئه گر را از زندان رهانیده، هر مزد را از تخت به زیر کشیده و نشانهای شهریاری را از وی می گیرند و به حضور خسرو به آذربایجان می فرستند.^۷

بدین ترتیب، بیداد بزرگی اتفاق می افتد: بندویه و بسطام به مقام شهریاری تجاوز می کنند. خسرو بر تخت نشانده شده بی درنگ سوی پدر می شتابد و دست و پای پدر را بوسیده، پوزش می طلبد و آرزوی پدر را جویا می شود. هر مزد خواستار مرگ و مجازات کسانی می شود که وی را سرنگون و خوار کرده اند و نام توطئه گران را می شمرد.^۸ خسرو پاسخ می دهد تا زمانی که بهرام زنده است و موقعیت خود وی استوار نشده برای آن کار هنوز زود است اما زمان که سر رسد، نابکاران را مجازات خواهد نمود.^۹ پدر موافقت می کند.

۱. همان. ۲. همان. ۳. همان، ص ۹۰. ۴. همان. ۵. همان. ۶. همان.

۷. رمان از کور کردن شاه (مقایسه کنید با طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۹۳، ص ۱۴) چشم پوشی می کند تا احتمال دوباره بر تخت نشاندن هر مزد را ممکن سازد. بدون این احتمال، رفتار بعدی بهرام که در تلاش برپایی دوباره سلطنت هر مزد بود، نامفهوم می نماید. این امید می بایستی دیگر بار بیدار شود که تمامی می توانست به خیر گرایش یابد، نیز نک: صادق نشأت، اخبار الطوال، ص ۹۱. ۸. همان، ص ۹۱. ۹. همان، ص ۹۲.

این گفتگو اطلاعاتی برای دریافت چگونگی ادامه داستان به دست می دهد. حکم رفتار بندویه و بسطام از زبان فردی صلاحیتدار جاری می شود و این داوری با وجود تزلزل صوری، تا پایان پابرجا می ماند. بدین ترتیب، نقش تمامی فعالان مشخص شده است. اما در اینجا نیز تنها نهاد، و نه پادشاه گذارده می شود. زیرا بندویه و بسطام نه تنها به پدر دست درازی کرده اند بلکه خسرو را نیز در دستیابی به تخت یاری کرده اند. آنها در این رفتار باقی خواهند ماند.

وقتی بهرام از برکناری هرمزد آگاه می شود، تمامی خشم او برطرف می شود. خجلت و شفقت بر او مستولی می شود و بلافاصله سوی خسرو حرکت می کند با این هدف که هرمزد را دوباره بر تخت نشاند.^۱ وقتی این خبر به خسرو می رسد، پیشروی بهرام را از پدر پنهان کرده و خود را آماده می کند تا در مقابل حریف بایستد.

نیت بهرام در ابتدا تنها انتقام از بیداد و بر تخت نشاندن دوباره هرمزد است. خواست او حق است آنچه که از آن خسرو خود را به همان اندازه نمایان نمی سازد. در رمان این امر حتمی است که حق، در کوتاه یا درازمدت، پیروز خواهد شد. این مسئله بویژه در مورد سلطنت صدق می کند که همیشه به صرف همین واقعیت، حق به جانب آن است. تا زمانی که هرمزد در قید حیات است تنها او سزاوار شهریاری، حتی در برابر خسرو، است. البته گرفتاری بهرام در اینجا است که وفاداری به شاه قبلی وی را در مقابل شاه جدید، خسرو، قرار خواهد داد.

اما بهرام هنوز بروشنی نماینده و پیشدار عدالت است. و در مطابقت با اینها اینک تبدیل به آن حماسه ای می شود که وی را به بروشتترین وجهی فروزان می سازد. تصویر او نخست در خبر بازتاب می یابد؛ سپس با کردار و گفتار خود ظاهر می شود.

زیرا این همان چیزی است که جاسوسان گزارش می کنند: لشکر بهرام به هنگام حرکت دارای نظم استوار است و به مال رعیت تعدی نمی نماید و شگفت تر: چون به منزل فرود آید کتاب کلیل و دمنه را می خواند.^۲ خسرو نمی تواند احساس عمیق خویش را پنهان کند و به بندویه و بسطام یادآور می شود: «هیچ گاه از بهرام تا این اندازه نترسیده بودم که کلیل و دمنه را همواره می خواند زیرا خواندن این کتاب انسان را به اندیشه ای برتر از اندیشه خود و دوراندیشی بالاتر از آنچه که دارد رهبری می کند».^۳

سرانجام در نهروان پیکار می کنند. بهرام در مقابل رده های خسرو تاخته و فریاد برمی آورد: «تف بر شما ایرانیان که شهریار خویش را از سلطنت خلع کردید، ای مردم از آنچه

کرده‌اید به خدای خویش توبه نمایید و دسته جمعی به‌سوی من آید تا شهریار را به شهریاری باز گردانیم پیش از آنکه عذاب خداوند بر شما فرود آید.^۱ متعاقب این سخن همگی جز عده‌ای اندک، از جمله بندویه و بسطام، خسرو را ترک می‌کنند. بهرام، دیگر بار خود را می‌نمایند: او به وفاداری شهریاری بازگشته است.

طرفداران بازمانده خسرو به او پند می‌دهند که فرار کند. در پل گودرز از نو کارشان به زد و خورد می‌انجامد^۲ که، در عین حال، اولین برخورد بین خسرو و بهرام است. خسرو در نبرد تن به تن، تکاور بهرام را از پای درمی‌آورد اما باید در برابر حریف برترش پای پس کشد. او پیش از آنکه پایتخت را ترک کند، از پدر وداع می‌کند با اینهمه، این بار نیز به پدر نمی‌گوید که بهرام می‌خواهد او را دوباره بر تخت نشاند. او تنها از روی آوردن سپاهانش به‌سوی بهرام سخن می‌گوید. در عدم صداقت خسرو، وضع شبهه‌ناک وی متظاهر می‌گردد. هر مزد به طبیعت راست خویش، همچنانکه همیشه آن را نشان می‌دهد، باقی می‌ماند. او رفتار نیکخواهانه خویش را در مقابل پسر حفظ نموده و بهترین اندرزها را به‌وی می‌دهد تا به‌سوی قیصر روم برود و از وی تقاضای کمک نماید.^۳

خسرو اندرز پدر را گوش داده و با نه همراه که خود او دهمین است، عازم سفر می‌شود.^۴ شایع می‌شود که بهرام امروز یا فردا مداین را مسخر خواهد کرد و هر مزد را دوباره به پادشاهی خواهد نشاند، آنچنانکه گویی هرگز چیزی اتفاق نیفتاده است. آنگاه به قیصر نامه‌ای می‌نویسد تا تقاضای استرداد و قتل فراریان را بکند، خسرو تا زمانی که پدرش در قید حیات است هرگز پادشاه نخواهد شد.^۵ بندویه و بسطام مصمم می‌گردند تا مسئله را فیصله دهند. اگر پیشتر بهرام حماسه خود را داشت، حال نوبت حماسه آنهاست. اما همچون شخصیتی مانند بهرام که می‌بایست علیه شاه بجنگد، اینان نیز وفاداری خود را نسبت به خسرو با خون پدر وی عجین می‌کنند.

هر دو به پایتخت بازگشته و هر مزد را با همراهانش در کاخ می‌یابند: درباریان به سبب فرار خسرو از برابر بهرام، دشمن وی، گریه و زاری می‌کردند. بندویه و بسطام با کشتن شاه سابق بدکرداری خویش را به اوج می‌رسانند.^۶ بدین ترتیب، آنها راه سلطنت را برای خسرو هموار می‌کنند. اما این وفاداران شاه، از متجاسرین به مقام شهریاری، بدل به قاتلان شاه شده‌اند. پس از عمل انجام یافته باز به خسرو می‌پیوندند و او را از پیشامد آگاه نمی‌سازند.^۷ بنابراین، از این اندیشه که موکداً خسرو نیز جزو توطئه گران قتل به حساب می‌آید پرهیز

۱. همان، ص ۹۳.

۲. همان، ص ۹۴.

۳. همان، ص ۹۴.

۴. همان.

۵. همان.

۶. همان.

می‌شود. آنچه یاران وی انجام دادند، از آن آنها — این فرض تا آخر محفوظ نگاه داشته می‌شود — است که با مسئولیت خود انجام دادند. آنها برای پیشبرد آن کسی که او را از همان ابتدا در نظر داشتند، فعالیت می‌کردند: وفاداری به خسرو، سرکشی بر هر مزد. بوضوح پیداست که خسرو برای نقش عمده‌اش در قسمت دوم رمان می‌بایست مصون بماند.

متعاقب این، منظره صومعه راهبان در هیت به تصویر کشیده می‌شود. فراریان را می‌بینیم که نان جوینی دریافت می‌کنند و آن را با آب خیس کرده، به همراه سرکه‌ای که آن نیز با آب مخلوط شده می‌خورند. خسرو به دایی خویش بسطام تکیه کرده و بی‌اختیار از فرط خستگی به خواب فرو می‌رود.^۱ این، نقطه حضيض سیه‌روزی و فلاکت آنهاست.

بعداً نظیر این واقعه وقتی بهرام، سرنگون و فراری در کلبه‌ای روستایی به سر می‌برد، اتفاق می‌افتد. او بعداً، داوری اعمال خود را از زبان پیرزنی خواهد شنید. چیزی شبیه این هم برای خسرو در هیت انتظار می‌رود، با این تفاوت که کارنامه او هنوز پایان نگرفته است بلکه تازه آغاز می‌شود. نهایت در این قسمت، پیشگویی راهبی^۲ را که به خسرو ازدواج با دختر قیصر روم، سرکوبی دشمنان در خلال زمانی معین و طول سلطنتش را نوید می‌دهد دربردارد. آیا در این مطلب اندکی از متن اصلی حفظ شده است؟ در این صورت بایستی همچنین آنچه که به دنبال می‌آید — بیان جانشینان خسرو و حکومت تازیان تا روز قیامت^۳ — اصیل و از متن اولیه باشد.

این واقعیت عامل تعیین کننده است که راهب، برای پیشگوییهای خود به سخنان دانیال نبی در مورد پایان جهان استناد می‌کند. دانیال پیامبری است که از توالی حکومتها، با تأکید بر این نکته که مدت زمان هر یک محدود است و دوامی ندارد، خبر می‌دهد؛ و متناسب با آن، راهب، سقوط ساسانیان و حکومتی را که جایگزین آن خواهد شد اعلام می‌کند. همچنانکه باز هم با آن متناسب است که در چشم او، پایان جهان نگرنده، «روز قیامت» در حکم پایان است.

بدین سان، رمان، تازه در زمان حکومت تازیان تألیف شده بود و این، کلیدی برای فهم رمان به دست خواهد داد. از این قرار باید پیشگویی دیگر راهب نیز اصیل باشد: بسطام که بر شانه‌اش خسرو تکیه کرده، برضد سرورش طغیان خواهد کرد. به دنبال این بسطام سوگند یاد می‌کند هرگز دست به چنان کاری نزند. این وفادارترین فرد نیز در آینده از کشمکش مصون

۱. همان.

2. E.G.Browne, a.O.239.

۳. متن از براون آورده شده است.

نخواهد ماند. آینده‌ای که — نخست تنها در تصویری تیره — سرانجام نمایان می‌شود و با آنچه برای دومین یار وفادار، بندویه، اتفاق می‌افتد تأیید می‌گردد.

راهبی خبر نزدیک شدن سواران را می‌دهد. بهرام که هر مزد را در پایتخت مرده یافته بود، بر شدت خشمش نسبت به خسرو افزوده می‌شود. او برادر همنام خویش، بهرام سیاوشان، را^۱ با هزار سوار به دنبال فراریان گسیل می‌دارد. حال فراریان مبهوت و خسرو ناامید از نجات، بندویه قول می‌دهد به وی کمک نماید گرچه خود را به مخاطره افکند.^۲

خسرو بی‌درنگ می‌پذیرد. «اگر تو هرگاه مرا با جان خود نگاهداری، خواه زنده بمانی یا کشته شوی، برای تو نامی جاوید و شرفی عالی خواهد بود».^۳ باید بدین مورد اشاره گردد که خسرو بعداً رهاننده خود را به قتل می‌رساند یعنی به شیعیان ناسپاسی دست خواهد یازید. در اینجا تضاد وظایف به هم گره می‌خورد: از یک طرف خسرو به پدر قول مجازات کسانی را داده است که به مقام شهریاری توهین کرده‌اند؛ که این وظیفه با قتل هر مزد عمیق‌تر و بادوام‌تر شده است. از جانب دیگر، او پیشنهاد بندویه را پذیرفته و نجات زندگی خود را مدیون اوست. خسرو این وظیفه دوم را برجسته می‌کند و بر طبق آن — بر مبنای شیوه این رمان — به نمونه‌های اسطوره‌ای و تاریخی استناد می‌کند.

بندویه تعقیب کنندگان را گمراه می‌کند: خسرو فرار می‌کند و بندویه که خود را قربانی او کرده به حضور بهرام آورده می‌شود. بهرام وی را متهم به کشتن هر مزد و رهانیدن خسرو «بزهکار» می‌کند.^۴ بندویه کشتن هر مزد را به دلیل خشم او علیه اشراف و نجات خسرو را به خاطر خویشاوندی دو جانبه توجیه می‌کند. به فرمان بهرام، او در زندان باقی می‌ماند تا بعداً به همراه خسرو کشته شود.^۵

بهرام در اوج قدرت به سر می‌برد. او در انجمن سرکردگان سپاه این پرسش را مطرح می‌کند که آیا آنها موافقتن تا زمانی که شهریار پسر هر مزد به سن رشد نرسیده، او عهده‌دار امور شهریاری شود.^۶ پیشنهاد وی با موافقت یک عده و مخالفت عده‌ای دیگر روبه‌رو می‌شود.^۷ از جمله مخالفان موشیل ارمنی^۸ بود که بهرام را تنها با ایهاالاسپهبد^۹ خطاب

۱. دینوری، ص ۹۱، س ۱۷ و اغلب بهرام ابن سیاوشان ذکر می‌گردد. ۲. صادق نشأت، اخبار الطوال، ص ۹۵.

۳. همان. ۴. همان، ص ۹۷. ۵. همان.

۶. اعتراض نولدکه (Uebers.282, Anm.2)، فقط وقایع تاریخی را مدنظر دارد. اما رمان، از مقابل آنها، در اینجا به راه خود می‌رود، نیز نک: صادق نشأت، اخبار الطوال، ص ۹۷. ۷. صادق نشأت، اخبار الطوال، ص ۹۷.

8. Ueber ihn Th.Noeldeke, Uebers.285, Anm.3; Honigmann-Maricq, Recherches sur les Restes Divi Saporis 90. 9. Dazu Th.Noeldeke, Uebers.285, Anm.3.

قرار می‌دهد^۱ و به حق قانونی خسرو و بازماندگان وی استناد می‌ورزد.^۲ بهرام جواب می‌دهد: «هرکس راضی به این نیست از مداین بیرون برود و هرگاه پس از سه روز دیگر کسانی که راضی بدین امر نیستند در مداین بمانند کشته خواهند شد».^۳ به‌دنبال این، «موشیل ارمنی و همفکران او که متجاوز از بیست هزار تن بودند، همه از مداین بیرون شده به آذربایجان رفتند و در آنجا به انتظار بازگشت خسرو از کشور روم اقامت کردند».^۴

فحوای این گفتگو نباید سوء تعبیر گردد. پس از کشته شدن هرمزد، خسرو شاه است. آنچه بهرام پیشنهاد می‌کند در واقع تصاحب مقام شهریاری است و موشیل ارمنی درست در این مورد سخن می‌گوید. بهرام بدون آنکه به مشروعیت و اعتراض توجهی کند، تهدید به قتل می‌کند. اینک اسوار راستین، و چاکر وفاداری که همیشه در پی ادای وظیفه‌اش بود، به جباری بدل شده است.

شرایط دگرگون گشته بی‌درنگ در رفتار بندویه و نگهبانش، بهرام سیاوشان، بازتاب می‌یابد. این نکته محقق می‌شود که از آن لحظه که بهرام چوبین در راه خطا می‌افتد طرفدارانش از او جدا می‌شوند. بهرام سیاوشان، که تاکنون یکی از نزدیکان و وفاداران به او بوده، دیگر با سرور خویش احساس همبستگی نمی‌کند. او با بندویه، که بهرام به‌وی سپرده، بسیار خوش رفتاری می‌کند تا بدان وسیله، در صورت تغییر اوضاع، برای خود پشتیبانی دست و پا کند. سرانجام، وقتی بندویه از ظلم بهرام سخن می‌گوید، آخرین گام را برداشته و مصمم می‌گردد بهرام چوبین را بکشد و مردم را از شر وی راحت سازد تا حق به‌حق‌دار برسد و شهریاری در جای خود قرار گیرد.^۵ اما همسرش، خواهر زاده بهرام چوبین، او را از چگونگی امر آگاه می‌سازد.^۶ دوباره ارزیابی مغرضانه‌ای از زن محقق می‌شود. به این سبب که بهرام ستمگر کاملی است، بی‌درنگ سوء قصدی به جان وی انجام می‌گیرد. البته در اینجا نیز بهرام شایستگی خود را نشان می‌دهد و بر بهرام سیاوشان تاخته، و به‌دست خویش وی را هلاک می‌نماید.^۷

در این بین ورود خسرو به امپراتوری روم^۸، قیصر را در مقابل تصمیمگیری غیرمنتظره‌ای قرار می‌دهد. در جلسه مشاوره، نظریات موافق و مخالف رو در روی هم قرار می‌گیرند. بطریقهای قیصر کارهای ناپسند ایرانیان را در گذشته یادآور شده و می‌گویند باید اختلافات آنان را به خودشان واگذاریم، چه زد و خورد دشمنان با یکدیگر خود پیروزی

۴. همان.

۳. همان.

۲. همان.

۱. صادق نشأت، اخبار الطوال، ص ۹۷.

۷. همان.

۶. همان.

۵. همان، ص ۹۸.

۸. در مورد وقایع زیرین نک: P. Peeters, Anal. Bolland. 65, 6f. (راهنمایی از F. Haussig).

است.^۱ با وجود این، اسقف اعظم اندرز می‌دهد که صلاح در آن است که به یاری خسرو اقدام شود تا در سراسر زندگانی صلح و آشتی میان طرفین برقرار بماند. تعیین‌کننده پرسش قیصر است که می‌گوید: «آیا شایسته است از پادشاهان درخواست یاری شود و آنها نپذیرند».^۲ در اینجا شایسته است تفسیری را که قبلاً ارائه شده بود، یادآوری کنیم: پادشاهان با وجود تمامی جداییها و دشمنیهای گذرا مجموعه‌ای را تشکیل می‌دهند که به هنگام خطر میان خود همبستگی دارند. در اینجا رفتار مشابهی نمودار می‌گردد. قیصر با خسرو قرارداد و پیمان صلح می‌بندد و دختر خود مریم را به زنی به وی می‌دهد و سپاهی آماده می‌نماید تا خسرو را به تخت بازگرداند. فرمانده سپاه تئودوزیوس، پسر قیصر است؛ او از راه ارمنستان آهنگ آذربایجان، آنجا که وفاداران به شاه به رهبری بندویه (حال از زندان رها شده) و موشیل جمع آمده‌اند، می‌کند.^۳

بهرام بی‌درنگ در محل حاضر شده و از جنگ رویگردان نمی‌شود. هر دو سپاه روبه‌روی هم صف می‌بندند. خسرو و تئودوزیوس بر تختی زرین و جایی بلند، مشرف بر میدان جنگ می‌نشینند.^۴ آنها نماینده سزاواری شهریاری هستند. اما یک بار دیگر پهلوانی بهرام بروشتترین وجهی فروزان می‌گردد. او با یک ضربه شمشیر کلاه خود و زره یکی از ده نفر از «هزار مردان» همراه سپاه روم را به دو نیم شکافته آنچنانکه نیمی به راست و نیمی به چپ می‌افتد.^۵ خسرو ضربت بهرام، دشمن امّا هموطنش، را در مقابل تئودوزیوس رومی می‌ستاید.

روز سوم بهرام، خود خسرو را به مبارزه فرا می‌خواند.^۶ او خواستار حکمت اهورایی در نبرد تن به تن می‌گردد و خسرو با وجود زنه‌ارباش تئودوزیوس آن را می‌پذیرد. اما خسرو نیز باید در برابر قدرت بهرام پای پس کشد.^۷ پرویز از دست دشمن غالب گریخته و پنهان می‌شود و در بلندای قلّه کوهی، توسط قوه‌ای ماوراءالطبیعه، نجات می‌یابد. نولدکه^۸ با استناد به اینکه به جای قوه در تاریخ بلعمی فرشته و در شاهنامه سروش ظاهر می‌گردد، به فهم رویداد پی‌برده است. داوری اهورایی، که هر دو خواستار آن بودند اما به گونه‌ای غیر از آنچه بهرام چالشگر فکر می‌کرد، انجام می‌گیرد. نه نبرد تن به تن بلکه دخالت نیروی آسمانی نتیجه را تعیین می‌کند. او با پشتیبانی از خسرو، وی را به عنوان شاه محبوب اهورا و از این رو در حکم تنها دارنده واقعی حقانیت می‌داند.

۱. صادق نشأت، اخبار الطوال، ص ۹۹.

۲. همان، ص ۱۰۰.

۳. همان.

۴. همان.

۵. همان، ص ۱۰۱.

۷. یعقوبی، ج یکم، ص ۱۹۲، ۱۶. «او به مرگ نزدیک بود».

8. Th. Noeldeke, Uebers. 286, Anm.3.

به دنبال این قضایا این وضع تغییر می‌کند. در چهارمین روز پیکار، سپاه خسرو بر بهرام چیره می‌گردد.^۱ با پند بندویه، خسرو به تمامی سربازان زنهار می‌دهد و شبانه همگی سربازان بجز چهار هزار تن که در پیش بهرام باقی می‌مانند، پای پس می‌کشند. داوری اهورایی، تأیید خود را در سپاه دریافت می‌کند؛ و همزمان می‌بینیم که آنچه قبلاً بر سر خسرو آمده بود، اینک در مورد بهرام تکرار می‌شود. همانندی روشنی در رویدادها نمایان می‌گردد. این قالب مناسب وقایعی است که در تناقضات اندوهباری شکوفا می‌شود.

بامدادان بهرام به اردوگاه خالی نگرسته و تصمیم به فرار می‌گیرد.^۲ دسته‌ای سوار که خسرو به تعقیب آنها می‌فرستد، از اندک نفرات بهرام شکست می‌خورند. او در تنگنا هم همچنان پهلوان و فرماندهی درخشان باقی می‌ماند. از نظر سیاسی، کار او پایان یافته است. این امر از دو داستانی که به دنبال هم می‌آید معلوم می‌شود.

به هنگام فرار، بهرام در دیهی توقف می‌کند و در کلبه محقر پیرزنی فرود می‌آید.^۳ پیرزن کدوی خشکیده برای نوشیدن و غربالی برای گذاشتن غذا می‌آورد. پیرزن، چنانکه از گفتگو معلوم می‌گردد، از پیروزی خسرو آگاه است و الزاماً پرسش بهرام از آن نشأت می‌گیرد: «تو درباره بهرام چه می‌گویی؟» پیرزن بدون آنکه بداند چه کسی را پیش رو دارد، پاسخ می‌دهد: «نادانی است ابله که دعوی پادشاهی می‌کند در حالی که خود از دودمان سلطنت نیست». ^۴ آن‌گاه بهرام می‌گوید: «از این روی کدوی خشکیده، جام شراب، و غربال ظرف نقل او شد». ^۵

دوباره طرح ساختمان رمان نمایان می‌گردد. توقف بهرام در کلبه با آنچه به هنگام فرار خسرو در دیر هیت اتفاق افتاد مطابقت دارد. اما قویاً بایستی تأکید شود که درباره چه چیزی در رمان سخن می‌رود. این مطلب از گفته قارن که حکومت خراسان، قومس، و گرگان را داشت به دست می‌آید.

قارن پیرمردی بود که متجاوز از صد سال از عمرش گذشته بود.^۶ او از جانب خسرو انوشروان بر آن دیار حکومت می‌کرد و هر مزد، پسر خسرو، او را در همان منصب باقی گذاشته بود.^۷ پس از شکست بهرام، قارن پرسش را با ده هزار سوار به مقابله وی گسیل می‌دارد. متعاقب پرسش بهرام که آیا این سپاسگزاری است، قارن پاسخ می‌دهد: «حقّی که خسرو پرویز و پدران او بر من دارند بیش از حقّی است که تو بر من داری، همچنین است حق

۱. صادق نشأت، اخبار الطوال، ص ۱۰۱. ۲. همان، ص ۱۰۲. ۳. همان. ۴. همان.
۵. Th. Noeldeke, Uebers. 477, Anm.1 ۶. صادق نشأت، اخبار الطوال، ص ۱۰۳. ۷. همان.

خسرو و پدراناش بر تو — اگر این حق را به یاد داری — که چگونه تو را سرافراز کرد و تو ناسپاسی کردی و سر از فرمان پیچیدی و کشور ایران را به آتش و جنگ و فتنه سوزاندی و سرانجام این چنین نومید و تهیدست بازگشتی و خویشتن را زبانزد جهانیان (به معنای دقیق کلمه: تاریخ) ساختی».^۱

در هیچ جای نوشته دینوری خبری از «تجلیل» خسرو از بهرام وجود ندارد. از این رو، به داستانی که دینوری از آن گذشته، اما طبری آن را ذکر کرده است، روی می آوریم^۲: گفتگوی رخ داده بین خسرو و بهرام، پیش از پیکار نخست که به شکست خسرو انجامید. خسرو می خواهد بهرام را اسپاهبذ کشور ایران^۳ کند که بهرام با ناسزا بدو پاسخ می دهد. خسرو نومیدانه یادآور وفاداری یکی از نیاکان بهرام در مقابل اسلاف خویش می شود.^۴ در اینجا نیز نمونه اسطوره ای همانند با گذشته ظاهر می شود، لکن بی حاصل می ماند.

بهرام به گفتار قارن جواب توهین آمیزی می دهد.^۵ لحن زشتی که در بهرام دینوری غیرعادی است، اما با اظهارات مشابه و حتی زشت تر بهرام در داستان برگرفته از طبری^۶، که گردیه آنها را بشدت تقبیح می کند^۷، هماهنگی دارد. به نظر می آید اینها کاملاً با سبک اسواری - پهلوانی که جز این در رمان کاملاً رعایت شده است، متناسب هستند. همچنانکه به پهلوانان هومر نیز توهین و ناسزا آسبی نمی رساند.

قارن با لشکری انبوه به سوی بهرام پیش می رود، اما همچون کسانی که پیش از وی با بهرام جنگیدند بخت اندکی دارد. پسر قارن کشته شده و سپاهیان پایه به هزیمت می نهند. بدین ترتیب، تصویری که رمان از پرداختن بدان خسته نمی شود، تأیید می گردد. بهرام، پهلوانی که همیشه بود باقی می ماند، حتی آنجا هم که این پهلوان علیه شاه قانونی و محبوب ایزدان سر به شورش برمی دارد اما ناکام می ماند، با ابهت است. قارن آن زمان نیز که شخصاً به مصاف بهرام روی می آورد ناکام می ماند. اما انتقادی که او از بهرام و عدم وفاداری وی نسبت به شاه می کند پابرجا است.

سرانجام، بهرام در نزد خاقان ترکان پذیرفته می شود. بدین ترتیب، رمان به محدوده ای که از آنجا آغاز شده است، منتهی می گردد. یلتگین، که در آغاز پادشاهش مورد احترام بهرام قرار گرفته بود، اینک الطاف ولی نعمت پیشینش را با مفتخر گردانیدن وی به

۱. همان. ۲. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۹۷، س ۱۱. ۳. همان، ص ۱۳.

۴. همان، س ۱۸؛ در این مورد: Th. Noeldeke, Uebers. 279 Anm. 2؛ نک: 271.

۵. صادق نشأت، اخبار الطوال، ص ۱۰۳. ۶. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۹۷، س ۱۶، س ۱۴.

۷. همان، ص ۹۹۸، س ۲؛ نک: یعقوبی، ج یکم، ص ۱۹۱، س ۶.

تمامی افتخارات تلافی می‌کند. از نو همان طرح ساختمان رمان که همه جا می‌تواند تشابهاتی را ایجاد کند، معلوم می‌گردد.

همچون گذشته، بهرام در این محیط نیز شایستگی خود را بروز می‌دهد. پس از آنکه در پیکار برای دستیابی به سلطنت با شکست مواجه می‌شود دوباره رفتار و اخلاق اصلی خود را باز می‌یابد: او بار دیگر چاکر وفادار شاه می‌گردد. اما از آنجا که همه چیز در این زندگی ارزشمند و پهلوانی، سرشار از تضادهای مصیبت‌بار است، در سرانجام زندگی بهرام نیز تجلی می‌یابد، به این ترتیب که وی در آخرین پهلوانی خویش با تن خود برای خاقان فداکاری می‌کند. اما به دست خسرو، همان شاه دیگری که در گذشته علیه او قیام کرده بود، کشته می‌شود. آنچه او انجام می‌دهد. «بیهوده» و بس «دیر هنگام» باقی می‌ماند. با اینهمه، درست به همین علت این بخش رمان از زیبایی خاصی برخوردار است. بهرام با سرزنش برادر خاقان، که با رفتار ناپسندش خاقان را آزرده بود، وی را به نبرد تن به تن برمی‌انگیزد. برادر خاقان خواستار نبرد می‌شود؛ بهرام به شرطی می‌پذیرد که در صورت مرگ حریف از وی خونخواهی نگیرد؛ خاقان مخالفت می‌کند اما برادر چالشگر بر خواست خود پایداری می‌کند.^۱ همه چیز تشریفات پیکار اسواری را نشان می‌دهد و آداب درباری به همان اندازه فروزان می‌درخشد که گویی آنها در رویارویی مرگ شایستگی خود را بروز می‌دهند. پهلوان راستین از خونخواهی درمی‌گذرد و اجازه می‌دهد تا حریف نبرد را آغاز کند و درد را تحمل می‌کند. همچنانکه بهرام در گذشته الگو بود، در اینجا، در آخرین نمایش پهلوانیش نیز چنین است. نبرد به تار مویی بسته است: بهرام کمان خویش را زه می‌کند^۲ آنچنانکه جز او کسی آن کمان را زه نمی‌کرد (بهرام یکی از سه ایرانی بلند آوازه به جهت مهارت در تیراندازی بود^۳، علاوه بر این کتابی در هنر تیراندازی به وی منسوب است^۴). هم نبرده بهرام، سرنگون می‌شود و خاقان حکم را درباره برادر و حریف کشته شده می‌خواند: «خدا کس دیگری از ما را دور نسازد، من او را بارها از گستاخی نهی کردم ولی نپذیرفت»^۵.

در این فاصله خسرو آنچه را بعد از جنگ نظم بخشیدنی است، سامان می‌دهد. بندویه مسئول دیوان گنجینه‌ها می‌شود، بسطام به حکومت خراسان (اما با قارن چه می‌شود، چیزی گفته نمی‌شود)، قومس، گرگان، و طبرستان می‌رسد.^۶ وفادارترین یاران خسرو پاداش

۱. صادق نشأت، اخبار الطوال، ص ۱۰۵. ۲. همان، ص ۱۰۶.

۳. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۹۲، ص ۱۱۲ در این مورد Th. Noeldeke, Uebers.271, Anm.2-3.

۴. الفهرست، ص ۳۱۴، ص ۲۱ Th. Noeldeke, Uebers.272, Anm.1.

۵. صادق نشأت، اخبار الطوال، ص ۱۰۶. ۶. همان، ص ۱۰۷.

خویش را دریافت می‌کنند اما در مورد قتل هرمزد و چگونگی مجازات عاملان آن چیزی ذکر نمی‌شود. زیرا هنوز ترس از بهرام که در دربار خاقان منزلتی عظیم دارد، بر شانه‌های شاه جدید سنگینی می‌کند و خسرو می‌ترسد مبادا دشمن خطرناک با کمک ترکان جنگ را از سر گیرد. فرستاده‌ای به دربار خاقان گسیل می‌دارد تا تجدید پیمان بندد اما خاقان با سخنانی خشم‌آلود آن را ردّ می‌نماید.^۱ همبستگی شاهان در میان خود که تا حال محفوظ مانده بود، درهم می‌شکند. فرستاده خسرو باید راههای دیگری بجوید.

خاتون، همسر خاقان، برای فرستاده آخرین نقطه امید است. او عموی خاتون، پدر یلتگین، را به یاد ملکه می‌اندازد که به دست بهرام کشته و تاج و تخت و خزایش به وسیله وی تصاحب شد.^۲ او موفق می‌شود خاتون را با خود همراهی سازد، زیرا (برای اینکه نکته‌ای را تکرار کنیم) «خیره سری و ناسپاسی از زنان سر می‌زند».^۳ خاتون یکی از غلامان خویش را می‌فرستد تا بهرام را بکشد. بهرام روز مرگ خود را می‌داند زیرا اخترشناسان به وی گفته بودند و او خود را حفظ می‌نمود. با اینهمه، قاتل به حضور بهرام بار یافته و او را می‌کشد.^۴

خسرو برنده شده است زیرا به منزله شاه قانونی می‌بایست پیروز گردد. بر ضد این مشروعیت و کمک ایزدان حتی کسی همچون بهرام یارای جنگیدن نداشت. او از اینها شکست خورده و به کام مرگ فرو رفته است. اما فروغ خسرو نیز به خاموشی می‌گراید. پیشتر محقق شد که نویسنده داستان، در بیان داستان خسرو ملاحظاتی را مد نظر قرار داده است. او نسبت به پدر وفادارانه رفتار نکرده بود اما پدر وی را بخشوده بود. او از پدر تیّات واقعی بهرام را پنهان نگاه داشته بود اما هرمزد به وی اعتماد کرده بود. این فرض که خسرو از توطئه بندویه و بسطام آگاه نبوده است، مخفی نگاه داشته شد. اما او از توطئه قتل بهرام آگاه بود و پس از مرگ وی، پرده کنار می‌رود. چون امور کشور در اختیار خسرو در می‌آید مصمم می‌گردد انتقام خون پدر خود، هرمزد، را گیرد.^۵ با این خواست، تمامی دینی را که به بندویه و بسطام داشت و آن را نیز عنوان کرده بود به فراموشی می‌سپرد.

خسرو، ده سال آزرگار قصد خویش را پنهان نگاه داشته بود.^۶ سرانجام فرصت مناسب را پیدا می‌کند. بندویه از تأیید یک زیاده‌روی شاه^۷ امتناع می‌ورزد. خسرو بی‌درنگ فرمان

۱. همان. ۲. همان، ص ۱۰۸. ۳. همان. ۴. همان. ۵. همان، ص ۱۱۰.

۶. در اینکه خبر به این شکل، تاریخی نمی‌باشد، باید تأیید کرد: P. Goubert, Byzance, Th. Noeldeke, Uebers. 487 avant l'islam, 163; 283f تحقیق گویر از منابع عربی، داستان خاص خود دارد. نویسنده کتابی که اسلام را در عنوان خود دارد، به نظر می‌رسد اندک آشنایی با اصلاً تسلطی به عربی ندارد. همچنین تأیید انسلین، W. Ensslin, Byz. Ztschr. 1953, 384 به همان دلیل قابل فهم است. نیز نک: صادق نشأت، اخبار الطوال، ص ۱۱۰.

۷. صادق نشأت، اخبار الطوال، ص ۱۱۰.

می‌دهد دست و پای وی را قطع نمایند. بندویه، غلطان در خون خود، زبان به دشنام خسرو پرویز و پدرش می‌گشاید (او فوری درمی‌یابد چرا گرفتار چنین مجازاتی شده است) و از بی‌وفایی و پیمان‌شکنی ساسانیان سخن می‌گوید.^۱ وقتی خسرو از این سخنان خبردار می‌شود، می‌گوید: «بندویه می‌پندارد ساسانیان پیمان شکن و غدارند ولی خود از غدر و حق‌ناشناسی که نسبت به شاهنشاه، پدر ما، مرتکب شد یادی نمی‌کند که چگونه با دستیاری برادرش بسطام ناگهان بر پادشاه درآمدند و دستار بر گردنش افکندند و از روی ستمگری او را خفه کردند و می‌خواستند با این کار خود را نزد من مقرب سازند، گویا نمی‌دانستند که او پدر من بود».^۲ زان پس سوار شده و به میدان رفت و از برابر بندویه که در کنار راه افتاده بود گذشت و فرمان داد او را سنگسار کنند.^۳

در این مجادله برله و علیه همه چیز سخن رفته است. خسرو تصمیم خود را در تضاد وظایف گرفته است. بندویه به کیفر خود، مجازاتی که بنابر جهانبینی رمان اجتناب‌ناپذیر بود، می‌رسد. اما خسرو از این آزمون سرفراز بیرون نمی‌آید. هر اندازه بهرام، بزرگ و نجیب، حتی آنجا که اشتباه می‌کرد، بود، خسرو رذیلانه دست به عمل می‌زند حتی آنجا که به عدالت اجازه خودنمایی می‌دهد. این رمان همه جا ضرب آهنگهای اندوهباری را، بدون آنکه تلاشی برای رفع این آوای ناهنجار بکند، به صدا در آورده است. اما به نظر می‌آید که یک چیز عاری از نقص بازمانده باشد: شکوه شهریار. حال این یکی نیز آغاز به نوسان می‌کند.

هنوز بسطام بازمانده است تا مجازات شود. خسرو مصمم به نابودی او، و حال ناگزیر از اجرای آن، فرمان می‌دهد برادر مقتول را با نامه‌ای مخفی به حضور فرا خوانند، اما بسطام پیش از رسیدن به مقصد به پیشکار بندویه برخورد کرده و از آنچه گذشته است آگاه می‌گردد. او بی‌درنگ برگشته و رهسپار دیلم می‌شود.

دیلم سرزمین کوهستانی صعب‌العبوری در جنوب غربی دریای خزر است که هرگز زیر سلطه ساسانیان نرفت. همسایه آذربایجان و همانند با آن، مکانی شد تا تمامی کسانی که با شرایط موجود مخالف بودند در آنجا گرد آیند. یاران بهرام نیز پس از مرگ سرور خویش به آنجا رفته بودند، برای آنکه چنانچه اظهار می‌کنند: «از پادشاهانی که ما را دربه‌در کردند کینه‌جویی کنیم».^۴ گرردیه، خواهر و همسر بهرام^۵ آنها را رهبری می‌کرد: سوار بر اسب

۱. همان.

۲. همان، ص ۱۱۱.

۳. همان.

۴. همان، ص ۱۰۹.

5. Th. Noeldeke, Uebers. 279, Anm. 6

بهرام و اسلحه او را در بر کرده پیشاپیش آنان حرکت می‌کرد.^۱ بسطام با آغوش باز در دیلم پذیرفته شد، و در پیشنهاد مقام پادشاهی به وی نیز تعلل نشد: «چرا باید خسرو به شهریاری از تو سزاوارتر باشد؟ با آنکه تو پسر شاپور پسر خربنداد از دودمان بهمن پسر اسفندیار هستی و شما برادران ساسانیان و انباز آنان می‌باشید، اینک بیا با تو بیعت کنیم و گردیه خواهر بهرام را به نکاح تو درآوریم و تخت طلایی که بهرام از مداین با خود برده بود، اینک همراه ماست، پس بر این تخت بنشین و مردم را به سوی خود دعوت کن چون خاندان تو از دودمان دارا پسر بهمن به سوی تو روی خواهند آورد».^۲

بنابراین، سندی تبارنامه‌ای ارائه می‌شود و این مدرک، درست در آنجا که قطع می‌شود و خاموش می‌ماند، شگفتی آفرین است. توالی اسفندیار — بهمن — دارا را از شجره‌نامه مهرنرسی در تاریخ طبری می‌شناسیم.^۳ این تبارنامه با دارای دومی به کی‌اشک، نخستین شاه اشکانی، منتهی می‌گردد. این یکی هم به آخرین دارای یعنی داریوش سوم بازگردانده می‌شود.^۴ شایان توجه است که رمان از کی‌اشک و، همچنین، از اشکانیان نیز نامی نمی‌برد، حداقل نه آشکارا زیرا آنجا که بسطام را خطاب قرار می‌دهند: «شما برادران ساسانیان و انباز آنان در شهریاری می‌باشید»^۵، جایی برای سوء تعبیر باقی نمی‌گذارد. بر طبق این نظر، اشکانیان و ساسانیان همپایه بودند.

اینک به ادعایی بس بزرگ می‌پردازیم — حداقل در زمان فرمانروایی ساسانیان. اما آیا برآستی این سخن در زمان آنان گفته شده است؟ پیشتر معلوم شد که رمان به احتمال نزدیک به یقین حکومت مستحکم تازیان بر ایران را می‌شناخت، که تنها در «روز قیامت» پایان خواهد یافت. این واژه «یوم‌الدین» کلمه دوپهلوی مبهمی بود. زرتشتیان نیز این روز را که الزاماً می‌بایست معنای دیگری غیر از مفهومی که برای مسلمین داشت برای آن داشته باشند، می‌شناختند. زیرا قلب آن کسی که این رمان را تألیف کرده به هیچ وجه برای «فرزندان اسماعیل بن ابراهیم» (که زندگی آنها در بیابان و غذای آنها میوه و گوشت و نوشیدنی آنها شیر بود) نمی‌تپید.^۶ آنها برای نویسنده مردم بی‌فرهنگی بودند. او این مسئله را که خسرو «تا اندازه‌ای» عربی^۷ می‌دانست، قابل ذکر می‌داند... و اینکه ذکر می‌شود ایشان چگونه با

۱. صادق نشأت، اخبار الطوال، ص ۱۰۹. ۲. همان، ص ۱۱۱.

۳. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۶۸، س ۱۹. در این مورد: Th.Noeldeke, Uebers.109, Anm.1.

4. Th. Noeldeke, Uebers.279, Anm.5.

۵. صادق نشأت، اخبار الطوال، ص ۱۱۱.

6. E.G.Browne, a.O.239.

۷. صادق نشأت، اخبار الطوال، ص ۹۹.

همدیگر سخن می‌گویند، نشانگر اهمیت زبان عربی است. اما هرگز آگاهی نمی‌یابیم که ایرانیان و هپتالیان به هنگام گفتگو به چه زبانی صحبت می‌کردند.

خلاصه - از فاصله‌ای بعید و در زمانی که در آن، عظمت ایران از مدتها پیش پایان یافته جلوه می‌کرد، فقط آنکه حکومت بیگانه را می‌شناخت و از ورای سده‌ها باز پس می‌نگریست، می‌توانست از خاطرش بگذرد که اشکانیان و ساسانیان، برادرانی از یک تبار، از منشأ یکسانی هستند. این برادران، در عصر خویش سخت با هم دشمن بودند اما برای این بینش به هم پیوستند، و یکپارچه دو اخگر فروزان ایران را تشکیل دادند تا جمله معروفی را^۱ بازسازی کنند. با ارزیابی مناسب رمان که شامل هر دو گروه هپتالیان و رومیان می‌شود در می‌یابیم که پردازنده رمان واپس‌گرا بود. در اینجا کسی سخن می‌گوید که تمامی گذشته، و حتی دشمنان سپری شده، را در روشنایی مهتاب مشاهده می‌کند.

دنباله داستان مؤید تفسیر بالا است. زیرا بزرگان دیلم در ادامه سخنان خویش به بسطام چنین می‌گویند: «اگر به مقصود بررسی آرزوی ما و آرزوی خودت برآورده می‌شود و چنانچه کشته شوی در راه وصول به پادشاهی کشته خواهی شد و این کار باعث افزایش نیک نامی و شهرت تو می‌گردد»^۲. پس تنها با کسی که واقعاً دارای حق یکسان باشد، این گونه سخن گفته می‌شود.

بسطام با این پیشنهاد موافقت کرده، گردیه را به نکاح درآورده و بر تخت می‌نشیند و شماره همراهان و یاران او به صد هزار تن می‌رسد.^۳ او به ماد هجوم می‌برد: پیشکاران خسرو فرار کرده و دهقانان در قلعه‌ها و قلل جبال متحصن می‌شوند.^۴

خسرو می‌کوشد تا او را متقاعد کند، و در نامه‌ای به عدم حقانیت عمل وی اشاره کرده و او را امان می‌دهد.^۵ بدین ترتیب، مسئله حقانیت طرفین دیگری را نفی می‌کند؛ یاران بهرام او را به آنچه در خور مقامش نیست تشویق کرده‌اند.^۶ بسطام، در پاسخ نامه ادعای خویش را چالشگرانه و تحریک آمیز بر می‌کشد که او برای شهریاری سزاوارتر از خسرو است: زیرا او از اخلاف دارا، پسر دارا هم‌اورد اسکندر می‌باشد.^۷ «چیزی که هست شما ساسانیان بر نیرنگ بر ما چیره شدید و حقوق ما را به خود اختصاص دادید و بر ما ستم روا داشتید و همانا جد شما ساسان گوسفند چرانی بیش نبود و اگر پدرش بهمن در او امید نیکی می‌داشت سلطنت را از او

1. Petr. Patr.fr.13, FHG.4, 188.

۵. همان.

۴. همان.

۳. همان.

۲. صادق نشأت، اخبار الطوال، ص ۱۱۲.

۶. همان.

۷. همان.

برکنار نمی‌ساخت و آن را به خواهرش خمانی (Xumānā) نمی‌سپرد.^۲ بدین ترتیب، حقانیت خسرو ردّ شده و مشروعیت انحصاری ساسانیان زیر سؤال می‌رود. حتی آخرین موردی که پابرجا بود و به نظر می‌آمد از تمامی دگرگونیها جان سالم به در برده، متزلزل گشته است. این مسئله وقتی که موضوع برای حکمیت به جنگ می‌کشد، تأیید می‌گردد. در همدان آتش جنگ شعله‌ور می‌شود و سه روز سخت می‌جنگند و هیچ‌یک از دو سپاه از برابر یکدیگر عقب نشینی نمی‌کند.^۳ این مسئله معلّق می‌ماند چه کسی دارای حقانیت واقعی است: فرزندان دارا و کی‌اشک یا اخلاف ساسانیان.

رمان به پایان نزدیک می‌شود. خسرو به هر طریقی با شکست مواجه شده است: نیرنگ و حيله، وعده و وعید، و جنگ. در این مورد برادر بهرام «بزهکار» که او را هنوز چنان می‌نامد به کمکش می‌آید. گردویه نه فقط برادر بهرام بلکه برادر گردیه، همسر فعلی بسطام، همیشه به خسرو وفادار مانده بود. او حيله‌ای پیدا کرده و با کمک همسر خویش گردیه را برای اجرای توطئه راضی می‌نماید.^۴ بسطام به دست گردیه کشته می‌شود و او به همسری خسرو در می‌آید با این شرط که پسر گردیه به ولیعهدی برسد.^۵

حال به بزرگداشت این اثر شگفتی‌آفرین، که ساختار و نگرش آن توضیح داده شد، می‌پردازیم. مسلماً با توصیف آن به رمان کار درستی انجام یافته است زیرا رمانی همانند، کارنامک اردشیر پاپکان که نوشتن آن هم در زمان اعراب (سده نهم)^۶ انجام گرفته، موجود است. وسوسه اینکه این دو نوشته را در جزئیات مقایسه کنند، به علت فاصله عظیم هنری به شکست می‌انجامد. هر دو داستان خمیرمایه خود را از گذشته ساسانی اخذ می‌کنند، ماجرای هر دو در محیطی اسواری و پهلوانی اتفاق می‌افتد، و هر دو از قالب رمان، قالبی که برای آنها سنتی - کهن بود، استفاده می‌کنند.

به نظر می‌آید که عصر پارتیان آفریننده رمان در سرزمین ایران بوده است. حمزه اصفهانی^۷ از کتابهایی که بدان زمان نوشته و «هنوز در دست مردمان بود»، خبر می‌دهد. او از کتاب مروک، کتاب سند باذنامک، کتاب برسیناس (Barsinās)، کتاب شیماس و نظایر اینها که «بالغ بر هفتاد میشد» نام می‌برد. کتابهای موجوده درخت آسوریک، ایاتکار زیروان و جاماسپ نامک را به زمان پارتی ارجاع داده‌اند.^۸ شاخه‌ای از رمان پارتی، اثر بزرگ یامبلیخوس است

۱. گئوگارس چنین جایابی می‌کند. خمانی در طبری و همچنین: F. Justi, Iran. Namenb. 132, 1. Sp.

۲. صادق نشأت، اخبار الطوال، ص ۱۱۲. ۳. همان، ص ۱۱۳. ۴. همان، ص ۱۱۴.

۵. همان.

6. H.W.Bailey, Zoroastrian Problems, Vorwort.

7. P.41f. Gottwald.

8. E.Beneveniste, Journ.asiat. 217, 193.; 220.245f; Rev.hist.relig. 105-6, 337f; H.W.Bailey, BSOS.6, 55f.

که در عین حال این محدوده را برای غرب یونانی آشکار ساخت.^۱ آخر سر مینورسکی^۲ داستان ویس و رامین، سروده بین سالهای ۱۰۴۰ و ۱۰۵۴ فخرالدین اسعد گرگانی، را از منشأ رمانی پارتی تشخیص داده است.

رمان بهرام تنها به دلیل فاصله زمانی نیست که از دیگر آثار متمایز می‌شود. در نوشته یامبلیخوس و ویس و رامین، عشق مشرف بر همه چیز و ارضاکننده همه چیز است که با چنان افسانه پردازی، که عصر نقش زیادی در آن داشت، تزئین شده است. ساختمان رمان بی‌پرده، هرگونه انحراف و، حتی فراتر، هر نوع اطناب کلام ملال آور را طرد نمی‌کند. هرچیز غریبی از منشأ اصلی قوی با آن آمیخته می‌شود و، بدین ترتیب، همان قالب درخشان عجیب و غریب و رنگینی که خود را به مثابه رمان آن عصر نشان می‌دهد، سر بر می‌آورد.

رمان بهرام عاری از تمامی این اضافات است. اصولاً فاقد رماتیک است، و تمایل بسیار اندکی به افسانه پردازی دارد. عشق از داستان آن طرد، و فروترین ارزیابی نصیب زن می‌گردد. غیرقابل تصور است که زن در رمان موضوعی دائمی و همه در برگیرنده شود. پرداخت داستان، فشرده و تقریباً خشن است و هیچ تلاشی نشده تا نمای خشن ترسیمی در این وقایع را نرم کنند.

ماجرای بهرام، حداقل به صورت موضوعی مستقل توصیف نمی‌شود. شاید هم ماجراهای بهرام بعداً به صورت رمانی ماجراجویانه درآمده باشد لکن رمان اصلی یعنی متن موجود در نزد دینوری از این مسائل اطلاعی ندارد.^۳ حتی شکل مهذب رمان قهرمانی که به نبردها و ماجراهای می‌پردازد، به هیچ وجه با رمان ما وجه اشتراک ندارد. آنچه این رمان نشان می‌دهد مقداری اندک ماجراهای اسواری، و همچنین یک منظومه رماتیک است. اما برآستی داستان بهرام چگونه می‌بود اگر ویژگیهای رمان کهن را نداشت؟

تا این اندازه معترفیم که رمان بهرام با سبک گذشته در قالب و شکل ظاهری وجه اشتراک دارد: حوادث مرتبط و نگارش نشر. گاه گاهی تلاش شده است به کتاب پهلوی که مضمونش را مؤلفان عربی زبان بازگو می‌کنند، قالب ناهمگون فشرده شعر حماسی را بدهند. با اینهمه، از آن هیچ اطلاعی نداریم و، به این ترتیب، باید نامگذاری فعلی را بپذیریم. اما در همه جا قالب پیشین رمان تغییر شکل داده شده یا، بهتر گفته شود، به حد اشباع با محتویاتی که از حد

1. U.Schneider-Menzel bei F.Altheim, Lit.u.Gesellsch.1, 48f. ; F.Altheim, Roman u.Dekadenz 19.

2. BSOS.11, 1f.

3. Th. Noeldeke, a.O.476

«نویسنده رمان احتیاجی نداشته است که از خود بیفزاید و جعل کند زیرا کارها و رنجهای بهرام خود در حقیقت شبیه داستان (رمان) بوده است.»

متعارف مرسوم آن زمان فراتر می‌رود انباشته شده است.

این رمان به دلیل مواضع اخلاقی رفیع، به علت نگرش پهلوانی و طبق قالب اندوهبارش همگی پیشینیان خود را در سایه قرار می‌دهد. به نظر می‌آید که نزدیکترین خویشاوندان این رمان سرودهای سقوط بورگوندها^۱ یا افسانه‌های ادا^۲ باشند، زیرا مقداری از تفکرات ادبیات پارسی میانه را تا حال در خود نگاه داشته است. رمان بهرام با آثار آغازین قرون وسطی که همگی اضمحلال را می‌ستایند و به عظمت سپری شده نظر دوخته‌اند، در یک صف قرار می‌گیرد. اینها روانشناختی و، به زبانی دیگر، انگیزه‌مند نیستند بلکه ما وقع را در عظمت نازدودنیش بزرگ و ساده نشان می‌دهند.

کجاست آن نوشته‌ای که این‌گونه از وظایف و تضاد وظایف سخن گوید! چاکر و شاه، پدر و پسر، مهمان و مهماندار، موضع پادشاهان در قبال یکدیگر، سپاسگزاری و کین‌خواهی، وفاداری و سرکشی که بیش از این احتیاج به شمارش نیست. همه‌جا سخت‌ترین معیارها گذارده می‌شود: به پهلوانان و همچنین شاهان، به دوستان و همقطاران، و به زیردستان. هیچ‌کس مبرا از انتقام نیست هرچند تحت انقیاد عمل کرده باشد و حتی اگر به میل و اراده خود بدان دست یازیده باشد. اما هیچ‌کسی هم تعلل نمی‌ورزد در اینکه مسئولیت عمل خود را به عهده گیرد و آن را بی‌شکوه و سربلندانه بپذیرد. اینها مردان و صفات مردانه، پهلوانان، و شرافت پهلوانانه‌ای است که فضای این رمان را سرشار می‌کند و حتی طبیعت ناهمگونی همچون خسرو را تا تمامی فرازش بالا می‌کشد.

این دنیا دنیایی مردانه، اما همزمان دنیایی عمیقاً بدبینانه و، فراتر از آن، سوگناک است. آگاهی محض از جهت یافتن سوک در اینجا شگفت‌آور است. با اینهمه، در همه‌جا نمایان می‌شود و ویژگی خود را بی‌همانند به این مسلماً بزرگترین اثر ادبیات قرون وسطی می‌بخشد. خصال نیرومند و پایان‌ناپذیری که در همه بویژه در بهرام ظاهر می‌گردد، در تضاد با خود، با مقامی که پهلوان به خود اختصاص می‌دهد، و وظایفی که بروی تحمیل می‌گردد قرار می‌گیرد. همه، هر مزد، بهرام، و حتی خسرو، حتی اگر سرانجام به سرمنزل مقصود هم رسیده باشد، شکست می‌خورند. بی‌شک آن که این رمان را ترسیم کرده از انجام آن نیز خبر داشته است. در تضادی که بین خسرو و بهرام متجلی می‌گردد نه تنها پهلوان رمان درهم می‌شکند بلکه رقیب پیروز نیز، البته در ظاهر، در آینده درهم شکسته می‌شود.

بدین ترتیب، زمان نگارش رمان ملموس می‌شود. نولدکه^۳ به «اواخر دوره ساسانی

1. Burgunden

2. Edische Saga

3. Th. Noeldeke, Uebers. 477.

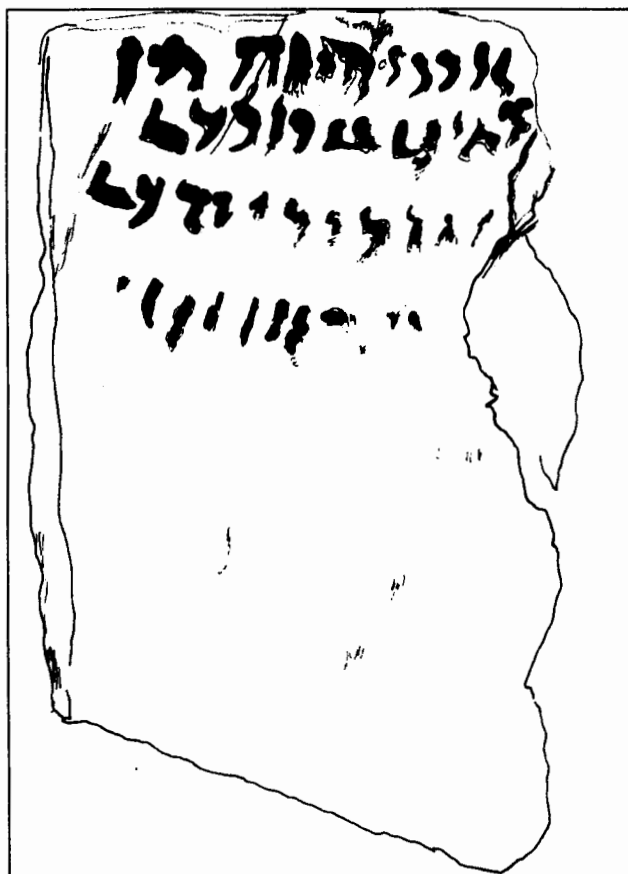
تقریباً زمان پوران یا سالهای نخستین یزدگرد سوم، هنگامی که جنگجوی غاصب تخت و تاج دیگری بنام شهربراز بهمان دلیل غیرقانونیش شکست خورده بود، گمان می‌برد. در اینکه این تاریخ درست نیست شکی وجود ندارد. رمان درواقع اعراب را می‌شناخت و می‌دانست که فرمانروایی آنان دیگر غیرقابل تغییر بود. اگر نولدکه^۱ به هماهنگی رمان با نوشته سبثوس (Sebeos) ارمنی، حدود سال ۶۶۰، استناد می‌کند، این یکی بیشتر به استدلال ما نزدیک است تا تاریخگذاری خود وی. کلاً اگر بخواهیم به دنبال پیوندی واقعی در رمان باشیم، آن رانه در شهر براز، که هماهنگیهای زیادی با بهرام ندارد بلکه باید در اسپهبدان خراسان جست‌وجو کنیم. جانشینان بهرام با عنوان اصلی وی، یک قرن تمام در کوهستانهای طبرستان در برابر فاتحان عرب پایداری کردند.

اما جای پرسش است که آیا یک چنان رابطه‌ای اصولاً انتظار می‌رود. رمان کلاً معرّف گویای خود است. معیارهای اخلاقی را که در همه‌جا قرار می‌دهد از مقایسه نمونه‌های اسطوره‌ای و تاریخی به دست می‌آورد. اما آن دم که داستان بهرام با این نمونه‌ها در تناقض قرار می‌گیرد، حتی اینها نیز بدین حیطه منتقل می‌شوند. داستان بهرام خود زبانزد می‌شود. قارن صدساله، مردی جهان‌دیده، این مطلب را به بهرام گوشزد می‌کند: خویشتن را زبانزد جهانیان خواهی ساخت. آنچه اینجا توصیف می‌شود متعلق به گذشته و دربرگیرنده پهلوانی و سوک، خطرکردن و سقوط است. در داستان بهرام، یگانگی و محدودیت ساسانیان، و منشأ عظمت و سقوطشان در یک جا جمع شده است. آنچه آنجا رخ داده، به دلیل بی‌هماندیش غیرقابل تکرار و دست‌نیافتنی باقی می‌ماند، برای آنکه برای همیشه سپری شده است.

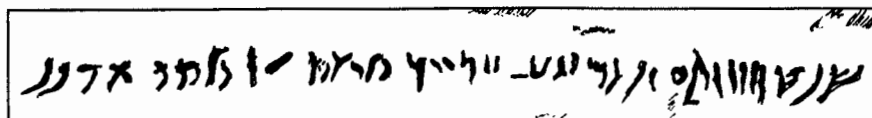
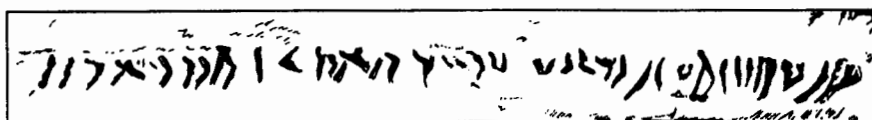
با اینهمه، این رمان دارای بدعت و آینده‌ساز است. این رمان تاریخ سبک نگارش را به مرحله نوینی از تاریخ پرمایه - این بیکران تاریخ پربار - هدایت می‌کند. هر آنچه تا بدان زمان تعیین‌کننده بود، به کنار نهاده می‌شود. رمان عاشقانه عهد عتیق متأخر به رمان اسواری می‌گراید و، بدین ترتیب، رقیب اشعار حماسی - اسواری می‌گردد. آنچه این نویسنده پس از فروپاشی شاهنشاهی نوشت، می‌بایست برای هزار سال آتی در حکم ظرفی باشد برای آن چیزی که جهان را به حرکت درآورد. تازه، سروانتس موقعی که اسوارش را از مانس بلند گردانید، می‌بایست بدان پایانی بخشد زیرا در این فاصله طولانی برای وی ادبیاتی فراهم آمده بود که وسعتی غیرقابل تصور داشت و بسیار متنوع بود.

رمان بهرام چوبین در سرآغاز آن چیزی قرار دارد که به عنوان رمان اسواری از آن یاد

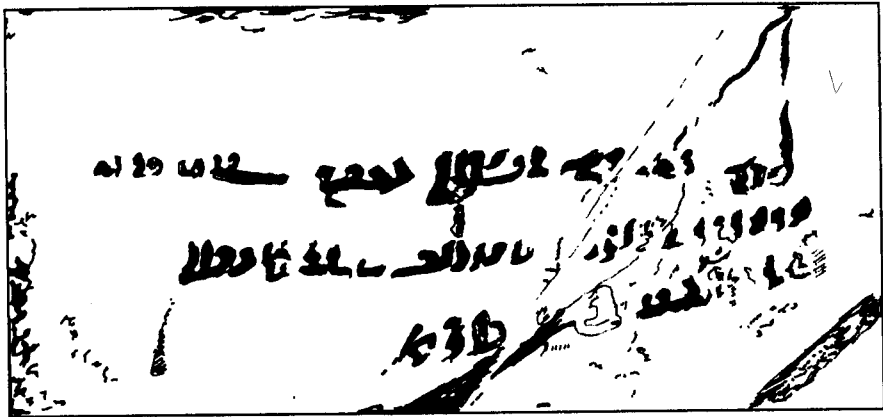
می‌کنیم. هنوز از سرخوردگی، گستردگی، افسانه‌پردازی، و تخیل‌گرایی که لذت آثار آتی را چنان ناهمسان می‌کرد، خبری نیست. بی‌امان و با چارچوبی فشرده، انباشته از عظمت پهلوانی و سوک، و بدعت آغاز به سخن می‌کند. سزاوار است که باردیگر سروده‌های سقوط بورگوندون را به خاطر آوریم. در آنجا و همچنین اینجا، رسم بر این است که هیچ پیروزی قوم خودی ستایش نمی‌شود بلکه فاجعه‌ای که به اضمحلال منجر شده، با یادآوری عظمت گذشته — که اکنون سپری شده — احساسات را برمی‌انگیزد.



شکل ۱. سفالینه مکتوب از ینسا.



شکل ۲ و ۳. حکاکی از دورا اروپوس



نیشته گینه از دورا اروپوس



رسم بخش پایانی سطر اول شکل

فصل پنجم

دیوانسالاری

در سراسر بخش خاوری امپراتوری سلوکیان، دو گونه نامگذاری برای ملّتها و سرزمینها مقابل هم قرار می‌گیرد.^۱ پارثوا (Παρθavaia) در کنار پارثوانه (Παρθωνή)، پارثوآیو (Παρθωναῖοι) در جوار پارثوانوی (Παρθωνοί)، و متناسب با اینها مارگیانه (Μαργιανή)، راگیانه (Ραγιαυή)، آتروپاته (Ἀτροπατηνή)، پاراتیاخه (Παραταχυή) در کنار آگرایو (Ἀγραιοί)، سوسایو (Σουσαῖοι)، إلومایو (Ελυμαῖοι)، گارامایو (Γαραμαῖαι) مشاهده می‌شود. اگر اسامی نخستین با پسوند یونانی اینوس (-ηνός)،^۲ یا اینه (-ηνή)، که در زبان قدیم یونانی قابل رؤیت است و از زبان ماقبل یونانی می‌آید، ساخته شده‌اند، گروه دوم به آیوس (-aios)، و آیا (-aia) ختم می‌شوند. این پایانه از شرایط زبان یونانی مشتق نمی‌شود بلکه صفت نسبی (Nisbe) آرامی -ay یا āyā^۳ را پیش رو داریم. از آنجا که ترکیبات دوم فقط در مناطق ماورای فرات و هالیس^۴، یعنی خاور، مشاهده می‌گردد، پس بایستی زبان اداری در این مناطق، برخلاف غرب، دوزبانه بوده باشد. در کنار زبان یونانی، زبان دیرین دیوان - اداری هخامنشیان، آرامی می‌تواند پابرجا مانده باشد.

دوگانگی زبان اداری در ساتراپی‌های خاوری را از دو سنگنبشته آرامی آشوکا در پل درون ته (لپاکه Lampāka)^۴ و تکسیله (Taxila)^۵ برای دوره پیش از میلاد مدلل می‌گرداند. در سطر هشتم سنگنبشته تکسیله (hwnštwn) یک اصطلاح مهم زبان اداری ایران باستان مشاهده می‌شود.^۶ در این اواخر سند دیگری از اوایل دوره اشکانی در ایران پیدا شده است که

۱. در مورد مطالب نک: F. Altheim, Weltgesch. Asiens 1, 273 f. ; Alexander u. Asien 119

2. F. Altheim, a.o.1, 277 f.

3. Halys

۴. W.B. Henning, BSOS.1949, 80 f. آخرین بحث در:

6. F. Altheim, a.o.2, 182 f.

۵. F. Altheim, Lit. u. Gesellsch.2, 178 f. آخرین بحث در:

نشان می‌دهد که زبان اداری حتی در زمان جانشینان هخامنشیان همچنان تداوم داشته است. دیوانسالاری دولت پارت تا حال منحصرأ از دیدگاه یونانی، امپراتوری سلوکی، بررسی شده است. اینک مرده ریگ هخامنشیان نه تنها در زبان بلکه در عمل هم به صورت اسناد مکتوب نمودار است.

کاوشهای شوروی‌ها در نسا (Nisaia)، پارتائونسا (Parthaunisa)، واقع در حاشیه شمالی ساتراپی کهن آپاوارکتیکن (Apavarktike)، در سال ۱۹۴۸ بایگانی اسنادی را به منصه ظهور آورده است. بایگانی منحصرأ متشکل از سفالینه‌های مکتوبی بود که با مرکب سیاه به خط آرامی نوشته شده بودند. اینها بنابر ظواهر امر به بایگانی همانندی از زمان هخامنشیان، مکشوفه در تخت جمشید^۱، مانده‌اند. البته این آخری هنوز منتشر نشده است. اما ماسون^۲ از بایگانی اشکانی مقدمتأ گزارش کوتاهی به همراه عکس یک سفالینه مکتوب (Ostrakon)^۳ عرضه کرده است. ما توانستیم بر مبنای این عکس قرائتی مقدماتی را ارائه بدهیم.^۴ در این فاصله، ای. دیاکونوف^۵، م. دیاکونوف. و آ. لیفشیتس^۶ گزارشی تهیه و چندین سفالینه مکتوب را منتشر کرده‌اند.^۷ بر مبنای ترسیمهای الحاقی باید قسمت آغازین قرائت ما تصحیح گردد. حال چنین خوانده می‌شود (ش ۱):

۱) b'wth znh mn

۲) mr 'y nwbl

۳) lydyk ykbl

۴) CC IIIII

ناشران بخش آغازین را در روی سفالینه مکتوب b'hw't'znh خوانده و po jetoy و raspiske (؟) ترجمه کرده‌اند. znh در آن غیر قابل تردید است اما اینکه hwt' به معنای «قبض - رسید» باشد، مدلل نیست و منتشرکنندگان هم شاهی نیاورده‌اند. واژه می‌تواند فقط b'wth او «تقاضای او» به رسم الخط الف به جای عین^۸ باشد و znh در اینجا خنثی

1. G.G.Cameron, Persepolis Treasury Tablets 23.

۲. با راهنمایی هارمانا؛ 3/1950, 43. Westnik drevnej istorii

3. a.O.54.

4. La Parola del Passato 31, 307 f.

5. I.M.Diakonow

6. A.Liwšic

7. Westnik drevnej istorii 4/1953, 114

کتاب یاد شده در 1 Anm a.O.114 مؤلف، با وجود تلاش زیاد، متأسفانه برایمان دست نیافتنی بازماند.

۸. درباره قدمت جابه‌جایی هر دو حنجره‌ای:

W.Baumgartner, The Hebrew Union College Annual 23, 47;

R.G.Driver, Aramaic Docum. of the Fifth Cent. B.C.13;

است.^۱ پس چنین می‌توان ترجمه کرد: «این تقاضای او را ما بدین وسیله از جانب مالک (مالکان) به تو تسلیم می‌کنیم، او بایستی ۲۰۶ (دراخم) دریافت کند». Mr'y با پسوند اول شخص مفرد می‌تواند هم جمع و هم مفرد باشد. موقعیت فعل به همان گونه سنگنبشته تنگ سروک شماره ۳ است: šlm'znh pskw myd'ly «این نقش را آنها بخش کرده‌اند در حکم (= حصه) برای من».^۲ در واژه b'wth-h یا پسوند ملکی سوم شخص مفرد مذکر است و مؤکداً اشاره بدین دارد که سخن در مورد تقاضای شخص خود مالک است. یا الف حرف تعریف در آنجا قرار دارد: مقایسه کنید با: mlkwth آرامی - کتاب مقدس در جوار mlkwth، dkrwnh به جای šeth، dkrwnh در کنار šet، swsh آرامی رسمی به جای hklh؛ hklh به جای npšh؛ npšh به جای npš.^۴

سفالینه مکتوب به آرامی محض تحریر شده است. موجودی کشف شده به دوره پارسی دالت دارد. Lydyk یا kur-min الواح ایلامی خزانه «by the hand of» با اسامی یا عناوین زیرین مطابقت دارد.^۵ مورد نظر شخصی است که مقدار دستمزد هر کدام از کارگران را به نام خزانه داری به آنان اطلاع می‌دهد. بنابراین، همان نقش واسطه‌ای را دارد که در این مورد خاص چندین فرد بدون قید نام بین «مالک» و شخص ثالث (کسی که با دوم شخص خطاب می‌شود) قرار می‌گیرند. این مطابقت مهم است زیرا الواح ایلامی خزانه در جوار خود، ترجمه آرامی داشتند.^۶ بنابراین، در این مورد به وسیله سفالینه‌ای مکتوب از زمان پارسی، مضمون آرامی عصر هخامنشیان را باز می‌یابیم.

→

W.H.Rossel. A Handbook of Aram. Magical Texts 17.

W.H.Rossel.a.O.Glossar Nr.126 در مورد معنای آن نک: b'w'ut به نزد

ویننیکوف در 116، 2/1954، I.N.Winnikow، Westnik drevnej istorii خواندن b'hw't znh را پیشنهاد می‌کند. اما b'ht' مفروض او که بایستی با جایگزینی w به جای b و کتابت معیوب y انگاشته شود، در هیچ جایی قرار ندارد. اگر نظر ویننیکوف درست باشد بایستی در سفالینه فقط b'hwth و نه b'hw't خوانده شود. در این صورت سطر ۴ می‌تواند چنین خوانده شود: hmVI راجع به hm=hm'r نک: I.N Winnikow.a.O.119f.

ویننیکوف، همچنین از این نظر که متن با نحو صحیح آرامی نوشته شده است پشتیبانی می‌کند. این مؤید تلقی ما است و همچنین، در مورد اشاره ویننیکوف که اجزای آرامی شرقی غایب هستند یعنی هنوز آرامی رسمی صحیحی پیش روی ماست، صادق است. چرم نبشته اورامان، کهنترین اثری است که تا حال صورتهای آرامی شرقی را نشان می‌دهد.

۱. همچون پهلوی کتابی که en پارسی میانه اغلب با معانگار znh=z'nā نوشته می‌شود. اینکه مذکر به صورت عام نمایانده می‌شود، توسط حذف پایانه‌ها و، از این رو، مشروط به جنسیت دستوری پارسی میانه است. سفالینه موجود ثابت می‌کند که توسط یک ایرانی نوشته شده و ایرانی خوانده می‌شد.

۲. و در تنقید از هینگ نک: Asia Maior, 1952, 174f.; Taf.11

Altheim-Stiehl, D.erste Auftreten der Hunnen 65f.,

3. G.R.Driver, Aram. Docum. Nr.9 inside Z.2

تفسیری در این مورد در صفحه ۲۹. اما یادآوری راجع به 'dwn' صفحه ۲۲ برای ما نامفهوم است.

4. St.A.Cook, A Glossary of the Aram. Inscr. 55; 82; G. Dalman, Gramm. d. jued - palaest. Aram. 69. 5. G.G. Cameron, a.O.48 rechts f. 6. F.Altheim, Gnomon 23, 188f.

نه فقط نحوه انشا، و از این رو نحوه عمل، دستگاه اداری کهن در دوره پارتی تداوم دارد بلکه حفاظت اسناد نیز به همین ترتیب است. ماسون^۱ عکسی از اتاقی که اسناد را در آن یافته‌اند ارائه کرده است. مشاهده می‌شود که حفاظت چنان قطعات مکتوبی به همان گونه‌ای بوده که برای الواح ایلامی خزانه و طومارهای آرامی ضمیمه، در دژ تخت جمشید اختصاص داده شده بود. تا آنجا که معلوم است، در جوار فهرست مداخل و مخارج مندرج در طومارها، سفالینه‌ها، یا لوحهای ویژه‌ای وجود نداشت. مجموعه خود اسناد اصلی، دفتر محاسبه را جایگزینی می‌کرد.

سند دیگری از دوران آغازین اشکانی، مربوط به گذشته‌ای دور اما معلوم، محتاج قرائت جدیدی است.

۲

در میان چرم نبشته‌های اورامان، رمزگشایی قطعه مکتوب به زبان یونانی مشکل چندانی ایجاد نکرده است. چاپ اصولی الیس منس^۲ هنوز هم رکن بنیادین را تشکیل می‌دهد. اما چرم - نبشته‌های آرامی به گونه‌ای دیگر هستند. قرائتهای مستقل و کوتاه فاصله نیبرگ^۳ و هر تسفلد^۴، که به دنبال هم ارائه شده، تضاد بسیاری با یکدیگر دارد.

چنانچه در اینجا امکان قرائت جدیدی فراهم شده، به دلیل همکاری موزه بریتانیا است که عکس مرغوبی در اختیار ما گذاشت. با کمک دکتر هورنیک از اکسفورد و استیون اسمیت از لندن مشکلات ارزی برطرف گردید و از این رو سپاس خود را از ایشان اعلام می‌کنیم. ما در ابتدا قرائت خود را عرضه می‌کنیم و به دنبال آن استدلالی را بیان می‌کنیم که تا سر حد امکان مختصر است:

۱. šnt ccc yrh' 'rwtt mzbw ptspk bry tyryn

۲. zzbkn kry krm' d'smk mh, 'byrškn plg b'yn

۳. wzbnw 'wyl bry bšnyn kd h'y kl' zwzn LV

۴. mh min bwmhwt'y' .. h .. hmw 'klw kdmth

۵. šhdyn tyrk bry 'pyn ... k bry ršnw 'rštt

۶. bry 'bnw grypnhy bry mtrpry synk bry m'tbwg

۷. ...] krm' 'smkn krm' zbnt 'uyl mn

1. Westnik drevnej istorii 1/1953, 158 Abb. 19.

2. JHellSt. 35, 22f.

3. Le Monde Oriental 17, 182 f.

4. Paikuli 83.

A. ptspk kl' zwzn LV.

سطر ۱: تاریخ بر مبنای نحوهٔ مرسوم پهلویک آورده شده است. نیبرگ، نام ماه را به صورت $rwmt = \bar{a}r\bar{o}mat$ و هر تسفلد $rwtt$ می‌خواند. قرائت نیبرگ باید حذف گردد زیرا حرف چهارم نه m بلکه t است. مقایسه‌ای با کتابهای دیگر حرف t در چرم نبشته (در سطر یک ptspk و $tyryn$ سطر چهار $kdmth$ ؛ سطر پنج $r\bar{s}tt$ ؛ سطر شش $mtrpry$ و $m'tbwg$ و غیره) قرائت را مطمئن می‌گرداند. نظیر این کتابت نادر را، با وجود مخالفت نیبرگ، در APOATATA تقویم کاپادوکی می‌بینیم. تظاهر حذف h آغازین در بعضی از گویشهای جدید از زمانهای بعید آغاز می‌شود. حتی می‌توان به تظاهرهای همانند زبان آرامی اشاره کرد^۱ - $mzbnw$ با $zbnw$ مطابقت می‌کند [در سطر ۳ نوشته بالا]؛ هر تسفلد و نیبرگ هر دو مورد جایگاه پایانی w را مسکوت می‌گذارند. اما توضیح دستور زبان آرامی در این مورد توضیح بسیار آسان و روانی است. در اینجا سخن از واژه بند یعنی ضمیر شخصی سوم شخص مفرد حاصل از کوته نوشت hw در میان است. نظایر این را از زبان سریانی $mnw = mn + hw$ «چه کسی است؟»؛ $mnw = mn'hw$ «چه چیز است؟»؛ آرامی - یهودی $kynk = kyn + hy'$ «چنان است»؛ آرامی - یهودی $mhw = mh + hw'$ «چه چیز است؟» و غیره می‌شناسیم.^۲ ساختار (ترکیب): گزاره اسم + ضمیر شخصی واژه‌بند به منزلهٔ جانشین فعل ربطی + فاعل، چنانچه آن را $mzbnw$ ptspk نشان می‌دهد، با ساخته‌های سریانی مانند $zdykhw 'lh'$ «خدا عادل است»، $rbhw hthh$ «گناه او بزرگ است» مطابقت می‌کند که در اینجا h ضمیر شخصی اگرچه در کتابت ظاهر می‌گردد، تلفظ نمی‌شود، یعنی $rabbū h'āheh, zaddt'kū' allāhā$ ؛ حال مثال دیگری با وجه وصفی معلوم به عنوان گزارهٔ اسمی، با ضمیر شخصی سوم شخص جمع: $sāfkān 'ennēn hālēn mard awāīā$ «این تنبیهات کافی هستند».^۳

سطر ۲: نیبرگ واژهٔ اول را در مطابقت با $\Delta a\delta baxa - bay$ و $\Delta a\delta baxa - \varrho as$ چرم نبشته یونانی - که در عین حال raz «تاکستان» و bay «باغ» در بخش دوم واژه خودنمایی می‌کنند - به صورت $Dātbakān = dtbk$ داتبکان می‌خواند. اما آنچه موجود است بیشتر با $zbnk$ مطابقت دارد که بر آن یکی برتری دارد، زیرا با شکل یونانی هماهنگی دارد.^۴ راجع به قرائت $zmnw$ هر تسفلد باید یادآور شد که y به اشتباه مفروض وی، چنانچه عکسها برخلاف تصویر

1. Th. Noeldeke, Kurzgef. syr. Gramm. 24; Mand. Gramm 61.

2. Th. Noeldeke, Kurzgef. syr. Gramm. 24; 44.

3. Th. Noeldeke, Kurzgef. syr. Gramm. 216f; 2. Aufl. 236f.

۴. دربارهٔ تلفظ سایشی شده δ یونانی نک: E. Schwyzler, Griech. Gramm. 1, 208. در اینکه ریشه‌شناسی نامعلوم است، قبلاً نیبرگ تأکید کرده است.

مندرج در JHell Stud. 35 pl, 3 نشان می‌دهد، سوراخی در چرم نبشته نیست. همچنین، ترجمه kry را به نیبرگ می‌یونیم. نیبرگ آن را به «تاکستان معروف به داتیکان» ترجمه می‌کند که در این صورت kry zzbkn قابل انتظار می‌بود. اما این جمله باز ساخته می‌تواند چنین توضیح داده شود که وی در آرزوی چنین ترجمه‌ای از ἀμπελον τήν ἐπιχαλονμένην Δαδβαχαβαγ چرم نبشته یونانی بوده است.^۱ اما امکان نیز دارد، با پیش شرط نحو صحیح آرامی چنین ترجمه کنیم: zzbkn معروف: تاکستان smk mh 'byrškn. نیبرگ و هرتسفلد هر دو مسئله مهم زیرین را نادیده گرفته‌اند. در مورد الف آغازین smk، که دوبار در عکس و رسم هرتسفلد نشان داده شده، کشیدگی رویتند الف و کلفتی زاویه انتهایی چپ آن در دستنوشته‌های موجود ضبط شده است. آنچه در آنجا قرار داشته، می‌تواند d، یعنی ساختار اضافه ملکی که به هر حال جایش خالی است، بوده باشد. کاتب بنابر شنیده، نخست dsmk نوشته و بعداً الف را بالای آن قرار داده است. افزون بر این می‌دانیم که mh در پهلویک اضافه را نشان می‌دهد.^۲ در نتیجه، اسمکِ ابیرشکان Asmak-ī Abīriškān (خبری از 'gndškn نیبرگ در اینجا نیست)، نام معمولی ساخته شده با نام پدر می‌باشد. این تاکستان بنابر نام مالک پیشین آن نامیده شده است و نام این مالک به وسیله d به کلمه ماقبل خود krm متصل شده است. فروشنده تاکستان، پاتسپک (pātaspek) است و از این رو مالکیت اسمک در گذشته بوده است. بدین ترتیب، هم اسمک و هم ابیرشک (ان) در حکم اسامی خاص مدلل می‌شوند. تعبیر نیبرگ از smk به منزله «اراضی مزروعی» یا ψειλόφυτον^۳، که به هر حال برای این مورد خاص ساخته و پرداخته شده، حذف می‌شود. واژه ماقبل آخر سطر یعنی plg و آنچه به دنبال می‌آید می‌تواند فقط، چنانچه نیبرگ بدرستی تشخیص داده است، عطف بیانی برای zzbkn kry krm d'smk mh 'byrškn باشد. تنها اینکه قرائت b't او^۴ «باغ» یا «محصول شراب» با تغییر نسخه Fr.phl. 2,5 به خریده، مقبول نیست. b'yn پیشنهادی، تمامی مشکلات را برطرف می‌کند. در این رابطه نک:

IA 26 xa[ι] τό ύδωρ πα ά δ γδόν ημέραν ὅτᾳ ἡμισο xai [τῆς ε']
παγωγῆς νοκτός τό ἡμισον – IB 27 ἐξελ δέ xai τό ὕδω τό ἐπιβόλλον
αυ'τῷ μέρος,

در این مورد II A6f; B.8. بنابراین، «نیمی از (یا: حصه‌ای از) یک چشمه».

1. H.S. Nyberg, a.O. 193.

2. Paikuli 214 rechts.

3. a.O.193f.

4. a.O.197; 193f.

۵. درباره ترجمه: E.H.Minns, a.O.55. بی شک δγδόν می‌تواند با ὥρνα تکمیل گردد.

سطر ۳: هر چند هر دو پژوهشگر بخش اول سطر را هماهنگ می‌خوانند، در بخش دوم ناسازگاریهای بزرگی با هم دارند. dd هر تسفلد از لحاظ خط شناختی و زبان شناختی غیر قابل پذیرش است، از این رو، kd نیبرگ ارجحیت دارد. ساختهای فعلی صحیح آرامی همچون mzbwn و zbnw امکان چنان ساختهایی را بعداً نیز قابل انتظار می‌نمایند. تعبیر هر تسفلد از hy به عنوان اول شخص مفرد از 'hw' (با جابه‌جایی h و h) همچنین در šhdy (سطر ۵) از لحاظ دستوری بلامانع است: kd'hy: «بر طبق این، من (کسی) هستم»، خریدار را در اول شخص، متکلم قرار می‌دهد. این مسئله در ذیل سند نیز، که در آنجا اوایل Awil دوباره به صورت من سخن می‌گوید، تأیید خواهد شد. هر دو فقط زمانی قابل فهم است که نسخه موجود قرارداد، متن تهیه شده برای خریدار باشد. حتی این مطلب نیز در ذیل سند تأیید می‌گردد. جمله اصلی، «و خریدار اوایل، پسر Bšnyh (است)»، با Kd'hy قطع شده و با LV kl'zlwzn ادامه می‌یابد. در اینجا، همچون در متن:

Mc. 14,5 meškaḥ wā yēr l'mezdabbānū yattir men t'lātmā dēnārīm.

«زیرا آن توانسته شد به بیش از سیصد دینار به فروش رسد»، قیمت قید شده است. kl' در

مجموعه از آرامی رسمی معلوم است.^۳

سطر ۴: l'hryt'dn «تا پایان موعد» نیبرگ را به علت خط شناختی و مضمون قابل بحث نمی‌دانیم: mh mn مسلم و قطعی است، و bwmḥwty کاولی^۴، کشف درخشانی است. بنابراین، به هنگام فروش، «ارباب زمینداری» که نقش ویژه‌ای به عهده داشت، مداخله کرده بود. زیرا mh mn bwmḥwty فقط می‌تواند به عنوان «آنچه (وظیفه) ارباب زمیندار (است)» = آنچه مربوط به حق (یا وظیفه) ارباب زمیندار است، ادراک شود. اما اینکه آیا در اینجا مالکی مدنظر است که باغ مذکور در املاک او قرار داشت، ناروشن است. زیرا خریدار و فروشنده هر دو صاحب ملک هستند و نه رعیت یا زارع. آیا سخن از کارگزار محل حکومت در میان

1. Paikuli 200 rechts.

۲. درباره کتابت معیوب پایانه (E.Herzfeld, Paikuli 180 links) مقایسه کنید با کتابت با قاعده zwzn در پاپیروس شماره ۸۱ در کاولی سطرهای 124; 44; 27; 22. Cowley.

3. G.R. Driver. *Aram. Docum.* Nr. 8 inside Z.2

تفسیر مربوط بدان در ص ۲۷ است.

۴. سزمرنی در نامه‌اش به تاریخ ۱۹۵۴/۸/۱۰ به ما چنین می‌نویسد: «در مورد bwmḥwty که چگونه شما حذف آخر واژه را توجیه می‌نمایید؟ صورت ایرانی xwa-tāwā اسم مفرد، بوده که در این مرحله بایستی xwatāw باشد، صورتی که شواهدی از آن در گویشهای مختلف سده‌های بعدی، وجود دارد. حتی اگر شما بیان‌نگارید که ā احتیاجی به بیان ندارد، w باید در آنجا قرار گیرد. تنها توضیحی که می‌توانم اظهار کنم اینکه xwatāw-گویش جنوب به hwatay متحول شده است (با تغییر بخوبی معلوم āw- به -āy) و این امر می‌تواند در hwty- شما (با کاولی) بیان شود. شاید شما فرصت یابید در آثار بعدی از نو بدین مطلب بازگردید. ما از ایشان سپاسگزاریم که ما را از مشکل آگاه کرده‌اند، اما هیچ امکان دیگری جز اینکه bwmḥwty خوانده شود، وجود ندارد. w در پایان واژه موجه به نظر نمی‌آید.

است؟ واژه سوم ناخوانا است: شاید در بردارنده نام مالک زمیندار بوده است. واژه چهارم را نیبرنگ و هرتسفلد هر دو هماهنگ hmy می خوانند. اما حرف آخر می تواند w در تطابق با کتابت آن در 'rwtt سطر اول؛ 'wil و zwzn سطر سوم باشد. در کنار هم چیدن hmw 'klw «آنها دیدند (و) آنها اندازه گرفتند»، می تواند کاربرد زبان آرامی مطلوبی بوده باشد. در عین حال، می تواند روشن کند چرا حرف مختومه w در hmw نه بر گونه 'klw بلکه به گونه حرف واقع در میانه واژه (مقایسه کنید با نمونه های ارائه شده) نوشته شده است: در کنار هم چیدن فعلی، از لحاظ نحوی و معنایی، وحدتی را تشکیل می داد. بنابراین، در حضور ارباب زمیندار، بازدید و اندازه گیری زمین انجام گرفت. این امر بیشتر از وابسته مالکان ارضی، در مورد عاملی صدق می کند که املاک و حتی شاید مالیات ارضی تحت نظارتش بود. حداقل در این مورد یک چنان عاملی در حکم کارگزار یا نماینده اداری انجام وظیفه می کند.

در حقیقت، منظور و مفهوم می تواند هنوز معین گردد. شخص بی اختیار واژه τόπαρχοι را در کتاب استر (1,3 u.a.m) به خاطر می آورد و s̄art ha-m-m^edīnōt m^edīnāh واژه ای آرامی است که دادگاه بخش، بعد شهرستان یا استان را نشان می دهد. Οἱ τόποι به منزله اصطلاحی ثابت، در عصر سلوکی^۱ و حتی پیشتر، در عهد هخامنشیان^۲، مشاهده می گردد. اصطلاح ایرانی قطعه ما، و ذکر آن در کتاب استر و قدیمیترین یادآوری τόποι نشان می دهد که تکوین «مالک ارضی» به زمان هخامنشیان باز می گردد و همین امر در مورد τόπαρχοι و قرینه آرامی آن صدق می کند.^۳

سطر ۵-۶: در مورد اسامی شاهدان چیزی اضافه بر مطالب جاری نداریم تا بیفزاییم. Abnū از قرائت هرتسفلد به دست می آید، اما 'bzny نیبرگ بر آن ارجحیت دارد. اینکه آیا grypnhy یا gdypnhy قرائت شود، تصمیمی نمی توان گرفت. نیبرگ واژه آخری را واژه ای مرکب تعبیر می کند: gdh آرامی برای خور xuarr، فر یا درست تر gdy برای panāh + farrē (فر + پناه). کتابت بخش اول کلمه به صورت معنا نگار با پایانه ایرانی، در سراسر سند ما تک و تنها می ماند. کلیه اسامی خاص ایرانی، متشکل از پیشوند و پسوند ایرانی هستند. در این مورد چنانچه^۴ gaḍvar, gaḍvarih پارسی میانه را مدنظر قرار دهیم، بالاچار اشتقاقی حاصل می گردد: gaḍā- اوستایی «گرز» را می توان برای بخش اول واژه فرض نهاد: «نگاهبان گرز

1. H.Bengtson, D.Strategie in d. hellenist. Zeit 2,22 Anm.3.

2. Arrian., anab. 3,22,3.

۳. بنگسون در 45؛ H.Bengtson a.O.2,26 به خطا رفته و حدس درست در 194 Weltgesch. Asiens 1, 274 Anm.

4. H.S.Nyberg, Hilfsbuch des Pehlevi 2, 76.

است». اگر کسی بخواهد، می‌تواند به گرز میتراگمان برد.^۱
 سطر ۷-۸: هر دو سطر آخری الحاقی هستند و احتمالاً توسط شخص دیگری افزوده شده است. به گزارش این دو سطر معامله انجام یافته است. در ابتدا نام قطعه زمین تکرار می‌شود. در عین حال، 'smkn krm' به گونه ایرانی جایگزین شده (اسمکان رز (asmakān raz)^۲، با 'byrškn krm'd'smk mh' سطر دوم مطابقت می‌کند و دنباله 'smkn krm' در سطر هفتم قابل توجه است. نیبرگ با تکمیل محل اسقاط چنین ترجمه می‌کند: «تاکستان (معروف به داتبکان)، تاکستان متعلق به اراضی مزروعی (تعبیر نیبرگ از smk(n) که متفی شده است) توسط آویل خریده شد».

The vineyard (called Dātbakan), the vineyard belonging to the tilled ground is bought by Awīl.

در مخالفت با این ترجمه، قابل ذکر است که با جایگزینی zbnt به جای ZBNt یعنی ماسک فعلی آرامی با پایانه ایرانی سوم شخص مفرد زمان حال، صفت گذشته نقلی مجهول پیشین، که تا حد امکان بویژه در متنی متقدم الزاماً هم به انسان ترجمه شده، بعداً نتیجه نامفهومی مبنی بر اینکه آویل توسط پاتسپک خریده شد، حاصل می‌آید. از آنجا که تا حال فقط ساخت فعلی صحیح آرامی به کار برده شده است در اینجا نیز مجاز هستیم چنان ساخت فعلی را قرار بدهیم. آویل که قبلاً در سطر سه با kd 'hy در اول شخص سخن گفته بود، در ذیل سند خبر داده یا از طرف او یادآور شده‌اند: «من، آویل، (خرید) معامله را انجام داده‌ام از پاتسپک، در مجموع به ۵۵ دراخم». بدین معنی که تمامی آنچه بیشتر واقع شده، جمله‌ای برای خود می‌سازد. با استفاده از قرائت سطر دو می‌توان به‌طور آزمایشی چنین ترجمه کرد:

'smkn krm', [zzbkn kry] - تاکستان معروف به zzbkn «تاکستان اسمکان» (در عین حال برای 'zzbkn kry krm' ترجمه پیشنهادی در سطر دوم را می‌توان قرار داد). به زبانی دیگر: آویل نه تنها اجرای عمل فروش را اطلاع می‌دهد بلکه مشخصات قطعه زمینی را در ذیل سند اطلاع می‌دهد. در خاتمه ترجمه ما^۳:

1. F. Altheim im, Weltgesch. Asiens 1, 100.

۲. نیبرگ، بدرستی پسوند صفتی -ān را تشخیص داده است. خواندن او، اگر هنوز هم لازم باشد، با تصویر ارائه شده ما، کنار می‌رود.

۳. اظهار نظر کتبی لیتمان درباره خواندن چرم نشسته اورامان، توسط ما ارائه می‌گردد. اظهار نظر ایشان، به دنبال ارسال نتایج اولیه ما به نشریه "Palaeologia" (Tokyo) 1954, 45-51 به دستمان رسید. از آنجا که دسترسی به نشریه در اروپا بسیار مشکل و حروفچین نیز در کارش آنچنان موفق نبوده است، خواندن و استدلالات خود را از نو در این کتاب تکرار کرده‌ایم. لیتمان در نامه مورخه ۱۹۵۴/۸/۴ می‌نویسد: «تشخیص شما در اهمیت w- در zbnw و mzbnw خیره‌کننده است. تنها اینکه ساختار سطرهای ۲-۱ برایم کاملاً روشن نیست. ساختار: فروشنده. ...p - zzbkn (است)، ضمناً واژه آخری می‌بایستی حالت اضافه ملکی (بالقوه)

۱- سال ۳۰۰، ماه Harvatāt، فروشنده، پاتسپک، پسر تیرین (است)
۲- تاکستان معروف به zzbkn - اسمک ایرشکان (یا: بر طبق zzbkn، تاکستان معروف اسمک ایرشکان)، نیمی از (یا: حصه‌ای از) یک چشمه
۳- و خریدار، آویل، پسر Bšnyn (است)، من کسی هستم، با مجموع ۵۵ دراخم
۴- آنچه (وظیفه) ارباب زمیندار... (است)، (چنین) بازدید (و) اندازه‌گیری انجام شده است، در حضور وی
۵- شاهدان: تیرک (Tirak)، پسر آپین (Āpīn)،...، پسر رشنو (Rašnū)؛ ارشئات (Arštāt)
۶- پسر آبنو (Abnū)، گاذی پناه (Gaḏēpanāh)، پسر مهرفر؛ سینک (Sīnak)، پسر مات بوغ (Matbōy)
۷- (ذیل): تاکستان [zzbkn نامیده شده]، تاکستان اسمک. من آویل، خریدار انجام داده‌ام از پاتسپک، (به) مجموع ۵۵ دراخم.
[ترجمه روان: تاکستان معروف به zzbkn - اسمک ایرشکان، بانصف یک چشم به قیمت ۵۵ دراخم توسط من، آویل، خریده شد.
آنچه وظیفه ارباب زمیندار است در حضور وی بازدید و اندازه‌گیری شد.
من، آویل خریدار تاکستان معروف به zzbkn - اسمک ایرشکان را از پاتسپک به مجموع ۵۵ دراخم به انجام رساندم.]

سند در سال ۳۰۰ - مبدأ تاریخی نامعلوم - تاریخگذاری شده است. مدنظر یا «تقویم اسکندری» است^۱ که از اول نیسان ۳۱۱ ق م آغاز می شود یا تقویم اشکانی است که از اول

باشد یا اینهمه، کمی زحمت است. آیا آدمی می‌تواند وجه وصفی فعلی تلقی کند و توضیح دهد: می‌فروشد ... تا کستان معروف به *zabkn*؟ پس در سطر ۳: «آن می‌خرد آوبل»؟ - *hu* می‌تواند به تمامی کلمات متصل گردد. از آنجا که در سریانی *br* مانند *bry* و *bar* حتی مجهول *ber* بیان می‌شود، بایستی کاتب اورامان به هنگام املاء بد شنیده باشد. یا در گویش اورامان بایستی *bry* همچون *bar* بیان شده باشد.

بروکلمان نیز همین اعتراض را کرده است. یادآوری آخر لیپمان راه‌گشایده است. *b'r* ماندایی در جوار *br* و *br'y*، تمامی به معنای «پسر من» نشان می‌دهند که حتی در کتابت *bry* در یک گویش آرامی شرقی عراق، می‌توانست *bar* بیان شود (175). *(Th. Noeldeke, Mand. Gramm. 175)*. از این فرصت استفاده کرده، می‌افزایم که کتابت *bry* «پسر» (ونه: «پسر من») در سریانی به ماورد زیرین مطابقت می‌کند: *by* به جای *āb* «گوسفند» *rwḥy* به جای *rwḥ* «روح» *lhy* به جای *l'h* «یعنی تطایب کامل برای *bry* به جای *br*» *(Th. Noeldeke, kurzgef. syro. Gramm. 34)*.

باشد تا با دآوری پایانی لیتمان را برجسته کنیم: «واژه‌های مخنوم به *w* و *l*» (توضیحی فوق‌العاده به منزلهٔ اول شخص با تغییر صورتهای شخصی) برای نتیجه‌گیری نهایی که با متن آرامی شرقی، سروکار داریم، کفایت می‌کند. شما بحق به تفاوت آن با آرامی رسمی اشاره کرده‌اید.»

نیسان ۲۴۷ ق م^۱ شروع می شود. بنابراین، به دو تاریخ ۱۱ ق م یا ۵۳ می رسیم. به این ترتیب، سند اورامان در فاصله زمانی بین سفالینه های مکتوب دوره آغازین اشکانی نسا، که آنها را منتشر کرده ایم، و نبشته های متسختا (Mzchetha) قرار می گیرد. سند اورامان با هر دوی اینها در صرف فعلی سالم آرامی، و کلاً بافت کامل آرامی، وجه اشتراک دارد^۲؛ و با دومی در تظاهر مخصوص پهلویک، همچون bry، و نیز در تعویض بی دلیل (ناموجه) شخص به حالت متکلم مشترک است. حتی از لحاظ زمانی نیز اورامان مکان واسطی را بین سفالینه های مکتوب و متسختا اشغال می کند.

تنها اسامی و القاب (bwmhwt) هستند که به صورت ایرانی نمایان می شود. استثنا می تواند تنها bry باشد اگر y به مثابه اضافه تعبیر شود^۳، اما این تعبیر برای ما سؤال برانگیز شده است. هر تسفلد^۴ bry-y- پهلویک را، پسوند ملکی اول شخص مفرد دانست، و همین مورد در mr'ty پهلویک، by و mrwhy پارسیک نیز صدق می کند. همو لغاتی با پسوند سوم شخص مفرد را همچون brh پارسیک، gdh پهلویک و غیره را به عنوان تظاهر مشابهی می دانست. در تمامی موارد، پسوند هیچ اهمیت نحوی ندارد و در ترجمه مورد توجه قرار نمی گیرد. نحو سریانی توضیح لازم را ارائه می کند. جمله بندی های فراوانی به گونه b^emalkūteh d^emāran Tiberis kēsar rhōmāyā «در حین فرمانروایی سرور ما قیصر روم تیریوس» (Tiberius) است، که ترجمه تحت اللفظی آن «در حین فرمانرواییش، سرور ما قیصر روم تیریوس» است، می تواند بدانجا منجر گردد که h- را جزو متعلق لغت به حساب آوریم آنچنانکه شکل brh با br ساده برابر نهاده شده است. همچنین، در زبان ماندایی، ترکیب های اضافه ملکی با d^e قابل قبول است، و حتی مرسوم است که بخش اول را با پسوند ملکی اشاره به بخش دوم مزین کنند.^۵ حال، برای آرامی نیز چرم نبشته جدید ۲، ۲ ج. درایور^۶ شاهد مفقود را به دست داده است.^۷ زبانهای سریانی و ماندایی نیز برای ربط پسوند اول شخص مفرد توضیحی ارائه می دهند. در هر دو زبان، پسوند اول شخص مفرد بدرستی نوشته می شد اما به تلفظ نمی آمد؛ این سبب می شد تا کاتبی که متنی را تنها بر مبنای دیکته می نوشت، دیگر تفاوتی مابین bry

1. E.H.Minns, a.O.33f.; H.S.Nyberg, a.O.185f.;

M.Rostovtzeff, Yale Class. Stud. 21, 41f.; C.B.Welles, ebenda 5, 118 Anm 2; N.C.Debevoise, Political History of Parthia 202 Anm. 62.

۲. قابل ذکر است که بلافاصله پس از کشف چرم نبشته اورامان، لیتمان بخش اعظم متن را به آرامی خوانده است. نک: J.Hellst.35,63. ما از لیتمان به خاطر راهنماییها و تصحیحاتش تشکر می کنیم.

3. So Altheim - Stiehl, Das erste Auftreten der Hunnen 59.

4. Paikuli 60f.

5. Th. Noeldeke, Mand. Gramm. 314.

6. G.R.Driver

۷. در این مورد به تفسیر ۱۳ مراجعه شود؛ 12 B.C. of the Fifth Century A.D. Aramaic Documents

«پسر من» و «پسر» قائل نشود. — اینچنین است که شکل کامل bry می‌توانست پیوسته به جای br به کار رود (در صورتی که برعکس در زبان مندایی به دلیل تظاهر همانند بعضی لغات، — مورد نظر ما در شرایط ملکی اول شخص است — توسط صورت بدون پایانه بیان می‌شوند).^۱ کتابت کامل در mr'why و mr'ty هنوز از این روی فرض نهاده می‌شود که mr'n و mr'y و نیز rb'ny در تنگ سروک غالباً مشاهده می‌گردد.^۲ محسنات این توضیح بیشتر از توضیح قبلی است زیرا کاملاً از شرایط درونی آرامی شرقی ناشی می‌شود. دخول چنان ساخته‌های آرامی شرقی را قبلاً در یک رشته از موارد مشاهده کرده‌ایم. بر اهمیت ظهور آنها در میان معانگارهای آرامی رسمی و تجزیه آنها توسط اشکال زبانی جوانتر، در جای دیگری تأکید شده است.^۳ متسختا هنوز در همان مرتبه قرار دارد. ماسک فعلی آرامی با پایانه ایرانی برای نخستین بار در BNYt نبشته شوش ظاهر می‌شود.^۴

۳

چرم نبشته آرامی اورامان به‌طور محرز با هر دو چرم نبشته یونانی تفاوت دارد. چرم نبشته، به هر گونه‌ای هم که تقویم نامعلوم انگاشته شود، جدیدتر از چرم نبشته دوم یونانی است. از این گذشته، هم در تاریخگذاری و هم متن اصلی کوتاهتر است و فاقد مقررات مشروح اسناد یونانی می‌باشد. همه چیز به گونه‌ای مختصر بیان می‌شود و اشاراتی که منتشرکنندگان نخستین در مورد σύγκλητοι تصوّر کرده‌اند، در اینجا حذف شده است. تنها تعداد شاهدان از سه به پنج افزایش یافته است. زبان و صورت ظاهر نشان می‌دهد که آدمی نه در جهان تفکرات یونانی بلکه ایرانی سیر می‌کند. واژه bwmhwtی تأیید می‌کند که آدمی کلاً در محدوده ایرانی قرار دارد.

این موضوع که تا چه اندازه این نحوه نگارش به اسناد خط میخی، یا جز این به اسناد کهنتر، باز می‌گردد هنوز برایمان روشن نیست. اما این نحوه کار تا دوران آغازین ساسانیان، چنانچه در سفالینه مکتوبی به زبان پارسیک از دورا اروپوس (این بار برای قراردادی وامدهی استفاده شده) مشاهده می‌شود^۵ تداوم داشته است. علاوه بر هر دو ضامن، در اینجا شاهدان متعددی اضافه شده‌اند. حال تعداد آنها مجموعاً هفت نفر است. برعکس، خود متن قرارداد باز هم کوتاهتر شده است.

1. Th. Noeldeke, a.O.175.

2. Altheim - Stiehl, a.O.63; 66.

3. Altheim - Stiehl, *Asien und Rom* 60f.4. W.B.Henning, *Asia Maior* 1952, 176.

5. E.H.Minns, a.O.52.

6. Altheim-Stiehl, *D. erste Auftreten der Hunnen* 19f.

آنچه حاصل می‌گردد واضح است. قرارداد ایرانی، که جنبه حقوقی دارد، به اختصار نویسی گرایش دارد.^۱ استناد به *παλαιά συγγραφή* که در هر دو چرم نبشته یونانی ظاهر می‌گردد، حذف شده است. به جای آن، *bwmhwtv* در حکم ضامن وارد می‌شود که کارگزارنش اکتفا بدین می‌کنند تا محل را بازدید و اندازه گیری کنند. برعکس، تعداد شاهدان^۲ دائماً افزایش می‌یابد، و حافظه، یا کلاً شهادت زبانی آنها، به جای تحریر حقوقی قرار می‌گیرد.

آنچه در اینجا ادراک می‌شود مرحله‌ای از نبرد پیروزمندانه رستاخیز ایرانی‌گری علیه یونانی مابی (هلنیسم) است. دفتر کل یا دفتر ثبت پیش شرط گذاشته نمی‌شود. تنها کافی است که کارگزار پس از بازدید و بازرسی، موافقت خود را در محل اعلام کند. مجموعه اسناد می‌بایست جانشین دفترداری شود؛ و این چیزی جز شیوه خزانه‌داری دیرینه نبود.

اما در مغایرت با زمان هخامنشیان، بایستی به اختصار متن از طرفی و افزایش شاهدان از جانب دیگر توجه شود. پاپيروس شماره ۱۰ کاولی تنها از چهار شاهد نام می‌برد و به همان ترتیب شماره ۱۱؛ و شماره ۱۳ فقط دو شاهد ذکر می‌کند. حواله‌های پول، همچون در عزرا، (Esra b, 8f; 7, 15f) شبیه نامه‌های رسمی هستند که بعداً در همان چارچوب نمایان می‌شوند. اما در الواح ایلامی خزانه نیز نگارش اصلی، هر چند هم مختصر باشند، باز هم مشروح‌تر هستند.

به نظر می‌آید چرخشی در دوران آغازین ساسانیان رخ داده باشد. مسعودی، داستانی مشروح و پیراسته از مضامین افسانه‌ای را به زمان بهرام دوم نسبت می‌دهد که منجر به کشف تصاحب نامشروع زمین توسط وابستگان شاه، که طبعاً از زیر بار مالیاتی نیز شاخه خالی کرده بودند، می‌شود. گزارش چنین ادامه می‌یابد:^۳ «چون شاه این سخن از موبدان بشنید سه روز در همانجا که بود مقام گرفت، وزیران، دبیران، دیوان‌داران (ارباب الدواوین) را احضار کرد که دفترها (الجراید) بیاورند و املاک را از خاصان و اطرافیان بگرفت و به صاحبانش پس داد». اگر این خبر موثق باشد، آدمی می‌تواند دواوین^۴ و دفاتر کل را از زمان بهرام دوم بداند.

تأملاتی در مغایرت با چنان ارزیابی لازم می‌آید. موبدی که زبان پرندگان را می‌فهمد و گفتگوی آنها را به شاه گزارش می‌کند^۵، فاصله عظیمی از گزارش تاریخی دارد تا در این

۱. درباره انشای مشخص قرارداد ما نک: S.Kraus, Talmud. Archaeol.3, 191f.

2. S.Kraus, a.O.3.192 f.

۳. مسعودی، مروج الذهب، ج دوم، ص ۱۷۳، س ۹ به بعد.

۴. در مورد اهمیت دیوان نک: A. Christensen, L'Iran sous les sassanides² 393 Anm.1.

۵. مسعودی، مروج الذهب، ج دوم، ص ۱۶۹، س ۴ به بعد.

رابطه بتواند مورد استفاده قرار بگیرد. خود گزارش پیراسته از تمامی مطالبی است که می‌تواند ما را برای دوره پس از آن راهنما باشد و، در نتیجه، کمتر می‌تواند برای تأیید آنچه در اواخر سده سوم مرسوم بود، به کار آید. اما نکته مهم، وجود رشته‌ای اسناد اداری ساسانی متعلق به سالهای تصرف دورا اروپوس (۲۶۰-۲۶۲) است. این اسناد تصویری کاملاً دیگر گونه ارائه می‌دهند.

نخستین آنها سفالینه‌های مکتوبی به زبان پهلویک و پارسیک است که در کاخ پیشین فرماندار رومی، مقر سرفرماندهی آن زمان ساسانی، پیدا شده است.^۱ آنها حاوی رسیدهای شرابی است که از انبارهای خصوصی گرفته و توسط سرفرماندهی ساسانی نوشیده شده بود. افزون بر اینها در بردارنده یک سند وام (دهی) است. به زبانی دیگر: بازمانده یک بایگانی اداری، مضبوط در سفالینه‌ها و به‌طور مجزا محفوظ، را در اختیار داریم. بنابراین، چیز دیگری جز بایگانی دوره آغازین اشکانی در نسا^۲ را مانده نیست. چیز نوی تشخیص داده نمی‌شود.^۳ نحوه کار عین گذشته است؛ بویژه اینکه هنوز هم دفترداری ثابتی به چشم نمی‌خورد.

اما با همه اینها امپراتوری در ابعاد امپراتوری پارت، تازه هخامنشیان به کنار، حداقل در جایی به چنان دفترداری نیاز داشت؛ و اینکه در زمان اشکانیان، چنان دفترداری چگونه اداره می‌شد، شاهی در دست نداریم، حداقل اینکه هیچ خبر صریحی باز نمانده است. تنها موردی که می‌توان ارائه کرد، بازنویسی یوسفوس (Iosephus) در کتاب ۱۱ باستان‌شناسی خود راجع به مضمون کتابهای عزرا و استر است. او تا حد امکان به اصل وفادار می‌ماند اما ناخود آگاه در ترجمه به یونانی، اصطلاحهای عصر خودش را در آن وارد می‌کند.

در آنجا بویژه از *τά τῶν βασιλέων ὑπομνηματα* نام برده شده است. نمایندگان یهودیان^۴، در قبال کسانی که حق بازسازی معبد را انکار می‌کنند، بدانها استناد می‌ورزند. در نسخه اصلی [عبری]، اصطلاح قرینه‌ای وجود ندارد بلکه می‌بایست به جای قرینه از این جمله «در خزانه شاه باید جست‌وجو کرد» استفاده می‌کردند.^۵ این امر چگونه انجام می‌شد، کشف الواح خزانه آن را نشان می‌دهد: فرامین و قبضهای روی هم تل انبار شده را می‌بایست بازبینی

1. Altheim-Stiehl, *Der erste Auftreten der Hunnen* 9f.

2. S.P. Tolstow, *Westnik drevnej istorii* 1/1953, 158 Abb. 19.

۳. نحوه نگارش متفاوت از سفته‌های ابغوری (H. Herrfahrdt, *Ztschr. f. vgl. Rechtswiss.* 48.93f.) و هم سفته‌های خصوصی حضرت محمد(ص) در نزد ابن سعد (I 2, S. 24, 27f.) است.

4. ant. 11, 94.

5. Esra 5, 17 (Biblia Hebraica³, ed. R. Kittel, 1937): b^ebēl ginziyā di malkā.

کنند؛ و داریوش فرمان می‌دهد چنان کنند^۱، اما دوباره در اثر یوسفوس چنین آمده که می‌بایست بایگانی (خزانه) سلطنتی *ἐν τοῖς βασιλικοῖς υπομνήμασι* را تفتیش کنند.^۲ فرمان مورد نظر در جای دیگری یافت می‌شود: در دفتری که در دژ اکباتان واقع است.^۳ فرمان مدنظر در آنجا در سالنامه^۴ سال اول سلطنت کوروش قرار دارد.

این دفتر، چه نوع دفتری است؟ دفتر نه حاوی فرامین شاهانه است و نه اصولاً گونه‌ای سند به شمار می‌رود، بلکه «یادنامه»^۵ (*dikrōnā*) و، در نتیجه، گزارشی تاریخی است که مطالب ارائه شده با آن مطابقت می‌کند.^۶ علاوه بر این، یادنامه وقایع سپری شده گذشته‌ای دور و نه زمان حال را دربر می‌گرفت. این دفتری شک یک «یادبود سلطنتی که ایرانیان بر طبق قانون خاصی، شرح وقایع باستانیشان را در آن ثبت می‌کنند»، بود که کتسیاس (*Ktesias*)^۷ احتمالاً، یا واقعاً، از آن استفاده کرده است. اما بر این تأکید می‌گردد که سخن از *παλαιαὶ πράξεις* یا «دفتر» مضبوط در کتاب عزرا مطابقت دارد. اما با اینکه یوسفوس در ارتباط با مقدمه‌اش از *ἐν τοῖς Ὑπομνημασιν τοῖς*^۸ کمی پایتتر با *ἐν τοῖς* *βιβλίον* (*biblion*) سخن می‌گوید، کمی پایتتر با *ἐν τοῖς* *κύρου* دوبار بدان اشاره می‌کند. در این نوشته (*ἐπιστολή*) نامه‌ای که کوروش فرمان بازسازی معبد را صادر کرده بود، ثبت شده است. داریوش رونوشت نامه را *ἀντίγραφον* *τῆς ἐπιστολῆς* برای شهرب‌هایش می‌فرستد. مشابه این در کتاب عزرا یافت نمی‌شود. یوسفوس بعداً، چند سطر پایتتر، از نامه دیگری، این بار از جانب داریوش، خبر می‌دهد^۹ که حاوی اخباری است که از کتاب عزرا اخذ شده است.^{۱۰} با این تفاوت که یک نامه موجود در کتاب عزرا در نزد یوسفوس به دو نامه بدل شده است. این دو نامه هم می‌بایست همچون نامه کوروش در *ὑπομνήματι* ضبط شوند — اگر چه این مطلب بصراحت گفته نشده است، آنها می‌بایست در *ἐν τοῖς ὑπομνήμασι τοῖς* — داریوش باشند.

نامه آخر داریوش، همانند [نامه] کوروش^{۱۱}، حاوی حواله پرداختی به *βασιλικόν* *γασοφυλάχειον* است. همچنین، نامه‌ای که خشایارشا (اردشیر کتاب عزرا) به عزرا می‌دهد^{۱۲} حواله پرداختی به *βασιλικόν* *γασοφυλάχειον*^{۱۳} و علاوه بر این به

1. Esra. 6, 1.

2. ant. 11, 98.

3. Esra 6, 2; b^۱birā; ant. 11, 99 *τῇ βασιλικοῦ*, tum Ausdruck F. Altheim, Weltgesch. Asiens 2, 194f.; Alexander u. Asien 318; Alexandre et l'Asie (۱۹۵۴) 419.

۴. زیرا «در یادنامه بازگفته زیرین» مد نظر است.

5. Esra 6, 3-5.

6. Diod. 2, 32; vgl. 22.

7. ant. 11, 104.

8. ant. 11, 118f.

9. 6, 8 f.

10. 11, 102.

۱۱. ant. 11, 118f. این امر در Esra 6, 8f ذکر نشده است.

12. 11, 123 f.

13. 11, 126.

در اختیار تمامی یهودیان در ماد قرار می‌دهد.^۲

هنوز دو مورد دیگر قابل ذکر است. بنابر کتاب استر، شاه^۳، شبی به دلیل بی‌خوابی دستور می‌دهد تا «دفتر یادنامه» (sēfer ha-z-zikrōnāt) را برایش بخوانند. در عین حال، متوجه می‌گردد که مردخای هنوز پاداش خود را به خاطر کار نیکویی که انجام داده دریافت نکرده است. تضادی با آنچه برای زمان کهتر مدلل شده است آشکار می‌گردد. وقایعی که در زمان کورش اتفاق افتاده بود، دیگر به زمان داریوش اول به صورت اسناد اصیل در دسترس نبود. می‌بایست به گزارشی تاریخی که در چنان «یادنامه»‌هایی ثبت شده بود مراجعه شود. اما برای نویسندۀ کتاب استر، وقایعی هم که در زمان شاه وقت اتفاق می‌افتد در «دفتر یادنامه» ثبت شده است. این «دفتر» از گزارش تاریخی به روزنامه تغییر یافته است. این مسئله مؤید آن است که تألیف کتاب استر بعد از زمان هخامنشیان رخ داده^۴، زیرا اینک دیگر *v̄πομνήμα* هلنی را می‌شناختند. در کتاب استر^۵، همین روزنامه دقیقاً به عنوان *dībrē ha-y-yāmīm* توضیح داده می‌شود. ترجمۀ هفتادان، آن را به *μνημόσυνον* برمی‌گردانند لکن صحیحتر^۶ *ἐφημερίδες* [گزارش روزانه] می‌بود. بنابراین، ثبت وقایع بر مبنای اخبار روزانه پیش می‌رفت.

تأییدیه را یوسفوس ارائه می‌دهد. در متن او هم سخن از βασιλέων τὰ xai τῶν ἰσίων πράξεων vεπομνήματα است که در عین حال xai در حالت وصفی درک شدنی است. بار دیگر سخنی از گزارش تاریخی در میان نیست بلکه فقط وقایع روزانه جاری پادشاه وقت به دست آمده است.

بدین ترتیب، یوسفوس از گزارشی که از مأخذ خود یعنی کتاب عزرا گرفته، فراتر می‌رود و داده‌های وی با آنچه کتاب جدید استر بیش شرط گذاشته است، تطبیق می‌کند. در

2. 11, 131.

۳. 1f. 6. ایک **𐎠𐎼𐎷𐎡𐏁** = خشیارشا و نه ارتخشتر است. دوشمن گیمین، J.Duchesne Guillemin, Muséeon 66, 105 پذیرفته است. اما در مورد دستکاری روایت هیچ کاری انجام نشده است. کتابت با w یا ud-ā ایلامی siyāta پارسی باستان، ha-nu=ahaniy مطابقت می‌کند: G.G.Cameron, Perspolis Treasury Tablets 42f (در مغایرت با še-ir-ša معمولی؛ آخر سر فرای در R.N.Frye, Oriens 2, 208). البته این امر برای کتابی که صحنه وقایع آن در شوش اتفاق می‌افتد، غایب، فهم است. نظریات دوشمن گیمین در مابقه، بانی، نگارههای متعددهای می‌شود.

۴. در هماهنگی با سرآغاز غالباً مرسوم، سالیانی قدیمی که هایشلم (The Jewish Standard, (F.M.Heichelheim (S.Sf. 1.6.1952 عرضه کرده است، درست بدین دلیل که hšwrw «مسلمان» نه ارشامه بلکه خشایاشا است، کنار مرود.

5. 2, 23; 6, 1.

۶. Ed. Meyer, GdA.3, 47 که بعضاً چیزهایی در آن آشفته است. اینکه افهریدن‌های (Ephemeriden) اسکندر تقریباً چیز دیگری هستند (F. Altheim, Weltgesch. Asiens 1, 115f.)، امیدوارم پذیرفته شده باشد.

ε'φημερίδες یا v'πομνήματα به شیوه هلیستی^۱ هر آنچه مربوط به دیوان شاهی بود، خلاصه شده بود: نامه‌ها و فرامین شاه، حواله‌هایی به خزانه شاهی، وقایع تاریخی، و افراد نیکوکار (خیر) شاهی (οἰοσαγγαί).^۲ در یک دفتر بزرگ و جامع حکومت، تمامی مطالب ارزنده قابل نگهداری تدوین شده بود.

یوسفوس نشان می‌دهد که این شرایط در دوران اشکانی هم حاکم بوده است. آنها، همچون در دیگر امور، شیوه اداری هلیستی را برگرفتند. تازه، در اواخر دوره ساسانی بود که چرخشی نو سر برافراشت؛ و به جای تنها «دفتر یادنامه» شاهی، تعداد متناهی دواوین با دفترخانه و دفاتر خاص خود جایگزین شد.

در ابتدا مثال آشنایی را ذکر می‌کنیم. به مناسبت عرض اسواران به زمان انوشروان، دیوان المقاتله^۳، دیوان العطا^۴ و دیوان العرض^۵ ذکر می‌شود. علاوه بر این، دفاتری هم بود که نام و خصوصیات ظاهری اسواران، همچنین نشان داغ اسبان را در آنها ثبت می‌کردند.^۶ در کتاب دینوری^۷ نیز به مناسبت سربازگیری از دیوان الجند یاد می‌شود. شاید این یکی با دیوان المقاتله یکی بود.

مسعودی^۸، چنانچه قبلاً گفته شد، از دبیران و ارباب الدواوین که می‌توانستند املاک را در دفاتر یا جرایدشان ثبت یا از آن بزدایند، خبر می‌دهد. مسعودی این دفاتر کل را به زمان بهرام دوم نسبت می‌دهد. البته این خبر سؤال برانگیز است لکن می‌تواند صحت زمان تألیف خدای نامک را، که از عهد خسرو انوشروان به بعد دانسته‌اند تأیید کند.

خوارزمی، مشروحترین آگاهی را در کتاب مفاتیح العلوم^۹ خود به دست می‌دهد.

۱- داذ دپیره (dāḍ dipīray): خطی که احکام دادگستری را با آن می‌نوشتند؛

۲- شهر همار دپیره (šahr hamār): خطی که برای نوشتن حسابهای اراضی در رابطه با خراج بود؛

۳- کذه همار دپیره (kaḏay hamār): خطی که برای نوشتن حسابهای دربار شاهی بود؛

۱. F. Boemer, Herm. 81, 223f.; U. Wilcken, Philol. 53, 80f. آن بخش از یوسفوس را که بومر ندیده گرفته است، قاطعانه برله «دفتر خاطرات» سخن می‌گوید و در مشابهت با آن H. Drexler, Hermes 70, 234. همچنین جداسازی از ε'φημερίς به منزله روزی‌نامه و ὑπομνήματα به نزد بومر بدون آگاهی از سنت روایت کتاب عهد عتیق انجام گرفته است.
۲. جزئیات در Ed. Meyer, GdA. 3, 45 آمده است.

۳. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۹۶۳، ص ۱۴، یعقوبی، ج یکم، ص ۱۸۶، ص ۱۹.

۴. یعقوبی، ج یکم، ص ۱۸۷، ص ۱. ۵. همان. ص ۲. ۶. همان. ص ۱ به بعد.

۷. دینوری، اخبار الاطوال، ص ۸۲، ص ۴. ۸. مسعودی، مروج الذهب، ج دوم، ص ۱۷۳، ص ۹ به بعد.

9. 117 f. van Vloten; vgl. J.M. Unvala, Journ. Cama Orient. Inst. 11, 91.

- ۴- گنج همار دپیره (gang hamār): خطی که برای نوشتن حسابهای خزانه بود؛
 ۵- آخور همار دپیره (āxur hamār): خطی که برای نوشتن حسابهای اصطبلها بود؛
 ۶- آتش همار دپیره (ātaš hamar): خطی که برای نوشتن حسابهای آتش (مقدس) بود؛

۷- روانگان دپیره (ruvānayān): خط وقفه مؤمنین (ترجمه خوارزمی: کتاب الاوقاف).

اخبار خوارزمی با آنچه پیشتر در اداره امور نظامی مدلل شده بود هماهنگی دارد. در اینجا نیز همچون آنجا، تصویر تخصص‌گرایی وسیعی به وجود می‌آید. ایجاد نظام مالیاتی نو و نظام فتودالی متکی بدان، دگرگونی کل دفترداری را با خود به همراه می‌آورد. دفترداری خراج در مکان دوم و خزانه شاهی در مکان چهارم قرار می‌گیرد. این مطلب مؤید آن است که نظام نویی که به جای تنها «دفتر یادنامه» شاهی، حدود ۱۳ دفتر را، که بر ما معلوم است، وضع کرد، با اصلاحات خسرو انوشروان پیوند داشت.^۱

آنچه در دفترداری مورد توجه قرار گرفت، سرانجام در خط و زبان هم نمایان می‌شود. حتی در این بخش نیز همان نقطه عطف خود را نشان می‌دهد.

۴

هنجاربندی خط و زبان در زمان ساسانیان مرحله به مرحله انجام گرفته است. در ابتدا، نوشته‌های مقدس خط اوستایی است، که البته بعداً به این نام نامیده شد. در واقع آغاز سرنوشت ساز، در سالهای متأخر اشکانی واقع است: تدوین دوران آغازین ساسانی فقط آنچه را که پیشتر انجام یافته بود، برگرفته و تأیید کرده است. در این مورد به فصل پیشین ارجاع می‌دهیم.

به دنبال ایجاد هر دو زبان پهلویک، پارسیک که در نوشته‌های شاهان مورد استفاده قرار گرفت و، همچنین، خط کتابی می‌آید. شرایط در اینجا بمراتب پیچیده‌تر است. در سالهای پس از جنگ جهانی دوم، رشته‌ای از یادمانهای زبانی که برای ایران‌شناسان و متخصصان زبان آرامی بسیار مهم است، به منصفه ظهور رسیده است. این یادمانها متعلق به اواخر دوره اشکانی و آغاز سلسله ساسانی، کمی بیشتر از فاصله زمانی یک سده، است. علاوه بر این، نوشته‌های آرمازی (armazisch) از متسختا و بوری (Bori) در گرجستان و نوشته‌های

۱. دفترداری سوای این نیز توسعه یافته بود. این امر را قباله‌هایی که یزدگرد سوم، پیش از فرارش به امضای بزرگان می‌رساند تا خزانه را مابین آنها تقسیم کند، نشان می‌دهد: دینوری، ص ۱۳۳، س ۸ به بعد.

حاشیه سنگنگاره تنگ سروک هم به این محدوده تعلق دارد. اثری بالاخص مهم، نقش برجسته‌ای با تصویر اردوان پنجم از شوش است که گیرشمن کشف و برای نخستین بار منتشر کرده است.^۱

قرائت نوشته این نقش برجسته با مشکلات زیادی روبه‌روست. هنینگ بتازگی موفق به قرائت بخشی از آن، که با مطالب عنوان شده گیرشمن تضادی آشکار دارد^۲، شده است. بخش اصلی نبشته، در فضای بین شاه بر تخت نشسته و شهرب ایستاده در روبه‌روی او نگاشته شده که بنابر قرائت هنینگ چنین است:

- ۱) rtbnw MLKYN Artabanu the king of kings اردوان، شاه شاهان
- ۲) MLK' BRY wlgšy son of walagaši پسر ولاخش
- ۳) MLKYN MLK' BNYt the king of kings , built شاه شاهان، برپای می‌دارد
- ۴) hnsk ZK ZY this "erection" which (is that) of این «یادمان» را برای
- ۵) hws k šwš khwāsh, the satrap خواسک، ساتراپ
- ۶) hštrp of susa شوش.

معنی غریب می‌نماید. اگر این قرائت درست باشد، شاه این لوح را برای شهرب برپای داشته است. هیچ آدم عاقلی چنین حالتی را فرض نخواهد کرد بلکه برخلاف این باید قابل انتظار باشد: شهرب، تصویر شاهانه را اهدا کرده است. عکس برقی مرغوبی، که گیرشمن ضمیمه مقاله خود کرده، تصحیح قرائت هنینگ را ممکن می‌سازد.

نخست اینکه در سطر ۴، LY به جای ZY خوانده می‌شود. هنینگ در ابتدا قرائت درست را ملاحظه کرده بود، اما بعداً آن را رد کرده است.^۳ اهداکننده، همچون تنگ سروک^۴، در اول شخص سخن می‌گوید. بنابراین، باید rtbnw (آرتابانو) حذف گردد. گیرشمن y- درست را به جای w- خوانده بود. از این رو، rtbnw نمی‌تواند فاعلی برای فعل BNYt، آخر سطر سوم، باشد بلکه حالت اضافه ملکی همچون wlgšy است و باید به واژه ماقبل خود بستگی داشته باشد. سرانجام اینکه در BNYt، t مختومه، پایانه گذشته نقلی مجهول است و باید به‌طور قطع چنان ترجمه شود. پس برای قسمت پایانی چنین حاصل می‌آید: «ساخته شد این یادمان توسط من، خواسک، شهرب شوش».

حال می‌ماند آغاز نبشته، هنینگ، تاریخ نبشته را بدرستی تشخیص داده است:
 ŠNT IIIIC XX XX XXII YRH' spndrmtY YWN' mtry
 اما مابقی پیچیده است.

1. Mon. Piot, 44, 97f.

2. Asia Maior 1952, 176.

3. a.O. 176 Anm.4.

4. Altheim-Stiehl, *Der erste Auftreten der Hunnen* 65f.

باید به گروهی از واژگان دست یافت که بتواند به حالت اضافه ملکی *rtbny* بدرستی وصل گردد. مابقی در حیطه حدسیات باقی می ماند، حتی اگر گیرشمن بر این گمان باشد که اثر *ptkry* را در آن تشخیص داده باشد.

از جنبه زبان شناسی، اهمیت نبشته در این است که نخستین نبشته تاریخدار پهلویک است. نظام معاننگاری که ستون دوم سنگنبشته های شاهان ساسانی را از ستون اولی متمایز می کند، کاملاً توسعه یافته و مورد استفاده بوده است. باید دقت کرد که از اثری سخن می رود که برای فرمانروا نگاشته شده است. همچنین از لحاظ محتوی و مرتبت، با سنگنبشته های ساسانی ارتباط دارد.

هرتسفلد، در فصلی از کتاب پایکولی (بایقلی) خود، برای نخستین بار تمایز بین دو نظام معاننگار را محقق گردانده است که شامل هر دو زبان سنگنبشته ها، پارسی میانه و پارتی می باشد. توصیف هر دو نظام، تا آنجا که بر مبنای سنگنبشته های شاهان و آثار خوشاوند استوار بودند، جزئی از علم شده است. با اینهمه، هرتسفلد فراتر رفته است. او با اشاره به خصیصه کهن کتابت برخی، چنین استنباط کرده است: «دو نظام به دو مکتب متفاوت کتابت آرامی در دیوانسالاری هخامنشیان تعلق دارد^۱». طبق ارزیابی ما، استدلال فوق، استدلالی موفق نیست.

بار دیگر باید تعبیری از هنینگ تصحیح گردد. وی آغاز سطر چهار را *hnsk=hansāk* «یادمان» (erection) خوانده است. لغت فوق در هیچ جایی مدلل نیست. واژه سغدی -*ns'č* و قرینه پارسی میانه آن، *hns'č* لغات مشابهی را برای هنینگ تشکیل می دهند. نخست، آدمی برای نامیدن یادمان در انتظار *erectum*، *confectum*، یعنی *hansāxt* و نه erection است. اما این یکی هم رضایتبخش نیست. «بر پای داشته شد، ساخته ای (اثری) برای من»، نوعی نحوه بیان است که شخص فقط در حالت اضطرابی می تواند بپذیرد. آرامی با شعب مختلفش زبان معروفی است حتی اگر گاه گاهی با تعابیر هنینگ دیگر گونه نمایان شود.^۲ قرائت *hztk* بدون اشکال خود را نشان می دهد. *h^ezātā* در زبان سریانی به

1. a.O.272.

۲. ریچارد فرای در *Biblioth.orient.* 11, 133f (1952) 1-2 «Niedergang der Alten Welt» عرضه کرده و جوابیه ای نیز به نقد ما درباره تدقیقش از نبشته منسختا بدان اضافه کرده است:

Herzfeld Memor.vol. 89f. به بررسی وی بایستی در جای دیگری پرداخته شود. تسلط او برای ارزیابی بازنمایی سده سوم از اینجا سنجیده می شود که برای او تفاوتی مابین ایامیلیخوس رمان نویس و نوافلاطونی به همان نام، به هنگام نگارش بررسیش هنوز معلوم نبود (a.O.134). در اینجا فقط مقابله اش در قبال توضیح ما در *Das erste Auftreten der Hunnen* 57f مدنظر است.

فرای معتقد است که ما تنها اشتباهات چاپی وی را تصحیح کرده ایم. البته، آن کار را نیز انجام داده ایم. اما بویژه اشتباهات

معنای «قیافه، نگاه» است: پس hztk می‌تواند «نگاه تو، تصویر تو» باشد. شهرب روی سخن با شاه دارد: «بر پای داشته شد این تصویر تو، توسط من».^۱ نقش برجسته چیزی را نشان نمی‌دهد مگر: شهرب را در مقابل شاه بر تخت جلوس کرده.

اما hztk صورت جوانتر آرامی شرقی با پسوند دوم شخص مفرد آرامی است، آنچه که در پهلویک غیر ممکن است. اما با وجود این هر دو نیز، شگفت آور نیست؛ حداقل نه در شوش و نه در همسایگی سنگنبشته تنگ سروک همعصر آن. در نتیجه، این نکته آموزنده است که در این نبشته نظام معنایگاری پهلویک اصلاً یا، حتی به‌طور ناقص، به کار نرفته است. زیرا تازه در حال شدن بود.

نبشته به تاریخ ۲۱۵ (۴۶۲ اشکانی) تعلق دارد. از این گذشته، سنگنبشته اشکانی سرپل^۲

→ زبانی مراد است که فرای را بدهکار کرده‌اند. نخست ساختار اشتباه سطر ۴-۳ 'rwst 'byd Z.3-4 است که اما فرای ساکت می‌ماند. دوم ترجمه نادرستش از gmyr و prnwš در سطر ۸-۷ است، که بازهم فرای مهر سکوت بر لب می‌زند. سوم جایگزینی فاعل اشتباهی را در سطر ۱۱-۸ برایش ثابت کردیم. اما فرای برای سومین بار ساکت می‌ماند. در مورد پیشنهادات اصلاحی ما سطر ۷ و ۱۱ تنها به ذکر "is to be rejected" اکتفا می‌کند. او ما را بدین امر که اشتین (stein) خواندن دیگری را پیشنهاد کرده، راهنمایی می‌کند. ما از ایشان سپاسگزاریم: دقیقاً همین کتابت سرآغاز نصیحات ما بود. اینکه چنان مسائلی تنها در میان مؤلفان و نه نبشته‌ها ممکن می‌باشد، به نظر ما خرافات است. فرای به مثالهای قیاسی، و استدلالهای نحوی و موضوعی ما نمی‌پردازد. دلیل آن را نیابستی در دوردستها جست‌وجو کرد. «من مدعی متخصص زبان آرامی نیستم» اعتراف صریح و شجاعانه اوست. درواقع، هدف ما نشان دادن این مطلب بود.

فرای نیز قصدی در سر داشت «نظر من بود... که این نبشته به آرامی خوانده نمی‌شود، برای اینکه تمامی جمله‌ها در صرف و نحو غلط است». ما از این واهمه داریم که دیگرانی بیش از فرای بدان توجه کرده بودند، الا که این بدو واگذار گردید تا این نادرستها را چند تایی بیشتر - حتماً ناخواسته - افزایش دهد. نه، نبث فرای، نشان دادن این مطلب بود که سنگنبشته، گرجی خوانده می‌شد و این را ما رد کرده‌ایم. فرای در اینجا نیز ساکت می‌ماند... و به جای آن معتقد است: «محتمل می‌نماید نبشته به پارسی میانه خوانده شود». بی‌شک که این، نه نبث فرای بلکه از آن ما بود (a.O.60).

فرای به یکی از ما مقاله «زرتشت» هنینگ را پیشنهاد می‌کند. ما متأسفیم: فرد مورد نظر فرای، کتاب را تقریباً به‌طور اساسی نقد کرده است (F.Altheim in: La Parola del Passato, fasc.20, 1951, 322f). کلاً به نظر می‌آید که فرای به آخرین بحثهای اوستایی برخورد نکرده است. حداقل تا آنجا که این مطلب را می‌توان از یادآوریهای ناسنجیده صفحه ۱۳۳ استنباط کرد. آیا فرای توجه کرده است که هنینگ، رده‌بندی اوستایی سابق خود را (F.Altheim.Literat.u.Gesellsch.2, 189f; 201f.) پس گرفت؟ و حتی رده‌بندی جدید او از زبان خوارزمی نیز مخالفت من (La Parole del Passato fasc.20, 325f)؟ ما نگرانیم: فرای باید در این موارد نیز چیزهایی بیاموزد. با بازهم

با «من مدعی متخصص زبان اوستایی نیستم» پاسخ خواهد داد؟

حتی به نظر می‌آید فرای، خبره منابع یونانی - رومی هم نباشد. وگرنه بدشواری چنین سؤالی را مطرح می‌کرد که در کجا شهادی از اینکه پارتیان، گویش سکایی خود را با گویش شمال غربی اشکانیان عوض کردند، وجود دارد. خبر در ژوستین Justin.41, 2, 3 قرار دارد. در این مورد نک: F.Altheim.Weltgesch.Asien 1, 4f; A.V.Gutschmid, Geschichte Irans 32 اما برآستی فرای هنوز هم ادعای خبرگی تاریخ آسیای میانه را دارد؟ و اما او هیچ چیزی از بنیانگذاری تاریخ ختن نمی‌داند. یادآوری مذکور در 1, 257 Anm. 15 را بایستی خود او گاه‌گاهی به کار بندد.

کافی: برای جلوگیری از نادانستی مکرر چنان تحریرهایی که مربوط به اوست، باشد تا بحثی را به فرای یادآور شویم که ما در کافی: Porphyrios und Empedokles (Tuebingen 1954) 45f بدو تقدیم کرده‌ایم.

۱. همانند با سریانی: Th. Noeldeke, Kurzgef. syr. Gramm 170; 193. L^۲ در فعل مجهول و وجه وصفی مجهول. مفعول منطقی بعداً در حکم فاعل دستوری قرار دارد. ما از گرشویچ (J.Gershevitch) از برای نقد پربارش تشکر می‌کنیم.

2. E.Herzfeld, a.O.84f.

هم امکان سالیابی ندارد. اما بخوبی مشمول سنگنبشته دو زبانی متسختا در گرجستان^۱ که به زمان هادریان (Hadrian) تعلق دارد و سنگنبشته‌های تنگ سروک می‌گردد.^۲ اینها می‌توانند تقریباً با نبشته شوش همزمان باشند. متسختا و تنگ سروک به گونه‌ای پهلویک نوشته شده‌اند. هر دو نبشته‌ای شاهانه، و قابل قیاس با نبشته شوش هستند. هر سه بر مبنای پایگاه اجتماعی و ادیشان چندین پله بالاتر از تمامی نبشته‌هایی قرار دارند که بالاتر درباره آن بحث شد. از این رو، شگفت‌آور نیست اگر متسختا و تنگ سروک همانندی زیادی را در نظام زبانی نشان دهند.

نبشته متسختا هنوز دارای ساخت فعلی آرامی yhw h و وجه وصفی مجهول همچون gmyr، وجه معلومی همچون m'ytt^۳ است. ستاک بدون پایانه صرفی^۴ فقط در hbln hbl عبارت‌ی کهن^۵، وجود دارد. و الّا ربط هم با zy و هم با اضافه^۶ بیان می‌شود: bthš zy prsmn، این ساخت دوگانه به همراه ساختهای فعلی آرامی، دلیل قاطعی است که نبشته می‌توانست هم ایرانی و هم آرامی خوانده شود.

صورت آرامی prnwš^۷ عاملی تعیین‌کننده برله قرائت آرامی نبشته متسختا است. با توجه به اینکه آرامی دیگر زبان زنده‌ای نبود، در قواعد کلی آن می‌بینیم که مذکر، صرف نظر از اینکه در چه حالتی به کار می‌رفت، در ستاک با پایانه صرفی^۸ آورده می‌شد و همه مؤنثها در ستاک بدون پایانه صرفی می‌آمدند.

اگر در نبشته متسختا و شوش لغات ایرانی در اندازه‌های مختلف ظاهر شده است، دقیقاً همین لغات ایرانی حتی‌الامکان در تنگ سروک حذف شده است. این مسئله تا بدانجا پیش می‌رود که بندگان پارسی میانه با 'syr' باز نموده می‌شود. همچنین br جایگزین bry می‌گردد و در کل، بافت آرامی محض بازسازی می‌شود. این مطلب را ساخت فعلی همچون pskw و تمیز درست بین ستاک بدون پایانه صرفی و نقش‌پذیر اصلی^۹ معلوم می‌گرداند. تنها مورد استثنا را b'npy با دنباله zy می‌سازد، که احتمالاً دیگر ستاک بدون پایانه صرفی جمع در آنجا ادراک نمی‌شد. صورتهای آرامی شرقی، بسیار متمایز از یکدیگر بنابر کتابت و نحوه بیان نمایان می‌شود: 'šys و 'myd و 'syb و غیره.

۱. آخر سر در Altheim-Stiehl, *Das erste Auftreten der Hunnen* 56f. در کتاب یاد شده منابع کهن آورده شده است.

2. W.B.Henning, *Asia Maior* 1952, 151 f

3. Altheim-Stiehl, a.O.58f. تصحیحات ما درباره هنینگ: *Das erste Auftreten der Hunnen* 61f.

4. Stat.constr. 5. Altheim-Stiehl, a.O.57.

۶. در مورد bry و موارد خویشاوند نک: به موارد بالا.

7. Altheim-Stiehl, a.O.58.

8. Stat.absol.

9. Determinatus

شوش، متسختا و تنگ سروک هر یک از جهتی آغاز سیستمی را نشان می‌دهند. مثلاً پارسیک باید در این رابطه مشاهده گردد.

هر تسفلد گمان می‌کرد که در اینجا نیز می‌تواند به زبان هخامنشیان ارجاع دهد. اما استدلال‌های وی چیزی در بر ندارد. صورت پارسیک در گروه کهن فراته‌دار (Frātadāre) در هیچ جا قابل مشاهده نیست، زیرا 'lhy' چیزی را ثابت نمی‌کند و حتی کمتر از آن zy است در نقش اضافه.^۱ در متسختا و تنگ سروک همین کاربرد مشاهده می‌شود. به همان اندازه کمتر کتابت rthštr^۲ چیزی را حل نمی‌کند. بنابراین، brh^۳ به منزله یگانه مطابقه با پارسیک باقی می‌ماند. اما این یکی تازه در گروه متأخر سکه‌های فراته‌دار که هر تسفلد از حدود ۵۰ تا ۱۰۰ قم تاریخگذاری می‌کند، مشاهده می‌گردد. همزمان، اما نه از قبل، نشانه‌هایی که پیش نمونه خط پارسیک آتی تلقی می‌گردند، مشاهده می‌شود.^۴

آیا این نشانه‌های تک و توک آغازین بسنده است تا از پارسیک به منزله نظام سخن گوئیم؟ ما معتقدیم که احتیاط شرط واجب است. شاید زمانی کشفیات اجازه دهند تا فرایند تکاملی آن را تعیین کنیم. بنابر دانش فعلی ما، پارسیک به مثابه نظام تازه در سنگنبشته‌های آغازین ساسانیان ظاهر می‌گردد. پس، باید در نظر داشت که پارسیک در کشمکش و رقابت با پهلویک وضع شده است.

این مسئله به هیچ وجه مغایرتی با این نکته که تعدادی از معننگارها با اطمینان به آرامی رسمی زمان هخامنشیان باز می‌گردند، ندارد.^۵ در اینجا باید در نظر داشت که معننگارهای زمان ساسانی بدون آرامی رسمی در کل و جزء غیر قابل تصور است اما نباید چنین استنباط شود که هر دو نظام به صورت معننگاری به زمان هخامنشیان باز می‌گردد.

گذار به خط کتابی را، که حال بدان می‌پردازیم، دیوار نوشته‌ای از دو را اروپوس تشکیل می‌دهد. اجازه اولین انتشار آن را مدیون س.ب. ولز^۶ هستیم (شکل ۲ و ۳):

ŠNT IIII C VI BYRH' 'd'r YWMT XXI pty MRNN

قرائت^۸ و مفهوم آن مسجل است: «در سال ۵۰۶ در ماه آذار ۲۱ روز برای سرورمان». از

1. E.Herzfeld, a.O.68 Nr.1.

2. a.O.68 Nr.1.

3. a.O.69 Nr.3.

4. a.O.70 Nr.1-3.

5. a.O.72.

6. F.Rosenthal, a.O.79; 80; E.Herzfeld, a.O.63.u.a.m; H.S.Nyberg, ZDMG.82, XCIII f.;

(H.H.Schaeder, Esra der پهلوی پابکولی 'Spr' «دبیره»، حال نه تنها در نسخه پهلوی پابکولی (Schreiber 47) بلکه حتی در چرم نبشته شماره ۳۷ دورا و، بدین ترتیب، برای پارسیک مدلل است.

7. C.B.Welles

۸. ما از نامه مورخه ۱۹۵۴/۶/۴، ولز استنباط می‌کنیم که هنینگ، ۵۲۲ می‌خواند و مخالفت کرده که نام ماهی بابلی در نبشته‌ای ساسانی غیر قابل تصور است. آنچه مربوط به دومی است، آری برای نبشته شاهان صدق می‌کند. اینکه آیا در عین حال برای

آنجا که دیوار نوشته، روی گچ پوششی معبد مگیستوس (Megistos) زئوس حکاکی شده است، ساختمان برای مدت معینی برای «سرور» آماده یا مصادره شده است.

تاریخگذاری می‌تواند تنها بر مبنای مبدأ تاریخی اشکانی نشان داده شده باشد. این امر چشمگیر و حتی واضح است زیرا سفالینه‌های مکتوب دورا نشان دهنده سهم زیاد اسامی پارتی در سپاه اشغالگر دورا است.^۱ از آنجا که آغاز سال ۵۰۶ اشکانی با آوریل ۲۵۹ همزمان است، و آذار نیز ماه دوازدهم است، در نتیجه، تاریخی که به دست می‌آید مارس ۲۶۰ است. این تاریخ می‌تواند قدیمیترین نشانه تاریخی باشد که برای فاتحان ایرانی دورا مدلل است. از آنجا که شهر بندان هنوز در اول آبان هیجدهمین سال پادشاهی شاپور آغاز نشده بود^۲ پس دورا باید در میان فاصله زمانی ۱۸ آوریل ۲۵۹ و مارس ۲۶۰، پیش از فاجعه والریان، به تصرف ایرانیان درآمده باشد.

→

دیوار نوشته نیز صادق است، فقط می‌تواند توسط کشفیات توضیح داده شود. آنچه راجع به خواندن علامت عددی IIIIC می‌باشد به هیچ داده دیگری تکیه نشده است و آرامی کهن (M.Lidzbarski, Handb.d.nordsemit.Epigr. Taf.XLVI rechts) در اینجا نمی‌تواند به کار برده شود. برای هنینگ مهم آن است که ۵، قبلاً با پنج خط کوتاه نشان داده شده و به جای 'byrh'، خواندن درست 'yrh' ظاهر می‌گردد. اما ۵ در حکم مضروب فیه و حاصل جمع می‌تواند از هم متفاوت باشد و خط ماقبل 'yrh' به طور موزن و نه عمودی کشیده شده است. علیه نظر هنینگ مهم است که سال ۵۲۲ به سالشماری سلوکی (اول نisan ۳۱۱ قم) منجر گردید. حال نیشته‌ای پهلویک در سال ۲۱۰ در دورا چکار می‌کند؟ در مورد MRNN، «سرورما» نک: F.Schulthess, Gramm.d.christl-palaest.Aram.S.50 §123, 1. درباره صورت پسوند اول شخص جمع با تشدید n نک: G.Dalman.Gramm.d.jued.palaest.Aram. s 163 § 41. 2c. برای رد خواندن هنینگ از علامت عددی IIIIC به منزله XX معقول خواهد بود آن را با دلایل دیگری تقویت کرد. این علامت، شکل دایره‌ای ناموزون و کوچک و محاط در خودی دارد. این علامت را ما در 3, 311 Anm. La Parola del Psato به عنوان پیشناز نشانه پنج عربی نامیده‌ایم. اما چگونه ظاهری عدد XX دارد، مقدماً چرم نیشته اوران، آخر سطر ۳، آن را می‌نمایاند: دو صلیب تودرتو، تکرار دوگانه نشانه‌ای برای X. همچنین، در سفالینه مکتوبی به زبان پهلویک از دورا اروپوس دو بار علامت XX که هر دو بار به عنوان حاصل جمع حسابی مسلم هستند، مشاهده می‌گردد. این بار دو X تودرتو نبوده بلکه در کنار هم قرار دارند. (Altheim-Stiehl, D. erste Auftreten der Hunnen 9, Zeile 1; 14, zeile 2; Abb. 1-2) چپ دهان باز کرده با قسمت تختانی کشیده‌ای که بیش نمونه شکلی که پاپیروس‌ها س پهلوی نشان می‌دهند، می‌باشد J.de Menasce, Journ.asiat. 1953, 189 und pl.Izu S. 196, zeile 1-3; 6 نمی‌شود.

1. Altheim-Stiehl, Das erste Auftreten der Hunnen 11 f.

۲. Altheim-Stiehl, *Asien und Rom* 25; 39f. در آنجا آغاز سال جدید به عوض ۱۸ سپتامبر، به اشتباه ۲۲ سپتامبر قرار داده شده است؛ نک: Th. Noeldeke, Uebers. 436. Anhang B. همین اشتباه در صفحه ۱۵ سطر ۲۸ که در آن بایستی ۱۶-۱۲ سپتامبر تصحیح شود. قرائت ما از نیشته کنیه هنوز منتشر نشده پالیارو (A.Pagliaro, a.o.24f; dazu Abb.6) را، ماریک (Maricq) (Honigmann-Maricq, *Recherches sur les Res gestae Divi Saporis* 178f.) رد کرده است. اما احتمال دارد که ماریک، خواندن ما از حروف مشکل پیوسته را نتوانسته است از روی عکس چندین برابر کوچک گردانیده شده، دنبال کند. از این رو، هیچ شکی در صحت آن وجود ندارد. ما بار دیگر نیشته را در اندازه‌ای بزرگتر به همراه رسم قسمت جدلی آن در این کتاب ارائه می‌کنیم: Snt XIIIX در قسمت آخر سطر اول بدان اضافه می‌شود: سال طاعون Snt mwtn در انتهای سطر دوم هرگونه شکی را که تاریخی قبل از ۲۵۶ (ماریک، سفوط دورا را در این تاریخ می‌داند) در میان است، منتفی می‌گرداند. زیرا طاعون (Zos.1, 36, 1) پس از لشکرکشی والریان به کاپادوکیه، در اواخر سال ۲۵۶ (A.Alfoeldi, Berytus 4, 57) و پیش از اسارت والریان در سال ۲۵۹ (E.Polaschek, *Jahrb.f.Landeskde N. Oestereich* 30, ۲۵۹ 148f) با ۲۶۰ شیوع پیدا کرد.

خط با زبان، به دلیل pty به جای P^eN، هماهنگ است. اما BYRH^۱، اختلاط نادری بین YRH^۲ پهلویک و BYRH^۳ پارسیک است. آیا نظام معنانگار پارسی میانه بدان اندازه بر زبان پارسی تأثیر گذاشته که نمی‌توان آن دو را، برخلاف سنگنبشته‌های شاهان، از هم تمیز داد؟ کتابت نام ماه آذر با تلفظ سریانی ādār مطابقت می‌کند. ā (۱) دوم، همانند ā در n'syb تنگ سروک ۱ و ۲ و ā مندایی Plene نوشته شده است.

در این رابطه باید چرم نبشته شماره ۱۲ دورا نشان داده شود.^۱ بار دیگر به پهلویک نوشته شده است. چرم نبشته حاوی عناوین متعدد ایرانی، یک نام لاتینی و ایرانی است. در هیچ جا پایانه صرفی ایرانی مشاهده نمی‌شود. تمامی ساختهای فعلی (šry^۲، ytyk^۳ و hzytk^۴) آرامی هستند. اگر دیوار نوشته فوق را به دلیل pty فقط ایرانی می‌توانستیم بخوانیم، چرم نبشته ۱۲ می‌توانست به صورت آرامی و ایرانی، هر دو، خوانده شود.

šwgnw سطر ۱ و hwtwy سطر ۲، مناسب پهلویک هستند. اما باردیگر صورتهای پارسیک تک و توک ظاهر می‌شوند: šygnw در کنار kdm šwgnw به جای tr یا trh^۳. اما چشمگیرتر از همه دخول ساخته‌های آرامی جدید است: šwn به جای šmh پهلویک و šm پارسیک، سپس šry^۲ و mwt و سرانجام kdm hzytk ytyk^۳ و k'm. نام r[šyr یا r] tšyr پارسیک، کاملاً به گونه سریانی نوشته شده است.

اینک سخنی چند در مورد سفالینه مکتوب به زبان پهلویک.^۵ جمله‌هایی همچون: XXštw mn pre'nk h'sntk یا hmrn > hmrn mzdsp mtry šdr عبارتهایی آرامی با ساخت فعلی آرامی و پسوند‌های شخصی آرامی هستند. hmrn آرامی شرقی است و kšry hštrp حالت اضافه‌ای را نشان می‌دهد^۶ که در پهلویک، برخلاف پارسیک، به کار نمی‌رود.^۷ آنچه در دیوار نوشته معلوم شده بود تأیید می‌گردد: تفاوت نظام معنانگاری، جز در سنگنبشته شاهان، وجود ندارد. اجزائی از هر دو نظام، در متون پهلویک زمان ساسانی به کار برده می‌شود. فراتر از این، لغات و صورتهای آرامی شرقی، برگرفته از زبان محاوره، به‌طور گسترده‌ای وارد بافت آرامی رسمی می‌شود. در ارتباط با آن، ساخت فعلی آرامی، نه ماسک

1. Altheim-Stiehl, a.O.9f.

۲. در این مورد نک: Altheim-Stiehl a.O.19. ساختاری با حالت مفعولی، همچون عربی، قابل توجه می‌ماند. این مسئله در چرم نبشته دورا ۳۷، س ۲ با wy'tyk مشاهده می‌شود.

۳. نامگذاری برای Epagomenen: bynh wbyn XXI [XX] šnt با نام پارسی میانه‌اش اندرگاه (andargāh) که یعقوبی، ص ۱۹۹، س ۱۱، هوسما، آن را ذکر می‌کند، مطابقت دارد.

۴. بروکلیمان، šāryā «او زندگی می‌کند» پیشنهاد می‌کند.

5. Altheim-Stiehl, *Das erste Auftreten der Hunnen* 9f.

6. Altheim-Stiehl, a.O.16.

7. E.Herzfeld, Paikuli 181 rechts.

فعلی آرامی با پایانه ایرانی که برای پهلویک الگو بوده‌اند، به کار می‌رود. همچنین، مکشوفات دورا اروپوس که به زبان پارسیک نگاشته شده است، نشان می‌دهد که بین اینها و متون پارسی میانه سنگنبشته‌های ساسانیان تفاوت قابل ملاحظه‌ای وجود داشته است. وجه تمایز آنها در این است که نظام معانگاری که در سنگنبشته‌ها شدیداً رعایت می‌شده، در نامه‌ها و دیوار نوشته‌ها به کار نمی‌رفته است. تصویری که از خلال نامه‌ها و دیوار نوشته نمایان می‌شود این گفته را تأیید می‌کند.

پس نباید از غیبت ماسک فعلی آرامی با پایانه ایرانی شگفت زده شد. تنها مورد قابل ذکر یعنی ^۱hwh[nd]، مشکوک است. با وجود این، šdrwn و kwnm... krt در چرم نبشته شماره ۳۷ دورا، و dyn d'tn در سفالینه مکتوبی به زبان پارسیک^۲ ظاهر می‌شوند؛ و الا تنها ساخت افعال آرامی مشاهده می‌گردد: ysy [mh, y'tyk, hbwn] در جوار پارسیک کاملی همچون b'ly, mnd'm، شمار زیادی آرامی شرقی قرار دارد: ^۳swm، ^۴kynyt، ^۵šwm.

بررسی نبشته‌های کنیسه، این نظر را تأیید می‌کند. ساختهای فعلی پارسی میانه به چشم نمی‌آید. اما به جای آن ^۶tyr و ^۷kšmw آرامی پدیدار می‌گردد. در اسامی خاص، نه تنها پایانه‌های ایرانی با ستاک آرامی بلکه حتی برعکس آن نیز به صورت ^۸dpyl به کار برده می‌شود. صورتهای ویژه و مختلط مشابهی همچون ^۹th، ^{۱۰}byldyt'y و ^{۱۱}mt در کنار آن جای می‌گیرند. این یکی با نظام پارسیک موجود در سنگنبشته شاهان، هیچ ارتباطی ندارد؛ و دوباره به موارد معمول آرامی شرقی ^{۱۲}bbyl، ^{۱۳}pw، ^{۱۴}pšn و ^{۱۵}ln برخورد می‌کنیم.

بسیار آسان می‌بود تا نبشته‌های دیگری از کنیسه را که مورد مطالعه ما قرار نگرفته‌اند، نشان می‌دادیم تا از این طریق به موارد مشابهی دست یابیم. اما ما در اینجا خود را محدود بدین استنتاج اساسی می‌کنیم که تفاوتی در بررسی معانگارها، بین سنگنبشته‌های شاهان، از طرفی و نامه‌ها و دیوار نوشته از جانب دیگر در پارسیک و هم پهلویک قابل رؤیت است. این امر در مورد هر دو زبان صادق است. از این گذشته، مشخصه زبان دیوار نوشته و نامه‌ها به پهلویک همچون پارسیک است که به هیچ وجه نشانگر نظامی خاص نیستند. در آنها

1. Altheim-Stiehl, *Asien und Rom*, 26.

2. Altheim-Stiehl, *Asien und Rom*, 19; 20; *Das erste Auftreten d.Hunnen* 19 f.

3. Altheim-Stiehl, *Asien und Rom*, 21.

4. Altheim-Stiehl, a.O.21.

5. Altheim-Stiehl, a.O.24, Z.3.

6. Altheim-Stiehl, a.O.24, Z.4.

7. Altheim-Stiehl, a.O.26; 61.

8. Altheim-Stiehl, a.O.26.

9. Altheim-Stiehl, a.O.28f; 61f.

10. Altheim-Stiehl, a.O.25.

11. Altheim-Stiehl, a.O.24, Z.5; 28.

12. Altheim-Stiehl, a.O.25.

13. Altheim-Stiehl, a.O. 26; 58f.

14. Altheim-Stiehl, a.O.26; 60.

صورت‌های مختلطی، چنانچه ذکر شد، یافت می‌شود که با کتابت سهل انگارانه‌ای نمایانده می‌شود. آنچه تقریباً بالکل غایت است، کاربرد صورتک فعلی آرامی با پایانه ایرانی است. نتیجه‌ای که به دست می‌آید چندان هم غیر منتظره نیست. چنان نظام تصنیعی، یا حتی معقول، که برای هر دو زبان در سنگنبشته‌های شاهان محقق شده بود، نمی‌توانست در استعمال روزمره دوام آورد. اما متکای ما برای طرح این سخن فقط دلایل و بررسیهای کلی نیست بلکه استنتاج ما قبلاً در یکی از باصلاحیت‌ترین شواهد عنوان شده است. اما می‌بایست تا زمانی که به سندی اصیل دسترسی یابیم در پرده ابهام باقی بماند.

مدنظر ما، فصل معروف الفهرست در مورد خطوط زبان پارسی است (ج یکم، ص ۱۲؛ ص ۱۵ فلوگل) که الفارسیه و الفهلویه، الگوی پارسیک و پهلویک از آن ناشی می‌شوند. ابن مقفع، مأخذ ابن الندیم در جوار پنج زبان ایران، از هفت گونه خط سخن می‌گوید (ج یکم، ص ۱۳، س ۸ به بعد). توضیح فوق از ترجمه عربی ابن مقفع از کتاب خدای نامک ساسانی، برگرفته شده است.^۱

توضیح اولی با «منها» (ص ۱۳، س ۹) شروع می‌شود. سپس با ۱۳، ۱۱، ۱۵، ۱۸، ۱۴، ۱ و ۴، و ۲۸، ادامه می‌یابد و در خاتمه از خط هشتم ایرانیان نیز نام برده می‌شود: ص ۱۴، س ۱۱ به بعد، و ضمیمه دیگری به دنبال آن می‌آید: ص ۱۴، س ۱۳-۱۷.

ابن الندیم آگاهی خود را منحصرأً از ابن مقفع کسب نمی‌کند. موبدی m'd که قبلاً در ص ۱۲ س ۱۹ راجع به جزئیات از او نقل قول می‌آورد، در ص ۱۳، س ۱۳ نیز اظهار نظر می‌کند. افزون بر این، تضادهایی در اصطلاح‌شناسی وجود دارد: «سریانی» در ص ۱۳، س ۷، زبان مردم سواد است اما در ص ۱۴، س ۴ «سریانی الاول»^۲ زبان مردم بابل است. در جوار این، نبطیه ص ۱۴، س ۱۰ قرار دارد.

ابن مقفع هفتمین گونه خط را خط شاهان می‌نامد؛ راز سهریه (r'z shryh) ص ۱۴، س ۸، که نام فارسی آن برای فلوگل نامفهوم باقی مانده است. او فقط «راز» را تشخیص داده است. چنانچه «سهریه» را به حروف پهلوی منتقل کنیم، بلافاصله و با کمی تغییر «دیره» یعنی «زبان» حاصل می‌شود.^۳ نام آن به عنوان زبان سری با خبری که شاهان، اسرار را با آن می‌نوشتند (ص ۱۴، س ۸) متناسب است. علاوه بر این، در آنجا عنوان می‌شود: از زبان نبطیه چیزی در آن نیست (ص ۱۴، س ۱۰).

۱. همانند با این در سعودی، الثبیه و الاشراف، ص ۱۰۷، س ۱۴، دگویه.

۲. شماره صفحه‌هایی که مربوط به فهرست ابن الندیم است.

۳. در مورد آن نک: W. Wright, *A. Grammar of the Arabic Language* 3 1, 260.

۴. فوک ما را متوجه این کرد که از قبل Quatremère، آن را چنان خوانده است: (خوانش‌ها) 4, 1. Fluegel.

پیش از این، در مکان پنجم، از یک خط دیگر شاهان (شاه دپیره) نام برده می شود (ص ۱۴، س ۱)، اما از نبود زبان نبطیه در آنجا هیچ ذکری به میان نمی آید. از آنجا که تفاوتی در خط شماره ۷ آشکار می گردد، باید چنین فرض نهاد که اجزای نبطیه ای در این خط پنجم وجود داشتند.

گونه پنجم خط: بنابراین، خط شاهان با اجزای نبطیه ای (چنانچه استنتاج درست باشد و، درواقع، با سنگنبشته های ساسانی تأیید می گردد) در مقابل خط نامه (ص ۱۴، س ۴ به بعد) گذاشته می شود. آن «به همان گونه است که سخن گویند...» و پاره ای از حروف را به زبان سریانی اول که زبان بابلیان است نوشته و آن را فارسی می خوانند. بار دیگر در اینجا تفاوت تشخیص داده می شود. نبطیه بی شک صورت کهنتر و متعلق به خط شاهان است و سریانی اول به خط نامه تعلق دارد.

نتیجه روشن است. از نبطیه خط شاهان، معانگارهای آرامی رسمی و از سریانی اول، گویش آرامی شرقی بابل، سواد، چنانچه یک بار هم نام برده می شود، (ص ۱۳، س ۸) مدنظر است. در اینجا اختلافی بین سنگنبشته های شاهان از طرفی، و نامه ها و، همچنین، دیوار نوشته ها، چرم نبشته ها، و سفالینه های مکتوب از طرف دیگر، که مقدار معتنا بهی از صورتهای جدید آرامی شرقی را نشان می دهند، تشخیص داده می شود.

همچنین، خط نامه «به همان گونه که سخن گویند» پایبند است. نام ایرانی آن «هام دفیره» (ص ۱۴، س ۶) است، که بار دیگر وقتی آن را با اندکی تغییر به حروف پهلوی متقل می کنیم: *zēm dipīrih* «خط عادی» یا «خط همگانی» به دست می آید. برخلاف این خط، خط شاهان خطی سری است که از مردم فاصله می گیرد. حتی با این مطلب نیز، تضادی که بدان برخورده ایم، واضحتر می گردد.

سپس در ادامه (ص ۱۴، س ۶) می بینیم که خط نامه ویژه تمام طبقات مملکت است، جز پادشاهان. بوضوح گفته شده است که خط شاهان و خط نامه متقابلاً همدیگر را رد می کنند. بدین گواهی چیزی نداریم تا بیفزاییم.^۱

همچنین، خط نامه و زبان نامه، پس از آنکه آدمی با ایجاد الفبای واکه دار اوستایی و، همچنین، پهلویک و پارسیک برای سنگنبشته های شاهان پیشرفت کرده بود، هنجار عادی خود را به دست آورد. این امر در پاپیروس های پارسی میانه ای که از فاصله زمانی تسخیر مصر

۱. هنینگ بعد از دریافت کتاب *Asien und Rom* (Tuebingen 1952) ما را از طریق نامه منتهم کرده که ما تفاوتی مابین پهلویک و پارسیک قائل نشده ایم. اسناد منتشره ما در هیچ رابطه ای - نه املائی، نحوی و نه در واژگان - از هر دو زبان منحرف نمی گردند. مشاهده می شود که هنینگ با این ادعا چه سودایی در سردارد.

(سال ۶۱۹) به دست سپاهیان خسرو پرویز و عقب‌نشینی آنها (سال ۶۲۹) نشأت می‌گیرد، مشهود است.^۱ خط پیوسته این پاپیروس‌ها با خط دست‌نوشته‌های زرتشتی و شکل شکسته سروده‌هایی از ترکستان چین به هم تعلق دارند.^۲ این پاپیروس‌ها در نحوهٔ املائی نیز با پهلوی کتابی هماهنگی دارند.^۳ همچنین، معانگارهای آرامی در اینجا همچون آنجا (پاپیروس‌ها) به گونهٔ یکسانی نوشته می‌شوند.^۴ تمامی مطالب بالا متفقاً ثابت می‌کند که زبان ادبی پارسی میانه، به‌طوری که کاربرد آن را در دست‌نوشته‌های زرتشتیان در ایران و پارسیان در هندوستان مشاهده می‌کنیم، حتی پیش از زمان پاپیروس‌ها، یعنی حداقل در سدهٔ ششم، تثبیت شده بود؛ و چنانکه می‌بینیم از این زمان به بعد هیچ تغییری نکرده و فقط اضافاتی برگرفته است.^۵ بار دیگر به سده‌ای باز می‌گردیم که دولت نوین خسرو انوشروان در آن بنا شده است. این سده حتی در خط، املا، و کاربرد معانگارها نیز نقطهٔ عطف مهمی بود و این امر مؤید مطالبی است که پیشتر بیان شد. این مطلب بویژه در مورد نحوهٔ مدیریت و دفتری که در همان برههٔ زمانی پدیدار شده بود، صدق می‌کند.

1. J.de Menasce, Journ. asiat. 1953, 185f; *O.Hansen, Abh BAW. 1937, 9, 21

پاپیروس واقع در بال (Basel)، فهرست واحد کوچکی نظامی را که قابل قیاس با نیشتهٔ پروتو بلغاری بیال براق (F.Altheim, Literat. u. Gesellsch. 1, 225f.) و نظایر آن است، نشان می‌دهد. همانند نیشتهٔ پروتو بلغاری که با «σπαση» بویلا (boila) داخلی، سپاهی اجیر» می‌آغازد، به همین گونه نیز در آغاز پاپیروس بال قرار دارد: «سپاه -...» و دنباله‌اش را دمناسکه syrک می‌خواند که بایستی نام یا عنوانی باشد.

2. O.Hansen, a.O.14f.

3. O.Hansen, a.O.18f.

4. O.Hansen, a.O.18.

5. O.Hansen, a.O.19.

خلاصه

پژوهشهایی که تا حال عرضه شدند، هر کدام کلیتی را نشان دادند. آنها به وسیله موضوعشان یا متن ادبی که آنها را تفسیر می‌کرد به هم مرتبط شدند. در این مسیر کج راه‌ها و تشریح مطالبی با ویژگیهای محدود، به همان اندازه اندک سد راه شد که عرضه منابع جدید یا قرائت تازه اسناد موجود. اما تمامی این پژوهشها، صرف نظر از چگونگی مشکلات خاص خود و راههایی که برای پاسخگویی بدانها پیموده شد، هدف مشترکی داشتند. همچنین، روش آنها نیز، به طوری که به نظر ما می‌آید، برای نزدیک شدن بدین هدف مشترک بود.

نتیجه‌ای که هر بار حاصل شد این بود که امکان تشخیص نقطه عطفی که در آغاز سده ششم محقق شد، برایمان فراهم آمد. اسامی همچون کواذ اول، مزدک، و خسروانوشروان یک وسیله‌ای برای بیان معنی مورد نظر ما بودند. آنچه ما را بدین نقطه عطف راهنمایی کرد یا وسیله پیگیری آن را فراهم آورد همان هدفی را دنبال می‌کرد که مطلوب این «نقطه عطف» بود — و اردشیر اول و خسرو پرویز، در حکم آغاز و انجام، اهمیت زیادی داشتند — چنین به نظر می‌آمد که آنها می‌بایست در ارتباط با آن نقطه مرکزی بررسی شوند.

آنچه ماورای آن قرار داشت، در توجیه گذشته بود و انگیزه‌اش را از آن می‌گرفت. تلاش اردشیر اول برای برپایی امپراتوری هخامنشی با مرزهای کهنش بود: همان امپراتوری که طبق ادعای موروثی به خاندان وی تعلق داشت. مایملکی که از دست رفته بود، می‌بایست به مالکیتش بازپس گردانده شود و نظامی که از هم پاشیده و گسیخته شده بود، دوباره برقرار گردد. بدین ترتیب، ادعای حقوق مدنی به حیطة دولتی منتقل گردید و تصویر حکومتی که از چنان تفکری شکل می‌گرفت به نام حکومت «پدرنامی» خوانده شد.

در مقابل ادعای فرمانروا، ادعای زیردستانش قرار داشت و این امر زمانی بیشتر سنگینی

می‌کرد که نیرومندترینشان، مالکان ارضی، از آن حمایت می‌کردند. ادعای مالکان ارضی براساس حقوق مدنی، از نو در پی احیای گذشته بود. به همان اندازه که شاه به حقوق موروثی استناد می‌کرد، مخالفان نیز به نوبه خود می‌توانستند عناوین، امتیازات، انتظارات و در صورت لزوم، حقوق بالقوه موروثی خود را بدو یادآوری نمایند. ادعا در برابر ادعا، و استدلال در مقابل استدلال قرار داشت و تنها شرایط تاریخی جاری بود که مشخص می‌کرد، چه کسی و تا چه اندازه می‌تواند خواستش را به کرسی بنشانند.

نظام مالیاتی پدر نامی مؤید آن است که شاه و مالکان ارضی سدّ راه یکدیگر بودند و همدیگر را محدود می‌کردند. در مبارزه آرامی، مرزهای طرفین مشخص شد لکن هر جابه‌جایی نیروها، از نو باعث تغییر این مرزبندی می‌گردید. گرچه در زمان اردشیر، سلطنت در حال صعود بود، از سده چهارم به بعد به طور چشمگیری تغییر موقعیت داد. سرانجام، شاه از تمامی قدرت محروم شد و همچون گوی چوگان در دست اشراف زمیندار قرار گرفت. آنجا که در آن نه قانون بل کلاً ادعا حاکم باشد، و هیچ قاعده منظمی مؤثر نباشد و تنها امور عملی موجودیت داشته باشد، برای دیوانسالاری هم هیچ میدان عملی باقی نمی‌ماند. دیوانسالاری بدون حمایت شاه نمی‌توانست دستورات وی را به تحقق رساند و اداره منظمی را تضمین کند، و در هر جا که پدیدار شد، توسعه نیافت و به ابتدایی‌ترین روابط محدود ماند. این دیوانسالاری همچنان پایبند اشکال سنتی بود، که در نتیجه، تصویری که از آن برجا ماند تصویری بس مغشوش و درهم بود.

در آن زمان که قدرت شاه بیش از پیش محدود می‌شد، تنها مایملکی که برایش دست نخورده بازماند، فره ایزدی بود که از طریق روحانیت زرتشتی به سلطنت اعطا شده بود. حمایت از این سازمان روحانی، و کسب قدرت از این رفتار مؤمنانه در رأس تلاشهای نخستین شهریاران ساسانی قرار داشت. از این رو، کوشیدند تا با گردآوری اسناد معتبر دین بهی آن را از فراموشی برهانند، و در «کتابی» به ثبت برسانند. این بار هم با طرح همان ادعاها، به سرچشمه آنها یعنی گذشته بازگشتند.

بنابراین، پدرنامی و در جوارش سنت گرایی شدیدی سربرآورد. نه تنها با هخامنشیان که با زرتشت نیز پیشینه و سنت همزمان فراخوانده شد. شاهنشاهی ساسانی، نخستین نیمه سده سوم را همچنان در تلاش نوگردانی گذشته بزرگ سپری کرد، اما بدون امکانات یعنی نبود هماهنگی بین گذشته و حال این تلاشها رفته‌رفته رنگ باختند و محو شدند. آنچه پیشتر هخامنشیان را، این نوزاد دیررس در میان امپراتوریهای بزرگ خاور زمین که به کمک حفظ ستهای سده‌های پیشین به رشد قابل ملاحظه‌ای دست یافته بود، به هم پیوند می‌داد، اینچنین

احیای مجدد آن برای ساسانیان فراهم نبود. آنچه آدمی قادر به نگهداریش بود در محیط دیگرگونه‌ای سربرافراشت، مانند امپراتوری تزاری در آغاز سدهٔ معاصر که با انبوهی از ویژگیهای پدرونامی و کلیسایش در میان جهانی از سلطتهای موروئی و جمهوری حکومتی نامتعارف به نظر می‌آمد.

مقایسه‌ای که یک بار انجام شود برای دفعات بعد هم قابل تکرار است. قیام مزدکیان، همچون روسیه در انقلاب اکتبر، در ایران ساسانی دگرگونی کاملی را به ارمغان آورد. حتی اگر هم مزدک را چیزی جز نظریه پردازی مارکسیست به سبک جدید بدانیم، باز امکان مقایسه میان آنها وجود دارد. مورد مشترک در هر دو نظریه این است که از هر دوی آنها چیزی نو حاصل شد، و سرشت این بدعت به گونه‌ای بود که حتی زمانی هم که در پی تحقق آن بودند، خمیرمایه وجودش را که از سرچشمهٔ اصلی مایه می‌گرفت حفظ کرد. در هر دو مورد باید خاطر نشان کرد که تحول جاری با جایگزینی یک قدرت تمرکز یافته‌ای که تمامی گذشته را به فراموشی سپرد، محو و نابود گردید. نه فقط حکومت شوراها که نظام نوی انوشروان هم بدون نظریهٔ پیشین تصور کردنی نبود. افکار بنیادین، کلاً و جزئاً، از آن برگرفته شد لکن در هر دو مورد، نظریه متناسب با ضروریات جدید تغییر شکل داد؛ و این تغییر به اندازه‌ای بود که نتیجه از سرآغاز اصلی بسیار دور افتاد.

وجه تشابهات به همین موارد محدود می‌شود. زیرا با آنکه نتیجه در هر دو مورد یکی، و آن هم ایجاد قدرت مطلقهٔ سازمان یافتهٔ دولتی بود، در یکی براساس حکومت یک طبقه استوار بود و در دیگری، نظام انوشروان، بر پایهٔ اوج غنای قدرت بازسازی شدهٔ سلطنت قرار داشت. مزدک و پیروانش، مالکان ارضی را درهم شکسته و از حقوقشان محروم کرده بودند و کواذ اول و خسروانوشروان توانستند همزمان با نابودی مزدکیان بر یاغیان و نیز اشراف زمیندار که پیشتر بر سلطنت شوریده بودند تسلط یابند. اکنون دیگر احیای مالکیت ارضی به معنای بازسازی آن چیزی نبود که تا بدان زمان موجودیت داشت، بلکه در هر جا که زمینهای اشراف به ایشان بازپس داده شد یا ملک بی‌صاحبی به مالک اشرافی تازه‌ای اعطا شد، این عمل با اجازه و ضمانت شاه انجام گرفت؛ و بهایی که آنها در قبال آن پرداختند تحمّل بار مالیات شاهانه، و تعهد خدمت با اسب بود. در نتیجه، بر فراز دیهکان و اسوار، اشراف دیوانی، عمدتاً با خصلت نظامی سربرآوردند. آنان را شاه ضمانت و تأمین می‌کرد و در نظام مرتبّی از پایگاهها رده‌بندی می‌شدند.

اعمال قدرت مطلقهٔ شهریاری به عهدهٔ دستگاه دیوانسالاری بالنده‌ای بود که بتازگی به‌وجود آمده بود. وظیفهٔ این دیوانسالاری، که در واقع جانشین «دیران» سابق شده بود، تحقق

فرامین و خواسته‌های پادشاه از مجرای اداری بود. با این دیوانسالاری کارا در تمامی امور و وارد به اشکال جدید مدیریت، تحقق نظام جدید مالیاتی و سپاه امکانپذیر گشت.

این همان چیزی است که فتودالیسم نام گرفته، یگانه مضمونی که به اصطلاح فراوان به کار رفته و با اینکه اغلب سوء تعبیر شده، تنها واژه برازنده برای این مفهوم است. اساس فتودالیسم از حکومت پدرنامی جداست و هیچ ارتباطی با ظهور قدرتهای محلی، یعنی با گسستگی اقتدار شهریاری توسط ادعاهای مالکانه ارضی، ندارد. شاه در بالاترین مکان قرار دارد و در رأس این هرم قدرت می‌تابد و می‌بخشد؛ و در حکم یگانه منشأ نظام، تمام طبقات را زیر نظر دارد، و به بیان روشتر، تعیین‌کننده حقوق و وظایف هر یک از آنهاست. در ازای اعطای املاک به اشراف، آنها هم می‌بایست به پرداخت مالیات و خدمت سپاهیگری گردن نهند؛ که در جوار این سلسله مراتب نظامی، پایگان دیوانی قرار داشت.

انوشروان، عنان اختیار این حکومت فتودالی را محکم به دست گرفت، اما از دست جانشین وی به در رفت، و با روی کار آمدن خسرو پرویز دوباره این سلطه برقرار شد. برضد فتودالیسم نیز، همچون نظام پدرنامی، نیروهای مخالفی سربرافراشتند، و تلاششان در این بود که از قدرت مطلقه سلطنت بکاهند یا آن را از بین ببرند. اما اینکه این مخالفان نه اشراف ارضی که اشراف نظامی بودند؛ بویژه فرماندهان سپاهیان بزرگ مرزی که بر ضد خاندان شهریاری مشروع شورش کردند.

خسرو پرویز با تأکید بیش از حد بر تمرکزگرایی می‌کوشید تا با خطر مقابله کند. از یک طرف، اخذ مالیات از مالیات دهندگان و احتکار کلیه مبالغ در پایتخت، و از طرف دیگر نظارت دائمی بر تمامی نهادها و نیز تصفیه‌های مکرر باعث شده بود که برای مدتی کوتاه به آنچه آرزومندش بودند برسند، اما دیگر کارد به استخوان رسیده بود و در نهایت به قیام مسلحانه متضررین و مالا تضعیف دوباره سلطنت منجر گردید.

به این ترتیب، تصویری پدید می‌آید که به‌طور مانوس آن را فتودالیسم می‌نامند: تضعیف بالاترین مرجع قدرت به دست فرمانبرداران، و مدیریت مرکزی به وسیله قدرتهای محلی. با اینهمه، این تضعیف، که خود تلاشی است نه بی‌نظمی و نتیجه است نه هدف، شرایطی را پیشبایسته می‌گذارد که حتی در زمان فروپاشی هم هنوز مورد توجه قرار می‌گیرد. فتودالیسم را در مفهوم متداول جاری خود، بدون قدرت مطلقه شهریاری، و بدون طبقات و پایگانها که از آن سرچشمه می‌گیرند نمی‌توان به تصور آورد، یعنی آن را نمی‌توان جدای از سلسله مراتب اختیارات، و حقوق و وظایف که تعریف انحصاری فتودالیسم را تشکیل می‌دهند، دانست.

در این ارتباط، رمان اسواری هم قابل ذکر است. سبک نخستین آن، اگر سالیایی که قبلاً پیشنهاد کردیم درست باشد، پس از فروپاشی امپراتوری ساسانیان پدیدار گشت. در واقع، رمان، بازتاب فرازو نشیب پادشاهی فتودالی، و سلسله مراتب فتودالی است؛ که نتیجتاً یکی از قالبهای ادبی را به وجود آورد که انعکاس دهنده ویژگیهای عصر فتودالی است.

تا آنجا که می‌دانیم، فتودالیسم محض و اولیه در امپراتوری ساسانیان در زمان انوشروان پدیدار شده است. در هیچ جای دیگر، چنین تصویر دقیقاً واضح و مطلقاً از فتودالیسم به دست نیامده است. عکس‌العمل همسایگان مؤید آن است که مسئله‌ای حیاتی روی داده بوده است، زیرا همان اقوامی که جانشین امپراتوری ساسانیان شدند و می‌بایست آینده را رقم زنند، یعنی ترکان (در مفهومی کلی) و اعراب، این فتودالیسم را اخذ کردند و فتودالیسمی با ویژگی خاص خویش ساختند. قبلاً هم یاد آور شدیم که نظام تَمن بیزانسی هم از الگوی ساسانی گرفته شده بود.

بخش سوم

همسایگان

فصل ششم

هون‌ها و پروتو-بلغارها

تاریخ هونی، در این اواخر در مرکز توجه تحقیق جای گرفته است. ای. الف. تامپسون با کتاب تاریخ آتیلا و هون‌هایش^۱ آغاز کرده و از این رو توالی هیجان‌انگیزی از نقد^۲ و پاد نهاد^۳، انتقاد متقابل^۴، منشن - هلفن^۵ و پاسخ ما بدان، راه سبب شده است. پیش از این اثر یا همزمان با آن پژوهشهای پراکنده‌ای انجام گرفته بود؛ قرائت دوباره نامه‌های کهن سغدی با بازیابی خبون xwn در محدوده چین^۶؛ رمزگشایی نوشته‌های بلغاری کهن^۷؛ توضیح و ترجمه دقیق‌تر نبشته‌های آرمازی (armazisch)^۸ و آگاهی بدانچه برای منشأ رون‌های کهن ترکی مهم بود^۹؛ و سرانجام ظهور نامهای هونی در اسنادی که نشانی از نبرد سرنوشت‌ساز دژ مرزی دورا اروپوس بودند.^{۱۰} در همان زمان، کاوشگران شوروی به نتایج مهمی دست یافتند. بویژه می‌توان از آثار برنشتام که ارتباط هیونگ - نو و هون‌ها را از جنبه باستان‌شناختی نیز تأیید کرده است، نام برد.^{۱۱} بعدها برنشتام کوشیده است^{۱۲} نتایج خود را به کل جوامع کوچنده تعمیم دهد و کیسلف^{۱۳} در این مورد از او پیروی کرده است. در این اواخر، ی. هارماتا، که به دلیل

1. E.A.Thompson, *History of Attila and The Huns*, (1948)

2. Gnomon 21, 253 f.

3. F. Altheim, *Attila u. d. Hunnen*, 1951; erweiterte franzoes. Uebers. 1952.

4. Gnomon 24, 500 f.

5. Altheim - Stiehl, *Derste Auftreten d. Hunnen* 47 f; 83 f.

6. W. B. Henning, BSOS. 1948, 601 f; 615.

7. F. Altheim, *Lit. u. Gesellschaft* 1, 195 f.

8. F. Altheim, a. O. 2, 4 Anm. 1 -- 4. منابع کهن در: 4.

9. Zuletzt Altheim - Stiehl, a. O. 29 f.

10. Altheim - Stiehl, a. O. 19 f.; F. Altheim, *Acta arch. Hung.* 2, 269 f; F. Altheim, *Anales de historia antiquay medieval* (Buenos Aires) 1953, 5 f.

11. Kenkolskij mogilbnik, Leningrad 1940; KSIIMK. 38 (1951), 141 f; vgl. K. F. Smirnow, ebenda 34 (1950), 103 f.

12. Kenkolskij mogilbnik 8 f.; 192.

13. Drennjaja istorija Južnoj Sibiri 177; 216 f; 266 f; 273f.

تحقیقاتش دربارهٔ خلقهای سواره شرقی شهرتی کسب کرده است، در دو اثر تلاش کرده تا تصویر کلی جامعهٔ هونی را ترسیم کند. هارماتا در مقاله‌اش به نام «فروپاشی امپراتوری هون»^۱ از نتایج نخستین بررسیش دربارهٔ لوگادس (λογάδης)^۲ های آتیلا، بعضاً چشم پوشیده^۳ و بخشی را تکمیل کرده و تصویری کلی از آن ساخته است.

اثر هارماتا سرآغاز بررسی زیرین ما را تشکیل خواهد داد. در عین حال، انتقادات نظری او در مورد محققین شوروی کنار گذاشته می‌شود؛ همین امر در مورد توضیحات وی از تئوری مارکسیستی و تکامل بعدی آن نیز صدق می‌کند. در اینجا، تنها آن چیزی که مورد توجه قرار می‌گیرد که در خدمت ممتازترین اهداف ماست: روشن سازی آنچه شواهد موجود آنها را بیان می‌کند.

۱

هارماتا قصد دارد تا تحوّل اتحاد قبیله‌ای هونی^۴ را به حکومتی با ساختار کوچگردی نشان دهد. او این تحوّل را در زمان آتیلا می‌داند. از این مسئله شرایط مغایری که پیش از این نقطهٔ عطف وجود داشت و آنچه سازمان حکومتی را در زمان آتیلا مشخص می‌کرد، یعنی (ایپی‌تزئو) (ἐπιτηθεῖοι) و لوگادس^۵ را به دست می‌آورد.

آمیانوس مارسلینوس (Ammianus Marcellinus 31, 2, 7) از شرایط کهنتر گواهی به دست می‌دهد: «آنها به اوامر شاهی سرفروود نمی‌آورند و بیشتر به فرماندهی رؤسای قبایل از موردی به مورد دیگر بسنده می‌کنند و این‌گونه تمامی موانع را از سر راه برمی‌دارند». هارماتا تعبیر تامپسون^۶ را دربارهٔ برجستگان^۷، که فقط یک قشر رهبری محدود به زمان جنگ می‌داند، توضیح می‌دهد. اگر بخواهیم این نظریه را بپذیریم، در این صورت، این برجستگان ما نمی‌بایست «طبقه‌ای» را در «جامعه» هونی تشکیل داده باشند. اما هارماتا به دنبال کشف چنان طبقه‌ای است: به زعم او گورهای هونی در کنار ولگا و دُن^۸ نشان می‌دهد که قشر ثروتمندی در میان قوم وجود داشته است. هارماتا به استفاده‌های دیگر آمیانوس مارسلینوس، بویژه در کتاب هفتم، بخش چهاردهم، از برجستگان استناد می‌کند. به زعم او برجستگان شهری^۹ در اینجا در مقابل اهالی فقیر قرار دارد، بنابراین واژه بیانگر «طبقه‌ای» از «جامعه»

1. Acta arch. Hung. 2, 227 f.

2. Acta arch - Hung. 1, 138 f.

3. a. O. 298.

4. Tribal Federation

5. a. O. 288 rf.

6. a. O. 44 f.

7. Primates

8. T. Minaewa Pogrebenija s sožzeniem bliz gor. Pokrowska 92 f: 95 f.

9. Primates Urbium

رومی است که موقعیت اجتماعی آن مبتنی بر مالکیت بوده است.^۱ در نتیجه، برای برجستگان هونی نیز بایستی این برچسب صادق باشد.

استدلالات هارماتا بسختی چیزی را روشن می‌کند. بی‌شک برجستگان گروه ممتازی را نشان می‌دهد، و این گروه می‌تواند هم در جنگ و هم در قشربندی اهالی شهری پدیدار گردد. با اینهمه، مناطقی که بتوان تأثیر این برجستگان را کلاً و جزئاً در آن مشاهده کرد وجود نداشته است: شرایط مشخص رابطه را نشان می‌دهد. این بدان معنی است که انتقال مفاهیم از شرایطی به شرایط دیگر به آسانی جایز نیست. همانطور که میزان آگاهی و استنباط ما از برجستگان هونی و نقش نظامی آنها در مقایسه با برجستگان شهری رومی اندک است، در مورد عکس آن نیز این قضیه صدق می‌کند. اگر برجستگان شهری به علت مایملکشان از باقی اهالی شهری متمایز بودند، لزومی ندارد که این مورد برای هون‌ها هم صدق کند.

آثار گورهای هونی ولگا و دُن، مستقل از آنها قابل ارزیابی است. البته تردیدی نیست که در این گورها یک قشر رفیع اجتماعی در کنار دیگران قرار دارد. اما به دو دلیل نمی‌توان به آنها استناد کرد: نخست اینکه آیا هون‌های برجسته بر طبق غنای سلاح و البسه، که آمیانوس مارسلینوس هیچ چیز همانندی را از آنها ذکر نمی‌کند، با برجستگان همزمان هستند. دوم اینکه آیا گورهای فوق واقعاً به زمان آتِلا، یا چنانچه متحمل هم هست، به دهه‌های بعدِ او تعلق دارد.

براستی آمیانوس چه چیزی را مدنظر دارد؟ معنایی ندارد که در کار او به دنبال پاسخ مسائلی بگردیم که وی هیچ چیزی در موردشان نمی‌گوید، حتی اگر برای پژوهشگران معاصر، این مسائل واضح و روشن باشد. آمیانوس نه از مایملک و نه از دوام برجستگان، از هیچ‌کدام، سخن نمی‌گوید. اما او بوضوح توان رزمی *tumultuarius primatum ductus* (رهبری خلق الساعه موقت) را مقابل *severitas regalis* (اقتدار شاهی) قرار می‌دهد. او به نبودِ آخری، و فرمانروایی اولی اشاره می‌کند. *primatum ductus* در بردارندهٔ صفت *tumultuarius* است که در اینجا نمی‌تواند کنایه‌ای از فرار ساختگی و دیگر ویژگیهای تاکتیک هونی^۲ باشد. احتیاجی به دلیل و برهان نیست که واژهٔ *tumultuarius* بدین شکل هرگز و در هیچ کجا معنی نمی‌دهد. اما بخوبی *tumultus* و *tamultus Gallicus* و بویژه *tumultuarius ductus* را از قانون اساسی رومی می‌شناسیم. با این واژهٔ آخری، وضعیت استثنایی بناگهان پدید آمدهٔ نظامی، نشان داده می‌شود و صفتِ *tumultuarius* مشمول این وضع و امکانات و یاری‌رسانی

1. a. O. 2901.

2. a. O. 289 1 und r.

بدان (ductus) است تا به کمک آن تدابیر بر اوضاع مسلط شوند.^۱ از این رو، tumultuarius doctus را می‌توان رهبری خلق الساعه و فی البداهه حاصل از شرایط آنی دانست که در مقابل severitas regalis (اقتدار شاهی) سربرآورده است؛ اما چه چیزی می‌تواند با آن مدنظر بوده باشد؟

سوزومنوس (5 و 9 Sozomenos)، از οἰκετοὶ καὶ λοχαγοί اولدیس شاه هون‌ها نام می‌برد. تامپسون آن را با برجستگان یکسان گذارده بود^۲ اما هارماتا تجانس این دو را انکار می‌کند. او با استناد بدین مسئله که λοχαγός به معنای یوزباشی^۳ است، یادآور تقسیم‌بندی هیونگ - نو به واحدهای صد، هزار، و ده هزار نفری می‌شود.^۴ همچنین در نام هونی به نام اونه گوزیوس (οὐνησιος)، بازتاب این تقسیم‌بندی بر مبنای دستگاه اعشاری را مشاهده می‌کند. در تلفظ، ایتاتستی (itazistisch)، oniisios خوانده می‌شود که این هم چیزی جز on - Lyiz ترکی قدیم به معنای «آنکه ده فرمانبر دارد»، نیست.

این رده‌بندی به اصلاحاتی که مائو - دون (Mao - dun)، قبلاً تدابیرش را با آنها بر هیونگ - نو بر پای داشته بود^۵، تعلق دارد. در نتیجه، تشکیلات کهن قبیله‌ای در هم شکست و ساختاری نومتشکل از واحدهای منظم، که در رأس هر یک فرماندهی قرار داشت، جایگزین آن شد. اینک به جای رئیس قبیله سابق، درجه نظامی و به عوض قبیله جنگاور، سپاه منظم قرار گرفته بود.

از این رو، تنها می‌توان چنین برداشت کرد که در جوار οἰκετοὶ, λοχαγοί - اولدیس قرار می‌گیرد. اگر فرماندهان هزار، صد، دهگان به تشکیلات ارتشی تعلق داشتند که سرفرماندهی یکدست شان - یو (Šan - yū) را پشتیبانی می‌کرد. بدین ترتیب، آنها با οἰκετοὶ در این مورد همانند بودند که آنها همچون اینان به فرمانروا نزدیک، و ابزاری در دستان وی بودند.

اقتدار شاهی و اجرای بی‌چون و چرای آن با severitas regalis (اقتدار شاهی) آمیانوس مطابقت دارد. این مسئله برای وی بسیار کمرنگ بود یا اینکه دیگر وجود نداشت. سازمانهایی که قبلاً مؤثر بودند - on - iyiz و اگر بخواهیم رده را ادامه دهیم: yūz - iyiz = λoχαγός (یوزباشی)، ming - iyiz (مین‌باشی)، و tūmān - iyiz (تومان‌باشی) - دیگر وظایف خود را تأمین نمی‌کردند. به جای آنان رهبری خلق الساعه قبیله جایگزین شده بود؛ رهبری منظم، که

1. Vgl. das Gegenueber von tumultuaria manus Vell. Pat. 2, 42, 2 und iustus exercitus 2, 61, 2; Mitteis - Wilcken. Grundz. u Chrestomathie d. Papyruskde. 1, 1, 392; Tac., ann. 15. 3 tumultuariam provincialium manum. 2. a. O. 58. 3. a. O. 291 r.

4. Literatur bei J. Harmatta a. O. 291 Anm. 52.

5. F. Altheim, Lit.u. Gesellsch. 1, 217.

ناشی از قدرت فرماندهی شاهی بود، از میان برداشته شده و با نیروی موقتی جایگزین گشته بود. این، آن مسئله‌ای است، و نه چیز دیگر، که آمیانوس یادآوری می‌کند.

نتیجه‌ای که از این بحث می‌گیریم نه پیدایی جامعه طبقاتی هونی (که احتمالاً از خیلی پیشتر وجود داشت) بلکه تضعیف اقتدار شاهی است. زیرا گواه ما بر این سخن که سلطنت همچنان در جای خود تداوم یافت، بالامبرشاه (Balamber) هونی است که یوردانس (Jordanes Get. 24) از او نشان می‌دهد. او درست در زمانی سلطنت می‌کرد که هونها همسایه گوتیشان را شکست دادند.

اینک المپیودور از شاهان، ῥῆγες، (Olympiodor fr. 18 FGH. 4, 61) سخن می‌گوید. خبر کوتاه او نظریه‌های بلندپروازانه‌ای را به منصه ظهور رسانیده است. تامپسون^۱ مابین ῥῆγες (شاهان)، سازنده اکثریت، و τῶν ῥῆγων πρῶτος که جایگاه آنان را نخست دوناتوس و سپس خاراتون اشغال کرده است، تفاوت قائل شد. او دوناتوس را رهبر قبایل و برابر با برجستگان و، برعکس، خاراتون را رئیس اتحادیه قبایل دانسته که، بدین ترتیب، خاراتون یک φύλαρχος بوده است. نظریه هارماتا برخلاف نظریه اوست^۲: او کاربرد φύλαρχος را تصحیح می‌کند و از کاربرد ῥῆγες و ῥῆγες (reges) واژه گوتی reiks را استخراج می‌کند و با استنباط از این واقعیت که این یکی نه فقط ῥῆγες (ارخون) بلکه Eutimos نیز معنی می‌دهد (اگرچه او «ثروت» ترجمه می‌کند)، از نو به رده‌بندی طبقاتی جامعه هونی می‌رسد. او درباره یکسان انگاشتن ῥῆγες (reges) و برجستگان با احتیاط سخن می‌گوید اما دوناتوس برای او نیز فرمانده (رؤسای) قبایل است.

از تمامی مطالب بالا چیزی در نزد المپیودور وجود ندارد. او «در مورد دوناتوس و هونها و درباره مهارت تیراندازی دقیق شاه آنها و چگونه وی، تاریخنگار، به عنوان سفیر به جانب آنها (αὐτοῦς) و دوناتوس فرستاده شد»، خبری می‌دهد. درباره اینکه دوناتوس به (reges) ῥῆγες تعلق داشته، هیچ سخنی بیان نشده است. برعکس، چنین آمده که دوناتوس توسط هونها از آنها (αὐτοῦς) جدا شده است و چنانچه ما αὐτοῦς را به کلمه بعدی، یعنی reges مربوط بدانیم، در این صورت دوناتوس در هیچ شرایطی به آنها (αὐτοῦς) تعلق نداشته است. در ادامه نوشته می‌بینیم که چگونه دوناتوس با سوگند دروغ فریب خورده و ناجوانمردانه کشته می‌شود، و خاراتون، اقدم شاهان (ο' τῶν ῥῆγων πρῶτος) از قتل او به خشم می‌آید، اما دوباره به سبب هدایای قیصر خشمش فرو می‌نشیند. و آشتی می‌کند. خاراتون،

1. a. O. 58.

2. a. O. 290r f.

چنانکه بعداً مدلل می‌گردد، به هیچ‌وجه جانشین دوناتوس^۱ با عنوان *τῶν ἐργῶν πρῶτος* نیست، و بار دیگر معلوم می‌گردد که چه اندازه نامعقول است اگر او را *reges* *ἐργες* بینگاریم.

طبعاً هیچ دلیلی هم وجود ندارد، در *ἐργες* و *reges* (rex, reges) چیز دیگری جز rex لاتینی را مشاهده کنیم. این واژه برای تمایز شاه هونی از *βασιλεύς* و قیصر^۲ به کار می‌رود. نه سخنی از reiks گوتی است و نه از رده‌بندی طبقاتی، و جای تعجب است که می‌بینیم چنین مسائلی حتی می‌توانند بر زبان جاری شوند.

باقی می‌ماند یکسان نهادن *reges* (reges) با برجستگان آمیانوس و رؤسای قبایل. این مطلب از عجایب کتاب تامپسون است که چرا برجستگان که *lumultuarii ductus* (رهبران موقت) آن با *severitas regalis* (اقتدار شاهی) در نزد آمیانوس مقابل هم گذارده می‌شود، بویژه بایستی با *reges* (reges) یکی بوده باشد. از این موضوع ناهنجارتر، توضیح و تفسیر آن به منزله رؤسای قبایل است. بی‌شک المپیودور راجع به شمار *reges* چیزی نمی‌گوید، اما آنجا که سخن از تعدد شاهان است، همیشه دو تا هستند و دلیلی ندارد که در اینجا هم چیز دیگری انگاشته شود. کاملاً ناروا خواهد بود که از خبر المپیودور چنین استنباط شود که در یک زمان بیش از دو شاه در میان هونها وجود داشته است. زیرا او چنین مطلبی را حتی با کمترین اشاره‌ای نیز بیان نمی‌کند.

هنوز شرایط موجود^۳ در میان هون‌های آکاتسیرن (Akatzieren) محتاج اشاره‌ای کوچک است. تئودوزیوس دوم هدایایی برای آنان فرستاده بود تا آنها را از آتیلا رویگردان کند^۴، اما فرستاده به هنگام تقسیم هدایا نتوانسته بود ترتیب درجات را به طور صحیح رعایت نماید:

κατὰ τὰξιν ἐχάστω τῶν βασιλέων τοῦ ἔθνους διδῶσιν از اینجا می‌آموزیم که آکاتسیرن‌ها نیز شاهانی داشتند و در واقع تمام قوم *ἔθνος* (ethnos) و نه *οὔλα καὶ γένη* پس از آن ذکر شده است. سپس چنین ادامه می‌یابد:

ὥστε τοῦ Κονρῖοχον πρεσβύτερον ὄντα τῇ ἀρχῇ, τὰ δῶρα δεξάμενον δεύτερον, οἷα δὴ περιοφθέντα καὶ τῶν σφετέρων στερηθέντα γερωῶν,

1. J.Harmatta, a. O. 295 1.

۲. هارماتا به پروکوپ استناد می‌ورزد. Prokop., Goth. 5, 1, 26. در اینجا سخن از پادشاه گوت‌های خاوری، تئودریش (Theoderich) است که در ایتالیا در میان قوم خودی به rex معروف بود، حقیقتی بدیهی که به لحاظ زبانشناختی به هیچ‌وجه عنوان گوتی نیست.

3. Dazu "Wald - und Feldleute".

4. Priskos bei Konstant. Porphyrog., de legat. 103, 8f.

ε'πιχαλέσασθαι τόν Ἀττίλαν χατάτων συμβασιλέοντων.

صفت تفصیلی *πρεσβύτερος* نشان می‌دهد که تنها دو شاه وجود داشته و *οδέντ* آن را تأیید می‌کند. با وجود این، اگر بعدها از *συμβασιλέοντες* (جمع شاهان) یعنی نه از یک هم - شاه (Mitkonig) بلکه از تعدادی شاه سخن گفته می‌شود، در واقع با آن یکی مغایرتی ندارد. زیرا امکان دارد به جمعی عمومیت داده شده گمان برد، به گونه‌ای که در میان «جمع شاهان»، سوای شاه دومی - *αρχοντες* - رؤسای قبایل و خاندانهای مذکور، که تئودوزیوس آرزومند اقدام مشترک و، در نتیجه، به ارتداد کشاندن آنها بود، مدنظرند. آنها به منزله جمع شاهان، پس از دومین شاه، نامیده می‌شوند.

چنانچه بالاتر یادآوری گردید، پریسکوس، در میان آکاتسیرن‌ها، از *πολλῶν κατὰ φύλα* *καὶ γένη ἀρχόντων* سخن می‌گوید. مشاهده می‌گردد که پریسکوس نمی‌خواهد به آنان عنوان شاه بدهد، اما او راه حل دیگری نیز پیشنهاد نمی‌کند. در بیزانس تأکید می‌کردند که چنان سفیران عالی‌رتبه‌ای فقط در زمان خود آتیلا فرستاده شده‌اند، و در دوران حکومت اجداد وی و حتی در زمانهای دیگر نیز دیده نشده‌اند.^۱ هارماتا^۲ از این جمله استنباط می‌کند که آن اجداد می‌توانند رؤسای قبایل بوده باشند و پایگاه‌های یکسان دیگری نیز در جوار آنها وجود داشته‌اند. هیچ یک از دو ادعای فوق درست نیست. مهم قسمت زیرین است:

Τοῦτο γὰρ οὐδ' ἐπὶ τῶν αὐτοῦ προγόνων οὐδ' ἐτέρων τῶν ἀρχάντων τῆς Σχυθικῆς γενέσθαι.

در این بخش هر دو گروه توسط *οὐδ' - οὐδ'* «نه یک بار - هنوز هم» از هم جدا شده‌اند: زمانی که *προγόνου* «پروگونوی»های آتیلا حکومت می‌کردند، *ἑτέροι* هاکاری انجام نمی‌دادند و بالعکس. از این امر چنین استنباط می‌گردد که این پروگونوی‌ها در عصر مورد نظر بشنهایی حاکمیت داشتند که، در نتیجه، فحوای کلام به سلطنت و نه به رؤسای قبایل منجر می‌گردد. این مطلب چنین تأیید می‌شود که هر دو در حکم *ἀρχαντες τῆς Σχυθικῆς*، و نه به صورت *αρχοντες κατὰ φύλα τῶν Σχυθῶν* پدیدار می‌گردند؛ و بار دیگر محقق می‌شود که آنها شاهان کلیه قوم هونی بودند.

حال لوگادس‌ها باقی می‌مانند که اهمیت تعیین‌کننده‌ای دارند. دو نظریه‌ای که هارماتا در این مورد ابراز کرده چنان متضاد یکدیگر است که بسختی می‌توان آنها را پذیرفت. لوگادس و اپی‌تزوهای آتیلا، که شش تای آنها را می‌شناسیم، در اصل^۳ برای هارماتا

1. Ebenda 123, 9 - 12.

2. a. O. 295 r.

3. Acta archaeol. Hung. 1, 136 f.

قبایل بیگانه‌ای بودند که بنابر گواهی اسامیشان پنج تا ژرمن و یکی رومی بودند. بنابراین، هیچ‌کدام به رهبریت هونی تعلق نداشتند. آنها سروران مناطق کوچک یا بزرگی بودند که در آن مناطق با نام آتیلا، و قهرأ با نام حکومت، مالیات دریافت می‌کردند. آنچه هارماتا از این مطلب درک می‌کند، فروپاشی اتحادیه قبایل پیشین است که با تشکیل نطفه دولت به وقوع "a nascent state organization"^۱ پیوست. این مسئله تقویت اقتدار شاهی را در مقابل رؤسای قبایل موجود بیان می‌کند. آتیلا همزمان با نابودی گسترده خاندان خود به ایجاد گروهی از ملازمان وابسته به خود، که بسیاری از آنان افراد بیگانه بودند، مبادرت کرد. هارماتا، دو سال بعد از این، نتیجه کاملاً دگرگون شده تحقیقات خود را ارائه کرده است^۲، که بنابر آن‌ابی تزنها و لوگادس‌ها از هم تفکیک می‌گردند. گروه اولی در ارتباط شخصی با آتیلا قرار می‌گیرد. اما لوگادس‌ها تعبیر تازه‌ای دریافت می‌کند. او آنها را بسادگی برجستگان هونی، که در حکم طبقه‌ای اجتماعی هستند می‌داند و، در نتیجه، ایشان را با ورزگان و آزادان نبشته‌های ساسانی یا بیگلر (baeglaer) ترکهای آسیای میانه مقایسه می‌کند.

حال، به توضیح اشاراتی چند از واپسین تعبیر هارماتا می‌پردازیم. معنای لوگادس کاملاً واضح است: «منتخب». با این واژه می‌توان قشری «ممتاز» را نام برد که حتی در مفهومی نظامی و اجتماعی هم برای «برگزیدگان» کاربرد دارد، چنین است که *λογας* در ارتباط با *γειαίαι* (Herodot. 1. 36; 43; Eurip, Hec. 544) و وقتی از «سیصد برگزیده» (*λογαδες*) ایرانی (Herodot. 8, 124)، و از «هزار برگزیده ایرانی» (*λογαδες*) (Herodot. 9, 63)، و از «هزار برگزیده ارگوس» (*λογας*) (Thukyd. 5, 67) سخن می‌رود، به کار برده می‌شود. اضافه بخشی افزوده شده مجموعه‌ای را که انتخاب از آن برداشت شده است، نشان می‌دهد. این مجموعه می‌تواند چنانچه جزو بدیهیات باشد، حتی حذف گردد. اما بعداً هم به نوعی چنانکه در *λεξις λογαδες*، *φωβαι λογαδες* که فوتیوس از آنها سخن می‌گوید، بیان شود هرودیان، «مردان برگزیده» و «برگزیدگان ویژه» را (11, 5, 8; 21, 13, 2) به هم مرتبط و، بدین ترتیب، نتیجه را تأیید می‌کند.

همین کاربرد را در نزد پریسکوس نیز می‌بینیم. فقط با این تفاوت که او آنجا که از «برگزیدگان» هون‌ها سخن می‌گوید نه تنها «برگزیده» را به منزله کلیت بزرگتری مدنظر دارد بلکه آتیلا را در حکم انتخاب‌کننده در کنارشان قرار می‌دهد. هیچ سخنی از تطابق این برگزیدگان با آزادان ساسانی در میان نیست. بریخوس یک آزاد (*azād*) بود تا اندازه‌ای که به

1. a. O. 139r.

2. Acta archaeol. Hung. 2, 297 1f.

منزله $\Sigma\chi\upsilon\theta\alpha\iota\varsigma\ \epsilon\nu\ \gamma\epsilon\gamma\omicron\nu\omega\varsigma\ \alpha\nu\eta\varsigma$ نامیده می‌شود و آزادان گروهی بودند که در جایی دیگر $\chi\alpha\tau\alpha\ \gamma\epsilon\nu\omicron\varsigma\ \delta\iota\alpha\varphi\epsilon\varsigma\omicron\nu\nu\tau\epsilon\varsigma$ نامیده شده‌اند. آریستوس (arotos) و مگیستوس (Megistos)، که بیشتر وزرگ را تداعی می‌کنند، هرگز در کاربرد مطلق ظاهر نمی‌شوند (که چنان یکسان‌گذاری تازه بایستی ثابت شود): $\text{M}\acute{\epsilon}\gamma\iota\sigma\tau\alpha\ (\text{Megista})\ \chi\alpha\tau\alpha\ \pi\acute{o}\lambda\epsilon\mu\omicron\nu$ (Aristo) $\epsilon\pi\alpha\gamma\alpha\delta\iota\alpha\pi\rho\alpha\zeta\alpha\mu\epsilon\nu\omicron\varsigma$ (مگیستو و آریستو) را هر دو بار اِدکون به کار برده است. برخلاف باقی هون‌ها ($\Sigma\chi\upsilon\theta\alpha\iota$)، اِدکون، و ارسس (Orestes) و اسکوتاس (Skottas) $\chi\alpha\iota\epsilon\tau\epsilon\rho\omicron\iota\ \tau\omega\nu\ \epsilon\nu\ \alpha\upsilon\tau\omicron\iota\varsigma\ \lambda\omicron\gamma\alpha\varsigma\omega\nu$ با هم آورده می‌شوند^۱ و $\pi\acute{\alpha}\nu\tau\epsilon\varsigma\ \omicron\iota\alpha\mu\upsilon\rho\alpha\upsilon\tau\omicron\upsilon\ \lambda\omicron\gamma\omicron\delta\epsilon\varsigma$ در جوار آتیلا قرار دارند. این مسئله تنها چنین می‌تواند ادراک شود که اینها نزدیکترین کسان به فرمانروا بوده‌اند و اگر هم انتخابی در کار بوده، بی‌شک توسط خود فرمانروا برگزیده شده‌اند. نحوه عمل موجود سخنان اِدکون غیرقابل تمیز است.^۲ در اینجا معنای اولیه انتخاب کاملاً روشن است و فراتر از آن اینکه گزینش برای آتیلا یا توسط او انجام گرفته است. از این رو، اِدکون می‌تواند هم به منزله $\vartheta\epsilon\rho\alpha\pi\omega\nu$ سرورش، و هم به مثابه $\epsilon\pi\iota\tau\eta\delta\epsilon\iota\omicron\epsilon$ (ای تَزُو) و در جوار این به عنوان $\pi\epsilon\pi\iota\sigma\tau\epsilon\nu\mu\epsilon\nu\omicron$ او نامیده شود. در این مورد حتی معادل ترکی قدیم آن را می‌شناسیم: $\text{inan}\check{\text{c}}u$ (اینانجو) از $\text{inanma}\check{\text{q}}$ (اینان ماق) برابر با اعتماد کردن.^۳ همگی این موارد اشاره به ارتباط بلافصل با آتیلا دارد که اِدکون و دیگر لوگادس‌ها را از کلیت هون‌ها «برگزیده» است. بخش آخری تأییدیه را به دست می‌دهد.^۴ بنابراین، چنان سامان داده شده بود که «برگزیدگان» هون‌ها، بعد از فرمانروا، شخصاً از میان اسیران حق انتخاب داشتند و مجاز بودند ثروتمندترین آنان را که بیشترین فدیة را به ارمغان می‌آورد، برگزینند. در اینجا بازی حساب شده‌ای با مفاهیم تشخیص داده می‌شود. همچنانکه آتیلا، لوگادس (برگزیده) هایش را برمی‌گزید، آنان نیز می‌توانستند بلافاصله بعد از $\chi\upsilon\gamma\iota\omicron\varsigma$ (کورئوس) خویش، بهترین طعمه را انتخاب کنند.

این امر محقق شده است که نمی‌توان هیچ مقایسه‌ای بین وزرگان و آزادان به عمل آورد. این دو گروه در میان هون‌ها وجود داشتند اما با لوگادس‌ها (برگزیدگان) یکی نیستند. از این گذشته، در شاهنشاهی ساسانی هم «برگزیدگانی» وجود داشتند. طبری^۵ موکداً اظهار می‌کند که خسرو انوشروان، شخصاً قضات، عثال، و والیانش را انتخاب می‌کرده است (تخیره). اونه گوزیوس (Onegesios) هم، یکی از برگزیده‌ها، والی، و عاملی بود که با

1. Konstant. Porphyrog., de legat. 125.

2. Ebenda 147, 26.

3. Ebenda 580, 16.

4. Orkun, Eski turk yazitlari 3, 90, Z. 5: dazu F. Altheim, Aus Spaetantike u. Christent. 95 Ann. 4.

5. Konstant. Porphyrog., de legat. 136, 1 f.

6. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۹۸، س ۳، دگوبه.

یکی از پسران آتیلا به سوی آکاتسیرن‌ها فرستاده شد. او می‌بایست پسر آتیلا را در آنجا به شاهی بنشاند (ατασθῆσαι)^۱. پریسکوس در جای دیگری^۲ از بریخوس، که تبار ممتازش پیشتر ذکر شد، به منزله λογαδες ... αρχουτα نام می‌برد. او جزو «برگزیدگان» دوروبر آتیلا بود: بنابراین او به نمایندگی از طرف آتیلا، در حکم عامل یا والی، آن دهات (ده‌ها) را اداره می‌کرد.

امکان ادامه مقایسه دومی با نهادهای ساسانی وجود دارد که دوباره به سمت دیگری، غیر از آنچه هارماتا می‌انگارد، منتهی می‌گردد. بنابر عقیده پریسکوس، پیروز برای شاه کیداری‌ها به همراه شاهدخت بدلی، ۳۰۰ αὐθρας τῶν λογαδων^۳ فرستاد. حتی اینها «برگزیده» هستند و دینوری^۴ چگونگی چنان انتخابی را در دمان بهرام چوین توضیح می‌دهد. بهرام که به فرماندهی جنگ با ترکان مأمور شده بود، اجازه دسترسی به دیوان الجند را می‌یابد تا هر آن کس را که برایش مناسب بود، انتخاب (لیختاره) کند. پس از فراخواندن مرزبانان و اشراف، دوازده هزار اسوار انتخاب کرد (انتخبه) که همگی بالای چهل سال داشتند.

در تضاد با نگرش آخرین هارماتا، ناخواسته به نظر پیشین او بازگشته‌ایم. تا این حد تأیید شده است که «برگزیدگان» ملازمان ساخته و پرداخته خود آتیلا بودند. تنها آنچه اضافه بر این به دست می‌آید این است که همانندی بزرگی با نظام فتودالی وضع شده در زمان خسرو انوشروان به چشم می‌خورد. «برگزیدگان» هم با والیان و عمال، و هم با برگزیدگان اسواری مطابقت می‌کنند.

چنین معلوم شد که لازمه ایجاد فتودالیسم ساسانی، تقویت فوق‌العاده سلطنت بود. پس از شورش مزدکیان، تمامی اختیارات مالیاتی، منحصراً نصیب انوشروان شده بود، و او با تکیه بر آن و نیز پیروزی بر شورشیان بود که نظام نو را وضع کرد. همین تقویت اقتدار شاهی در زمان آتیلا هم به دست آمد و از نو به ایجاد نظام فتودالی منجر شد.

آتیلا با طرد گذشته می‌کوشید تا به آنچه از گذشته باقی مانده بود شکل دهد. به همان نسبت که او در این زمینه کم‌فعالیت می‌کرد، عکس او انوشروان مصمم در این راه گام برمی‌داشت. اینچنین بود که در زمان آتیلا در میان هونها کهنه و نو در کنار هم قرار گرفت. در میان آکاتسیرن‌ها هنوز تشکیلات قبیله‌ای با طایفه‌ها و خاندانها، و با رؤسای دوره‌ایش تداوم داشت.

1. Konstant. Porphyrog., de legat. 130, 25; 131, 23 f.

2. Ebenda 147, 11.

3. Ebenda. 154; dazu A.Christensen, *L'empire des Sasanides*² 293 Anm. 1.

4. 1, 82, 3 f. Guirgass.

ماتو-دون، که به عنوان نخستین کس اقتدار شاهی را تحکیم کرد، در جوار تشکیلات قبیله‌ای، نظامی لشکری منقسم به دستگاه اعشاری قرار داده بود که از آن، چنانکه معلوم شد، تنها بقایایی بازمانده بود. اما به دلیل ضعف یا نبود *severitas regalis* (اقتدار شاهی) این نظام نیز از هم پاشیده شده بود، و به جای آن *tumultuarius primatum ductus*، یعنی سازمانی موقتی، نشسته بود. حال آتیلا آن را از نو مستقر کرد و به قدرتی مطلق ارتقا داد. او از آنها استفاده کرد تا به کمک «برگزیدگان»، حدود یک سده پیش از انوشروان، مرحله آغازین نظامی فتودالی را برپای دارد.

هنوز سومین ادعای هارماتا باقی است که بر مبنای آن لوگادس‌های آتیلا، نه از منشأ هونی بلکه از تبار رومی یا گوتی بوده‌اند؛ و باید درباره آن بحث گردد. هارماتا در گذشته برای این نظر مشروحاً دلیل و برهان آورده بود^۱ اما در بررسی بعدیش، دیگر چنان آواهایی به گوش نمی‌رسد. در این بحث، لوگادس، بیانگر تفاوتی طبقاتی در میان خود هون‌هاست^۲.

هارماتا اسامی ادکون، اسلاس، بریخوس، اونه گوزیوس، و اسکوتاس را از ریشه گوتی می‌داند، در حالی که پریسکوس موکداً ادکون را هون می‌نامد. بدین ترتیب، احتمال نام ژرمنی حذف می‌گردد، و یکسان نهادن با *ādǵū* ترکی قدیم همچنان پابرجا می‌ماند. همچنین، بریخوس نیز هون است و نام او نیز امکان ریشه‌شناسی ترکی قدیم را به دست می‌دهد.^۳ همین امر در مورد اونه گوزیوس نیز صدق می‌کند، زیرا او به *Συνδῶν λογαδης* تعلق داشت و به اسیری یونانی، آزادیش را اعطا می‌کند. نام وی از پیشتر به منزله *on - diyiz* ترکی قدیم ثابت شده بود.^۴ اس-رتاس، برادر اونه گوزیوس و از این رو هونی همانند برادرش است هر چند دارای نام یا عنوان گوتی («تیرانداز» مقایسه کنید با *skyti* زبان کهن شمالی، *scuzzo* آلمانی کهن، *scytla* گوتی قدیم) است.^۵ باقی می‌ماند اسلاس (*Hōlas*) که *isla* ایتاجیستی «هرگز نمی‌تواند با» *esla > aysila* ژرمنی اولیه یکسان نهاده شود. تا آنجا که ما درک می‌کنیم، تنها *š* (اش) یا *š* (ایش) ترکی کهن (عمل، کار، فعالیت، خدمت)

1. *Acta archaeol. Hung.* 1, 144 f.

۲. تنها بازمانده نظریات کهن به نظر می‌آید یادآوری 1, 291 *Acta Archaeol. Hung.* 2، بر مبنای آن هون‌ها در زمان آتیلا دو زبانه بوده‌اند. اگر این نظر به این بازگردانده شود که بالامبر با دختری ژرمن ازدواج کرده (Jord, Get. 48)، اینچنین اثبات نشده و بیش از آن ناممکن باقی می‌ماند.

3. F. Altheim, *Lit. u. Gesellsch.* 1, 217 Anm. 34.

4. Gy. Moravcsik, *Byzantinoturica* 2, 88.

۵. هارماتا در ریشه‌شناسی گوتی خود، تلفظ ایتاجی (*itazistische*) غ را رعایت می‌کند اما نه *γ* را.

6. J. Harmatta a. O. 148.

7. J. Harmatta. a. O. 145 r.

La+، یا La+ در حکم صفت پسوندی مورد توجه قرار می‌گیرد. بنابراین نتیجه می‌دهد: *slā، یا *slā.

بدین ترتیب، هرگونه امکان شناسایی گوت‌ها در لوگادس‌ها از میان می‌رود. فقط اورستس از پانونیا و پدر آخرین قیصر روم غربی، رمولوس آگوستولوس (Romulus Augustulus)^۱، باقی می‌ماند. از او موکداً به منزله یکی از لوگادس‌ها نام برده می‌شود. در عین حال، پریسکوس او را Ἀττιλα οὐρανὸν τε καὶ ὑπογῶν φέει 'Attilla 'Attila می‌نامد و قاطعانه عنوان می‌کند که او باید در مقابل هون مادرزادی همچون ادکون، بنابر مقام و اعتبار، بازپس نشیند. برای والزیانوس مجهول‌الهویه اورستس، کاتب (نوتاریوس) آتیلا بود. اینکه یک رومی توانست در جمع لوگادس‌ها (آزادگان) پذیرفته شود (البته بدون داشتن حقوق مساوی) دلیل بخصوصی داشت، زیرا آتیلا نه فقط نظام فتودالی را وضع کرده بود بلکه تأسیس دیوان، و در این ارتباط، مرحله آغازین دیوانسالاری نیز از کارهای او بود. در واقع، نقطه مقابل این دو، نظام فتودالی و دیوانسالاری که در نزد ساسانیان پدیدار شده بود، در نزد هون‌ها هم مدلل می‌گردد.

امروزه می‌توان این عقیده را اثبات شده تلقی کرد که خطی هونی در دربار آتیلا وجود داشته است.^۲ شکل غربی رون‌های کهن ترکی که در سنگنبشته‌های پروتو - بلغاری نمایان می‌شود به الفبای آرامی (آرمازی)، که در فاصله سده‌های دوم و سوم در ایبری، گرجستان امروزی، کاربرد داشت، باز می‌گردد. هون‌ها و جانشینان پروتو - بلغاری آنها با برادرزاده‌های آسیای میانه‌ای خود، ترکان خاوری اوایل سده هشتم، در کاربرد رون‌ها مشترک بودند.

چنان کاتبی می‌توانست در نزد ترکان شرقی از والاترین پایگاه برخوردار باشد. یولیق - تگین (yolry-tägin) در هر دو سنگنبشته بزرگ بیلگه کافان (Bilgä Qayan)، از خود به عنوان کاتب و خویشاوند فرمانروا نام می‌برد.^۳ از همان آغاز، این فعالیت بایستی چندزبانی بوده باشد. روابط سیاسی، بویژه با امپراتوری تانگ (T'ang)، بانی این امر بود. کاربرد نگارش چینی و وامواژه‌های چینی برای «نوشتن» (biti- ترکی قدیم)، «قلم» (biir, bir) ترکی قدیم)، و سنگ نگارش (bi ترکی قدیم) این امر را تأیید می‌کنند.

طبقه کاتبان و فعالیت چندزبانی آنها به زمان آتیلا نیز در میان هون‌ها پدیدار می‌گردد.^۴

1. Anonym. vales. 38; E.A. Thompson, *A History of Attila and the Huns* 163 Anm. 5.

2. Altheim - Stiehl, a. O. 29 f

3. IC 13 p. 28; IC D; IC Bp. 54 Orkun.

4. F. Altheim, a. O. 1, 216 f.

امتزاج زبانها زیاد بود و پریسکوس با مثالهایی از آن نمونه می‌آورد.^۱ او از زبان هونی، گوتی و لاتینی (تا آنجا که با روم غربی سروکار داشتند) نام می‌برد. در کنار کاتبان هونی، که یادداشت‌هایشان را به زبان محلی برای آتیلا قرائت می‌کنند^۲، ارستس قرار دارد که به همراه هیثی به کنستانتینوپل فرستاده شده بود.^۳ این نام نشان دهنده آن است که وی حداقل از جانب مادری، خون یونانی در رگهایش جریان داشته است (پدرش تاتولوس^۴ نام داشت). در جوار این از رُستیکوس از اهالی موزه علیا (Moesien) که هونها وی را از آنجا با خود به همراه آورده بودند، نام برده می‌شود. او با مهارت در خواندن و نوشتن چنان منزلتی نزد سرورش کسب کرده بود که در تألیف و تنظیم مکاتبی که برای قیصر روم شرقی می‌فرستادند^۵ از او استفاده می‌کردند. اما آتیلا با روم غربی نیز تماس و ارتباط کتبی داشت. ایتوس مردی ایتالیایی به نام کنستانتیوس را برای تحریر چنان نامه‌هایی به خدمت خود درآورده بود.^۶

از اینجا استنباط می‌شود که رومی‌ها کاتبان دائمی در اختیار نداشتند تا مراوده‌های سیاسی را به زبانهای بیگانه به انجام رسانند. آنها ترجیح می‌دادند تا نیروهای ماهر آتیلا را که به زبان لاتینی نیز مسلط بودند، به خدمت خود درآورند. در مورد ساسانیان نیز می‌دانیم که دبیرخانه‌ای دائمی در دربار وجود داشت (غالباً عربی و لاتین از حیره) که مکاتبات شاهی با اعراب می‌پرداخت.^۷ باردیگر نه تنها در تشکیلات دیوانسالاری ساسانیان که حتی در ساختار اختصاصی دولت آنان نیز به نهاد همانندی برمی‌خوریم.

طبقه کاتبان جدید، همانند لوگادس، روبنای حکومت نوینی را منعکس می‌کند. چنانچه مثالهای عدیده نشان می‌دهد بخشی از اینان دارای منشأ هونی نبودند، و نمی‌توان آنها را در اصالت، با اعضای اشراف یا حتی اعضای خاندان حاکم مقایسه کرد. موردی همانند یولیک تگین در میان هونها غیرقابل تصوّر است. با اینهمه، در جوار اشراف قبیله‌ای، نه تنها لوگادس‌ها بلکه کاتبان شاه قرار داشتند که اینک شروع به طرح خواسته‌های خویش کرده بودند. برخورد بین ادکون و ارستس، که پریسکوس از آن گزارش می‌کند^۸، این مسئله را نشان می‌دهد، و می‌بینیم که چگونه کاتب دو رگه یونانی در مقابل هونی اصیل‌زاده و اشرافی خطر

1. Priskos bei Konstant. Porphyrog., de legat. 135; 14f; 145, 11f.; 21.

2. Priskos, 1. c. 128, 18f.

3. Priskos, 1. c. 123, 30; 124, 5f

۴. او از پانون بود؛ Priskos, 1. c. 132, 23; 143, 9.

5. Priskos, 1. c. 145, 31 f.

6. Priskos, 1. c. 127, 9 f; 132, 22 f; vgl. 132, 32 - 133, 1.

۷. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۱۰۲۴، س ۱۴ به بعد. بایگانی موجود بود که در آن نامه‌نگاریها نگهداری می‌شد. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۱۰۲۶، س ۱۶ به بعد. دواوین شاید دفاتر رونوشتی بودند که در آنها رونوشت نسخه‌های اصلی محافظت می‌شدند. راجع به مترجمی در نزد ایرانیان: Prokop., b. Pers. 2, 21; 26; 27.

8. l. c. 123, 31 f.

کرده، ادعای حقوق مساوی می‌کند.

خلاصه: آتیلا در احاطه گروهی از کارگزاران شخصی قرار داشت که از وجودشان در جنگ، برداشت مالیات، و نمایندگیهای سیاسی استفاده می‌شد. حاکمیت نیرو یافته می‌بایست به جای رؤسای قبایل خودکامه و اغلب غیرقابل اعتماد روی مردانی حساب کند که بدون هیچ قید و شرطی مطیع و قابل اعتماد باشند. از این رو، آتیلا کوشید لوگادس‌ها را جلب خدمت شاهی بکند. او این نکته را در نظر داشت که آنها را با شراکت در غارت، باج، و هدایای گران‌قیمتی که فرستادگان متعدد با خود می‌آوردند تأمین کند.

با اینهمه، چنان امتیازهایی فقط تا زمانی می‌توانست برقرار باشد که چشمه‌های جوشان درآمد بوفور بجوشد و جاری شود؛ اما به محض اینکه مناطق مرزی دشمن، دوشیده و ویران شد، و حتی فراتر از آن، همینکه سیاست فتوحات، چپاول، و غارت گسترده آتیلا با مقاومت پیروزمندانه اقوام دیگر روبه‌رو شد، بالطبع این منابع خشکید و پایان یافت. آن زمان که این نقطه عطف رخ داد، می‌بایست لوگادس‌ها را به طریقی دیگر راضی نگاه می‌داشتند. نقش مالیات دهندگان، استثمارشدگان، به اسارت و بردگی کشیده شدگان، که تا آن زمان به عهده دشمنان مغلوب بود، به کسانی دیگر منتقل شد. بی‌هیچ تردیدی می‌دانیم که در کجا باید این جایگزینی را جست‌وجو کنیم: به محض اینکه ورود غنائم از خارج مرزها به کشور متوقف شد، قبایل زیردست خودی در داخل هدف استثمار قرار گرفتند. اگر در گذشته این زیردستان در پایان پیروزمندانه لشکرکشیها تا حدی، هر چند از فاصله‌ای بعید، در غارت سهیم می‌شدند، اکنون آنان نخستین گروهی بودند که این کمبود و سپس فقدان آن را لمس می‌کردند. همزمان با این تغییر و تحولات، آنان به نزدیکترین کسان فرمانروا، لوگادس‌ها، به منزله مایملک آنها واگذار شدند. آنها از زیردستان فرمانروای هون‌ها به رعایا و بردگان مالکی ارضی تنزل کردند.

بدین ترتیب، به دنبال عامل سیاسی، عامل اقتصادی آمد. املاکی روستایی به لوگادس‌ها (برگزیدگان) واگذار شده که درآمدی مستمر و راحت را برایشان تضمین می‌کرد. پریسکوس، در مطابقت با این مسئله، بریخوس را $\alpha\rho\chi\omicron\nu\tau\alpha \dots \pi\omicron\lambda\lambda\acute{\alpha}\nu$ می‌نامد. فراتر از این: چنین املاکی در کوتاه یا دراز مدت مالکش را از دربار که تا حال در آنجا زندگی کرده بود، جدا می‌کرد و بنابر ارتباط منطقی درونی نیز منجر به موقعیت ویژه سیاسی در مقابل سلطنت می‌شد.

بدین ترتیب، با تحول ساختاری جدیدی مواجه می‌شویم. تقسیم اجناس غارتی و بردگان می‌توانست موقعیت و ثروت دریافت‌کنندگان را هرچه بیشتر افزایش دهد؛ اما آنها جیره‌خور

فرمانروا و وابسته بدو باقی ماندند. او بتنهایی ضامن تسلسل و تواتر سیل امتیازات و هدایا بود، و بدین وسیله دریافت‌کنندگان هدایا را تحت نظارت خود داشت. اما در مورد واگذاری مغلوبینی با کل سرزمینهایشان [به لوگادس‌ها] می‌بینیم که فرمانروا پیوسته از حقوق مهمتی چشم‌پوشی می‌کرد، و حتی شدیدترین تدابیر تمرکزگرایانه وی هم نمی‌توانست مانع تبدیل چنان اقطاعی‌های بلافصلی به غیرمستقیم شود. حتی امکان داشت زمانی سررسد که خادمی وفادار منافع مایملک شخصیش را بر منافع شاه خودی برتری دهد.

سقوط امپراتوری هون، بدین رشد خاتمه داده است. ما فقط تا این اندازه درمی‌یابیم که این شکل جدید حکومت، حکومت فتودالی، کسانی را که از آن ضرر دیده بودند بیرحمانه تحقیر می‌کرد و، در نتیجه، علیه آن تلخکامی سربر آورد که انتظارش را نداشتند: این تلخکامی نخستین نشانه‌های نو را روید و با خود برد. آن زمان، گوت‌های شرقی سوگند یاد کردند که دیگر هیچ توافق نامه‌ای را با استثمارکنندگانشان به رسمیت نشناسند، استثمارگرانی که هیچ زحمت آبادانی زمینی را به خود نداده بودند اما همچون گرگان به سرزمین گوت‌ها هجوم آورده و ساکنانش را مانند رعایا وادار کرده بودند تا با بیگاری شاق، معیشت سرورانشان را تأمین کنند.^۱

۲

مهمترین مکملی که برای هون‌های آتیلا به دست می‌آید، جانشینان بلافصل ایشان، پروتو بلغارها، ارائه می‌کنند.

با دیوان دیوانسالاری آغاز می‌کنیم. یونانی عامیانه‌ای با کثابت آوایی در سنگنبشته‌ها به کار رفته است.^۲ در میان این نبشته‌ها پیروزی نامه‌های تاریخی، بنابر تعداد و اهمیتشان، در مکان نخست جای می‌گیرند.^۳ سه تایی آنها به کروم (krum) از سال ۸۰۳ تا ۸۱۴، یا به زمان وی تعلق دارد.^۴ دو تایی آنها را توکس (Tukos)، برادرزاده کروم، حتی در زمان حکومت عمویش نگاشته است.^۵ نبشته چهارم مصادف با دوران حکومت اُمورتاق (Omurtag) (از سال ۸۱۴ تا ۸۳۱)^۶ است، و «رویدادنامه مالامیر» (۸۳۱ - ۸۳۶)،^۷ همچنین نبشته‌ای

1. Priskos fr. 39, FHG. 4, 108.

2. Zum folgenden F. Altheim, Lit. u. Gesellsch. 2, 3f.

3. G. Moravcsik, a. O. 1, 164 f.

4. W. Beschewliew, Pbrvobblgarski nadpisi Nr. 14; 15; 24.

5. W. Beschewliew, a. O. Nr. 14 und 24; H. Grégoire, Byzantion 9, 772 f.

6. Beschewliew Nr. 17.

7. Beschewliew Nr. 18; H. Gregoire, a. O. 773 f.

که از پرزیام (Presiam) از سال ۸۳۶ تا ۸۵۲ نام می‌برد^۱ بدانها اضافه می‌گردد. تمامی نبشته‌های فوق در این مورد که وقایع جنگی را گزارش می‌کنند، با هم هماهنگی دارند. لشکرکشیها و پیروزیهای فرمانروایان بلغار، اسامی فرماندهان سپاه، و شهرهای فتح شده در مکان نخست قرار دارد. فقط القاب فرمانروایان و بزرگان، همچون اسامی خاص، به ترکی است.

متناسب با سبک نوشته‌های پروتو-بلغارها چنین انگاشته‌اند که این نبشته‌ها بر مبنای الگوهای بیزانسی نگاشته شده است.^۲ بی‌شک عبارتهای خاصی را از همسایه‌شان برگرفته‌اند.^۳ اما، در مجموع، با در نظر گرفتن پیروزی نامه‌های کتبی، الزاماً چنین استنباط می‌شود که همانند اینها در بیزانس وجود نداشته است. آیا در اینجا نیز امکان داشته که، مانند آنچه در مورد رویدادنامه مالامیر رخ داده است، این سنگنبشته پیروزی نامه را روی سنگ مرمری^۴ (μάρμαρα) که دزدیده و به یغما آورده بودند، نصب کرده باشند؟

الگو در جای دیگری پدیدار می‌شود. نظیر پیروزی نامه‌های کروم، امورتاق، و مالامیر را در میان برادرزادگان آسیای میانی بلغارها می‌توان یافت، از جمله: نبشته‌های بزرگ کل تگین (kül-tāgin) و تون یوکوک (Ton yuquq) از انگین (Ongin)؛ و ایبه هوشتو (Ihe Hüşötü) و شینه‌ازو (šine-usu).^۵ چه در اینجا و چه در آنجا، توالی یکسان و لاینقطع وقایع نظامی یعنی کارزارها، پیروزیها، و فتوحات به چشم می‌خورد؛ و در همه آنها شادمانی همانندی از وقایع که بیانگر خوی جنگجویی و غرور پیروزی آنهاست انعکاس می‌یابد.

تفاوت تنها در این بود که بیزانس در باختر، و چین در خاور نقش همسایگانی با فرهنگ متعالی را بازی می‌کردند که به پیروزیهایی بر آنان دست یافتند، اما بعداً این پیروزیها به شکست انجامید. رویداد نامه مالامیر را می‌توان با گزارش کل تگین، که از روابط قوم و اجدادش با چین، از صلح که بکرات نقض شد، از استقلال دگر بار و نویافته، از کارزار و پیروزیها، و ... خبر می‌داد، در یک رده قرار داد. وقایع در رویدادنامه نیز تا نسل سوم، از امورتاق تا کروم، پیگیری می‌شود و در آن از پیمان شکنی یونانیان و پیروزیهای بلغارها یاد شده است. در نبشته‌ای عنوان می‌شود^۶: «اگر کسی در طریق حقیقت گام بردارد، خدا آن را مشاهده می‌کند و اگر کسی دروغ گوید، خدا آن را مشاهده می‌کند. بلغارها به مسیحیان

1. Beschewliew Nr. 19; H. Gregoire, a. O. 772; 780 f. 2. Gy. Moravesik, a. O. 1, 165.

3. W. Beschewliew, Actes IV. Congrès Intern. Études Byzant (Sofia 1953) 1, 269 f.

4. H. Gregoire, Byzantion 9, 775 f.

5. Hueseyin Namik Orkun, Eski tuerk yazilari 1, 129 f; 135f; 163 f.

6. Beschewliew Nr. 20.

(بیزانسی‌ها) بسیار نیکی کرده‌اند و مسیحیان آنها را فراموش کردند. اما خدا آن را مشاهده می‌کند. کسی در اینجا به اخطار کل تگین در مورد چینی‌ها، که «سخنان شیرین» و «ثروت آرام‌بخش» آنها (tabyač budun sabi süčüg, ayısı yımşaq ārmiš)^۱ برای ترکان فلاکت به بار آورده است، فکر نمی‌کند. اما به خواست آسمان (tängri yarlıqaduqın üčün)^۲ کل تگین، کافان (Qayan) شده و قوم خود را نجات داده است.

نشته‌های ترکان شرقی، تا آنجا که سالیانی شده است، به نیمه اول سده هشتم تعلق دارد. در صورتی که غالب نشته‌های پروتو - بلغاری صد سال بعد نگاشته شده است. اما کهنترین بخشهای نشته مادارا (Madara) به آغاز سده هشتم تعلق دارد و، بدین ترتیب، با نشته‌های اُرخون همزمان است. از این رو، بسیار ضعیف می‌نماید که پروتو - بلغارها شکل نشته‌های تاریخیشان را از خویشاوندان ترک خاوری خود اقتباس کرده باشند. هر دو به الگوی مشترکی بازمی‌گردند.

نامه کافان آوارها از ماوریکیوس (Maurikios)^۳، که علاوه بر این پیروزی نامه‌ای تاریخی را می‌نماید، نشان می‌دهد که هنوز قومی از آسیای میانه توانایی کاربرد زبان یونانی را داشته است. از جانب دیگر، نشته‌هایی پروتو - بلغاری به زبان ترکی وجود دارد. این نوشته‌ها می‌توانند با الفبای یونانی ثبت شده باشند مانند: نوشته جام بویلا بوتاتول (Buila-Butaul)، گنجینه ناگی - سنت میکلوس (Nagy-Szent Miklos)^۴، یا نشته بیال براق (Bjal Brjag) در پرزلاو (Prezlaw)^۵، اما رون‌های کهن نیز هنوز مورد استفاده بودند. اینها روی اشیائی از گنجینه ناگی - سنت میکلوس^۶ و کتیبه یک شاد (šad) بلغاری از شومن (schumen)^۷ موجود است.

گاه گاه متونی به دست می‌آید که دو زبان در آنها به کار رفته است. نشته چاتالار (Čatalar)^۸، ماده تاریخی βουλγαριστί (بلغاریستی) و γριχιστί (گریکستی برابر با یونانی) را، در خطی واحد اما به دو زبان مختلف ارائه می‌کند. حتی رون‌های ترکی در نشته کالوگریکا (Kalugerica)^۹ هم در کنار متنی یونانی قرار دارند که در اینجا هم دوباره به نشته‌ای دوزبانی برمی‌خوریم. این دوگانگی در مورد فهرست شاهان بلغاری «الینسکی

1. II 4 Orkun 1, 24.

2. II 7 Orkun 1, 26.

3. F. Altheim, La Nouv. Clio 3, 36 f.

4. Gy. Moravesik, a. O. 2, 30.

5. J. Wenedikow, Izvest. Bulg. Arch. Inst. 1946, 146 f; Fouilles et recherches 4, 167 f; F.

Altheim, Lit. u. Gesellsch. 1, 225 f.

6. F. Altheim. a. O. 1, 198 f.

7. f. Altheim; a. O. 1, 203 f.

8. Beschewliew Nr. 11. 24.

9. B.v. Arnim, Akad. Wien 69, 173 f.; F. Altheim. a. O. 2, 9.

لتوپیسک» (Ellinskij Letopisec)^۱ نیز صادق است، به طوری که در کنار متن اسلاوی آن، شاید بخش ترجمه شده از یونانی^۲، ماده تاریخی جلوس شاهان به زبان ترکی قرار دارد.^۳ بتازگی حتی یک نبشته لاتینی بوریس (Boris) در پوزلاو پیدا شده است.^۴

در همه جا با این چند زبانی روبه‌رو هستیم و این ویژگی خصیصه سنگنبشته‌های شاهان ساسانی نیز هست.^۵ سنگنبشته‌های قدیمتر در سه ستون، متن پارسی میانه، پارتی، و یونانی نگاشته شده‌اند و سنگنبشته پایکولی فقط دو گویش ایرانی را دارد. بار دیگر گزارشی از اقدامات و پیروزیها در شکلی عظیم در معرض دید معاصران و آیندگان قرار گرفته است؛ و به طوری که می‌بینیم این امر در نبشته‌های شاهان ترکان شرقی و پروتو - بلغاری نیز مشاهده می‌گردد. از بسی پیشتر نقش سوارکاری حجاری شده بر دیواره صخره‌ای دهکده مدارا را با سنگنگاره‌ای ساسانی مقایسه کرده‌اند. در قسمت زیرین سوارکار، دو نبشته یافت شده است: نبشته ردیف بالایی از آن ترول (Tervel) از سال ۷۰۲ تا ۷۱۸ / ۷۱۹ یا جانشینی از وی، و نبشته ردیف پایینی از کورمیسوش (Kormisoš) از سال ۷۴۰ تا ۷۶۳ و امورتاق از سال ۸۱۴ تا ۸۳۱^۶ است. حتی پیوستگی سنگنگاره و سنگنبشته به الگوی ساسانی اشاره می‌کند.

اما بدشواری می‌توان از ادامه آنچه وجه تمایز دبیرخانه آتیلا با دیگران بود چشم‌پوشی کرد. دیوان‌خانه از نو چند زبانی شده بود. در جوار متون یونانی - ترکی یا اسلاوی - ترکی، که با سنگنبشته‌های دو یا سه زبانی ساسانیان مطابقت دارد، نوشته‌هایی قرار دارد که تنها با یک زبان، قوم خاصی را خطاب قرار می‌دهد. در پیروزی نامه‌ها، تفاوت روایت زبانی ملموس است. تا کنون چنان پیروزی نامه‌هایی تنها به زبان یونانی بود. فقط تکه مکتوبی رونی از هومورود کراکسونی (Homorodkrácsony)^۷، بازمانده چنان گزارشی در زبان ترکی را ارائه کرده است.

تمامی قطعه‌های یونانی عامیانه از نبردها و پیروزیها علیه بیزانس سخن می‌گویند. اهالی یعنی ساکنان ایالات بالکانی امپراتوری بیزانس، که جنگ به خاطر آنان بود، می‌بایست آنها را بخوانند. از این رو، این گزارشها تمامی در سرزمینهای پیشین بیزانس پیدا شده‌اند. برخلاف این، قطعه ترکی از دورترین بخش جنوب شرقی سرزمین کوهستانی هفت دژ نشأت می‌گیرد، یا به زبانی دیگر، از مرز شمالی حکومت پروتو - بلغارها، آنجا که به حدود ثغور حکومت

1. J. Mikkola, Journ. soc. finno - ougr. 30, 6 f; Gy. Moravcsik, a. O. 2, 296 f.

2. F. Altheim, a. O. 2, 8 f.

3. W. J. Zlatarski, Istorija na Bblgarskata dbržawa 1, 353 f.

4. W. Nikolaew, Izwest. Bulgar. Archaeol. Inst. 1950, 132 f.

5. F. Altheim, a. O. 2, 7 f.

6. W. Beschewliew, Byzant - neugr. Jahrb. 9, 1 f; Gy. Moravcsik, a. O. 1, 165 f.

7. Altheim - Stiehl, D. erste Auftreten der Hunnen, 31 f.

آوارها ختم می‌شد.^۱ روی سخن نبشته با کسانی است که ترکی را می‌فهمیدند، و در مفهومی تمثیلی با آنان سخن می‌گوید؛ مقایسه‌ای با زندگی حیوانی که برای ساکنان سابق امپراتوری هیچ معنایی نداشت اما کوچگردان - هم آوارها و هم خود پروتو - بلغارها - بسیار شدیدتر تأثیر می‌کرد. تصویری همانند که نمایانگر فرد یا گروهی است که مشتاق جنگند یا به سان حیوانی گرسنه در پی یافتن طعمه پُرسه می‌زنند. این تصویر بازگوی جهان کاملاً دگرگونه‌ای از نبشته‌های هامبارلی (Hambarly) یا رویدادنامهٔ مالا میر است.^۲

از آنجا که لوگادس‌های آتیلا را در نزد پروتو - بلغارها هم می‌بینیم، تداوم نظام وی برایمان بیشتر محقق می‌شود. اینان در گورنبشته‌هایی که مردان امور تاق برپای داشته‌اند، دیده می‌شوند و القاب مختلف سلسله مراتب پروتو - بلغاری را دارا بودند مانند: کوپانوس (κοπανος)^۳؛ تارکانوس (ταρχανος)^۴؛ زوپان (ζουπαν)^۵؛ باگاتور باگائوس (βαγατον βαγανος)^۶؛ کولوبروس ایزورگو کولوبروس (κολοβρος οϊζουργου)^۷؛ بوگوتور بویلان کولوبروس (βογοτο ββοηλαυ κολοβρος)^۸؛ که اما خان تمامی آن القاب را با عنوان تربتوس آنتروپوس موی (θρεπτος ανθρωπομου)^۹ در برداشت. بعضی از آنان در اردوگاه مردند، یا غرق شدند یا در جنگ هلاک شدند، و عده‌ای به دلیل کهنوت سن از پای درآمدند. بنابراین، کارهایی در خانه^{۱۰} و دربار یا وظایف جنگی بدانان واگذار شده بود. از این گذشته، آنان با هدایای فرمانروا زندگی می‌کردند و صاحب عناوینی بودند که، در عین حال، نشانگر وظیفه‌شان بود. این مسائل و موفقیت خصوصی آنها نسبت به سرورشان امکان می‌دهد تا آنان را با لوگادس‌های دربار آتیلا مقایسه کنیم.

پروتو - بلغارها تنها آنچه را که هون‌ها آغاز کرده بودند، توسعه دادند. حال نه تنها خان که زیردستانش نیز خود را تربتوی آنتروپوی می‌دانستند. در نبشتهٔ بیال براق در نزدیکی پرزلاوا^{۱۱}، نگاشته به خط یونانی اما تألیف به زبان ترکی، ایچیرگی بویلایی (ičirgü boila)^{۱۲} از ۴۵۵ زره در حکم «نقره‌اش»، «پولش» یعنی سپاهیان پرداختی و تدارکیش، سخن

1. G. Ostrogorsky, *Gesch. d. byzant. Staates*² 211 Karte.

2. Altheim - Stiehl, a. O. 33.

در میان پنجگراکل قبیله‌ای «مترجم» نام دارد. نک: K.H. Menges, *Byzantion* 17, 261 f, dazu ueber *Βογοταμια*.
 3. K.H. Menges, *Byzantion* 21, 92. 4. K.H. Menges, a. O. 93.
 5. K.H. Menges, *Orient. Elements in the Oldest Russian Epos* 24 Anm.

6. K.H. Menges, *Byzantion* 21, 93 f.

7. K.H. Menges, a. O. 96; 98; vgl 90.

8. K.H. Menges, a. O. 97 f.

9. Beschewliew Nr. 1-9.

10. Beschewliew, Nr. 5.

11. F. Altheim, *Lit. u. Gesellsch.* 1, 225 f.

12. Ebenda 226; dazu Beschewliew, a. O. 134; K.H. Menges, a. O. 98.

می‌گوید.^۱ نظام فئودالی که در پیش خان با تربتوی آنتروپوی آغاز شد، اینک تا پایین ادامه پیدا می‌کند.^۲

1. F. Altheim, *Lit. u. Gesellsch.* 1, 227.

۲. من خود را ملزم می‌دانم به تنقید فصل «رون‌های هونی» ام در کتاب *Literat. u. Gesellsch.* 1, 195 f توسط بانو گابن در A. v. Gabain, *Mitt. Inst. Orientforsch.* 1, 474 f پاسخ دهم. من ضمن سپاسگزاری از تقدیر این همکار گرامی، باید انتقادات را رد کنم.

در ابتدا سخن در مورد اصطلاحهای «ترکی» و «آلتایی» است. بانو گابن به من پند می‌دهد تا آثار رام اشتدت (Ramstedt)، پوپ (Poppe)، نمت (Nemeth)، و رسن (Raesaenen) را مورد توجه قرار بدهم. من نمی‌دانم در کجا کمبود داشته‌ام، اما یافته‌های تازه همچون همیشه، ما را در مقابل واقعیات نو قرار می‌دهد. دو سفالینه مکتوب از دورا اروپوس اسامی و عناوین هونی را به منصف ظهور رسانیده است (Altheim - Stiehl, *Das erste Auftreten der Hunnen* 9 f; 24 f.). بدین ترتیب، به وجود هون‌های ترک، در فاصله کوتاهی پس از اواسط سده سوم، شهادت داده می‌شود. در مورد هون‌های قفقازی منابع زیرین قابل ذکر است:

Honnigmann - Marieq, *Recherches sur les Res gestae Divi Saporis* 50; 83 f; 86; F.C. Burkitt, *Euphemia and the Goth* 130 f. c. 4 = 46, 2-4 syr.; 146 c. 35 = 66, 4 syr.; dazu griechische Version 186, 15

بانو گابن کلاً معتقد است که در تعیین کلمه‌ای به عنوان ترکی جایز نیست القابی مانند خان و اسامی خدایانی همچون تنگری (taengri) اساس قرار داده شود. ایشان سؤال می‌کنند: «آیا سزار و عیسی برای نامیدن زبان قومی تعیین کننده است؟» واهمه من از این است که هر دو بابه مقایسه لنگان است. اگر من در متنی César, Kaiser, Karoag, Caesar را بیابم، دقیقاً می‌دانم که سخن از زبان لاتینی، یونانی، آلمانی، و فرانسوی در میان است. مناسب با آن καυκανος و caucanus نشان دهنده متنی یونانی و لاتینی و kphn با qapyan نمایاننده صورت اصل ترکی است. دقیقاً همین نکته در سفالینه‌ای از دورا اروپوس که دارنده عنوان، مردی با نام ترکی است، پدیدار می‌گردد (Altheim - Stiehl, a. O. 22). اینکه این عنوان در مراتب فروتری نیز می‌توانست به کار برده شود، منگس در K.H. Menges, *Byzantion* 21, 92; vgl. 17. 263 f. آن را نشان می‌دهد. همین فکر در مورد Christus نیز به آسانی عملی است. در این مورد اضافه شود که مسیحیت دینی جهانی با بشارت جهانی است که به هیچ وجه قابل قیاس با تنگری که گسترش آن بی‌اندازه محدود مانده و در هیچ زمانی رسالتی برایش انجام نشده، نیست.

ایشان در انتقاد دوشان، به تحقیق بازین (L. Bazins) درباره زبان وی (wei)های شمالی (Toung Pao 39, 228 f) استناد می‌کنند. بانو گابن چنین استنتاج می‌کند که از کل مواد، یک سوم ترکی، یک سوم دیگر شبه‌مغولی، و مابقی غیرقابل شناسایی است. راجع به مشکل آلتایی یا ترکی، چنان نتیجه‌گیری دقیقاً مخالف آنچه بانو گابن از آن برداشت می‌کند، معنی می‌دهد. آدمی نه تنها با یک قوم همگون آلتایی زبان مواجه نیست بلکه با اتحادیه‌ای از قبایل مختلف، از جمله از منشأ ترکی و شبه‌مغولی رو به روست. اگر «وی»های شمالی هنوز در مرحله آلتایی یعنی در مرحله گفتار ابتدایی ماقبل هر دو زبان ترکی و شبه‌مغولی قرار داشتند، پس نمی‌توان اشکال ترکی را از زبان آنان دریافت و فقط بایستی آلتایی را از آن شناسایی کرد. در این صورت، آدمی نمی‌بایست در انتظار مرحله زبانی واحدی باشد بلکه می‌بایست به دنبال مرحله گفتار ابتدایی بازسازی شده‌ای بگردد. اشکال آلتایی به مسی گفتار ابتدایی مشترکی، تا حال بیش از هند و اروپایی، یا چنانچه بخواهیم در رابطه با آلتایی اولیه، یونانی اولیه یا ایتالی (Italisch) اولیه را به میدان آوریم، محقق نشده است. اینها می‌تواند برای هوشیاری مؤثر باشد اگر آدمی به رمزگشایی و تریس (M. Ventris) و جادویک (J. Chadwicks) از گِل نوشته‌های موکنای (Mykenai) و پیلوس (Pylos) (JHSt. 73, 84 f) توجه کند؛ همچنین در این مورد نک: E. Sittig, *Minos* 3; 87 f; 96 f. با توجه به انتقاد من و دفوتوس (G. Devotos) می‌توان براحتی درباره نظریه ایتالی اولیه به داوری نشست. آخرین اظهارنظر در این مورد: W. Schmid, *Ztschr. vgl. Sprachwiss.* 72, 46

سرنجام، سومین انتقاد بانو گابن متوجه کارل گرن (B. Karlgren) می‌شود آن هم درباره یکسان‌گذاری نوشیدنی ملی هیونگ - نو، لاک (lak)، با عرق امروزی و نوشیدنیهای مشابه، که زبانهای شرقی - میانی - شمالی آسیایی آن را ارائه می‌کنند (Philology and Ancient China 136). ایشان معتقدند که: «ما از اینکه واژه‌های هونی را از عهد قبل از میلاد مسیح، توسط کارل گرن یاد گرفته باشیم، خشنودیم. اما اگر این واژه هونی باشد، پس این واژه هونی نمی‌تواند دقیقاً ترکی باشد زیرا در زبان ترکی... نیایستی در اصل هیچ واژه‌ای با r یا l آغاز گردد». در این استدلال، فرضیه‌ای به چشم می‌خورد که نخست باید ثابت گردد. مسلماً هیچ r آغازینی در زبان اولیه وجود نداشت. اما چنین امری در تک زبانها، و دقیقاً نه فقط در وامواژه‌ها، به جهت حذف واکه آغازین (M. Raesaenen, *Materialien zur Lautgeschichte d. tuerk. Sprachen* 213) موجود بود. شایسته است تا در اینجا به نام ماه ترکی کهن ram در جوار aram و نام فرمانروای هونی Rua اشاره کنیم.

→

اگر لاک اندکی برای این مشکل که آیا آلتایی یا ترکی، گفتار ابتدایی یا تک زبانی است اهمیت دارد، پس می توان چنین نتیجه گرفت که به زمان هیونگ نو به مرحله تک زبانی رسیده بودند. در تأیید اینکه آنها ترک بوده اند، به یکی از آخرین تعابیر ج. هالون (در E. H. Minns, JHellSt. 62, 124) استناد شده است.

حال می توان خلاصه ای درباره نیشته های گنج ناگی سنت میکوس به دست داد. من نمی فهمم چرا نمی تواند روی جامی «آب» نوشته شده باشد. فقط نگاهی به وسایل آتشنزخانه، که عیناً به طور عادی چنان نوشته ای را بر خود دارند، بایستی همانند بها را برای منفذ محترم من روشن کند. حتی که نیشته ها با توجه به مضمون بسیار کوتاه هستند تا تعبیر واضحی را ممکن سازند، مرا قانع نمی کند. سختی می توان از کلامی متشکل از چهار واژه، با وزن و قافیه به هم پیوسته، که با ابیات ادا (Edda) هماهنگی دارد، چشم پوشید (Lit u. Grunds. 1, 201). دقیقاً در سخن بانو یونگست (v. G. Juengst) در مورد وزن [ابیات] ترکی هم اهم مطلب گفته شده است (Anthropos 48, 550 f).

راجع به نیشته شومن (Schumen) نیز تنها به یادآوری کوتاهی بسنده می کنم. صلیبهای در سنتور (Ciebeln) در قسمت فوقانی هر دو ستون با چهار حد آسمان و بدین ترتیب با همه جانبگی و کلیت، یعنی دعوی قدرت (A.v.Gabain a. O. 477) هیچ ارتباطی ندارد. هرکسی مشابه آنها را از نیشته های مسیحی که سبک آن بسادگی تقلید شده است، می شناسد. همکار ارجمندم با نیشته بیال براق - بیان این امر برایم دردآور است - عدم آگاهی از زبان یونانی را نمایانده است. اولاً روشن است که به هنگام بحث در مورد نیشته های پروتو - بلغاری به زبان یونان عامیانه، برای ایشان آثار بشغلیف (Beschewliew) و مقاله مهم منگس (Menges, Byzantion 21, 85 f) وجود خارجی نداشته است. از این رو پیشبایسته هایی را که برای تعبیر و تفسیر بیان براق ضروری است، ندارد. افزون بر این، وندیکوف (Wenedikow) اصل نیشته و عکسی واضح از آن را، و من هم آخری را در اختیار داشته ایم، در حالی که بانو گابن هیچ یک از این دو را نداشته اند، همچنین وندیکوف و من راجع به خط شناسی پروتو - بلغاری اظهار نظر کرده ایم و بانو گابن باز هم نه. بنابراین، اجازه داریم تا تردید ایشان را در مورد صحت قرائت به حال خود رها کنیم.

این تصویر در توضیح جزئیات تأیید می گردد. یکسان نهادن *wu* با *ō*، به صورتی کلی بیان شده، و من چند نبوده است. آنچه در مورد *hloer* = *χλωροῦ* خانم گابن می توان عنوان کرد این است که ایشان نیشته های پروتو - بلغاری *χλωροῦ* را در جوار *κονλονβροῦ* ارائه می کنند و راجع به جابه جایی *o:u* (K. H. Menges, Byzantion 21, 96) باز *βονλνα* کنار *βονλνα* (K. H. Menges, a. O. 97) قرار دارد. *Twuλoxy* در نیشته ای جدیداً مکشوفه در پزلاو (W. Iwanowa, Fouilles et recherches 3, 60 Abb-68; vgl. 56) به صورت *δουλoxy* با *ou* به عنوان حرف متصل ظاهر می شود. بدین ترتیب، *tōlš* بانو گابن حذف می گردد. همچنین، تعبیر ایشان از *η'τηγγwυ βwυλε*، که تفسیر آن توسط *O ēow βwυλὰς* کاملاً مسلم است، اشتباه می باشد. حتی در اینجا نیز منگس (a. O. 96; 98) تلفی مرا (*η'τzy wυ* = *ičirgū*) تأیید کرده است. من هرگز منکر این مسئله نشده ام که ساختاری با این شکل: *πηλε* = *birilä* مشکلاتی را ایجاد می کند. شاید کشفی جدید بتواند برای برداشتن گامی فراتر کمکی باشد؛ «نشان پایگاه» بانو گابن قابل بحث نیست زیرا تفسیر نادرست آن بر پیشبایسته *η'τzy wυ* استوار است.

فصل هفتم

هتالیان

فتودالسم توضیحی در این کتاب در میان هتالیان نیز ظاهر می‌گردد. در اینجا دوباره قومی هونی پدیدار می‌شود. البته نخست می‌بایست صلاحیت پیوستگی هتالیان به هون‌ها نشان داده شود.

۱

در ابتدا ثابت می‌کنیم^۱ که هتالیان، قبیله‌ای هونی بوده‌اند. تا این حد پذیرفته شده که هتالیان از زمره هیونگک-نو بوده‌اند. اساس این انتصاب به خبری چینی باز می‌گردد که ک. شیراتوری^۲ و ا. منشن-هلفن^۳ آن را بررسی کرده‌اند. در وی-شو (wei-shu, 102, 7a) و پی-شه (Pei-shih, 97, 9 b)، شرح درازی راجع به سرزمین سو-ته (Su-té)، و موقعیتش و یکسان‌گذاری با ین-تسای (Yen-ts'ai)، و تسخیرش توسط هیونگک-نو آمده است. این یکسان‌گذاری، که به منزله یک فرضیه عنوان شده، بار دیگر در خو-شو (Chou-shu 50, 6b/7a) تکرار می‌شود. در هر حال، این مطلب، چنانچه شیراتوری نیز نشان داده، نادرست است: سو-ته از ʃwok-d'ək و sɿuk-d'ək یعنی soydak، سغد. و از کتاب تاریخش، جملات زیرین نقل می‌شود که وی-شو آنها را، چنانچه منشن-هلفن نشان می‌دهد،^۴ از پی-شه برگرفته است:

奴 匈 是 先 世 三 已 倪 忽 王 至 國 其 有 而 王 其 殺

۱. دلایل در f 104 Aus Spātantike u. Christentum، ارائه شده است و در اینجا با استدلالهای جدیدی تقویت خواهد شد.

2. Mem. Research Departm. of Toyo Bunko 2, 98 f. 3. Byzantion 17, 225 f.

4. a. O. 228 f.

منشن- هلفن در ارتباط تنگاتنگی با شیراتوری ترجمه می‌کند:

"Previously the Hsüung-nu had killed its king and taken the country. King Hu-yi made the third generation".

در این جمله مسائل مختلف دستوری و عینی محتاج تصحیح است.

منشن- هلفن، hsien-shih را به «قبلاً» (previously) ترجمه می‌کند اما تحت‌اللفظی آن "before this" است، و در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که در این واژه چه چیزی مدنظر بوده است؟ اما این واژه یا «پیش از آنچه، قبلاً شرح داده شد» و به زبانی دیگر: «آنچه در زیر گزارش می‌شود» بوده است، یا «پیش از آنچه که شرایط موجود (شرایط موجود به زمان گزارشگر) است». منشن- هلفن، مفهوم اولی را برتر می‌داند. اما قبل از این، و حتی پس از آن هم، هیچ چیزی که در بردارنده ماده تاریخی باشد، گزارش نمی‌شود. بنابراین، تنها مفهوم دومی که ساختار نحوی نیز برله آن است، مدنظر قرار می‌گیرد. زیرا yu، نخست به معنای «داشتن»، و «در تصرف داشتن، اشغال کردن» است اما نه آن‌گونه که منشن- هلفن «برداشتن» ترجمه می‌کند. yu همراه با i در معنی «تازه، از پیش»، نشان می‌دهد که مطالب راجع به Hu-yi هو-یی، رابطه تنگاتنگی با مطالب پیشین دارد: «و آنها (هیونگ-نو) سرزمین ایشان را (سو-ته) تا زمان شاه هو-یی، از سه نسل پیشتر در تصرف داشتند».

طبق این نوشته، هو-یی، باید شاه معروفی باشد، یا فرمانروای مهمی در گذشته یا معاصر گزارشگر. در اینجا فقط شق دوم محتمل به نظر می‌آید. منشن- هلفن به این نکته، که بخش تاریخی مورد نظر در جمله ما بایستی پیش از سال ۴۷۵ نوشته شده باشد، توجه کافی مبذول کرده است.^۱ حال پاسخ به این سؤال را که اینک چه کسی شاه است، با جایگزینی به گویش- پکن جدید، در کتاب چینی کهن کارل گرن درمی‌یابیم:^۲

Hu-yi < xuət-ngiei, Hu-yai < xuət-ngai. از آنجا که هیونگ-نو نامبرده در اینجا –

حتی به نظر منشن- هلفن نیز – هپتالیان هستند، تنها می‌تواند کوگخاس (Κουγχαç) یا، چنانچه دست نوشته نام را ارائه می‌دهند:^۳ گوگخاس (Τούγχαç) بوده باشد.^۴ او حدود سال ۴۶۵ در حکم فرمانروای هون‌های کیداری^۵ ظاهر می‌شود.

1. a. O. 229.

2. O. Maenchen - Helfen, a. O. 226 Anm. 27.

3. Priskos bei Konstant. Porphyrog., de legat. 154, 6; 19.

۴. آن‌گونه که ما مشاهده می‌کنیم، پیشتر تولستوی در 230 Kultur der althoresm. Tolstow, Auf den Spuren der althoresm. عنوان کرده البته بدون استدلال زبان‌شناختی.

۵. در مورد اینان و خویشاوندیشان با هپتالی‌ها نک: 88; 74; R. Ghirshman, Les Chionites-Hephthalites

بر مبنای آگاهیهای مکرر پریسکوس^۱ Οὔννοι οἱ Κιδαῖται Κιδαῖται Οὔννοι (اُنو) کیدارتیای، کیدارتیای اونی(ها)، براستی هون بودند. این مسئله نشان دهنده آن است که نتیجه گیری شتابزده منش-هلفن، که تعبیر هیونگ-نو به سو-ته را به عنوان هپتالی و برابر نهادن هون ها با هیونگ-نو را رد می کند، درست نیست؛ و درست عکس آن صادق است. این مطلب از عناوین هپتالیان، که بر سکه هایشان نقر شده، یا در دیگر منابع محفوظ مانده تأیید می شود.

هپتالیان در ابتدا خود را هیونو (hyono)^۲ می نامند و بی شک این نام با خیون منابع عهد عتیق متأخر^۳ یکی است. آمیانوس مارسلینوس^۴ برای نخستین بار در سال ۳۵۶ از این قوم یاد می کند. طبق گزارشهای وی-شو و پی-شه، اگر از هو-یی برابر کوگخاس محدوده ۴۶۵، سه نسل به عقب محاسبه کنیم درست به زمانی که خیونان به نزد آمیانوس ظاهر می شوند، می رسیم. این قوم در آن زمان در شمال مرو^۵ ساکن بود یعنی از جانب شمال یا شمال شرقی آمده، سغد را قبلاً تسخیر کرده بود. برهه زمانی منش-هلفن^۶ برای این چیرگی - سالهای بین ۳۷۰ تا ۴۳۵ - بسیار کمتر از حد برآورد شده است.

تردیدی نیست که هیونو و نام خیونان، به هیونگ-نو چینی کهن تعلق دارد.^۷ در ضمن، ا. هانسن^۸ توانسته فرونو (φρονο) را روی سکه ای هپتالی بخواند. این اسم هم چیز دیگری جز نام هیونگ-نو، فقط کهنتر، نیست. گک. هالون^۹ و پیش از وی، سیمون^{۱۰} یادآور شده اند که -i- میانی در xiwoñ چینی کهن به -i- و -l- چینی اولیه دلالت می کند. هر دو دانشور با استناد به broñ تبتی، صورت چینی اولیه xbroñ-no را پیدا کرده اند. اما این نام هم چیزی جز فرونو یا فرونوی (φρούνοι) نیست که دیونیزیوس پریگ (Dionysios Perieg. 752) آنان را در کنار تخارها و سررها ذکر می کند. چنانچه به گفته استرابون (Strabon p. 516)، که به آپلودور ارمیتی (Apolodoros von Artemita) استناد کرده، شاههای باختر فرمانروایشان را تا μεχρι Σηρῶν xai φανῶν گستر دهند، هالون بحق در این واژه، فرونو را تشخیص داده است. از جانب دیگر، پروکوپ بروشنی هپتالیان را در حکم Ούννων εἶδος قوم اُنیخون

1. Die Stellen bei Gy. Moravcsik, Byzantinourica 2, 142 f.

2. O. Hansen bei F. Altheim, Aus Spaetantike u. Christent. 81 f.

3. R. Ghirshman, a. O. 18.

4. 19, 1 - 2.

5. R. Ghirshman, a. O. 74.

6. a. O. 231.

7. K.H.Menges, The Orient. Elements in the Vocabulary of the Oldest Russian Epos 63.

8. Bei F. Altheim, a. O. 84.

9. ZDMG. 91, 306 Anm. 1.

10. MSOS Berlin 32, Ostasiat. Stud. 172, Nr. 128.

می‌نامد. او تأکید می‌کند^۱ که اینان هیچ ارتباط و همسایگی با باقی هون‌ها ندارند؛ و اینکه هپتالیان بنابر نحوه زندگی و شمایل و آداب و رسوم نیز از برادر زادگان‌شان متفاوت هستند. با وجود این، آنها برای پروکوپ، هون، بویژه هون‌های سفید هستند. حتی هون‌های پروکوپ هم، که یوستی‌نین آنان را علیه خسرو انوشروان تحریک کرد^۲، می‌توانند تنها هپتالیان باشند.^۳ همین نام را دوباره در نزد ثوفیلاکت سیموکات می‌بینیم. او به دلیل فرار کوذا اول به سوی هپتالیان، اینان را تحت نام *Ouvvov ... Touxous*^۴ ثبت می‌کند. آنها همچنین *Συθητόν*^۵ *éwov* ... نام دارند. بدین ترتیب، این نظریه که هپتالیان نه تنها هیونگ-نو که هون نیز بودند، تأیید می‌شود.^۶

نامیدن هپتالیان به عنوان ترک، که از جانب ثوفیلاکت و با استناد به ایرانیان (3, 6 p. 124, 18 f.) مطرح شده، کلاً در ادبیات عربی بویژه آنجا که این منابع به کتاب خدای نامک ساسانی ارجاع می‌دهند، تکرار می‌شود. «الهیاطله والترک» متناوباً جانشین هم می‌شوند یا به معنای واحدی به کار می‌روند.

طبری به هنگام مرگ یزدگرد اول، برای نخستین بار از این قوم^۷ نام می‌برد و در زمان پسر یزدگرد، پیروز، این نام همیشه تکرار می‌شود. هیاطله آن قومی هستند که تخارستان را تسخیر کرده و پس از شکست پیروز تمامی خراسان را به تصرف درمی‌آورند.^۸ خبر با دو روایت از جنگ پیروز با هپتالیان ادامه می‌یابد. در خبر نخست، قوم، هیاطله و شاه آنان اخشنوار نام دارد.^۹ روایت دوم جای هر دو نام را تغییر می‌دهد. بارویی که بهرام‌گور ساخته بود، می‌بایست ترکان را از ورود به خراسان بازدارد، و بر طبق همان موافقت‌نامه، پیروز هم نمی‌بایست به سرزمین هیاطله تجاوز کند.^{۱۰} بنابراین، اینان جز ترکان کس دیگری نبودند. در قسمت دیگری در مورد اخشنوار گزارش می‌شود^{۱۱} که از جنگ رویاروی، همچنانکه شیوه جنگ ترکان فقط خدعه و مکر است، پرهیز می‌کرد. دوباره مفهوم کلی ترک، جایگزین هیاطله می‌شود.

طبری پیش از این گزارش می‌کند^{۱۲} که بهرام‌گور با «خاقان، شاه ترکان» جنگید. این رویارویی پیش از ایجاد باروی مذکور بود که ایرانیان را این سو و ترکان یا هیاطله را آن سوی بارو از هم جدا کرد. نولدکه^{۱۳} در آن پیکار، جنگ ترکان علیه هیاطله را مشاهده کرده و این

1. Pers. 1, 3. 2. Pers. 2, 1 Ende. 3. E. Stein, Hist, du Bas Empire 2, 466.

4. 4, 6p. 172, 1 f. Bonn. 5. 4, 10 p. 178, 9 f.

۶. درباره تنوفیل 3, 6p. 124, 18 f. نک: مطالب آتی.

۸. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۷۳، س ۴.

۹. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۷۴، س ۱۸ به بعد.

۱۰. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۷۸، س ۵ به بعد.

۱۱. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۷۹، س ۴ به بعد.

۱۲. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۶۳، س ۹ به بعد.

13. Uebers. 99, Anm. 1.

مطلب بحق مورد تأیید گیرشمن قرار گرفته است.^۱
برای یعقوبی هم الهیاطله و الترك یکی هستند.^۲ متناسب با آن خوارزمی^۳، خلیج و کنجینه، بازمانده هیاطله را «ترکان» می نامد.

این نتیجه به هیچ وجه دستاورد قبلی را مبنی بر اینکه هپتالیان، هیونگ-نو و هون بودند، نفی نمی کند. زیرا اینان نیز از خیلی پیشتر به منزله قومی با تبار ترکی ثابت شده اند. تنها استثنا در اینجا خبر مسعودی است که بنابر عقیده او هیاطله، سغدیانی بودند که بین بخارا و سمرقند زندگی می کردند.^۴ حتی اگر مقدسی^۵ گویش شاش را لطیفترین زبان مردمی بداند که او ایشان را هیاطله می نامد، باز هم آنان را ایرانی به حساب می آورد. آیا هپتالیان بعدها ایرانی مآب شده بوده اند؟ در واقع، می توان این تحوّل را بر مبنای اسامی هپتالی پیگیری کرد.

در آغاز، نام خود هپتالیان جای دارد: *Ḥapatala* (اهاپاتالا)، *Ḥapatla* (هپاتلا)، *Ḥpatla* (هپاتلا)، و *Ḥptala* (هپتالا) در سکه ها؛ ابدل (abdel) سریانی؛ ابدلا (*ʿAḇḏelai*) یونانی؛ افتال (eftal) پارسی میانه؛ یفتال عربی؛^۶ *yi-ta < iop-tāi* چینی.^۷ تمامی این اسامی مشتق از *yap-īt-īl*, *yap-tip* «آفریننده، عمل کننده»^۸ ترکی کهن یا به گفته بلعمی^۹ *un hommo fort* است. افزون بر این نام بخارا، بوقاراق اولوش (*buqaraq uluṣ*)، در نبشته های ارخون، ترکی است. این واژه به معنای «حکومت (سرزمین) وزرا (گاووان)» در تطابق با *gāūm yim suyōdō šayanām*^{۱۰} [وندیداد ۱، ۴] اوستایی است.^{۱۱}

1. a. O. 84. 2. 1, 184, 13-; 19-20; 1, 185, 1 und 4.

۴. مسعودی، مروج الذهب، ج دوم، ص ۱۹۵.

۳. خوارزمی، مفاتیح العلوم، ص ۱۲۰، س ۱ به بعد.

5. 335, 15 f. de Goeje; J. Fueck, Arabiya 111 f.

۶. یاقوت، ۴، ۱۰۲۳.

۷. در مورد صورتهای آغازیده با h نک: F. Altheim, *Aus Spatantike u. Christent.* 109 f. راجع به هپتال فردوسی نک: H.W. Bailey, *Transact. Philol. Soc.* 1952, 64.

۸. جزئیات در همان جا صفحات ۱۰۹، ۱۱۲.

9. 2, 128 Zotenberg 10. H. W. Bailey, *Transact. Philol. Soc.* 1945, 14.

۱۱. جزئیات در F. Altheim, a. O. 111 f. با آآوری مهمی از ا. هانس. ریچارد فرای 1953, 492 *Gnomon*, R. Frye, با تعبیر ماکه *Guwainī* کهن و ریشه شناسی *Buxārā < skrt. vihāra* مأخوذ مارکوارت را مورد توجه قرار نداده ایم، مخالفت کرده است. این یادآوری، برله ابرانشناس ما فرای سخن نمی گوید. زیرا به کمک زبان سغدی نمی تواند خواندن *Pwyr* سکه توضیح داده شود. تغییری از *Vihāra* به *Buxār* سغدی (W. B. Henning bei R. N. Frye, *Notes on the Early* *Coinage of Transoxania* 29) اثبات شدنی نیست - علی التوبه که آدمی اشتقاق بنو نیست از *farxār < vihāra* سغدی را چگونه ارزیابی کند. (Bull. soc. ling. 28, 7 f.; zuletzt Honigsmann - Maricq, *Recherches sur les Res gestae Divi Saporis* 178' vgl. Gershevitch, *A Grammar of Manichean Sogdian* 54 § 362 zu *manich soghd. br̥r*) توضیحی از فارسی نو برای ضربی از سال ۶۳۲ - ۶۳۴ جایز نیست (J. Walker, *Arab-Sasanian Coins* LXXXVI f.; 162 f) برعکس، اشتقاقی از *Buxār* سغدی ترکی کهن **bugar < Buxar* بدون اشکال است. در کنار *buqa - raq* ترکی کهن می توان *buqa < Buqar* را قرار داد. در مورد پسوند r در اسامی قبایل نک: K. H. Menges, *Byzantion* 17, 270.

حتی تردید فرای بر خواندن Tigin در روی سکه های هپتالی (R. Ghirshman, *Les Chionites-Aepthalites* 48)

حتی شاهان نیز در ابتدا اسامی ترکی داشتند. گرومبات (Grumbates)^۱، نام پادشاه خیونان، به Koβpātoς, Kouβpātoς, Crobatus^۲ تعلق دارد که برگرفته از لغت ترکی کهن qubrat (qurat-، quwrat-، «جمع شدن»^۳، quwraq «گردهمایی»^۴ است. Kātoulpoς واژه ترکی کهن qatıl-p «دورگه»^۵ است و اشاره (چنین می‌خواهیم بینگاریم) به ایرانی مآبی آتی دارد. این تحوّل در نامگذاری نیز می‌تواند اثبات شود.

دینوری خلاصه مشروحه از رمان بهرام چوین را، که قبلاً بررسی شد، ارائه می‌کند. در آنجا پیروزی بهرام بر ترکان با شکست پیروز از هیاطله مطرح می‌گردد و به عنوان موازنه‌ای بر حق از آن سخن می‌رود.^۶ این امر نشان دهنده آن است که ترکان دینوری نه ترکان غربی بلکه هپتالیان هستند.^۷ تثویلاکت سیموکات^۸ نیز از غلبه بهرام سخن می‌گوید.

پسر و جانشین خاقان این ترکان، در طبری^۹، همچنین یعقوبی^{۱۰} و فردوسی^{۱۱}، برموده (barmūda) نام دارد. برخلاف اینها نام وی در کتاب دینوری یلتگین^{۱۲} است. این نام، مطمئناً iltägin — ترکی کهن یا با پیش هشت^{۱۳} (Prothese) y-، یلتگین (yiltägin) «امیر کشور، امیر قوم» است. نولدکه عقیده داشت که این نام ساختگی است، اما این نام کاملاً با قوانین زبان ترکی جور درمی‌آید و نکته مهم این است که معنای آن با صورت اسم نخست یاد شده هماهنگی دارد.

یوستی، برموده یا پرموده را^{۱۴} به منزله paro - maoda اوستایی^{۱۵} در معنی «شادمان» تعبیر کرده که غیرقابل انکار است. اگر این نام را، چنانچه لازم است، به الفبای پهلوی برگردانیم، چنین حاصل می‌شود: 𐭯𐭥𐭥𐭥 یا با k، پایانی: 𐭯𐭥𐭥𐭥. صورت آخری می‌تواند با نگارش معیوب دوگانه ā، به منزله farmāndāk «فرمانداک» خوانده شود. از

→ Nr. 44) باد هواست. خواندن بر طبق سجع براهمی تأیید می‌گردد. حذف خاکان (xākān) از سنگنبشته پایکولی (W. B. Herzfeld, BSOS, 1952, 507 f.) فقط با تصوّرات فرای سروکار دارد. در مورد ریشه‌شناسی tigin نک به ذیل این فصل. فرای، آخر سر در تاریخ بخارا (R. N. Frye, History of Bukhara (1954), 121 note 109)، ریشه‌شناسی مرا ارائه کرده است. او به یادداشت‌های ص ۱۰۳ و ص ۱۰۴ که توضیحات محلی اسم در آنها ارائه شده است، ارجاع می‌دهد.

1. Amm. Marc, 19, 1-2.

۲. F. Altheim, *Aus Späetantike u. Christent.* 14، جزئیات در Gy. Moravcsik a. O. 2, 144.

3. J.Németh, *Koeroesi Csoma arch.* 2, 440 f.

4. Gy. Moravcsik, a. O. 2, 140; F. Altheim, a. O. 114.

۵. دینوری، ص ۸۴، س ۸.

6. R. Ghirshman, a. O. 96 f. 7. 3, 6 p. 124, 18 f.

۸. طبری تاریخ، ج یکم، ص ۹۹۳، س ۲. ۹. یعقوبی، ج یکم، ص ۱۸۹، س ۹.

۱۰. فردوسی ۶، ۶۰۴، ۲۴۳. F. Justi, *Iran. Namenb.* 243. ۱۱. دینوری ص ۸۴، س ۳.

12. A.V. Gabain, *Altuerk. Gramm.* 2 52, § 27.

13. Th. Noeldeke, *Uebers.* 272, Anm. 2.

14. Iran. Namenb. 243.

زبان سغدی، farmāndār «فرمانبر»^۱ را می‌شناسیم. فرمانداک، متضاد آن است: نه فرمانبر بلکه «فرمانده»^۲.

هم یلتگین، هم فرمانداک برای اسم فرمانروایی کاملاً با مسمی هستند. بنابراین، همین خاقان هپتالی دارای یک نام ترکی و یک نام ایرانی است. اینکه، گرایش به ایرانی مآبی در خاندان حاکم، که با Κατωλφος از آن یاد شده، کاملاً به جریان افتاده بود، اسامی فرمانروایان متأخر، مرحله پایانی این تحول را نشان می‌دهد: نیزاک (Nizāk)، میره (Mira:ā) ^۳، میرک (Mira:xa) ^۴ و بهرام ^۵ اسامی ایرانی هستند.

نام برادر یلتگین که در دینوری^۶ بغاویر، و در نه‌ایه بغزون (یک بار هم یغزون)^۷ آمده است، مکان بینایی دارد. به جای بغاویر نامفهوم، احتمال کتابت بغاتور، نام و لقبی که در اکثر زبانهای ترکی یافت می‌شود^۸، می‌رود. مورد مهم در اینجا کتابت هجای دوم است که در بهادر فارسی نو مشابه خود را دارد. این مسئله، اشتقاق هنیگ از baxtar-اوستایی و مشتقاتش را^۹ غیرممکنتر از آنچه هست می‌کند. حتی یغزون را می‌توان، اگر با نقطه‌گذاری بغزون موافق باشیم، به همان ترتیب خواند. با جایگزینی آن در الفبای پهلوی **𐭠𐭣𐭠𐭥** یا **𐭠𐭣𐭠𐭥𐭠** می‌تواند خوانده شود که با کمی تغییر **𐭠𐭣𐭠𐭥𐭠** = bayatur بغاتور به دست می‌آید.

بنابراین، باز هم نامی ترکی به دست می‌آید که این بار از ریشه ایرانی است. با اینکه نادرستی ریشه‌شناسی هنیگ ثابت شده، باز هم در اسایس چنان منشائی جای هیچ شک و شبهه‌ای نیست. همینکه اسامی همچون یزدان-آتور، مهرآدر، اورمزد-آتور، گشنسپ آدر، ورهران آتور، یا شاه-آدر را برای مقایسه به میدان آوریم، صحت آن اجتناب‌ناپذیر می‌گردد. بغ-آتور (bay-ātūr) فقط حلقه دیگری از این زنجیره است.

برادر یلتگین، همچون خود یلتگین، به اواخر سده ششم تعلق دارد. از لحاظ قدمت، هیچ استشهاد دیگری از این نام یا لقب به پای این دو نمی‌رسد. بنابراین، هپتالیان به مثابه نخستین قوم ترک، اسامی ایرانی را، چنانچه این مسئله در دیهکان پارسی میانه برابر تگین (Tigin, Tāgin) ترکی کهن معلوم خواهد شد، اخذ کرده‌اند. خاقان به‌طور همزمان دو نام

1. Gauthiot-Benveniste, Essai de gramm. Soghd. 2, 107; I. Gershevitch, *A Grammar of Manichean Sogdian* 173 § 1135.

۲. در مورد ساخت γωδ'k سغدی-بودایی: I - Gershevitch a. O. 171 § 1117 با آگاهیه‌های بیشتری.

3. R. Ghirshman, a. O. 36.

4. R. Ghirshman, a. O. 55.

5. R. Ghirshman, a. O. 58.

۶. دینوری، ص ۹۰۰، س ۶.

7. E.G. Browne. JRAS. 1900, 241.

8. K.H. Menges, *Byzantium* 21, 93 f.

9. K.H. Menges, a. O. 94.

همچنین O. Szemerényi (با نامه مورخه ۱۹۵۴/۱/۲) تردید ما را از اشتقاق هنیگ تأیید کرد.

ترکی (یلتگین) و ایرانی (فرمانداک) را با هم داشت. اما برادر او تنها نامی ایرانی داشت که از این طریق به زبانهای ترکی راه یافته است.^۱

۲

اگر پس از این دربارهٔ نهادهای هیتالیان بحث شود باید این تحول را مورد توجه قرار بدهیم. هیتالیان، برخلاف هون‌ها و ترکان شرقی، دچار از خودبیگانگی زبانی و قومی شده‌اند؛ و بار دیگر، در تشابه با این مورد، می‌بینیم که پروتو-بلغارها نیز برای ثبت زبان تُرکیشان هیچ تلاشی نکرده‌اند. آنها از همان ابتدا زبان زیردستان ایرانی خود را به کار برده‌اند.

این زبان در «بازمانده‌های زبانی هیتالی» توئیک (Tuyoq) (ترکستان شرقی)،^۲ و در سجعهای مسکوکات هیتالی، و در مُهرها^۳ یافت می‌شود. اینها تماماً در گویس ساکی^۴، بی‌شک زبان کوچگردان مهاجمی که به سال ۱۲۸-۱۲۹^۵ به حکومت یونانی خاتمه دادند، ضبط شده‌اند. آنها خیلی زود خط پیوستهٔ یونانی را، که تمامی آثار فوق با آن نوشته شده است، برگرفتند. کشف گنجینهٔ مرنجان^۶، که حدود ۳۸۵ در خاک مدفون شده است^۷، سکه‌های کوشان-ساسانی را با خط پیوستهٔ «هیتالیتی» به منصهٔ ظهور رسانده است. اینها به هیچ وجه به خیونان یا هیتالیان، یا حتی کیداره^۸، تعلق ندارد و، در واقع، منطقهٔ گسترش این نوع در بخش شمالی (درهٔ کابل، سیستان، درهٔ آمودریا، بدخشان) و جنوبی هندوکش^۹ قرار دارد. این مسکوکات، هنوز نشأت گرفته از سلسله کهن، نشان می‌دهند که فرمانروایان جدید ترک نه فقط زبان بلکه خط را نیز از ساکنان محلی اخذ کردند.

البته تنها بدین قناعت نشد. بزودی در کنار سجع هیتالی، سجوی پهلوی روی سکه‌ها پدیدار می‌شود و، سرانجام، زبان و خط عربی به منزلهٔ جزء مکمل سومی بدان اضافه می‌گردد.^{۱۰} بدین ترتیب، چند زبانگی مسلمی ثابت می‌شود.

با چنان گزینشی، گرایش به ایرانیگری که قبلاً از آن یاد کردیم، آغاز شد. گزینش زبان و

۱. در مورد ریشه‌شناسی، R.N.Frye, a. O. 134 note 178: bayatur. در اینجا هم کشیدگی هجای دوم، به حساب نیامده است. - از آنجا که xātūn برای نامیدن همسر Qayan هیتالی دیده می‌شود (oben S. 21; 220) یادآور می‌شویم که برای این واژه نیز اشتقاقی سغدی امتحان شده است؛ جزئیات در فرای (R.N.Frye, a. O. 110 note 38) بی‌شک در برابر این نظر، ردیهٔ ا.پریساک قرار دارد که کتاب چینی را به عنوان صورت کهنتر ثابت می‌کند. این ردیه را چیزی تضعیف نمی‌کند.

2. O.Hansen bei F.Altheim, a. O. 78 f.

3. R. Ghirshman, a. O. 9 f.; Archaeol. Orient. Herzfeld 102 f.

4. O.Hansen, a. O. 88.

5. Zum Zeitanatz F.Altheim, Weltgesch, Asien 2, 103 f.

6. R. Curiel, Mém. Délég. Archéol. Française en Afghanistan 14, 102 f.

7. R. Curiel, a. O. 119.

8. R. Curiel, a. O. 119 f.

9. R. Curiel, a. O. 126 f.

10. R. Ghirshman, a. O. 24.

خط این فرضیه را ایجاب می‌کند که کل دستگاه دبیری را متشکل از اهالی بومی بدانیم. چنانچه نام فرمانداک نشان می‌دهد، فعالیت و وظیفه فاتحان ترک صدور فرامین بوده است. ثبت و ضبط این فرامین تنها برای زیردستان ساکی محفوظ نگه داشته شده بود. آنچه در مکاتبات خارجی دیوانی ساسانیان و هونها آغاز به رشد کرده بود، در میان برادرزادگان هپتالی بر تمامی جوانب گسترده شده بود. دستگاه دیوانسالاری از اختیار قوم حاکم به در رفته بود؛ و حال می‌توان دریافت که چرا در میان ترکان شرقی، یلیق-تگین (Yaly-tägin)، عضوی از خاندان حاکم، با حرارت تام از خود به عنوان کاتب نبشته‌های ارخون نام می‌برد. درباره وجود نظام فتودالی تنها یک شاهد موجود است، و آن هم تا حال حتی از چشم گیرشمن پنهان مانده است. وقتی بهرام چوین پس از شکست از خسرو پرویز، از جیحون گذر کرد و با گروهی از یاران وفادارش وارد مناطق هپتالی (فی بلاد الترك) شد^۱، خاقان او را به خدمت خویش پذیرفت.^۲ او برای بهرام شهری ساخت که کاخی در مرکز آن قرار گرفته بود. بهرام و یارانش در آنجا سکنا داده شدند و در دیوانی ثبت گردیدند و عطایایی بدانها تعلق گرفت.^۳ به زبان دیگر، آنها همانند اسواران ساسانی با هزینه فرمانروا مسلح و در شهری خاص خود نشاندند؛ و در اینجاست که نامهای الاسواریه و قزوین را یادآور می‌شویم.

این خبر، چنانچه گفته شد، تنها سندی است که در دسترس داریم. آیا بدین ترتیب بهرام یکی از ترخن‌هایی (tarxan) شد که این گزارش کراراً از آنها به منزله صاحب منصبان خاقان خبر می‌دهد؟ و آیا همراهان بهرام هم تمامی یا بخشی به چنان مقامی دست یافتند؟ در این مورد هیچ گزارشی به دست نیامده است و حتی هنوز نمی‌دانیم که آیا چنان ترخنی به گونه‌ای همانند با ساسانیان ثبت و نشاندن شده بود یا نه؟ اگر سختگیرتر باشیم. هنوز مطمئن نیستیم که مأخذ دینوری، رمان بهرام چوین، شرایط ساسانی را بدون ملاحظه به هپتالی منتقل نکرده باشد. شاید بتوان عنوان کرد که هپتالیان، نظام لشکری خسرو انوشروان را تقلید کردند. حتی این امر نیز می‌تواند نوعی ایرانیگری به حساب آید. شیوه جنگی کوچگردان، که هپتالیان همانند تمام هونها از همان ابتدا از آن برخوردار بودند، می‌تواند با شیوه ایرانی جایگزین شده باشد، چنانچه به جای نحوه زندگی کوچگردی نیز، زندگی باشدگی و شهری وارد شد. این مطلب می‌تواند گفته‌های پروکوپ را روشن کند که بنابر نظر او با اینکه هپتالیان هون بودند، با تمامی خویشاوندان قومی خود در نحوه زندگی و آداب و رسوم و قیافه ظاهری^۴

۱. دینوری، ص ۹۹، س ۱۹ به بعد. ۲. دینوری، ص ۱۰۰، س ۲ به بعد.

۳. دینوری، ص ۱۰۰، س ۱۴ مقایسه کنید با: ص ۱۰۲، س ۹ به بعد.

۴. گیرشمن در نامه مورخه ۱۹۵۲/۱۱/۹ خود به من می‌نویسد: "J'ai obtenu dernièrement le moulage et la

فرق داشتند. خبر پذیرش بهرام در نزد هپتالیان با تصویر مشترکی هماهنگی دارد. برای تأیید این مطلب می‌توان دو تعبیر دیگر را ارائه کرد. یکی برداشتی دوباره از دینوری است، و دومی بر تفسیر لغوی تکیه دارد.

پس از مرگ بهرام، یاران وی سرزمین ترکان، هپتالی، را ترک می‌کنند و به دیلم^۱ می‌روند. باردیگر در آنجا، با موافقت اهالی، سکنا داده می‌شوند و برای معیشت، دهات و مزارع دریافت می‌کنند.^۲ شیوه اسکان مجدد آنها متفاوت از شیوه کاربردی هپالیان است. از ثبت آنان در جریده، عطایا، و زیستگاه شهری یعنی دقیقاً آنچه تشابهی با دیهکان و محل استقرار محصور اسواران در محدوده ساسانی داشت، خبری نیست. از اینجا می‌توان استنباط کرد که مأخذ دینوری میان تک‌تک سرزمینها تفاوت‌هایی قائل بوده، که این امر بر شناخت او از شرایط خاص بر منطقه دلالت می‌کند. اگر دینوری به هپتالیان همان شکلی را نسبت می‌دهد که در میان ساسانیان مرسوم بود، پس این تصویر می‌تواند با واقعیت هماهنگی داشته باشد. بررسی زبان شناختی نیز ما را به همین سو رهنمون می‌گردد.

سخن ما در مورد عنوان تیگین (tigin) و تگین (tägin) است. این عنوان بعداً بسیار رایج شده است. این عنوان را از زبان ترکی شرقی (نشته‌های ارخون، ایغوری، کوتازقو بیلیق Qutaδyu Bilig) همچنین از پروتو-بلغاری^۳ می‌دانند، و در میان هپتالیان نیز به آن برمی‌خوریم. دو مورد آخری از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است زیرا در هر دو می‌توان اشکال فتودالستی را شناسایی کرد، و دقیقاً تیگین، تگین به نظر می‌آید؛ و چنانچه یادآوری^۴ سزمرنی بتواند محقق گردد، به اصل دیهکان پارسی میانه باز می‌گردد.

سزمرنی در بعضی از موارد توانست اسنادی را ارائه دهد که عنوانهای ترکی به چنان منشأ پارسی میانه بازمی‌گردند. این مطلب بویژه در مورد کاپقان (qapyan) و شات (šāt) که وی آنها را به واژه پارتی کاوکاون (kāv kāvan) و خشات (xšāt) از خشیت (xšēt) بازمی‌گرداند، صدق می‌کند.^۵ به هر حال، در اینکه آیا تنها نمونه‌های پارتی بوده‌اند که نقش عمده‌ای داشتند،

→
photographie d'une intaille hephthalite conservée en Amérique. Le type ethnique est parfaitement iranien, le nom propre transcrit en caractères toklariens, est composé de deux éléments purement iraniens".

۱. دینوری، ص ۱۰۵، س ۷ به بعد. ۲. دینوری، ص ۱۰۵، س ۹ به بعد.

۳. استدلالها در: K. H. Menges, *Byzantium* 21, 100 f.

۴. در نامه مورخه ۱۹۵۳/۱۲/۱۲: «آنچه در مورد تیگین (tigin) ترکی است، فعلاً اظهار نظری نمی‌توانم بکنم. من در گذشته به دیهگان ایرانی tigin > tēkēn > tehkēn > dēhkān به معنای شاه ابالت (با شاهزاده؟) فکر می‌کردم. اما نامطمئن هستم که آیا ممکن است».

5. Bei F. Altheim, *Gesch. d. lat. Sprache* 83 f.

تردید دارم. او در مورد واژه دوم به پارسی میانه خشاث (از xšāyaθiya پارسی باستان حاصل شده) نیز گمان برده است. این صورت، که هنوز برای وی معلوم نبود، در طبری به صورت شاد سابور (šād Sābūr) ^۱ محفوظ مانده و تطابق کاملی را با لغت ترکی کهن نشان می‌دهد. سزمرنی بدون آنکه شاد (šād)، دست نشاندۀ یبغوی (yabyu) تخارستان، را در نظر گیرد، با این عقیده که خویشاوندی با صورت جنوب غربی (فرد یاد شده در طبری، شاه اصفهان است) نادر است مخالفت می‌کند. ^۲ حال، علاوه بر این تیگین / تگین بدان اضافه می‌گردد.

در بحثهای پیشین یادآور شدیم که در دمان بهرام چوین، از سکناى وی و یارانش با عنوان دیهکان یاد شده است. در توصیف سرزمین هیطال ^۳ مقدسی نیز، متناسب با دمان بهرام چوین، دقیقاً همین صورت دیهکان آمده است: «تمامی با دژهایی (حصون) پوشیده است، غالباً به صورت ویرانه، اما گاهی دیهکانی هنوز در آنها زندگی می‌کند». ^۴ بدین ترتیب، سکونت دائمی برای دوره پیش از اسلام استنباط می‌گردد. از جانب دیگر، لغت ترکی در اسم یلتگین و بعداً در سکه‌ای هپتالی به خط براهمی و هپتالی ^۵ مشاهده می‌شود.

ک. ه. منگس، که جدیداً واژه را بررسی کرده است، توانسته دو ویژگی را خاطر نشان سازد. ^۶ نخست اینکه می‌توان در میانه واژه، دو همخوان، بر طبق tākkin (تگین) تگین - گوتازقو بلق و توسط ^۷ d'ek-g'ən چینی کهن، قرارداد. دو دیگر، واکه دوم، به طوری که tigina خط براهمی و xavao-tixeivos ^۸ پروتو-بلغاری نشان می‌دهد، کشیده می‌باشد. کشیدگی واکه اثبات شده، وجود وامواژه‌ای را تأیید می‌کند که بی تردید اشتقاقی از دیهکان است. زیرا دیهکان (dēhkān, dīhkān) با تبدیل d به t از آغاز واژه ^۹ و هماهنگی واکه‌ای پیشرو به: tēhkēn, tekkēn انجامیده سپس با تغییر e به ä/ī و k به g ^{۱۰} tāggin, tiggin شده، و بعداً وامواژه اصلی با ریشه‌شناسی عامیانه‌ای تفسیر گردیده است: tāg-gin به tāg یعنی «با هم متساوی الحق بودن». ^{۱۱}

۱. طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۸۱۸ س ۸ و ۱۳. Th. Noeldeke, Uebers. 13, Anm. 1

2. A.Christensen, *L'Iran sous les Sassanides* 502.

۳. مقدسی، ص ۲۶۱، س ۴، دگوبه.

4. z.B. 275, 16 f.; vgl. 276, 12 f.; 277, 7.

۵. در مورد تعبیر نادرست فرای بالاتر سخن گفته شد 44 Nr. R.Ghirshman, *Chionites et Hephthalites*

6. a. O. 100 f.

7. K.H.Menges, a. O. 101 Anm. 1; vgl. B.Karlgren, *Gramm. Serica* Nr 919 f.; 480 x.

۸. در مورد xavao نک: توضیح قاطع K. H.Menges, a. O. 100

9. A.v. Gabain, *Altuerk. Gramm.* 54, § 36.

10. A.v. Gabain, a. O. 45, § 16.

11. A.v. Gabain, a. O. 55, § 37.

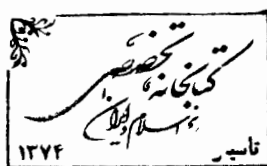
12. K.H.Menges, a. O. 101: "being equal in to the qan?", "to fix in the ground (monument slabs, standards)" یا "to set up (tents)".

در صورت صحت این اشتقاق، استنباطی برایمان تداعی می‌شود. زمان فرمانروایی یلتگین، مصادف با دهه آخر سده ششم است و سکه‌های حاوی عنوان tigin نیز، بر مبنای تاریخگذاری گیرشمن^۱، مربوط به فاصله زمانی بین سالهای ۶۳۰ و ۶۵۸ است. هر دو شاهد، یک سده کهنتر از نبشته‌های ترکی کهن هستند که کهنترین آنها به نیمه اول سده هشتم تعلق دارد. از این رو، هپتالیان می‌توانند پیش از هم واژه را، و همراه با آن تشکیلاتی را که وامواژه نشانگر آن بود، برگرفته باشند. «واژه» و «موضوع» می‌تواند در نیمه دوم سده ششم از ساسانیان بدانان منتقل شده باشد.

ذیل

وقتی سزمرنی ما را مطلع کرد (نامه مورخ ۱۹۵۴/۱/۲)، قبلاً مطالب بالا نوشته شده بود: «من فی الواقع نه به دیهکان (dēhkān) بلکه به دیه-کین (dēh-kēn) به مثابه صفت پارسی میانه با آمیزه پسوندی کامل kēn- (در اصل a-kaina-) از دیه (dēh) یا ده (deh) (مطمناً از dahyuš پارسی باستان با میان هشت (اضافه)، همچون حالت اضافه ملکی (h) ē از -ahya، فکر می‌کردم. معنا می‌تواند «متعلق به سرزمین، حاکم سرزمین» اگرچه در اصل، اسم ضروری (xšaya یا xšayaka) حذف شده، باشد. اشتقاقی از دیه یاده (که امروزه هم در معنای دوم، ده، آبادی مستعمل است) در دیهخدا (deh-Xudā) فارسی نو موجود است. دهستان، امروزه هنوز هم بخشی از تقسیمات کشوری است. امروزه نیز صفت مشابه دیهکان به معنای روستایی، دهاتی، کشاورز، دروگر، و در معنای منسوخ «زمیندار» به کار می‌رود. من فعلاً نمی‌توانم بازآزمونی کنم که آیا صفت دیهکان (dēhkān) در متون پارسی میانه مدلل است.»

پسگفتار



میهن مزدک

مزدک، در جوار مانی، دومین ملحد بزرگ عصر ساسانی، جدیداً باز هم از بابل دانسته شده است. کلیما که کتابی ویژه مزدک نگاشته است^۱، او را احتمالاً از تبار سامی و از «منطقه سمت چپ رودخانه دجله»^۲ می‌داند. چنان تأویلی با تعبیر خود ما مبنی بر تبار شمال شرقی مزدک^۳ مغایر است.

در نوشته بازمانده در نزد شهرستانی، مزدک، خدای نور بی نام خود در عالم اعلی را مقابل خسرو عالم اسفل^۴ قرار می‌دهد. از آنجا که، بنابه دلایل گاهشماری، خسرو انوشروان اولین دارنده این نام نیست^۵، ما عنوان بازمانده در نزد ابن خردادبه (40, 2 de Goeje) را یادآوری کرده‌ایم: خسرو خوارزم و نخستین شهریار اسطوره‌ای خوارزم: کیخسرو (بیرونی، آثارالباقیه ص ۳۵، س ۹، شاو). به استنباط ما، مزدک از آن رو عنوان یا نام شهریاری خوارزمی را برگزیده که او نه از محدوده شاهنشاهی ساسانی بلکه از اهالی مناطق پایینی جیحون یا سرزمین همجواری بوده است.

نِسا Nisā (زاخائو بغلط آن را نسا Nasā جایابی کرده)^۶ nisāim yim antarə mōurumča
bāxōimča اوستایی (وندیداد ۱، ۷) یا نسا یا (Nṛōaia) کهن، واقع در هیرکانی^۷ را مد نظر دارد. کلیما^۸ ظاهراً به تحریف کتابت فسا عقیده دارد. این شهر، واقع در فارس به منزله پیشگام

1. Mazdak, Prag 1957.

2. a. O. 296.

3) Altheim - Stiehl. La Nouvelle Clio 5 (1953), 368 f; Ein asiatischer Staat I (1954) 199 f.

۴. به هر حال نه «والاثرین وجود نیکی» چنانچه کلیما a. O. 161 می‌گوید.

۵. همچنین پیشنهادهای کلیما (a. O. 162 f) قابل استفاده نیستند.

6. Dazu F. Altheim, Ztschr. f. Indol. u. Iranist. 3, 41 f.; F. Altheim, Weltgeschichte Asiens I

(1947), 88 f.

7. Strabon II, p. 509.

8. a. O. 161; 162

مزدک، زرتشت^۱، ظاهر می‌شود و، بنابر حدس وی، می‌تواند سستهای گم شده‌ای هم وجود داشته باشد که خود مزدک را هم از آنجا می‌دانسته‌اند. با اینهمه، صرف نظر از بی‌اعتمادی به چنان حدسیاتی، بر طبق توضیحی ساده تمامی ترکیبات منقطع می‌گردند. بیرونی که مزدک را «مِنْ اهل نسا» می‌داند، در ص ۲۰۹، س ۱۱ و ص ۲۱۱، س ۱۱ بدون هیچ صورت دیگری صورت مژدک (Maždak) را ارائه می‌کند. اما چنین به نظر می‌آید که در دست نوشته کتابخانه عمومی استانبول ۴۶۶۷، که بعداً به دست آمد، مزدک نوشته شده بود.^۲ در عین حال، کلاً باید عنوان شود که اگر چه سه دست نوشت زاخائو جدیدتر هستند، بی‌استثنا حرکت‌گذاری شده‌اند^۳ در صورتی که در دست نوشت استانبول، نقطه‌گذاری چنان در هم است که می‌بایست از روی احتیاط از چاپ آن خودداری گردد.^۴ اما مژدک بیرونی، بی‌برو برگرد به تبار او شهادت می‌دهد، زیرا نام روز هر مزد بر مبنای گواهی بیرونی، خوارزمی الاصل، چنین است: ریمژد rymžd (آثار ۱۴، ۱۹) = rēmažd.^۵ بدین ترتیب، تبار مزدک نه فقط از شمال شرقی ایران بلکه از خوارزم یا همسایگی تنگاتنگش تأیید شده است.

پس تمامی ترکیباتی که هنوز بر صورتهای سستی نام مزدق (mazdak) و مزدیق (mozdīk) استوار هستند، حذف می‌گردند. سوای این، نامی سامی برای موبدان موبد (بیرونی، آثارالباقیه، ص ۲۰۹، س ۱۱) بسیار غیرمحمّل است. اما حتی چنانچه هر دوی این کتابتها را اصیل بینگاریم، باز هم اشتقاقهای پیشنهادی کلیما، حتی بر مبنای دیدگاه زبانشناسی سامی، کلاً پرمناقشه باقی می‌ماند.

کلیما، هم مزدق (mazdak) و هم مزدیق (mazdīk) را وجوه وصفی از صدق (sdk) می‌داند. البته زدق (zdk) در زبان سریانی عملاً مشاهده می‌شود اما هیچ یک از دو صورت فوق در ساختهای وجه وصفی قرار نمی‌گیرد. اینها می‌بایست در حالت پعل، مَزْدَقْ m^ezaddek (معلوم)، مَزْدَقْ m^ezaddak (مجهول)، در افعال مَزْدَقْ (mazdek) و مَزْدَقْ (mazdak) باشند. بنابراین، مزدیق (mazdīk) غیرقابل تصور می‌ماند و اصولاً از مَزْدَقْ (mazdak)، همچون افعال، شهادی در دست نیست. تازه، بنابر دلایل عینی جایز نیست تا برای مزدک، تباری مسیحی-سریانی ادعا کنیم. با اینهمه، هرچند زبان بابلی-یهودی، وجه وصفی پلنه (plene) نوشته شده افعال مصدوق (msdyk)^۶ را دارد، اما کتابت مزدیق (mazdīk) گواهی نشده است.

1. The Noeldeke, *Geschichte der Perser und Araber* (1879) 456 f.

2. J. Fueck in: *Documenta islamica inedita* (1952) 79 f.

3. E. Sachau in den Proleg. s. Ausgabe LIV f.

4. J. Fueck, a. O. 69 f.

5. H.H.Schaeder, Abh. Goett. Akad. Wiss. 3., 10, 32 Anm 3.

6. O.Klima, a. O. 178 f., Anm. 31.

عین همین مسئله در مورد مصدق (muṣaddiq) و مصدق (muṣdiq) عربی صادق است. کلیما به ^۱مصَدَق (maṣdaq) و مصدق (miṣdaq) گمان می‌برد. اما ساخته‌های مفعول، اسم مکان و زمان هستند، از این رو برای اسامی خاص اشخاص بسختی به کار می‌روند.^۲ مفعول و، برای برای آنکه به غائله خاتمه دهیم، مفعیل بنابر دلایل صوری، حذف می‌شوند. به هیچ روی امکان دستیابی به مزدق (mazdaq) و مزدیق (mazdiq) وجود ندارد. بهتر آن است که از تلاش کلیما^۳ در پیش کشیدن کتابت مرزق (mrzyk) و تفسیر آن چشم‌پوشی کنیم.

خسرو انوشروان^۴

۱

چنانچه مدلل شد، ضربه نهایی را بر پیکر جنبش مزدک پسر کواذ اول، خسرو انوشروان، وارد کرد. با وجود این، همو بود که از زمان جلوس بر تخت (خسرو انوشروان ۵۳۱-۵۷۸)، آنچه را مخالف منفورش آغاز کرده بود، ادامه داد. سرآغاز ورود فلسفه یونانی، که فروریوس آن را تدارک دیده بود، می‌بایست توسعه و تعمیق یابد، که در عین حال برای یک بار دیگر نقشی ممتاز نصیب فروریوس می‌کرد.

آگائاس^۵ تصویری از علاقه پورساسان به فلسفه طراحی کرده است که با وجود لحن تند و خصمانه‌اش، قابل استفاده است. پرستندگان انوشروان - ایرانیان، و نیز رومیان - وی را داننده کاملی نه فقط در فلسفه ارسطو بلکه در فلسفه افلاطون می‌دانند. نه تیمائوس (Timaios)، نه فایدون (Phaidon)، یا گورگیاس، یا حتی پارمنیدس برایش ناشناس نبوده‌اند. آگائاس اظهار شک می‌کند و بر ضد تعبیر کسانی که این بربر را «فرزانه کامل می‌نامند، و تقریباً بالاتر از تمامی کسانی که زمانی یا جایی فلسفه بافی کرده‌اند، می‌دانند، گویی که او هر هنر و برهان علمی و علّتی را که مشائیان درباره معلّم اول ادعا می‌کنند، می‌شناخته است»، جبهه‌گیری می‌کند.

آنچه در اینجا با آن روبه‌رو هستیم ادعای انوشروان است، اما اینکه وی درست عمل کرده یا نه برایمان جالب نیست. ولی باید اعتراف کرد که این ادّعا کاملاً بی‌اساس نبوده است. اما انوشروان، فیلسوفان نوافلاطونی رانده شده از روم را پناه داد و در آن هنگام که آنها دلسردانه از وی روی گرداندند، باعث عدم مجازات آنان در میهنشان گردید، عمل بزرگوارانه‌ای که

1. a. O. 179, Anm. 31.

2. O. Klima faelschlich "Wahrmond".

3. a. O. 167 f.

۴. این مقاله از صفحات ۸۵ - ۹۴ کتاب زیرین ترجمه شده است.

F. Altheim, *Geschichte der Hunnen*², dritter Band. Walter De Gruyter Berlin 1975.

5. 2, 28 - 31.

بی‌شک برای یک شاه بزرگ آسیایی عملی غیرعادی بود.^۱ اورانیوس سوری نقش مهمی در دربار انوشروان داشت. شاه بدو اجازه داد، چنانچه نشان داده خواهد شد، با مغان مناظره کند. آگاثیاس، در اینجا نیز کینه‌توزانه، اورانیوس را نیرنگ باز می‌نامد، در حالی که دیگران را به منزله ἀειδίσιμος ἄνθρωπος یعنی افرادی آگاه به شرایط عربی واجد صلاحیت می‌دانست (FGrHist. 675 I1).

شاه شخصاً به عنوان بحث‌کننده اصلی در چنان مناظره‌هایی شرکت می‌کرد. این مسئله را نوشته یکی از نوافلاطونیانی که در دربار ایران اقامت داشت، نشان می‌دهد. ترجمه لاتین حل آن مسائلی که خسرو شاه ایران درباره آنها تردیدهایی داشت^۲ از پریسکیانوس لیدوس موجود است. در این پرسشها، شکاکیت به مثابه نگرش فلسفی از جانبی، و اشتیاق وافر به دانستن در طرف دیگر مقابل هم قرار می‌گیرند. جالب اینجاست که تاکنون به وجود گزارشی مشروح از یکی از این مناظره‌ها توجهی نشده است. این مباحثه در رویداد نامه بارهبرئوس (ابن عبری Barhebraeus chron, eccl. 3, 89, 5 f. Abbeloos - Lamy)^۳ که به نوبه خود به یک تاریخ مفقود کلیسای نسطوری بازمی‌گردد، قرار دارد.

شرکت‌کننده دوم جاثلیقی نسطوری به نام ابا (Abba) بود. بارهبرئوس در مورد وی چنین گزارش می‌کند: «در ابتدا مجوس بود که بعداً مؤمن و غسل تعمید داده شد. او به نصیبین رفت و در آنجا نوشتن سریانی یاد گرفت. در تواریخ کلیسای نسطوریان به صورت مکتوبی مشاهده کرده‌ام که این ابا، پس از آنکه نوشتن سریانی آموخته بود، ولع داشت تا زبان یونانی یاد گیرد. او به اِدِسا (الرها) رفت و شاگرد مردی یعقوبی به نام توماس، که به اندازه کافی یونانی می‌دانست، شد. ابا، با توماس به اسکندریه رفت و زمانی که توماس کتابهایی را از یونانی به سریانی ترجمه می‌کرد جزو همراهان او بود». بارهبرئوس در خاتمه این مشکل را مطرح می‌کند که آیا استاد و یار ابا، با توماس هرقلی^۴ یکی بوده است؟ و با دلایل گاهشماری این حدس را، بحق، مردود می‌داند.

گزارش چنین ادامه می‌یابد (ص ۹۱، س ۷) که این جاثلیق ابا را، «خسرو انوشروان، شاه فرزانه» (همان صفتی به کار برده می‌شود که آگاثیاس نیز آن را می‌شناسد اما با آن می‌ستیزد) فراخواند و با او راجع به دین بحث کرد. خسرو به او گفت: برایم بشمار، چندین قوم، مریم را مادر خدا می‌دانند و کوریلوس (Kyrillos) را قبول دارند (تعالیم او). و چه تعداد آنها

1. Agathias 2, 31.

2. Ed. I. Bywater, Suppl. Arist. I, 2, 39 f.

۳. بعضی از نادرستیهای ترجمه متن لاتینی، که توسط ناشران متن سریانی نادیده گرفته شده است، بی‌سروصدا تصحیح شده‌اند.

4. A. Baumstark, *Geschichte der syrischen Literatur* (1922) 188 f.

هستند که مادر خدای بودن او را نمی‌پذیرند و نسطوریوس (Nestorios) را قبول دارند؛ و جاثلیق از آنجا که نمی‌توانست دروغ گوید، ساکت ماند زیرا انباشته از حقیقت بود. با اینهمه، وقتی ملزم به پاسخ شد، گفت: تمامی اقوام مسیحی، آن کلام (مادر خدا) را بر زبان می‌آورند و کوریوس را قبول دارند، تنها ما (مریم) را (چنان) نمی‌دانیم و به نسطوریوس معتقدیم. بعداً شاه وی را خطاب قرار داده و گفت: بنابراین، همه دروغ می‌گویند و تنها شما از حقیقت برخوردارید؟ در واقع، شما فاصله‌ی بعیدی در اعتقاد و رفتارتان با مسیحیان دارید. کجا شنیده شده است که به جاثلیق و خلیفه‌ای (Bischof) زنی تعلّق گیرد تا با او زندگی کند، همچون شما؟ یا چنانچه، پس از مرگ زن یک روحانی، او زنی دیگر، بعد یکی دیگر، باز هم یکی را به همسری اختیار کند، آن گونه که روحانیون شما انجام می‌دهند؟ جاثلیق پاسخ داد: ما، در واقع، برای آنکه اقوام مریم پایان نیافته است، او را مادر خدا نمی‌دانیم. اما آنچه مربوط به پرسش زنان است، نگاه کنید، من هیچ زنی، اگرچه زمانی یکی داشتم، ندارم. آنها که پیش از من بودند، چنین اذنی را از رسول خدا دریافت کرده‌اند که می‌فرماید: بهتر است، زنی اختیار کنید تا از شهوت آتش نگیرید؛ و روحانیونی که زنان بسیاری، اما یکی پس از دیگری اختیار می‌کنند، در عین حال، به پولس استناد می‌کنند که گفته است: هر کشیشی باید شوهر یک زن باشد، یعنی: دو تایی را با هم نمی‌تواند داشته باشد. اما یکی پس از دیگری منع نشده است! شاه در جواب گفت: تمامی این دلایل پوچ هستند. پولس بدین معنی می‌گوید که او رسولی نه از جانب مردمان و نه حتی انسانی بلکه عیسی مسیح است. همچنین، نیاکان ما، مغان، اگر آگاهی نمی‌داشتند که خدایی از باکره‌ای در بیت‌الحم متولّد شده، از خاور به سوی او نمی‌شتافتند تا او را ستایش کنند و هدایایی برایش نمی‌بردند. و رسول، آن (کلام) را که بهتر است زنی اختیار کنید، برای فرزندان زمینی که شهوت تن بدانان فشار می‌آورد، گفته است. آنکه در جایگاه رسول قرار دارد، به دلیل عشق به خدا به هیچ روی برازنده‌اش نیست در اشتیاق همخوابگی بسوزد.^۱ و (آنچه) راجع (به آن کلام است): هر کشیشی باید شوهر یک زن باشد^۲، اگر حتی زمینیان را مجاز کرده بود که دو زن با هم به مرد واحدی تعلّق داشته باشند، شاید قابل قبول می‌نمود، اما کشیشان را از آن منع کرده است. از این رو، ای جاثلیق ابا، به تو توصیه می‌کنم تا از این طریقت بازگردی و به آغوش دیگر اقوام مسیحی بروی که این، باعث احترام تو در نزد ما و آنان می‌شود.

گزارش میکائیل سیروس^۳ (ترجمه 399, 2; 366 r. II f. syr.) کوتاه اما در تطابق با

۱. در مورد w- ماقبل نفی، نک: Th. Noeldeke, Kurzgef. syr. Gramm² 266 § 339.

۲. بخوانید: gabrā.

جوهر مطالب^۱ بارهبرئوس است. بنابر نظر او خسرو انوشروان «که تمامی کتب فیلسوفان را مطالعه کرده و تمامی ادیان را آزموده بود، تعلیمات مسیحیان را ستود. و هنگامی که او نسطوریان و ارتدکس‌ها را گردآورد، جاثلیق نسطوریان شروع کرد و بسیار سخن گفت. اما بزرگ ارتدکس‌ها، خلیفه احودمه^۲، به جاثلیق پاسخ گفت. خسرو، پس از آنکه آموزه ارتدکس‌ها را هم شنیده بود، مورد پسندش واقع شد و گفت: حقیقت، این است و نسطوریوس را تحقیر کرد».

پیش از این، در زمان کواذاول، شمعون از بیت ارشام (Šem'on von Bēṭ Aršām)، تک سرشتی فعال و مخالف سرسخت نسطوریان، بر آن شده بود تا شالوده چنان جلسات مناظره‌ای را پی افکند. شمعون مردی معتقد به حفاظت کتبی بود. او از یونانیان، ارمنیان، و سریانیانی که آنها را از نسطوریان رویگردان کرده بود، شهادت نامه‌هایی اخذ کرد. آنها توسط مهر شاهی تأیید و به عنوان اعتراف نامه^۳ در تقریپ گذاشته شدند. (Barhebraeus, eccl. 3, 85, II f.). اکنون، در زمان خسرو، نیز شمعون به همان گونه عمل کرد. هفت سال آزرگار در سفر، اعتراف نامه‌های مسیحی تمامی کشورها را جمع کرد و آنها را به زبان خودشان، توسط اسقفها به رشته تحریر درآورد، و با مهری سربی به تأیید شاهان آنها رسانید. (ترجمه Michael Syrus 264 I. Z. 9 f. syr; 2, 167) برای جلوگیری از انهدام این اسناد، آنها در پرده‌های بزرگی ضبط و به وسیله روکش ویژه‌ای حفاظت شدند. (264, I, Z. 3f. syr) ادعای انوشروان، در عدم اعتقاد به مادر خدا که فقط مختص نسطوریان بود، با چنان پرونده‌هایی ثابت می‌شد. رویداد نویس ما بعداً می‌افزاید که به سبب اقدامات شمعون، برای ایرانیان غیر ممکن بوده است به تعلیم نسطوریان گوش فرادهند.

تنظیم این اعتراف نامه‌های مسیحی که «در سرزمین ایرانیان نگهداری می‌شد» پیش در آمد اثری پندارشناسی (doxographisch) را تشکیل داد که به فیلسوفان یونانی اهدا شد. حتی این مجموعه عقاید نیز در خدمت جلسات مناظره و مباحثه‌ای بود که در پیشگاه شاه انجام می‌شد. مورد نظر ما ترجمه تاریخ فلسفه فروریوس (φιλόσοφος ἱστορία) است. پیشبایسته‌هایی که بدانها متکی بود، باید در قسمت بعدی ارائه شود.

3. Michael Syrus

۱. رویداد نامه Chronik von Se'ert 2. 147, 4 f. und 2, 160, 10 f. دلیلی برای نفرت آشکار خسرو از مار آبا Mār Ābba به دست می‌دهد (زیرا او با جاثلیق 161.3 مدنظر است).

2. Ahudemme

۳. Brockelmann. Lexic. Syriac². 274 I نک: ktābēd - tylwy بخش دوم، نامشخص است.

رویدادنامهٔ سرعت (Seert 2, 147, I) در مورد خسرو انوشروان چنین اظهار نظر می‌کند: «او فلسفه را به طور جامع می‌دانست و می‌گویند که او فلسفه را از مار برسوما (Mār Baršaumā)، اسقف کردا (kardā)، بدان زمان که خسرو در آنجا به سر می‌برد، و از پاولوس، فیلسوف ایرانی که پس از آنکه از واگذاری مطران پارس به وی امتناع کردند مسیحیت را انکار کرد، آموخته بود. بزودی، در ارتباط با مسئله‌ای دیگر، معلم دوم شاه را مشاهده خواهیم کرد.

به عقیدهٔ آگائاس نوشته‌های یونانی (چنانچه فحوای کلام نشان می‌دهد، نوشته‌های فلسفی مدنظر بودند) را برای انوشروان به وسیلهٔ فرد ناشناسی (v'tiō tov) به پارسی برگرداندند. تاریخنگار، که از این ترجمه برآشفته است، چنین عنوان می‌کند: چگونه زبانی فقیر و خشک و روستایی توانایی بازتاب ظرایف زبان اصلی و سبک طبیعی (ἐλευθέριον) آن را دارد؟ بنابر فحوای کلام، بایستی مورد نظر وی ترجمه‌های سریانی باشد، که تجربهٔ درازمدتی در آنجا قابل مشاهده است. خسرو انوشروان بدشواری می‌تواند زبان سریانی را فراگرفته باشد. اما شواهدی در دست است که از سریانی به پارسی میانه ترجمه می‌کردند (Chronik von Seert 2, 328, 11 f). معنا Ma'nā، مطران پارسی (ایران)، به دلیل این ویژگی ستودنی به یزدگرد اول (۳۹۹ - ۴۲۰) معرفی شد.^۱ عین همین مورد را در فعالیت پاولوس ایرانی در نزد شاه نیز می‌توان دید. برتری او نه تنها در تغییر آیین بلکه در این واقعیت بود که علاوه بر علوم کلیسایی در فلسفهٔ یونانی نیز تبحر داشت. از این رو، توانست خود را به آمال انوشروان نزدیک گرداند، و رویدادنویس ما، بارهبرئوس (chron. eccl. 3. 97, 17 f)، از نوشته‌های پاولوس، مقدمه‌ای (εἰσαγωγή) شایان حیرت بر منطق را نام می‌برد. این کتاب، برخلاف آنچه تا به حال ذکر شد، بازمانده است.

ج. لند^۲ این مقدمه بر منطق را در جلد چهارم Anecdota Syrica خود چاپ کرده است.^۳ این مقدمه، با پیشگفتاری که برای شخص انوشروان نگاشته شده، از یک نسطوری است که خود را در ذیل نوشته «پاولوس ایرانی از دیرشهر (dyryšr [Dēr - i Šahr])» می‌نامد. زندگی این مرد، که بر مبنای خبری ناموثق در اواخر عمر زرتشتی شد (Barhebraeus, chron. eccl. 3, 97, 20)، توجه دانشمندان^۴ و مرکاتی^۵ فراموش نشدنی را برانگیخته است. اطلاعات این

۱. توضیحات بیشتری در چاپ شری: 2 Anm 325 Scheri Ausgabe.

2. J. P. N. Land

3. a. O. 1 - 32 syr.

4. Per la vita e gli scritti die Paolo il Persiano (1899).

5. Vgl. F. Altheim, *Literatur und Gesellsch.* 2 (1950), 236 Anm II; Altheim - Stiehl, *Philologia sacra* 19, Anm. I.

نوشته برگرفته از کتابهای منطق ارسطو و *Ἐἰσαγωγή*^۱ فروریوس است. پاولوس خطاب به شاه چنین می‌گوید: «فلسفه که علم حقیقی تمام اشیا است، در وجود شماس است و از این فلسفه که در وجود شماس است، ارمغانی به شما اهدا می‌کنم».^۲ سپس ثمرات فلسفه را چنین برمی‌شمرد: «شفابخشی و نیرومندی و قدرت و سروری و فرمانروایی و پادشاهی و صلح و صلابت رأی و قانون». بنابر حکمت افلاطونی، فیلسوف و دولتمرد به هم وابسته‌اند. باردیگر می‌توان به مفهوم ادعای انوشروان پی برد. سخنان آگاثیاس بسختی می‌تواند اغراق آمیز بوده باشد.

در موارد جز این نیز مقدمه پاولوس با گزارش آگاثیاس به آسانی همخوانی دارد. بر طبق گزارش آگاثیاس، اورانیوس، فیلسوف شاهی، چون شکاکان رفتار می‌کرد. او در همان طرح اولیه سؤالات مخالفت می‌کرد یا بیش از آنکه پاسخی دهد، علل آنها را جویا می‌شد. او نمی‌خواست که بحث سیر عادی خود را طی کند بلکه آنچه را واضح بود، مختل می‌کرد و مانع کشف حقیقت می‌شد. بدین ترتیب، او با ممانعت از حکمت، از شکاکینی همچون پیرون (Pyrrhon) و سکستون امپیریکوس (Sextus Empiricus) پیروی می‌کرد. انوشروان به این فیلسوف محبوبش اجازه می‌داد تا با مغان دربارهٔ مباحثی نظیر «مبدأ جهان فیزیکی یا کیهان برای ابد دوام خواهد یافت، یا بایستی یک اصل یگانه نخستینی برای تمامی اشیاء مفروض باشد» به مناظره پردازد. دقیقاً می‌توان به جای این، قطعه‌ای از مقدمه پاولوس را قرار داد:^۳ «مردمانی یافت می‌شوند که با هم مجادله می‌کنند و همدیگر را متقابلاً رد می‌کنند». وی در ابتدا به اختلاف آرای آنان در مورد صورت ذهن پروردگار می‌پردازد و سپس چنین ادامه می‌دهد: «کسانی می‌گویند که جهان و هر آنچه در آن هست، خلق شده؛ کسان دیگری حکم می‌کنند که کل اشیاء خلق نشده، و بعضیها می‌گویند که جهان از هیچ خلق شده و کسانی وجود دارند که ادعا می‌کنند (خداوند) آنها را از هیولای نخستین خلق کرده است و کسانی نیز هستند که می‌گویند، جهان بدون آغاز است و همچنین ابدالدهر بی‌انتهای باقی خواهد ماند؛ دیگری هم هستند که تعالیم دیگری دارند».^۴ این مطالب عین همان مسائلی است که اورانیوس با مغان به بحث می‌گذاشت، اما همراه با همان شکاکینی که در رفتارش نیز بازتاب می‌یافت.

قطعه دیگری که نباید فراموش شود مربوط به بخشی از مقدمه ترجمه ابن مقفع از کتاب کلیله و دمنه است. در اینجا برزویه، پزشک نامی که کتاب را از هندوستان آورده و به پارسی

1. J.P.N. Land, a. O. 4, 102; 104 f.

۲. در مورد مفرد نک: J.P.N. Land, a. O. 4, I (Uebers.) Anm 1.

3) J.P.N. Land, a. O. 2, 9 f. syr.

۴. به جای bārōyā سطر ۱۴ و ۱۵، باید d - bārōyā خوانده شود (با اشاره بروکلان).

میان ترجمه کرده بود، سخن می‌گوید.^۱ «و همت و نهمت بطلب دین مصروف گردانید و الحق راه آن دراز و بی‌پایان یافتم سراسر مخاوف و مضایق، آنگاه نه راه بر معین و نه سالار پیدا و در کتب طب اشارتی هم دیده نیامد که بدان استدلالی دست دادی و یا بقوت آن از بند حیرت خلاصی ممکن گشتی، و خلاف میان اصحاب ملتها هر چه ظاهرتر بعضی بطریق ارث دست در شاخی ضعیف زده و طایفه‌ای از جهت متابعت پادشاهان و بیم جان پای بر رکن لرزان نهاده و جماعتی برای حطام دنیا و رفعت منزلت میان مردمان دل در پشتیبان پوده بسته و تکیه بر استخوانهای پوسیده کرده و اختلاف میان ایشان در معرفت خالق و ابتدای خلق و انتهای کار بی‌نهایت و رای هر یک برین مقرر که من مصیبت و خصم مخطی. با این فکر در بیابان تردد و حیرت یکچندی بگشتم و از فراز و نشیب آن لختی پوئید البته سوی مقصد پی بیرون نتوانستم برد و نه بر سمت راست و راه حق دلیلی نشان یافتم، بضرورت عزیمت مصمم گشت بر آنچه علمای هر صنف را بینم و از اصول و فروع معتقد ایشان استکشافی کنم و بکوشم تا یقین صادق پای جای دل‌پذیر بدست آرم. این اجتهاد هم بجان آوردم و شرایط بحث اندران تقدیم نمود و هر طایفه‌ای را دیدم که در ترجیح دین و تفضیل مذهب خویش سخنی می‌گفتند و گرد تقبیح ملت خصم و نفی مخالفان می‌گشتند بهیچ تأویل درد خویش را درمان نیافتم و روشن شد که پای سخن ایشان بر هوا بود و هیچ چیز نگشاد که ضمیر اهل خرد آن را قبول کرد».

تمامی شواهد ارائه شده حاکی از این است که هیچ‌کس نمی‌توانست حکمی قطعی درباره مسائل موضوعات جهان آخرت به دست دهد. زیرا عقاید تک‌تک طریقتها و رهبرانشان مغایر یکدیگر بود. در تقابل قراردادن مسائل متضاد روشی است که چنان شکاکیتی همه‌جا به وسیله آن پایه‌گذاری می‌شود. اما شگفتا که در هیچ‌جا نامهایی مشخص یا نشانه‌ای، خواه تعالیم یا مبلغان آنها، ذکر نشده است؛ و با وجود این، خسرو انوشروان پادشاهی بود «که تمامی کتب فیلسوفان را مطالعه کرده بود» (نقل از میکائیل سیروس Michael Syrus). در اینجا کتابی به کار می‌آید که به صورت پندار شناسانه‌ای (doxographisch) چنان مطالبی را شرح دهد و اطلاعات لازمه را با عبارات مختصری در دسترس‌مان گذارد. در جایی دیگر نشان داده‌ایم^۲ که این وظیفه با ترجمه چنین کتابی به تحقق پیوسته است: تاریخ فلسفه فروریوس؛ که یونانی آن از بین رفته و امروزه ترجمه عربی آن موجود است. بندهایی چند از این کتاب در نزد

۱. P. 33 f. Cheikho. با برزویه پزشک مخصوص شاهی که در 152, 7; 149, 7; Chronik von Seert به صورت بیرون (bīrūn)، نسخه بدل بیرویه (bīrōē) پدیدار می‌گردد، مدنظر است.

2) Altheim - Stiehl, *Porphyrios und Empedokles* (1954) 7 f.

ابوالوفاء المبشر بن فاتیك^۱ و خلاصه‌ای از کل کتاب در الملل و النحل شهرستانی محفوظ مانده است. متن عربی به ترجمه سریانی بازمی‌گردد که تنها کتاب چهارم آن به وسیله مؤلف الفهرست مشاهده شده است (253, 18 Fluegel). کتاب می‌تواند در زمان انوشروان تهیه شده باشد و جزو کتبی که برای شاه تنظیم شده و متعلق به او بوده باشد. فقط اینکه آن همانند با کتاب پاولوس ایرانی است، یعنی کتاب نه به زبان پهلوی بلکه به سریانی ترجمه شده است. اما کسانی بودند که هر دو زبان را بخوبی می‌دانستند (Barhebraeus, Chron, eccl. 3, 27, 6 f) و مترجمان در دربار در دسترس بودند (همان ج سوم، ص ۶۵، س ۸).

حال می‌توان اضافه کرد که شهرستانی آنجا که از مسائل فیلسوفان کهن (غیراسلامی) و از محدودیت آنها به روح و طبیعت سخن می‌گوید، بر تنوع بیش از اندازه آرای آنان تأکید می‌کند. (251, 13 f Cuerton). اینک می‌بایست مسائلی را که پیشتر مشخص شدند، تکمیل کنیم. با مروری بر آنها می‌بینیم که موضوع و نوع مسائل مطروحه با هم مطابقت دارد. زیرا فروریوس هم از خالق، حدوث عالم، نوع و تعداد مخلوقات نخستین، همچنین پایان اشیا و زمان آنها سخن می‌گوید. اینها، همان مسائلی است که در سخنان پاولوس ایرانی و اورانیوس یا برزویه نیز می‌بینیم.

۳

سیاست دینی ساسانی نیز می‌بایست تغییر کند. ایذاء و اذیت بندرت روی می‌داد بویژه در منطقه پرمنازع مرزی ارمنستان. وگرنه اینک شکاکیت و رواداری بر صحنه حاکم بود. پیمان صلح سال ۵۶۱، آزادی مراسم دینی مسیحیان را در محدوده شاهنشاهی ساسانی تضمین کرد.^۲ پس از آن، حکم مرزبان (2, 166 1 ترجمه; Michael Syrus 262 I. Z. 37 f. syr) و فرمان شاهانه (2, 167 ترجمه; 263r. Z. 41f. syr) میانجی منازعات فی مابین فرق مسیحی گردید. حتی پیشتر همسر کواد اول، مادر خسرو انوشروان، نمازخانه‌ای بر بالای دیر trml (طرمل) ساخته بود. او جنزده شده و راهب این دیر او را درمان کرده بود. (Zachar. Rhetor 98, 19 f. Brooks). این عمل چنانچه موکداً تصریح می‌گردد، مخفیانه صورت گرفت (همان، ۹۹، ۶). در زمان جانشین وی دیگر سخنی از اختفا در میان نبود. جاثلیق یوسف، پزشک مخصوص انوشروان، در پیشگاه شاه پشت سر موبدان موبد می‌نشست.

1. F. Rosenthal: in: *Orientalia* 6, 21 f.

2. E. Stein, *Hist. du Bas - Empire* 2, 520; T. Andrae, *Les origines de l'islamisme et le christianisme* (franz. Uebers. 1955) 33 f.

انوشروان نسطوریان و اردکس‌ها را با هم به مباحثه و امی داشت یا شخصاً، چنانچه نشان داده شد، با جاثلیق مناظره می‌کرد. هم از زمان خسرو انوشروان و هم خسرو دوم، از گسترش مسیحیت در امپراتوری ساسانی گزارش می‌شود (Michael Syrus 366 r. 19 f. syr. ; 2, 33 f Ueber; 388 mittl. 6 f. syr; 2, 372 Uebers; Barhebraeus, chron. Syr. 92, 24 f Bedjan) وقتی خسرو پرویز با مریم، دختر ماوریکیوس (Maurikios)، ازدواج کرد فرمان داد کلیساهایی برای مادر خدا، رسول، و سرگیوس شهید بنا کنند. (Michael Syrus 387 mittl. 21f. syr. ; 2, 372 Uebers; Barhebraeus, chron. Syr. 92, 23; hist. dyn. 156, 9f.) همچنین از هدایایی که خسرو پرویز به خاطر سرگیوس به رصافه (Ruṣāfa) وقف کرد، آگاهی^۱: مسیحیانی را هم که در خدمت او بودند می‌شناسیم (Chronik von Seert 2, 524, 3f).

روحانیت زرتشتی هرگز نتوانست موقعیت پیشین خود را بازیابد^۲، اگرچه موبدی زرتشتی به فاصله کوتاهی پیش از مرگ یزدگرد سوم اظهار کرد که دین و پادشاهی فقط با هم می‌توانند پایدار بمانند (طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۲۸۷۴، س ۸ به بعد). با اینهمه، در زمان پادشاهی خسرو پرویز، مضامین نمادین خورشید و کیهان دوباره معمول می‌شود، به طوری که گنبد سرسرای کاخ گنجگک، فرمانروای بر تخت جلوس کرده را در احاطه خورشید، ماه، و ستارگان^۳ می‌نمایاند؛ و شرح بازمانده تخت طاق‌دیس، اهمیت قاطع نمادهای کیهانی را ثابت می‌کند.^۴ همچنین خسرو، خود را سوار بر گردونه خورشید، در حال عروج به آسمان^۵ و بر تختی که به وسیله حیوانات بالدار کشیده می‌شد^۶، به تصویر می‌کشاند. بلاذوری (بولا، ص ۲۶۶، س ۷)، خبر از سوگند رستم، آخرین سپهسالار کشور، به خورشید و ماه دارد.

گرایش به نمادهای نجومی، فرضیه رواج اعتقاد نجومی و کواکب را تشدید می‌کند. نفوذ اخترشناسی در سرزمین کلدانیان هرگز از میان نرفته بود، و در عهد آخرین شاهان ساسانی به صورتی غالب و فراگیر پدیدار گردید (Chronik von Seert 2, 465, 6 f)؛ و این نفوذ به

1. P. Peeters in: *Analecta Bolland.* 65 (1947) 5f.

2. Altheim - Stiehl, *Ein asiat. Staat I*, 202; A. Christensen, *L'Iran sous les Sassanides* 2 425.

3. H.P.L'Orange, *studies on the Cosmic Kingship in the Ancient World* 181 f.; A. Boethius, *The Golden House of Nero* (1960) 119 f.

4. Ph. Adermann in: *A Survey of Persian Art I*, 775 f.

5. H.P.L'Orange, a. O. 37 f.; vgl. Ta'elibi 699 f. Zotenberg; A. Christensen, *L'Iran sous les Sassanides* 2 466 f.

6. H.P.L'Orange, a. O. 64 f.; 72 f.

اندازه‌ای بود که خسرو پرویز را، همان‌گونه که در جایی دیگر نشان دادیم، وادار به قتل^۱ وفادارترین خدمتگزاران خود کرد. علاوه بر این، اخترشماران در زمان این شاه همچنان به کار خود مشغول بودند (طبری، تاریخ، ج یکم، ص ۱۰۰۹، س ۱۷ به بعد؛ ص ۱۰۵۲، س ۹ به بعد؛ ص ۲۲۵۲، س ۲ به بعد) و وی بر خود می‌نازید که از صنف آنان بخوبی نگهداری کرده، به خود برکشیده و مواجب نیکو پرداخته است (طبری، ص ۱۰۱۲، س ۱ به بعد). طالع و یمن نیز در کنار سرنوشت باوری شدید، همچنان نقش خودشان را بازی می‌کردند.^۲ یزدگرد سوم در خواب با حضرت محمد (ص) سخن گفت و پرسید که ایشان تا چه مدت بر ایرانیان حکومت خواهند کرد (طبری، همان، ص ۲۶۸۱، س ۵ به بعد). در خاتمه، اظهارات این آخرین شاه ساسانی را می‌آوریم (همان، ص ۲۲۵۱، س ۱۳ به بعد): «نگاه کن، ماهی آب را گل آلود کرده و شترمرغان^۳ نکوشده و گل رونق گرفته و میزان باعتدال آمده و بهرام برفته».^۴ این سخن نمایانگر واپسین لحظات امپراتوری بود که از مرگ خود چنین خبر می‌داد.

1. Altheim - Stiehl, *Ein asiat. Staat* I, 146 f.

2. The. Noeldeke, Uebers. 367 Anm. 2.

3. A. Fischer, *Arab. Chrestomathie* ⁵ 137 unter an - na'aim

۴. به لحاظ لغوی ورثرغه *vrōθrōra* «پیروزی»، P.Thieme؛ شاید هرکول، که در این باره نک: F.H.Cramer, *Astrology in Roman Law and Politics* 4.

جداول

جدول اول
اردشیر اول (۱)

تاریخ: ۲۱۲/۲۱۱ جانشین پدرش پاپک در پارس.
۲۲۴/۲۲۳ شورش علیه اردوان پنجم. ۲۸، ۴، ۲۲۴ الی ۲۴۱ شاهنشاه.

رویه: $\int a, b, c, d, e, f, g$ نك: لرحه ا

$$\text{mz. b. A. m. m. Ay. mx mn. y} = 2a \text{ روزہ } \left\{ \begin{array}{l} \text{b. A. m} = 1 \\ \text{mz. b. A. m. m. Ay} = 2 \\ \text{Š m. Ay. mx} = 3 \\ \text{br. b. Pp. m} = 4 \\ \text{n. z. -A.} = 5 \end{array} \right. \begin{array}{l} \text{پست} \\ \text{سجما} \end{array}$$

							سری:
g/β ɾ/ø	f/β	e/β	d/β	c/β ʔa/ø	b/β ʔ/ø	a/α y/ə	سمیع:
							مسکه خانہ
	ɽD				D		باختر نیسفون
	D				D		
	D/*				D/*		
					ɽΔ		
Δ	Δ	Δ	Δ	Δ	Δ		
	Δ/ɽ				Δ/ɽ		
	Ob		Ob		Ob		
U			U		U		
	U/ɽ				U/ɽ		
	U/*			U/*	U/*		
						Δ	جنوب مستخر
						Δ/ɽ	
	Δ						خاور مرو

شاپور اول (۲)

تاریخ: ۲۴۱/۲۴۰ و لیعهد (نک: اردشیر اول: β/g).
۲۴۱ (۲۲.۹.۲۴۱، تاجگذاری در ۲۰.۳.۲۴۲) تا ۲۷۲.

رویه:	$\begin{cases} a, b, c, d \\ \alpha \end{cases}$	نکته: لوحه ۲
پشت:		
علامت جنبی:	mz. b. Š. m. m. Ay = ۱	رویه
سجدها:	n. z. - Š. = ۲	پشت

سری: سجیم:	a/α 1/α	b/α	c/α	d/α
مسک خانہ			D	
پاختر ٹیلفون			Δ	
	Δ	Δ	Ob	
			U	
			U/Δ	
			U/Δ	
			Δ	
جنوب اردشیر-خوره			Ob	
			Δ	
خاور (مقدم) مرو			U	
			U/Δ	
			Δ	
(متأخر)				

جدول ۲

هرمزد اول (۳)

۲۷۲ - (۲۷۲.۹.۱۴) ۲۷۳	تاریخ:
$\left\{ \begin{array}{l} a \\ \alpha, \beta \end{array} \right.$	رویه:
نک: لوحه ۲	پشت:
	علامت جیبی:
	سجما:
mz. b. Ah. m. m. Ay. v. An. mx. mn. y = ۱	
mz. b. Ah. m. m. Ay. v. An. mx. mn = ۲	
mz. b. Ah. m. m. Ay. v. An. mx = ۳	
n. z - Ah = ۲	
a/β	a/α
	۲/۴ و ۲/۱
	سری:
	سج:
	سکه خانه
	بانتر نیفون
	Δ
	Δ/۲
	U(?)
Δ	جنوب اردشیر-خوره
Δ/۲	
	Δ
	خاور مرو

بهرام اول (۴)

۲۷۶ - (۲۷۳.۹.۱۴) ۲۷۷	تاریخ:
$\left\{ \begin{array}{l} a \\ \alpha \end{array} \right.$	رویه:
نک: لوحه ۲	پشت:
	علامت جیبی:
	سجما:
mz. b. V. m. m. Ay. v. An. mx. (mn)y. i.A. = ۱	
mz. b. V. m. m. Ay. v. An. mx. mn. y. = ۲	
mz. b. V. m. m. Ay. v. An. mx. mn. = ۳	
n. z - V. = ۲	
a/α	سری:
۲/۴ و ۱/۲	سج:
<hr/>	
	سکه خانه
D	بانتر نیفون
Δ	
Δ/۲	
Ob	
U/۴	
Δ	جنوب اردشیر-خوره
Ob	
Δ	خاور مرو (۴)

جدول ۳

بهرام دوم (۵)

										تاریخ: ۲۹۳ - (۲۷۶.۹.۱۳)۲۷۶
										رویه: { a, b, c, d, e, f, g, h.
										پشت: { α, β, γ (اشباه قلزمن؟)
										علامت جنبی: نک: لوحه ۲
										سجما: mz. b. V. m. m. Ay. v. An. mx. mn. y. = ۱
										mz. b. V. m. m. Ay. v. An. = ۲
										mz. b. V. m. m. Ay. mx. mn. y. = ۳
										mz. b. V. m. m. Ay. mx. mn. = ۴
										mz. b. V. m. m. Ay. = ۵
										V. m. m. Ay. mx. mn. = ۶
										n. z. - V. = ۷
g/h(?)	h/β	h/α (?)	g/α	f/α	e/α	d/α	c/α	b/α	a/α	سری: ۶/۷.۱
										سجما:
										سکه خانه
										باختر تیسفون
										d
										D/φ
										Δ
										Δ
										Ob
										Ob
										U/φ
										U/φ
										سکه خانه نامعلوم
										جنوب الیمایس؟
										اردشیر - غوره
										Δ
										D
										Δ
										D
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ
										Δ

جدول ۵

اردشیر دوم (۱۰)

تاریخ:	۲۷۹ (۲۷۹.۸.۱۹) - ۲۸۳
رویه:	a.
پشت:	α, β, γ .
علائم جنبی:	نک: لوحه ۵
سجدها:	$mz. b. A. m. m. Ay. v. An. = ۱$ $mz. b. A. m. m. Ay. = ۲$ $mz. b. A. m. m. = ۳$ $b. A. m. m. Ay. = ۴$ $b. A. m. m. = ۵$ $mz. b. A. m. = ۶$ $mz. A. m. = ۷$ $mz. b. A. = ۸$ $n. z - A. = ۹$ $n. - A. = ۱۰$
سری:	a/y
سجده:	a/β a/α ۱۰-۹/A-۱
سکه خانه	Δ d
باختر تیسفون	δ
جنوب اردشیر-خوره	
خاور مرو	D
	δ
	Δ
	Ob

شاپور سوم (۱۱)

تاریخ:	۲۸۳ - (۲۸۳.۷.۱۸) - ۲۸۸
رویه:	a, b.
پشت:	α, β, γ .
علائم جنبی:	نک: لوحه ۵
سجدها:	$mz. b. \check{S}. m. m. Ay. v. An. mx. = ۱$ $mz. b. \check{S}. m. m. Ay. v. An. = ۲۰$ $mz. b. \check{S}. m. m. Ay. v. - = ۳$ $mz. b. \check{S}. z. m. m. Ay. = ۴$ $mz. b. \check{S}. m. m. Ay. = ۵$ $mz. b. \check{S}. m. m. (در سطر دوم) k. = ۶$ $mz. b. \check{S}. m. m. = ۷$ $mz. b. \check{S}. m. = ۸$ $mz. b. \check{S}. = ۹$ $\check{S}. m. m. A. = ۱۰$ $\check{S}. m. m. = ۱۱$ $\check{S}. = ۱۲$ $At - \check{S}. = ۱۳$
سری:	b/y
سجده:	b/β a/α ۱۲ ۱۲.۱
سکه خانه	DD/۲ D
باختر تیسفون	Δ
	Ob
	Ob/۲
	Δ
	δ ?
	Δ
شمال اسپهان	
اهمدان	
جنوب اردشیر-خوره	
جندی شاپور	Δ
خاور کرمان	δ
مرو	δ
	U/۶

• سجدها چند برابر مفلوط و مفلوش هستند. اوجاد کوچکتر اغلب بدون سجد می‌باشند. در روی ستون آتشگاه غالباً کلمه راست (rast) خوانده می‌شود.

• شمار زیادی از سکه‌ها بدون دو نظر گرفتن سجد روی ستون آتشگاه - وگره سجدی ندارند.

جدول ۶

یزدگرد اول (۱۳)

४४० - (३९९८.१४) ३९९

تاریخ:

رویه: $\begin{cases} a, b. \\ \alpha, \beta. \end{cases}$ نك: لوحه ۶
پشت: $\begin{cases} a, b. \\ \alpha, \beta. \end{cases}$ نك: لوحه ۶
علائم جنبی: $\begin{cases} a, b. \\ \alpha, \beta. \end{cases}$ نك: لوحه ۶
سجما: $\begin{cases} a, b. \\ \alpha, \beta. \end{cases}$ نك: لوحه ۶

mz. b. Y. m. m. - 1

mz. b. r. Y. m. - v

mz. b. r. = r

mz. r. Y. m. - v

mz. Y. m. m. - 4

mz. Y. m. - 9

b. r. Y. m. m. = v

$$Y. m. m. = A$$

Y. -

$$At - Y_1 = 1.$$

بہرام چہارم (۱۲)

٢٩٩ - (٢٧٧.١٩) ٢٧

تاریخ:

نک: لوحه ۶

{	a, b, c, d.	رویه:
	$\alpha, \beta, \gamma, \delta.$	پشت:

mz. b. v. z. m. m. Ay. = ۱

علائم جنبی:
سجما:

mz. b. v. z. m. m. Av. - 1

mz. b. v. z. m. m. = v

mz. b. v. z. m. = r

mz. b. v. z. m. m. Av. - r

mz. b. v. z. m. m. - Δ

mz. b. v. m. = 9

mz. b. v. = v

mZ. y. m. = A

У. м. м. - 9

V. M. = 10.

Z. m. m. = 11

At. - v. = 17

[illegible]

• مکه‌های زیادی بدون سبج، اما مغلو ط و منشوش وجود دارد،
لکن اغلب با کلمه راست (rāst) روی ستون.
• بسیاری از مکه‌ها با سبج مغلو ط، غالباً کلمه راست (rāst)
روی ستون آتشگاه.

به نشان یاد شده پاروک ASP (=AS)، DA (=DAR)، DARAPKR (=DAR)، KARCH، SI و ZR را می‌توان جدی گرفت با اینهمه، سکه‌های شاهد باید باز پیدا شوند.

جدول ۷

یزدگرد دوم (۱۵)

۲۵۷ - (۲۳۸.۸.۲) ۲۳۸

تاریخ:

رویه: $\begin{cases} a, b. \\ \alpha, \beta. \end{cases}$ نکت: لوحه ۷

پشت:

علامت جنبی:

سجدها:

k. Y. m. m. = ۱
mz. b. m. m. k. Y. = ۲
mz. b. r. k. Y. m. = ۳
mz. b. k. Y. m. = ۴
mz. b. k. Y. = ۵
k. Y. = ۶

۷ = خالی

۸ = At یا Y، متصل به نشان سکه خاقه یا nevakih.

بهرام پنجم (۱۴)

۲۲۰ - (۲۲۰.۸.۸) ۲۳۸

تاریخ:

رویه: $\begin{cases} a. \\ \alpha, \beta. \end{cases}$ نکت: لوحه ۷

پشت:

علامت جنبی:

سجدها:

mz. b. r. V. m. m. = ۱
mz. b. r. V. m. = ۲
mz. b. V. m. m. = ۳
mz. b. V. m. = ۴
mz. b. V. = ۵
mz. V. m. m. = ۶
mz. V. m. = ۷
V. m. m. = ۸
V. m. = ۹

۱۰ = خالی

At. - V. = ۱۱

سری:	a/α	b/β
سج:	۹/۱.۷	مرحله دوم
سج:	مرحله اول	مرحله دوم
سکه خانه		
باختر BBA		Δ۵
(BBA)		D۱
		Δ۲,۳
		U/۶.۸
با nevakih (BBA)		Δ۱,۲,۳,۵,۶,۷
		Obv
شمال AS		Δ۳
AH		Δ۵
GU		Δ۵
جنوب AI		D۱
		Δ۱
VH	D۱	
AR	Δ۶	
خاور MR		Δ۴

سری:	a/α	a/β
سج:	۱۱/۱.۹	مرحله دوم
سج:	مرحله اول	مرحله دوم
سکه خانه		
باختر BBA		Δ۲, ۶
(BBA)		Δ۴
		Obv/۲۱۰
		U/۶۱۰ (با علامت جنبی)
شمال AS	Δ۲	Δ۲,۴,۵
RD	Δ۳	Δ۷
GU		Δ۷
جنوب AI		Δ۲,۴,۸
VH		Δ۱,۲,۷
		U/۶۱۰
RIV	Δ۳	Δ۲
BIŠ		Δ۱
ST	Δ۱,۲	Δ۲
AR	Δ۲	Δ۲,۷
DA		Δ۱,۴
KR	Δ۱	Δ۲
خاور {RW		Δ۱,۲,۵,۸,۹
MR		Δ۷
محل نامطمئن:		
خاور KA (۲)		Δ۱
ŠI		Δ۱

• شماره مسج در کنار اوصاف گذاشته می‌شود، در روی متون آتشگاه، غالباً کلمه راست (rāst) قرار دارد.

جدول ۹
کواذ اول (۱۸)

دوره پادشاهی اول: ۴۸۸ (۲۲، ۷، ۴۸۸) - ۴۹۷ //

دوره پادشاهی دوم: ۴۹۹ (۲۰، ۷، ۴۹۹) - ۵۳۱

نک: لوحه ۸

$$\begin{cases} a, b, c, d, e. \\ \alpha, \beta, \gamma \end{cases}$$

(سجہ پشت سکہ)

r = yb. a. xxv r = k.k r = k.a 1 = k

تاریخ:

روپہ:

پشت:

سجھو:

مسری:

سجده:

γ ۳	c/a										b/β		a/α		سرری: سجج:
	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	
سلسلاری															
مک خانه															
BBA															
بایتر															
δ		δ							δ		δ		δ	Δ	
								δ						δ	
δ	δ		Δ	δ		δ	δ	δ	δ	Δ	δ	Δ	δ		Δ
				δ				δ	δ				δ	δ	Δ
δ	Δ							δ		δ			δ		Δ
Δ	Δ	δ	Δ	δ		δ	δ	δ	δ	δ	δ	δ	δ		Δ
		δ			Δ		δ	δ	δ			Δ			Δ
				Δ					δ	δ	δ			Δ	Δ
δ	δ	δ	δ					δ					δ		
δ	δ	δ		Δ		δ	δ	δ	δ	Δ		δ		δ	Δ
								δ	Δ				δ		Δ
											δ				Δ
													δ		Δ
															Δ
															Δ
															Δ
															Δ
															Δ
															Δ
															Δ
															Δ
															Δ
															Δ
															Δ
															Δ
															Δ
															Δ
															Δ
															Δ
															Δ
															Δ
															Δ
															Δ
															Δ
															Δ
															Δ
															Δ
															Δ
															Δ
															Δ
															Δ
															Δ
															Δ
															Δ
															Δ
															Δ
															Δ
															Δ
															Δ
															Δ
															Δ
															Δ
															Δ
															Δ
															Δ
															Δ
															Δ
															Δ
															Δ
															Δ
															Δ
															Δ
															Δ
															Δ
															Δ
															Δ
															Δ
															Δ
															Δ
															Δ
															Δ
															Δ
															Δ
															Δ
															Δ
															Δ

جاماسپ (۱۹)

تاریخ: ۴۹۷ (۴۹۶، ۷، ۲۰) ۴۹۹

رویه: a (دو نوار آویخته از دیهم که

پیکر کوچک در روئے سک به

شاہ تقدیم می کند)

پشت: α (تک: لوحه ۹)

سجدها: ۱ = چاندسپ ۲ = جام

در جدول فقط سجع شماره ۱ در کنار

اوحاد قرار داده می شود وگرنه دیگر سکه

سجیم شماره ۲ را دارند.

سری: a/α

[illegible]

جدول ۱۰

خسرو اول (۲۰)

۵۷۹، ۱۳، ۹، ۵۳۱ (۱۲، ۷، ۵۳۱) - فوریه ۵۷۹

تاریخ:

رویه:

پست:

سری:

سج:

$$\begin{array}{c} \text{نک: لوحه ٩} \\ \text{X. - ٢ X.a., - ١ X.x.a., - ١} \\ \begin{array}{cc} \left\{ \begin{array}{l} \text{a, b, c, d} \\ \alpha, \beta, \gamma, \delta \end{array} \right. \\ \text{b/\beta} \quad \text{a/\alpha} \\ \text{٢} \quad \text{١} \end{array} \end{array}$$

g.ap. kr. XXXIV-۵a (سبع ہفت) و g.ap. kr. XXXIII (XXXI ?)-۵ (سبع ہفت) و f.kn XXXXIV-۲ (سبع ہفت)

chy cle dhy
y y/o a 1/o

سال شمار																																		۳۴	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰	۱۰۱	۱۰۲	۱۰۳	۱۰۴	۱۰۵	۱۰۶	۱۰۷	۱۰۸	۱۰۹	۱۱۰	۱۱۱	۱۱۲	۱۱۳	۱۱۴	۱۱۵	۱۱۶	۱۱۷	۱۱۸	۱۱۹	۱۲۰	۱۲۱	۱۲۲	۱۲۳	۱۲۴	۱۲۵	۱۲۶	۱۲۷	۱۲۸	۱۲۹	۱۳۰	۱۳۱	۱۳۲	۱۳۳	۱۳۴	۱۳۵	۱۳۶	۱۳۷	۱۳۸	۱۳۹	۱۴۰	۱۴۱	۱۴۲	۱۴۳	۱۴۴	۱۴۵	۱۴۶	۱۴۷	۱۴۸	۱۴۹	۱۵۰	۱۵۱	۱۵۲	۱۵۳	۱۵۴	۱۵۵	۱۵۶	۱۵۷	۱۵۸	۱۵۹	۱۶۰	۱۶۱	۱۶۲	۱۶۳	۱۶۴	۱۶۵	۱۶۶	۱۶۷	۱۶۸	۱۶۹	۱۷۰	۱۷۱	۱۷۲	۱۷۳	۱۷۴	۱۷۵	۱۷۶	۱۷۷	۱۷۸	۱۷۹	۱۸۰	۱۸۱	۱۸۲	۱۸۳	۱۸۴	۱۸۵	۱۸۶	۱۸۷	۱۸۸	۱۸۹	۱۹۰	۱۹۱	۱۹۲	۱۹۳	۱۹۴	۱۹۵	۱۹۶	۱۹۷	۱۹۸	۱۹۹	۲۰۰	۲۰۱	۲۰۲	۲۰۳	۲۰۴	۲۰۵	۲۰۶	۲۰۷	۲۰۸	۲۰۹	۲۱۰	۲۱۱	۲۱۲	۲۱۳	۲۱۴	۲۱۵	۲۱۶	۲۱۷	۲۱۸	۲۱۹	۲۲۰	۲۲۱	۲۲۲	۲۲۳	۲۲۴	۲۲۵	۲۲۶	۲۲۷	۲۲۸	۲۲۹	۲۳۰	۲۳۱	۲۳۲	۲۳۳	۲۳۴	۲۳۵	۲۳۶	۲۳۷	۲۳۸	۲۳۹	۲۴۰	۲۴۱	۲۴۲	۲۴۳	۲۴۴	۲۴۵	۲۴۶	۲۴۷	۲۴۸	۲۴۹	۲۵۰	۲۵۱	۲۵۲	۲۵۳	۲۵۴	۲۵۵	۲۵۶	۲۵۷	۲۵۸	۲۵۹	۲۶۰	۲۶۱	۲۶۲	۲۶۳	۲۶۴	۲۶۵	۲۶۶	۲۶۷	۲۶۸	۲۶۹	۲۷۰	۲۷۱	۲۷۲	۲۷۳	۲۷۴	۲۷۵	۲۷۶	۲۷۷	۲۷۸	۲۷۹	۲۸۰	۲۸۱	۲۸۲	۲۸۳	۲۸۴	۲۸۵	۲۸۶	۲۸۷	۲۸۸	۲۸۹	۲۹۰	۲۹۱	۲۹۲	۲۹۳	۲۹۴	۲۹۵	۲۹۶	۲۹۷	۲۹۸	۲۹۹	۳۰۰	۳۰۱	۳۰۲	۳۰۳	۳۰۴	۳۰۵	۳۰۶	۳۰۷	۳۰۸	۳۰۹	۳۱۰	۳۱۱	۳۱۲	۳۱۳	۳۱۴	۳۱۵	۳۱۶	۳۱۷	۳۱۸	۳۱۹	۳۲۰	۳۲۱	۳۲۲	۳۲۳	۳۲۴	۳۲۵	۳۲۶	۳۲۷	۳۲۸	۳۲۹	۳۳۰	۳۳۱	۳۳۲	۳۳۳	۳۳۴	۳۳۵	۳۳۶	۳۳۷	۳۳۸	۳۳۹	۳۴۰	۳۴۱	۳۴۲	۳۴۳	۳۴۴	۳۴۵	۳۴۶	۳۴۷	۳۴۸	۳۴۹	۳۵۰	۳۵۱	۳۵۲	۳۵۳	۳۵۴	۳۵۵	۳۵۶	۳۵۷	۳۵۸	۳۵۹	۳۶۰	۳۶۱	۳۶۲	۳۶۳	۳۶۴	۳۶۵	۳۶۶	۳۶۷	۳۶۸	۳۶۹	۳۷۰	۳۷۱	۳۷۲	۳۷۳	۳۷۴	۳۷۵	۳۷۶	۳۷۷	۳۷۸	۳۷۹	۳۸۰	۳۸۱	۳۸۲	۳۸۳	۳۸۴	۳۸۵	۳۸۶	۳۸۷	۳۸۸	۳۸۹	۳۹۰	۳۹۱	۳۹۲	۳۹۳	۳۹۴	۳۹۵	۳۹۶	۳۹۷	۳۹۸	۳۹۹	۴۰۰	۴۰۱	۴۰۲	۴۰۳	۴۰۴	۴۰۵	۴۰۶	۴۰۷	۴۰۸	۴۰۹	۴۱۰	۴۱۱	۴۱۲	۴۱۳	۴۱۴	۴۱۵	۴۱۶	۴۱۷	۴۱۸	۴۱۹	۴۲۰	۴۲۱	۴۲۲	۴۲۳	۴۲۴	۴۲۵	۴۲۶	۴۲۷	۴۲۸	۴۲۹	۴۳۰	۴۳۱	۴۳۲	۴۳۳	۴۳۴	۴۳۵	۴۳۶	۴۳۷	۴۳۸	۴۳۹	۴۴۰	۴۴۱	۴۴۲	۴۴۳	۴۴۴	۴۴۵	۴۴۶	۴۴۷	۴۴۸	۴۴۹	۴۵۰	۴۵۱	۴۵۲	۴۵۳	۴۵۴	۴۵۵	۴۵۶	۴۵۷	۴۵۸	۴۵۹	۴۶۰	۴۶۱	۴۶۲	۴۶۳	۴۶۴	۴۶۵	۴۶۶	۴۶۷	۴۶۸	۴۶۹	۴۷۰	۴۷۱	۴۷۲	۴۷۳	۴۷۴	۴۷۵	۴۷۶	۴۷۷	۴۷۸	۴۷۹	۴۸۰	۴۸۱	۴۸۲	۴۸۳	۴۸۴	۴۸۵	۴۸۶	۴۸۷	۴۸۸	۴۸۹	۴۹۰	۴۹۱	۴۹۲	۴۹۳	۴۹۴	۴۹۵	۴۹۶	۴۹۷	۴۹۸	۴۹۹	۵۰۰	۵۰۱	۵۰۲	۵۰۳	۵۰۴	۵۰۵	۵۰۶	۵۰۷	۵۰۸	۵۰۹	۵۱۰	۵۱۱	۵۱۲	۵۱۳	۵۱۴	۵۱۵	۵۱۶	۵۱۷	۵۱۸	۵۱۹	۵۲۰	۵۲۱	۵۲۲	۵۲۳	۵۲۴	۵۲۵	۵۲۶	۵۲۷	۵۲۸	۵۲۹	۵۳۰	۵۳۱	۵۳۲	۵۳۳	۵۳۴	۵۳۵	۵۳۶	۵۳۷	۵۳۸	۵۳۹	۵۴۰	۵۴۱	۵۴۲	۵۴۳	۵۴۴	۵۴۵	۵۴۶	۵۴۷	۵۴۸	۵۴۹	۵۵۰	۵۵۱	۵۵۲	۵۵۳	۵۵۴	۵۵۵	۵۵۶	۵۵۷	۵۵۸	۵۵۹	۵۶۰	۵۶۱	۵۶۲	۵۶۳	۵۶۴	۵۶۵	۵۶۶	۵۶۷	۵۶۸	۵۶۹	۵۷۰	۵۷۱	۵۷۲	۵۷۳	۵۷۴	۵۷۵	۵۷۶	۵۷۷	۵۷۸	۵۷۹	۵۸۰	۵۸۱	۵۸۲	۵۸۳	۵۸۴	۵۸۵	۵۸۶	۵۸۷	۵۸۸	۵۸۹	۵۹۰	۵۹۱	۵۹۲	۵۹۳	۵۹۴	۵۹۵	۵۹۶	۵۹۷	۵۹۸	۵۹۹	۶۰۰	۶۰۱	۶۰۲	۶۰۳	۶۰۴	۶۰۵	۶۰۶	۶۰۷	۶۰۸	۶۰۹	۶۱۰	۶۱۱	۶۱۲	۶۱۳	۶۱۴	۶۱۵	۶۱۶	۶۱۷	۶۱۸	۶۱۹	۶۲۰	۶۲۱	۶۲۲	۶۲۳	۶۲۴	۶۲۵	۶۲۶	۶۲۷	۶۲۸	۶۲۹	۶۳۰	۶۳۱	۶۳۲	۶۳۳	۶۳۴	۶۳۵	۶۳۶	۶۳۷	۶۳۸	۶۳۹	۶۴۰	۶۴۱	۶۴۲	۶۴۳	۶۴۴	۶۴۵	۶۴۶	۶۴۷	۶۴۸	۶۴۹	۶۵۰	۶۵۱	۶۵۲	۶۵۳	۶۵۴	۶۵۵	۶۵۶	۶۵۷	۶۵۸	۶۵۹	۶۶۰	۶۶۱	۶۶۲	۶۶۳	۶۶۴	۶۶۵	۶۶۶	۶۶۷	۶۶۸	۶۶۹	۶۷۰	۶۷۱	۶۷۲	۶۷۳	۶۷۴	۶۷۵	۶۷۶	۶۷۷	۶۷۸	۶۷۹	۶۸۰	۶۸۱	۶۸۲	۶۸۳	۶۸۴	۶۸۵	۶۸۶	۶۸۷	۶۸۸	۶۸۹	۶۹۰	۶۹۱	۶۹۲	۶۹۳	۶۹۴	۶۹۵	۶۹۶	۶۹۷	۶۹۸	۶۹۹	۷۰۰	۷۰۱	۷۰۲	۷۰۳	۷۰۴	۷۰۵	۷۰۶	۷۰۷	۷۰۸	۷۰۹	۷۱۰	۷۱۱	۷۱۲	۷۱۳	۷۱۴	۷۱۵	۷۱۶	۷۱۷	۷۱۸	۷۱۹	۷۲۰	۷۲۱	۷۲۲	۷۲۳	۷۲۴	۷۲۵	۷۲۶	۷۲۷	۷۲۸	۷۲۹	۷۳۰	۷۳۱	۷۳۲	۷۳۳	۷۳۴	۷۳۵	۷۳۶	۷۳۷	۷۳۸	۷۳۹	۷۴۰	۷۴۱	۷۴۲	۷۴۳	۷۴۴	۷۴۵	۷۴۶	۷۴۷	۷۴۸	۷۴۹	۷۵۰	۷۵۱	۷۵۲	۷۵۳	۷۵۴	۷۵۵	۷۵۶	۷۵۷	۷۵۸	۷۵۹	۷۶۰	۷۶۱	۷۶۲	۷۶۳	۷۶۴	۷۶۵	۷۶۶	۷۶۷	۷۶۸	۷۶۹	۷۷۰	۷۷۱	۷۷۲	۷۷۳	۷۷۴	۷۷۵	۷۷۶	۷۷۷	۷۷۸	۷۷۹	۷۸۰	۷۸۱	۷۸۲	۷۸۳	۷۸۴	۷۸۵	۷۸۶	۷۸۷	۷۸۸	۷۸۹	۷۹۰	۷۹۱	۷۹۲	۷۹۳	۷۹۴	۷۹۵	۷۹۶	۷۹۷	۷۹۸	۷۹۹	۸۰۰	۸۰۱	۸۰۲	۸۰۳	۸۰۴	۸۰۵	۸۰۶	۸۰۷	۸۰۸	۸۰۹	۸۱۰	۸۱۱	۸۱۲	۸۱۳	۸۱۴	۸۱۵	۸۱۶	۸۱۷	۸۱۸	۸۱۹	۸۲۰	۸۲۱	۸۲۲	۸۲۳	۸۲۴	۸۲۵	۸۲۶	۸۲۷	۸۲۸	۸۲۹	۸۳۰	۸۳۱	۸۳۲	۸۳۳	۸۳۴	۸۳۵	۸۳۶	۸۳۷	۸۳۸	۸۳۹	۸۴۰	۸۴۱	۸۴۲	۸۴۳	۸۴۴	۸۴۵	۸۴۶	۸۴۷	۸۴۸	۸۴۹	۸۵۰	۸۵۱	۸۵۲	۸۵۳	۸۵۴	۸۵۵	۸۵۶	۸۵۷	۸۵۸	۸۵۹	۸۶۰	۸۶۱	۸۶۲	۸۶۳	۸۶۴	۸۶۵	۸۶۶	۸۶۷	۸۶۸	۸۶۹	۸۷۰	۸۷۱	۸۷۲	۸۷۳	۸۷۴	۸۷۵	۸۷۶	۸۷۷	۸۷۸	۸۷۹	۸۸۰	۸۸۱	۸۸۲	۸۸۳	۸۸۴	۸۸۵	۸۸۶	۸۸۷	۸۸۸	۸۸۹	۸۹۰	۸۹۱	۸۹۲	۸۹۳	۸۹۴	۸۹۵	۸۹۶	۸۹۷	۸۹۸	۸۹۹	۹۰۰	۹۰۱	۹۰۲	۹۰۳	۹۰۴	۹۰۵	۹۰۶	۹۰۷	۹۰۸	۹۰۹	۹۱۰	۹۱۱	۹۱۲	۹۱۳	۹۱۴	۹۱۵	۹۱۶	۹۱۷	۹۱۸	۹۱۹	۹۲۰	۹۲۱	۹۲۲	۹۲۳	۹۲۴	۹۲۵	۹۲۶	۹۲۷	۹۲۸	۹۲۹	۹۳۰	۹۳۱	۹۳۲	۹۳۳	۹۳۴	۹۳۵	۹۳۶	۹۳۷	۹۳۸	۹۳۹	۹۴۰	۹۴۱	۹۴۲	۹۴۳	۹۴۴	۹۴۵	۹۴۶	۹۴۷	۹۴۸	۹۴۹	۹۵۰	۹۵۱	۹۵۲	۹۵۳	۹۵۴	۹۵۵	۹۵۶	۹۵۷	۹۵۸	۹۵۹	۹۶۰	۹۶۱	۹۶۲	۹۶۳	۹۶۴	۹۶۵	۹۶۶	۹۶۷	۹۶۸	۹۶۹	۹۷۰	۹۷۱	۹۷۲	۹۷۳	۹۷۴	۹۷۵	۹۷۶	۹۷۷	۹۷۸	۹۷۹	۹۸۰	۹۸۱	۹۸۲	۹۸۳	۹۸۴	۹۸۵	۹۸۶	۹۸۷	۹۸۸	۹۸۹	۹۹۰	۹۹۱	۹۹۲	۹۹۳	۹۹۴	۹۹۵	۹۹۶	۹۹۷	۹۹۸	۹۹۹	۱۰۰۰
D																																		D																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																								

امشارمعا:

Δ معمولی (بدون واژه afid در حلقه)

Δ. تنها با واژه afid در حاشیه

Δ: معمولی و ہا واژہ afid در حاشیہ

در سکه‌های پاروک نقطه‌ها در سمت چپ قرار داده شده است.

خسرو دوم (۲۲)

نہستان ۵۹۰ (۲۷، ۵۹۰) - ۶۲۸ (معزول ۲۵، ۶ و مقتول ۲۹، ۶)

a, b, c, d

 $\alpha, \beta, \gamma, \delta$

X. a. , = 1

X m m x a. = 7 X x a. , = 7

$$\frac{b}{\beta} \quad a/\alpha$$

2 1

تاریخ:

رویه:

پشت:

سجده

سری:

سج

١٧	١٨	١٩	٢٠	٢١	٢٢	٢٣	٢٤	٢٥	٢٦	٢٧	٢٨	٢٩	٣٠	٣١	٣٢	٣٣	٣٤	٣٥	٣٦	٣٧	٣٨	٣٩	٤٠	٤١	٤٢	٤٣	٤٤	٤٥	٤٦	٤٧	٤٨	٤٩	٥٠	٥١	٥٢	٥٣	٥٤	٥٥	٥٦	٥٧	٥٨	٥٩	٦٠	٦١	٦٢	٦٣	٦٤	٦٥	٦٦	٦٧	٦٨	٦٩	٧٠	٧١	٧٢	٧٣	٧٤	٧٥	٧٦	٧٧	٧٨	٧٩	٨٠	٨١	٨٢	٨٣	٨٤	٨٥	٨٦	٨٧	٨٨	٨٩	٩٠	٩١	٩٢	٩٣	٩٤	٩٥	٩٦	٩٧	٩٨	٩٩	١٠٠	١٠١	١٠٢	١٠٣	١٠٤	١٠٥	١٠٦	١٠٧	١٠٨	١٠٩	١١٠	١١١	١١٢	١١٣	١١٤	١١٥	١١٦	١١٧	١١٨	١١٩	١٢٠	١٢١	١٢٢	١٢٣	١٢٤	١٢٥	١٢٦	١٢٧	١٢٨	١٢٩	١٣٠	١٣١	١٣٢	١٣٣	١٣٤	١٣٥	١٣٦	١٣٧	١٣٨	١٣٩	١٤٠	١٤١	١٤٢	١٤٣	١٤٤	١٤٥	١٤٦	١٤٧	١٤٨	١٤٩	١٥٠	١٥١	١٥٢	١٥٣	١٥٤	١٥٥	١٥٦	١٥٧	١٥٨	١٥٩	١٦٠	١٦١	١٦٢	١٦٣	١٦٤	١٦٥	١٦٦	١٦٧	١٦٨	١٦٩	١٧٠	١٧١	١٧٢	١٧٣	١٧٤	١٧٥	١٧٦	١٧٧	١٧٨	١٧٩	١٨٠	١٨١	١٨٢	١٨٣	١٨٤	١٨٥	١٨٦	١٨٧	١٨٨	١٨٩	١٩٠	١٩١	١٩٢	١٩٣	١٩٤	١٩٥	١٩٦	١٩٧	١٩٨	١٩٩	٢٠٠	٢٠١	٢٠٢	٢٠٣	٢٠٤	٢٠٥	٢٠٦	٢٠٧	٢٠٨	٢٠٩	٢١٠	٢١١	٢١٢	٢١٣	٢١٤	٢١٥	٢١٦	٢١٧	٢١٨	٢١٩	٢٢٠	٢٢١	٢٢٢	٢٢٣	٢٢٤	٢٢٥	٢٢٦	٢٢٧	٢٢٨	٢٢٩	٢٣٠	٢٣١	٢٣٢	٢٣٣	٢٣٤	٢٣٥	٢٣٦	٢٣٧	٢٣٨	٢٣٩	٢٤٠	٢٤١	٢٤٢	٢٤٣	٢٤٤	٢٤٥	٢٤٦	٢٤٧	٢٤٨	٢٤٩	٢٥٠	٢٥١	٢٥٢	٢٥٣	٢٥٤	٢٥٥	٢٥٦	٢٥٧	٢٥٨	٢٥٩	٢٦٠	٢٦١	٢٦٢	٢٦٣	٢٦٤	٢٦٥	٢٦٦	٢٦٧	٢٦٨	٢٦٩	٢٧٠	٢٧١	٢٧٢	٢٧٣	٢٧٤	٢٧٥	٢٧٦	٢٧٧	٢٧٨	٢٧٩	٢٨٠	٢٨١	٢٨٢	٢٨٣	٢٨٤	٢٨٥	٢٨٦	٢٨٧	٢٨٨	٢٨٩	٢٩٠	٢٩١	٢٩٢	٢٩٣	٢٩٤	٢٩٥	٢٩٦	٢٩٧	٢٩٨	٢٩٩	٣٠٠	٣٠١	٣٠٢	٣٠٣	٣٠٤	٣٠٥	٣٠٦	٣٠٧	٣٠٨	٣٠٩	٣١٠	٣١١	٣١٢	٣١٣	٣١٤	٣١٥	٣١٦	٣١٧	٣١٨	٣١٩	٣٢٠	٣٢١	٣٢٢	٣٢٣	٣٢٤	٣٢٥	٣٢٦	٣٢٧	٣٢٨	٣٢٩	٣٣٠	٣٣١	٣٣٢	٣٣٣	٣٣٤	٣٣٥	٣٣٦	٣٣٧	٣٣٨	٣٣٩	٣٤٠	٣٤١	٣٤٢	٣٤٣	٣٤٤	٣٤٥	٣٤٦	٣٤٧	٣٤٨	٣٤٩	٣٥٠	٣٥١	٣٥٢	٣٥٣	٣٥٤	٣٥٥	٣٥٦	٣٥٧	٣٥٨	٣٥٩	٣٦٠	٣٦١	٣٦٢	٣٦٣	٣٦٤	٣٦٥	٣٦٦	٣٦٧	٣٦٨	٣٦٩	٣٧٠	٣٧١	٣٧٢	٣٧٣	٣٧٤	٣٧٥	٣٧٦	٣٧٧	٣٧٨	٣٧٩	٣٨٠	٣٨١	٣٨٢	٣٨٣	٣٨٤	٣٨٥	٣٨٦	٣٨٧	٣٨٨	٣٨٩	٣٩٠	٣٩١	٣٩٢	٣٩٣	٣٩٤	٣٩٥	٣٩٦	٣٩٧	٣٩٨	٣٩٩	٤٠٠	٤٠١	٤٠٢	٤٠٣	٤٠٤	٤٠٥	٤٠٦	٤٠٧	٤٠٨	٤٠٩	٤١٠	٤١١	٤١٢	٤١٣	٤١٤	٤١٥	٤١٦	٤١٧	٤١٨	٤١٩	٤٢٠	٤٢١	٤٢٢	٤٢٣	٤٢٤	٤٢٥	٤٢٦	٤٢٧	٤٢٨	٤٢٩	٤٣٠	٤٣١	٤٣٢	٤٣٣	٤٣٤	٤٣٥	٤٣٦	٤٣٧	٤٣٨	٤٣٩	٤٤٠	٤٤١	٤٤٢	٤٤٣	٤٤٤	٤٤٥	٤٤٦	٤٤٧	٤٤٨	٤٤٩	٤٥٠	٤٥١	٤٥٢	٤٥٣	٤٥٤	٤٥٥	٤٥٦	٤٥٧	٤٥٨	٤٥٩	٤٦٠	٤٦١	٤٦٢	٤٦٣	٤٦٤	٤٦٥	٤٦٦	٤٦٧	٤٦٨	٤٦٩	٤٧٠	٤٧١	٤٧٢	٤٧٣	٤٧٤	٤٧٥	٤٧٦	٤٧٧	٤٧٨	٤٧٩	٤٨٠	٤٨١	٤٨٢	٤٨٣	٤٨٤	٤٨٥	٤٨٦	٤٨٧	٤٨٨	٤٨٩	٤٩٠	٤٩١	٤٩٢	٤٩٣	٤٩٤	٤٩٥	٤٩٦	٤٩٧	٤٩٨	٤٩٩	٥٠٠	٥٠١	٥٠٢	٥٠٣	٥٠٤	٥٠٥	٥٠٦	٥٠٧	٥٠٨	٥٠٩	٥١٠	٥١١	٥١٢	٥١٣	٥١٤	٥١٥	٥١٦	٥١٧	٥١٨	٥١٩	٥٢٠	٥٢١	٥٢٢	٥٢٣	٥٢٤	٥٢٥	٥٢٦	٥٢٧	٥٢٨	٥٢٩	٥٣٠	٥٣١	٥٣٢	٥٣٣	٥٣٤	٥٣٥	٥٣٦	٥٣٧	٥٣٨	٥٣٩	٥٤٠	٥٤١	٥٤٢	٥٤٣	٥٤٤	٥٤٥	٥٤٦	٥٤٧	٥٤٨	٥٤٩	٥٥٠	٥٥١	٥٥٢	٥٥٣	٥٥٤	٥٥٥	٥٥٦	٥٥٧	٥٥٨	٥٥٩	٥٦٠	٥٦١	٥٦٢	٥٦٣	٥٦٤	٥٦٥	٥٦٦	٥٦٧	٥٦٨	٥٦٩	٥٧٠	٥٧١	٥٧٢	٥٧٣	٥٧٤	٥٧٥	٥٧٦	٥٧٧	٥٧٨	٥٧٩	٥٨٠	٥٨١	٥٨٢	٥٨٣	٥٨٤	٥٨٥	٥٨٦	٥٨٧	٥٨٨	٥٨٩	٥٩٠	٥٩١	٥٩٢	٥٩٣	٥٩٤	٥٩٥	٥٩٦	٥٩٧	٥٩٨	٥٩٩	٦٠٠	٦٠١	٦٠٢	٦٠٣	٦٠٤	٦٠٥	٦٠٦	٦٠٧	٦٠٨	٦٠٩	٦١٠	٦١١	٦١٢	٦١٣	٦١٤	٦١٥	٦١٦	٦١٧	٦١٨	٦١٩	٦٢٠	٦٢١	٦٢٢	٦٢٣	٦٢٤	٦٢٥	٦٢٦	٦٢٧	٦٢٨	٦٢٩	٦٣٠	٦٣١	٦٣٢	٦٣٣	٦٣٤	٦٣٥	٦٣٦	٦٣٧	٦٣٨	٦٣٩	٦٤٠	٦٤١	٦٤٢	٦٤٣	٦٤٤	٦٤٥	٦٤٦	٦٤٧	٦٤٨	٦٤٩	٦٥٠	٦٥١	٦٥٢	٦٥٣	٦٥٤	٦٥٥	٦٥٦	٦٥٧	٦٥٨	٦٥٩	٦٦٠	٦٦١	٦٦٢	٦٦٣	٦٦٤	٦٦٥	٦٦٦	٦٦٧	٦٦٨	٦٦٩	٦٧٠	٦٧١	٦٧٢	٦٧٣	٦٧٤	٦٧٥	٦٧٦	٦٧٧	٦٧٨	٦٧٩	٦٨٠	٦٨١	٦٨٢	٦٨٣	٦٨٤	٦٨٥	٦٨٦	٦٨٧	٦٨٨	٦٨٩	٦٩٠	٦٩١	٦٩٢	٦٩٣	٦٩٤	٦٩٥	٦٩٦	٦٩٧	٦٩٨	٦٩٩	٧٠٠	٧٠١	٧٠٢	٧٠٣	٧٠٤	٧٠٥	٧٠٦	٧٠٧	٧٠٨	٧٠٩	٧١٠	٧١١	٧١٢	٧١٣	٧١٤	٧١٥	٧١٦	٧١٧	٧١٨	٧١٩	٧٢٠	٧٢١	٧٢٢	٧٢٣	٧٢٤	٧٢٥	٧٢٦	٧٢٧	٧٢٨	٧٢٩	٧٣٠	٧٣١	٧٣٢	٧٣٣	٧٣٤	٧٣٥	٧٣٦	٧٣٧	٧٣٨	٧٣٩	٧٤٠	٧٤١	٧٤٢	٧٤٣	٧٤٤	٧٤٥	٧٤٦	٧٤٧	٧٤٨	٧٤٩	٧٥٠	٧٥١	٧٥٢	٧٥٣	٧٥٤	٧٥٥	٧٥٦	٧٥٧	٧٥٨	٧٥٩	٧٦٠	٧٦١	٧٦٢	٧٦٣	٧٦٤	٧٦٥	٧٦٦	٧٦٧	٧٦٨	٧٦٩	٧٧٠	٧٧١	٧٧٢	٧٧٣	٧٧٤	٧٧٥	٧٧٦	٧٧٧	٧٧٨	٧٧٩	٧٨٠	٧٨١	٧٨٢	٧٨٣	٧٨٤	٧٨٥	٧٨٦	٧٨٧	٧٨٨	٧٨٩	٧٩٠	٧٩١	٧٩٢	٧٩٣	٧٩٤	٧٩٥	٧٩٦	٧٩٧	٧٩٨	٧٩٩	٨٠٠	٨٠١	٨٠٢	٨٠٣	٨٠٤	٨٠٥	٨٠٦	٨٠٧	٨٠٨	٨٠٩	٨١٠	٨١١	٨١٢	٨١٣	٨١٤	٨١٥	٨١٦	٨١٧	٨١٨	٨١٩	٨٢٠	٨٢١	٨٢٢	٨٢٣	٨٢٤	٨٢٥	٨٢٦	٨٢٧	٨٢٨	٨٢٩	٨٣٠	٨٣١	٨٣٢	٨٣٣	٨٣٤	٨٣٥	٨٣٦	٨٣٧	٨٣٨	٨٣٩	٨٤٠	٨٤١	٨٤٢	٨٤٣	٨٤٤	٨٤٥	٨٤٦	٨٤٧	٨٤٨	٨٤٩	٨٥٠	٨٥١	٨٥٢	٨٥٣	٨٥٤	٨٥٥	٨٥٦	٨٥٧	٨٥٨	٨٥٩	٨٦٠	٨٦١	٨٦٢	٨٦٣	٨٦٤	٨٦٥	٨٦٦	٨٦٧	٨٦٨	٨٦٩	٨٧٠	٨٧١	٨٧٢	٨٧٣	٨٧٤	٨٧٥	٨٧٦	٨٧٧	٨٧٨	٨٧٩	٨٨٠	٨٨١	٨٨٢	٨٨٣	٨٨٤	٨٨٥	٨٨٦	٨٨٧	٨٨٨	٨٨٩	٨٩٠	٨٩١	٨٩٢	٨٩٣	٨٩٤	٨٩٥	٨٩٦	٨٩٧	٨٩٨	٨٩٩	٩٠٠	٩٠١	٩٠٢	٩٠٣	٩٠٤	٩٠٥	٩٠٦	٩٠٧	٩٠٨	٩٠٩	٩١٠	٩١١	٩١٢	٩١٣	٩١٤	٩١٥	٩١٦	٩١٧	٩١٨	٩١٩	٩٢٠	٩٢١	٩٢٢	٩٢٣	٩٢٤	٩٢٥	٩٢٦	٩٢٧	٩٢٨	٩٢٩	٩٣٠	٩٣١	٩٣٢	٩٣٣	٩٣٤	٩٣٥	٩٣٦	٩٣٧	٩٣٨	٩٣٩	٩٤٠	٩٤١	٩٤٢	٩٤٣	٩٤٤	٩٤٥	٩٤٦	٩٤٧	٩٤٨	٩٤٩	٩٥٠	٩٥١	٩٥٢	٩٥٣	٩٥٤	٩٥٥	٩٥٦	٩٥٧	٩٥٨	٩٥٩	٩٦٠	٩٦١	٩٦٢	٩٦٣	٩٦٤	٩٦٥	٩٦٦	٩٦٧	٩٦٨	٩٦٩	٩٧٠	٩٧١	٩٧٢	٩٧٣	٩٧٤	٩٧٥	٩٧٦	٩٧٧	٩٧٨	٩٧٩	٩٨٠	٩٨١	٩٨٢	٩٨٣	٩٨٤	٩٨٥	٩٨٦	٩٨٧	٩٨٨	٩٨٩	٩٩٠	٩٩١	٩٩٢	٩٩٣	٩٩٤	٩٩٥	٩٩٦	٩٩٧	٩٩٨	٩٩٩	١٠٠٠	١٠٠١	١٠٠٢	١٠٠٣	١٠٠٤	١٠٠٥	١٠٠٦	١٠٠٧	١٠٠٨	١٠٠٩	١٠١٠	١٠١١	١٠١٢	١٠١٣	١٠١٤	١٠١٥	١٠١٦	١٠١٧	١٠١٨	١٠١٩	١٠٢٠	١٠٢١	١٠٢٢	١٠٢٣	١٠٢٤	١٠٢٥	١٠٢٦	١٠٢٧	١٠٢٨	١٠٢٩	١٠٣٠	١٠٣١	١٠٣٢	١٠٣٣	١٠٣٤	١٠٣٥	١٠٣٦	١٠٣٧	١٠٣٨	١٠٣٩	١٠٤٠	١٠٤١	١٠٤٢	١٠٤٣	١٠٤٤	١٠٤٥	١٠٤٦	١٠٤٧	١٠٤٨	١٠٤٩	١٠٥٠	١٠٥١	١٠٥٢	١٠٥٣	١٠٥٤	١٠٥٥	١٠٥٦	١٠٥٧	١٠٥٨	١٠٥٩	١٠٦٠	١٠٦١	١٠٦٢	١٠٦٣	١٠٦٤	١٠٦٥	١٠٦٦	١٠٦٧	١٠٦٨	١٠٦٩	١٠٧٠	١٠٧١	١٠٧٢	١٠٧٣	١٠٧٤	١٠٧٥	١٠٧٦	١٠٧٧	١٠٧٨	١٠٧٩	١٠٨٠	١٠٨١	١٠٨٢	١٠٨٣	١٠٨٤	١٠٨٥	١٠٨٦	١٠٨٧	١٠٨٨	١٠٨٩	١٠٩٠	١٠٩١	١٠٩٢	١٠٩٣	١٠٩٤	١٠٩٥	١٠٩٦	١٠٩٧	١٠٩٨	١٠٩٩	١١٠٠	١١٠١	١١٠٢	١١٠٣	١١٠٤	١١٠٥	١١٠٦	١١٠٧	١١٠٨	١١٠٩	١١١٠	١١١١	١١١٢	١١١٣	١١١٤	١١١٥	١١١٦	١١١٧	١١١٨	١١١٩	١١٢٠	١١٢١	١١٢٢	١١٢٣	١١٢٤	١١٢٥	١١٢٦	١١٢٧	١١٢٨	١١٢٩	١١٣٠	١١٣١	١١٣٢	١
----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	---

بهرام ششم (۲۳)

تاریخ: پایان تلبستان ۵۹۰ هـ (۲۷، ۵۹۰) تا بهار ۵۹۱ هـ
 رویه: { a, b, c
 پشت: α, β
 سیمها: فقط ۱ = V.a
 سری: a/a, b/a, c/b

سالمشمار	۱	۲
سکه خانه		
شمال RD		
جنوب AIRAN	D	D ^{D/}
خاور AB		
MR		
NIHC		
؟		

کواذ دوم (۲۵)

تاریخ: ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰ هـ (۱۸، ۶۲۸ تا ۶۲۹)
 رویه: a / پشت: α / نکه: لوحه ۱۰
 سیمها: Kp

سالمشمار	۱	۲
سکه خانه		
شمال AHM		
جنوب AIRAN		
BIS		
{ ART		
AR		
DA		
خاور ZR		
BN		
NIHC		

بوران (۲۷)

تاریخ: ۶۳۰ هـ (۱۷، ۶۳۰ تا ۶۳۱، ۱۰)
 رویه: B.x a. / پشت: α / نکه: لوحه ۱۰
 سیمها:

سالمشمار	۱	۲	۳
سکه خانه			
ST جنوب			
KR خاور			
NIHC			
SD			

اردشیر سوم (۲۶)

تاریخ: ۶۲۸، ۶۲۹ هـ (۱۷، ۶۲۸ تا ۶۲۹، ۴، ۶۳۰)
 رویه: a, b / پشت: α / نکه: لوحه ۱۰
 سیمها: A. a.
 سری: a/a, b/a

سالمشمار	۱	۲	۳
سکه خانه			
شمال NIH			
NH			
AHM			
RD			
GU			
جنوب AIRAN			
AIR			
VH			
RAM			
RIV			
BIS			
ST			
{ ART			
AR			
DA			
ZR خاور			
APR			
AB			
MR			
BN			
NB			
SB			
VRČ			
NAR			

هرمزد پنجم (۲۸)

تاریخ: ۶۳۱ هـ (۱۷، ۶۳۱ تا ۶۳۲)
 رویه: a / پشت: α / نکه: لوحه ۱۰
 سیمها: A.h x a.

سالمشمار	۱	۲
سکه خانه		
جنوب AIRAN		
ST		
HR خاور		
MR		
BN		
NIHC		

یستهم (۲۴)

تاریخ: پایان ۵۹۱ یا آغاز ۵۹۲ هـ (۲۷، ۵۹۰) تا پایان ۵۹۵ یا آغاز ۵۹۶ هـ
 رویه: { a
 پشت: α
 سیمها: p. Vst x a. / نکه: لوحه ۱۰

سالمشمار	(۱)	(۲)	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
سکه خانه										
شمال RD										
جنوب										
خاور										
MR										
NIHC										
؟										

خسرو پنجم (۲۹)

تاریخ: ۶۳۲ هـ (۱۷، ۶۳۲ تا ۶۳۳، ۱۱، ۶۳۳ تا ۶۳۴، ۴)
 رویه: { a
 پشت: α
 سیمها: X. x a. / نکه: لوحه ۱۱

سالمشمار	۱	۲
سکه خانه		
NIHC		
؟		

جدول ۱۲

یزدگرد سوم (۳۰)

۲.۲.۲۲۲ یا ۲.۲.۲۲۲.۲ (۱۶)، ۶۳۲.۵ تا ۶۵۱.۹

تاریخ:

رویه: $\begin{cases} a, b \\ \alpha, \beta \end{cases}$
پشت: $\begin{cases} Y, x, a \\ a/\alpha \end{cases}$
سجما: b/β^*
سری:

سالشمار	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
سکه خانه																				
BBA (سیار)																				
RIV جنوب																				
ART																				
AR																				
ZR																				
MR																				
BN																				
BC																				
NAR																				
NB																				
NIHC																				
SD																				
SI																				
ZM																				
ZRM																				
ZRIB																				














* SD به عنوان تنها سکه خانه ترکیب a/α را تا سال ۱۰ دارد و تازه بعد از این تاریخ ترکیب رویه - پشت را تغییر می دهد.

** شمار زیادی از این سکه خانه ها در خاور ایران قرار دارد.

GLOSSAR

1	سکه	14	سکه	27	سکه	1	سکه
2	سکه	15	سکه	28	سکه	2	سکه
3	سکه	16	سکه	29	سکه	2	سکه
4	سکه	17	سکه	30	سکه	3	سکه
5	سکه	18	سکه	31	سکه	4	سکه
6	سکه	19	سکه	32	سکه	5	سکه
7	سکه	20	سکه	33	سکه	6	سکه
8	سکه	21	سکه			7	سکه
9	سکه	22	سکه			8	سکه
10	سکه	23	سکه			9	سکه
11	سکه	24	سکه			10	سکه
12	سکه	25	سکه			11	سکه
13	سکه	26	سکه			12	سکه
						13	سکه

لوحة ها

ردیفه	اردشیر اول	افسر	پشت سکه :	گرد سکه =	نقوش
۱	         	  	<p>α</p> <p>β</p>		

لوحة ۳

رویه

بهرام دوم

b

c

d

e

f

g

h

کرد سکه



افسر



افزوددهای احتمالی

گامی پاد و گوی (سطل)

پشت سکه



کرد سکه

نقوش



β

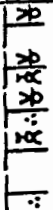
mit
مژنه یا

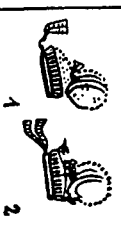













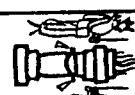



γ











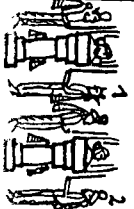

نمادهای نهجی (صحر)

افزوددهای احتمالی



رویه = گرد سکه	ا	ب	ا	ب	ا	ب
افسیر						
سکه خانه ها						
افزوده های احتمالی						
پشت سکه						
نقوش						
نمادهای نهجی						
افزوده های احتمالی						




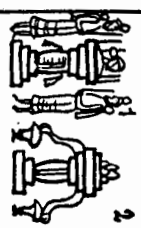







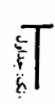

لوحه ۵

رویه = گرد سکه	افسر	نمادهای نجومی افزوده‌های احتمالی پشت سکه = گرد سکه	نقوش
<p>اردشیر دوم</p> <p>۵</p> 	 <p>۱</p>	<p>۵</p> <p>۴</p> <p>۳</p> 	 <p>۱</p> <p>۲</p> <p>۳</p>
<p>شاپور سوم</p> <p>۵</p> <p>۶</p> 	 <p>۱</p>  <p>۲</p>	<p>۵</p> <p>۴</p> <p>۳</p> 	 <p>۱</p> <p>۲</p> <p>۳</p> 

عکس







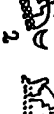
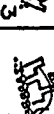


۲۰/۱۱/۱۳۹۰






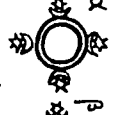




لوحه ۶

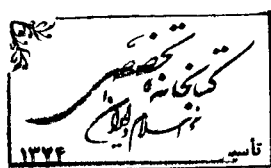
رویه = کرد سکه	افسر	افزوده‌های احتمالی	رویه = کرد سکه	نقوش	سکه خانه	افزوده‌های احتمالی
<p>دورام چهارم a b c</p> 		<p>سب</p> 			<p>گرمای سب</p> 	 <p>کامکس</p>
<p>برگرد اول a b</p> 	<p>دورام 4</p> 				<p>نکته: چهارون</p> 	 <p>کامکس</p>

رویه	بلاش	کرادارل	b	c	d	c	e	c
گرد سکه								
افسر								
نمادهای نجومی الزوددهای احتمالی								
پشت سکه : = گرد سکه								
نقوش								
ساشمارای								

رویه	جانب	خسرو اول	مرزده چهارم	پرام ششم	
گرد سکه	a	b	c	d	
افسر	1	1	2	3	
سجدها					
نمادهای نجی					
افزوده های احتمالی					
پشت :	a	b	c	d	
گرد سکه					
نقوش	1	1	2	3	
سالمشماري	4-3 نکته: چهارم	4-3 نکته: چهارم	4-3 نکته: چهارم	4-3 نکته: چهارم	

خسرو دوم		کرواد دوم		اردشیر سوم		یوزان		هرمز دوم	
زویه	سکه	سکه	سکه	سکه	سکه	سکه	سکه	سکه	سکه
a	b	c	d	a	a	a	a	a	a
									
از سکه به سکه دیگر در حلقه بزرگی بر روی سکه است.		از سکه به سکه دیگر در حلقه بزرگی بر روی سکه است.		از سکه به سکه دیگر در حلقه بزرگی بر روی سکه است.		از سکه به سکه دیگر در حلقه بزرگی بر روی سکه است.		از سکه به سکه دیگر در حلقه بزرگی بر روی سکه است.	
سکههای اضافی		سکههای اضافی		سکههای اضافی		سکههای اضافی		سکههای اضافی	
نمادهای نجومی		نمادهای نجومی		نمادهای نجومی		نمادهای نجومی		نمادهای نجومی	
افزوده‌های احتمالی		افزوده‌های احتمالی		افزوده‌های احتمالی		افزوده‌های احتمالی		افزوده‌های احتمالی	
پشت	پشت	پشت	پشت	پشت	پشت	پشت	پشت	پشت	پشت
سکه د سکه	سکه د سکه	سکه د سکه	سکه د سکه	سکه د سکه	سکه د سکه	سکه د سکه	سکه د سکه	سکه د سکه	سکه د سکه
نقوش	نقوش	نقوش	نقوش	نقوش	نقوش	نقوش	نقوش	نقوش	نقوش
سالشماری سکه‌ها	سالشماری سکه‌ها	سالشماری سکه‌ها	سالشماری سکه‌ها	سالشماری سکه‌ها	سالشماری سکه‌ها	سالشماری سکه‌ها	سالشماری سکه‌ها	سالشماری سکه‌ها	سالشماری سکه‌ها
۱-۲	۲-۳۹	۲۵ (۳۰)	۲۶, ۳۶, ۳۷	۳-۱۰	۲	۱-۲	۲	۱-۳	۱-۲

رویه :	خسرو پنجم a	یزدگرد سوم b
گرد سکه		
افسر		
پشت سکه		
گرد سکه		
نقوش		
ساخته‌های	۲ نکته: خنجران	۱-۶ (۱۰-۱۵) ۷-۲۰



شرح اعلام*

- آئوتوخوس Eutychos، (حدود ۳۷۸ - ۴۵۲) از رؤسای دینی قسطنطنیه. وی رهبر مخالفان مذهب نسطوری و مؤسس بدعت آئوتوخوسی بود که صورت افراطی مذهب تک سرشت‌گرایی است. شورای خالکدون این بدعت را محکوم کرد.
- آئوروس Aureus، سکه طلای رومی، در آغاز ۳/۴۱ گرم وزن داشت اما وزن آن در زمان اگوست به ۱/۴۰ فوند (۸/۱۹ گرم) رسید. تا زمان کاراکالا بانوسانات کمی در این وزن باقی ماند اما پس از آن به ۱/۵۰ فوند تقلیل پیدا کرد. از اواسط سده سوم با وجود اقدامات دیوکلسین برای تثبیت وزن آن در ۱/۷۰ و بعداً ۱/۶۰ فوند برای جلوگیری و نجات از ورشکستگی اقتصادی که اما بی‌نتیجه ماند.
- آئورپیدس Euripides، شاعر تراژدی‌سرای یونانی (۴۰۶ - ۴۸۵ ق م)، متجاوز از ۹۲ نمایشنامه نوشته که نوزده تای آنها در دست است و از مهمترین آنها می‌توان از هیپولیت، هلن، اندروماک، مده، زنان تروا، و غیره نام برد.
- آپامیا Apameia، (افامیه)، شهر قدیمی در غرب سوریه بر رود ارونتس (نهرالعاصی) سلوکوس نیکاتور آن را بنا کرد که بعدها به دست

* توضیحات اسامی شخصیتها و قبایل و شهرها و اصطلاحهای فنی همه با از دائره المعارف فارسی غلامحسین مصاحب اخذ شده، یا از *Der Kleine Pauly* که فشرده‌ای پنج جلدی از

Pauly'schen Realencyclo pädie der classischen Aftertumwissenschaft

است. از ذکر نامهای مشهور که برای همگان آشناست، آگاهانه اجتناب شده و، از این رو، هیچ نام و اصطلاح ایرانی منظور نشده است و تنها به ذکر اسامی افراد و امکنه و اصطلاحهایی که برای فهم بیشتر مطالب کتاب می‌توانست کمکی باشد، بسنده شده است.

خسرو پرویز ویران شد (۵۴۰) دوباره ساخت شد و رونق یافت تا زلزله شدیدی آن را ویران ساخت (۱۱۵۲).

آدیابنه
آشوکا

Adiabene، ناحیه آشور قدیم، شمال دجله و بین زاب صغیر و کبیر. Ashuka، امپراتور بزرگ هند (حدود ۲۳۷ - ۲۵۵ ق م) از سلسله ماوریا. کشور وی شامل قسمت اعظم هندوستان و افغانستان بود. وی حدود ۲۵۷ به کیش بودایی گروید و علت عمده شهرت وی کوششی است که در ترویج این دین کرد.

آفرودیت

Aphrodite، در دین یونان، از خدایان المپی، الهه عشق و زیبایی و حاصلخیزی، زن هفایستوس، مطابق ونوس رومی‌ها.

آگاثیاس

Agathias، تاریخ‌نگار، شاعر بیزانسی، حدود ۵۳۶ - ۵۸۲. کتاب تاریخ وی اصولاً دنباله تاریخ پروکوپ است که در برگیرنده وقایع سالهای ۵۵۲ تا ۵۵۸ می‌باشد. بزعم آگاثیاس مطالب راجع به ایران توسط مترجمی سرگیوس نام از سالنامه‌های سلطنتی ایران برایش فراهم شده است.

آملیوس

Amelios، (حدود سده سوم) تنها شاگرد غیر شرقی فلوطین که در روم به استاد پیوست. او آثار فلوطین را احتمالاً در صد کتاب تنظیم کرده بوده است. در آغاز به منزله شاگرد محبوب فلوطین شمرده می‌شد اما بعداً توسط فروریوس به مکان دوم پس رانده شد. نظریات فلسفی وی چندان معلوم نیست.

آمونوس

Ammonios، ملقب به ساکاس، فیلسوف اسکندران، استاد فلوطین (۲۳۲ - ۲۴۲)، مسیحی به دنیا آمد اما سپس به آیین یونانی گروید. اغلب او را واضع فلسفه نوافلاطونی می‌شمارند.

آمیانوس مارسلینوس

Ammianus Marcellinus، حدود ۳۳۰ - ۳۹۵، در انتیوخیا در خانواده‌ای یونانی متولد شد. در سال ۳۶۳ در لشکرکشی ژولیان به ایران وی را همراهی کرد. کتاب تاریخ وی در ۳۱ جلد بوده که فقط جلد ۱۴ تا ۳۱ یعنی در بردارنده وقایع سالهای ۳۵۳ - ۳۷۸ که خود شاهد آن بوده، بازمانده است.

آمیدا

Amida، از شهرهای ارمنستان واقع در ساحل چپ دجله علیا برابر با دیار بکر امروزی است.

annona، محصول سالیانه، ذخیره خواروبار، مالیات سالانه برای زمین.

آنونا

Annona militaris، کالای طبیعی ارسالی ایالات برای نگهداری و ارتزاق سپاهیان و کارمندان در ایالات رومی.

آنونا میلیتاریس

Eutuchios (سعیدابن البطریق)، ۲۶۳ - ۳۲۸ هجری قمری طبیب و مورخ مسیحی و صاحب تألیفاتی در طب و تاریخ و اثر معروفش در تاریخ کتاب عربی نظم الجواهر است. وی از تاریخ ۳۲۱ - ۳۲۸ هجری قمری بطریق اسکندریه بود.

اثو توخیوس

Edessa، به عربی الرها، شهر قدیم در محل شهر کنونی اورفه، واقع در جنوب بخش آسیایی ترکیه و پایتخت او سروئن بود.

ادسا

Artemis، در افسانه‌های یونانی الهه المپی شکار، دختر زئوس و لتو، خواهر دوقلوی آپولون، خود و ملازمانش با کره بودند. مطابق دیانا در اساطیر رومی است.

ارتمیس

Mazoreten، عالمان یهودی را که در پی «کاتبان» کهن، متن (غیر مصوت) عبری کتاب عهد عتیق را در نیمه دوم سده یکم پس از میلاد تثبیت کرده و آن را از تصرفات مصون داشته‌اند، اصحاب مسوره می‌نامند. ایشان در فلسطین و بابل فعال بودند اما نظر مکتب تبریاس در فلسطین غالب آمد. متن روایت شده عبری کتاب عهد عتیق توسط اصحاب مسوره را (متن مازورتنی) متن مسوره می‌نامند.

اصحاب مسوره

Edda، به مجموعه سروده‌های کهن ژرمنی که به خدایان و پهلوانان می‌پردازد، اطلاق می‌گردد. مجموعه ادا احتمالاً در حدود سده نهم تا دوازدهم بر مبنای مطالب کهن سروده شده و در سده سیزدهم در ایسلند ثبت شده است.

افسانه‌های ادا

Effectus، نیروها.

افکتوس

Omurtag، خان بلغار (۸۱۴ - ۸۳۱) معاصر با لئون پنجم و میکائیل دوم، قیصرهای بیزانسی.

امورتاق

Indictio، در اصل به معنای خواسته نامنظمی بود که برای نخستین بار در زمان ترایان پدیدار گردید. اندیکسیو از زمان سپتیموس سوروس

اندیکسیو

تا کاسیوس بتدریج منبع اصلی درآمد امپراتوری روم شد. دیوکلسین، این بار مالیاتی سنگین را سبکتر کرد و از سال ۲۸۷ آن را به صورت منظمی درآورد و برای هر پنج سال پیشاپیش به صورت تغییرناپذیری معین کرد. به مرور زمان، این دریافتهای جنسی با کاپیتاسیوی جدید کاملاً یکی دانسته شد.

انو، Anau، تپه‌ای در واحه مرو، نزدیک اشک‌آباد که در سال ۱۹۰۴ حفاری شد. لایه‌های آن تا هزاره چهارم قبل از میلاد می‌رسد که هماهنگی بسیاری با تپه حصار و تپه سیلک در ایران دارد.

اور، Ur، شهری کهن در ۱۵۰ کیلومتری شمال بصره، شکوفایی شهر حدود ۲۱۰۰ ق م به زمان سلسله سوم که پایتخت سومر بوده می‌باشد. این شهر تا سده چهارم میلادی آبادان بوده است.

اورانیوس، Uranios، اورانیوس آپامیایی، سوفسطایی، بنابر نظر آگاثیاس، در زمان ژوستینین، طرفداران زیادی در میان مردم کم‌سواد به دست آورده بود و جزو هیئت فرستادگان رومی به تیسفون در زمان انوشروان بود که در آنجا نظر انوشروان را نسبت به خود جلب کرد. Orbis Romanus، جهان رومی.

اوریگنس، Origenes، حکیم مسیحی، متولد مصر (۱۸۵-؟ ۲۵۴)، در اسکندریه حوضه درسش مشهور شد، و سپس به قیصریه انتقال یافت. کتاب مقدس را در شش قرائت عبرانی و یونانی به موازات هم تدوین کرد. صاحب تألیفات کثیره است، از جمله کتاب در باب اصول (در الهیات) و رد بر کلیت (در جدل).

اولمپودور، Olympiodoros، تاریخنگار یونانی از تب، او به عنوان ناظری مطلع و علاقمند به وقایع زمان خویش به شمار می‌آید. او در سال ۴۱۲ جزو هیئت فرستادگان روم شرقی به دربار هون‌ها رفت. از آثار وی چیزی به جای نمانده مگر قطعاتی در نزد تاریخنگارانی نظیر فوتیوس و غیره.

اویکومنه، Oikumene، اصطلاح یونانی برای نامیدن بخش متمدن مسکونی جهان.

ایلیریان

Illyrer، ایلیریان مرکب از قبایل هندو اروپایی (از قبیل دالماتیان و پانونیان) بودند که در ادوار پیش از تاریخ در قسمت شرقی ساحل دریای آدریاتیک و پسرانه آن مستقر بودند. رومیان مملکت آنان را تصرف کردند و ایالت ایلوریکوم را از قسمتی از ایلیریا تأسیس نمودند (۱۶۷ ق م). از اواسط سده سوم، سرباز قیصرهایی از ایلیریا که فرماندهانی لایق و سربازانی سخت کوش بودند به امپراتوری رسیدند که به قیصران ایلیری معروف هستند. از معروفترین آنها دیوکلسین و ژولیان هستند.

بارهبرئوس

Barhebraeus، [ابن العبري] ۶۲۳ - ۶۸۵ هجری قمری، مورخ، نحوی، فیلسوف، طبیب، منجم و، ادیب مسیحی شامی و مترجم از عربی به سریانی، متولد ملطیه (فرات علیا). پدرش یهودی بود و بعد مسیحی شد. او معاصر ارغون خان مغول و عظاملک جوینی بود و زبانهای سریانی و عربی و یونانی و فارسی را بخوبی می دانست. مدتی در تبریز و مراغه اقامت نمود. تألیفات زیادی در رشته های سابق الذکر دارد. معروفترین اثرش کتابی است در تاریخ به زبان سریانی که در اواخر عمر تلخیصی به عربی به نام مختصر تاریخ الدول، از آن فراهم ساخت.

برویا

Beroia، شهری در سوریه (شاید برابر با حلب امروزی بوده است). Begram، محل شهری هلنیستی در شمال کابل (کاپه)، پایتخت امپراتوری یونانی باختر، که بعداً نیز یکی از مراکز مهم امپراتوری کوشان گردید.

بگرام

بورگوند

Burgunder، قومی ژرمنی که در حدود سال ۴۲۰ در حوالی راین، با مرکزیت ورمس، زندگی می کردند. آنها در سال ۴۳۷ مغلوب هونها شدند.

بوریس

Boris، خان بلغار (۸۵۲ - ۸۸۸) در زمان وی تشریف به مسیحیت و اسلاوگرایی بلغارها آغاز شد.

پارسیفال

یکی از اشخاص افسانه ای آرثر که به نام سرپرسیول نیز معروف است.

سرگذشت این قهرمان موضوع آثار معروفی بوده است. اول کسی که سرگذشت او را در جستجوی جام مقدس (Gral) نوشت، کترین دو تروا بود. منظومه پارسيفال از ولفرام فون اشنباخ از بزرگترین منظومه‌های قرون وسطایی به شمار است و مبنای اپرای پارسيفال از واگنر است.

پانونیا سکوندا

Pannonia Secunda، تیبریوس، برای نخستین بار محدودهٔ قسمت غرب مجارستان و شرق اتریش و شمال غربی یوگسلاوی امروزی را (۹-۱۲ ق م) تصرف کرد و جزو قسمت شمالی ایالت ایلیریا منظور کرد. پس از قیام نافرجام اهالی بومی (سال هشتم) آن را از ایلیریا جدا کرده و ایالتی با نام پانونیا از آن ساخته شد. این ایالت در سال ۱۰۳/۶ به دو بخش تقسیم گردید (Superior و inferior) که مرز این دو قسمت از بخش خمیدگی دانوب (واقع در مجارستان) ابتدا اندکی به جنوب غربی متمایل گشته بعداً عمودی تا جنوب امتداد می‌یافت. پانونیا اینفریور تنها باریکه‌ای به پهنای ۶۰ کیلومتر در غرب رودخانه دانوب بود. در زمان دیوکلسین دو ایالت دیگر در محدودهٔ پانونیا ایجاد گردید و پانونیا سکوندا، بخش جنوبی همان ایالت پانونیا اینفریور سابق است.

پروکوپ

Prkopios، تاریخنگار یونانی (متولد حدود ۴۹۰ - ۵۰۷ و فوت ۴۶۲)، او در سال ۵۳۰ مشاور بلیسار گردید و به همراه او در جنگ دارا شرکت کرد. کتاب تاریخ وی در ۸ جلد که جلد‌های اول و دوم در بردارندهٔ وقایع (سالهای ۵۳۰ - ۵۴۵) ایران و بیزانس می‌باشد. او بعداً بسیار مورد احترام بود و خواهان بسیار داشت و کتاب تاریخش به عنوان الگوی تاریخ‌نویسی بیزانسی به شمار می‌رفت.

پریسکوس

Priscus، از پانونا، تاریخنگار، سوفسطایی، یونانی، سده پنجم. در ملازمت ماکسیمینوس (Maximinus) به دربار آتیلا (۴۹۹)، به روم (۴۵۰)، و به اِگ (۴۵۲) رفت و پس از مرگ ماکسیمینوس نیز مدتی در اِگ رحل اقامت گزید. کتابی در تاریخ حوادث عصر خویش (۴۳۳-۴۷۱) نوشته بود که به صورت پراکنده در نزد تاریخنگاران متأخر بازمانده است. قطعات بازمانده مهمترین

- مأخذ در مورد تاریخ هون‌ها می‌باشد.
- پریسکیانوس Priscianus، نحوی رومی که در سال ۵۱۲ در قسطنطنیه رونق داشت، متولد قیصریه (در موریتانیا). کتابی که در دستور زبان لاتینی نوشت یکی از رایجترین کتابهای درسی قرون وسطا بود.
- پریماتوس Primatus، دارنده نخستین پایگاه و مقام.
- پیرون Pyrrhon، فیلسوف یونانی (۲۷۰-۳۶۰ ق م) که در الیس و آتن بسیار معزز بود. او را پدر مذهب شک لقب داده‌اند.
- تالت Talent، واحد وزنی یونانی برابر با ۶۰ مین = ۶۰۰۰ دارخم = ۲۶/۱۹۶ کیلوگرم و معمولاً بزرگترین واحد وزن را می‌نمایاند. تالت به منزله سکه محاسبه و واحد پول خارجی به کار می‌رفت. در زمان قیصرها، تالت ۴۰/۲۰ کیلوگرم وزن داشت.
- تئوفانس Theophanes، رویدادنویس مسیحی ۷۶۰-۸۱۸، کتاب وی دربردارنده وقایع سالهای ۲۸۴-۸۱۳ است که دنباله کتاب دوستش سرگیوس است که از خلقت عالم تا سال ۲۸۴ می‌رسید.
- تئوفیلاکت سیموکاتس Theophylaktos Simokattes، (سال ۵۸۲-۶۰۲) تاریخنگار بیزانسی سده هفتم از سودا که منشی هراکلیوس بود.
- ترمیسس Termisiss، سکه طلا برابر با $\frac{1}{3}$ سکه طلای سولیدوس.
- خالکدون Chalkedon (شورا)، در تاریخ مسیحیت، چهارمین شورای جامع که در سال ۴۵۱ به دعوت مارکیانوس، امپراتور روم شرقی، در کلیسایی در خارج شهر خالکدون منعقد گردید، تا آراء وحدت طبیعی را که بعد از شورای راهزنی (سال ۴۴۹)، تحت نفوذ دیوسکوروس و ائوتوخوس غلبه یافته بود، ریشه کن کند و ایمان مسیحی را چنان تعریف کند که از گزند در مقابل پیروان مذهب وحدت طبیعت و مذهب نسطوری محفوظ بدارد. عمده‌ترین کار شورا در این زمینه «تعریف» معروف آن است که آخرین اظهارنظر رسمی کلیسای کاتولیک در موضوع مسیح‌شناسی است: عیسی مسیح، شخص دوم تثلیث، هم خدای واقعی و هم انسان واقعی است و این دو طبیعت الهی

و انسانی وی متمایزند. منشور دیگر شورا که بطریق قسطنطنیه را یگانه رئیس کلیسا در اروپای شرقی قرار می‌داد مورد قبول رئیس کلیسای کاتولیک واقع نشد.

Chalkis، شهری در شمال سوریه.

خالکیس

Dara، دژ مرزی رومی که توسط آناستازیوس تأسیس شد.

دارا

Daphne، شهری در شمال سوریه، حوالی انطاکیه.

دافنه

Dura Uropos، شهری در سوریه در ساحل راست فرات، که حدود سال ۲۸۰ ق م به وسیله یک مهاجرنشین مقدونیه‌ای به امر سلوکوس نیکاتور، نزدیک معبر فرات بنیاد گردید. از آغاز سده یکم به تصرف اشکانیان در آمد. در سال ۱۶۵ در دوران «کومود» رومیان شهر را بازپس گرفتند تا اینکه شاپور اول دوباره آن را گشود.

دورا اروپوس

Diadochen، در یونانی به معنای جانشین، سرداران، و اداره کنندگان دستگاه اسکندر مقدونی که پس از مرگ وی در صدد تصرف امپراتوری او برآمدند.

دیادوخوی

Diocletian، (سال ۲۴۵-۳۱۳)، امپراتور روم (۲۸۴-۳۰۵) که بعد از مرگ نومریانوس، سربازان وی را به امپراتوری نشاندهند. در جنگ با ساسانیان به پیروزی دست یافت و تهاجم قبایل اروپایی را پس راند. اقدامات سیاست اقتصادی وی نتایج بدی به بار نیاورد. وی برجسته‌ترین امپراتور ایلری است.

دیوکلسین

Rationalis، شغلی درباری که توسط تیریوس برای اداره خزانه امپراتور ایجاد شد و در زمان کلادیوس و نرون، به وسیله بردگان آزاد شده که به وجهه بزرگی دست یافتند، اداره می‌شد. هادریان برای نخستین بار، اداره امور مالی را به پروکوراتور شخصیش که به پایگان اسواری تعلق داشت، واگذار کرد. در سده دوم به راسیونالی معروف گشت که به کمک کارگزاران دون پایه چندی انجام وظیفه می‌کرد.

راسیونالی

Runnen، نام الفبایی که اقوام ژرمن، هون برای کندن بر روی چوب یا سنگ به کار می‌بردند. این الفبا دو نوع (ژرمنی) داشت، ۱۶ حرفی

رون

و ۲۴ حرفی. الفبای رونی را در انگلستان و اسکاتلند پس از قرون وسطا نیز به کار می بردند.

Sergiopolis، شهری در شرق سوریه در حوالی پالمیرا (تدمر).
Sesterz، سکه برنجی رومی.

سرگیوپولیس

سسترس

Sextus Empiricus، فیلسوف، طبیب شکاک که در اواخر سده دوم

سکستوس امپریکوس

در اسکندریه فعال بود. شکاکیت وی به هیچ روی سفسطه خشک و خالی نیست بلکه بیشتر با عقیده پوزیوتیسیم امروزی قابل مقایسه است. از وی سه کتاب بازمانده است ۱- یادداشتهای پیرون در سه کتاب ۲- بر ضد ریاضیدانان در شش کتاب ۳- بر ضد جزم گرایان در پنج کتاب.

Singara، مرکز ولایت سنجار، ایالت موصل عراق، حدود صد کیلومتری غرب موصل، کرسی قدیم دیار ربیع، این شهر را با شهر باستانی سنگارا مطابق دانسته اند.

سنجار

Sura، دژ مرزی رومی در سمت راست فرات، در بخش خاوری تاپساکوس که ویرانه هایش امروزه در السوریه واقع است. سورا شاید جزو دژهای استحکامی باشد که کنسول دومیتیوس کوربولو در سال ۶۲ تأسیس کرد.

سورا

Alexander Severus، امپراتور روم (سال ۲۲۲-۲۳۵) پس از هلیوگابالوس، امپراتور شد. در عصر وی دولت اشکانیان در ایران منقرض شد و اردشیر بابکان سلسله ساسانیان را تأسیس کرد.

سیوروس الکساندر

Severitas Regalis، تدابیر شاهانه، اقتدار شاهی.

سوریتاس رگالیس

Sozomenes، حقوقدان بیزانسی در قسطنطنیه، سده پنجم، در زمان ثئودوزیوس دوم (سال ۴۰۱-۴۵۰) تاریخی کلیسایی در ۹ جلد درباره وقایع سالهای ۳۲۴-۴۳۹ نگاشته است.

سوزومنس

Solidus، سکه طلای رومی برابر با ۱/۷۲ فوند رومی و ۴/۵۵ گرم. Siglos، وزنی شرقی، شکل، برابر با ۱ یا ۱ مینه (mine) و ۱ (همچنین ۱) تالنت. در حکم ۵۰ سیکلو مدیخی، سکه نقره امپراتوری هخامنشیان بود که در سال ۵۱۵ ق م توسط داریوش بزرگ ایجاد شد. سیکلو در آغاز ۵/۴ گرم وزن داشت که بعدها تا ۵/۶ گرم افزایش یافت.

سولیدوس

سیگلوس

شان یو Shan-yu، بالاترین فرمانده در میان قبایل هیونگک - نو.
شیوا Schiva، یا سیوا (سانسکریت = خوش‌یمن) یکی از خدایان بزرگ
آیین هندو که با برهما و ویشنو تثلیث آیین هندو را تشکیل می‌دهد.
وی سومین خدای این تثلیث است و نماینده نابودی و تجدید حیات
پس از آن.

فایدون Phaidon، از الیزه، واضع به اصطلاح نحله فلسفی ایلایی، اوایل سده
چهار ق م.

فرفور یوس Porphyrios، فیلسوف یونانی (سال ۲۳۳-۳۰۴) از نو افلاطونیان،
شاگرد فلوپتین. در فلسطین یا در صور متولد شد و در سال ۲۶۴ به روم
رفت و تا آخر عمر در آنجا می‌زیست. آثار فلوپتین، کتاب بطلمیوس
در موسیقی و کتاب قاطیغوریاس ارسطو را شرح کرد و زندگینامه‌ای از
فیثاغورث و فلوپتین نوشت. آثار وی در نقل فلسفه یونان در میان
مسلمانان تأثیر بسیار داشته است. از آثار یونانی موجود وی فقط یکی
هست که ترجمه کامل آن به عربی نیز در دست است و آن کتاب
ایساگوگه است که ایساغوجی صورت معرب آن می‌باشد.

فلوپتین Plotin، سال ۲۰۵ - ۲۷۲، فیلسوف، یکی از صاحب‌نظران بزرگ
دنای قدیم است. قدرت وی در آمیختن فلسفه افلاطون و ارسطو با
فلسفه رواقیان است که او از این سه جریان فکری فلسفه نوی پدید
آورده که از مهمترین فلسفه‌های جهان است و به فلسفه نو افلاطونی که
رنگ عرفانی و دینی هم دارد، معروف است. تأثیر وی در افکار
فلاسفه اسلامی از تأثیر ارسطو کمتر نبوده است و ظاهراً مقصود از
الشیخ الیونانی مذکور در بعضی از کتب فلسفی همین فلوپتین می‌باشد.

فوتیوس Photios، حدود سال ۸۲۰ - ۸۹۲، روحانی و عالم الهیات مسیحی،
بطریق یونانی قسطنطنیه، سرگذشت فوتیوس در انشعاب دینی شرق و
غرب تأثیری بسزا داشته است. از کتابهای متعدد وی کتابی در تاریخ
بویژه مهم می‌باشد: بیلپوتک (Bibliothek) که مجموعه‌ای از تلخیص
یا فهرست مطالب ۲۷۹ کتاب می‌باشد. که در این میان حدود بیست
تاریخنکار ناشناس یا کتابهای گمشده‌شان را با مطالبی از آنها برای ما

معرفی می‌کند. برای نمونه کتسیاس، اگاتارخیدس، معنون، المپودور و تکلمه‌هایی بر کتابهای بازمانده مؤلفانی نظیر دیودور و آریان که وی آنها را به طور کامل در دسترس داشته است و یادآورهای مفیدی در مورد کتب پلوتارک و ضبط نقل قولهایی از پراکساگوراس، بطلمیوس، خنوس، و ایامبلیخوس، نویسنده رمانی، دیوگنس، و غیره. Philon، از فلاسفه بزرگ یهود یونانی (سال ۳۰ ق م تا سال ۴۰)، ظاهراً در اسکندریه به دنیا آمده است. فلسفه وی التقاطی از فلسفه‌های افلاطون، رواقی، و فیثاغورسیان جدید و عقاید دینی یهود است ولی او از این عقاید فلسفه نوی ساخته است که در آن، عقاید دینی یهود مقام خاصی دارد. فیلن کاملاً به صحت کتاب عهد عتیق و مخصوصاً اسفار خمسه معتقد بود و عقیده داشت که هیچ رأی و اندیشه معقول و متینی در فلسفه یونانی نیست که اصل آن در عهد عتیق نباشد و، بنابراین، شاید فلاسفه یونانی آراء خود را از موسی گرفته‌اند.

فیلن

Muratorisches Fragment، کهنترین فهرست موجوده قانون نامه، به وسیله موراتوری، از دست نوشته‌های بوبیوی (bobbio) میلان کشف و در سال ۱۷۴۰ منتشر شد. سند با استناد به ناشناسی از سده دوم (هیپولیتوس رومی؟)، بدون آغاز و انجام، به لاتینی بربری نوشته شده است که حاوی یک ترتیب مستدلی از نوشته‌های کتاب عهد جدید (از جمله حکمت سلیمان!) و آپوکریف کتاب عهد جدید (مکاشفات پطروس، شبان هرماس) است. رساله‌های پولس به اسکندرانیان و لاتودیکیان، جزو جعلیات مارکیون شمرده می‌شوند، ضمناً از عبرانیان، یعقوب، رساله یکم و دوم پطروس و همچنین رساله یوحنا نام برده نمی‌شود.

قطعه موراتوری

capitacio، کاپیتاسیو، نظام مالیاتی واحد امپراتوری دیوکلسین را که انسانها را به منزله ارزشهای اقتصادی، خاصه نیروی کار آماده به خدمت روستایی را دربرمی‌گرفت، نشان می‌دهد که هر نفر با ۲ مولیر (mulieres) یکسان انگاشته می‌شد و پیرمردان و بیماران مشمول

کاپیتاسیو

کاپیتاسیو نمی شدند. در ضمن بر چارپایان نیز کاپیتاسیو تعلق گرفت. اما بیش از دیوکلسین، چنان مالیات سرانه‌ای در بعضی قسمتهای امپراتوری وجود داشت که این باج سرانه فقط محدود به اقشار فرودست بود.

کارولنژیان

Karolinger، سلسله‌ای از فرمانروایان فرانکی که در قرن هفتم به وسیله پپن دولاند تأسیس شد که تا سال ۹۱۱ در آلمان و تا سال ۹۸۷ در فرانسه دوام آورد. بنیادها و گرایشهایی که مشخص قرون وسطا بود در دوره کارولنژیان تأسیس گردید. اصول فتوالتیه تقریر شد و اقتصادی مبتنی بر زمین برقرار گردید.

کروم

Krum، (۸۰۲ - ۸۱۵) خان بلغار.

کیش

Kisch، شهر کشور سومری، از هزاره سوم ق م تا زمان ساسانیان آباد بوده است.

گارامانتی

Garamantes، قومی پربری که در محدوده مرکزی کشور لیبی امروزی می زیستند. پایتخت آنها گارما (Garma) نام داشت. تاریخنگاران یونانی- رومی از هرودوت، استرابو، بطلمیوس، و غیره از این قوم یاد کرده‌اند. اما پس از سده یکم گزارشهای تک و توکی در موردشان مشاهده می گردد.

گالینوس

Gallienus، (۲۱۸ - ۲۶۸) امپراتور روم، با پدرش والرین در امپراتوری شریک بود (۲۵۳ - ۲۶۰). پس از اسارت والرین به دست شاپور اول بتهنایی فرمانروایی کرد. در دوره او روم دچار سرپیچی ایالات تابعه شد و به هنگام فرونشاندن شورش در میلان به دست سربازان به قتل رسید.

گرال

در ادبیات قرون وسطای اروپا، سنگ یا جام معجزه آسایی با خاصیت شفابخش زخمها و مرتفع کننده گرسنگی و تشنگی است.

گنوسی

Gnosis، (از کلمه یونانی گنوسیس به معنی معرفت و شناخت)، عنوان مجموعه‌ای از ادیان و مذاهب و نحله‌های دینی که در قرون اول و دوم ق م و نیز قرنهای اول و دوم و سوم پس از میلاد در فلسطین، سوریه، بین النهرین، و مصر وجود داشته، و به مناسبت اینکه در همه این فرق

نوعی معرفت باطنی و روحانی و فوق طبیعی - که می توان از آن به کشف و اشراق و شهود تعبیر کرد - مایه نجات و رستگاری انسان شناخته شده است، همه آنها را تحت عنوان عام گنوستیکرها ذکر کرده اند. مذهب گنوسی، مذاهب و فرقه های گوناگونی را در بر می گیرد که تقسیم بندی آنها مورد اختلاف است. اما غالباً تحت فرق «بی نام» و «بانام» تقسیم کرده اند که منظور از این تقسیم بندی فرقی است که نام مؤسس آنها آشکار است یا برعکس. فرق بی نام را زیر عنوان کلی افیتیس (مار) نامگذاری کرده اند که از زمره آنها می توان از ناست ها، پرات ها، شیش ها، قابیل ها، دوست ها، و باربلوها نام برد. و از گنوستیکرهای بانام، پیروان باسیلیدس (سده دوم)، پیروان والتینوس (سده دوم)، و پیروان مانی قابل ذکر هستند.

گوتها

Gotten، قومی ژرمنی که مسکن اولیه آنها احتمالاً اسکاندیناوی بوده است. اما در سده سوم در سرزمینهایی که از مصب دانوب تا دنیپر ادامه داشت، ساکن بودند. در اواخر سده چهارم مورد تهاجم هونها قرار گرفتند و به دو شاخه تقسیم شدند. گوت های شرقی که تابع هونها شدند و گوت های غربی که به تبعیت امپراتوری روم درآمدند.

لازستان

Lāzistān، لازیکا، سرزمین ساحل دریای سیاه در گرجستان. پس از گرویدن گرجیان به مسیحیت سال ۳۳۰ پیوسته مورد اختلاف دولتهای ایران و بیزانس بود. لازیکا بیشتر تحت نفوذ بیزانس و ایبری، بخش دیگر گرجستان تحت نفوذ دولت ساسانی بود.

لوکیان

Lukian von Antiochia، قدیس، از انطاکیه (حدود سال ۲۴۰ - ۳۱۲) در ادسا تحصیل کرده و در شصت سالگی به انطاکیه نقل مکان کرد. وی بنیانگذار مکتب انطاکی در مسئله مسیح شناسی است که تضاد روشنی با الهیات اسکندریه داشت. متن تصحیحی کتاب مقدس مهمی به وی باز می گردد.

لونگینوس

Longinus، حدود سال ۲۱۳ - ۲۷۳، فیلسوف نوافلاطونی یونانی و عالم بلاغت، در اسکندریه تحصیل کرد و به آتن بازگشت و به تدریس

فلسفه، بلاغت و نقد ادبی پرداخت. در حدود سال ۲۶۸ به تدمر رفت و به زبانه، ادبیات یونانی آموخت و پس از مرگ شوهر وی، مشاور عمده او در امور سیاسی شد. شیفته آزادی بود و زبانه را برانگیخت تا خود را از دولت روم مستقل سازد. پس از آنکه امپراتور اورلیانوس شورش تدمر را فرونشاند، زبانه، او و سایر مشاوران خود را تسلیم رومیان کرد و لونگیوس در سوریه اعدام شد. آثار متعدد فلسفی، انتقادی، بلاغتی داشته است که فقط قطعات معدودی از آنها به جا مانده.

Litra، «فوند» واحد وزنی که در زمان قیصرها بیانگر لیبرا رومی بود. Limitanei، نام سپاهیان مرزی بویژه در سده پنجم و ششم.

لیترا
لیمیتانی

Mao dun، (۱۷۴ - ۲۰۹ ق م) رهبر هیونگ-نو که قبایل همجوار منجمله سین-پی، کتیان، تنگوز را زیر سلطه خود آورد و فرمانروای استپ‌ها گردید.

مائو دون

Markion (مرقیون)، در اوایل سده دوم در سینه‌په پافالوژن به دنیا آمد. در سال ۱۴۰ وی را در حلقه همخواست مسیحیان که در سال ۱۴۴ از آن برید، مشاهده می‌کنیم. به دنبال این دستگاهی همانند با همخواست مسیحیان بنیان نهاد که سرعت در خاور و باختر اشاعه یافت و تا سده چهارم خطری جدی برای کلیسای کاتولیک به شمار می‌رفت. مشخص آموزه مارکیون - گنوسی جرح و تعدیل یافته - ضدیت بنیادین با یهودیت، طرد کامل کتاب عهد عتیق، ثنویت می‌باشد. Macrobius، آمبروزیوس تئودوزیوس ماکروبیوس، نویسنده لاتینی حدود سال ۴۰۰ و مؤلف کتب ساتورنالیا (Saturnalia) (گفتگوهای ادبی و فلسفی) و تفسیری بر سیسرون.

مارکیون

ماکروب

Macrinus، امپراتور روم، در جنگ کاراکالا بر ضد اشکانیان شرکت داشت که پس از شکست وی سربازان وی را به امپراتوری (سال ۲۱۷) نشانند و جنگ علیه اردوان را ادامه داد تا اینکه در سال ۲۱۸ پیمان صلحی که به نفع اشکانیان بود با اردوان منعقد کرد.

ماکریوس

Malalas، از انطاکیه، سوربایی همعصر قیصر آناستازیوس اول تا

مالالا

یوستین دوم، (سده ششم) مؤلف کهنترین رویداد نامه بازمانده ییزانسی در ۱۸ جلد که تا زمان یوستین و شاید حتی ۵۷۴ میلادی را نیز در برمی گرفته است. متن یونانی بازمانده، احتمالاً تحریر کوتاه نوشتی از متن اصلی، فاقد جلد اول و آغاز جلد دوم و پایان جلد ۱۸ است. مشکل عمده آن است که آیا وی منابع یاد شده در کتابش را خود شخصاً مطالعه کرده یا اینکه غالب آنها را از رویدادنامه یولیوس آفریکانوس برگرفته است.

Malamir، خان بلغار (۸۳۱ - ۸۳۶).

Mohenjo - Daro، یکی از دو مرکز مهم فرهنگ دره سند، ایالت پنجاب، به وسعت تقریبی ۱/۵ کیلومتر مربع. سالیابی این محل باستانی هنوز مورد توافق نیست لکن از ۱۷۵۰ - ۲۳۰۰ ق م تاریخگذاری کرده اند.

Memmon-Mentor، برادران رودسی که فرمانده سپاهیان مزدور یونانی شهرب آرتاباز در خدمت اردشیر دوم هخامنشی بودند. بعداً متور در فتح و بازپس گیری مصر در زمان اردشیر سوم، خدمات شایانی از خود نشان داد. از این روی از جانب اردشیر به فرماندهی نیروهای آسیای صغیر منصوب گردید که بعد از مرگ وی، این مقام به برادرش ممون رسید.

Neus، روح - عقل به یونانی.

Nestorios، از آباء کلیسا، اسقف قسطنطنیه (متولد حدود ۳۸۰، فوت سال ۴۵۱). وی برخلاف اسقفان اسکندریه که به ربانیت عیسی اعتقاد داشتند، معتقد بود که عیسی انسان از مادر زاده شد و توحید ربانیت و انسانیت در وجود عیسی، دو طبیعت جدا در جسمی واحد است. وی در سال ۴۳۵ تکفیر و به صحرای لیبی تبعید شد. نسطوریان که پیروان وی هستند از سال ۴۸۵ تنها فرقه مسیحی مجاز به فعالیت در ایران ساسانی شدند.

Notarius، کاتب، منشی.

Virtus، قدرت.

مالامیر

موهنجودارو

ممون - متور

نئوس

نسطوریوس

نوتاریوس

ویرتوس

ویمیناسیوم Viminacium، (اردوگاه سربازان) شهری در نزدیکی مصب دانوب.

هاراپا Harapa، یکی از دو مرکز فرهنگ دره سند، پنجاب، در فاصله ۶۴۰ کیلومتری موهنجودارو.

هرودیان Herodian، تاریخنگار رومی، حدود سال ۱۸۰، کتاب تاریخ وی در ۸ جلد بوده که تنها از مرگ مارکوس اورلیوس تا جلوس گوردیانوس سوم یعنی ۱۸۰ تا ۲۳۸ بازمانده است.

هلیوپولیس Heliopolis (بعلبک امروزی)، به دلیل آیین پرستش خورشید نامیده شد و شهر پررونقی بود و در سال ۶۳۴ به دست مسلمانان گشوده شد. هلیوس Helios، خدای خورشید، یزدان سالاری و بعداً فلسفه رواقی، الهیات و اخترشماری وارده از خاور زمین، زمینه برتری یافتن هلیوس، بنیان نهاده شده بر میتراى ایرانی و خدای نجمی سول (sol) سوریاىی، به عنوان خدای امپراتوری در سده سوم شد.

هیرونیوس Hieronymus، از آباء کلیسا، حدود سال ۳۴۵ در استریدون در مرز دالماتیا و پانونیا در خانواده‌ای مسیحی به دنیا آمد. در کودکی به روم رفت و آموزش ادبی مطلوبی را آموخت. در سال ۳۷۳ عازم سفر زیارت به بیت المقدس شد. اما در آنتیوخیا، بیمار شد و بالاچار مدت سه سال در صحرای خالکیس اقامت کرد. در این مدت یونانی و عبری را نیز فراگرفت. سپس از طریق قسطنطنیه به روم بازگشت و در سال ۳۸۲ مثنی پاپ داماسوس شد و از جانب وی مأمور شد تا متن کتاب مقدس را مورد تجدیدنظر قرار دهد. پس از مرگ داماسوس از نو عازم خاور زمین گردید و از سال ۳۸۶ در بیت‌الحم رحل اقامت گزید و در سال ۴۲۰ چشم از جهان فرو بست. بزرگترین اثر وی وولگات، ترجمه لاتین کتاب مقدس بعداً به طور عام پذیرفته شده، است.

یامبلیخوس Iamblichos، فیلسوف نوافلاطونی از سده چهارم، سال تولد و مرگ وی نامعلوم است. او شاگرد فروریوس بود و از لحاظ فلسفی کلاً تحت تأثیر وی است، اما با اینهمه در آثارش به جدل با فروریوس

می‌پردازد.

Jamblichos، رمان‌نویس، حدود سال صدم بعد از میلاد در سوریه به دنیا آمد. در کنار زبان آرامی، بعداً یونانی را نیز تا حد بلاغت آموخت. بعداً عازم ارمنستان شده و در زمان soaimos در آنجا می‌زیست. رمان بابلیکا را که قطعاتی از آن به نزد فوتیوس و سودا بازمانده است، بعد از سال ۱۶۵ تألیف کرد.

Jordanes، تاریخ‌نگار رومی سده ششم و مؤلف کتابی در تاریخ جهان و تاریخ گوت‌ها.

Josephos، تاریخ‌نگار یهودی متولد سال ۳۷/۸ در بیت‌المقدس و مرگ در سال ۱۰۰ در روم؟ او از خانواده اشرافی یهودی بود. دوران کودکی را در فلسطین بود و در قیام یهودیان علیه رومیان شرکت فعال داشت تا اینکه در سال ۶۷ دستگیر شد. وی پس از این، جانب رومیان را گرفته و عازم روم شد. از این رو، از جانب رومیان، تاریخ‌نگاری مقبول است و، برعکس، از طرف دینسالاران یهودی خائن شمرده شد لکن از طرف مسیحیان جزو بزرگترین تاریخ‌نگاران به حساب می‌آمد. از کتابهای وی، جنگهای یهود و باستانشناسی یهود را می‌توان نام برد.

یامبلیخوس

یوردانس

یوسفوس

فهرستها

نام اشخاص

ابن حوقل، ابوالقاسم محمد بغدادی: ۴۱، ۱۹۷	آ	آئوتیوخوس: ۱۷۶، ۲۴۱
ابن خرداذبه، ابوالقاسم عبیدالله: ۷، ۱۶، ۴۵، ۴۶، ۱۶۲، ۱۹۳، ۲۳۰، ۳۳۹	آئوستوخوس (دستیار فلوطين): ۲۱۴، ۲۲۲	آتیل: ۳۰۸ - ۳۱۶
ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم: ۱۵۹، ۱۷۳، ۱۸۰، ابن هشام، عبدالملک: ۱۶۵	آزمیدخت: ۱۷۸	آگائاس: ۵۰، ۲۲۲، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۵
ابوالوفاء المبرین فاتیک: ۳۴۸	۳۴۶	آملیوس: ۲۱۴، ۲۲۱
اخشنوار (شاه هیاطله): ۳۲۷	آمونوس ساگاس: ۲۲۱	آمیانوس مارسلینوس: ۱۲۸، ۳۰۴، ۳۲۶
ادینت (پادشاه پالمیر): ۱۲۲	آناستازیوس اول (امپراتور روم): ۳۷، ۴۴، ۹۱	آنتیگون: ۱۸۵
اوردشیر اول: ۶، ۱۱، ۱۶، ۱۹، ۲۰، ۴۸، ۵۱، ۶۴ - ۶۸، ۷۸، ۸۰، ۹۸، ۱۰۸		آتیوخوس سوم: ۱۸۵
۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۸۸		
اوردشیر دوم: ۴۰، ۸۴، ۱۱۶، ۱۳۰		
اوردشیر سگان شاه: ۱۶، ۱۸		
اوردشیر سوم: ۶۶، ۷۴، ۹۷، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۷۶، ۱۷۷		
اردمان: ۶۶، ۷۸، ۱۴۶	ا	ائوروت اسپه (پدر ویشاسپ): ۱۸۲
اردوان پنجم: ۶۴، ۱۰۹، ۱۱۹، ۲۸۵		ابا (جائلیق نسطوری): ۳۴۲ - ۳۴۳
اردوان سوم: ۲۵		

ارستس (کاتب): ۳۱۵	بلاش (برادر پیروز): ۱۹، ۲۹، ۳۰، ۴۱، ۷۴
ارمیا: ۲۰۷	— ۷۷، ۸۱، ۸۳، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۳۵
ارمیتاژ ← هرمزد دوم	۱۳۶، ۱۵۰، ۱۷۹
اسپاذگشنسپ: ۱۷۵	بندویه (دایی خسرو پرویز): ۱۷۱، ۲۴۵ —
استرابون: ۳۲۶	۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۳
اسفندیار: ۱۷۳	بودا: ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۷
اسکندر کبیر: ۱۸۵، ۲۱۰	بوذ (مترجم کیله و دمنه): ۲۳۴
اسکندر لیکوپولسی: ۲۱۴	بوذ اردشیران شاه: ۱۶
اشعیا: ۲۰۷، ۲۰۹	بوران: ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۲۴
الاگابال: ۱۰۱	۱۵۰، ۱۷۷
المپیدور: ۳۰۷، ۳۰۸	بهرام اول: ۶۵، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۲۳
الیاس (پیامبر یهود): ۲۰۴	بهرام پنجم ← بهرام گور
انوشروان ← خسرو اول	بهرام چوین: ۴۶، ۱۶۲، ۱۶۸ — ۱۷۱
انوشه زاد: ۱۷۳	۱۷۵، ۱۹۱، ۱۹۵، ۳۳۲، ۳۳۳
اورانیوس (فیلسوف دربار خسرو	بهرام چهارم: ۱۸، ۶۵، ۷۵، ۸۱، ۸۲، ۸۶
انوشروان): ۳۴۲، ۳۴۶	۹۰، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶
اورینگنس: ۲۰۹، ۲۱۴	۱۱۲، ۱۱۶
اوزه بیوس: ۲۳۶	بهرام دوم: ۱۱، ۶۵، ۶۶، ۷۹، ۸۴، ۸۹، ۹۲
اولدیس (شاه هون‌ها): ۳۰۶	۱۱۰، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۱، ۲۷۹
اهور مزدا: ۶۸، ۸۰، ۱۱۹	بهرام رازی: ۱۶۹
ب	بهرام سوم: ۲۰، ۳۹، ۵۱، ۶۵، ۷۹، ۸۶
بارتولومه: ۵۹، ۱۱۳، ۱۲۵	۱۲۴
بارهرثوس: ۳۴۲، ۳۴۵	بهرام سیاوشان: ۱۷۰
بالامبر (شاه هون‌ها): ۳۰۷	بهرام ششم: ۷۴، ۷۶، ۸۵، ۱۱۳، ۱۱۶
برزویه طبیب: ۲۳۴، ۳۴۶	۱۴۵
بزوس سرکش: ۳۹	بهرام گشنسپ (چوین): ۲۴۱
بسطام (دایی خسرو پرویز): ۱۷۱، ۱۹۹	بهرام گور: ۲۰ — ۲۳، ۲۶، ۲۷، ۴۰، ۵۷
۲۴۵ — ۲۴۹، ۲۵۵ — ۲۵۷	۷۵، ۸۱، ۸۵، ۸۹، ۱۱۶، ۱۳۳، ۱۷۱
	۱۷۹

۱۰۸، ۱۱۰، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۲۰۵

ح

حمزه اصفهانی، ابو عبدالله بن حسن: ۱۶۴

خ

خاراتون: ۳۰۷

خرینداد: ۲۵۸

خسرو اول (انوشروان): ۳، ۴، ۷ - ۹، ۱۲،

۳۳، ۳۷، ۴۴، ۵۱، ۵۳، ۶۵، ۷۴، ۷۷،

۸۲، ۸۴ - ۸۶، ۸۸، ۹۰، ۱۰۵، ۱۰۸،

۱۳۶، ۱۴۲، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۶،

۱۷۸، ۱۹۳، ۲۰۲، ۲۵۳، ۲۹۵، ۲۹۹،

۳۳۹، ۳۴۱

خسرو پنجم: ۷۷، ۹۸

خسرو دوم (پرویز): ۷، ۴۵ - ۴۷، ۵۴،

۶۵، ۶۶، ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۸۰، ۸۲، ۸۴ -

۸۶، ۸۹، ۹۱، ۹۲، ۹۸، ۹۹، ۱۰۳ -

۱۰۷، ۱۱۲، ۱۳۹ - ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۶۹،

۱۷۰، ۱۷۳، ۲۹۹

خشایارشا: ۶، ۱۸۳، ۲۸۱

خلیفه احودمه (بزرگ ارتدکس‌ها): ۳۴۴

خمانی: ۲۶۰

د

دارا: ۵۳

داریوش اول: ۵، ۲۸۰، ۲۸۱

داریوش سوم: ۲۵۸

دمرگان، ژاک: ۸، ۵۷، ۸۷، ۹۹

بهمن: ۱۷۳، ۲۵۹

بیستهم: ۸۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۵۰

پ

پارمنیدس: ۳۴۱

پاروک: ۸۷، ۹۲، ۹۴، ۹۸، ۱۲۵

پسروکوپ: ۳۵، ۵۲، ۱۶۰، ۱۶۴، ۳۲۶،

۳۳۲

پرویز - خسرو دوم

پریسکوس: ۳۰۹، ۳۱۰

پریسکیانوس لیدوس: ۳۴۲

پلوتارک: ۱۹۷

پیروز: ۱۷، ۱۸، ۲۸، ۴۷، ۶۶، ۶۸، ۷۴ -

۷۷، ۸۱، ۸۳، ۸۵ - ۸۸، ۹۰، ۹۱،

۱۰۳، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۲۷، ۱۳۴ -

۱۳۵، ۱۴۷، ۱۶۳، ۳۲۷

پیرون (فیلسوف): ۳۴۶

ت

تئودوزیوس: ۲۵۲

توفیلاکت سیموکاتس: ۱۹۱، ۲۴۱، ۲۴۴

تیمائوس: ۳۴۱

ث

ثعالبی، ابومنصور عبدالملک بن محمد: ۴۶

ج

جاثلیق یوسف (پزشک انوشروان): ۳۴۸

جاماسپ: ۶۵، ۶۶، ۷۴، ۸۳، ۱۰۱، ۱۰۷،

- دوناتوس: ۳۰۷
 دیاا کو: ۱۸۲
 دیا کونوف، ای: ۲۶۸
 دیا کونوف، م: ۲۶۸
 دینک (خواهر اردشیر اول): ۱۶
 دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود: ۴۸، ۹، ۸
 ۱۷۱
 دیوسکوروس: ۲۲۱
 دیوکلسین: ۴۳، ۴۴، ۹۰، ۱۲۵، ۱۳۱
 ۱۶۵، ۱۶۶، ۲۳۳، ۲۳۷، ۲۳۸
 ر
 رُدتوس: ۱۸۲
 رُستیکوس (کاتب): ۳۱۵
 ز
 زرتشت: ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۱۰
 زنون: ۲۸
 ژ
 ژوستی نیان: ۵۲
 س
 سار (مورخ): ۸۰
 ساسان سورن: ۱۷
 سیئوس: ۲۶۳
 سرگیوس شهید: ۳۴۹
 سزمرنی: ۳۳۳، ۳۳۵
 سکتون امپریکوس (فیلسوف): ۳۴۶
 سلمان فارسی: ۱۵۹
 سلوکوس اول: ۱۸۵
 سنجیو (خاقان ترکان): ۱۶۴
 سوخرا: ۲۸، ۲۹، ۳۳، ۴۱، ۱۷۲
 سوزوموس: ۳۰۶
 سیاوش: ۳۵، ۱۷۲
 سیزابولوس ← سنجیو
 ش
 شاپور اول: ۱۴، ۱۵، ۲۴، ۳۹، ۷۳، ۷۵
 ۷۸، ۸۲، ۱۰۲، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۲۱
 ۱۲۶، ۱۸۹، ۲۰۵
 شاپور دوم: ۱۷-۱۹، ۲۵-۲۷، ۵۱، ۷۵
 ۷۶، ۸۴-۹۱، ۹۷، ۱۰۴، ۱۱۴-
 ۱۱۷، ۱۲۵-۱۳۰، ۱۴۷
 شاپور ذوالاکتاف ← شاپور دوم
 شاپور سوم: ۴۰، ۷۳-۷۵، ۸۰-۸۲، ۹۷
 ۹۹، ۱۰۴، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۳۰
 شلوم برگر، د: ۵
 شمعون: ۳۴۴
 شهربراز: ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۹۵
 شیراتوری، ک: ۳۲۴
 شیرویه: ۱۷۴-۱۷۶
 شیوا: ۸۱
 ط
 طبری، محمد بن جریر: ۳، ۸، ۹، ۱۱، ۱۳
 ۲۱، ۲۴، ۲۵، ۴۱، ۴۲، ۴۶، ۹۰، ۱۴۳
 ۱۵۹، ۳۲۷

- ع
- عبدیشوع بن بریخا: ۲۳۴
 عزیز بیگلر، م.: ۵۹، ۱۲۴، ۱۵۱
 علی (ع): ۴۳
 عمر (خلیفه دوم): ۴۴
- ف
- فاستوس بیزانسی: ۱۲۸
 فایدون: ۳۴۱
 فدراتی رومی (شاه): ۱۲۹
 فرخان: ۱۷۳
 فرخزاد (پسر علج): ۴۶
 فروریوس: ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۳۴، ۲۳۶، ۳۴۱
 فون لوکوک: ۲۱۱
- ق
- قارن: ۱۶۸، ۱۷۱، ۲۵۳
- ک
- کاتولف اول: ۱۳۰
 کاردار (پسر مهر نرسی): ۲۷
 کالینیکوس: ۲۲۱
 کاوس (پسر کواد): ۳۶
 کرتیر (روحانی زرتشتی): ۲۰۶
 کریستنسن: ۵۹، ۱۵۹، ۲۲۲، ۲۲۹، ۲۳۳، ۲۳۷
 کلیم، ا.: ۳۳۹ - ۳۴۱
 الکندی، حجرین عدی: ۲۰۲
 کنستانتینا: ۵۳
- ک
- کنستانتیوس (کاتب): ۳۱۵
 کنستانتیوس اول (امپراتور روم): ۱۱۲
 کنفوسیوس: ۲۰۷
 کواد اول: ۳، ۷، ۹، ۱۲، ۱۹، ۲۷، ۶۵، ۶۶، ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۸۳ - ۸۶، ۹۸، ۱۰۲
 ۱۰۴ - ۱۰۶، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۳۶ - ۱۳۸، ۱۴۷، ۲۳۱، ۳۲۷، ۳۴۱، ۳۴۴
 کواد دوم: ۷۴، ۷۵، ۱۱۶، ۱۴۴
 کوروش: ۲۸۰، ۲۸۱
 کوریلوس: ۳۴۲
 کی اشک: ۲۵۸
 کیداره: ۱۲۸، ۱۳۱
- گ
- گالینوس: ۱۲۲، ۲۱۶
 گردیه (خواهر بهرام): ۲۴۵، ۲۵۴، ۲۵۷ - ۲۶۰
 گرومبات (شاه خیونی): ۱۲۸
 گسنسپ داد: ۳۵
 گوبل، روبرت: ۵۷
 گووک کارن: ۱۷
 گیرشمن، رمان: ۵۸، ۱۰۰، ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۳۴، ۲۸۵، ۳۳۵
- ل
- لثوی اول: ۱۳۰
 لرد کرزن: ۸
 لند، ج.: ۳۴۵
 لونگینوس: ۲۲

- لهراسب: ۱۸۲
لیفشیتس، آ.: ۲۶۸
- م
مائو — دون: ۳۱۳
مارکس، کارل: ۲۴
مارکوس: ۲۰۴
ماسون: ۲۷۰، ۲۶۸
ماکریئوس: ۱۰۹
مالالا: ۲۳۳، ۲۳۴
مانی: ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۳۲، ۳۳۹
ماوریکیوس (قیصر روم شرقی): ۱۷۰
ماوسولوس: ۱۸۷
ماهیند: ۳۵
ماه گشنسپ: ۲۰
مردانشاه (پاذگوسپان نیمروز): ۱۷۱، ۱۷۲
مردخای: ۲۸۰
مروزان (شهربان یمن): ۱۶۵
مریم (دختر ماوریکیوس): ۲۵۲، ۳۴۹
مزدک: ۲۲۰ — ۲۳۹، ۳۳۹
محمد (ص): ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۲۲، ۳۵۰
مسعودی، ابوالحسین علی بن حسین: ۱۱، ۱۲، ۴۲، ۵۱، ۱۸۰، ۲۷۹
مسنه (شاه میشان): ۱۴
میمون: ۱۸۸
متنور: ۱۸۸
منذر: ۲۰، ۴۰، ۱۳۳
منشن — هلفن، ا.: ۳۲۴ — ۳۲۶
منگس، ک. ه.: ۳۳۴
- موردتمان: ۷۹، ۹۳، ۹۹
موسی (ع): ۲۰۴
موسی خورنی: ۳۲، ۱۲۸
مهران: ۱۴
مهرک شاه: ۱۳
مهر نرسی: ۲۱، ۲۷، ۱۹۷، ۲۵۸
میکائیل سیروس: ۳۴۳، ۳۴۷
- ن
نرسی: ۳۹، ۶۶، ۶۸، ۷۰، ۷۹، ۸۰، ۸۲
۸۴، ۸۶، ۹۲، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۲۴، ۱۲۵
۱۳۳، ۱۵۰
نسطوریوس: ۳۴۳
نولدکه، تئودور: ۳، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۱، ۴۰
۴۳، ۹۰، ۱۲۶، ۱۴۳، ۱۹۷، ۲۲۲
۲۳۳، ۲۵۲
نیبرگ: ۲۷۰ — ۲۷۵
نیکوماخ: ۲۱۶
- و
واسمر: ۷۹، ۱۰۹، ۱۲۴
واسودوای اول: ۱۲۲
واکر، ج.: ۸۷، ۹۴
واکر، ی.: ۵۸
والریان (امپراتور روم): ۷۳، ۱۲۲
والنتین، و. ه.: ۹۴
الوراق، ابو عیسی: ۲۲۴، ۲۳۳
ورثرغنه: ۶۸، ۱۳۲
وهرز: ۱۷۲، ۱۷۳

هرودوت: ۱۸۲ - ۱۸۴
هومر: ۲۰۳

ویشناسپ (حامی زرتشت): ۱۸۲، ۲۱

ه

ی

هادریان: ۲۸۸

یامبلیخوس: ۲۲۱

هارماتا، ی.: ۳۰۹، ۳۰۴، ۳۰۳

یزدان گشنسپ: ۲۴۶

هراکلیوس: ۵۵، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۶۶، ۱۷۳

یزدگرد اول: ۲۰، ۲۱، ۴۰، ۸۳، ۸۴، ۹۸

۱۷۷

۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۳۲، ۳۲۷

هرتسفلد، ای.: ۲۷، ۵۸، ۶۴، ۷۶، ۸۴، ۸۵

یزدگرد دوم: ۱۹، ۴۱، ۶۸، ۷۵، ۷۶، ۸۳

۸۷، ۹۴، ۹۸، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۲۴ -

۱۳۰، ۱۳۳ - ۱۳۴

۱۲۶، ۱۴۲، ۱۴۶، ۲۷۱ - ۲۷۳، ۲۸۶

یزدگرد سوم: ۴۶، ۷۴، ۷۷، ۹۸، ۱۰۱

هرمزد - ارمیز: ۱۲۴

۱۰۵ - ۱۰۹، ۱۴۵، ۱۷۸، ۱۹۶، ۳۵۰

هرمزد اول: ۱۷، ۳۹، ۷۳، ۷۵، ۷۹، ۱۱۰

یزدین (والی عشور خسرو انوشروان): ۴۸

۱۱۶، ۱۲۲

یشوعا ستون نشین: ۲۷، ۲۹، ۳۴، ۴۱

هرمزد پنجم: ۷۷، ۱۰۸

یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب: ۳۸، ۱۵۹

هرمزد چهارم: ۷۴، ۸۲، ۹۳، ۹۸ - ۱۰۱

۱۶۰

۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۴۰، ۱۶۶، ۱۷۳

یلتگین: ۲۴۴، ۲۵۶، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۵

۱۹۱، ۲۰۰، ۲۴۰ - ۲۴۸

یوردانس: ۳۰۷

هرمزد دوم (ارمیتاژ): ۳۹، ۷۰، ۷۳، ۸۰

یوسفوس: ۲۸۳

۹۲، ۱۱۶، ۱۲۵، ۱۳۰

یویان: ۱۳۰

هرمیاس اتارنتوس: ۱۸۸

نام جایها

ارتا: ۹۵	آ	آپامیا: ۵۳
ارجان: ۱۷، ۱۹		آپاوارکتیکن: ۲۶۸
اردشیر — خوره: ۱۳، ۱۶، ۱۹، ۹۲، ۹۵		آدیابن: ۱۶ — ۱۸، ۵۱
۹۸، ۱۰۸، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۳۰		آذربایجان: ۹۵، ۱۰۳، ۱۶۹، ۱۷۰، ۲۵۲
ارمنستان: ۱۲۵، ۱۷۰، ۲۵۲، ۳۴۸		آذرگشنسپ (آتشکده): ۱۴۳
ارمنیه: ۹۸		آسیا: ۱۰۵
اسپاسینو خاراگس ← کرخ میشان		آسیای صغیر: ۵
اسپهان (اصفهان): ۹۵، ۹۹		آشور: ۱۸۱
استخر: ۱۳، ۹۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۹، ۱۲۰		آلبانی: ۲۴۴
۱۲۳، ۲۳۱		آمذ (دژ مرزی): ۲۷، ۱۲۸
اسکندریه: ۱۴۳، ۲۱۱		آمل: ۹۵، ۹۸
الاسواریه: ۳۳۲		آناهیت (آتشکده): ۷۹
اکباتان: ۹۷، ۱۸۲		آنو: ۱۸۱
الله آباد: ۱۲۶		
انطاکیه: ۱۵، ۴۹، ۵۲		
اور: ۱۸۱	ا	ابرساس: ۱۴
اهمدان: ۹۵، ۹۷		ابرشهر: ۹۵، ۹۷، ۱۳۵
اهواز: ۱۵، ۱۶		اربل عتیق: ۱۶
ایران — خوره — شاپور: ۳۰، ۳۲، ۹۸		

پل گودرز: ۲۴۸
پیروز شاپور: ۱۷
پیشاور: ۱۲۷

ایران شهر شاپور: ۱۷، ۲۵، ۳۱، ۳۲
ایوان کرخه: ۲۴ - ۲۷

ب

بابل: ۱۶، ۲۰۸
باجرما: ۱۷
بحرالمیت: ۲۰۸
بحرین: ۱۷
بخارا: ۳۲۸
برقه (سیرنائیکا): ۲۰۸
برلین: ۹۲
بزرگ شاپور (عکبرا): ۱۷
بکرین وائل: ۱۷
بلاش آواذ: ۱۹
بلخ: ۹۵، ۹۹، ۱۰۱، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۱
۱۸۲، ۱۳۳
بلوچستان: ۱۸۱
بنجهر: ۹۵، ۱۰۲
بوذ اردشیران: ۱۶، ۱۸
بیت ارشام: ۳۴۴
بیت اللحم: ۳۴۳
بین النهرین: ۱۶۵، ۱۸۱
بیشاپور: ۹۵، ۱۰۲، ۱۲۱

ت
تبرستان: ۹۵، ۹۸
تبریز: ۲۳۱
تپورستان: ۹۸
تخت جمشید: ۵، ۱۰۸، ۲۶۸
ترکستان: ۱۰۵، ۱۸۱
تغلب: ۱۷
تمیم: ۱۷
تهامه: ۴۶
تهران: ۱۰۶
تیسفون: ۱۴، ۱۶، ۸۴، ۸۹، ۹۲، ۹۵، ۹۹
۱۰۱، ۱۱۴، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۴۴
۱۷۰

ج

جندی شاپور: ۱۰۸

چ

چوپانان: ۱۳

ح

حفظه: ۱۷
حیره: ۲۰، ۱۳۳

پ

پارایتاکنه: ۱۸۷
پارتائونسا: ۲۶۸
پارس: ۷۸، ۸۴، ۱۲۳
پل درون ته: ۲۶۸

خ

خالکیس: ۵۳

خراسان: ۹۵-۹۷، ۱۳۳، ۱۷۱، ۲۵۳

خوارزم: ۲۳۰، ۲۳۱

خوزستان: ۱۵، ۲۴، ۴۸، ۹۵، ۹۷، ۱۰۶

خوزستان - واپار: ۹۶

د

دارا: ۱۶۴

داراب: ۱۰۳

دارابگرد (داراپکرت): ۱۳، ۹۵، ۱۴۴

داریال: ۲۷

دافنه: ۵۳

دجله کوچک (دجیل): ۱۴

دروازه خزر: ۲۷

دروازه صول: ۱۸

دره نیل: ۱۸۱

دزفول: ۲۴

دژ برویا: ۵۲

دژ خاموشان: ۳۶

دستکرت ابرشهر: ۱۸

دستکرت شاپور: ۱۶

دورا اروپوس: ۴۸، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۹

۲۸۹، ۲۹۲، ۳۰۳

دیلیم: ۱۷۳، ۲۸۷

دیما: ۱۵

دیوار (دروازه) دربند: ۱۶۳، ۱۶۴

ر

رام پیروز: ۱۸

رام - هرمزد: ۱۷، ۱۹، ۹۶، ۱۰۶

رستاک: ۱۷

روشن پیروز: ۱۸

رومیه: ۴۹

ری: ۹۵، ۱۰۶

ریو - اردشیر: ۹۶، ۱۰۲، ۱۰۷

ز

زرنج: ۹۷

س

ساباط ← بلاش آواذ

سارد: ۱۸۴

شد: ۹۶، ۱۰۷

سرق: ۱۴

سرگیو پولیس: ۵۲

سغد: ۲۳۱

سگستان: ۸۰

سمرقند: ۳۲۸

سنییل: ۱۷

سنجار (سنگره): ۱۲۸

سند: ۱۸

سواد: ۱۴، ۱۶، ۴۵، ۵۴

سورا: ۵۲

س - یه: ۲۲۲

سوسیانا: ۲۳۱

سوق الاهواز ← سرق

فلسطین: ۲۰۸

فیروزآباد: ۱۴

سومر: ۱۸۱

سیستان: ۱۲۶، ۹۷، ۱۸

ق

قبرس: ۲۰۸

قروین: ۱۶۲، ۱۶۴، ۳۳۲

قفقاز: ۲۷، ۱۳۱، ۱۶۳

قندهار: ۱۸۴

قوس: ۱۷۱، ۲۵۳، ۲۵۵

ش

شاذ شاپور: ۱۵

شوش (سوس): ۱۵-۱۷، ۳۱، ۹۵-۹۸

۱۸۱، ۱۸۴، ۲۸۵

شوشتر: ۱۵، ۲۴

شهرام پیروز: ۱۸

شیز (آتشکده): ۲۳

ک

کابل: ۱۲۷

کاپادوکیه: ۲۲۱

کاخ گنجگ: ۳۴۹

کارون (رود): ۲۴

کاریه: ۱۸۷

الکرخ: ۳۰

کرخ میشان: ۱۴

کرخه (رود): ۲۴

کرمان: ۱۳، ۱۸، ۹۶، ۱۰۴، ۱۸۴

کعبه زرتشت: ۱۴، ۱۶، ۱۸، ۱۸۹، ۱۹۱

کنستانینوپل: ۲۱۶، ۳۱۵

کواذ - خوره: ۱۹

کوت الاماره: ۲۳۱

کونس: ۱۳

کیش: ۱۸۱

ط

طاشان: ۱۷

طبرستان: ۱۶۳، ۱۷۱، ۲۵۵

طوان: ۱۹

ع

عبدالقیس: ۱۷

عراق: ۱۴۴، ۱۹۵

عقر: ۱۷۵

غ

غار عین فشکا: ۲۰۸

ف

فارس: ۱۵، ۹۵، ۹۸، ۱۰۳، ۱۸۱

فرات: ۲۶۷

فرات - میسان (مسنه): ۹۶، ۱۰۶

فسا: ۲۳۲، ۳۳۹

گ

گرجستان: ۲۸۴

گرگان: ۹۵، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۳۲، ۱۶۳،

۱۶۴، ۱۷۱، ۲۵۳، ۲۵۵

گنجک — شیز: ۱۰۳

گندی شاپور: ۱۵، ۲۵

گوپتا: ۱۲۷

گور ← اردشیر — خوره

ل

لبنان: ۱۸۴

لرویر: ۱۳

م

ماد: ۹۵، ۹۶، ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۸۲

مداین: ۴۹

مدینه: ۴۶

مدینه العادی: ۲۱۳

مذریه: ۲۳۱

مرغاب: ۲۳۱

مرنجان (تپه): ۱۲۸

مرو: ۱۶، ۴۶، ۸۸، ۹۶، ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۲۰،

۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۵

مسنه ← فرات — میسان

مصر: ۲۲۲

معبد مگیستوس زئوس: ۲۹۰

مغولستان: ۲۱۹

موزه ارمیتاژ لنینگراد: ۶۳

موزه قیصر فردریش: ۹۲

موصل: ۱۶

مونهجودارو: ۱۸۱

میشان: ۱۴

میشون: ۹۶

ن

نسا (نسیا): ۲۶۸، ۳۳۹

نصیبین (دژ مرزی): ۱۲۸، ۱۶۴

نقش رستم: ۱۴، ۱۸۹

نهایوند: ۹۶، ۹۸، ۱۰۵

نهر — تیره: ۹۶، ۱۰۵

نیشابور: ۹۷، ۱۰۶، ۱۲۹

نیمروز: ۱۷۱، ۱۷۲

نیوشاپور: ۱۵، ۱۸

و

وه — اندیو — شاپور: ۹۷

ویمیناسیوم: ۱۲۷

ویه اردشیر: ۱۳ — ۱۵، ۲۴، ۲۵

ویه شاپور: ۱۵

ه

هازاپا: ۱۸۱

هجر: ۱۷

هرات: ۹۶، ۱۴۰

هرمزد اردشیر: ۴۸

هشت هرمزد: ۱۷

هند / هندوستان: ۱۹، ۱۴۴، ۱۸۱، ۲۰۴

هندوکش: ۱۲۹، ۱۳۱

هونی تشول: ۱۹

هیراپولیس: ۵۲

نام جایها / ۴۰۹

ی

يمن: ۴۶، ۱۷۲، ۱۷۳

هیرکانی باستان ← گرگان

هیطال: ۳۳۴

نام اقوام، سلسله‌ها، خاندانها و...

پ	آ
پارسیان: ۲۱۹، ۲۹۵	آشوری‌ها: ۱۸۴
پجنگ‌ها: ۲۱۹	آلان‌ها: ۱۶۳، ۲۷
پروتو — بلغارها: ۳۰۳، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۱	آلبان‌ها: ۱۲۸
پروگونوی‌ها: ۳۰۹	آنتونیان‌ها: ۱۲۷
	آوارها: ۲۱۹
ت	ا
ترکان: ۹۹، ۱۴۰، ۲۴۲، ۲۴۳	ابخازها: ۱۶۳
خ	ارتدکس‌ها: ۳۴۴، ۳۴۹
خزرها: ۱۶۳، ۲۱۹	اشکانیان: ۹۰، ۹۱، ۱۰۹، ۲۵۸
خورنی‌ها: ۱۸۷	انوش (خاندان): ۲۴۱
خیون‌ها: ۷۷، ۱۱۵، ۱۲۸ — ۱۳۱، ۱۴۲	انوگورها: ۲۱۹
خیون — هپتالی: ۱۰۰	
د	ب
دیادوخ‌ها: ۷۶	بابلیان: ۱۸۴
دیلیمیان: ۱۶۲، ۱۶۴	بلنجرها: ۱۶۳
	بنجرها: ۱۶۳

نام اقوام، سلسله‌ها، خاندانها و ... / ۴۱۱

کارن‌ها (خاندان): ۲۸ - ۳۰

کاری‌ها: ۱۸۴

کلدانیان: ۳۴۹

کوشان (سلسله): ۱۸، ۲۰، ۹۹، ۱۲۲، ۱۲۵

۱۲۸ -

کومان‌ها: ۲۱۹

کیداری‌ها: ۱۳۱

گ

گنوستیکرها: ۲۰۷، ۲۱۳ - ۲۱۵

م

مادی‌ها: ۱۸۴

مانویان: ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۲۰

مزدکیان: ۲۹، ۳۰، ۳۳ - ۳۶، ۱۳۷، ۱۵۵

۱۵۸، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۱، ۲۰۲،

۲۲۰، ۲۲۲، ۲۹۸

مسیحیان: ۲۰۷

مشائیان: ۳۴۱

مصری‌ها: ۱۸۴

مقدونیان: ۲۱۰

مکاییان: ۲۰۹

مهران (خاندان): ۲۹، ۱۶۹، ۱۹۰

نسطوریان: ۳۴۴، ۳۴۹

ن

نوافلاطونیان: ۲۰۰، ۲۲۰ - ۲۲۲

ر

روم (امپراتوری): ۳، ۵، ۶، ۶۶، ۸۸، ۹۱،

۱۰۲، ۱۰۹، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۱،

۱۶۸

ز

زرتشتیان: ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۵۸،

۲۹۵

ژ

ژرمن‌ها: ۳، ۱۳۷

س

ستیان‌ها: ۲۱۳

سیورها: ۶۶، ۸۰

سورن‌ها: ۱۹۰

ص

صایان: ۲۰۳

صول (قوم): ۱۶۳، ۱۶۴

ع

عباسیان: ۷

غ

غزها: ۲۱۹

ک

کارولنژیان: ۲۱۷

ی	هپتالیان: ۲۲، ۲۶، ۲۸، ۳۰، ۷۷، ۱۰۳،
یولیوس — کلادیوس (دودمان): ۶۵	۱۰۵، ۱۲۹، ۱۳۲ — ۱۳۶، ۳۲۴ —
یونی‌ها: ۱۸۴	۳۳۲
یهودیان: ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۱۵	هخامنشیان: ۱۰۹، ۱۲۳، ۱۸۵، ۲۶۸، ۲۷۴
	هون‌ها: ۳، ۲۸، ۲۱۹، ۳۰۳، ۳۳۲

نام کتابها

پ	آ
پایکولی / بایقلی (هرتسفلد): ۲۸۶	آثارالباقیه (ابوریحان بیرونی): ۳۳۹، ۳۴۰
ت	ا
تاریخ آتیلا و هونهاش (ای. ا. تامپسون): ۳۰۳	اخبار الطوال (دینوری): ۲۴۰ اساس سکه زنی در زمان قیصرها (کارل پینک و گوبل): ۵۸ استر: ۲۷۴، ۲۸۰ اوستا: ۲۰۵ - ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۳۷ انجیل: ۲۰۴، ۲۱۲ اوکونومیکوس ب (ارسطوی ناشناخته): ۶
تاریخ طبری: ۱۳۳، ۱۸۰، ۲۴۰، ۲۵۸ تاریخ فلسفه (فرفوریوس): ۳۴۷ «تکامل افسرهای ساسانی»، مقاله: ۵۸ تورات: ۲۰۹، ۲۱۰	۱۸۷، ۱۸۲ ایاتکار زیران: ۲۶۰
ج	ب
جاماسپ نامک: ۲۶۰	بندھشن: ۱۴۲
ح	
حکمت یسوع پسر یسراخ: ۲۱۲ حل آن مسائلی که خسرو شاه ایران درباره آنها تردیدهایی داشت (پریسکیانوس)	

لیدوس): ۳۴۲

ف

الفهرست (ابن ندیم): ۲۳۹، ۲۹۳، ۳۴۸

خ

خدای نامک: ۱۷۹، ۱۸۰، ۲۳۱، ۲۸۳، ۲۹۳

ق

قانون نامه اشپرنگر: ۱۸۰

ک

کارنامک اردشیر پاپکان: ۱۳، ۸۰، ۲۶۰
کتاب الاوقاف (ترجمه خوارزمی): ۲۸۴
کتاب مقدس: ۲۰۶، ۲۱۴
کلیله و دمنه (ابن مقفع): ۲۳۴، ۲۴۷، ۳۴۶
کواذ اول و کمونیسم مزدکی (کریستنسن): ۲۲۳

د

درخت آسوریک: ۲۶۰

ر

رساله به عبرانیان: ۲۱۲
رسالة دوم بطرس: ۲۱۲
رمان بهرام چوبین: ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۶۱، ۲۶۲
رویدادنامه اربلا: ۴۸، ۵۱
رویدادنامه بارهبرئوس (بارهبرئوس): ۳۴۲
رویدادنامه سرعت: ۳۴۵

گ

گاتاها: ۲۰۶

م

مابعدالطبیعه (ارسطو): ۲۳۴
مفاتیح العلوم (خوارزمی): ۲۸۳
المقالات (ابوعیسی الوراق): ۲۲۴
مقدمه ای شایان حیرت بر منطق (پاولوس):

س

سکه های ساسانی (پاروک): ۵۸
سندباد نامک: ۲۶۰

ش

شاهنامه (فردوسی): ۲۴

ع

عزرا: ۲۷۹ - ۲۸۱

عهد جدید: ۲۱۲، ۲۱۴

عهد عتیق: ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۶۳

ن

نهاية الارب فی اخبار ملوک فرس و العرب:
۲۴۰، ۲۴۲

نام کتابها / ۴۱۵

۵

هفتادان (هفتاد مترجم): ۲۸۰، ۲۱۲

هگرا پلاي (اورینگنس): ۲۰۹

۹

ویس ورامین: ۲۶۱

نام سکه‌ها

۱۲۷، ۱۲۳، ۱۲۱، ۱۱۵ — ۱۱۲، ۱۰۴	آ	
۱۴۳، ۱۴۱، ۱۳۸، ۱۳۴، ۱۳۲، ۱۳۰ —	آئورس: ۱۱۲	
۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۵ —		
دراخم آتیک: ۱۱۳	ا	
دراخم — پوتین: ۱۱۷	أبول: ۶۰، ۶۵، ۷۳، ۱۱۳، ۱۲۹، ۱۴۷	
دراخم فنیقی: ۱۱۳	استیر (استاتر): ۶۰	
درهم: ۱۶۱	استاتما: ۵۲، ۵۳	
دینار: ۵۹، ۱۰۳، ۱۱۲، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۴۱	اونیت: ۶۰، ۱۱۴، ۱۴۷، ۱۴۸	
۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۳		
	پ	
س	پوتین (چهار دراهم): ۹۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۴۸	
سسترس: ۹۱		
سولیدوس: ۱۱۲، ۱۳۰		
سیگلو — نقره: ۵	ت	
	ترمیسس: ۱۱۳	
ش		
شکیل: ۵	د	
	دراخم: ۶۰، ۷۷، ۸۳ — ۸۶، ۹۱، ۹۹	

نام سکه ها / ۴۱۲

ل

لیترا: ۵۳

ف

فوند: ۵۳

ن

نیم اُبول: ۱۱۳، ۱۲۹

نیم دراحم: ۱۱۲

ک

کرشه: ۵

کورانت: ۶۶

نام سنگنبشته ها و نبشته ها

ت	آرامازی، نبشته ها: ۲۸۴، ۳۰۳
تکسیله، سنگنبشته: ۲۶۷	ا
تنگ سروک، سنگنبشته: ۱۹۷، ۲۶۹، ۲۷۸	اورامان، سند: ۲۷۷، ۲۷۸
۲۸۵، ۲۸۷ — ۲۸۹	ایهه هوشتو، نبشته ها: ۳۱۸
تون یوکوک، نبشته ها: ۳۱۸	ب
چ	بارو، الواح: ۵
چاتالار، نبشته: ۳۱۹	بوری، نبشته ها: ۲۸۴
خ	بیلگه کافان، سنگنبشته: ۳۱۴
خرانه، الواح: ۵، ۷	پ
س	پایکولی / بایقیلی، سنگنبشته: ۲۳۰، ۳۲۰
سامودراگوپتا، سنگنبشته: ۱۲۶	پروتو — بلغاری، نبشته ها: ۳۱۹، ۳۲۰
سرپل، سنگنبشته: ۲۸۷	پیروزی نامه خدایگان شاپور، سنگنبشته: ۷۳
ش	
شینه ازو، نبشته ها: ۳۱۸	

نام سنگ‌نبشته‌ها و نبشته‌ها / ۴۱۹

ل

لمپاکه، سنگ‌نبشته: ۲۶۷

م

مستخاء، سنگ‌نبشته: ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۸، ۲۸۹

ک

کالوگریکا، نبشته: ۳۱۹

کعبه زرتشت، سنگ‌نبشته: ۱۸۹، ۱۹۱

کل‌تگین، نبشته‌های: ۳۱۸

نام خطها و زبانها

پهلویک، زبان: ۲۸۴، ۲۹۱	آ
	آتش هماردپیره، خط: ۲۸۴
د	آخور هماردپیره، خط: ۲۸۴
داذ دپیره، خط: ۲۸۳	آرامی، خط و زبان: ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۸۶
ر	ا
روانگان دپیره، خط: ۲۸۴	اتیوپیایی، زبان: ۲۱۳
	ادسا، گویش: ۲۱۳
س	ارمنی، زبان: ۲۱۳
سریانی، زبان: ۲۱۰، ۲۷۷، ۲۸۶، ۲۹۴	اوستایی، زبان: ۲۰۷، ۲۱۰
	ایبریایی (گرجی)، زبان: ۲۱۳
ش	ب
شهر هماردپیره، خط: ۲۸۳	براهمی، خط: ۳۳۴
ع	پ
عبری، زبان: ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۰	پارسیک، زبان: ۲۸۴، ۲۹۱، ۲۹۲
عربی، زبان: ۲۱۰	پروتو — بلغاری، خط و زبان: ۳۳۳، ۳۳۴

نام خطها و زبانها / ۴۲۱

ق

قبطی، زبان: ۲۱۳

م

ماندایی، زبان: ۲۷۷

ک

کده همار دپیره، خط: ۲۸۳

ن

نبطیه، زبان: ۲۹۳، ۲۹۴

نوا ایلامی، زبان: ۵

گ

گنج همار دپیره، خط: ۲۸۴

القاب، عناوین و اصطلاحات

برزگران ← اکره	۱
بیستگانی (مقرری): ۲۳، ۲۶، ۱۴۰، ۱۶۱، ۱۶۲	ابی ترثوها: ۳۰۹، ۳۱۰ ارگبذ: ۲۲
	استراتیوت (شہسوار): ۱۶۶
پ	اسواران (ہستہ اصلی سپاہ): ۲۲، ۲۶، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۷۲ - ۲۹۸
پاذگو سپان: ۱۷۱	اصحاب العمارہ: ۱۵۸
	اکرہ (برزگران): ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۲
ت	اموال (خزانہ شاہی): ۲۸
تمن، قانون: ۱۶۶	اندیکسیون: ۱۸۵
تیول: ۱۶۲	اوکوس شاہی: ۶، ۱۸۲، ۱۸۴ - ۱۸۷
تیولداران اسوار: ۱۶۵	ایندیکیسو: ۴۳
ج	ایوگاسیو: ۴۳، ۱۵۵، ۱۹۹
جبایہ (مالیات سرانہ): ۴۵	ایوگوم: ۴۳
جزیہ: ۴۳، ۴۴	اہل الخراج: ۵۰
جنگیان (المقاتلہ): ۴۴	

ب

بازیلی خو (ملک شاہ): ۵۰

خ

خوان سالار: ۱۷۶

د

دیران: ۴۲

دوربار (انجمن): ۳۹

دیوان الجند: ۲۸۳

دیوان العرض: ۱۶۰، ۱۶۱، ۲۸۳

دیوان العطا: ۱۶۰، ۱۶۱، ۲۸۳

دیوان المقاتله: ۱۵۹، ۱۶۱، ۲۸۳

دیسهکان: ۱۵۸، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۹۹، ۲۹۸

۳۳۴، ۳۳۵

ر

رئیس جنگیان: ۲۲

رئیس کشاورزان: ۲۲

راسیونالی رومی: ۸۹

ریشاران سالار: ۲۲، ۳۴

رستاک: ۱۵۹

س

سپاهبند: ۸۸، ۱۶۳، ۱۶۸، ۱۹۲

سلاف (وام): ۱۵۸

سلم: ۴

ش

شاهان ولایات: ۱۱

شهرب: ۲۸، ۱۳۳، ۱۹۰

شهربان: ۱۴۴

ع

عطا / عطایا: ۱۶۱ - ۱۶۳

ف

فرماندهان (القواد): ۱۶۸

ک

کاپیتاسیو: ۴۳، ۴۴، ۱۵۵، ۱۹۹

کارداران خراج: ۵۰

کارداران ولایات: ۵۰

ل

لوگادسها (برگزیدگان): ۳۰۹ - ۳۱۱

۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۶

لیمیتانی (سپاهیان مرزی): ۱۶۵

م

مردمان (انجمن): ۳۹، ۴۰

مرزبانان / مرزداران (اهل الشغور): ۱۱

۱۶۷، ۱۹۲

مزارعون: ۱۹۸، ۲۰۰ - ۲۰۲

مقاسمه: ۴

مقرری - بیستگانی

ملوک الطوایف: ۱۸۰، ۱۸۸

موبد / موبدان: ۲۲، ۷۸، ۱۶۸، ۱۹۲

ن

نجبا: ۲۳

نیکبختان: ۱۷۷

و

وابستگان (توده زیر سلاح): ۲۳

واستریوشان سالار: ۸۹، ۲۲

والی عشور: ۴۸

ه

هپارخ‌ها (اسواران باختر): ۳۹

هیربندان: ۴۴، ۱۶۸، ۱۹۲

هیربندان هیربند: ۲۲

واژه‌نامه

(آلمانی - فارسی)

A	Das Diadem	دیهیم
Das Abbild	تصویر	
Der Adel	اشراف	E
Die dienende Arbeit	حشر	Die Emission
Die Autoritaet	قدرت‌مداری	Die Erneuerung
Der Averse	رویه [سکه]	نوگردانی
		F
B	Die Festmunze	سکه جشنواره‌ای
Der Bauer	برزگر (اکره)	Die Form
Der Beamte	عامل، کارگزار	Die Fronarbeit
		یگاری
C		G
Die Chronik	رویدادنامه	Das Gefolge
Die Chronologie	گاهشماری	Das Gemeinschaft
Der Codex	قانون‌نامه	Die Generaele
Das Corpus	مجموعه	Die Grosser
		بزرگان
D		H
Die Datierung	سالیانی، تاریخگذاری	Der Herausforderer
Die Denkmunze	سکه یادگاری	Die Hierarchie
		سلسله مراتب، پایگان

H

Der Herausforderer	چالشگر
Die Hierarchie	سلسله مراتب، پایگان
Die Horige	رعایا

K

Der Kanon	اعتقادنامه
Die Kanzlei	دیوان، دفترخانه
Die Kodifikation	تدوین
Der Konig	شاه
Der Konsonant	همخوان
Die Kopfsleuer	مالیات سرانه
Der Kranz	

حلقه (گل و گیاه) دور پیشانی

Die Krone	افسر (فقط برای شاهان)
Die Krone	تاج (فقط برای ایزدان)

L

Die Landesberolkerung	روستاییان
Die Landgemeinde	تسوک (طسوج)
Der Landkreis	کوره
Die Laufbahn	

کارنامک (مسیر زندگی...)

Die Legende	سجع (سکه شناسی)
Die Legitimitaet	سزاواری، مشروعیت
Die Leibwache	
	جاندار (محافظ و غیره...)
Die Lesart	خوانش (طرز قرائت)
Die Lesemutter	حروف صدادر

Die Leute der Hauser (نجبا) نژادگان

Die Liturgie شایگان

Der Logos کلام

M

Die Maechtigen سران

Die Mauerkrone

افسر دیواری (کنگره دار)

Der Mitkonig هم - شاه

Das Monogramm طغرا

Das Motiv مضمون، بن مایه

Das Munzamt سکه خانه، ضربخانه

O

Die Offenbarung وحی، مکاشفه

P

Die Pacht مزارعه

Der Paechter مزارع

Der Patrimonialismus پدرنامی

Der Prototyp پیش نمونه

R

Der Rang پایگاه

Das Reich امپراتوری، حکومت

Der Reiter سوار

Die Renaissance نوزایی

Der Ritter اسوار

Die Roform اصلاح

S		T	
Der Sekundaerkonig	شاه دست نشانده	Der Tatesbericht	پیروزی‌نامه
Der Sold	مقرری، موجب	V	
Das Soll	باج	Der Vokal	واکه
Die Sondermunze	سکه ویژه		
Das Symbol	نماد	W	
Die Symbolik	نمادین، مظهري	Die Wiedergeburt	باززایی

مآخذ و منابع

- کتابهایی که در ترجمه مستقیم یا غیرمستقیم مورد استفاده بوده‌اند:
- آثار الباقیه، ابوریحان بیرونی، ترجمه اکبر دانا سرشت، تهران، انتشارات ابن سینا، ۱۳۵۲.
- اخبار الطوال، ابوحنیفه احمد بن داود دینوری، ترجمه صادق نشأت، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶.
- الملل و النحل، ابو الفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی، ترجمه مصطفی خالقداد هاشمی، تصحیح سید محمد رضا جلالی نائینی، چاپ دوم، ۱۳۵۸.
- ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران، ابن سینا، ۱۳۵۱.
- بحثی درباره زندگی مانی و پیام او، ناطق ناصح، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷.
- تاریخ ایرانیان و عربها، تئودور نولدکه، ترجمه عباس زریاب، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸.
- تاریخ پیامبران و شاهان، حمزه بن حسن اصفهانی، ترجمه جعفر شعار، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶.
- تاریخ جنبش مزدکیان، اتکار کلیم، ترجمه جهانگیر فکری ارشاد، تهران، توس، ۱۳۵۹.
- تاریخ طبری (۱۵ جلد)، محمد بن جریر طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، چاپ چهارم، اساطیر، ۱۳۶۸.
- تاریخ یعقوبی (۲ جلد)، احمد بن ابی یعقوب، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، چاپ سوم، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲.
- دایرة المعارف فارسی (۲ جلد)، به سرپرستی غلامحسین مصاحب، ۱۳۴۵ - ۱۳۵۶.
- صورة الارض، ابن حوقل، ترجمه جعفر شعار، تهران، چاپ دوم، امیرکبیر، ۱۳۶۲.
- کلیله و دمنه، ترجمه ابوالمعالی نصرالله منشی، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی، تهران،

۴۳۰ / تاریخ اقتصاد دولت ساسانی

انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۵.

مروج الذهب و معادن الجواهر (۲ جلد)، ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲۵۳۶.

مفاتیح العلوم، ابو عبدالله محمد بن احمد بن یوسف کاتب خوارزمی، ترجمه حسین خدیو جم، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷.

واژه نامه زبان شناسی و علوم وابسته، همادخت همایون، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)، ۱۳۷۱.

Agathias, *The Histories*, tr Joseph D. Frendo, Berlin. New York. 1975 (Walter de Gruyter).

Ammianus Marcellinus, *Das roemische Weltreich vordem Untergang*. uebersetzt von Otto Veh, Artemis Verlag, Zuerich und Muenchen 1974.

Herodot, *Historien*, uebersetzt von A. Horneffer, Alfred Kroener Verlag, Stuttgart 1971.

Herodian, tow volumes, with an English Translation by C. R. WHITTAKER (Loeb Classical Library) London, Cambridge, Massachusetts 1969.

Prokop, *Perserkriege*, uebersetzt von Albert Veh, ed. Otto Veh, Ernst Heimeran Verlag in Muenchen 1970.

Thykydides, *Geschichte des Peloponnesischen Krieges*, Vebers. Georg Peter Landmann D. T. Verlag GmbH8Co. kg. Muenchen 1977.

کتابشناسی

فرانتس آلتهايم

کتابشناسی فرانکس آلتھایم

تدوین ابرھارد میرکل (برلن)

1914

- 1 Franz Altheim. Geschichte von Eschersheim. In: Hessische Chronik 3 (1914), auch in: [Vöglein, singe mir was Schönes vor. Dokumente aus Kindertagen, herausgekratmt, aber in wohlthuender Unordnung belassen von H. Scholz und H. Ohff. (Gütersloh) Mohn: (1965), S. 114—118].

1924

- 2 Franz Altheim. Die Komposition der Politik des Aristoteles. Diss. Frankfurt 1924. 100 S. [Auszug: Frankfurt a. M.: Soz. Druck 1924. 7 S. 8°].
- 3 Franz Altheim. Die Entstehungsgeschichte des Homerischen Apollonhymnus. In: Hermes 59 (1924), 430—449.

1925

- 4 Franz Altheim. Awestica. In: Zeitschrift für Indologie und Iranistik 3 (1925), 33—49.
- 5 Franz Altheim. Das Göttliche im Oidipus auf Kolonos. In: Neue Jahrbücher für: Wissenschaft und Jugendbildung 1 (1925), 174—186.

1926

- 6 Franz Altheim. Staat und Individuum bei Antiphon dem Sophisten. In: Klio 20 (1926), 257—269.

1929

- 7 Franz Altheim. Persona. In: Archiv für Religionswissenschaft 27 (1929), 35—52

1930

- 8 Franz Altheim. GRIECHISCHE GÖTTER IM ALTEN ROM. Gießen: Töpelmann 1930. 216 S. 8° (= Religionsgeschichtliche Versuche und Vorarbeiten 22, 1. Inhalt: Einleitung. 1. Iuturna und die Dioskuren. 2. Mercurius. 3. Diana. 4. Vulcanus. Namen- und Sachregister.
- 9 Franz Altheim. Die neuesten Forschungen zur Vorgeschichte der römischen Metrik. In: Glotta 19 (1930/31), 24—48.

1931

- 10 Franz Altheim. RÖMISCHE RELIGIONSGESCHICHTE. Bd. 1. 2. 3. Berlin. Leipzig: de Gruyter 1931—1933. 8° Bd. 1: Die älteste Schicht. 1931. 114 S

(= Sammlung Götschen 1025). Bd. 2: Von der Gründung des Kapitولينischen Tempels bis zum Aufkommen der Alleinherrschaft. 1932. 154 S. (= Sammlung Götschen 1052). Bd. 3: Die Kaiserzeit. 1933. 141 S. (= Sammlung Götschen 1072).

Inhalt:

Bd. 1: 1. Einleitung. 2. Die Anfänge. 3. Der älteste Festkalender. 4. Die Entstehung des ältesten Götterkreises. 5. Römische und altitalische Religionsgeschichte. 6. Schluß und Register.

Bd. 2: 1. Einleitung. 2. Äußere Neugestaltung des Kultes. 3. Neuer Zustrom griechischer Kulte. 4. Das Alter der römischen Sage. 5. Italien und Rom. 6. Das Eindringen des Hellenismus. Register.

Bd. 3: 1. Einleitung. 2. Das Heraufkommen der neuen Zeit. 3. Augustus. 4. Die Religion der augusteischen Zeit. 5. Die beiden ersten Jahrhunderte der Kaiserzeit. 6. Katastrophe und Ausgang. Register.

- 11 Franz Altheim. *TERRA MATER*. Untersuchungen zur altitalischen Religionsgeschichte. Gießen: Töpelmann 1931. 160 S. 8° (= Religionsgeschichtliche Versuche und Vorarbeiten 22, 2).

Inhalt: Chorus Proserpinae. Liber et Libera. Maske und Totenkult. Oscilla. Anna Perenna. Ceres et Tellus. Flora. Der Kult von Agnone. Namen- und Sachregister.

- 12 Franz Altheim. Die Anfänge des Vulgarlateins. In: *Glotta* 20 (1931/32), 153—171.

- 13 Franz Altheim. Messapus In: *Archiv für Religionswissenschaft* 29 (1931), 22—32.

1932

- 14 Franz Altheim. Minerva In: *Pauly-Wissowa, Realencyclopädie* 15, Halbbd. 30, 1932, 1774—1805.

- 15 Franz Altheim. Taurii Ludi. In: *Pauly-Wissowa, Realencyclopädie* 4 A, Halbbd. 8, 1932, 2542—2544.

- 16 Franz Altheim. Altitalische Götternamen. In: *Studi e materiali di storia delle religioni* 8 (1932), 146—165.

- 17 Franz Altheim. *Almus Sol*. Religion der augusteischen Zeit... In: *Neue Jahrbücher für Wissenschaft und Jugendbildung* 8 (1932), 141—151.

1934

- 18 Franz Altheim. *EPOCHEN DER RÖMISCHEN GESCHICHTE*. Bd. 1. 2. Frankfurt a. M.: Klostermann (1934—1935). 8° [Bd. 1]: Von den Anfängen bis zum Beginn der Weltherrschaft (1934). 247 S. (= Frankfurter Studien zur Religion und Kultur der Antike 9). Bd. 2: Weltherrschaft und Krise (1935). 333 S. (= Frankfurter Studien zur Religion und Kultur der Antike 12).

Inhalt:

Bd. 1: Einleitung. 1. Mächte der italischen Frühgeschichte: a) Sprache und Stämme Italiens, b) Formen der altmediterranen Kultur, c) Die Anfänge des Griechentums. 2. Roms Eintritt in die Geschichte: a) Die älteste Stadt, Verhältnis zur italischen Umwelt, b) Die staatliche Ordnung. 3. Altitalien und Rom: a) Die großen Mächte, b) Äußere Geschichte Roms bis zum gallischen Brand, c) Innere Geschichte: 1. Fremd-Einflüsse und römische Reaktion, 2. Die Rechtskodifikationen. 4. Sturz und Aufstieg zur

Weltmacht: a) Der Untergang der altitalischen Kultur, b) Die römische Expansion, c) Anfänge einer Literatur. Anhang: Die Stellung der Frau in Etrurien.

- Bd. 2: Einleitung. I: Herrschaft der Welt. 1. Karthago. 2. Das hellenistische System. 3. Gegensatz der geistigen Welten. II: Die Krise. 1. Rom und die Randvölker. 2. Die Agrarkrise. 3. Gegensätze der politischen Form: a) Die Italiker, b) Die großen Einzelnen. 4. *Satura tota nostra est*. III: Veränderung der geistigen Richtung.
- 19 Franz Altheim. Italia. In: Studi e materiali di storia delle religioni 10 (1934) 125—155.
- 20 V. Pisani und F. Altheim. Noterelle siculo-ausoniche. In: Studi italiani di filologia classica NS 11 (1934), 315—327.

1935

- 21 Franz Altheim. Der Einbruch der Parther. In: Atti del 19 Congresso Internazionale degli Orientalisti, Roma 23—29 settembre 1935. Roma: Tipogr. del Senato (1938). 720 S.
- 22 Franz Altheim. Karthago und Rom. In: Welt als Geschichte 1 (1935), 123—141. [Auszug aus: Epochen der römischen Geschichte 2 {s. Nr. 18}.]
- 23 Franz Altheim. Altrömisches Königtum. In: Welt als Geschichte 1 (1935), 413 bis 434.

1936

- 24 Franz Altheim. [Mitarb.]. A Magyar Szemle Tarsasag Kiadasaban megjelent Egyetemes Történet Első kötete: Az okor története szerk. Kerényi Karoly. Budapest 1936. [Allgemeine Geschichte 1: Geschichte des Altertums hrsg. von Karl Kerényi. [S. 370—690: Römische Geschichte von F. Altheim, K. Scott, E. Kornemann u. a.].]
- 25 Franz Altheim. Forschungsbericht zur römischen Geschichte (Von den Anfängen bis zum Tode des Pyrrhos). In: Welt als Geschichte 2 (1936), 68—94.
- 26 Franz Altheim. Zur römischen Geschichte. Eine Erwiderung. In: Welt als Geschichte 2 (1936), 595—599. [Erwiderung auf die Besprechung J. Vogts zu: Epochen der römischen Geschichte, in: Gnomon 12 (1936), 513.]
- 27 Franz Altheim. The First Roman Silver Coinage. In: The Transactions of the International Numismatic Congress, London, June 30—July 6. 1936. Ed. by J. Allan, H. Mattingly, E. S. G. Robinson. London: Quaritch 1938, S. 137—150.
- 28 Franz Altheim und A. Szabó. Eine Vorläuferin der großen Völkerwanderung. In: Welt als Geschichte 2 (1936), 314—343. [Krise im 2. Jh. v. Chr. Kimbern- und Teutoneneinfall. Parther.]

1937

- 29 Franz Altheim und E. Trautmann. Nordische und italische Felsbildkunst. Anhang: Zur Herkunftsfrage der Runen. In: Welt als Geschichte 3 (1937), 83—118. 12 Taf.
- 30 Franz Altheim. Geschichte als Universalgeschichte. In: Aufsätze zur Geschichte der Antike und des Altertums 1937, 7—15. [Vgl.: DIE SOLDATENKAISER 1939. {s. Nr. 43}.]

- 31 Franz Altheim. Altitalische und altrömische Gottesvorstellung. In: *Klio* 30 (1937), 34—53.
- 32 Franz Altheim. *Itália és Róma*. In: *Pannonia* 3 (1937), 3—24. [Deutsch in: *Welt als Geschichte* 3 (1937) {s. Nr. 33}.]
- 33 Franz Altheim. Italien und Rom. In: *Welt als Geschichte* 3 (1937), 1—24. [Ungar. Übers.: *Itália és Róma*, in: *Pannonia* 3 (1937) {s. Nr. 32}.]
- 34 Franz Altheim. Der Kampf um die antike Religion. In: *Europäische Revue* 13 (1937), 481—484.
- 35 Franz Altheim. Von den Ursachen der Größe Roms. In: *Neue Rundschau* 48 (1937), 236—258.

1935

- 36 Franz Altheim. *A HISTORY OF ROMAN RELIGION* [Römische Religionsgeschichte, engl.]. Translat. by H. Mattingly. New York: Dutton 1938. XI, 548 S. 8°. [Erweiterte Ausgabe des deutschen Buches {s. Nr. 10}.]
- 37 Franz Altheim und E. Trautmann. Neue Felsbilder aus der Val Camonica: Die Sonne in Kult und Mythos. In: *Wörter und Sachen* 19 NF 1 (1938), 12—45 S., 56 Abb. auf 32 Taf.
- 38 Franz Altheim. Neue Forschungen zur römischen Geschichte: Kallimachos und die römische Geschichte. In: *Welt als Geschichte* 4 (1938), 306—317.
- 39 Franz Altheim. Das Reich der Sassaniden. In: *Die Neue Rundschau* 49 (1938), 355—388.
- 40 Franz Altheim. Runen als Schildzeichen. In: *Klio* 31 (1938), 51—59.
- 41 Franz Altheim. Zwei Soldatenkaiser. In: *Die Neue Rundschau* 49 (1938), 492 bis 509. [Commodus und Septimius Severus.]
- 42 Franz Altheim. [Übers.]: Harold Mattingly. Neue Forschungen zur römischen Geschichte: Diana und der latinische Bund. In: *Welt als Geschichte* 10 (1938), 317—327.

1939

- 43 Franz Altheim. *DIE SOLDATENKAISER*. 71 Bildaufnahmen von Erika Trautmann. Frankfurt a. M.: Klostermann (1939). 304 S., 34 Bl. Abb. 8° (= Deutsches Ahnenerbe B 8, 1).
Inhalt: Einleitung: Geschichte als Universalgeschichte. 1. Die Sassaniden. 2. Reich und Randvolk. 3. Die Grenzen. 4. Das Heer. 5. Die Kaiser. Tafelverz. Register.
[2. Fassung: *DIE KRISE DER ALTEN WELT*. 1943 {s. Nr. 77};
3. Fassung: *NIEDERGANG DER ALTEN WELT*. 1952 {s. Nr. 120}.]
- 44 Franz Altheim und Erika Trautmann. Vom Ursprung der Runen. Frankfurt a. M.: Klostermann 1939. 93 S., 24 S. Abb. 8° (= Deutsches Ahnenerbe, Reihe B, Fachwiss. Untersuchungen, Arbeiten zur Germanenkunde [2] 3).
Inhalt: 1. Die Felsinschriften der Val Camonica. 2. Die Sprache der Felsinschriften. 3. Alphabet und Zeitstellung der Felsinschriften. 4. Der Helm B von Negau. 5. Die Kimbern. 6. Die vorrömischen Sinnbilder. 7. Der lanzentragende Gott. 8. Der Toutonenstein. Register.
- 45 Franz Altheim. Das erste Auftreten der Goten im Donauraum. In: *Germanien* 11 NF 1 (1939), 49—56.

- 46 Franz Altheim. Die Felsbilder der Val Camonica und die altitalische Kultur. In: Archäologisches Institut des Deutschen Reiches: Bericht über den VI. Internationalen Kongreß für Archäologie, Berlin 21.—26. Aug. 1939. Berlin: de Gruyter 1940, S. 442—443.
- 47 Franz Altheim und Erika Trautmann. Keltische Felsbilder der Val Camonica. In: Mitteilungen des Deutschen Archäologischen Instituts, Röm. Abt. 54 (1939), 1—13. 6. Abb. auf 2 Taf.
- 48 Franz Altheim und Erika Trautmann. Grundsätzliches zur Runen- und Felsbildforschung. In: Germanien 11 NF 1 (1939), 449—456.
- 49 Franz Altheim. Sol invictus. In: Welt als Geschichte 5 (1939), 290—303. [Vortrag in Rom und Budapest 1939. Erweitert in: DIE SOLDATENKAISER. 1939 {s. Nr. 43}.]
- 50 Franz Altheim. Rezension über: Ernst Kornemann, Römische Geschichte Bd. 1, 1938. In: Historische Zeitschrift 161 (1939/40), 329—332.

1940

- 51 Franz Altheim und Erika Trautmann. ITALIEN UND DIE DORISCHE WANDERUNG. Amsterdam: Pantheon (1940). 45 S., 2 Bl. Abb. 8° (= *Albae Vigiliae* 5).
- 52 Franz Altheim. LEX SACRATA. Die Anfänge der plebeischen Organisation. Amsterdam: Pantheon (1940). 44 S. 8° (= *Albae Vigiliae* 1).
- 53 Franz Altheim. Forschungsberichte zur römischen Geschichte 1: Die latinische Diktatur. In: Welt als Geschichte 6 (1940), 226—236.
- 54 Franz Altheim. Zum nordischen Stammgut in der römischen Religion. Berichtigung. In: Rheinisches Museum 89 (1940), 151—152. [Berichtigung zu Ernst Bickel: Nordisches Stammgut in der römischen Religion, in: Rheinisches Museum 89 (1940), 12—43.]
- 55 Franz Altheim. Die keltische Wanderung. In: Germanien 12 NF 2 (1940), 103 bis 112.
- 56 Franz Altheim. Eine Wiederbelebung des altmitteländischen Volkstums. In: Welt als Geschichte 6 (1940), 158—166. [Aufgenommen in: ITALIEN UND ROM. 1941 {s. Nr. 58}.]
- 57 Franz Altheim. Rezension über: Elizabeth C. Evans. The Cults of the Sabine Territory. Rom, New York 1939. XV, 254 S., 7 Taf. (= *Papers and Monographs of the American Academy in Rome* 11). In: Gnomon 16 (1940), 417—421.

1941

- 58 Franz Altheim. ITALIEN UND ROM. Bd. 1. 2. Bildteil von Erika Trautmann-Nehring. Amsterdam, Leipzig: Pantheon [1941]. 8°. Bd. 1: Die Grundlagen. 262 S. 34 Taf. Bd. 2: Bis zum Latiner Frieden 338 n. Zw. 262 S., zahlr. Abb.
 Inhalt:
 Bd. 1: I. Geschichtliche Mächte, Einführung. 1. Die Einwanderung der Italiker. 2. Formen der altmitteländischen Kultur. 3. Die Etrusker. 4. Die Griechen. II. Italische und römische Form. 1. Indogermanisches Erbe. 2. Altitalien als Einheit. 3. Italien und Rom. 4. Von den Ursachen der Größe Roms. Anmerkungen. Tafelverz. Tafeln.
 Bd. 2: III. Die Anfänge Roms. 1. Eintritt in die Geschichte. 2. Die religiöse Ordnung. 3. Die staatliche Ordnung. IV. Das archaische Rom. 1. Die

großen Mächte. 2. Ausgang der Königszeit. 3. Das Hoplitenheer. 4. Patriziat und Plebs. 5. Die Zwölftafeln. V. Zeitwende. 1. Neue Bewegungen a) Die Kelten, b) Die Bergstämme, c) Wiedererhebung des altmittelständischen Volkstums. 2. Der Untergang der altitalischen Kultur. VI. Sturz und Wiederaufstieg. 1. Bis zum gallischen Brand. 2. Innere Geschichte. 3. Äußere Geschichte. Anhang: Die latinische Diktatur. Anmerkungen. Tafelverz. Register.

[2. verb. Aufl. 1943 (s. Nr. 76); 3. verb. Aufl. 1944 (s. Nr. 82); 4. erw. und erg. Aufl.: RÖMISCHE GESCHICHTE. 1951 (s. Nr. 104).]

- 59 Franz Altheim. Die Abstammung des Maximinus Thrax. In: Rheinisches Museum 90 (1941), 192—206.
- 60 Franz Altheim und E. Trautmann. Die Elchrune. In: Germanien 13 N. F. 3 (1941), 22—30. 7 Abb. [Vgl.: KIMBERN UND RUNEN. 1942 (s. Nr. 70).]
- 61 Franz Altheim. Indogermanisches Erbe in Rom. In: Antike 17 (1941), 49—59.
- 62 Franz Altheim und E. Trautmann. Hirsch und Hirschsage bei den Ariern. In: Germanien 13 N. F. 3 (1941), 286—297; 349—357.
- 63 Franz Altheim. Der Opfertod der Decier. In: Forschungen und Fortschritte 17 (1941), 112—114. [Span. Übers.: El sacrificio de los Decios. 1942 (s. Nr. 75).]
- 64 Franz Altheim. Originea vestămintei regesc Gotic. [Die Herkunft der gotischen Königstracht, rumän.] In: Anuarul Institutului de Studii Clasice 4 (1941/42), 148—162, 11 Taf.
[Deutsch in: DIE KRISE DER ALTEN WELT. 1943 (s. Nr. 77).]
- 65 Franz Altheim und Erika Trautmann. Orthia. In: Welt als Geschichte 7 (1941), 360—368.
- 66 Franz Altheim. Patriziat und Plebs. In: Welt als Geschichte 7 (1941), 217—233.
- 67 Franz Altheim. Rezension über: S. Gutenbrunner. Germanische Frühzeit in den Berichten der Antike. Halle: Niemeyer 1939 (= Handbücherei der Deutschkunde 3). In: Runenberichte 1 (1941), 103—106.
- 68 Franz Altheim. Rezension über: G. Hermansen. Studien über den italischen und den römischen Mars. Übers. von F. Glöde. Kopenhagen: Gyldendalske Boghandel 1940. In: Göttingische Gelehrte Anzeigen 203 (1941), 118—122.

1942

- 69 Franz Altheim. HELIOS UND HELIODOR VON EMESA. Amsterdam, Leipzig: Pantheon (1942). 56 S. 8° (= Albae Vigiliae 12).
- 70 Franz Altheim und Erika Trautmann-Nehring. KIMBERN UND RUNEN. Untersuchungen zur Ursprungsfrage der Runen. Berlin: Ahnenerbe-Stiftungs-Verl. [1942]. 65 S. 8° (= Germanien, Beih. 1).
Inhalt: Vorwort. Einleitung. 1. Die Elchrune. 2. Die Felsinschriften von den Würmlacher Wiesen. 3. Losorakel. 4. Runen auf Lanzenspitzen.
[2. erw. Aufl. 1942. 65 S., 1 Kt.; Forts. zu: VOM URSPRUNG DER RUNEN. 1939 (s. Nr. 44).]
- 71 Franz Altheim. ROM UND DER HELLENISMUS. Amsterdam, Leipzig: Pantheon [1942]. 145 S. 8°.
Inhalt: 1. Epoche. 2. Gab es eine italische Literatur? 3. Versus quadratus. 4. Die Anfänge der Volkssprache. 5. Die Einführung der Silberprägung. 6. Appius Claudius Caecus. 7. Timaios und Kallimachos.

- 72 Franz Altheim und Erika Trautmann. Die älteste Darstellung des Wodan? In: Germanien 14 N. F. 4 (1942), 369—382.
- 73 Franz Altheim. Germanen und Iranier. In: Germanien 14 N. F. 4 (1942), 197 bis 208; 239—244; 277—289.
- 74 Franz Altheim. Zum letzten Mal Maximinus Thrax. In: Rheinisches Museum 91 (1942), 350—353. [Erwiderung auf: E. Hohl. Nochmals die Abstammung des Maximinus Thrax. In: Rheinisches Museum 91 (1942), 164—181. (Vgl. Klio 34 (1941), 264ff.)]
- 75 Franz Altheim. El sacrificio de los Decios. In: Investigación y Progreso 13 (1942), 9—14. [Deutsch: Der Opfertod der Decier. 1941 {s. Nr. 63}.]

1943

- 76 Franz Altheim. ITALIEN UND ROM. Bildteil von E. Trautmann-Nehring. 2. verb. Aufl. Bd. 1. 2. Amsterdam, Leipzig: Pantheon [1943]. 8°. Bd. 1: Die Grundlagen. 262 S., 17 Bl. Abb. Bd. 2: Bis zum Latiner Frieden 338 v. Zw. 499 S., 20 Abb.
[1. Aufl. 1941 und weitere Aufl. s. Nr. 58.]
- 77 Franz Altheim. DIE KRISE DER ALTEN WELT im 3. Jh. n. Zw. und ihre Ursachen. Mit Beiträgen von E. Trautmann-Nehring. Bd. 1. 3. Berlin: Ahnenerbe-Stiftung-Verl. 1943. 4°. Bd. 1: Die außerrömische Welt. 222 S., 180 S. Abb. (= Deutsches Ahnenerbe, Reihe B: Fachwissenschaftliche Untersuchungen, Abt.: Arbeiten zur alten Geschichte 2). [Bd. 2: nicht erschienen.] Bd. 3: Götter und Kaiser. 257 S., 143 S. Abb. (= Deutsches Ahnenerbe, Reihe B: Fachwissenschaftliche Untersuchungen, Abt.: Arbeiten zur alten Geschichte 3).
Inhalt:
Bd. 1: Einleitung. 1. Iran. 2. Der ferne Osten. 3. Die Goten. 4. Die arabische Halbinsel. 5. Die nordafrikanischen Dromedarnomaden. Anmerkungen. Tafelverz.
Bd. 3: 1. Der Aufstieg des Ostens. 2. Die östlichen Kaiser. 3. Die Illyrier und ihre Zeitgenossen. Anmerkungen. Nachträge. Anhang: Die neueste Lesung der Val-Camonica-Inschriften. Tafelverzeichnis. Register, von M. Altheim.
[1. Fassung: DIE SOLDATENKAISER 1939 {s. Nr. 43}, 3. Fassung: NIEDERGANG DER ALTEN WELT 1952 {s. Nr. 120}.]
- 78 Franz Altheim. Goten und Finnen. In: Europäischer Wissenschaftsdienst 3, 4 (1943), 4—5. [Vgl.: GOTEN UND FINNEN 1944 {s. Nr. 81}.]
- 79 Franz Altheim. Rom: Reich und Reichskrise. In: Forschungen und Fortschritte 19, 29/30 (1943), 297—299.
- 80 Franz Altheim. Reichsreligion und Reichskrise. In: Europäischer Wissenschaftsdienst 3, 10 (1943), 5.

1944

- 81 Franz Altheim. GOTEN UND FINNEN im 3. und 4. Jh. Bildteil von E. Trautmann-Nehring. Berlin: Ranke-Verl. 1944. 48 S., mehr. Bl. Abb. 8° (= Geschichte als Gegenwart).
- 82 Franz Altheim. ITALIEN UND ROM. Bd. 1. 2. Dritte verb. Aufl. Amsterdam, Leipzig: Pantheon [1944]. [1. Aufl. und weitere {s. Nr. 58}.]

۱۹۴۷

- 83 Franz Altheim. WELTGESCHICHTE ASIENS IM GRIECHISCHEN ZEITALTER. Bildteil von E. Trautmann-Nehring. Bd. 1. 2. Halle an der Saale: Niemeyer 1947—1948. 4^o. Bd. 1: Mit 52 Abb. und 5 Ktn. 1947. 421 S. Bd. 2: Mit 32 Abb. 1948. 262 S.

Inhalt:

Bd. 1: I. Die Quellen. Einleitung. 1. Apollodorus von Artemita. 2. Eine neue Asoka-Inschrift. 3. Ptolemaeus und Indien, von F. A. und † Paul Schnabel. 4. *Arsi* und *ārsi*, von F. A. und † Paul Schnabel. 5. Asinius Pollio? 6. Folgerungen für die Textgeschichte des Awesta. 7. Folgerungen für die Religionsgeschichte. II. Das Erbe Alexanders d. Gr. Einleitung. 1. Westiran und Ostiran. 2. Alexander d. Gr. 3. Gegensatz zweier Zeitalter. 4. Die oberen Satrapien. 5. Die Griechen in Baktrien. 6. Die Eroberung Indiens. Bd. 2: III. Der Nomadensturm. Einleitung. 1. Die Anfänge der Parther. 2. Antiochos III. und Antiochos IV. Epiphanes. 3. Eukratides und Mithridates I. 4. Das Reich Menanders. 5. Nomadensturm. Griechen und Sakas in Indien. IV. Die Kultur. 1. Platon und Aristoteles. 2. Die hellenistische Literatur im Seleukidenreich. 3. Die Anfänge der parthischen Literatur. 4. Die Kunst. Nachträge Register.

[Verkürzte Neufassung: ALEXANDER UND ASIEN 1953 (s. Nr. 126).]

- 84 Franz Altheim. Eine neue Aschoka-Inschrift. In: Festschrift Otto Eissfeldt. Halle an der Saale: Niemeyer 1947, S. 29—46. 1 Taf. [Vgl.: WELTGESCHICHTE ASIENS IM GRIECHISCHEN ZEITALTER Bd. 1, T. I 2 (s. Nr. 83).]
- 85 Franz Altheim. Wandlungen des Geschichtsbegriffs. In: Universitas 2 (1947), 1171—1176.

۱۹۴۸

- 86 Franz Altheim. RÖMISCHE GESCHICHTE. T. 1. 2. Berlin: de Gruyter 1948. 8^o. Bd. 1: Bis zur Schlacht bei Pydna. 123 S. (= Sammlung Götschen 19). Bd. 2: Bis zur Begründung des Prinzipats. 141 S. (= Sammlung Götschen 677).

Inhalt:

Bd. 1: 1. Das vorrömische Italien. 2. Italische und römische Form. 3. Das alte Rom. 4. Patriziat und Plebs. 5. Sturz und Wiederaufstieg. 6. Die Einigung Italiens. 7. Karthago. 8. Rom und die hellenistische Welt. Bd. 2: 1. Krise. 2. Die römische Oligarchie. Die Annalen des Q. Hortensius Hortalus. 3. Ausgang der Republik. 4. Gemeindestaat und Reichsstaat. 5. Caesars Alleinherrschaft. 6. Consensus universorum. Anhang: Die Galathea des Horaz [Hor., carm. III 26—28]. Register.

[2. Aufl.: 1956ff. (s. Nr. 165).]

- 87 Franz Altheim. LITERATUR UND GESELLSCHAFT IM AUSGEHENDEN ALTERTUM. Bildteil von E. Trautmann-Nehring. Bd. 1. 2. Halle a. d. Saale: Niemeyer 1948—1950. 8^o. Bd. 1: 1948. 330 S., 26 Taf. Bd. 2: 1950. 306 S., 28 Taf.

Inhalt:

Bd. 1: Einleitung. I. Der Roman: 1. Roman und Dekadenz. 2. Iamblichos' Babylonische Geschichten, von Ursula Schneider-Menzel. 3. Helios und Heliodoros von Emesa. II. Reichsreligion und Reichskirche: 4. Aurelian und Konstantin. III. Geschichtsschreibung: 5. Curtius Rufus. 6. Hero-

- dianos. 7. Dexippos. IV. Die neuen Völker: 8. Hunnische Runen. 9. Germanen und Araber. 10. Goten und Finnen. 11. Ausblick: a) Wodan. Mit Beiträgen von E. Trautmann-Nehring. b) Europa und die Hunnen. c) Der Burgunden Untergang. Nachträge. Tafeln.
- Bd. 2: IV. Die neuen Völker (Forts.): 12. Inschriftliche Tatenberichte. 13. Hirschsagen. 14. Inschriften aus Gruzien. Anhang: Hira und Palmyra. V. Äthiopien und Indien: 15. Ein Heldenlied der Garamanten. 16. Ptolemäus und Indien. 17. Die severische Zeit. VI. Die Überlieferung des Awesta: 18. Stabreim und Wortakzent. 19. Zarathustra als Dichter. 20. Persische Geschichten des Herodot. 21. Schriftgeschichte. 22. Choresm. VII. Formen der Überlieferung: 23. Die Kodifikationen. 24. Die römischen Autoren. 25. Corydon, Wandlungen einer dichterischen Idee. Nachträge. Register. Tafeln.
- 88 Franz Altheim. HUNNISCHE RUNEN. Halle a. d. Saale: Niemeyer 1948. 30 S. 8° (= Hallische Monographien 1).
- 89 Franz Altheim. Literatur und Gesellschaft im ausgehenden Altertum. In: Universitas 3 (1948), 669—676.
- 90 Franz Altheim. AWESTISCHE TEXTGESCHICHTE. Halle (Saale): Niemeyer 1949. 32 S. 2 Bl. Abb. 4° (= Hallische Monographien 9).
- 91 Franz Altheim. Inschriften aus Gruzien: 1. Die Bilinguis von Mzcheta. In: Annuaire de l'Institut de Philologie et d'Histoire Orientales 9 (1949), 1—9 [Mélanges Henri Grégoire 1].
- 92 Franz Altheim. Die geschichtliche Stellung der Samniten. In: Beiträge zur Altertumskunde 1 (1949), 46—67.
- 93 Franz Altheim. Die Wanderung der Hunnen. In: Nouvelle Clio 1—2 (1949—1950), 71—86.
- 94 Franz Altheim. Zarathustra als Dichter. In: Paideuma 3 (1949), 257—278.
- 1950
- 95 Franz Altheim. SEIN UND WERDEN IN DER GESCHICHTE. Tübingen: Neomarius Verl. 1950. 36 S. 8° (= Die Gestalt 21).
Inhalt: I. Grundlegung. II. Anwendung. III. Klassik.
- 96 Franz Altheim. DER URSPRUNG DER ETRUSKER. Mit 1 Kt. Baden-Baden: Verl. f. Kunst und Wissenschaft. 1950. 72 S. 8°.
- 97 Franz Altheim [Mitarb.]. MYTHE, MENSCH UND UMWELT. Beiträge zur Religion, Mythologie und Kulturgeschichte von Franz Altheim, H. Banmann [u. a.], hrsg. von A. E. Jensen. Bamberg: Meisenbach 1950. 362 S.
- 98 Franz Altheim. Diodors römische Annalen. In: Rheinisches Museum 93 (1950), 267—286.
- 99 Franz Altheim. Der Hellenismus in Mittelasien. In: Saeculum 1 (1950), 280—305 [Forschungsbericht].
- 100 Franz Altheim. Gassire's Laute. In: Paideuma 4 (1950), 171—178.
- 101 Franz Altheim. Runenforschung und Val Camonica. In: Nouvelle Clio 1—2 (1949—1950), 166—185 [Zusammenfassender Überblick].
- 102 Franz Altheim. Rezension über: Felix Staehelin, Die Schweiz in römischer Zeit. Basel: Schwabe 1948. 3. Aufl. XVIII, 664 S., 205 Abb., 4 Ktn. 8°. In: Erasmus 3 (1950), 492—493.

۱۹۵۱

- 103 Franz Altheim. **ATTILA UND DIE HUNNEN**. Bildteil von Erika Trautmann-Nehring. 1 Farbtaf., 16 Taf. und 1 Kt. Baden-Baden: Verl. f. Kunst und Wissenschaft 1951. 215 S. 8°.
- Inhalt: Einleitung. 1. Hiung-nu und Han. 2. Westwanderung. 3. Goten und Alanen. 4. Die Burgunden. 5. Attila und Ostrom. 6. Attila und Westrom. 7. Untergang und Nachfolge. Anmerkungen. Verz. der Abbildungen.
- [Franz. Übers.: **ATTILA ET LES HUNS** 1952 (s. Nr. 119).]
- 104 Franz Altheim. **RÖMISCHE GESCHICHTE**. (4. erw. u. erg. Aufl.). Bd. 1. 2. Frankfurt a. M.: Klostermann (1951—1953). 8°. Bd. 1: Die Grundlagen. 249 S. Bd. 2: Bis zum Latiner Frieden 338 v. Chr. (1953). 502 S.
- Inhalt:
- Bd. 1: I. Geschichtliche Mächte. Einführung. 1. Die Einwanderung der Italiker. 2. Formen der altnordischen Kultur. 3. Die Etrusker. 4. Die Griechen. II. Italische und römische Form. 1. Indogermanisches Erbe. 2. Altitalien als Einheit. 3. Italien und Rom. 4. Von den Ursachen der Größe Roms. Anmerkungen.
- Bd. 2: III. Die Anfänge Roms. 1. Eintritt in die Geschichte. 2. Die religiöse Ordnung. 3. Die staatliche Ordnung. IV. Das archaische Rom. 1. Die großen Mächte. 2. Ausgang der Königszeit. 3. Das Hoplitenheer. 4. Patriziat und Plebs. 5. Die Zwölftafeln. V. 1. Neue Bewegungen: a) Die Kelten, b) Die Bergstämme, c) Wiedererhebung des altnordischen Volkstums. 2. Untergang der altitalischen Kultur. VI. Sturz und Wiederaufstieg. 1. Bis zum gallischen Brand. 2. Innere Geschichte. 3. Äußere Geschichte. Anhänge: Die latinische Diktatur. Frühromischer Reiteradel. Götternamen. Anmerkungen. Register.
- [1.—3. Aufl.: **ITALIEN UND ROM** (s. Nr. 58. 76. 82).]
- 105 Franz Altheim. **GESCHICHTE DER LATEINISCHEN SPRACHE**. Von den Anfängen bis zum Beginn der Literatur. Bildteil von Erika Trautmann-Nehring: 25 Abb., 2 Ktn., Frankfurt a. M.: Klostermann (1951). 513 S. 8°.
- Inhalt: Einleitung. 1. Die indogermanische Einwanderung. 1. Die Sikuler. 2. Die Illyrische Wanderung. 3. Die Inschriften der Val Camonica. 4. Die Indogermanisierung Italiens. II. Das nichtindogermanische Italien. 5. Die vorindogermanische Schicht. 6. Die Novilarainschriften. III. Das archaische Rom. 7. Die Etrusker. 8. Die ältesten Denkmäler. IV. Neue Bewegungen. 9. Die Kelten. 10. Die Samniten. 11. Eine Wiedererhebung des altnordischen Volkstums. V. Vorliterarisches. 12. Anfangsakzent und Stabreim. 13. Persona. 14. Satura. 15. Versus Quadratus. VI. Die Ausgliederung des Lateinischen. 16. Altes Vulgarlatein. 17. Rhotazismus. VII. Dichtung. 18. Chorus Proserpinae. 19. Carmen und Canticum. 20. Carmen und Vates. 21. Römische Klassik. Beilage: Kurze Phonetik des Lateinischen, von W. Brandenstein. Nachträge. Sachregister.
- 106 Franz Altheim. **RÖMISCHE RELIGIONSGESCHICHTE**. Bd. 1. 2. Baden-Baden: Verl. f. Kunst und Wissenschaft 1951—1953. Bd. 1: 324 S. Bd. 2: 346 S.
- Inhalt:
- Bd. 1: Einleitung. I. Vorgeschichte. 1. Der italische Stiergott. 2. Die Einwanderung. II. Das älteste Rom. 3. Wandel der Form. 4. Der älteste

Festkalender. 5. Altitalische und altrömische Gottesvorstellung. III. Sage. 6. Das Alter der römischen Sage. 7. Faunus und Daunus. IV. Königszeit und frühe Republik. 8. Ausgang der Königszeit. 9. Asylum. 10. Athena und Minerva. 11. Lex sacrata. V. Hellenismus. 12. Untergang der altitalischen Kultur. 13. Unteritalische Einflüsse. 14. Ennius' Traum. Der dors römische Annalen. Zusammenfassung und Ausblick.

Bd. 2: I. Veränderung der geistigen Richtung. 1. Entwertung des Mythos. 2. Der große Einzelne. 3. Sklavenaufstand. 4. Orientalische Religionen. II. Zeitwende. 5. Caesars Religion. 6. Ausgang der Republik. 7. Hortensius und Sallust. 8. Asinius Pollio. 9. Vergils erste Ekloge. 10. Magnus saeculorum ordo. III. Das augusteische Zeitalter. 11. Consensus omnium. 12. Augustus. 13. Die Religion des augusteischen Zeitalters. 14. Almus Sol. 15. Der Fall Ovid. IV. Interpretationen. 16. Horazische Interpretationen. 17. Livius und die Ursachen der Größe Roms. 18. Fatum und Fortuna bei Lucan. 19. Vergil und Tacitus. 20. Sine suo capite membra. Nachtrag. 21. Der neronische Brand. Ausgang: Die beiden ersten Jahrhunderte der Kaiserzeit.

[Erstmalig erschienen 1931—1933 in der Sammlung Götschen { s. Nr. 10 }; Franz Übers.: LA RELIGION ROMAINE ANTIQUE 1955 { s. Nr. 155 }.]

- 107 Franz Altheim. ROMAN UND DEKADENZ. Tübingen: Niemeyer 1951. 63 S. 8°. [Erweit. Sonderdruck aus: LITERATUR UND GESELLSCHAFT IM AUSGEHENDEN ALTERTUM 1949 { s. Nr. 87 }.]

- 108 Franz Altheim. AUS SPÄTANTIKE UND CHRISTENTUM. Mit 10 Bildtafeln von E. Trautmann-Nehring. Tübingen: Niemeyer 1951. 169 S. 8°.

Inhalt: Vorwort. I. Porphyrios' Schrift über den Sonnengott. 1. Rekonstruktion. 2. Geschichtliche Stellung. II. Neufunde. 3. Inschriften a) Die albanische Inschrift von Ladánybene, b) Folgerungen für die Entstehung der Rmen. c) Eine neue protobulgarische Inschrift aus Nagy-Szent-Miklós. 4. Die Berliner Hephthalitenfragmente, von Olaf Hansen, mit Beitr. von F. Altheim. Nachtrag: Das Volkstum der Hephthaliten, von F. Altheim und O. Hansen mit einem Beitr. von Ruth Stiehl. 5. Kasiden des Ka'b b. Zuhair, von Ruth Stiehl. Anhang I: Textrekonstruktion. Anhang II: Soghdicisms in the Avesta, von O. Szemerényi. Nachträge. Tafeln.

- 109 Franz Altheim. Porphyrios und Konstantin der Große. In: Atti dello VIII Congresso internazionale di Studi bizantini. Vol. 1, S. 312ff. [Macr. I 17ff. Porphyrios' Schrift über die Sonne. Résumé.]

- 110 Franz Altheim. Alexander und Zarathustra. In: Gymnasium 58 (1951), 123—129. [Vgl.: Zarathustra und Alexander der Große (1951) { s. Nr. 114 }.]

- 111 Franz Altheim [Mitarb.], Olaf Hansen. Die Berliner Hephthalitenfragmente. Mit Beiträgen von Franz Altheim. In: Nouvelle Clio 3 (1951), 41—69. [Aufgenommen in: AUS SPÄTANTIKE UND CHRISTENTUM 1951 { s. Nr. 108 }.]

- 112 Franz Altheim. Eine neue proto-bulgarische Inschrift aus Nagy-Szent-Miklós. In: Nouvelle Clio 3 (1951), 70—77. [Aufgenommen in: AUS SPÄTANTIKE UND CHRISTENTUM 1951 { s. Nr. 108 }.]

- 113 Franz Altheim. Proskynesis. In: Paideia 5 (1950), 307—309.

- 114 Franz Altheim. Zarathustra und Alexander der Große. In: La Parola del Passato 6 (1951), 321—337.

[Vgl.: Alexander und Zarathustra (1951) { s. Nr. 110 }.]

- 115 Franz Altheim. Rezension über: The Cambridge Ancient History. Vol. 12. The Imperial Crisis and Recovery. A. D. 193—324. Ed. by S. A. Cook, F. E. Adcock [u. a.]. Cambridge: University Press 1939. In: Gnomon 23 (1951), 89—96.
- 116 Franz Altheim. Rezension über: George G. Cameron. Persepolis Treasury Tablets. Chicago: The University of Chicago Press 1948. (= The University of Chicago Oriental Institute Publications 65.) In: Gnomon 23 (1951), 187—193.
- 117 Franz Altheim. Rezension über: Gerold Walser. Rom, das Reich und die fremden Völker in der Geschichtsschreibung der frühen Kaiserzeit. Studien zur Glaubwürdigkeit des Tacitus. Baden-Baden: Verl. f. Kunst und Wissenschaft 1951. In: Gnomon 23 (1951), 428—434.

1952

- 118 Franz Altheim und Ruth Stiehl. ASIEN UND ROM. Neue Urkunden aus sasanidischer Frühzeit. Tübingen: Niemeyer 1952. 87 S. 8°.
- Inhalt: Vorwort. I. Neue Texte. 1. Dura-Pergament 12. 2. Dura-Pergament 37. 3. Das Zeugnis der Synagogeninschriften. 4. Die Inschriften von Tang-i Sarwak. II. Folgerungen. 5. Perser und Juden. 6. Mschatta. 7. Sprachgeschichtliche Folgerungen. Anhang: Ein Bruchstück in awestischer Schrift.
- 119 Franz Altheim. ATILA ET LES HUNS. 18 illustr. d'Erika Trautmann-Nehring. Trad. de Jacque Marty. Paris: Payot 1952. 228 S., mehr. Bl. Abb. 8° (= Bibliothèque historique).
- [Deutsch: ATILA UND DIE HUNNEN 1951 (s. Nr. 103).]
- 120 Franz Altheim. NIEDERGANG DER ALTEN WELT. Eine Untersuchung der Ursachen. Bd. 1. 2. Frankfurt a. M.: Klostermann (1952). 8°. Bd. 1: Die außer-römische Welt. 350 S. Bd. 2: Imperium Romanum. 537 S.
- Inhalt:
- Bd. 1: Einleitung. 1. Iran. 2. China. 3. Goten. 4. Araber. 5. Dromedarnomaden. 6. Ugrofinnen. 7. Tibet. 8. Japan. 9. Ein neues Weltbild. Anmerkungen und Anhänge. Register, von F. Buksch.
- Bd. 2: I. Reich und Reichskrise. 1. Ausdehnung und Krise. 2. Orbis Romanus, von F. Altheim und P. Schnabel. 3. Grenzverteidigung. 4. Das Heer. 5. Geschichtliche Folgerungen. II. Götter und Kaiser. Einleitung. 1. Der Aufstieg des Ostens. 2. Die östlichen Kaiser. 3. Die Illyrier und ihre Zeitgenossen. 4. Nachwirkung. Anmerkungen, Nachträge Register.
- [1. Fassung: DIE SOLDATENKAISER 1939 (s. Nr. 43); 2. Fassung: DIE KRISE DER ALTEN WELT 1943 (s. Nr. 77); Franz. Übers.: LE DECLIN DU MONDE ANTIQUE 1953 (s. Nr. 127).]
- 121 Franz Altheim [Mitarb.]. SOZIOLOGIE UND LEBEN. Die soziologische Dimension der Fachwissenschaften. Unter Mitarb. von F. Altheim [u. a.], hrsg. von C. Brinkmann. Tübingen: Wunderlich 1952. 331 S. 8°. [S. 166—194: Spätantike als Problem, von F. Altheim.]
- 122 Franz Altheim. Das Auftreten der Hunnen in Europa. In: Acta Archaeologica Hungarica 2 (1952), 269—277. [Auch in: Prolegomena 2 (1953) (s. Nr. 130); Analecta de Historia Antiqua y Medieval (1953) (s. Nr. 129); dort auch span. Übers.: La Aparición de los Hunos en Europa.]
- 123 Franz Altheim. Buchreligionen. In: Neue Rundschau 63 (1952), 536—553.

- 124 Franz Altheim. *Türkstudien*. In: *Nouvelle Clio* 4 (1952), 32—54. [Inhalt: 1. Arabische Verse Bahräms V. Gör. 2. Der Brief des Awarenchans an den Kaiser Maurikios. 3. Eine awarische Glosse. 4. Die Inschrift von Szöke István. 5. Die Goldkanne von St. Maurice d'Agaune.]
- 125 Franz Altheim. *Zarathustra*. In: *Neue Rundschau* 63 (1952), 165—190.

1953

- 126 Franz Altheim. *ALEXANDER UND ASIEN*. Geschichte eines geistigen Erbes. Tübingen: Niemeyer 1953. 320 S., 2 Ktn. 8^o.
Inhalt: I. Zarathustra und Alexander. 1. Einleitung. 2. Zarathustra. 3. Die Achaimeniden. 4. Alexander. II. Alexanders Nachfolge. 5. Weltherrscher. 6. Ein neues Zeitalter. 7. Perser und Baktrer. 8. Indien. III. Ausgang. 9. *Vagina gentium*. 10. Die Parther. 11. Fortgang in Iran und Indien. 12. Nomadensturm. IV. Geistiges Erbe. 13. Philhellenismus. 14. Der wiedererstandene Zarathustra. 15. Spätantike in Mittelasien. 16. Geschichtliche Folgerungen. Schrifttum.
[Stark gekürzte Neufassung von: *WELTGESCHICHTE ASIENS* 1947 (s. Nr. 83); Franz. Übers.: *ALEXANDRE ET L'ASIE* 1954 (s. Nr. 137).]
- 127 Franz Altheim. *LE DECLIN DU MONDE ANTIQUE*. Examen des causes de la décadence. Le monde extra-romain. L'Empire romain. Trad. par André Coeuroy. Paris: Payot 1953. 439 S. 8^o (Bibliothèque historique).
[Gekürzte Fassung von: *NIEDERGANZ DER ALTEN WELT* 1952 (s. Nr. 120).]
- 128 Franz Altheim und Ruth Stiehl. *DAS ERSTE AUFTRETEN DER HUNNEN. DAS ALTER DER JESAJA-ROLLE*. Neue Urkunden aus Dura-Europas. 15 Taf. Baden-Baden: Verl. f. Kunst und Wissenschaft 1953. 90 S. 8^o.
Inhalt: Einleitung. Ostraka in Pahlāwīk. 2. Ein Ostrakon in Pārsīk. 3. Die Hunnen im Kaukasus. 4. Ein hunnischer Titel und seine Darstellung. 5. Hunnen und Hiung-nu. 6. Sprache. 7. Das hebräisch-aramäische Pergament 35. 8. Folgerungen. Nachträge.
- 129 Franz Altheim. *Das Auftreten der Hunnen in Europa*. La Aparicion de los Hunos en Europa [Text deutsch und spanisch]. In: *Anales de Historia Antiqua y Medieval* (1953), 5—13. [Auch in: *Acta Archaeologica Hungarica* 2 (s. Nr. 122) und: *Prolegomena* 2 (s. Nr. 130).]
- 130 Franz Altheim. *Das Auftreten der Hunnen in Europa*. In: *Prolegomena* 2 (1953), 43—58. [Auch in: *Acta Archaeologica Hungarica* 2 (s. Nr. 122) und: *Anales de Historia Antiqua y Medieval* (1953) (s. Nr. 129).]
- 131 Franz Altheim und Ruth Stiehl. *Mazdak und Porphyrios*. In: *Nouvelle Clio* 5 (1953), 356—376.
- 132 Franz Altheim und Ruth Stiehl. *Pahlāwīk und Pārsīk*. In: *La Parola del Passato* 8 (1953), 307—317.
- 133 Franz Altheim. *Römische Religion als Idee*. In: *Palaeologia* 2 (1953), 271—287. [Auch in: *Gymnasium* 61 (1954) (s. Nr. 150).]
- 134 Franz Altheim. *Der Rhotazismus in den italischen Sprachen*. In: *Studies Presented to David Moore Robinson* 2. Saint Louis, Mo.: Washington Univ. 1953. S. 459—468.
- 135 Franz Altheim und Ruth Stiehl. *Staatshaushalt der Sasaniden*. In: *Nouvelle Clio* 5 (1953), 267—321.
- 136 Franz Altheim. *Tacitus*. In: *Neue Rundschau* 63 (1953), 175—193.

۱۹۵۴

- 137 Franz Altheim. ALEXANDRE ET L'ASIE. Histoire d'un legs spirituel. Trad. de H. E. del Medico. Rev. par l'auteur. Paris: Payot 1954. 421 S. 8° (= Bibliothèque historique).
[Deutsch: ALEXANDER UND ASIEN 1953 (s. Nr. 126).]
- 138 Franz Altheim und Ruth Stiehl. PORPHYRIOS UND EMPEDOKLES. Tübingen: Niemeyer 1954. 73 S., 6 S. Abb. 8°.

Inhalt: Einleitung. 1. Porphyrios' Φιλόσοφος ἱστορία. 2. Porphyrios und Empedokles. Anhang: 1. Chwarezmische Inschriften. 2. Erwiderung, von Franz Altheim.
- 139 Franz Altheim und Ruth Stiehl. EIN ASIATISCHER STAAT. Feudalismus unter den Sasaniden und ihren Nachbarn. Bildteil von E. Trautmann-Nehring. Bd. 1. Wiesbaden: Limes-Verl. 1954. 8°. Bd. 1: Mit einem Beitrag von Robert Göbl. II, 298 S., 17 Bl., 4 Bl. Abb.

- Inhalt:

Bd. 1: Einleitung. I. Geldwesen. 1. Staatshaushalt. 2. Aufbau der Münzprägung, von R. Göbl. II. Die neue Ordnung. 3. Feudalismus. 4. Geistige Grundlegung a) Kodifikation (Altheim), b) Mazdak, c) Der Ritterroman. 5. Bürokratie. Zusammenfassung. III. Die Nachbarn. 6. Hunnen und Protobulgaren. 7. Die Hephthaliten. Exkurs: Wald- und Feldleute (Altheim). Nachträge.
- 140 Franz Altheim. L'apocalittica d'oggi. Trad. di O. M. Nobile Ventura. In: Archivio di Filosofia (1954) 2, 77—92. [Deutsch in: Neue Rundschau 65 (s. Nr. 141).]
- 141 Franz Altheim. Apokalyptik heute. In: Neue Rundschau 65 (1954), 117—131. [Italien. Übers.: L'apocalittica d'oggi, in: Archivio di Filosofia (1954) (s. Nr. 140).]
- 142 Franz Altheim. Asie et Europe. In: Comprendre 12 (1954), 59—63.
- 143 Franz Altheim. Changes in Cultural Forms. Transl. by St. E. Smith. In: Scienza Nuova 1, 1 (1954/55), 35—47.
- 144 Franz Altheim. La fin de l'antiquité aboutissement et point de départ. In: La Revue de Culture européenne 4 (1954), 35—50. [Deutsch in: Neue Rundschau 65 (1954) (s. Nr. 151); italien. in: Archivio di Filosofia (1954) 2, 57—76 (s. Nr. 145).]
- 145 Franz Altheim. La fine del mondo antico come conclusione e nuovo inizio. Trad. di O. M. Nobile Ventura. In: Archivio di Filosofia (1954), 2, 57—76. [Deutsch in: Neue Rundschau 65 (1954) (s. Nr. 151); franz. in: La Revue de Culture européenne 4 (1954) (s. Nr. 144).]
- 146 Franz Altheim. Klassik und Barock in der römischen Geschichte. In: Retorica e Barocco. Atti del III Congresso internazionale di Studi umanistici, Venezia, 15—18 giugno 1954. A cura di E. Castelli. Roma: Bocca 1955, pp. 15—25.
- 147 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Das Pahlawik-Pergament von Awromān. In: Palaeologia 3 (1954), 45—51.
- 148 Franz Altheim. Poseidonios und Sallust. In: Studi di Pietro de Francisci. Vol. 1. Milano: 1954, pp. 103—114.
- 149 Franz Altheim. Problematics in the Closing Antiquities in the West. (1). (2). [jap. Text]. In: Palaeologia 3 (1954), 356—365; 4 (1955), 3—16.
- 150 Franz Altheim. Römische Religion als Idee. In: Gymnasium 61 (1954), 72—86. [Auch in: Palaeologia 2 (1953) (s. Nr. 133).]

- 151 Franz Altheim. Spätantike als Abschluß und Neubeginn. In: Neue Rundschau 65 (1954), 322—340. [Franz. in: La Revue de Culture européenne 4 (1954) (s. Nr. 144); italien. in: Archivio di Filosofia (1954) (s. Nr. 145).]
- 152 Franz Altheim. Waldleute und Feldleute. In: Paideuma 5 (1950/51), 424—430. [Kritik an: J. Straub, Studien zur Historia Augusta. Bern: Francke 1952 (= Dissertationes Bernenses 1a, 4).]

1955

- 153 Franz Altheim. GESICHT VON ABEND UND MORGEN. Von der Antike zum Mittelalter. Frankfurt a. M., Hamburg: Fischer Bücherei (1955), 242 S. 8° (= Bächer des Wissens = Fischer Bücherei 79). [Italien. Übers.: DALL' ANTICHITÀ AL MEDIOEVO (1961) (s. Nr. 204); span. Übers.: VISION DE LA TARDE Y DE LA MANANA (1965) (s. Nr. 243).]
- 154 Franz Altheim. REICH GEGEN MITTERNACHT. Asiens Weg nach Europa. Hamburg: Rowohlt (1955), 144 S. 8° (= rowohlts deutsche enzyklopädie 5). [Portug. Übers.: A Asia a caminho da Europa. Trad. de Anibal Garcia Pereira. Lisboa: Livros do Brasil o. J. 174 S. 8° (LBL Enciclopédia 5).]
- 155 Franz Altheim. LA RELIGION ROMAINE ANTIQUE. Les éléments pré-romains. L'action des dieux présages et vaticinations. Les apports grecs et orientaux. Les oracles. La voix du peuple. Le culte solaire. L'avènement du christianisme. Trad. de H. E. del Medico. Rev. par l'auteur. Paris: Payot 1955, 331 S. 8°. [Gekürzte Fassung von: RÖMISCHE RELIGIONSGESCHICHTE 1951 (s. Nr. 106).]
- 156 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Araber und Sasaniden. 1. Mohammeds Geburtsjahr. 2. Berichtigungen zur Inschrift von Firūzābād. 3. A Farewell to Nikātōr-Āwānā. In: Festgabe Edwin Redslob zum 70. Geburtstag. (Berlin: Bläschke 1955), S. 200—213. [1. auch in: Nouvelle Clio 7—8—9 (1955—57) (s. Nr. 182); 2. und 3. auch in: Südostforschungen 15 (1956) (s. Nr. 174); Acme 8, 2/3 (1955) (s. Nr. 159).]
- 157 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Aramäisches aus Iran. In: Wissenschaftliche Zeitschrift der Karl-Marx-Universität Leipzig, Gesellschafts- und sprachwissenschaftliche Reihe 5 (1955/56), 342—348 [vielm. 281—288].
- 158 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Eine Bekehrungsinschrift aus der Synagoge von Dura-Europos. In: Zeitschrift für Religions- und Geistesgeschichte 7 (1955), 350—352. 1 Abb.
- 159 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Berichtigungen zur Inschrift von Firūzābād. A Farewell to Nikātōr-Āwānā. In: Acme 8, 2/3 (1955), 17—21; 23—26. [Auch in: Festgabe Edwin Redslob (1955) (s. Nr. 156); Südostforschungen 15 (1956) (s. Nr. 174).]
- 160 Franz Altheim. Asiatischer Feudalismus. In: Merkur 9 (1955), 934—947.
- 161 Franz Altheim. Griechisches Geisteserbe in Iran. In: Studi in onore di Gino Funaioli. Roma: Signorelli 1955, pp. 1—8.
- 162 Franz Altheim. Nouvelles lumières sur Empédocle. In: Courrier du Centre internationale d'Études poétiques 2 (1955), 11—20.
- 163 Franz Altheim. Ein Neufund. In: Neue Rundschau 66 (1955), 125—135.
- 164 Franz Altheim. Untersuchungen zur ältesten Geschichte von Buchārā und Chwārezm. In: Anales de Historia Antiqua y Medieval (1955), 43—61.

۱۹۵۶

- 55 Franz Altheim. RÖMISCHE GESCHICHTE. 2. verb. Aufl. Bd. 1. 2. 3. Berlin: de Gruyter 1956 8° (= Sammlung Götschen 19. 677. 679). Bd. 1: Bis zur Schlacht bei Pydna (168 v. Chr.). 124 S. Bd. 2: Bis zur Schlacht bei Actium (31 v. Chr.). 129 S. Bd. 3: Bis zur Schlacht an der Milvischen Brücke (312 n. Chr.). 148 S.
- Inhalt:
- Bd. 1: 1. Das vorrömische Italien. 2. Italische und römische Form. 3. Das alte Rom. 4. Patriziat und Plebs. 5. Sturz und Wiederaufstieg. 6. Die Einigung Italiens. 7. Karthago. 8. Rom und die hellenistische Welt. Register.
- Bd. 2: 1. Krise. 2. Ausgang der Republik. 3. Gemeindestaat und Reichsstaat. 4. Caesars Alleinherrschaft. 5. Consensus universorum. Register.
- Bd. 3: 1. Ursachen der Größe Roms. 2. Folgen der Größe Roms. 3. Augustus: Beschränkung und Ordnung. 4. Ausbau des Reiches. 5. Die Adoptivkaiser. 6. Soldatenkaiser und Tetrarchie. Literaturnachweis und Register.
- [1. Aufl.: RÖMISCHE GESCHICHTE 1948 (s. Nr. 86); span. Übers.: HISTORIA DE ROMA 1961—1964 (s. Nr. 205).]
- 166 Franz Altheim. RÖMISCHE RELIGIONSGESCHICHTE. 2., umgearb. Aufl. Bd. 1. 2. Berlin: de Gruyter 1956. 8° (= Sammlung Götschen 1035. 1052). Bd. 1: Grundlagen und Grundbegriffe. 116 S. Bd. 2: Der geschichtliche Ablauf. 164 S.
- Inhalt:
- Bd. 1: Vorwort. I. Grundlagen. 1. Einwanderer und Ansässige. 2. Die Etrusker. II. Römische Form. 3. Die Götter. 4. Religio. III. Die Kunder. 5. Vates. 6. Der Geschichtsschreiber: Tacitus. Literaturnachweis. Register.
- Bd. 2: I. Archaisk. 1. Das älteste Rom. 2. Königtum und frühe Republik. 3. Untergang der altitalischen Kultur. II. Hochblüte. 4. Hellenismus. 5. Ausgang der Republik. 6. Das augusteische Zeitalter. III. Ausgang. 7. Die Kaiserzeit. 8. Sonnenreligion. 9. Konstantin. Anhang 1: Neue Inschriften aus der Val Camonica. Anhang 2: Konstantins Triumph von 312. Literaturnachweis. Register.
- [1. Aufl.: RÖMISCHE RELIGIONSGESCHICHTE 1931—1933 (s. Nr. 10).]
- 167 Franz Altheim [Mitarb.]. HISTORIA MUNDI. Ein Handbuch der Weltgeschichte in zehn Bänden. Begr. von Fritz Kern. In Verb. mit W. F. Albright [u. a.] hrsg. von Fritz Valjavec. München: Lehnen 1952 ff. 8°.
- Bd. 4: Römisches Weltreich und Christentum. Von F. E. Adcock, A. Alföldi, F. Altheim [u. a.] 1956. 611 S. [S. 516—541 Arsakiden und Sassaniden, von F. Altheim.]
- Bd. 5: Frühes Mittelalter. Von F. Altheim, R. Bucher [u. a.]. Bern: Francke 1956. 528 S. [S. 224—232 Die Nomaden und die griechischen Staatenbildungen in Ostiran und Italien, von F. Altheim.]
- 168 Franz Altheim. Cesare. In: Monarchia 1 (1956), 27—31.
- 169 Franz Altheim. Einheit und Einzelheit. Geschichtsphilosophie und Geschichte-Historie und Metahistorie. In: Der Monat 8 (1956) H 91, 18—21.
- 170 Franz Altheim. Greutungen. In: Beiträge zur Namensforschung 7 (1956), 81—93. [Vgl. DIE HUNNEN IN OSTEUROPA 1958 (s. Nr. 186).]
- 171 Franz Altheim. Zum letzten Mal: Greutungen. In: Beiträge zur Namensforschung 7 (1956), 241—246. [Vgl.: DIE HUNNEN IN OSTEUROPA 1958 (s. Nr. 186).]

- 172 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Das Jahr Zarathustras. In: Zeitschrift für Religions- und Geistesgeschichte 8 (1956), 1—14.
- 173 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Qayan und Verwandte. In: Wissenschaftliche Zeitschrift der Karl-Marx-Universität Leipzig, Gesellschafts- und sprachwissenschaftliche Reihe 6 (1956/57), 191—196.
[Auch in: Südostforschungen 15 (1956) {s. Nr. 174}.]
- 174 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Qayan und Verwandte. Anhang 1: A Farewell to Niqātōr Āwānā. Anhang 2: Berichtigungen zur Inschrift von Firūzābād. In: Südostforschungen 15 (1956), 69—85. [Auch in: Wissenschaftliche Zeitschrift der Karl-Marx-Universität Leipzig, Gesellschafts- und sprachwissenschaftliche Reihe 6 (1956/57) {s. Nr. 173}; Anhang 1 und 2 auch in: Festgabe Edwin Redslob zum 70. Geburtstag (1955) {s. Nr. 156}; Acme 8, 2/3 (1955), {s. Nr. 159}.]
- 175 Franz Altheim. Rom und Iran in der Spätantike. In: Das Altertum 2 (1956), 119—126.

1957

- 176 Franz Altheim und Ruth Stiehl. FINANZGESCHICHTE DER SPÄTANTIKE. Mit Beiträgen von R. Göbl und H.-W. Haussig. Bildteil von E. Trautmann-Nehring. Frankfurt a. M.: Klostermann (1957). 428 S. 15 Taf. 8^o.
Inhalt: Einleitung. I. Staatshaushalt. 1. Steuerordnung der frühen Sasaniden. Spätsasanidische und spätrömische Steuerordnung. II. Staatshaushalt und Heeresordnung. 3. Sasanidische Heeresordnung. 4. Anfänge der Themenordnung, von H.-W. Haussig. III. Mohammed 5. Ritterheer. 6. Mohammeds Einnahmen. 7. Politik zwischen den Großmächten. IV. Ostiran. 8. Die Münzprägung der Kōšān von Vima Kadphises bis Bahrām IV., von R. Göbl. 9. Buchārā und Chwārezm. V. Folgerungen. 10. Spätsasanidische Kultur. 11. Fragen der nachsasanidischen Kultur. Beilagen. Register. Verzeichnis der Abbildungen. Bildteil.
- 177 Franz Altheim. DER UNBESIEGTE GOTT. Heidentum und Christentum. Hamburg: Rowohlt (1957). 136 S. 8^o (= rowohlts deutsche enzyklopädie 35). [Italien. Übers.: IL DIO INVITTO (1960) {s. Nr. 200}; span. Übers.: EL DIOS INVICTO (1966) {s. Nr. 249}.]
- 178 Franz Altheim und Ruth Stiehl. SUPPLEMENTUM ARAMAICUM. Aramäisches aus Iran. Anhang: Das Jahr Zarathustras. Baden-Baden: Grimm, Verl. f. Kunst und Wissenschaft 1957. 122 S. 8^o.
Inhalt: Einleitung. 1. Inschrift Aśokas aus Taxila. Anhang: Das Jahr Zarathustras. 2. Ostraka aus Nisā. 3. Pergament aus Avrōmān. 4. Bilinguis aus Mchet'a. Anhang: Das erste Auftreten der Hunnen. 5. Inschrift aus Bori. 6. Inschriften aus Tang-i Sarwak. 7. Inschrift aus Susa. 8. Pergament 12 von Dura-Europos. Geschichtliche Wertung. Nachträge.
- 179 Franz Altheim. UTOPIE UND WIRTSCHAFT. Eine geschichtliche Betrachtung. Frankfurt a. M.: Klostermann (1957). 266 S., 1 Kt. 8^o.
Inhalt: Einleitung. I. Mazdak. 1. Gestaltwandel einer Theorie. 2. Soziale Utopie. II. Die späten Sasaniden. 3. Revolution. 4. Das geldliche Aufkommen. 5. Naturalwirtschaft und Feudalismus. III. Zwischenspiel. 6. Geistige Lage. 7. Beduinisierung. 8. Araber und Mazdakiten. IV. Mohammed. 9. Der Raum. 10. Einnahmen. 11. Reiterheer und Landleben. 12. Zwischen

- den Mächten. Literaturnachweise. Übersichtskarten von Ostrom, Iran und Arabien.
- 180 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Alexander the Great and the Avesta. In: East and West 8 (1957), 123—135.
- 181 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Araber vor Mohammed. In: Comprendre 17—18 (1957), 149—158.
- 182 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Mohammeds Geburtsjahr. In: Nouvelle Clé 7—8—9 (1955/56/57), 113—122. [Erstmalig in: Festgabe Edwin Redslob zum 70. Geburtstag (1955) {s. Nr. 156}.]
- 183 Franz Altheim und Hans-Wilhelm Haussig. Die Hunnen in Osteuropa. Ein Forschungsbericht. T. 1. 2. In: Palaeologia 6 (1957), 1—14; 237—252. [Vgl.: DIE HUNNEN IN OSTEUROPA 1958 {s. Nr. 187}.]
- 184 Franz Altheim. Altitalische Inschriften. In: Epigraphica 19 (1957), 66—86. [1.: Die Bronzetafel von Velletri. 2.: Neue Inschriften aus der Val Camonica.]
- 185 Franz Altheim. Konstantins Triumph von 312. In: Zeitschrift für Religions- und Geistesgeschichte 9 (1957), 221—231. [Vgl. Nr. 166, Bd. 2: Anhang 2].
- 186 Franz Altheim. Rezension über: Franz Dornseiff. Antike und Orient (= Kleine Schriften 1). Leipzig: Köhler und Amelang 1956. VIII, 444 S. In: Zeitschrift für Religions- und Geistesgeschichte 9 (1957), 394—396.

1958

- 187 Franz Altheim und Hans-Wilhelm Haussig. DIE HUNNEN IN OSTEUROPA. Ein Forschungsbericht. Baden-Baden: Grimm, Verl. f. Kunst und Wissenschaft 1958. 79 S. 8°.
- Inhalt: Die protobulgarische Fürstenliste, von H.-W. Haussig. Archäologie des Attila-Reiches, von F. Altheim. Greutungen, von F. Altheim. Anhang: Zum letzten Mal: Greutungen, von F. Altheim.
- 188 Franz Altheim und Ruth Stiehl. PHILOGIA SACRA. Tübingen: Niemeyer 1958. 102 S. 8° (= ANTAPXA 2).
- Inhalt: Vorwort. 1. Μεταρροφή. 2. Das Genesis-Apokryphon vom Toten Meer. 3. Inschriften der Synagoge von Dura-Europos. Nachträge: 1. al-A'sā Nr. 25. 2. Mazdaks Heimat. 4. Die volskische Bronzetafel von Velletri. 5. Porphyrios und Anebo.
- 189 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Inscriptions of the Synagogue of Dura-Europos. App. 1: al-A'sā Nr. 25. App. 2: The home of Mazdak. App. 3: The inscription of Kāl-i jāngāl. In: East and West NS 9 (1958), 7—28. [Deutsch in: PHILOGIA SACRA 1958 {s. Nr. 188}.]
- 190 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Michael der Syrer über das erste Auftreten der Bulgaren und Chazaren. In: Byzantion 28 (1958), 105—118.
- 191 Franz Altheim. The most ancient Romance of Chivalry. In: East and West 9 (1958), 129—144. [1.: Tragedy as a Form of History. 2.: Reflections in Poetry Bahram Chobin.]
- 192 Franz Altheim. Totenklage und Heldenlied bei den Hunnen. Brussel: Paleis der Academiën 1958. 23 S. In: Mededelingen van de Koninklijke Vlaamse Academië voor Wetenschappen, Letteren en Schone Kunsten van België, Kl. d. Letteren 20, 3.

- 193 Franz Altheim und Ruth Stiehl. The Aramaic Version of the Kandahar Bilingual Inscription of Aśoka. In: East and West 9 (1958), 192—198.

1959

- 194 Franz Altheim. GESCHICHTE DER HUNNEN. Bd. 1. 2. 3. 4. 5. Berlin: de Gruyter 1959—1962. 8°.

Bd. 1: Von den Anfängen bis zum Einbruch in Europa. Mit Beiträgen von R. Göbl, H.-W. Haussig, R. Stiehl, E. Trautmann-Nehring. VIII 463 S.

Bd. 2: Die Hephthaliten in Iran. In Zusammenarbeit mit R. Stiehl. Mit Beiträgen von Z. I. Jampolski, E. Lozovan, Feodora Prinzessin von Sachsen-Meiningen, E. Trautmann-Nehring. 1960. VIII, 329 S.

Bd. 3: Kampf der Religionen. In Zusammenarbeit mit R. Stiehl. Mit Beiträgen von K. G. Cereteli, N. Reiter, E. Trautmann-Nehring und W. Wüst. 1961. VII, 322 S.

Bd. 4: Die europäischen Hunnen. Mit Beiträgen von E. Lozovan, R. Stiehl und E. Trautmann-Nehring. 1962. VII, 388 S.

Bd. 5: Niedergang und Nachfolge. In Zusammenarbeit mit R. Stiehl. Mit Beiträgen von O. Gigon, D. Kövendi, E. Lozovan, J. Rehork, H. N. Roisl, E. Schaffran und E. Trautmann-Nehring. 1962. 467 S.

Inhalt:

Bd. 1: Vorwort. I: *Anfänge der Hunnen*. 1. Xoŭvoi und xwn (mit einem Beitr. H.-W. Haussigs). 2. Die Hephthaliten (zusammen mit R. Stiehl). 3. Die Alanen. 4. Awaren, Bulgaren, Chazaren (zusammen mit R. Stiehl). II: *Voraussetzungen und Gleichzeitigkeiten*. 5. Geographische und klimatische Voraussetzungen. 6. Die Araber (zusammen mit R. Stiehl). 7. Die Dromedarnomaden. III: *Kulturelles Erbe*. 8. Der königliche Schmied (zusammen mit R. Stiehl). 9. Tierstil. 10. Dichtung. 11. Hunnische und alttürkische Runen. IV: *Einbruch in Europa*. 12. Alanen, Wandalen, Goten. 13. Ermanarichs Gotenreich. 14. Hunnensturm. 15. Formen der Gesellschaft. Zusammenfassung. *Beilagen und Ergänzungen*. 1. Chronologie der Frätdära, von R. Stiehl. 2. Zwei neue Fälschungen, von R. Göbl. 3. Pašiz und das sasanidische Kupfer, von R. Göbl. 4. Aramäische Ideogramme, zusammen mit R. Stiehl. 5. Der Stein von Apscheronskaja. Abbildungsteil, von E. Trautmann-Nehring. Register.

Bd. 2: Vorwort. I: *Erweiterung des Quellenbestandes*. 1. Syrische Nachrichten. 2. Iohannes von Nikiu. — Übersehenes zur Geschichte dū Nuwās'. 3. Arabische Quellen. — Divāsti(ē) und Pangikant. II: *Untersuchungen*. 4. Proskynesis in Iran, von Feodora Prinzessin von Sachsen-Meiningen. 5. Zur Bilinguis von Kandahār. 6. Zur Bilinguis von Mchet'a. 7. Ostrom und die Sasaniden. 8. Byzance et la Romanité scythique, von E. Lozovan. 9. Romains et barbares sur le Moyen-Danube, von E. Lozovan. 10. Die sowjetische Forschung, von Z. I. Jampolski. III: *Die Hephthaliten in Iran*. 11. Zeittafel der äußeren Ereignisse. 12. Innere Verhältnisse. Anhang: Nachträge, Druckfehlerverzeichnis. Abbildungsteil von E. Trautmann-Nehring. Register, von F. Altheim.

Bd. 3: Vorwort. Einleitung. I: *Kampf der Religionen*. 1. Mission unter den Hunnen. 2. Mission unter den Arabern. II: *Die spätsasanidische Zeit*. 3. Mazdak

und Porphyrios. 4. Chusrō I. Anōšarvān. III: *Nestorianer und Sasaniden*. 5. Nestorianische Mission. 6. Merw, Stadt der Übersetzer. *Beilagen* 1. Goten in Indien? Ein Forschungsbericht zur mittelindoarischen Epigraphik, von W. Wüst. 2. Rabbi Šaumā's Reise nach dem Westen 1287 bis 1288. 3. Abriß der vergleichenden Phonetik der modernen assyrischen Dialekte, von K. G. Cereteli. 4. Nachrichten über heutige Nestorianer, von R. Stiehl. 5. Klarstellung. Anhang: Nachträge, Druckfehlerverzeichnis. Abbildungsteil, von E. Trautmann-Nehring. Register, von F. Altheim.

Bd. 4: Vorwort. I: *Iran als geschichtlicher Hintergrund* 1. Zwei Neufunde (zusammen mit R. Stiehl). 2. Späte Arsakiden, Frühe Sasaniden und die Hunnen. 3. Sasanidische Ideogramme (zusammen mit R. Stiehl.) II: *Heidentum und Christentum* 4. Germanische Götter nach ihrer geschichtlichen Stellung. 5. Aux origines du chistianisme Daco-Scythique, von E. Lozovan. 6. Vidēvdāt und die zarathustrische Wiedergeburt. III: *Hunnen und Burgunden* 7. Vorstöße nach Westen. 8. Der Burgunden Untergang. IV: *Dichtung* 9. Tragik als geschichtliche Form. 10. Heldenlied (zusammen mit R. Stiehl). 11. Ritterroman (zusammen mit R. Stiehl). V: *Attila* 12. Attila und Ostrom. 13. Attila und Westrom. 14. Untergang und Nachfolge. Anhang: Nachträge, Druckfehlerverzeichnis. Abbildungsteil, von E. Trautmann-Nehring. Register, von F. Altheim.

Bd. 5: Vorwort. I: *Quellenfragen* 1. Retractationes: 1) Zeit und Sprache Kaniška's. 2) Iordanes' Abstammung. 3) Eine qumanische Siegellegende. 2. Bruchstücke eines pythagoreischen Traktates aus dem Arabischen. Mit einem Kommentar von D. Kövendi. 3. Nestorianische Übersetzungen griechischer Philosophen: 1) Die Demokritfragmente und ihre Stellung in Demokrits System, von D. Kövendi. 2) Bemerkungen zu den Theophrastfragmenten, von O. Gigon. 3) Zenon von Kition: Neue Fragmente. 4) Porphyrios und Origenes' Hexapla. 4. Wörterverzeichnis aramäischer Inschriften und anderer Urkunden aus parthischer Zeit, von R. Stiehl. 5. Eutychios' Annalen. Anhang: Homilien Kyrillos' von Alexandereia und Severus' von Symnada, aus dem Äthiopischen. II: *Aksūmiden, Blemyer, Hunnen* 6. Die Zeitstellung 'Erānā's von Aksūm. 7. Blemyer und Hunnen. III: *Früh- und spätsasanidische Kultur* 8. Die spätsasanidische Kultur. 9. „Die Meinungen der weisen Philosophen“. IV: *Spätsasanidische Kultur und Hunnen* 10. China. 11. Die Nachfolger der europäischen Hunnen. V: *Die Wendung zum Westen und ihre Gegenströmung* 12. Hunnen und Awaren im Donauraum, von E. Schaffran. 13. Sprachdenkmäler, von F. Altheim, unter Mitarb. † C. Brockelmann's. 14. Die Protobulgaren. 15. Villes, Campagnes et Routes de la Romania Orientale, von E. Lozovan. Beilage: Die Schlacht bei den Busta Gallorum 552 n. Chr., von H. N. Roisl. Schluß: Der Hymnus ΑΚΑΘΙΣΤΟΣ, von J. Rehork. Anhang: Nachträge, Druckfehlerverzeichnis. Abbildungsteil, von E. Trautmann. Register, von F. Altheim.

195 Franz Altheim. Das Ende des römischen Kolonialreiches. In: Wissenschaftliche Zeitschrift der Humboldt-Universität zu Berlin, Gesellschafts- und sprachwissenschaftliche Reihe 9 (1959/60), 161—167.

196 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Die aramäische Fassung der Aśoka-Bilinguis von Kandahar 1. 2. In: Palaeologia 8 (1959), 129—136; 233—239. [Vgl.: Nr. 197].

- 197 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Zwei neue Inschriften. Die aramäische Fassung der Aśoka-Bilinguis von Kandahār. In: Acta Antiqua Academiae Scientiarum Hungaricae 7 (1959), 107—126. [Vgl.: Nr. 196.]
- 198 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Inschriften der Synagoge von Dura-Europos. Wissenschaftliche Zeitschrift der Karl-Marx-Universität Leipzig. Gesellschafts- und sprachwissenschaftliche Reihe 9 (1959/60), 887—894. [Aufgenommen in: Eduard Erkes in memoriam 1891—1958, o. O. o. J., S. 1—8.]
- 199 Franz Altheim. Naevius und die Annalistik. In: Festschrift Johannes Friedrich zum 65. Geburtstag am 27. August 1958 gewidmet. Hrsg. von R. von Kienle [u. a.]. Heidelberg: Winter 1959, S. 1—34. [Auch in: UNTERSUCHUNGEN ZUR RÖMISCHEN GESCHICHTE Bd. 1 (1961) {s. Nr. 206}; Romanitas 3 (1961) {s. Nr. 215}.]

1960

- 200 Franz Altheim. IL DIO INVITTO. Cristianesimo e culti solari. Milano: Feltrinelli (1960). 182 S. 8° (= Feltrinelli 318/UE). [Deutsch: DER UNBESIEGTE GOTT (1957) {s. Nr. 177}.]
- 201 Franz Altheim. ZARATHUSTRA UND ALEXANDER. Eine ost-westliche Begegnung. (Frankfurt a. M.): (Fischer) (1960). 167 S. 8° (= Bücher des Wissens 329).
- 202 Franz Altheim. Indien, mit griechischem Auge gesehen. In: Comprendre 21/22 (1960), 282—289. [Sonderdr.: 1961 {s. Nr. 213}.]
- 203 Franz Altheim. Χούβοι bei Ptolemaeus. In: Omagu lui Constantin Daicoviciu cu prilejul implinirii a 60 de ani. Editura Academiei Republicii Populare Romine 1960, S. 1—10.

1961

- 204 Franz Altheim. DALL' ANTICHITÀ AL MEDIOEVO. Il volto della sera e de mattino. (Trad. di Livia Fleischmann e M. Tarchi.) Firenze: Sansoni (1961). 286 S. 8°.
[Deutsch: GESICHT VON ABEND UND MORGEN 1955 {s. Nr. 153}.]
- 205 Franz Altheim. HISTORIA DE ROMA. T. 1. 2. 3. Trad. de la 2a ed. en Alemán por C. Schmid. Mexico: Union Tipografica Editorial Hispano Americana (1961) bis 1964. 8°. [Deutsch: RÖMISCHE GESCHICHTE 1956ff. {s. Nr. 165}.]
- 206 Franz Altheim [Hrsg.]. UNTERSUCHUNGEN ZUR RÖMISCHEN GESCHICHTE. Bd. 1—4. Frankfurt a. M.: Klostermann (1961) — (1967). 8°.

Bd. 1: Franz Altheim, Dietrich Felber. Einzeluntersuchungen zur altitalischen Geschichte. Anfänge römischer Geschichtsschreibung. Caesars Streben nach der Königswürde. Mit Beiträgen von G. Radke, R. Stiehl, E. Trautmann und T. Yoshimura (1961). VII, 292 S.

Inhalt:

Einzeluntersuchungen zur altitalischen Geschichte: 1. Neufunde aus der Val Camonica, zusammen mit E. Trautmann. Mit einem Nachtrag G. Radke's. 2. Καρχηδών, Karthago, Carthada, von R. Stiehl. 3. Die syrakusanische Topographie bei Thukydides. 4. Italische Orakel, von T. Yoshimura. 5. Die volskische Bronzetafel von Velletri, zusammen mit R. Stiehl. *Anfänge römischer Geschichtsschreibung:* 1. Pyrrhos' Hypomnemata. 2. Naevius und die Annalistik, mit einem Nachtrag G. Radke's. 3. Polybios und seine

- Vorgänger. 4. Timaios und Polybios über das cisalpinische Gallien. 5. Der Aitolervertrag von 212 v. Chr., von R. Stiehl. 6. Diodors römische Annalen, mit einem Nachtrag G. Radke's. 7. *Historiae Cumanae compositor. Caesars Streben nach der Königswürde*, von D. Felber. Nachträge, Register.
- Bd. 2: R. Knapowski. Der Staatshaushalt der römischen Republik. (1961). 119 S., 62 Tab.
- Bd. 3: A. I. Charsekin. Zur Deutung etruskischer Sprachdenkmäler. 1963. 93 S., 12 Taf.
- Bd. 4: R. Knapowski. Die Staatsrechnungen der römischen Republik in den Jahren 49—45 v. Chr. (1967). 282 S., 102 Tab.
- 207 Franz Altheim [Mitarb.]. G. Schöne. JERUSALEM. Bildnis der heiligen Stadt. Mit einer geschichtlichen Einführung von F. Altheim. Wiesbaden: Brockhaus 1961. 71 S., zahl. Taf.
- 208 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Neue Bruchstücke aus Porphyrios' *κατὰ Χριστιανούς*. In: Gedenkschrift für Georg Rohde. Hrsg. von G. Radke. Tübingen: Niemeyer 1961, S. 23—38.
- 209 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Die Datierung des Königs 'Ēzānā von Aksum. In: *Klio* 39 (1961), 234—248.
- 210 Franz Altheim und Ruth Stiehl. New Fragments of Greek Philosophers. In: *East and West* 12 (1961), 3—18.
- 211 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Gaumāta der Magier. Die erste Bewegung mazdakitischen Charakters. In: Deutsche Historiker-Gesellschaft: Sozialökonomische Verhältnisse im Alten Orient und im Klassischen Altertum. Berlin: Akademie-Verl. 1961, S. 1—24.
- 212 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Die Hunnen zwischen Altertum und Mittelalter. In: *Das Altertum* 7 (1961), 178—188.
- 213 Franz Altheim. Indien, mit griechischem Auge gesehen. Venise: Société Européenne de Culture 1961. 8 S. [Sonderdr. aus: *Comprendre* 21/22 (1960) {s. Nr. 202}.]
- 214 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Die zweite (aramäische) Inschrift von Mchēt'a. In: *Forschungen und Fortschritte* 35 (1961), 172—178.
- 215 Franz Altheim. Naevius und die Annalistik. In: *Romanitas* Ano 3 Vols. 3 & 4 (1961), 86—110. (In honorem Henrici Lévy-Bruhl) [Auch in: *Festschrift Johannes Friedrich* 1959 {s. Nr. 199}; *UNTERSUCHUNGEN ZUR RÖMISCHEN GESCHICHTE* Bd. 1 (1961) {s. Nr. 206}.]
- 216 Franz Altheim. Addendum zu: E. Lozovan. *Abrud et la métallurgie de l'or en Dacie*. In: *Revue internationale d'onomastique* 13 (1961), 284—285.
- 217 Franz Altheim. Rezension über: H. Humbach. Die Kaniška-Inschrift von Surkh-Kotal... Mit einem Beitr. „Divus Vima Kadphises“ von R. Göbl. Wiesbaden: Harrassowitz 1960. 63 S. In: *Deutsche Literaturzeitung* 82 (1961), 883—887.
- 218 Franz Altheim. Rezension über: J. Németh. Eine Wörterliste der Jassen, der ungarländischen Alanen. Berlin: Akademie-Verl. 1959. 36 S., 2 Taf. (= Abhandlungen der Deutschen Akademie der Wissenschaften zu Berlin, Kl. f. Sprachen Literatur und Kunst 1958, 4.) In: *Deutsche Literaturzeitung* 82 (1961), 326—330.
- 219 Franz Altheim. Rezension über: F. Schachermeyr. Griechische Geschichte. Mit besonderer Berücksichtigung der geistesgeschichtlichen und kulturmorphologischen Zusammenhänge. Stuttgart: Kohlhammer 1960. 470 S., 47 Taf., 23 Ktn. In: *Deutsche Literaturzeitung* 82 (1961), 76—79.

- 220 Franz Altheim. Rezension über: G. Widengren. Iranisch-semitische Kulturbegegnung in parthischer Zeit. Köln, Opladen: Westdt. Verl. 1960. 162 S. (= Arbeitsgemeinschaft für Forschung des Landes Nordrhein-Westfalen, Geisteswiss. 70.) In: Deutsche Literaturzeitung 82 (1961), 73—76.

1962

- 221 Franz Altheim. ENTWICKLUNGSHILFE IM ALTERTUM. Die großen Reiche und ihre Nachbarn. (Reinbek bei Hamburg): (Rowohlt) (1962). 141 S. 8° (= Rowohlt's deutsche enzyklopädie 162).
- 222 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Die Araber zwischen Alexander und Mohammed. In: Das Altertum 8 (1962), 102—113.
- 223 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Neue Bruchstücke Demokrits aus dem Arabischen. In: Wissenschaftliche Zeitschrift der Karl-Marx-Universität Leipzig, Gesellschafts- und sprachwissenschaftliche Reihe 11 (1962), 567—570.
- 224 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Neue Fragmente Zenons von Kiton aus dem Arabischen. In: Forschungen und Fortschritte 36 (1962), 12—14.
- 225 Franz Altheim und Ruth Stiehl. New Fragments of Greek Philosophers II: Porphyry in Arabic and Syriac Translation. In: East and West 13 (1962), 3—15.
- 226 Franz Altheim. Von den Ursachen der Größe Roms. In: Römertum. Ausgewählte Aufsätze und Arbeiten aus den Jahren 1921—1961. Hrsg. von H. Oppermann. Darmstadt 1962, S. 413—436 (= Wege der Forschung 18). [Aus: RÖMISCHE GESCHICHTE Bd. 1, 1951 {s. Nr. 104}.]
- 227 Franz Altheim. Rezension über: C. P. Gordon. The Age of Attila. Fifth-Century Byzantium and the Barbarians. Ann Arbor: The University of Michigan Press 1960. XX, 228 S. In: Bibliotheca Orientalis 19 (1962), 83.
- 228 Franz Altheim. Rezension über: Helikon. Rivista di tradizione e cultura classica. Dir.: A. Mazzarino, J. Irmscher. Anno 1. Napoli: Rondinella 1961. In: Deutsche Literaturzeitung 83 (1962), 211—212.
- 229 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Rezension über: Psalterii Hexapli Reliquiae. Cura et studio Iohannis Card. Mercati. Pars prima. Bibliotheca Vaticana 1958. XXXIX, 113 S., 56 Taf. In: Helikon 2 (1962), 328—336.
- 230 Franz Altheim. Rezension über: Sozomenus. Kirchengeschichte. Hrsg. i. A. der Kommission für spätantike Religionsgeschichte der Deutschen Akademie der Wissenschaften zu Berlin von J. Bidez. Eingeleitet und zum Druck besorgt und mit Registern versehen von G. C. Hansen. Berlin: Akademie-Verl. 1960. LXVII, 515 S. (= Die griechischen christlichen Schriftsteller der ersten drei Jahrhunderte 50.) In: Deutsche Literaturzeitung 83 (1962), 620—623.

1963

- 231 Franz Altheim und Ruth Stiehl. DIE ARAMÄISCHE SPRACHE UNTER DEN ACHAIMENIDEN. Bd. 1. Frankfurt a. M.: Klostermann (1963). 8°. Bd. 1: Geschichtliche Untersuchungen. 334 S.

Inhalt:

Bd. 1: I: *Vorsasanidische Ideogramme* 1. H. H. Schaeders Ansicht. Anhang: Zur Bilinguis von Kandahār. 2. W. B. Hennings' Ansicht. 3. Ergebnisse. Nachträge. II: *Gaumāla der Magier* 1. Paišiyāuvādā. 2. Zarathustras Nachfolger, Vorläufer *Mardaks*. 3. Magiertötung. Nachträge. III: *Der*

königliche Haushalt 1. Einleitung. 2. Horation und steuerliches Aufkommen. 3. Βασιλική und σατραπευτική. 4. Die Praxis. 5. Das Arbeitshaus. IV: *Der Roman* 1. Aḥīkar und Tobit. 2. Esther, Judith und Daniel. V: *Die Datierung des Genesis-Apokryphon vom Toten Meer*. VI: *Carthada*, Καρχηδών, Karthago. Anhang. Nachträge. VII: *Die zweite (aramäische) Inschrift von Mchē'a*. VIII: *Wortschatz: aramäischer Inschriften und anderer Urkunden aus parthischer Zeit*. IX: *Sasanidische Ideogramme*. Nachträge und Berichtigungen. Register.

- 232 Hermann Niemeyer zum 80. Geburtstag am 16. April 1963. [Tübingen]: [Niemeyer] [1963]. 69 S. [Privatdruck]. [Enthält einen Brief F. Altheims an den Verleger.]
- 233 Oswald Spengler. Briefe 1913—1936. In Zusammenarbeit mit Manfred Schröter hrsg. von A. M. Koktanek. München: Beck (1963). 817 S. [Enthält S. 738ff. Briefe F. Altheims an Oswald Spengler.]
- 234 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Die Anfänge der süd-arabischen Einwanderung in Abessinien. In: *Forschungen und Fortschritte* 37 (1963), 53—56.
- 235 Franz Altheim. Mazdak und Porphyrios. In: *History of Religions* 3 (1963), 1—20. [Übers. aus: *GESCHICHTE DER HUNNEN* Bd. 3, 1961, S. 61—80.]
- 236 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Prestigio universal de la Lengua Griega. In: *Revista de la Universidad de Madrid* 12 (1963), 93—111. [Vgl. Nr. 241].

1964

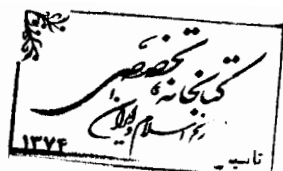
- 237 Franz Altheim und Ruth Stiehl. *DIE ARABER IN DER ALTEN WELT*. Bd. 1. 2. 3. 4. Berlin: de Gruyter 1964—1967. 8°.
- Bd. 1: Bis zum Beginn der Kaiserzeit. Mit Beiträgen von A. Calderini, J. Burian, P. Lambrechts, E. Merkel, J. Muth, E. Trautmann-Nehring und H. van de Weerd 1964. 747 S.
- Bd. 2: Bis zur Reichstrennung. Mit Beiträgen von R. Knapowski, R. Köbert, E. Lozovan, R. Macuch, J. Rebork, E. Trautmann-Nehring und J. Wolski. 1965. X, 631 S.
- Bd. 3: Anfänge der Dichtung — Der Sonnengott. Buchreligionen. Mit Beiträgen von H. H. Cajas, D. Kövendi, G. Radke, E. Reschke, E. Trautmann-Nehring 1966, VIII, 536 S.
- Bd. 4: Neue Funde. Mit Beiträgen von J. Irmscher, R. Köbert, D. Kövendi, H. Lauterbach, R. Macuch, G. Radke, W. Röllig, O. Szemerényi, E. Trautmann-Nehring, H. Wehr 1967, X, 738 S.
- Inhalt:
- Bd. 1: Vorwort. Einleitung 1. Sarapis. 2. Berichte über die Anfänge der Nabatäer. 3. Periplus maris Erythraei und Curtius Rufus. 4. Ptolemäer und Nabatäer. 5. Iambulos. 6. Die Liḥyān. Mit einem Anhang von J. Muth. 7. Omana und Gerrha. 8. Einwanderungen in Ostafrika. 9. Erste Festsetzungen im fruchtbaren Halbmond, von E. Merkel. 10. Aramäisch als Weltsprache. Exkurs: Kanaanäisch und Aramäisch, von R. Stiehl. 11. Geltungsbereich des Griechischen im Orient. 12. Erste Festsetzungen im fruchtbaren Halbmond, von E. Merkel (Forts.). 13. Ricerche etnografiche sui papiri Greco-egizi, von A. Calderini und Mitarbeitern. 14. Die einheimische Bevölkerung Nordafrikas von den Punischen Kriegen bis zum

Ausgang des Prinzipats, von J. Burian. Beilagen: 1. Lanze und Vortragslanze, von J. Muth. 2. Māttā und der Beginn der arabischen Kunst. 3. Griechische Fremdwörter im Syrischen — Äthiopische Verskunst (Bemerkungen zu zwei Büchern Anton Schall's). 4. Iranisch-semitische Kulturbegegnung. 5. Homilien Kyrillos' von Alexandria und Theodotos' von Ankyra, aus dem Äthiopischen. 6. Aramaistik heute, H. S. Nyberg. 7. Note sur le corps d'archers au Haut Empire, von H. van de Weerd und P. Lambrechts. Abbildungsteil, von Erika Trautmann-Nehring. Register, von F. Altheim.

Bd. 2: Vorwort. Einleitung. 1. Sarapis (Fortsetzung). 2. Die Bibliotheken Alexandrias: 1) Ein neues Demokritbruchstück, 2) Die Bibliothek des Sarapeion, 3) Quinta oder Theodotion? Bemerkungen zu G. Mercati's Ausgabe der Ambrosianischen Psalterfragmente. 3. Laudes Italiae. Zur geistigen Auseinandersetzung zwischen Ost und West, von J. Rehork. 4. Römische Vorstöße nach Arabien und Nubien (zusammen mit P. Schnabel †). 5. Jüdische Mission unter den Arabern. 6. Anfänge der Mandäer, von R. Macuch. 7. Hatra und Nisā: 1) Inschriften aus Hatra, 2) Ostraka aus Nisā, 3) Folgerungen. 8. Forschungen zur Geschichte des 3. Jahrhunderts n. Chr. 9. Odainat und Palmyra. 10. Die Anfänge des Königreiches Aksum. 11. Der Untergang Meroë's. Chinahandel. 12. Die Araber an der oströmisch-persischen Grenze im 4. Jahrhundert. 13. Die älteste arabische Genesis-Übersetzung, von R. Köbert. 14. Šāpūr II. und die Araber. 15. Anfänge der arabischen Schriftsprache. Beilagen: 1. Arsace II. et la généalogie des premiers Arsacides, von J. Wolski. 2. Tatenbericht und dichterisches Herrscherankomien in augusteischer Zeit, von J. Rehork. 3. Hunnen und Türken. Zu den Aufsätzen R. N. Frye's, E. Moór's und V. Beševliev's. 4. Hymnos Akathistos, von J. Rehork. 5. De la mer Baltique à la mer Noire, von E. Losovan. 6. Eine neue Geschichte Roms, von R. Knapowski. 7. Mißdeutungen in den Arsäma-Briefen. Nachträge und Berichtigungen. Abbildungsteil, von Erika Trautmann-Nehring. Register.

Bd. 3: Einleitung. I Nachträge zum zweiten Band: 1. Manethon in arabischer Überlieferung. 2. Jüdische Mission in Äthiopien. — Die äthiopischen Inschriften vom Mareb, aus Märyām 'Anzā und aus Šāfrā B-D. 3. Spirantisierung der *bgdkpt*. 4. Spirantisierung der Emphaticae. — Aramäische Inschriften aus Šimbār. 5. Jesus der Galiläer. II Anfänge der Dichtung: 6. Das Heldenlied. 7. Das Schelt- und Spottlied. III Der Sonnengott: 8. Der arabische Sonnengott. 9. Heliodor's Aithiopika. Eine literarische Würdigung, von D. Kövendi. 10. Porphyrios' Schrift über die Sonne: 1) Rekonstruktion 2) Macrobius' Text. Mit einem Anhang von G. Radke. 11. Aurelian und Konstantin. Mit einem Anhang von H. Herrera Cajas. 12. Römische Sarkophagkunst zwischen Gallienus und Konstantin dem Großen, von E. Reschke. IV Buchreligionen: 13. Buchreligionen. 14. Der äthiopische Kērlōs. Beilage: Zu einem Buch K. Latte's, von G. Radke. Abbildungsteil, von Erika Trautmann-Nehring. Register, von F. Altheim.

Bd. 4: Vorwort. I Ergänzungen: 1. Anfänge der arabischen Schriftsprache (zu 2, 357f.). 2. Chwārezmische Inschriften (zu 1, 657f.). 3. Arab. *al-manāfiḥ*, von R. Köbert. 4. Syr. *diakrinomū*, *diakrinumū* (zu 1, 613), von R. Köbert. 5. Al-Ḥarīt b. Kalada, von R. Köbert. 6. Chronologisches. 7.



Einzelfragen. Mit Beiträgen von O. Szemerényi und H. Wehr. II Neue Funde: 1. Inschrift aus Ikaros (Failakā). 2. Ein neues Bruchstück Heraklit's. Mit Beiträgen von D. Kövendi. 3. Altmündäische Bleirolle, von R. Macuch. III Erwägungen zur Samaritanerfrage. Anhang: Die phönizische Inschrift aus Pyrgoi. Mit Beiträgen von G. Radke und W. Röllig. IV Hatra (Fortsetzung zu 2, 191—204): 1. Die Inschrift Nr. 79. 2. Weitere Inschriften. 3. Geschichtliche Folgerungen. 4. Das erste Auftreten des Pferdes bei den Arabern. Anhang: Zu einem Buch G. Widengren's. V Christliche Mission in Südarabien und Nubien: 1. Südarabien. 2. Nubien. VI Die geistige Situation der Intelligenz im Zeitalter Justinians, von J. Irmscher. VIII Aus dem Kertlös: 1. Kyrillos' Prophonetikos an Theodosios II. in äthiopischer Übersetzung. 2. Kyrillos' Prophonetikos an die Kaiserinnen in äthiopischer Übersetzung (Einleitung). 3. Folgerungen. Beilagen: 1. Zu einem Buch A. Dihles. 2. Zu einem Buch A. Alföldi's, von G. Radke. 3. Untersuchungen zur Vorgeschichte der Protobulgaren, nach einem Bericht bei Theophanes, von H. Lanterbach. Abbildungsteil, von Erika Trautmann-Nehring. Register, von F. Altheim.

- 238 Franz Altheim [Mitarb.]. DIE GROSSE ILLUSTRIERTE WELTGESCHICHTE. Bd. 1. Gütersloh: Bertelsmann 1964. (= Die große Bertelsmann Lexikon Bibliothek.) [S. 409—456: Persien von der iranischen Einwanderung bis zum Untergang der Achaimeniden; S. 633—816: Aufstieg und Weltherrschaft Roms.]
- 239 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Die Anfänge des Königreiches Aksum. In: Festschrift A. Jensen Bd. 1, München: Haller 1964, S. 1—12. [Auch in: Klio 42 (1964) (s. Nr. 240).]
- 240 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Die Anfänge des Königreiches Aksum. In: Klio 42 (1964), 181—194. [Auch in: Festschrift A. Jensen Bd. 1, 1964 (s. Nr. 239).]
- 241 Franz Altheim. Die Weltgeltung der griechischen Sprache. In: Neue Beiträge zur Geschichte der alten Welt, Bd. 1: Alter Orient und Griechenland. Hrsg. von Elisabeth C. Welskopf. Berlin: Akademie-Verl. 1964, S. 315—332. [Vgl. Nr. 236]
- 242 Franz Altheim. Heraklit-Kolloquium. 11. März 1963 in Berlin. In: Beilage zur Wissenschaftlichen Zeitschrift der Humboldt-Universität zu Berlin, Gesellschafts- und sprachwissenschaftliche Reihe 13 (1964), 4. [Beiträge F. Altheims zu den Diskussionen.]

1965

- 243 Franz Altheim. VISION DE LA TARDE Y DE LA MANANA. De la antigüedad a la edad media. Buenos Aires: Editorial Universitaria (1965). 176 S. 8°. [Deutsch: GESICHT VON ABEND UND MORGEN 1955 (s. Nr. 153).]
- 244 Franz Altheim. Briefe an einen Verleger. Max Niedermayer zum 60. Geburtstag. Wiesbaden: Limes (1965). VIII, 379 S. [Enthält Briefe F. Altheims.]
- 245 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Ein neues Heraklit-Bruchstück. In: Philosophischer Eros im Wandel der Zeit. Festgabe für Manfred Schröter zum 85. Geburtstag. München, Wien: Oldenburg 1965, S. 41—48.
- 246 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Chwärezmische Inschriften. In: Bibliotheca Orientalis 22 (1965), 140—144.
- 247 Franz Altheim. Eine agrarpolitische Maßnahme Severus' Alexanders. In: Romanitas Ano 7 Vols 6 e 7 (1965), 321—330.
- 248 Franz Altheim. Die Selenukideninschrift aus Failakā. In: Klio 46 (1965), 273—281.

۱۹۶۶

- 249 Franz Altheim. EL DIOS INVICTO. Paganismo y cristianismo. Eudeba: Editorial Universitaria de Buenos Aires (1966). 165 S. 8° [Deutsch: DER UNBE-SIEGTE GOTT (1957) (s. Nr. 177).]
- 250 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Rezension über: R. Macuch. Handbook of Classical and Modern Mandaic. Berlin: de Gruyter 1965. LXVIII, 649 S. In: Bibliotheca Orientalis 23 (1966), 325—327.

۱۹۶۷

- 251 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Haushalt und Heerwesen im aksümitischen Reich. In: Jahrbuch für Wirtschaftsgeschichte 1967 Teil 2, S. 306—326.
- 252 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Der Name 'Ēzānā. In: Festschrift für Wilhelm Eilers. Wiesbaden: Harrassowitz 1967, S. 301—304.
- 253 Franz Altheim und Ruth Stiehl. Rezension über: A. Dihle. Umstrittene Daten. Untersuchungen zum Auftreten der Griechen am Roten Meer. Köln, Opladen: Westdeutscher Verlag 1965. 92 S., 1 Kt. (= Wissenschaftliche Abhandlungen der Arbeitsgemeinschaft für Forschung des Landes Nordrhein-Westfalen 32.) In: Deutsche Literaturzeitung 88 (1967), 38—40.